تفسیر جلاء الاذهان

از سوره مریم تا آخر سوره ملک

مشهور تفسیر گازر

۱۸۸ ورق

الا انا خلقت الخلق [illegible]

خلقت احبته علی [illegible]

[illegible] بدان که این سوره العزیز که از اسم خدا تعالی [illegible] سطر داخل [illegible] ان ما الحکمة [illegible]

[illegible] معنی [illegible]

بدانکه العزیز اطلاق عزیز بر خدا تعالی بجهت آنست که کل [illegible] او قبضه
دارد و اوست که [illegible] او همگی [illegible] جز و مثل او نباشد و او را [illegible] در همه افراد ان نوع
[illegible] شود اطلاق عزیز او راست بلکه [illegible] و صاحب المصباح قال رحمه الله العزیز
هو القاهر المنیع الذی لا یغلب ومنه قوله تعالی و عزنی فی الخطاب ای غلبنی فی
محاوره الکلام یعنی عزیز الکسی است که قاهر باشد و منع کند غیر را که نتواند که آن را قهر
و غالب شود و از این جهت که فرموده و عزنی فی الخطاب یعنی در تکلم [illegible] غلبه
میکند و عزیز الکسی را گویند که معادل او عزیز باشد و مثل او نباشد و نظیر او [illegible]
و [illegible] ارباب اسم ابن که قوت با و داده شود که بان قوت [illegible] انا او
مسلط شود و چون ضعیف بر او غلبه نتواند [illegible] و [illegible]
و [illegible] تا [illegible] و هر چه عزیز [illegible] جای [illegible] و عزیز زاده
خالق و خلق خواهد [illegible] معنی العزیز [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین سورة مریم علیها السلام مکیه

نود و هشت آیه است ابو امامه از ابی بن کعب روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که این سوره بخواند خدای تعالی
او را بعدد هر که زکریا را براست داشت و هر که او را بدروغ داشت و یحیی و عیسی را و مریم را و موسی و هرون را ده حسنه بنویسد
و بعدد هر که او خدای را فرزند گفت و نگفت بسم الله الرحمن الرحیم کهیعص ذکر رحمت ربک عبده زکریا اذ نادی
ربه نداء خفیا قال رب انی وهن العظم منی واشتعل الرأس شیبا ولم اکن بدعائک رب شقیا وانی
خفت الموالی من ورائی وکانت امرأتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب واجعله
رب رضیا عبدالله بن عباس گفت کهیعص نامیست از نامهای خدای عز و جل و گفت ثنائیست خدای تعالی خود را
گفت سعید بن جبیر از عبدالله عباس روایت کرد که این حروف هست مشتق از نامهای خدای تعالی کاف از کریم و کافی و کبیر و ها
از هادی و یا از رحیم و عین از علیم و عظیم و صاد از صادق و اشارت بکاف آنست که پسندیده و کفایت کننده خلقانست
و بها راه نماینده بندگانست و بیا بخشنده و بخشاینده و مهربانست و بعین عالم باحوال خلایق و پنهان و آشکارا
ایشانست و بصاد صادق الوعد و راست کننده وعده او بندگانست و بعضی گفته اند که نام مهین خدای تعالی
اسمانست و گفته اند که نام این سوره قرآنست و معنی آنست که این سوره یادکرد رحمت خدای تو است بنده خود را

زکریا چون وی خدای خود را بخواند باواز پوشیده و گفته اند که قسم بود و معنی آنست که بحرمت این سوره یا بحرمت این نام
بزرگ یا حرمت این نامهای که اوایل ایشان این حروفست که یادکردن خدای تو بنده خویش را زکریا برحمت وی بود آنگه که زکریا
خدای خود را بخواند و دعا کرد دعای پوشیده و ندای درست تا از ریا دور باشد و گفت یا رب خدایا استخوان من ضعیف یعنی
و سست شدم و تخصیص استخوان برای آن کرد که در اندام آدمی هیچ چیز از استخوان سخت تر نیست و چون او سست شود گوشت و
عصب و عرق و غیر محال باشد و رحمت خدای بر اجابت دعای وی بود چون از خدای تعالی فرزند خواست و گفته اند که دعا
پوشیده برای آن کرد تا او را ملامت نکنند که در وقت پیری و ضعف از خدای فرزند خواست واشتعل الرأس شیبا
و آن پیری و شیب موی سر او زنده شده و سیاهی بسفیدی بدل گشته یعنی پیری همه سر بگرفت سیاهی موی را تشبیه
بظلمت کرد و سفیدی را تشبیه بروشنی آتش چنانکه ظلمت بنور منتفی میشود سیاهی موی بسفیدی پیری منتفی گرد و چنانکه
آتش بجای اندک هیزم افزاید بجای دیگر سرایت کند همچنین است سفیدی موی چون بجایی سفید شد بدیگر جای رسد ولم
اکن بدعائک ومن هرگز بدعا و خواندن تو بدبخت نبوده ام و هرگز ترا نخوانده ام که مرا اجابت نکردی بلکه هر گه که ترا خوانده ام از
درگاه تو نا امید باز نگشتم چون ضعف حال خود عرض کرد و در شرح حال خود ایستاد و گفت وانی خفت الموالی من ورائی بار
خدایا من بترسم از پسران عم خود از پس مرگ خود که ایشان نه در خور منصب خلافت علمی نباشند و آن را ضایع کنند و در معصیت صرف
کنند و در قرأة اهل بیت رسول آنست و انی خفت الموالی ای قلت یعنی میراث خوارگان من و کسانی که اولیترند بمیراث من اندک
گشتند که میراث من گیرند و برادر معنی که موالی پسران عم اند بر آن گفت که پسران عم وی بدترین بنی اسرائیل بودند ترسید که
ترکه او در معصیت صرف کنند و وی را هیچ نبود گفت وکانت امرأتی عاقرا و زن من نازاینده بود از وی مرا هیچ فرزندی نیاید
خداوندا مرا از نزدیک خود فرزندی بخش که ولی و اولیتر باشد بمیراث من از غیری که این فرزند ولی از اولیای من باشد و از
دوستان تو باشد و از من میراث گیرد و از آل یعقوب میراث و ایشان اخوال زکریا بودند و زکریا از فرزندان هرون
بن عمران بود برادر موسی بن عمران مقاتل گفت برادر عمران بودند پدر مریم که مادر یحیی بود واجعله رب رضیا و بار خدایا
این کودک را پسندیده خود گردان یعنی تو خشنود ده و لطف های تا پسندیده و مرضی باشد در این آیت دلیلست بر آنکه از پیغمبران
میراث گیرند و حقیقت میراث در مال باشد ... و علم میراث نگیرند ... علم باجتهاد توان یافت و نبوت بمصلحت
... از ظاهر این دلیل روا باشد و شبهه آن گویند که دختر حجب نکند عصبه را از میراث است که زکریا

پسر خواست وگفت ولیا ونگفت ولیتر چیزی نیست برای آنکه در طباع مذکور است که فرزند نرینه خواهند و ظاهر
آنست که او طلب فرزند کرد و اگر نرینه باشد و اگر ماده ینه یا زکریا انا نبشرک بغلام اسمه یحیی لم نجعل له من قبل
سمیا قال رب انی یکون لی غلام وکانت امرأتی عاقرا وقد بلغت من الکبر عتیا خدای تعالی دعای زکریا را
اجابت کرد و برا بفرزند بشارت داد وگفت ای زکریا ترا مژده میدهیم بکودکی نرینه بفرزندی نام وی یحیی که
پیش از وی هم نام او نبوده است و کس را هم نام وی نکرده اند این نام خاص وی است سعید جبیر گفت سمیا ای شبیها
ما او را مثلی و شبیهی نکردیم مجاهد گفت برای آنکه مثلش نبود که نه معصیت کرد و نه همت کرد به معصیت کردن و این
بمذهب اهل بیت است برای آنکه همه پیغمبران چنین بوده اند وگفته اند که برای آن مثلش نبود که بر زنان میلی نبود
و برای آنکه مثل نبود که از زن عاقر در وجود آمد و هیچ فرزند از زن نازاینده بوجود نیاید زکریا گفت رب انی
یکون لی غلام بار خدایا چگونه مرا پسری باشد و زن من نازاینده است و نازاینده بود در وقتی که من جوان بودم
و استعداد آن داشتم که از من فرزند آید از آنکه جوان بودم و الحال بغایت پیری رسیده ام و استخوانهام خشک گشت
و مفاصل سست شد و آب پشت نماند و نیست شد آن وقت یک سبب خلل بود و فرزند نبود اکنون که هر دو سبب خلل
با هم است چگونه مرا باشد قال کذلک قال ربک هو علی هین وقد خلقتک من قبل ولم تک شیئا خدای تعالی گفت
همچنین است حال تو که میگوئی وگفت خدای تو که بر من آسان است و من ترا بیافریدم و تو هیچ نبودی از شئی کنم
و از نا موجود موجودی ظاهر باشم و آنکه خلاف عادة از مرد پیر و زن نازاینده فرزند بدید آورد قال رب اجعل لی آیة
قال آیتک الا تکلم الناس ثلث لیال سویا فخرج علی قومه من المحراب فاوحی الیهم ان سبحوا بکرة وعشیا زکریا
گفت بار خدایا مرا نشانی و علامتی بده تا بدانم که آن علامت بدانم و بآن نشان بشناسم که آنچه تو مرا بشارت داده بآن
واقع شد و حاصل [illegible] خدای تعالی گفت نشان و علامت تو آن است که تو با مردمان سخن نتوانی گفت سه شبانروز و آنکه
زبانی باشد از گنگی و غیر آن که تو از سخن گفتن مانع باشد اینجا ثلث لیال گفت و در سوره آل عمران ثلثة ایام گفت معلوم
شد که زکریا سه شبانروز نتوانست سخن گفتن مردم بر عادت خود بر در مسجد منتظر بودند تا زکریا بیرون آید
و در بگشاید تا با وی نماز کنند پس او در بگشود و از راه محراب بیرون آمد و اشارت کرد با ایشان که شما تسبیح کنید در
بامداد و شبانگاه و این اشارت بدست کرد وگفته اند که بر زمین نوشت تا ایشان برخوانند و از آن حال آگاه شدند

یا یحیی خذ الکتاب بقوة وآتیناه الحکم صبیا ما زکریا را فرزند دادیم چون یحیی و او را گفتیم ای یحیی فرا گیر کتاب را
بقوتی که ما ترا دادیم و بجد و جهد و ما او را حکمت دادیم و نبوت و او کودکی بود سه ساله و او بود که خدای تعالی در حال
کودکی را پیغمبری داد [illegible] بکمال العقل [illegible] و او بود که در حق پیغمبران بمعجز خارق عادت که یحیی را و عیسی را
در حال کودکی پیغمبری داد معجز خرق عادت در حق پیغمبران بعید نیست روایت کرده اند که کودکان یحیی را گفتند بیا
تا بازی کنیم گفت ما للعب خلقنا ما را از برای بازی نیافریده اند و او هیچ کودکان بودی و زکریا دلتنگ میبود گفت بار خدایا
از تو فرزندی خواستم نام او پیغمبری [illegible] خطاب آمد که ای زکریا تو از من ولی خواستی و
اولیاء من چنین باشند وحنانا من لدنا وزکوة وکان تقیا وبرا بوالدیه ولم یکن جبارا عصیا وسلام
علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث حیا و دادیم ما او را رحمتی از نزدیک خویش و شفقتی و مجنی و طهارتی
و پاکیزگی و برکتی و یحیی پرهیزکار بود و مادر و پدر نیکوکار [illegible] و عاصی نبود بر مردم تکبر نکردی و بر خدا عاصی نگشتی
و سلام ما و سلامت بر وی بود در سه مقام که از آن با وحشت تر مقامی نباشد در روزی که بزاد در وجود آمد خود را خارج
از مقام دید که در وی بود و روزی که بمیرد و چیزها بیند که هرگز ندیده باشد و روزی که برانگیزند او را خود را در محشر
عظیم بیند وگفته اند که سلام [illegible] و از عبث شیطان در وقت ولادت و از اغوا در وقت [illegible] و از وی که بمیرد از
هول مطلع و از روزی که او را زنده کنند از هول قیامت [illegible] روایت است که عیسی و یحیی بیکدیگر رسیدند یحیی عیسی را
گفت [illegible] بهتری عیسی گفت تو از من بهتری برای آنکه سلام من بر خود کردم و سلام بر تو خدای تو
کرد واذکر فی الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها مکانا شرقیا فاتخذت من دونهم حجابا فارسلنا الیها
روحنا فتمثل لها بشرا سویا و یاد کن ای محمد در این کتاب مریم را که دختر عمران بن ماثان است آنگه با کنار شد بجای
که منفصل بود بجانب شرق وگفته اند جایی که آفتاب وی ماه بود برای آنکه [illegible] فصل زمستان بود حسن بصری گفت برای
آنکه ترسایان رو بمشرق میکنند که مریم بمکان شرقی گرفت و برای آن کو شرقی گرفت که غسل حیض خواست کردن وگفتند
که مریم گوشه رفت و خلوت کرد برای غسل [illegible] مشغول نکند و سخن کسی نشنود که با آن بعضی از ایشان جای گرفت و پرده
آویخت [illegible] گفتند [illegible] شد و غسل میکرد [illegible] جبرئیل آمد بر صورت [illegible] تمام خلق پیش
مریم شد که اگر بر صورت خود پیش مریم شدی از وی برمیدی و با او آرام نگرفتی وگفته اند روح عیسی است و [illegible]

[illegible]

فرستادیم بهیات آدمی در وجود او دمیدم و بیافریدیم و قول اول ظاهرتر است چون مریم جبرئیل را بصورت مردی دید گفت
قالت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا قال انما انا رسول ربک لاهب لک غلاما زکیا گفت من پناه
بخدای بخشاینده میدهم اگر تو متقی و پرهیزکاری و از خدای تعالی میترسی و از عذاب وی حذر میکنی گفته اند که تقی نام مردی بود
دران روزگار از جمله مصلحان یعنی اگر تو مرد صالحی چون تقی مرا از خدای پناه میدهم و گفته اند که نام مردی مفسد بود
که از پی زنان رفتی و او را بعکس تقی خواندندی جبرئیل گفت انما انا رسول ربک من فرستاده خدای توام تا ترا فرزندی دهم
پرهیزکار و پارسا قالت انی یکون لی غلام ولم یمسسنی بشر ولم اک بغیا قال کذلک قال ربک هو
علی هین ولنجعله آیة للناس ورحمة منا وکان امرا مقضیا فحملته فانتبذت به مکانا قصیا
فاجاءها المخاض الی جذع النخلة قالت یا لیتنی مت قبل هذا وکنت نسیا منسیا فناداها من تحتها
الا تحزنی قد جعل ربک تحتک سریا چون مریم این سخن بشنید گفت مرا فرزند چگونه باشد و دست هیچ آدمی بمن
نارسیده است و من هرگز بی سامان کار نبوده ام و کار ناشایست نکرده ام قال کذلک جبرئیل گفت همچنین است
که تو میگویی خدای تو میگوید که این بر من آسان است ما از تو فرزندی آفرینیم تا قدرت خود آشکاری کنیم و او را
آیتی و نشانی گردانیم بر کمال قدرت خود برای مردمان و رحمتی و بخشایشی از نزدیک خود بر ایشان و این کار در سابق
قضا کرده و حکم در وی رفته چون میان جبرئیل و مریم این مناظره برفت جبرئیل پیراهن مریم برگرفت و باد در
آستین وی دمید و در روایتی دیگر آمده است که پیراهن در تن مریم بود در حال مریم بار گرفت چون پیراهن در پوشید
بران روایت که پیراهن بر زمین بود فانتبذت به پس مریم بان حمل و بار که در رحم وی پدید آمد بگوشه رفت و بجای
که از قوم دور بود کلبی گفت مریم را پسر عمی بود یوسف نام او را گفتند که مریم آبستن است بیامد و بنگرید همچنان بود
خواست که وی را بکشد جبرئیل آمد و بانگ بر وی زد بنگر تا او را تعرض نرسانی که حمل او از روح القدس است
تعرض از وی بداشت و بر طریق خدمت با وی بود فاجاءها المخاض مریم را درد زه پدید آمد وقت وضع حمل
شد آن درد زادن وی را بدان شد در درخت خرما آورد در زیر آن درخت بنشست مفسران در مدت حمل خلاف
کرده اند بعضی گفته اند که نه ماه بود و بعضی گفته اند هشت ماه و این آیتی بود خاص عیسی را که هشت ماه کردانیده
است که عاید بزید و گفته اند که شش ماه بود و گفته اند سه ساعت بود و این قول مقاتل بن سلیمان است گفت

٤

که حمل یکساعت و تصویر یکساعت و وضع یکساعت پیش از زوال بود و عبدالله عباس گفت حمل و وضع یکساعت بود
خدای تعالی میان حمل و وضع فصلی نکرد و مریم نزدیک آن تنه خرما آمد و آن درخت بود خشک شده و سال خورده
زمستان بود و سرمای سخت مریم علیها السلام بنشست و پشت باز آن درخت باز داد درخت در حال سبز گشت و برگ برآورد
و خوشهای رطب از وی آویخته شد و این دو معجزه بود یکی آنکه درخت خشک سبز گشت دوم آنکه نه در وقت رطب از وی
رطب پدید آمد از ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع روایت کرده اند که انجا درخت خرما نبود خدای تعالی از جای دیگر
درختی آنجا آورد و از آنجا که عیسی بر زمین آمد بیت اللحم گویند مریم چون بار بنهاد فرو ماند
اندیشه کرد که چه کنم با قوم خود چه گویم و با ایشان چه عذر آورم و این سخن از من که قبول کنند از شرم تشنگی گفت کاشکی من
پیش از این مرده بودمی و فراموش مردمان گشته قتاده گفت نسیا منسیا چیزی باشد که کسی از آن ناشناسد و نام نبرد فراکفته
نی ان رکوه باشد که زن حایض از آن بیفکند چون مریم این سخن با خود بگفت حق تعالی عیسی بقدرت سخن در آورد تا از زیر
مادر خود را آواز داد و گفت نگر تا اندوه نداری و غم نخوری که خدای تعالی تحت در زیر تو جویی روان کرده است و صالحی و
برگزیده بوجود آورده است مفسران گفته اند که سری جوی خرد باشد و خدای تعالی در پیش مریم جویی آب روان
پیدا کرد و جوی را بتازی سری خوانند که در جای دیگر گفت وهزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا فکلی
واشربی وقری عینا فاما ترین من البشر احدا فقولی انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا خطاب بمریم
است خدای تعالی مریم را گفت بجنبان این درخت خرما را و بیفشان تا بر تو بیفتد بر تو خرمای تر و تازه که گوئی
حالی از درخت چیده باشند و از درخت باز کرده ربیع بن خثیم گفت مرا هیچ داروی از خرما و بیمار را از [illegible] بهتر نیست
بنزدیک من برای مریم خدای خرما داد و گفت انگبین شفاست مردمان را عمرو بن میمون گفت که هر زنی که درد زه گرفته باشد
وی را خرما باید داد عایشه گفت از سنت است که خرما بخایند و در دهن کودک نهند آن ساعت که بزاده باشد و او را
که رسول ع چنین کردی اهل اشارت گفته اند دران وقت که خدای تعالی مریم را گفت ای مریم درخت خرما را بیفشان مریم
گفت بار خدایا پیش از این که تو در دست بودم و بجز تو بودم روزی بی میوه رسانیدی به آنکه مرا سعی باید کرد اکنون مرا
میفرمایی که درخت را بجنبان که خرما بیفتد گفت آری آنکه که مریم بودی دل تو بکلی با من بود اکنون که شر دلت
با عیسی متعلق شده است چون بعضی از دل در فرزند بستی ما روزی تو بکوشش در درخت خرما بستیم شاعر در این معنی

گفته است توکل علی الرحمن فی کل حاجة ولا تترکن الجهد فی شدة الطلب الم تر ان الله قال لمریم وهزّی الیک بجذع النخل
تساقط الرطب ولو شاء ان یجنیه من غیر هزه جنته ولکن لکل شیء الطلب برخیز وبفشان درخت خرما تا شاد
شوی که چون بیارش جبرئیل مریم را گفت ازین درخت خرما بخور وازین آب بازخور و بعیسی چشم روشن کن
ودل خوش دار و شادان تبر اگر از آدمیان یکی را ببینی که خواهد که با تو سخن کند تو با وی سخن مگوی وویرا
بگو که من نذر کرده ام خدای را روزه صمت وروزه صمت در شرع ایشان سنت بوده وآن آن بود که با کسی سخن
نگفتندی خدای تعالی ویرا بدین امر فرموده تا مریم با او سخن نگفت واز اینجا اند گفته اند که خدای تعالی اول اورا
گفت که نذر روزه کن تا چون خبر دهی که روزه دارم سخت دلاست دارند که چون خدای ویرا فرموده که روزه
دارد انکرو برا گفت اگر کسی را ببینی بگوی که روزه دارم واین روزه را بنا کرد اند از آنکه سخن راست گویند
این روزه ایشان بناه کشتی جویدی چگونه گفت گفته اند که مریم این معنی با ایشان اعلام ایشان کرد و برای آن
گفت نه ببینی که خدای از آن خبر داد و گفت فاشارت الیه آنکه این اشارت را مجاز قول خوانند دیگر آنکه گفته اند
که وی این سخن با بعضی از ملک گفت نه ببینی که گفته است فلن اکلم الیوم انسیا من امروز با هیچ آدمی سخن
نگویم فاتت به قومها تحمله قالوا یا مریم لقد جئت شیئا فریا یا اخت هرون ما کان ابوک امرء سوء
وما کانت امک بغیا مریم عیسی را برگرفت و نزدیک قوم خود آمد کلبی گفت پسر عم یوسف او را برگرفت و نهاد
بر وچون با مریم فاسش بگذشتند او را برگرفت و با میان قوم خود آمد از اینجا او را متهم کردند بیوسف پس از آنکه کار
روشن شده وجز آنست که عیسی ع در راه با مادر سخن گفت ولو را الخشی داد و گفت ای مادر ترا بشارت که من
بنده خدایم و مسیح دویم چون مریم وی را دیدند با کودک دلتنگ شدند و بگریستند چون او از خاندان
نبوت بود و پدر او صالحان بودند واو سخت نیکوسیرت بود از وبدیع ترآمد ایشان را این حال گفتند ای
مریم کاری شگفت آوردی و سخن برانشت ومنکر کردی این نیز از تو چه حال است از تو این کار سخت عجیبست تو حالهم
بودی ومادران وپدران تو صالح بودند ای خواهر هرون پدر تو مردی بد نبود ومادر تو زن فاسقه
وفاجره وبیسامان نکار نبود این هرون برادر پدری وی بود و بزهد وصلاح مشهور سدی گفت نسبت او
با هرون که برادر موسی است از آنجا کرد که از نژاد وی بود چنانکه یکی را از قبیله تمیم گویند یا اخا تمیم بعضی گویند

که هرون

که هرون مردی صالح بود در بنی اسرائیل وعبادت وصلاح بوی تشبیه کردی و دیگر گویند مردی فاجر و بدکار
وفاسق بود و بسبیل تقریع وستم گفتند یا اخت هرون فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان فی
المهد صبیا قال انی عبد الله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا اینما کنت واوصانی
بالصلوة والزکوة مادمت حیا چون ایشان زبان ملامت بر مریم دراز کرده بودند واز هر نوع آزین
سخنها میگفتند وی اشارت بعیسی کرد که از وی بپرسید گفتند که این سخن براز همه بیش واین همه که کرد
سخت تر میگوید که از وی بپرسید او شنواند گفت چگونه سخن گوییم با آنکه کودکی باشد در گهواره
قتاده گفت آنجا که آن گهواره گفتا زمادرش بود چون مریم اشارت بعیسی کرد که این حال از وی بپرسید
ودر بعضی وقت برآفگنده بودند که مریم را سنگسار کنند چون عیسی بسخن در آمد گفتند هذا امر
عظیم این کار بزرگ است از عیسی پرسیدند من انت تو کیستی عیسی گفت انی عبد الله من بنده خدایم
اول این کلمه بر زبان وی برفت اقرار بود بعبودیت تا ردی باشد بر آنچنان که با لهیة او گفته اند همچنین
امیر المؤمنین علی علیه السلام چون دانست که جماعتی غلاة در حق او آن گویند که بوی لایق نباشد همیشه گفتی
انا اخو رسول الله ونفس نکردی خود این ساخت سبحان من تجر با تی لعبد سبحان آن خدائی که همه فخر
و عظمت او راست که او بنده اوست در این جواب رد کرده است غالی مفرط و ناصب مفرط را گفت
من بنده خدایم تا رد باشد بر غالیان و در آنکه گفت انا اخو رسول الله برادر رسول خدایم رد کرد بر ناصبیان
مقصر که او را ببایه خلافت گفت که من برادر وی ام و پایه ومرتبت برادری از مرتبه خلافت برتر باشد آنکه نگفتندی
گفت لا یقولها بعدی کذاب این کلمه را بعد از من دروغ زنی نگوید برای آنکه وی تا بر [illegible] ابوا
نپرستید و روی جز بپیش خدای بر زمین ننهاد وخدا را پرستید وشرک بنا ورد وهر که جز از وی بود
ایمان وی بعد از کفر بود بت پرستیده و بت را سجده کرده وچنانکه عیسی را پیش از وقت بلوغ بوقت تکلیف
کمال عقل داده اند تا تزکیه نفس خود کرد و گفت وجعلنی مبارکا خدای مرا مبارک کرد هر کجا که باشم شرح حال
داد و گفت واوصانی بالصلوة والزکوة ومرا بنماز وصیت کرد و بزکوة فرمود تا زنده باشم همچنین علی بن
ابی طالب را پیش از بلوغ کمال عقل داده اند تا رسول او را دعوت کرد و محل او قابل دعوت آمد پیش از وقت

باسلام درآمد و دیگر آنکه خزیمه باسلام در آورد و گر باختیار باسلام در نیامد دمار از وی بر آوردی
باز نشد ستوری داد تا تکبیر نفس خود کرد و گفت سبقتکو الی الاسلام طرا غلاما ما بلغت اوان حلم
ومقدم او بر اسلام چنان مبارک آمد ببرکت قدم وی همه در اسلام در آمدند او سابق بود و دیگران لاحق
و باز گر بوصایت نماز و زکوة رسید وصیت قبول کرد نه اگر چه دیگران بعضی قبول نکردند و آنان که قبول
کردند بعضی بکلی قبول کردند نماز و زکوة و اگر قبول کردند هر دو در وقت کردند و از دور آدم عم تا بنقرض
عالم میان همه جمیع نکوة الاذی کرد و یوتون الزکوة و هم راکعون با انکه عیسی گفت انی عبد الله تا ترسایان — در بیک حال
غلو نکنند غلو کردند و گفتند که المسیح ابن الله و گفت و جعلنی نبیا جهودان تفریط کردند و گفتند هو ابن یوسف
النجار امیر المومنین علی ع گفت انا عبد الله تا غالیان افراط نکنند و نگویند که خداست افراط کردند و گفت — و گفتند
اخو رسوله تا ناصبیان تفریط نکنند و با مامت او بگویند تفریط کردند و نگفتند و گفتند که او امام نیست
و باین اکتفا نکردند گفتند که ایمان او مجمل قبول نیست که ایمان در حال صبی بود و ایمان کودکان را موقع
نباشد عجب عیسی یک ساعت پیغمبر را شاید و علی بن ابی طالب را نه ساله یا دوازده ساله بر اختلاف
روایات نشاید بعد از دعوت رسول و این طعن که میزنند بر رسول بیشتر است اگر دانند که وی اهل — قبول تکلیف داند
دعوت نیست و او را دعوت کرد تا وان بروی باشد دیگر آنکه وی را دعوت کرد و دعوت بامر خدای
باشد پس وی قابل تکلیف بوده و قوله آتانی الکتاب ظاهر اینست که در ین حال که این معنی میگفت خدای
تعالی وحی کرد بوی و وی را پیغمبری داد و سخن گفتن پیش از وقت معجزه او بود و این اختیار حیات است و دیگر
آنکه معنی آنست که پیغمبر را کتاب خواهد داد و پیغمبری خواهد کرد و این معجزه مریم را بوده باشد برای او
براه ساختند تا این وقت علی چند ساله بود کلبی گفت چهل و نه بود و باقی مفسران گفتند یک ساعت بود
و گفت وجعلنی مبارکا و مرا مبارک کرد هر جا که باشم همچنین بود هر کجا که بودی بیماران و اصحاب آفات
و عاهات بر وامدندی او دعا کردی خدای تعالی شفا دادی و اگر جائی قحط بودی و باران نیامدی
ببرکت قدم او باران آمدی و خیر پیدا شدی وبرا بوالدتی ولم یجعلنی جبارا شقیا و
السلام علی یوم ولدت ویوم اموت ویوم ابعث حیا و مرا وصیت کرد که با مادرم نیکو کار

بانم

باشم با او نیکی کنم و طاعت داری او و رضای او جویم و نکرد اینجا او بیا زیبد متکبر بدبخت یعنی با من العاق
کرد و خواهد کردن که من عند آن اختیار جباری و متکبری نکنم و سلام بر من باد از خدای و سلامت
بر منست آن روز که بزادم و آن روز که بمیرم و آن روز که مرا زنده کنند و برانگیزند و باین سلام گفته اند
اشارت است بلای که موجب بود بیحیی در ین موطن و گفته اند که عیسی در حال کودکی همین قدر سخن گفت
که خدای تعالی از وی حکایت کرد و دیگر سخن نگفت تا هنگام عادت روایت کرده اند از رسول خدا
که او گفت پنج کس پیش از وقت سخن گفتند گواه یوسف ع و شهد شاهد من اهلها و کودک مشاطه
دختر فرعون و عیسی و صاحب جریج و فرزندان زنی که اصحاب الاخدود او را سوختند و حدیث
گواه یوسف و عیسی گذشت و حدیث کودک مشاطه فرعون بعد از ین یاد کنیم و آنکه از ین سخن و
قصه آنست که عبد الله بن عباس از رسول خدا روایت کرد که او گفت شب معراج بوی خوش شنیدم که
از آن خوشتر بوی نشنیده بودم گفتم این چه بوی است گفت بوی مشاطه دختر فرعون است زنی
مومنه ای بود ایمان پنهان داشتی روزی سر دختر فرعون شانه میکرد شانه از دستش افتاد گفت
بسم الله و شانه بر گرفت دختر فرعون گفت پدرم را خواستی گفت نه خدای خود را و خدای پدرت را خواستم — نوع خدای
گفت پدرم را بگویم گفت هر چه خواهی کن برفت و پدر را بگفت فرعون او را بخواند و گفت خدای تو کیست
گفت رب السموات و الارض خدای آسمان و زمین است فرعون بفرمود تا حوضی از مس بساختند و آتش
عظیم بر افروختند و فرزندان او را یک یک در آتش میانداختند در پیش او تا آخرین فرزند فرزندا و
او کودکی شیرخواره بود آواز داد و گفت اصبری یا اماه فانا علی الحق ای مادر صبر کن که ما بر حقیم او را در
آتش افکندند و مادرش را از پس او و این بوی آن زن و آن کودک شیرخواره بود که آواز داد و گفت اصبری یا اماه
و صاحب جریج روایت کرد از رسول خدا که مردی عابدی بود در صومعه و برا جریج گفتندی مادرش
روزی بیامد تا بروی سلام کند او را آواز داد و گفت یا جریج او نماز میکرد با خود اندیشید و گفت اختیار
صلاة علی ام یعنی نماز را بر مادر اختیار کردم نماز نبرید و جواب نداد مادر برفت و دیگر بار باز کرد بعد
هم در نماز بود جواب نداد سیم بار بیامد جواب نداد مادر دلتنگ شد گفت بار خدایا او را از

دنیا مهر تا آنکه زنان ناپارسا در وی نگرند اندرین شهر و نیز در یک صومعه مردی شبانی بود که گوسفندان را چرانیدی شب
با دیر وی شدی زنی ناپارسا از شهر بیرون آمد و نزد آن شبان با آن زن فساد کرد و زن آبستن شد زن را بگرفتند
که این کودک کراست گفت صاحب این صومعه را مردم از شهر بیرون آمدند و صومعه را خراب کردند و او را بنزدیک
پادشاه آن شهر بردند چون مجلس زنان ناپارسا رسید ایشان بنظاره بیرون آمدند و در نگریدند ایشان را بدید دانست که
دعای مادر در وی اثر کرده بخندید مردم گفتند این مرد را نیست نمی‌بینی هیچ جای خنده بدین مکر در مجلس زنان ناپارسا
چون او را پیش پادشاه بردند و حال او عرضه کردند گفت این کودک کجاست که من حوالت میکنید آن کودک را بیاوردند پیش
بیاوردند جریج وی را گفت ای غلام من ابوک ای کودک پدرت کیست آن کودک بزبان فصیح گفت فلان الراعی فلان مردی
شبانست مردم تعجب ماندند خدای تعالی برائت ساحت او پیدا کرد و گفتند دستوری باش تا صومعه تو را از زر سیم
بنا نیم گفت نخواهم همچنان که بود او را همچنان گردانید صومعه او را عمارت کردند در صومعه مرد شد و بعبادت خدا
مشغول شد و قصه کودک اصحاب الاخدود در سوره والسماء ذات البروج بیاید ذلک عیسی بن مریم قول الحق الذی
فیه یمترون ما کان لله ان یتخذ من ولد سبحانه اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون ان الله ربی وربکم
فاعبدوه هذا صراط مستقیم این سخن که وی گفت من بنده خدایم و پیغمبرم که خود معجزه بود عیسی بن مریم است
نه آنکه ترسایان دعوی میکنند که او پسر خداست و این هم گفتیم از ذکر عیسی گفتار حق است که ایشان در و
شک میشوند با خود این عیسی پسر مریم گفتار حق است و کلمه خداست که در وی خلاف میکنند و میگویند که او پسر خدا است
پسر خدای نیست از آنکه نشاید که خدای را فرزندی باشد و او فرزند بگیرد نه بر حقیقت ولادت و نه بر طریق تبنی
چه این هیچ بر خدای روا نیست پاکست و منزه از آنچه ترسایان در حق وی گفتند اذا قضی امرا چون بکاری
حکم کند و خواهد تا باشد بروی متعذر نباشد و دشوار نیاید از روی مثل چنان باشد که از شما گوید
کن و آنچه مراد وی باشد بباشد بی رنجی که بوی رسد و این بر طریق تثلیث است و خدای که الله است خدای منست
و خدای شما او را بپرستید که راه راست اینست یعنی اعتقاد کردن که خدای جهانیان است و او را همتا
نیست در عبادت و عبادت او واجبست از آنجا که او مستحق عبادتست این جمله راه راستست فاختلف
الاحزاب من بینهم فویل للذین کفروا من مشهد یوم عظیم اسمع بهم وابصر یوم

یاتوننا لکن الظالمون الیوم فی ضلال مبین وانذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر وهم فی غفلة وهم
لا یؤمنون انا نحن نرث الارض ومن علیها والینا یرجعون پس آن جماعت در میان ایشان خلاف
افتاد در عیسی خلاف کردند قومی گفتند او خداست و از یعقوبیان بودند و قومی گویند که دروغ زنی بود که
او را پدری پیدا نبود و از جهودان بودند پس وای بر کافران از حضور روز بزرگ که روز قیامتست چه بینا
و شنوا اند درین روز که پیش ما آیند یعنی امروز نیک می‌شنوند و نیک میبینند و در دنیا از شنید حق
و دیدن کور و کر بودند آنگه نظر نکردند و حق را نشناختند و علم بدو حاصل نکردند امروز که علم مردان شد
خبر بود عیان گشت چه شنوا و بینا اند لیکن این ظالمان امروز یعنی در دنیا در ضلالت مبینند که راه روشن است
هم خطاب با رسول است ای محمد بیاگاهان و بیم ترسان ایشان را که کافرانند از روز حسرت و پشیمانی یعنی از قیامت و
شدائد و عقوبات آن و این روز را روز حسرت خوانند و این روز آن روز باشد که کافر و عاصی گوید چرا معصیت
کردم و مؤمن و مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم و برای این روز را حسرت خوانند که کشف بود
درین روز پوشیدها را ظاهر گردانند سرها آشکارا کنند و برای آنکه در و زجر و درماندگی باشد
همه عاجز و حیران باشند و از اینجا حسرت خوانند اشتر اگر از رفتن بازماند در وقتی که کار بگذارند
و از حساب بپرداختند و ایشان در غفلت و نادانی اند و ایشان ایمان نیارند و بر کفر بمیرند این خبر
که خدای داد از احوال ایشان و گفتند که مراد اینست انهم فی غفلة و ایشان در آن وقت که حکم کرده شد
از کار دنیا در غفلت باشند و از دنیا اما یاد نیارند ابو سعید خدری روایت کرد که رسول صلی الله علیه
و آله گفت روز قیامت مرگ را بیارند که گویی کبش املح بنماید که گوسفندی سیاه سفید است در میان
بهشت و دوزخ بدارند اهل بهشت و دوزخ را بگویند که این را می‌شناسید گویند آری این مرگ
است آنگه فرمایند تا مرگ را بکشند و این ندا در دهند یا اهل الجنة خلود و لا موت و یا اهل
النار خلود و لا موت ای اهل بهشت شما را جاوید اینست که هرگز با وی مرگ نباشد و ای اهل دوزخ
شما را جاوید اینست که هرگز مرگ نباشد آنگه رسول این آیه خواند وانذرهم یوم الحسرة اذ
قضی الامر ای ذبح الموت وهم فی غفلة و اشارت کرد بدست و گفت ایشان در دنیا غافل باشند و غافل

کفت اکر تو آذنت کرخدای تعالی حکم کرده است بتخلید اهل دوزخ در ین حال همه از غم وحسرت بمردند
ودبح کبش وکشتن او بر طریق تمثیل است یعنی چنان انکارند که این کبش املح مرک است چون او کشتند
طمع بستند آنکه او زنده شود همچنان طمع نیست که و اهل دوزخ که بمیرد برای آنان که این کبش املح
مرکست چون او را کشتند طمع نیست باز رهد آنکه بر طریق وعظ وتذکر گفت ما زمین را و هرچه بر زمین
است میراث برگیریم از آنجا که جمله اهل زمین بمیرند و هیچکس زنده نماند که میراث ایشان از من اولیتر
باشد پس میراث ایشان بطریق اولی مرا باشد و برای آن میراث خوانند که صورت میراث دارد
یعنی همه بمیرند و هیچکس نماند که میراث ایشان برگیرد همه بگذارند و با ما رجوع کنند و ما جزای اعمال
ایشان بدهیم بر وفق آنچه کرده باشند وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا إِذْ قَالَ
لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ
يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا يَا
أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا پیغمبر ما یاد کن در این کتاب
حدیث ابرهیم را که او پیغمبری راستگوی بود همه گفتارهای وی صدق بود و همه کردارهای وی حق اذ قال
لابیه چون گفت ابرهیم پدر خود را آذر مخالفان گفتند پدر ابرهیم آذر بود و آذر لقب وی بود و نامش تارخ
ابرهیم بن تارخ بن ناحور بن نزدیک اهل شیعه و در روایت اهل البیت علیهم السلم پدرش نبود عمش بود و در بعضی
اخبار هست که جدش بود از قبل مادر و او بت پرست بود و منکر کردن شاید که پدران پیغمبران کافر باشند که
از قبول قول ایشان نفرت بود و رسول صلعم گفته است لم یزل ینقلنی الله من اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات
و کافر را وصف بطهارت نکنند ولقوله تعالی وتقلبك في الساجدين یعنی گردانیدیم ترا نا اصلاب پدران
سجده کننده و خدا را پرستنده یا ابت لم تعبد ای پدر چرا می پرستی جمادی را که نشنود و نبیند و از تو
هیچ عنا و کفایت نکند نه نفعی بتو تواند رسانید و نه مضرتی از تو دفع تواند کردن و این بر سبیل تقبیح صورت
حال و تسفیه آنان گفت که روا نبود تا جمادی پرستند ابرهیم پیغمبر اول طلب علت کرد از آذر و پرستیدن
انچه نشنود و نه بیند باز آنکه مستحق عبادت نگردد والا منعمی که نعمتهای و برانعامی و نعمتی بنا شد و آن منعم

او نیکاری باشد روزی رساننده که اصل همه نعمتها از وی باشد آنگه وی را دعوت کرد بمتابعت خود
بآنکه فرمود باو و گفت یا ابت ای پدر من بمن آمده است از علم انچه بتو نیامد و مرا آن داده اند البشر که میدانم
کرترا نداده اند از علم بخدای تعالی و صفات او و توحید و عدل و علم بثواب و عقاب پس ای پدر متابعت من
کن و پیرو من باش تا من ترا هدایت کنم و راه نمایم براهی راست آنگه وی را نهی کرد از عبادت شیطان
و پرستیدن دیو و گفت یا ابت لا تعبد الشیطان ای پدر من مپرست دیو را و او را مپرستید ولیکن
چون بت پرستیدن باغوا و اغوای شیطان بود بفرمان وی گفت شیطان را مپرست که شیطان همیشه در
خدای عاصی بوده و نافرمانی کرده و استکبار و گردن کشی کرده آنگه وی را از سرانجام عاقبت بترسانید و تخویف
کرد بانکه گفت یا ابت انی اخاف ای پدر من بدرستی که من میترسم از آنکه از خداوندی که بخشنده و مهربانست
از سبب عصیان و مخالفت فرمان عذابی بتو رسد از پس خذلان و تخلیه آنگه تو یار شیطان و دوست وی
و ترا ولایت شیطان لازم باشد برای آنکه دیو را امیر و این خذلان و تخلیه بر سبیل عقوبت باشد قَالَ أَرَاغِبٌ
أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ
كَانَ بِي حَفِيًّا وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّي عَسَى أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا گفت آذر ای
ابرهیم تو از خدای من رغبت میگردانی و از عبادت ایشان اعراض میکنی و از آن نهی میکنی از این باز ایست و از این
سخن دور شو اگر نه ترا بسنگ سنگسار کنم و گفته اند که ترا از خود دور اندازم و اگر از این احتراز نخواهی کردن از
من هجرت کن و از پیش من برو و بگذر تا من ترا نبینم عبدالله عباس گفت سلام علیک اینک من رفتم سلام
بر تو باد و این سلام وداع است که در حال وداع بر یکدیگر کنند و یکدیگر را بسلامت دعا کنند و بعضی گفته اند
این جواب آن است که او گفت لئن لم تنته لارجمنك تا این کار را جست باشد که خدای تعالی گفت واذا خاطبهم الجاهلون
قالوا سلاما بجواب سفاهت سفیهان حلیمان سلام گویند تا از ایشان سلامت یابند و مفسران دیگر گفته اند که
بر سبیل نگاه داشتن حق وی بود و تربیت او آنگه گفت ساستغفر لك ربي زود بود که آمرزش خواهم برای تو از خدای
خود اگر ایمان آوری بخدا و بت پرستی رها کنی که خدای من که همیشه بر من مهربان بوده است و گفته اند که وعده استغفار
برای آن کرد که آذر ابرهیم را در سر وعده ایمان داده بود چنانکه گفت وما كان استغفار ابراهيم لابيه الا عن موعدة

ملیا ای طلیا از پیش من
برو و ملامت تا نزد ...
زود ... بیا ... بگه
ابرهیم گفت صح

دعوا ربی دیگر آنکه او این بر اصل عقل گفت و در عقل عقوبتی نکوست از کفار و غیر کفار و اعتزلکم و من از شما دور شوم
و از این بتان که شما ایشان را بدون خدای میپرستید و من خدای خود را خوانم و او را پرستم و اصح عبادة و پرستش
هست و من دانم که هرگز بعبادت او پرستیدن او بدبخت نشوم چنانکه بپرستیدن این بتان بدبخت شوند
و گفت که من بدعای خدای خود بدبخت نشوم برای آنکه مرا اجابت کند و نومید نکرداند فلما اعتزلهم وما يعبدون
من دون الله وهبنا له إسحق ويعقوب وكلا جعلنا نبيا ووهبنا لهم من رحمتنا وجعلنا لهم
لسان صدق عليا آنگه که ابرهیم از ایشان ببرید و دور شد و از بخدا ایشان را که میپرستیدند بغیر
خدای از بتان بر بخشیدیم او را فرزندی چون اسحق و فرزند زاده چون یعقوب و هر یکی را پیغمبری کردیم
و خلعت پیغمبری دادیم و ببخشیدیم ایشان را از رحمت خود که نبوتست دلیلش اهم یقسمون رحمت ربك
کلمه گوید که دادیم بهمه از مال و فرزندان و کردیم برای ایشان زبان راست بلند و بزرگوار یعنی ثنای
نیکو از همه طایفه که جمله اهل ملل از جهودان و ترسایان و گبران و مسلمانان ایشان را نیکو گویند و گفتند که معنی
آنست که ما ایشان را پیغمبرانی کردیم که بزبان صدق و علو بر خدای تعالی ثنا گفتند واذكر في الكتاب موسى
إنه كان مخلصا وكان رسولا نبيا وناديناه من جانب الطور الأيمن وقربناه نجيا ووهبنا له
من رحمتنا أخاه هرون نبيا واذكر في الكتاب إسمعيل إنه كان صادق الوعد وكان رسولا نبيا
وكان يأمر أهله بالصلوة والزكوة وكان عند ربه مرضيا و یاد کن ای محمد درین کتاب قرآن موسی پیغمبر را
که مردی با اخلاص بود در عبادت خدای تعالی و رسول بود و پیغمبری بود فرستاده بحق از قبل یعنی از پیش خداوند فقد بزرگ
مقدار و ناديناه من جانب الطور الأيمن و ما او را ندا کردیم از جانب راست کوه طور و آن کوهیست میان مصر و مدین
و ندا این بود انی انا الله رب العالمین آنکه با وی سخن گفتیم و این در شب آدینه بود و ما او را بحضرت خود نزدیک کردانیدیم
تا کلام ما بشنود عبد الله عباس گفت بحجاب اعلا نزدیک بود ندانا چندانکه جریر قلم که بر لوح محفوظ میرفت بشنید و گفتند که
محل و منزلت او بنزدیک ما چون منزلت بنده‌ای بود که خداوندش برای کرامت بخودش نزدیک کرداند و بخشیدیم
ما او را از رحمت خود برادر او هرون پیغمبر را چون التماس درخواست و گفت واجعل لي وزيرا من أهلي هرون أخي آنکه گفت
یا محمد و نیز یاد کن اسمعیل را و پیغمبر راستی وعده بود و چون وعده دادی خلاف نکردی گفتند که مردی را گفت در

بعضی

٩

بعضی مواضع اینجا باش تا من پیش تو آیم که گفت او بیکسال آنجا مقام کرد مقاتل گفت سه روز و او رسول
با مقدار و مرتبه بود اهل خود را بزکوة و نماز فرمودی و او بنزدیک خدای پسندیده بود واذكر في الكتاب
إدريس إنه كان صديقا نبيا ورفعناه مكانا عليا أولئك الذين أنعم الله عليهم من النبيين
من ذرية آدم وممن حملنا مع نوح ومن ذرية إبرهيم وإسرائيل وممن هدينا واجتبينا
إذا تتلى عليهم آيات الرحمن خروا سجدا وبكيا یاد کن درکتاب قرآن ادریس پیغمبر را که او پیغمبری راست
گوی بود و برداشتیم ما او را و او را بمکان بلند و درجه عالی گفته بهشت خواسته است مالك بن صعصعه گفت
رسول گفت شب معراج مرا بر آسمان بردند ادریس را بر آسمان چهارم دیدم سبب چه بود وی بر آسمان
آن بود که ادریس روزی میرفت و گرمای آفتاب گفت خداوندا من یکروز در گرمای آفتاب طاقت ندارم
آن فرشته‌ای که حامل وی ثقل آن بر وجه که نیز است خداوندا بر وی سبک گردان و گرمای آفتاب از وی باز
دار آن فرشته راحت بدید آمد گفت خداوندا این از چه سبب است گفت بنده من ادریس ترا دعا کرد
اجابت کردم گفت بار خدایا او شفیق بنده ایست مرا از دوستان او بر آیم دستوری یافت بیامد و ادریس را سلام
کرد و نزد وی بنشست ادریس از وی چیزها می پرسید وی را گفت که هیچ ممکن نیست که ملك الموت را بگویی
که تا در اجل من تاخیر کند تا من در شکر و عبادت خدا بیفزایم او گفت این بدست او نیست اید
و لیکن بگویم تا اگر ممکن باشد از کرامت و تخفیف در حق تو بجای آورد آنگه این فرشته او را بر گرفت و بر
آسمان برد جایی که آفتاب بر آید و در آنجا بنهاد و بنزدیک ملك الموت رفت و گفت بحاجتی آمده ام گفت
انچه بیست من باشم معین تاولیت گفت ادریس دوست منست که او را ادریس خوانند اگر ممکن باشد بهرا
وی تا خیری کنی تا در عبادت بیفزاید گفت این عمر تعلق ندارد اما این توانم کرد که وقت وفات او ترا معلوم کنم
تا تو او را معلوم کنی تا او مستعد آن باشد و کار خود ساخته کرداند آنگه بدیوان اجال بر گرفت و نگاه کرد
و گفت هانا که وی در بین روزهای دراز عمر دارد گفت چه گونه گفتا تا آنکه نوشته اند که این بنده نزدیک
مطلع آفتاب بمیرد و او که اینجا رسد گفت من او را اینجا رها کرده ام گفت هانا که چون تو بوی رسی او مرده باشد
آن فرشته باز آمد ادریس را مرده یافت از خدای درخواست تا وی را زنده کند خدای تعالی وی را زنده کرد

موکل آفتاب است

به آسمان برد و ذلک قوله و رفعناه مکانا علیا و وهب بن منبه گفت که هر روز چندانکه عبادت ادریس به آسمان بردندی که عبادت
جمله اهل زمین فرشتگان از آن تعجب کردندی ملک الموت را آرزوی دیدار وی خواست بدستوری خدای به زیارت
وی آمد بصورت آدمی سلام کرد و بنشست ادریس صایم الدهر بود بوقت افطار طعام آوردند او طعام نخورد
همچنین تا سه روز ملک الموت در مصاحبت ادریس بود ادریس را تعجب آمد که وی طعام نخورد از وی پرسید
که تو کیستی گفت من ملک الموتم از خدای خواستم تا مرا با تو صحبت دهد دستوری داد ادریس گفت چون خدای ترا
با من صحبت داد مرا با تو حاجتیست و آن آنست که قبض روح من کنی تا من سختی مرگ بچشم ایزد تعالی وحی فرستاد
که قبض روح وی کن قبض کرد آنگه روح با وی رد کرد و گفت آرزوی من آنست که مرا بر آسمان بری تا بنگرم و
بهشت و دوزخ ببینم گفت نتوانم تا مرا بفرمان ربیم خدای تعالی ملک الموت را دستوری داد او را بر آسمان برد و در
آسمانها گردانید و بدوزخ برد تا بنگرید و اینجا بود هم بدید آنگه به بهشت برد و در بهشتها گردانید
چون بانجا رسید که جای وی بود بنشست ملک الموت گفت برخیز گفت من بجای آمدم و برو که مرا اینجا
موقعست فتحاکما الی الله بحکومت پیش خدای رفتند خدای تعالی گفت رها کن وی را که بلیات و محن و
تکالیف دنیا می بایست دید بدید و اگر مرگ می بایست چشیدن بچشید و اگر احیا و اماته بایست دیدن
دید و اگر بدوزخ گذر بایست کردن کرد و اگر در بهشت بجای خود بایست رسیدن رسید وی را
رها کن که بجای خود نشسته است فذلک قوله تعالی و رفعناه مکانا علیا چون خدای تعالی ذکر این پیغمبران کرد
درین سوره از زکریا تا ادریس گفت اینجماعت آنکسانی اند که خدای تعالی بر ایشان نعمت کرد از پیغمبرانی با جاه
و رفعت و منزلت از فرزندان آدم و از آنان که ایشان را برداشتیم با نوح پیغمبر در کشتی و از فرزندان
ابرهیم و یعقوب و از آنان که ایشان را هدایت کردیم باسلام یعنی ببیان و الطاف و ایشان را برگزیدیم
چون بر ایشان خوانند آیات خدای را سجده کنند و از خوف خدای میگریند گفتند که ایشان مومنان
اهل کتاب اند چون عبدالله بن سلام و اقران او فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا
الشهوات فسوف یلقون غیا الا من تاب و امن و عمل صالحا فاولئک یدخلون الجنة و لا
یظلمون شیئا جنات عدن التی وعد الرحمن عباده بالغیب انه کان وعده ماتیا لا یسمعون

فیها لغوا الا سلاما و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان
تقیا حق سبحانه و تعالی ذکر مومنان و صالحان کرد و از گفتار و کردار ایشان خبر داد ذکر جماعتی کرد که پس از ایشان
جمعی باز ماندگان که نمازها را ضایع کردند و پی روی هوای نفس و شهوات کردند گفته اند که ایشان جهودانی
اند که فرزندان پیغمبران بوده اند نسبت با ایشان داشتند و لیکن سیرت ایشان نداشتند و مجاهد و قتاده
گفته اند که آیت درین امت آمد که ایشان نمازهای فریضه را رها کنند و بخمر و زنا و فواحش مشغول شوند
ابوسعید خدری درین آیت از رسول خدا صلعم روایت کرد که این پس از شصت سال باشد از هجرت من
امیرالمومنین علی علیه السلم گفت که این آنگاه باشد که بناها کنند و بر اسبان منصور نشینند و جامهای مشهور
پوشند وهب گفت فخلف من بعدهم شرب القهوات لعابون بالکعاب ایشان که این افعال کنند زود بود که ایشان
بغرایب و خیبه و نومیدی رسند از ثواب ابرار نومید باشند عبدالله عباس گفت که غی نام وادییست در
دوزخ که اهل دوزخ از گرمای آن پناه بخدا برند و آنجا مصر است و مدمن خمر و آکل ربا که تورع نکنند
و از ربا خوردن ابا نکنند و جای کسی که در تهاون و بیدر عاشق شود و گواهی بدروغ دهد و زنی که فرزندی
دیگر از شوهر وی نباشد بر شوهر خود بندد و الا من تاب مگر آنکسی که توبه کند ازین جماعت و عمل صالح
کند که آنان که توبه کنند و کار خود با صلاح آرند ایشان را به بهشت برند و بر ایشان بر هیچ چیز ظلم نکنند
و از ثواب مستحق ایشان چیزی باز نگیرند ایشان را به بهشت برند که مقیم باشند در آنجا و جاوید مانند در بهشتها
که خدای تعالی وعده کرده است بندگان خود را بغیب یعنی نادیده اند و از ایشان غایب بود از پیغمبر ایشان شنیده اند
و از تصدیق کردند و آن وعده که خدای دهد وعده صدق بود لا یسمعون فیها لغوا در آن بهشت سخن
بیهوده و بیفایده نشنوند مگر سلامی که شنوند از یکدیگر و از فرشتگان و از خدای چنانکه گفت سلام قولا
من رب رحیم و ایشان را باشد در بهشت روزی در بامداد و شبانگاه یعنی باوقات مقدر بر تقدیر بامداد
و شبانگاه اهل دنیا برای آنکه در بهشت شب و روز نباشد تا بامدادی و شبانگاهی بود گفته اند که عرب در
روزگار خود هر که او را چاشت و شامی خوردی وی را متنعم خواندندی یعنی اهل بهشت متنعمان باشند و این
دو وقت را بهر این تخصیص کرد که هر دو وقت طعام پیش نخورند و همیشه تندرست و سلامت باشند

الجنة التي این آن بهشت است که میراث دهیم از بندگان ما آن کس را که وی پرهیزکار باشد و میراث بوی
آن گفت که در خبر آمده است که خدای تعالی برای هر بنده مکلف جایی تعیین کرده است در بهشت و در دوزخ چون
مرد ایمان آورد و اختیار طاعت کند جای وی در دوزخ بکافران دهند و چون کفر آورد و معصیت کند جای
وی در بهشت بمتقیان دهند وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ
وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا
مجاهد گفته روزی چند جبرئیل از وحی باز ایستاد و نزد رسول نیامد رسول گفت ما حبسك عنا
چه باز داشت ترا از ما گفت ما چگونه آییم و در میان قومی که ایشان هستند که ناخن نمی گیرند و سبیل نمیگیرند
و مسواک نمیکنند و این آیه آورد قتاده و مقاتل و جمعی از مفسران گفتند که جهودان رسول را گفتند
از اصحاب کهف و ذو القرنین و روح او گفت ساخبرکم غدا و نگفت ان شاء الله جبرئیل روزی چند نیامد عکرمه پرسیدند
گفت چهل روز بود مجاهد گفت دوازده روز تا مشرکان گفتند ان رب محمد ودعه وقلاه چون جبرئیل بیامد گفت
ای برادر کجا بودی که ما را آرزو بدیدار تو سخت شده گفت یا رسول الله ما بندگان مأموریم جز بفرمان
کاری نکنیم اگر گویند برو برویم و اگر گویند مرو نرویم و این آیه آورد و ما نتنزل الا بامر ربك ما جز بفرمان
خدای تو فرو نیاییم او راست آنچه پیش ماست و آنچه میان آن نیست یعنی آسمان و زمین و آنچه در آسمان و
زمین است این جمله خدای راست و مقهور اوست و با امر و فرمان اوست و خدای تو ای محمد کسی فراموش
کار نبوده است و نباشد تا ترا فراموش کند اگر خواستی بتو وحی فرستادی که نسیان بر وی روا نیست
رب السموات والارض اوست خداوند آسمان و زمین هر دو و مالک و ملک وی است و آنچه در میان آسمان
و زمین است او را پرستید و بر عبادت وی صبر کن هیچ و برابر نامی می شناسی و ... او را مثل و نظیر
میدانی که او را الله خوانند قتاده ... یا وی مستحق عبادت باشد چنانکه وی است چون
وی را شبیه و نظیری نیست وی را عبادت کن که سزای عبادت اوست وَيَقُولُ الْإِنسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ
لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ
وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَٰنِ عِتِيًّا

ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا مراد باین انسان ابی بن خلف الجمحی است که روزی بیامد
و رسول را گفت بر سبیل انکار و استهزا که هیچ من چون بمیرم مرا زنده از گور بیرون خواهند آورد خدای
تعالی بر وی رد کرد گفت او بر این تعجب بانکه گفت ای آدمی اندیشه نمیکند که وی را بیافریدیم پیش از این و او هیچ
چیز نبود چون آفریدن وی اول بار بر وی ممتنع نبود اولا و آخر بار که دوم بار باز آفرینند هم ممتنع نباشد
آنگه قسم یاد کرد و سوگند بخود در فرمود فوربك بحق خدای تو ای محمد که ویرا و ایشان را حشر کنیم و بر انگیزیم
با دیوان و جمع کنیم میان ایشان در خبر است که خدای تعالی بفرماید در قیامت تا هر کافری را با دیوی که وی را
اغوا کرده باشد در سلسله بهم بندند پس آنگه حاضر کردانیم ایشان را بر کرد دوزخ بر زانو
افتاده گروه گروه ثم لننزعن پس بیرون آریم از هر گروه و هر جماعتی که ایشان متتبع و متعاون یکدیگر بوده
باشند آنکسی را که طغیان و علو وی بر خدای و امر او سخت تر و بیشتر بوده باشد و طاغی و باغی تر
یعنی آنکسی را که مجرم تر و گناه کارتر باشد ابتدا بوی کنیم پس آنگه بدیگران ثم لنحن اعلم پس ما عالم تریم و دانا
تر بکسانی که ایشان اولی تر باشند بانکه با آتش دوزخ معذب باشند و ملازم آتش دوزخ باشند وَإِن
مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوا وَّنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا و هیچکس نباشد از
شما الا که وی وارد دوزخ باشد و این بر خدای حتم کرده و واجب یعنی این وعده است از خدای که لا محاله این شود و بباشد
جمله مفسران بر آنند که این ضمیر دوزخ است الا مجاهد که وی گفت که ضمیر حمی است و آن تب است که ما را
می خوانند برای آنکه پیغمبر فرموده است الحمی حظ کل مؤمن من النار یعنی تب نصیب هر مؤمن است از دوزخ و این ورود
مرور و حضور است نه دخول بر قول عبدالله مسعود و قتاده و عکرمه گفتند که ورود دخول است الا آنست که این خاص است
بکافران نه بمؤمنان آنانکه گفتند که مراد حضور است گفتند اگر نه چنین باشد هیچکس نباشد از پیغمبران
و امامان الا بدوزخ شود و این خلاف اجماع است دیگر آنکه خدای تعالی گفت ان الذین سبقت لهم منا الحسنی
اولئک عنها مبعدون لا یسمعون حسیسها گفت که مؤمنان از دوزخ دور باشند و آواز آتش نشنوند
که کسی که در دوزخ شود چگونه آواز آتش نشنود پس ورود حضور باشد چنانکه گفت ولما ورد ماء مدین
و آنانکه گفتند که بمعنی دخول است تمسک کرده اند باین آیه و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها

وارد شون و روایت کرده اند که ابو سعید گفت که مارا در صحیح بحث با ملائی افتاد در ورود روزی جابر بن عبدالله
انصاری را دیدیم از ابو سعید وی اشارت بگوش کرد و گفت که این هر دو گوش من کر باد اگر نه از رسول علیه السلام شنیدم
که میگفت که ورود دخول است و هیچ بر و فاجر نماند الا که در دوزخ شود و دوزخ بر مومنان برد و سلام باشد چنانکه
بر ابرهیم خلیل تا دوزخ فریاد کند از مومنان و گوید جز یا مومن فان نورک اطفا لهبی بگذر ای مومن که نور تو حرارت
من فرو نشاند و از ابو هریره روایت کرده اند که گفت رسول علیه السلام هیچ مومن نباشد که وی را سه فرزند بمیرد که وی پیش از تحلة
القسم در دوزخ بماند یعنی چندانکه قسم راست شود و حسن بصری گفت کرد و برابر بود تا که روزی بخندید ان برادر
دیگر وی را گفت که در قران هیچ جای خوانده ای که خلقان همه بدوزخ شوند گفت بلی گفت هیچ جا خوانده ای که همه
بیرون آیند گفت نه گفت پس چرا خندید یعنی دیگر وی را خندان نیافتند تا انکه بجوار رحمت حق پیوست و اجماع
که برهم و روا داشت از جمله آنست که عبد الله مسعود گفت که صراط راه هیست بر دوزخ نهاده بماننده تیغی
تیزتر از شمشیر و باریک تر از موی بران صراط همه را گذر باید کرد جمعی چون برق جهنده بگذرند و طایفه
چون باد وزنده و بعضی چون اسبان تازی ایشان سر بر فرشتگان می برند و میگویند اللهم سلم سلم
سلم خالد بن معدان گفت که اهل بهشت چون به بهشت رسند گویند که خدای تعالی ما را وعده داده بود
که گذر شما بر دوزخ باشد ما دوزخ ندیدیم ایشان را گویند که شما بر دوزخ گذشتید و دوزخ مرده بود
ثم ننجی الذین اتقوا پس برهانیم و نجات دهیم آنکسانی را که پرهیزکار بوده اند و بگذاریم ستمکار را که ستمکار بوده اند
پرهیزکاران مومنانند که از شرک پاک کنند و لا اله الا الله گفته باشند و در دل ایشان بمقدار ذره ایمان
بوده باشد و از دوزخ بیارند از اکر لا اله الا الله گفته باشد و در دلش مثقال ذره خیر باشد چنین
گفته اند که ضحاک گفت از رسول خبری بمن رسید که من از ان منکر بودم برخاستم و از بهر این حدیث بمدینه
آمدم و در مسجد حلقه دیدم و دو مرد پیر را دیدم که حدیث باز داده اند گفتم ایشان که اند گفتند یکی ابو
سعید خدری است و دیگری ابو هریره من ابو سعید را گفتم که خبری از رسول بمن رسیده است و من
در ان شکم و برای آن آمده ام تا بدانم که گفته است یا نه گفت آن خبر کدام است گفتم اینکه میگویند رسول
گفته است که ان یوما یخرجون من النار بعد ما احترقوا فیها یعنی گروهی را از دوزخ بیرون آرند پس از انکه ایشان را

سوختگی

سوختگی اکنده شده باشد ابو سعید خدری اشارت کرد بگوش و گفت سمعت رسول الله صلعم والا صمتا اگر خلقان
در قیامت بر طبقات باشند بعضی آن باشند که بی حساب و کتاب بهشت روند و ایشان پیغمبران باشند و بعضی آن را
حساب کنند اگر حسنات بیش از سیات باشد به بهشت برند و اگر قایل باشد خدای تعالی بفرماید تا مدتی
در عرصات محشر نگاه دارند و انکه به بهشتش برند و اگر سیات بیش از حسنات باشد یا خدای بر ایشان رحمت
کند و عفو کند و به بهشت برد یا من شفاعت کنم یا کسی دیگر که از اهل شفاعت باشد و اگر از این دو هیچ یک نبود
بدوزخ برند بمقدار گناهش عقوبت کنند انکه به بهشتش برند چون خدای تعالی خواهد که ایشان از دوزخ
منافقان — بیرون آرد مالک را بفرماید تا هاویه دوزخ از دو دو که دورت دوزخ از درک اسفل بنگرند مومنان را به
بیند ایشان بر سبیل طعن گویند الستم مومنین الستم مصلین الستم صایمین نه شما نماز کردید نه شما روزه
داشتید امروز با ما اینجا گرفتار شدید مومنان گویند بار خدایا ما را بر طعنه دشمنان طاقت نیست حق تعالی
گوید جبرئیل برو و جمله مومنان را بیرون آور و دیگر بار گوید برو و هر که در دلش یکبار لا اله الا الله گفته باشد بخلاص
وی را بیرون آر جبرئیل باید جمله مومنان را از دوزخ بیرون آرد و در دوزخ نماند مگر کافران انکه ایشان را بیارند
و بچشمه که از عین الحیوان گویند از آن چشمه خود را بشویند و سیاهی و تباهی از اندام ایشان برود و اندک اثری
بر پیشانی ایشان بماند اهل بهشت چون ایشان را ببینند گویند که اینان اند که از دوزخ ایشان را بیرون آورده اند
خدای تعالی آن نشانرا ببرد و بخطی از نور بدیدار آرد عتقا الله من النار آزاد کرده کان خدا اند از دوزخ
وَاِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ اٰيٰتُنَا بَيِّنٰتٍ قَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اَيُّ الْفَرِيْقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَّاَحْسَنُ نَدِيًّا وَكَمْ اَهْلَكْنَا
قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرْنٍ هُمْ اَحْسَنُ اَثَاثًا وَّرِءْيًا چون بر ایشان خوانده شود یعنی بر کافران چون نضر بن الحارث و خویشان وی آیات
قرآن و آیات قرآن ما هویدا و روشن کافران متنعم و توانگر آن مومنان درویش و محتاج را گویند ای الفریقین کدام
از ما و شما که بر روی محمد گرد نشدند و انانکه بر وی گرد نشدند از مسکن و جای مقام کردن و مجمع و محفل سرای و خانه
و مان و خوردنی و لباس و پوشش ایشان بهتر است یا انکه بر وی محمد میکنند و این سخن از ان میگویند که مومنان ضعیف
و [illegible] حال و [illegible] بودند و کافران با جامهای نیکو و هیات نیکو حق تعالی گفت چون عذاب ما در آید ایشان را آن تنعم
و رفاهیت [illegible] حال هیچ سود ندهد ای محمد که ما هلاک کردیم و دمار بر آوردیم پیش از ایشان از قومها گروهی

که ایشان نیکوتر بودند بمتاع و آلات و جامه و لباس و منظر نیکوی بهمه چیز از ایشان بهتر بودند که واین مغرور
میشوید و فریفته میکردید قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا بگوی ای محمد آنکس که در ضلالت
کفر باشد که مهلت داده او را بخدای و که زندگانی و عمر دراز داده کو زندگانی کن چندانکه خواهد که درازی
عمروی هیچ سود نکند حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا
وَأَضْعَفُ جُنْدًا تا آنگاه که بینند آنچه ایشان را وعید کرده اند یا وعده داده اند اما عذابی که بایشان رسد در دنیا
و اما قیامت که برخیزد آنگه بدانند این کافران که کیست که جایگاه او بتر است و لشکر او ضعیف تر جای
مومنان در بهشت بتر باشد یا جای کافران در دوزخ وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ
خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا و بیفزاید خدای تعالی مهتدیان و راه یافتگان را هدایت و لطف و باقیات
صالحات که عمل آخرت و کار آنجهانیست بنزدیک خدای بهتر است بثواب و پاداشت نیکوتر است بباز گشت
یعنی عاقبت و سرانجام أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ
عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا
ای دیدی شخصی را که کافر باشد بآیات ما و گفت که بدهند مرا مال و فرزند مسروق گفت که خباب بن الارت
گفت مرا دینی بود بر عاص بن وائل بتقاضا بنزدیک وی شدم مرا گفت وام تو ندهم تا بمحمد کافر نشوی گفتم والله که
من هرگز بمحمد کافر نشوم که تو بمیری و زنده شوی هرگز از من این نبینی او گفت اکنون بر وجهی من زنده شوم آنجا
مرا مال و فرزندان باشد بتو دهم خدای تعالی این آیت فرستاد کلبی و مقاتل گفتند که خباب مرد آهنگر بود و برای عاص کار کرده
و عاص حق وی تاخیر کردی تا بوقت موسم او مردی بهل جانب بود روزی عاص را تقاضای سخن کرد عاص گفت این
چه سخنی اکنون تو میگویی هرگز این نکرده جواب گفت آن وقت که من و تو بر یک دین بودیم ترا مسامحه کردمی امروز دین مسلمانیست
و دین تو کافری بر وجه تاخیر نتوانم عاص گفت نه شما میگوئید که در بهشت زر و سیم باشد گفت آری گفت
پس مهلت کن مرا تا آنجا ترا بدهم بر طریق استهزا اگر این چه شما میگوئید که در بهشت است نصیب من آنجا بیشتر
از نصیب تو باشد خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت ای محمد دیدی این مرد را که بآیات ما کافر
شد و گفت مرا مال و فرزندان خواهد بود در بهشت آیا او بر غیب مطلع گشته است و آنچه در لوح محفوظ

است بر او معلوم شده است و بحقیقت بدانسته است که او را ببهشت خواهند بردن یا از نزدیک خدای
عهدی گرفته است و خدای با وی عهدی کرده که وی را ببهشت برد مجاهد گفت این عهد قول لا اله الا الله است
یعنی او این کلمه نگفته است و ایمان بنیاورده است قتاده گفت که عمل صالح از پیش نفرستاده که وی را به بهشت برند و
گفت نه چنانست که وی میگوید یعنی پندارد سنکتب فرود بود که بنویسیم آنچه میگوید و بیفزاییم او را از عذاب
افزونی و نرثه بستانیم ازو آنچه بالجمله یاد ازو است از مال و اولاد الکبیر و او تنها بی مال و فرزند بحشر ما آید وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً
لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ
تَؤُزُّهُمْ أَزًّا فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا این کافران فرا گرفتند جز از خدای خدایانی و ایشان را پرستیدند
تا آن خدایان ایشان را عزت باشند و ایشان پرستیدندان بتان عزیز کان بودند که اگر نزدیک خدای عزت باشد
بخدایان بسیار عزت بیشتر باشد آنگه ایشان را زجر کرد و باز داشت از بیگان فاسد و گفت کلا حقا زود بود که این بتان
کافر باشند و عبادت و پرستیدن آن بتان عزیز اولایشان بترا کنند و گویند ما کنا مشرکین و بتان و بت پرستان را
لعنت کنند و یکونون علیهم و باشند این کافران بر خدایان و بتان خویش ضدی یعنی ذلی و هوانی چون این بتان را
پرستیدند تا عزیز باشند بتان بر ایشان ذلی و هوانی گردانیم یعنی خواری مجاهد گفت عونا یعنی در خصومت با ایشان
باشند بلکه بر ایشان باشند یعنی ظن بعبادت ایشان خطا باشند یا محمد رسول خود گفت الم تر ای نمینگری و نمی بینی یعنی نمیدانی
که ما فرستادیم دیوان بر کافران یعنی تولیه و خذلان یعنی ما دیو را بر کافران گذاشتیم چنانکه گفت و کذلک نولی
بعض الظالمین بعضا بما کانوا یکسبون تا بر کافران جمله مستولی کنند و بوسوسه و اغوا از طاعت بمعصیت برند پس
تو بر ایشان تعجیل مکن بعقاب و عذاب ایشان تعجیل منمای که ما روزها و ماهها ایشان را می شماریم برای ایشان
و برای عذاب ایشان عدا شمردنی و گفته اند انفاس ایشان می شماریم يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا وَنَسُوقُ
الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْدًا لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا لَقَدْ
جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا
یاد کن ای محمد روزی که ما حشر کنیم و بر انگیزانیم متقیان و پرهیزکاران را و گرد کنیم بنزدیک خدای بخشاینده
که غفور و رحمت خود کرد ایشان را چنانکه بطلب عطا و چون بندگان ببخشش نزدیک بزرگان روند و وفد گروهی باشند

شیاطین م

طالبان عطا م

کروهی باشند که بطاعت حق پیش کیرند و روند و کفته اند وفداً ای رکباناً یعنی شتر سواران باشند و در خبر آمده برکوب
علی نجائب اعمالهم یعنی بر قربانیهای خویش نشینند و این برای آن کفت که اشتران قربانی خود را تعظیم کنند که ایشان در قیامت اشتران
شما باشند عبد الله عباس کفت که بر اشترانی باشند که پالانهای آن از زر بود و زمامها از زبرجد و امیر المومنین علی علیه السلام کفت
والله که ایشان را حشر نکنند بر قدمهای ایشان یعنی پیاده و برای ایشان اشتران با پالانها و بجیبانی از نیهای یاقوت
اکر خواهند بر روند و اکر خواهند پرند صالح بن محمد کفت که از امیر المومنین علیه السلام شنیدم که او کفت من رسول را کفتم
یا رسول الله وفد الملوک چندی سواران باشند و وفد خدای چکونه باشند کفت یا علی چون مومنان از پیش خدای باز کردند
فرشتکان باستقبال ایشان آیند با اشتران با پالانها و زمامهای زر بر هر یکی حله افکنند که قیمت آن از دنیا بیشتر باشد هر مومنی
را از آن حله پوشند و بر مرکب نشینند و مرکبان ایشان را بری بر بهشت آرند چون بدر بهشت رسند فرشتکان باستقبال
آیند و کویند سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین «ونسوق المجرمین الی جهنم وردا» و برانیم کناه کاران را بدوزخ و ایشان
در دوزخ در نهایت تشنکی باشند یعنی جماعت بجماعت بدوزخ رانیم و ورد اشترانی باشند تشنه کرد آب آیند
یعنی ایشان را بدوزخ رانیم تشنه و این قول عبد الله عباس است لا یملکون الشفاعة ایشان را مالک شفاعت نباشند کس
ایشان را شفاعت نکند یعنی کسی از ایشان شفاعت نباشد الا آن کس که او کواهی دهد خدای را بتوحید و از حول و قوت خود
بری باشد و امید جز بخدای ندارد و حضرت صادق علیه السلام فرمود مراد بدین عهد وصیت است که مرد عند حضور
الاجل وصیت کند که رسول صلعم فرموده است من لم یحسن الوصیة عند موته کان ذلک نقصا فی عقله و مروته یعنی هر کس
نزدیک مردن وصیت نیکو نکند دلیل نقصان باشد در عقل و مروت او و کفته اند که مالک شفاعت نباشد الا
من اتخذ یعنی مکر برای آن کس که او عهدی کرفته باشد بنزدیک خدای از توحید و عدل و مانند آن آنکه کفته
و لا یشفعون الا لمن ارتضی عبد الله مسعود کفت از رسول صلعم شنیدم روزی که صحابه خود را می کفت ایعجز احدکم
ان یتخذ کل صباح و مساء عند الله عهدا ای نتواند هر یکی از شما که در هر بامدادی و شبانکاهی نزدیک خدا
عهدی کیرد کفتند چکونه کفت هر بامداد و شبانکاه بکوید اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة
انی اعهد الیک فی هذه الحیوة الدنیا بانی اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و ان محمدا عبدک و رسولک
الا تکلنی الی نفسی طرفة عین تقربنی من الشر و تباعدنی من الخیر و انی لا اثق الا برحمتک فاجعل لی عندک عهدا

یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد چون این بکوید مهری بر وی نهند و در زیر عرش بدارند و بنهند چون روز قیامت
شود ندا کنند این الذین لهم عند الرحمن عهدا ایشان که ایشان را نزد خدای عهدیست کجایند ایشان را به بهشت
برند «وقالوا اتخذ الرحمن ولدا» جهودان کفتند عزیر پسر خداست و ترسایان کفتند عیسی پسر خداست و مشرکان
کفتند فرشتکان دختران خدایند سخن ایشان این بود که کفتند خدای فرزندی کرفته است و بر اوردند بدرستی
که چیزی منکر آمدید و سخن زشت کفتید که نزدیک شد که از زشتی و منکری این سخن آسمانها از یکدیگر شکافته شوند
و پاره پاره کردد و کوهها در روی افتند و شکسته شوند و از جای خود بروند و بر جای نمانند از آنکه ایشان
خدای را فرزند خواندند و فرزندی بوی حواله کردند و عبد الله عباس و ابی بن کعب کفتند که آسمان و زمین و
جمله خلایق بترسیدند جز آدمی و پری و فرشتکان بخشم آمدند و دوزخ بر افروخت چون خدای را فرزند کفتند «وما ینبغی
للرحمن ان یتخذ ولدا ان کل من فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبدا» و نسزد خدای را و نشاید که فرزند کیرد چه
در حق او این معنی محال باشد نیست هر که در آسمان و زمین است الا که در روز قیامت پیش خدای آید بنده
وار ذلیل و خوار و حقیر و بی قرار یعنی هیچ معبودی نباشد الا که او مقر و معترف باشد بعبودیت و بندکی
خدای او دعوی نکند خود را الا این جماعت دعوی کردند از خدای وی «لقد احصاهم وعدهم عدا» ایشان را
شمرده است بر سبیل اجمال و تفصیل و دانسته افعال و اعمال ایشان را و هیچ چیز از علم او بیرون نیست و از دانش
او خارج «وکلهم آتیه یوم القیمة فردا ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا» و همکنان
پیش وی آیند روز قیامت تنها نه با ایشان مالی باشد و نه فرزندی و نه خدم و حشم بجز داشته باشند که تا
نکرنا با انچه داری مغرور نکردی که دیگر بنا ید که کوینده هر مرد و آنچه کرد بود و آنچه داشت بکذاشت ایشان که ایمان
آورده اند و عمل صالح کردند ایشان را خدای تعالی در دل مومنان دوستی دهد و دوست کرداند و کفته اند که معنی اینست
که خدای ایشان را دوست دارد و عبد الله عباس کفت در میان ایشان دوستی دهد تا یکدیگر را دوست دارند براء
بن عازب کفت این آیه در شان امیر المومنین علیه السلام آمد از آنکه روزی رسول صلعم وی را کفت ای علی بکو اللهم اجعل لی عندک
عهدا و اجعل لی فی صدور المومنین مودة بار خدایا مرا نزدیک خود نزد مومنین عهدی کن و مرا در دل مومنان دوستی
کردان خدای تعالی این آیه فرستاد ابو هریره روایت کرد که رسول صلعم فرمود چون خدای تعالی بنده را دوست دارد جبرئیل را

گوید من فلان بنده را دوست دارم تو نیز او را دوست دار انگه جبرئیل در آسمانها ندا کند و گوید خدای تعالی فلان را
دوست میدارد شما نیز ویرا دوست دارید اهل آسمان ویرا دوست دارند انگه محبت او در زمین افکنند تا اهل
زمین او را دوست دارند و هر که او دشمن دارد با او همین معامله کنند انگه گفت فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ
الْمُتَّقِينَ وَتُنْذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا ما این قرآن بزبان تو آسان کردانیدیم و روان کردیم تا بشارت دهی متقیان را
و بیم کنی از او بوی ترسانی گروه سخت خصومت را رسول ص گفت ان ابغض الناس الی الله الالد الخصیم خدای
تعالی از بندگان او را دشمن دارد که او سخت خصومت باشد انگه ذکر کرد کافران را و گفت وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ
مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا بسا که هلاک کردیم از پیش ایشان گروهی و اهل روزگاری
که از ایشان هیچ اثری نماند ای محمد هیچ کس از ایشان در حس تو می آید و هیچ کس را می بینی یا آواز ایشان میشنوی
همچنان هلاک شدند که هیچ کس از ایشان آواز نمی شنود ایشان از اینان بمال و فرزند و عدد بیشتر باشند بوده اند
و خصومت ایشان سخت بود حال الایشان اینست حکم اینها و حال اینها هم چنین باشد که اینان از ایشان
بهتر نیستند و قوت از ایشان بیشتر نیستند سورة طه مکیست صد و سی و پنج آیتست ابو هریره
از رسول ص روایت کرد که خدای تعالی سوره طه و یس را پیش از خلق آدم بدو هزار سال بیاد بخواند چون
فرشتگان بشنیدند گفتند خنک امتی را که این بایشان فرستد و خنک زبانی که بدین لغت سخن گوید و خنک
سینه‌ای که حامل این باشد و گفت اهل بهشت از قرآن نخوانند مگر طه و یس و هر که این سوره بخواند ثواب مهاجران
و انصار بدهند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى إِلَّا تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشَى
تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى وَإِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى
مفسران در معنی طه خلاف کرده اند عبد الله عباس گفت قسم است بنامی از نامهای خدا و این نام خدا است عکرمه
گفت بزبان حبشه طه یعنی یا رجل است یعنی ای مرد و مقاتل بن حیان گفت که معنیش اینست که طأ الارض
قدمیک یعنی زمین را بهر دو قدم بکیر یعنی هر دو قدم بر زمین نه و گفت سبب آن بود که رسول ص در نماز بیک
پای ایستادی تا رنج بیشتر بود خدای تعالی این آیت فرستاد گفت هر دو پای بر زمین نه از کعب گفت قسم است بطول

وفضل

وفضل و هدایت خدا جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود طه طهارت اهل بیت رسولست ص انگه این آیه
برخواند انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و گفته اند که طا درختیست طوبی است
و ها هاویه کانه اقسم بالجنة والنار پنداری ببهشت و دوزخ سوگند خورد و گفته اند که طه معنی آنست که
یا طامع الشفاعة للامة و یا هادی الخلق الی الملة رسول را میگوید ای طمع دارنده شفاعت برای امت
و ای راه نماینده خلایق بامت و یا طاهر من العیوب و یا هادی الی علام الغیوب ای پاک و پاکیزه از همه عیبها
و ای راه نماینده بهمه غیبها و طا نه با شده حساب و ها نه با شده پنداری که گفته است ای ماه شب چهارده
ما این قرآن فرستادیم تا تو رنجور شوی معنیه شعبی گفت رسول چندان بر پای ایستاد که پاهایش ورم کرد
گفتند یا رسول الله خدای تعالی ترا بیامرزیده است این همه رنج چرا بر خود می نهی گفت افلا اکون عبدا شکورا
خدا را بنده شاکر نباشم مقاتل گفت ابو جهل و هشام و نضر بن الحارث چون عبادت رسول و اجتهاد وی دیدند گفتند
شقی محمد بدبخت محمد رنجور گشت بسبب دین خدای خود خدای تعالی گفت ای محمد ما قرآن فرستادیم تا تو به
بخت و رنجور شوی برای آن فرستادیم این قرآن تا یادگیری و پندی و موعظتی باشد کسی را که خدای خود را
بترسد و تا این نباشد متعظ نگردد برای آن تخصیص کرد بوی چنانکه گفت انما انت منذر من یخشیها الا
تذکرة تنزیلست از خدای که زمین را آفرید و آسمانهای بلند آفرید و آن خدائیست که بر عرش مستولی شد و او راست
آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آنچه میان آسمان و زمین است و آنچه در زیر خاکست ی ثری خاک نمناک باشد
عبد الله عباس گفت زمین بر پشت ماهیست و ماهی بر روی آبست و هر دو طرف ماهی که سر و دنبال اوست در زیر عرش کاو است
بهم پیوسته است و طرف ماهی در زیر دریا بر سنگیست سبز که سبزی آسمان از ویست و آن سنگ بر سر
و پا های گاو بر ثری و زیر ثری کس نداند که چیست مگر خدای تعالی و آن گاو دهن باز کرده است چون دریا همه
یکی شود در شکم آن گاو شود و دریا خشک گردد و انکه گفت ای محمد اگر سخن بلند گوئی او داند سر را و اگر پوشیده
تر باشد از سر ابن عباس گفت که سر آن باشد که با کس نگوئی و پنهان و پوشیده تر از سر آنست که در دل داری
و با کس نگوئی و بروایتی دیگر سر آنست که در دل داری و اخفی آنست که در دل نداری و پس از آن این معنی است که
سعید جبیر گفت که سر موجود است و اخفی معدوم و خدای تعالی عالم است بر موجودات بروی اجوانوار کرد

او را ستامهای بزرگ نیکوتر برای انکه او مستحق آنست وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ
لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا
مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى هیچ آمد بتو و این بصورة استفهام
است و مراد تقریر و تنبیه یعنی بتو آمد حدیث موسی بن عمران چون بدید آتشی را وهب بن منبه گفت
این آن بود که دختر شعیب را با خود گرفت و مدتی آنجا بود انگه از شعیب دستوری خواست تا بیاید
و مادر را ببیند شعیب دستوری داد برخواست و زن را برداشت و زن او حامله بود در بعضی راه
از راه عدول کرده بود در شب تاریک از شبهای زمستان سرد بود باد و باران و رعد و برق بود و آتش
او نبود زن او را درد زادن بدید آمد موسی سنگ و آهن داشت چندانکه سنگ بر آهن زد فرو
نی آمد موسی از خشم سنگ و آهن از دست بینداخت باد با و از در آمد ندا که ای موسی ما باز داشتیم
تو ببینیم ما بجز فرمان خدای بیرون نیائیم امشب هر آتشی که در عالم است بنشاندیم اند موسی متحیر فرو ماند
نگاه کرد از دست چپ راه آتشی بدید ز دور فقال لاهله امکثوا اهل خود را گفت شما اینجا باشید
که من آتشی دیدم تا بروم و شما را آتشی بیارم یا بر آتش هادی و راه نمائی یابم که ما را راه نماید و یا راه
برد یا بر آتش راه نماید فلما اتیها چون موسی بر ابر آتش بیامد برسید بدرختی از بیابان تا بن سبز آتشی
سفید از و خیز تسبیح فرشتگان بشنید و نور عظیم دید بترسید و تعجب فرو ماند خدای دل او را قوی
کردانید و او را بر جای بداشت از آن درخت ندا آمد ای موسی انی انا ربک فاخلع نعلیک من خدای توام
نعلین از پای خود دور کن پای برهنه شو که تو بوادی مقدسی تا برکت این وادی بقدم تو رسد کران وادی است
کرانرا از برکت بخشند اند و در برکت نور دیده اند و گفتند که برای آتش فرمود که پای برهنه کن و این دلیل تواضع
باشد یعنی متواضع و فروتن باش اهل اشارت گفتند که نعل کنایت است از اهل یعنی دل خود را از اهل و ولد مشغول مدار
یعنی فارغ کن و گفتند که نعل وی از پوست مردار بود برای آن وی را گفتند که نعلین بیرون کن و این وجهی بعید است
و از سیر پیغمبران دور است [illegible] موسی پیغمبر چون از کلام شنید او احتمال آن داشت که کلام بعضی از جنیان باشد
لا بد است که خدای تعالی او را اعلام معجزه قرین او کرده باشد تا بمنزله گواه باشد بر دعوی چه یکی سخن از درخت

شنود

شنود داند که سخن آدمی نیست وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي
إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَن لَّا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَىٰ من ترا
برگزیدم ای موسی برای نبوت و پیغمبری بشنو و گوش فرا دار که بتو وحی کنند که منم خدای و جز از من خدای نیست مرا
پرست و مرا عبادت کن و در عبادت کسی را با من شریک مکن و نماز را بر پای دار برای یاد کردن نام مرا یاد کنی و با
چیزی دیگر نیامیزی تا یاد کنم ترا بمدح و ثنای خود مقاتل گفت که معنی آنست که هر گه که ترا نماز کن شود یاد آید
که نکرده ای بگذار و بیان این تاویل آنست که انس از رسول صلعم روایت کرده که او گفت من نسی صلوة او نام عنها [illegible]
اذا ذکرها ان الله تعالی یقول اقم الصلوة لذکری بدرستی که قیامت آینده است و آمدنیست نزدیک بود که از او ا
پوشم و نگویم که آمدنیست از غایت آن فی نفسی ای فی عینی خواستم که در نفس خویش یعنی در غیب خویش بپوشم
گفته که در مصحف عبد الله بن مسعود چنین است اکاد اخفیها من نفسی فکیف اظهرها الکم نزدیک آنست که از خود نیز پوشیده
دارم شما را چگونه بران اطلاع دهم حسن بصری و سعید جبیر اخفیها خوانند بفتح الف یعنی اظهر باشد یعنی نزدیکست
که آنرا ظاهر کردانم لتجزی کل نفس تا جزا دهند هر نفسی را برابر آنچه کرده باشد و در آن سعی نموده و بر قراءة عامه معنی آنست
که من قیامت را پوشیده کرده ام تا جزای هر نفسی بر وفق عمل او داده شود و اگر وقتش معلوم بودی مکلفان با ول
معری بودندی و بلجز ملجا و این و ادد تکلیف خلل باشد فلا یصدنک عنها پس نباید که باز دارد ترا و بگرداند از قیامت
و از استعداد قیامت کسی که ایمان ندارد بقیامت و متابعت هوای نفس خود کند آنگه هلاک شود وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ
يَا مُوسَىٰ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَىٰ قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ فَأَلْقَاهَا
فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجْ
بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَىٰ لِنُرِيَكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى چیست ای موسی آنچه بدست راست تو
است و خدای میدانست که در دست او چیست برای آن این سوال کرد تا موسی را انسی بدید آید
با کلام خدای و گستاخ شود و وجهی دیگر آنست که تنبیه کند و بر آن معجزه که از وی خواهست آمدن
خارق عادت است و نیز از برای آن تا وقت آنکه ماری کرد دا از وی نترسد [illegible] این چوب
مقومست گفت این را چه کنی و ترا بچه کار آید گفت بران تکیه کنم در وقت رفتن و در وقت استراحت

ودران وقت که ازچوبی بچه بود این عصا انکه کیم و برك ازدرخت فرو ریزم برای کوسفندان خود و
مرا است درین عصا حاجتهای دیکر کفته اند که هیبت بر موسی مستولی شد و زبانش از سخن منقطع
کشت این سخن بر سبیل اجمال بکفت عبد الله عباس کفت تا دو صناعی خود بر عصا نهادی و او برکرفتی
وچون خسته شدی بر و نشستی در زیر ران او بهوا بر رفتی و وقتها با وی سخن بکفتی تا انس بودی
وی را بیابان و جائی که طعام نداشتی وچون بچاهی رسیدی و دلوش نبودی عصا بچاه فرو کذاشتی دلاو
واو دو شعبها بر شکل دلو شدی تا آب برآوردی برای خود و کوسفندان وچون بجائی رسیدی و شب در
آمدی بر زمین فرو زدی مانند دو شعله از وی روشنای بتافتی خدای تعالی موسی را کفت این عصا را القها
بینداز چون بینداخت ناکاه بدید که ماری کشت بزرك که سنك را فرو بردی و درخت را می شکست و می
شتافت از هر طرف موسی چون بدید بترسید خدای تعالی و برا کفت ای موسی بکیر و مترس موسی چون این
سخن بشنید دلیر شد و دست در میان هر دو دهن او کرد و او را بر کرفت عصا شد این جا کفت این عصا ماری
کشت و جای دیکر کفت ثعبان کشت و ثعبان مار بزرك است و دیکر انکه این مکرر بود در یك حال مار بود و در
حال دیکر جان بود و در حال دیکر ثعبان بود و در کاه عزب و نشاط جان بود و در قبح و استهوال اژدها
بود اهل اشارت کفته اند چون موسی عصا بینداخت و ماری کشت آهنك موسی کرد موسی بکریخت خدای تعالی
کفت ای موسی این همان عصا است که میکفتی چوب دستی منست که رادیده ای که از چوب دست خود بکریزد
کفت بار خدایا این چه حالتست کفت این برای آنست تا بدانی چون بر من اعتماد بنا کردی و حکمت انکه عصا را
مار کردانید آن بود که تا موسی مستانس شود و بداند که دران عصا این معجزه نهاده اند تا چون پیش فرعون
بیندازد و مار شود از وی نترسد و دیکر انکه او را معجزه کرد که بداند که کلام که از درخت شنید کلام انست که این
خرق عادت فعل اوست خدای تعالی کفت بکیر این عصا را و مترس که ما او را بصورت اول خود کنیم و باز عصا اش
کردانیم واضمم یدك ودست باز بر بغل خود بر و در زیر بازوی خود کن تا بیرون آید سفید بی علت و
بی آفت از بیم و عیوان آن موسی دست در بغل کرد و بیرون آورد چنان نور از وی بتافت که آفتاب را غلبه کرد
آیة اخری فرا کیر این را آیت و معجزه دیکر تا بنمایم بتو از آیات بزرکتر بر خود اذهب الی فرعون انه طغی حق تعالی چون موسی

را معجزه

را پیغمبری داده اند و معجزات و برا کفت اکنون بنزدیك فرعون برو و او را دعوت کن که او طاغی شده است و پای
از حد خود بیرون نهاده است و دعوی خدای میکند موسی درین حالت دست بدعا برداشت و کفت رب
اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هرون
اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری کی نسبحك كثيرا ونذكرك كثيرا انك كنت بنا بصيرا قال قد
اوتیت سؤلك یا موسی کفت ای خدای من و آموزکار من دل من روشن کردان و این کرفتی و فیض و دلتنکی
از من زایل کردان تفسیری که بمعنا الفاظ کرده اند شرح صدر را فی قوله الم نشرح لك صدرك انست که فراخی سینه و دل
رسول به این آیت باطل نیست باتفاق در حق موسی این معنی نبوده است چرا و لی والحری که در حق رسول ما
بوده باشد چون تا از موسی وجمله پیغمبران بهتر بود موسی کفت خداوندا دلها برمان نیست این دلتنکی و کرفتکی
از دل من بردار و کار من آسان کن یعنی رسالت و پیغمبری که فرموده ای بر من آسان کن و بند و کره از زبان من
کشای تا مردمان سخن من بدانند کفته اند که در زبان موسی ثقلی بود که بعضی از حروف درست نتوانستی کفتن
وسبب آن بود بروایت عبد الله بن عباس که روزی موسی در کنار فرعون بود دست برآورد و طپانچه بر روی
فرعون زد و ریش او بر دست کرفت آسیه را کفت که این از دشمنانست که مرا خبر داده اند از وی و من او را
در کنار خود می پرورم او را بباید کشتن آسیه کفت او کودکست نداند کو خواهی که بدانی که او نیك از بد نشناسد
من پیش او بنهم طشتی از آتش و طبقی از جواهر هر دو پیش موسی نهادند موسی خواست تا دست بجواهر برد جبرئیل آمد
و دست او بجانب آتش برد تا او پاره آتش بر کرفت و در دهن نهاد زبانش بسوخت و دستش بسوخت برای انکه
طپانچه بر روی فرعون زده بود موسی کفت خداوندا دعوت کردن کاریست که تعلق بزبان دارد و من
سخن درست نمی توانم کفت بند از زبان من بردار تا سخن من همه بدانند و مردم سخن من بدانند و این
کار که فرموده ای مرا کاریست که بتنهائی بر آیم او زیری باید که یار من باشد و مرا معاونت کند از اهل من
هرون که برادر منست وزیر من کردان و پشت من بار و سخت کن و او را در کار من که پیغمبریست شریك کردان
این دعا باراده خدا کرده باشد و با مشروط بشرط مصلحت یعنی اکر دانی که او صلاحیت این کار دارد او را به
پیغمبری با من شریك کردان خدای تعالی دانکه او اینکار را شاید دعای موسی اجابت کرد کی نسبحك كثيرا

تا ما هر دو بهان جا و با یکدیگر تسبیح تو کنیم و ذکر و ثنای تو گوئیم بسیار که خداوند عالم و دانا و بینائی فرمود بدرستی که
دادیم مراد تو و بر آوردیم حاجت تو ای موسی این عجب که موسی را یاری بایست در نبوت که او را وزیر باشد و معاون
در ادای رسالت و او با فرعون بود و فرعون فرستاده و رسول اما اگر بکاف خلاف فرستادند که جمله بر بان واد میان تعالی
از بزرگان قریش فرعونی بود ندا و وزیری نبود که برادر او بود بفرمان خدای تعالی و خلیفه او بود پس از وی و او را
گفت یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی تو از من جای علی بمنزله هرونی بموسی جز پیغمبری امیر المؤمنین علی
را علیه السلام اثبات کرد منزلت هرون را بود از موسی و نبوت را استثنا کرد و اخوت بعرف مستثنا است و از جمله منازل هرون
یکی وزارت بود و یکی خلافت و وزارت فی قوله تعالی واجعل لی وزیرا من اهلی و خلافت فی قوله هرون اخلفنی فی قومی پس علی بن ابی
طالب را این ثابت باشد وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ
فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي و ما بر تو منت
نهادیم ای موسی بار دیگر یعنی جز این نوبت و آنچه یاد کردیم بر تو نهادیم و آن در آن وقت بود که وحی کردیم یعنی الهام دادیم مادر تو
دادیم و بر او وحی لوانه الحمیم جای گفت در خواب با او نمودند و گفتند که موسی را اگر فرزند تو است در تابوت انداز
و تابوت را در دریا افکن تا دریا او را بساحل افکند و مراد بدریا رود نیل است یا خذه فرا گیرد او را دشمن من و دشمن او یعنی
فرعون که او دشمن او را این چنان بود که فرعون در خواب دید که آتشی عالی از محله بنی اسرائیل بر آمد و کرد سرای او
در آمد و او را بسوخت و کوشک و سرای او را معبران گفتند از بنی اسرائیل فرزندی در وجود خواهد آمد که هلاک
تو و ملک تو بر دست وی باشد بفرمود تا هر چه پسر میزادند میکشتند و هر چه دختر بود رها میکردند سالی چند
بر این بر آمد بنی اسرائیل کم شدند فرعون را گفتند که بنی اسرائیل منقطع خواهند گشت و کس نباشد که ما را بندگی
کند فرعون گفت تا یکسال پسران بکشند و یکسال رها کنند هرون آن سال زاده که نمی کشتند و موسی را آن سال
زاده که میکشتند چون مادر موسی را وضع حمل اتفاق افتاد نمیدانست که چه کند خدای تعالی در دل وی انداخت
تا تابوتی ساخت این چوب و این تابوت مؤمن آل فرعون ساخت نام وی خربیل و پاره مهلوج در آنجا نهاد و موسی را در
آنجا نهاد و بندها را بقیر استوار کرد و در رود نیل انداخت رود او را ببرد و بشعبه که راه گذار آب سرای فرعون بود
و آب وی را آنجا برد و فرعون با آسیه بر تخت بود دید که آب دبرکه میریخت و از راه دیگر بیرون میشد فرعون نگاه

کرد

کرد تابوتی دید بقفل در و نهاده بگشادند کودکی را دیدند در و فرعون گفت او را باید کشت آسیه گفت او را مکشید
شاید ما را سود کند و او روی فصیح بود پاو ما او را فرزند نگیریم و به فرزندی بپذیریم فرعون گفت همچنین کنیم آسیه مهر
فرعون را از وی محبتی در دل آمد چنانکه خدای تعالی فرمود و القیت علیک محبة منی که او را بیکار مرا نخود دوستی
بر تو افکنم یعنی تو را دوست گردانم چنانکه هر که تو را ببیند دوست دارد تا بحدی که ترا از فرعون دشمن تر کسی نبود
او را دوست داشت قتاده گفت که خدای تعالی ملاحتی در چشم وی نهاده که هیچکس او را ندید الا که دوست داشت
وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ و تا ترا پرورند و طعام و شراب
دهند بنظر من آنکه که خواهرت برفت و بگفت راه نمایم شما را بر اهل بیتی و خاندانی که او را تکفل کنند و این
چنان بود که چون آسیه وی را گرفت بفرزندی کس فرستاد و دایگان را بیاوردند او شیر هیچکس نگرفت و این خبر
در مصر فاش شد و طلب دایه میکردند خواهر موسی بیامد و نام او مریم بود و ایشان را گفت من شما را
راه نمایم بر اهل بیتی که او را بپذیرند گفتند بلی بیامد و مادر موسی را بیاورد مادر موسی پستان در دهان او
نهاد او پستان مادر بستد و شیر بخورد آسیه گفت ترا بباید آمدن و این کودک را شیر دادن او گفت من
اینجا نتوانم آمدن که من دیگر کودکان دارم و خانه ام ضایع شود لیکن او را بمن دهید که او را شیر دهم
چون دیدند که بجز پستان او شیری نمیگرفت بضرورت وی را باو دادند فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ
وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ
يَا مُوسَىٰ باز دادیم ترا با مادر تو تا چشم او بتو روشن شود و اندوه گین نباشد و این از جمله نعمتها است که خدای
تعالی بر وی می شمارد و دیگر از نعمتهای خدا بر وی آن بود که وی را گفت و قتلت نفسا و تو مردی را بکشتی از قبطیان
و ایشان در تو بر خواستند تا اگر بیابند بکشند ما ترا از آن غم نجات دادیم و امتحان کردیم ترا امتحان کردنی
یعنی با تو معامله آزمایندگان کردیم یعنی ترا خالص گردانیدیم برای نبوت و گفتند که فتونا آن بود که او را
در محنتی پس از محنتی بکی آنکه او را در سالی زاد مادرش که کودکان را میکشتند آنکه او را در رود نیل افکندند آنکه بدست
فرعون افتاد آنکه قصد کرد فرعون بکشتن او چون طپانچه بر روی او زد آنکه آتش در دهان نهاد و زبانش بسوخت
آنکه قبطی را بکشت و ظالم بقصد تا قصد کشتن او کردند ما ترا بهمه این محنتها امتحان کردیم جای گفت معنی آن است

که تکلیف کردیم ترا در طلب معاش تا تو ده سال مزدوری شعیب پیشه کردن فلبثت سنین پس درنگ کردی در میان اهل
مدین ده سال و مدین ان شهر بود که شعیب در انجا بود و از انجا تا مصر هشت مرحله بود و وهب گفت بیست سال در مدین
بود و ده سال مزدور شعیب بود و هجده سال با دختر شعیب بود و فرزندان بزاد ثم جئت پس آمدی بر مقداری از زمان که معین
در ان مقدار وحی آمد و ان چهل سال باشد و گفته اند برای مقداری که ان اختیار بود ما برای تو و تقدیر کرده مقاتل گفت علی
موعد واصطنعتك لنفسي اذهب انت واخوك بآياتي ولا تنيا في ذكري اذهبا الى فرعون انه طغى فقولا له قولا لينا
ترا برای خود برگزیدم و بالطاف خود مخصوص کردم و برای رسالت پیغمبری ترا برگزیدم تو و برادر تو بروید با آیات معجزات
و بینات سستی مکنید و در رسانیدن رسالت و پیغام من بروید پیش فرعون که او از حد در گذشت و طاغی
یاغی شد چون بنزدیک او رسید بگوئید او را گفتار نرم و سخن نرم مانند آن باشد که گفت هل لك الى ان تزكى یعنی هیچ
رغبت می افتد ترا که پاکیزه شوی و از شرک بیرون آیی لعله يتذكر او يخشى قالا ربنا اننا نخاف ان يفرط
علينا او ان يطغى قال لا تخافا انني معكما اسمع وارى فأتياه فقولا انا رسولا ربك فارسل معنا
بني اسرائيل ولا تعذبهم قد جئناك بآية والسلام على من اتبع الهدى انا قد اوحي الينا ان العذاب
على من كذب وتولى باشد که او اندیشه کند و بترسد و براه آید یعنی با او رفق و لین از آن کنید که
کسی طمع ایمان دارد اگرچه من میدانم که وی ایمان نیارد و بر کفر اصرار کند سدی و عکرمه گفتند که با وی
خطاب نیکو کنید و چنین گوئید یا ابا العباس و یا ابا الولید اهل ایشان گفتند با او سخن لطیف گوئید که او را
بر تو حق تربیت هست و ترا پدری کرده است و حق خدمت دارد بر تو او را وعده دهید بر ایمان از جوانی که
با او پیری نباشد و ملک و پادشاهی وی تا وقت مردن ماند مفسران گفتند که هرون در بنوت نصیبی
بود و موسی بمدین چون او پیامبر بود در راه او را نبوت داد موسی از خدای درخواست که هرون را با من کرد
در نبوت تا هر دو با هم برویم خدای تعالی اجابت کرد و وحی کرد چون او پیامبر هرون وحی آمد که برادرت
پیغمبری می آید بفرعون من ترا با او کردم در نبوت شما هر دو با هم فرستاده منید بفرعون تا او را دعوت
کنید و موسی در راه شب باستقبال وی برو و هرون نیز مرحله باستقبال وی رفت و یکدیگر را از احوال
خود خبر دادند یحیی بن معاذ چون این آیه بخواند بگریست و گفت هذا رفقك بمن يقول انا الله كيف

یقول

يقول لا اله الا الله ابو القسم بن حبيب گفت هذا رفقك بمن يعاديك فكيف رفقك بمن يواليك هذا رفقك بمن افترى فكيف
رفقك بمن اعترف هذا رفقك بمن استكبر فكيف رفقك بمن استغفر قالا ربنا موسی و هرون گفتند خداوندا ما میترسیم
که او بر ما تعجیل عقوبت کند و ما را ابلاغ رسالت نگذارد و پادشاه ظالم است خدای تعالی ایشان را گفت لا تخافا انني معكما بشما
و سخنهای شما میشنوم و ابصر با شما گویید شما را میبینم شما را فرو نگذارم تا او با شما سطوت کند و بیدادی فرماید فاتياه پیش
او روید و بگوئید ما هر دو رسولانیم از قبل خدا خدای تو ما را فرستاده است تا ترا دعوت کنیم و بگوییم که دست از
بنی اسرائیل بدار و ایشان را با ما فرست و عذاب مکن ایشان را و کارهای درشت مفرمای ما آیتی و معجزه ای آورده ایم بنبوت
تا آنست که دعوی میکنیم و با این دعوی حجتی و برهانی نداریم ما پیغام خدا برسانیدیم و ابصر گفتنی بود گفتیم و سلام
بر آنکس باد و سلامت آنکس راست که متابعت راه راست کند و عذاب و سختی بر آنکس است که او بدروغ داشت
و از قبول کردن حق برگرداند انا قد اوحي بدرستی که ما وحی کرده اند و ما را اعلام کرده که عذاب آنکس را باشد که او خدا را
و پیغمبران خدا را بدروغ دارد و پشت بر ایشان کند قال فمن ربكما يا موسى قال ربنا الذي اعطى كل شيء خلقه ثم هدى قال
فما بال القرون الاولى قال علمها عند ربي في كتاب لا يضل ربي ولا ينسى الذي جعل لكم الارض مهدا وسلك لكم فيها سبلا
وانزل من السماء ماء فاخرجنا به ازواجا من نبات شتى كلوا وارعوا انعامكم ان في ذلك لآيات
لاولي النهى موسی و هرون علیهما السلام پیش فرعون شدند و رسالت و پیغام از خدای خود بگذاردند فرعون ایشان را
گفت خدای شما کیست ای موسی خطاب با موسی برای آن کرد که با وی انبساط داشت یا از برای آنکه دانست که هرون فصیح
تر است از برای آن بوی خطاب کرد یا از برای آنکه اصل در نبوت موسی بود موسی جواب داد و گفت خدای ما آنست
که بداد هر چیزی را از نقش او یعنی صورت او و شکل او موافق منفعت او باشد یا بداد هر چیزی را که آن بدان محتاج باشد
انکه او را بان راه نمود و تحصیل آن بر وی آسان کردانید فرعون گفت حال امتان گذشته و گروهان پیشین چگونه
است انکه موسی بریشان گفت اني اخاف عليكم مثل يوم الاحزاب مثل دأب قوم نوح وعاد یعنی حال ایشان که گفتی
چیست در شقاوت و سعادت موسی گفت علم ایشان نزدیک خدای منست و او داناست باحوال ایشان و ان علم در
کتابی نوشته است یعنی در لوح محفوظ که خطا نکند خدای من او را و بر وی غلط نشود و از وی ضایع نگردد و فراموش
نکند چه او عالم بالذات است و هرچه در صحت معلوم در آید در علم وی بیان خدای که زمین را برای شما فرش

کرد این نادرو بخشید یا کهوارة تا در وی آرام گیرد چنانچه کودک در گهواره آرام گیرد و برای شما در زمین راهها پیدا
کرد تا در وی بروید و بعطا بمقاصد خود برسید و از آسمان آب فرو فرستاد یعنی باران آنگاه از غایت خرد اندکی نفس خرج
آمد بر سبیل تعظیم بلفظ جمع و گفت فأخرجنا به ازواجا یعنی بباران بیرون آوردیم از زمین انواع و اصناف که با هم مختلف
بجنس و بشکل و برنگ و بطعم و بطبع و ببوی بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی سبز و بعضی سفید و بعضی سیاه بعضی گرم و بعضی
سرد بعضی تر و بعضی خشک بعضی تلخ و بعضی شیرین بعضی سودمند و بعضی زیانکار بعضی درد و بعضی دوا تا بدانی که بطبع
نیست و بهوا نیست و بستاره نیست جز فعل قادر عالم حکیم مرید نیست که بحسب مصلحت چنانکه خواست بیافرید
و بیرون آورد تا تو بوقت ربیع بروی نظر کنی راحت چشمت باشد و نزهت دلت و زیادهٔ یقینت و راه نماینده
تا بجناب الهی از بیکاری و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد چون حق تعالی بیان کرد که ما این آب فرستادیم و از زمین
و انواع نبات بیرون آوردیم که بعضی طعمه شماست و بعضی طعمه چهارپایان شما آنگاه امر کرد بر سبیل اباحت گفت
کلوا وارعوا انعامکم بخورید آنچه طعمه شماست و شما آنها بچرانید چهارپایان را بخورید که درین که ذکر کردیم
و شرح آن داده آمد آیاتی و دلالاتی خداوند عقل را منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخرى ولقد اریناه
آیاتنا کلها فکذب وابى قال اجئتنا لتخرجنا من ارضنا بسحرک یا موسى فلنأتینک بسحر مثله فاجعل بیننا وبینک موعدا
لا نخلفه نحن ولا انت مکانا سوى قال موعدکم یوم الزینة وان یحشر الناس ضحى فتولى فرعون فجمع کیده ثم اتى
چون حق تعالی تذکیر نعمت خود کرد بندگان را بیاد داد که اصل خلقت ایشان از چه چیز است گفت شما را از زمین آفریدیم
یعنی پدر شما آدم و نفس شما را در حقیقت از زمین آفریدیم یا بمعنی که نطفه از طعام است و انواع طعام از زمین است
و فیها نعیدکم دیگر بار شما را با زمین بازبریم و اجزای شما را بآن خاک گردانیم چنانکه بابتدا از وی آفریدیم بانتها مرجع
او باشد و بار دیگر هم از زمین بیرون آریم شما را یعنی این روز برای آنست تا بدانی که تن آنکس برسد که از خاک هیچ
چیز ذلیل تر نیست و تن از آن او نیست که اصلت اینست بجز اصل تو است در زیر قدم جا هیچ نهاده اند تا آنکه عاقل
باشد از آن در وقت مفاخرت تاج سر خود نسازد و گفت آن با خاک خواهیم بردن تا امل دراز نداری که اجل کوتاه
است بعمارت و قصور چه سعی کنی که جای تو در بین القبور است رسول صلعم فرمود تمسحوا بالارض فانها بکم برة
در زمین مالید که وی مادر مشفق است شما را اصل است و مرجع با اوست تا زنده بر پشت خویش سوار دارد

چون بمیری در شکم خویش استوار دارد و مقام تو در زمین است و معاش تو در وی است و معاد تو با اوست از برای آن گفت
تا سالار او ساخته داری و خویشتن را بجاز و سنگ بر او اختیار داری و منها نخرجکم و شما را از آنجا بیرون آریم بار دیگر برای آن گفت
تا بدانی که جای تو جای دیگر است و سرای تو سرای دیگر بعمارت این سرای مشغول نگردی که این سرای ممر است نه سرای مقر
سرای که نه تنهای است و گذاشتنی نه سرای مقام کردنی و اینست که الدنیا دار ممر والاخرة دار مقر فخذوا من ممرکم لمقرکم
و من زادکم لمعادکم ما بفرعون نمودیم آیات و دلالات خود یعنی آنچه موسی را داده بودیم از آیات و معجزات همه بفرعون نمودیم فرعون
از آن بدروغ داشت و ابا کرد و از اتباع موسی و از صفو لحق و مراد با آیات آن معجزات نه کانها است چه فرعون را نه ماند و دفع آن
نتوانست کرد نسبت آن با سحر کرد و گفت اجئتنا لتخرجنا من ارضنا بسحرک یا موسى آمده تا ما را بجادوی خویش از شهر ما و زمین
ما که مصر است بیرون کنی ما نیز بتوانیم آورد سحری و جادوی که مانند آن است میان ما و میان خود موعدی بنه یکی میقاتی
که ما و تو از آن خلاف نکنیم و از آن در نگذریم در مکانی و موضعی که مستوی باشد یعنی صحرای هموار و زمینی هامون کلبی گفت سوی
هذا المکان جز این جایگاه که ما در آنیم این نه ساعت قال موعدکم یوم الزینة موسى گفت موعد شما روز آدینه است گفتند آنکه
این روز عیدی بود ایشان را سعید مسیب گفت روز بازاری بود که خود را بیاراستندی و آن بازار شد و آن روز
کرم دهانرا بر طارت جمع کنند در وقت چاشت برای آنان بین وقت اختیار کردند تا اشکالی باشد و همه را از این اطلاع باشد
فرعون از موسی اعراض کرد تا طلب سحر و ساحران کند آنکه جمع کرد ساحران و جادوان او کید و مکر خود با آنگه بموعدگاه
خود آمد عبد الله عباس گفت هفتاد و دو مرد ساحر بودند و گفته اند که چهار صد مرد بودند با امر یکی خواری حیوب
و دسن قال لهم موسى ویلکم لا تفتروا على الله کذبا فیسحتکم بعذاب وقد خاب من افترى فتنازعوا امرهم
بینهم واسروا النجوى قالوا ان هذان لساحران یریدان ان یخرجاکم من ارضکم بسحرهما ویذهبا بطریقتکم المثلى
فاجمعوا کیدکم ثم ائتوا صفا وقد افلح الیوم من استعلى چون فرعون و فرعونیان با سحر و ساحران در آن روز میعاد
جمع شدند موسی ایشان را وعظ گفت و دعوت کرد و از خدای بترسانید و گفت وای بر شما بر خدای دروغ فرا مبافید و
بروی میندید که وی بعذابی شما بر کند و شما را مستاصل کند چنانچه از شما هیچ اثر نماند و خایب و نومید باشد آنکس
که بر خدا افترا کند ایشان یعنی ساحران با یکدیگر منازعت و خصومت کردند و گفتند این مرد با ساحران نمی ماند و سخن وی
سخن ساحران نیست و راز ایشان این بود که گفتند اگر موسی بر ما غالب گردد او را متابعت کنیم قالوا ان هذان لساحران

ساحران گفتند ان ساحران که این دو مرد یعنی موسی و هرون دو مرد ساحرند و جادو میخواهند که شما را از زمین شما
بیرون کنند بسحر و جادوی خویش و میخواهند که این راه نیکو و طریقه بزرگوار شما ببرند و گفته اند که طریقه کتاب است و
وحدت و اشراف و این قول عبدالله عباس است و گفته که مراد بنی اسرائیل بود ند که بنی اسرائیل بعدد از ایشان بیشتر بودند
فاجمعوا کیدکم فرعون گفت ساحران و جادوان را عزم کنید بر کید خویش و جادوی و حیله که ساخته اید پس بیایید همه
یک صنعت و یکدست و یکزبان باشید و گفته که مراد بصف نمازگاه است یعنی عیدگاه آیید و بدرستی که امروز
ظفر او را باشد که او غالب شود قالوا یا موسی اما ان تلقی واما ان نکون اول من القی قال بل القوا فاذا حبالهم و
عصیهم یخیل الیه من سحرهم انها تسعی فاوجس فی نفسه خیفة موسی قلنا لا تخف انک انت الاعلی
جادوان موسی را گفتند ای موسی اول تو عصای خود بیندازی یا اول ما بیندازیم و این بر وجه ادب گفتند و چون ایشان
اینقدر ادب نگاه داشتند که از موسی دستوری خواستند حق تعالی ایشان را توفیق هدایت داد موسی گفت نه که اول شما
بیندازید ایشان چوبها و رسنهای خود بینداختند فاذا حبالهم یعنی ناگاه که نگاه کردی ان رسنها و چوبهای ایشان
چنان نمود از سحر و جادوی ایشان موسی را با فرعون که ایشان می شتابند و میروند پس موسی در نفس خود ترسی یافت
و ترس موسی نه از ان بود که در بطلان ان شک بود از ان بود که چون جاهلان نظر نکو کنند کمان برند که ایشان معجزه موسی میکنند
هم ازین جنس است و میان سحر و معجزه فرق نتوانند کردن ما موسی را گفتیم لا تخف مترس از ایشان که حق بیینی و هیچ اندیشه مدار
که معجزه تو راست حقست و ایشان باطلست و حق باطل را غالب آید و تو بر ایشان غلبه کنی و تو بلند تری و ایشان
زیردست والق ما فی یمینک تلقف ما صنعوا انما صنعوا کید ساحر ولا یفلح الساحر حیث اتی فالقی السحرة
سجدا قالوا امنا برب هرون وموسی ای موسی مترس و بینداز آنچه در دست راست داری تا فرا گیرد و فرو برد
آنچه ایشان کرده اند حیله و کید سحر و جادوی است مکر نیست که جادوان ساخته اند جادو هر کجا که آید فلاح نیابد
و ظفر نبیند و بمراد نرسد هیچ جای نرسد چون موسی را خطاب آمد که بینداز موسی عصا بینداخت اژدها شد
بیک ساعت آن چهار صد خروار چوب و رسن ما ریکو ساخته و مجوف کرده و بزیبق پر کرده فرو برد که از وی
هیچ باقی نگذاشت و بروی هیچ اثری پیدا نشد چون ساحران این حال بدیدند و ایشان در ساحری ماهر بودند
با اول نظر بدانستند که آن سحر نیست چه انواع سحر بر ایشان پوشیده نبود همه بسجده در افتادند چنانکه بینداشتی

تا از حقیقت موسی چنان ظاهر
شد که هیچ حال ... نمکن بود
صح

که

طه

که ایشان را بسجده در آورد ساحران بر روی افکنده شدند در حالی که سجده کنندگان بودند در خبر است که ایشان
چون بسجده افتادند خدای تعالی جای ایشان در بهشت با ایشان نمود گفتند که ما ایمان آوردیم بخدای موسی و هرون
برای آن گفتند که تا کسی گمان نبرد که باین خدای فرعون را خواستند قال آمنتم له قبل ان آذن لکم انه لکبیرکم
الذی علمکم السحر فلاقطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف ولاصلبنکم فی جذوع النخل ولتعلمن
اینا اشد عذابا وابقی فرعون ایشان را گفت ای ایمان آوردید بموسی پیش از آنکه من شما را دستوری دهم
او استاد شما است و مهتر شماست که شما را این سحر و جادوی آن تعلیم کرده است و از وی آموخته اید من بفرمایم تا شما را
دست و پای ببرند بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ و انگه شما را بردار کنم بر تنهای درختان خرما و درختان خرما
برای ان اختیار کرد تا دراز تر باشد و هایل تر و هم کس او را ببیند گفتند اولین کسی که این عقوبت بر بریده موجود
فرعون بود و شما بدانید که از میان ما و شما یعنی میان او و موسی که کدام سخت تر و باقی تر است قالوا لن نؤثرک علی ما
جاءنا من البینات والذی فطرنا فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا انا آمنا بربنا لیغفر لنا
خطایانا وما اکرهتنا علیه من السحر والله خیر وابقی گفته اند مر وشان چنانست که هر که پیش خدای شود کافر
او را جای دوزخ است در ان دوزخ نه بمیرد تا باز رهد و نه زنده شود زندگانی که وی را راحت باشد بلکه زندگانی با
کرم ... ازان زندگانی بهتر باشد و هر که پیش خدای آید مومن باشد و کار نیکو کرده او از آن گروه و جماعت باشد
که ایشان را درجهای بلند میباشد اندر بهشتها مقام کرده گروه مقیم باشند و بیرون نروند ...
درختان او جویها روان باشد آن جزا پاداشت آنکس را بود که مزکی بود و نفس دارد از شرک و معاصی پاک کلی گفت
زکوی نفس خود بدهید ولقد اوحینا الی موسی ان اسر بعبادی فاضرب لهم طریقا فی البحر یبسا لا تخاف
درکا ولا تخشی فاتبعهم فرعون بجنوده فغشیهم من الیم ما غشیهم واضل فرعون قومه وما هدی
ما وحی کردیم موسی را و گفتیم که بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل را در شب از مصر بیرون بر و چون در دریا در پیش تو آید
عصا بر دریا زن و راه خشک برای ایشان پدید کن تا ایشان در وی بروند و در آن راه مترس از فرعون لشکر او
از بنی اسرائیل بود و از پی ایشان رفت و از آنکه بود که وقت هلاک فرعون بود و نجاة بنی اسرائیل خدای تعالی
گفت چون ایشان از ایشان ... بجا رسید و بر وی بر وی شب ایشان همچنین کردند و بنی اسرائیل هفتاد هزار

عذاب

گناه کار یعنی

بودند فرعون بفرمود تا لشکر جمع شد سیصد هزار مرد بر اثر ایشان برفتند چون بکنار دریا رسیدند بنی اسرائیل از پیش دریا دیدند
واز پس دشمن موسی را گفتند چه کنیم خدای تعالی فرمود موسی را عصا بر دریا زن تا راه خشک پیدا شود موسی عصا بر دریا
زد بنی اسرائیل گذر کردند فرعون با لشکر خود در دریا رفت با ایشان رسید بدریا اندر با انجیر ایشان رسید بحدی که از او صف نتوان
کردن باز گفتن از آن نعمتها و بیان نعمتها یعنی از غرق شدن و هلاک شدن ایشان و فرعون قوم خود را گمراه کرد
و هلاک کرد ایشان را و ایشان را راه ننمود و نجات نداد یا بنی اسرائیل قد انجیناکم من عدوکم وواعدناکم جانب الطور
الایمن ونزلنا علیکم المن والسلوی کلوا من طیبات ما رزقناکم ولا تطغوا فیه فیحل علیکم غضبی ومن یحلل
علیه غضبی فقد هوی وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی ای فرزندان یعقوب ما شما را برهانیدیم
از دشمن شما یعنی فرعون و وعده دادیم شما را از جانب راست کوه طور تا انجا موسی را توریة دهیم و انچه صلاح شما
در آنست در توریة بیان کنیم و فرو فرستادیم بر شما ترنجبین و مرغ بریان و شما را گفتیم بخورید از طعامهای پاک و آن
حلال از انچه شما را روزی کردیم یعنی در معصیت صرف مکنید نگفتیم که از ان مکنید ان نعمت را و حرام مکنید حلال را که گرم خشم
من بر شما می آید هر که خشم من بر وی فرو می آید هلاک شود و در دوزخ افتد و بدرستی که آمرزنده ام مر انکس را که توبه کرد از کفر
باز گشت و ایمان آورد و عمل صالح کرد از نماز و روزه و زکوة آنگه ثابت و دایم ماند بر اسلام و بر این بمیرد و زید اسلم گفته راه آنست
که علم بیاموزد تا بان راه برد و در تفسیر اهل البیت است ثم اهتدی ای بولایت علی ابن ابی طالب عم بولایت علی ع راه یابد
و تولا بوی کند وما اعجلک عن قومک یا موسی قال هم اولاء علی اثری وعجلت الیک رب لترضی خطابست موسی را
ای موسی ترا چه چیز شتابانید از پیش قوم خود که قوم خود را بگذاشتی و بیامدی و این قوم هفتاد کس بودند که ایشان را
برگزید تا کلام خدای بشنوند ایشان را در راه رها کرد و او از پیش برفت و ایشان را گفت که شما از پس من می آیید که من
سخت مشتاق شده ام بحضرت حق جل جلاله چون برسید خدای ویرا گفت ای موسی ترا چه چیز شتابانید از پیش قوم موسی
گفت ایشان اینک بر اثر من می آیند و من شتافتم تا طلب رضای تو بکنم و از من خشنود شوی قال فانا قد فتنا قومک
من بعدک واضلهم السامری فرجع موسی الی قومه غضبان اسفا قال یا قوم الم یعدکم ربکم وعدا حسنا افطال علیکم
العهد ام اردتم ان یحل علیکم غضب من ربکم فاخلفتم موعدی حق تعالی گفت ای موسی ترا که بگذاشتی و هر وقت بجا لافت بر ایشان
کاشتی از پس آمدن تو ایشان را امتحان کردیم و سامری ایشان را در ضلالت انداخت یعنی تا خدای چگونه فرمود حال امتحان کرده بود

تکلیف با خود اضافه کرد و محال الضلال با سامری اگر اضلال خدای کردی حواله با سامری نبودی مفسران گفته اند که ششصد
هزار مرد بودند همه گوساله مفتون شدند جز دوازده هزار که ایشان نماندند و گوساله نپرستیدند پس باز آمد بنزدیک
قوم خویش خشمناک و دلتنگ ایشان را گفت نه خدای شما را وعده نیکو داد و آن آن بود که گفت من شما را کتابی دهم که
در وی بیان حلال و حرام باشد یعنی توریة این روزگار دراز بر شما آمد از پس مفارقت من یعنی بس روزگاری بر شما
چرا چنین کردید با خود خواستید که فرود آید بر شما خشم و طیبان خدای شما خشم وعده ای که مرا داده بودی و با من
عهد کرده از خلاف کردید و آن وعده آن بود که ایشان بر ایمان قایم گشتند و هم بر آن باشند که موسی ایشان را گفتا
ایشان وعده موسی خلاف کردند و گوساله پرست شدند ایشان موسی را گفتند ما اخلفنا موعدک بملکنا وعده ترا
خلاف نکردیم بقدرت و طاقت خود این مومنان گفتند که ما مالک نبودیم و نتوانستیم دفع ان کید کردن که سامری
کرد و گفتند این سخن گوساله پرستان است ایشان گفتند ما وعده تو که خلاف کردیم از ان بود که ما مالک خود نبودیم
سامری بر ما غلبه کرد و از جهت سامری و کید او بود لیکن ما بر زد و حلی و بر سر او نهاد گفتند که معنی آنست که ما بینداختیم
زینت و زیور آن قوم مردان گوهر که آتش در آنجا بر او خبر بودند و او نیز بینداخت چنان نمود که هر آن حلی و
زیور رست که بر سران نهاد خود آن بود و از ان خاک انداخت از زیر قدم اسب جبرئیل برداشته بود فاخرج لهم
عجلا جسدا له خوار فقالوا هذا الهکم واله موسی فنسی افلا یرون الا یرجع الیهم قولا ولا یملک لهم ضرا ولا نفعا
پس بیرون آورد از برای ایشان گوساله بی جان که او را بانگی بود چون بانگ گاو سعید جبیر گفت سامری از اهل کرمان
بود منافق بود چون موسی قوم خود را سی روز وعده داده خدای تعالی ده روز بیفزود قوم گفتند که موسی بوعده باز نیامد
سامری گفت سبب نیامدن او این حلیهاست از آل فرعون که شما بعاریت ستدید و با خداوندان ندادید از ایشان بیارید
تا من از ان تدبیری سازم بیاوردند و انجا او داشت با او ضم کرد و بپرورد گوساله زرین ساخت مرصع بانواع
جواهر آنگه از ان خاک که اسب جبرئیل پای بر انجا نهاده بود از ان خاک در شکم گوساله انداخت از وی آوازی بر آمد
چون او از گوساله او و جبرئیل را بان سبب توانست دیدن که او از جمله ان کودکان بود که در عهد فرعون پنهان
میکردند و در شکاف کوه مینهادند جبرئیل ایشان را از بر خود شیر میداد از آنجا شعاع چشم وی قوی بود تا جبرئیل را
بدیدی و فوق که چون موسی آمده او از موسی شنیده بود که خاکی که از قدم جبرئیل بر دارند بهر کجا که بر بزنند با واز در آید

از عادتی که خدا برابند است و انجوانات کوساله را برای ان اختیار کرد سامری که اهل آن روزگار یکسانی که عومی ایمان
نداستند گاو پرستیدندی و فرعون از جملهٔ ایشان بود بیش از آنکه دعوی خداوندی کرد از انجا گفت انا ربکم الاعلی و قبطیان
گفتند و یذرک والهتک مجاهد گفت سامری آن کوساله را بصنعت چنان ساخت که او ازی از اجزا حاصل شدی
مانند او از گاو و بوی که او را بیاورد و بر دهن باد نهاد و بر امن او استوار کرد تا باد از زیر او در شکم او شود
ایشان را جمع کرد و گفت بیایید تا بنگرید که برای شما از زر حلی چه ساختم بیامدند گوساله دیدند سخت نیکو مرصع
بانواع جواهر دروکاه میکردند که ناگاه بادی بر آمد و در شکم گوساله افتاد و از وی آوازی بر آمد و آواز
شنیدند چون آواز گاو ایشان که بدیدند و بشنیدند همه سجده کردند و گفتند هذا الهکم واله موسی فنسی این خدای
شما است و خدای موسی خدا برا فراموش کرده است و بطور رفته است ﴿وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ
إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ فَاتَّبِعُونِي فَاطِيعُوا أَمْرِي﴾ صورت استفهام است و مراد تقریع و توبیخ و تنبیه
ایشان است حضرت ایشان ایشان را گفت جز از این گرای قوم میکند این فتنه امتحانیست که شما را کرده اند بدون خدا
خدای مکنید ایشان جواب دادند و هرون را گفتند که ما همیشه بر سر معتقد باشیم و او را پرستیدن او و از او بر نیاییم تا آنکه
موسی بنزدیک ما باز آید هرون از ایشان تبرا کرد و دور شد از ایشان با آنکه وانده هزار مرد که با او بودند و باقی
قوم گرد بر گرد عجل میگردیدند که گاهی رقص میکردند و گاهی سجده میکردند و شعر و نعره میزدند و نشاط میکردند
موسی چون نزدیک رسید آواز ایشان شنید با آن هفتاد مرد که با وی بودند گفت هذا صوت الفتنه این آواز فتنه است
چون هرون را بدید او را در کنار گرفت و او را امیر پرسید هرون همه احوال بگفت ﴿قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ
إِلَيْنَا مُوسَىٰ قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي
إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي﴾ موسی هرون را گفت ترا چه منع کرد از آنکه چون
این حال و کار چنین شده تو بدیدی که ایشان همه گمراه گشتند از پی من بیامدی و مرا از این کار آگاه نکردی ای
در فرمان من عصیان کردی و در امر من مداهنه شدی گفتند آنکه مضایقه نیست که وی گفت ای هرون ترا چه باز داشت از متابعت کردن
من چون ایشان را دیدی که گمراه شدند چرا متابعت من نکردی و تابع من نشدی و منع کردن ایشان و قتال کردن با کافران من که سخت
خشم بود در کار خدای عظیم خشم گرفت چون دید که قوم وی گوساله پرست شدند که پیدا از آنکه این همه آیات و معجزات دیدند خود را

﴿قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ﴾

خط آگفتنای می بینید و محو مانید رو هیچ گفتاری را رد نمیکند یعنی اگر سخن گویید جواب نمیدهد و ضالت منفعت هم

نگاه نتوانست داشت الواح را بینداخت و در برادر خود افتاد چنانکه گیسو و محاسن برادر خود
بگرفت هرون گفت ای پسر مادر من فرو گذار مرا و برای آنکه او را شفقت و رحمت هم در حرکت آید او را باز داشت که خشم میکند مگر
الله کاین بوجه کنایت است چنانکه گویی بکه دست از سر و ریش من بدار که من در این کار تقصیر نکردم ابن ابی طالب و مولعفر گفت
کردن ان و کار هارون از آن بودی که بجای مصافحه و معانقه این معامله کردندی و مستغفر شود برای آنکه معتاد بود و ایشان را
از دو وجه دیگر ان بوده است گفت انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل گفت چرا کردی که تفرقه در میان بنی اسرائیل انداختی و قول
و سخن مرا مراقبت نکردی من ترا گفتم اصلح میان ایشان اصلاح کن و تو تفرقه و فساد در میان ایشان افکندی بقتال کردن هرون گفت
من این نکردم و صبر کردم تا تو باز آیی و تدارک این کار بکنی موسی چون سخن هرون بشنید عذر او را قبول کرد روی بسامری آورد گفت
﴿فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ﴾ چیست کار بزرگ تو ای سامری بعجب کردی و چگونه کار عظیم است که از دست تو بیامد سامری گفت من چیزی
که ایشان ندیدند یعنی جبرئیل را و اثر جبرئیل و قدم وی فخاک بر داشتم و از آن در شکم این گوساله انداختم و همچنین کرد با تو
نفس مرا این بیاراست و این کار در نظر من بیاراست و این کار دعوت کرد ﴿قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ
وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَىٰ إِلَٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا إِنَّمَا
إِلَٰهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ موسی گفت سامری را برو از اینجا که ترا باد در حیوة و زندگانی تو آنکه گویی لا
مساس عذاب سامری در دنیا آن کردند که او را از محلات مردمان بکلی منع کردند و مردم را از سخن گفتن و نشستن
با وی و طعام خوردن منع کردند و اگر اتفاق افتد که کسی با وی یا عضوی بعضوی رسد هر دو را تب آید و در
بیابان با وحوش باشد و از آدمیان دور شد و اگر کسی را بیند گوید لا مساس یعنی تو بمن دست مرسان گفته که
در فرزندان وی تا اکنون باقی مانده است و در خبر است که موسی خواست که سامری را بکشد حق تعالی وی را گفت که
دست از وی بدار و او را مکش که او سخی است و در سوله فرمود که تجافوا عن ذنب السخی فان الله اخذ بیده کلما عثر
از سر گناهان جوانمردان درگذرید که خدای تعالی دست وی گیرد هرگاه که بر روی اندر آید و برای سامری وعده و
هست از عذاب خدا که از او با تو خلاف نکند و از تو در نگذارند و تو از آن در نگذری و بنگر با این معبود
خود که او را خدای خود گرفته بودی و روی با او آورده و همه روز او را پرستیدی ما او را بسوزانیم و آنگه در دریا
فشانیم و این دلیل است که وی حیوان بوده است همچنان جماد بود از آنکه حال این بود با وی این معامله توان کرد

خدائی دانا باید خدای شما آن خدائیست که جز وی خدای نیست واسع شد بر همه چیز بعلم یعنی علم وی بهمه چیز
رسد و محیط همه چیزها گردد و همه چیز در علم وی گنجد كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ
لَدُنَّا ذِكْرًا مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا يَوْمَ يُنْفَخُ
فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا ما همچنین قصه کنیم و بر تو خوانیم از
اخبار گذشتگان و پیشینگان که این قصه کردیم و ما ترا از نزدیک خود ذکری دادیم یعنی قران کرده و مذکور است
انچه محتاج اند از امور دین و هر که روی با او آورد و او را بپذیرد سعادت و نجات یابد و هر که از او اعراض کند
بگرداند در آیات وی و دلالات او کرد الست بر توحید و عدل روز قیامت بار گران گناه بردارد و در آن بار گناه جاوید
بماند یعنی در عقوبت آن و مراد بوزر عقوبتست و بجملا(?) بار بدست ایشان از روز قیامت بار گناه یوم ینفخ فی الصور روزی
که در صور در دمند و گناه کاران را در آن روز حشر کنند و بر انگیزند و کرد کنند سیاه روی و سبز چشم و این علامت دوزخیانست
و گفته اند مراد بزرق کوری و نابینا یعنی ایشان را نابینا بر انگیزند یتخافتون بینهم با یکدیگر باواز نرم و آهسته گویند
چرا که زهره ندارند که آواز بلند کنند از هول آن روز با یکدیگر باواز نرم و آهسته گویند ان لبثتم الا عشرا که شما درنگ
نکردی در دنیا مگر ده شب مدت بودن ایشان در دنیا و در گور کوتاه و اندک شمرند از درازی مدت آخرت نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا
يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا
لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا
ما عالم تریم و دانا تر باخبار ایشان گویند آنگه که یکی از ایشان گوید و او بهترین و فاضلتر ایشان باشد و تمام عقل تر که
مقام نکرده اید در گور مگر روزی ایشان مقام در گور اندک آید از آنکه از امور و احوال و سنین بیخبر بوده باشند
ابو علی جبائی گفت این بیان از عذاب گور گویند یعنی از آنکه که عذاب منقطع شد تا اکنون این مقدار است و روایت
کرد ان گویند که ایشان از عذاب گور نباشد آنکه رسول را گفتند این کافران ترا از کوههای میپرسند بگو ای محمد که آنرا
خورد کند چون ریگ روان آنگه باد در ابر وی کار دهد تا در عالم پراکنده بنابد(?) گفته اند در دریا اندازد فیذرها پس بگذارد
این کوهها را یعنی جای و مقر و مقام ایشان از زمین هامون و برهم کرده هیچ بلندی نباشد و هیچ شیب و فرازی
نباید یعنی امتا سقف بود یعنی بر روی زمین هیچ عمارت نه یعنی همه خراب باشد و پست که دید آن روز که حال

وکار

وکار چنین باشد یعنی روز قیامت همه خلقان متابعت داعی کنند آن داعی که خلقان را بعرصات قیامت خواند آن اسرافیل باشد
که صور در دمد و بر صخره بیت المقدس بایستد و خلقان را بمحشر دعوت کند خلایق از جوانب و اطراف روی با او آورند و از پی او
و از وی میل نکنند و در نگذرند و عصیان و مخالفت نیارند آنگه همه را از و فرو عطا(?) باشد و همه آوازها آرمیده و ساکن گردد که هیچ کس را زهره نباشد
از هیبت آن روز که آواز بر آورد فلا تسمع تو نشنوی مگر آواز ضعیف و پوشیده عبد الله عباس گفت همسا آواز قدمها باشد يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ
الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ
مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا آن روز که روز قیامت باشد شفاعت سود ندارد الا آنرا که
خدای و برا دستوری دهد که در خواه شفاعت کند و گفتار او بپسندد و آنچه بنزدیک خدای تعالی در حق وی از انبیا و ائمه و مومنان و گفته اند که یعنی
کرد از او سود نکند مگر شفاعت کسی که خدای و برا دستوری دهد و شفاعت و گفتار او بپسندد یعلم ما بین ایدیهم خدای اندا بجز بد(?)
بجز ایشان باشد از احوال ایشان حالی و استقبالی و انچه از پس ایشان بوده باشد یعنی در روزگار گذشته یعنی خدای تعالی میداند از ایشان
گذشته است و انچه آینده است انچه پس بران ندارند و انچه روی بران دانند و ایشان را علم محیط نباشد و ندانند معلومات و مقدورات
و رویها خاضع و خاشع گردد و خوار و ذلیل از جلال خدای که زنده است و پاینده است و مراد بوجوه اصحاب وجوه است و تخصیص روی برای آنکه
که زینت این عضوی از آدمی و بیشتر حواس بروی و شاید که مراد بوجوه رؤسا و بزرگان باشد و قد خاب بدرستی که خایب و بی بهره ماند
حامل ظلم و بیدادی بود یعنی آنکه وی ظالم و کافر باشد وی خایب و نومید باشد از رحمت خدای و هر کس که عمل صالح باشد و او کردار نیکو کند
مومن باشد از ظلم نترسد و از شکستگی و نقصان حق خویش نبیند عبد الله عباس گفت که از حسنات او چیزی نقصان نکنند و در سیأت وی
وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ
مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا چنانکه فرستاد
بر تو این آیات که مشتمل است بر وعد و وعید و فرستادیم قران را بزبان عربی و مکرر کردانیدیم در او از انواع وعید و بیان
تا باشد که این کافران بترسند از عقابت و احتراز کنند از معاصی یا این قران ایشان را شرفی و بزرگی حاصل کند بسبب
و پندی و موعظتی و عبرتی بدید آورد تعالی الله الملک بزرگوار است پادشاهی که سزاوار است بپادشاهی و خدائی که
ملک و پادشاهی او را خواستست و دیگر پادشاهان چون ذکر قران بر سبیل استطراد رسول را گفت چون جبرئیل وحی آرد تو
تعجیل مکن از پیش آنکه وحی گذارده شود و تمام کرده آید مفسران گفته اند سبب نزول آن بود که رسول چون جبرئیل قرآن

آدم و حوا اندی

برو حوا اندی از حوصل و بران خدای تعالی این آیت فرستاده و گفت که قران بر صحابه خود میخوان و ایشان را میاموز تا آنگه بیک بدل و محل
را از مفصل ثناء و از خدای زیادتی علم خواه و بگو خداوندا مرا علم بیفزای و دانش من زیاده گردان ولقد عهدنا الى آدم ما عهد
کردیم و وصیت فرمودیم که گرد درخت مگرد و طاعت شیطان مدار آدم آن عهد و وصیت ما را فراموش کرد و ما او را عزمی نیافتیم
بر معصیت یعنی غرض او مخالفت فرمان ما نبود قتاده گفت عزما ای صبرا ما او را صابر و شکیبا نیافتیم و عزم ارادتی باشد منعقده
بر فعل یا ای توفیق نفس بر فعل وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَٰذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ
وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ یاد کن ای محمد چون گفتیم ملایکه را سجده کنید — آدم
مر آدم را همه سجده کردند الا ابلیس که او امتناع کرد و سجده نکرد ما گفتیم ای آدم این ابلیس دشمن توست و دشمن زن توست حوا مبادا
که شما را بر وسوسه از بهشت بیرون آرد آنگه گفت ای آدم تو بدبخت شوی و بدبختی کردی و اسناد شقاوت با آدم کرد و نه حوا برای
آنکه مرد او شقاوت و تعب و بدبخت در طلب روزی و نفقه و این مرد را باشد نه زنان را و آنکه نفقه زن بر شوهر واجبست سعید بن جبیر گفت
برای آدم چون بر زمین آمد گاو سرخ فرو آوردند آدم را بر آن کار و کشت میکرد و از زمین میشورانید و عرق بر جبینش میدوید این بدبختی او بود میگفت
که این شقاوت است که خدای تعالی میگفت ترا در این بهشت آنست تا اینجا باشی گرسنه نشوی و برهنه نباشی و در زمین چنین نباشی شد که اینجا
گاه سیر باشی و گاه گرسنه و گاه پوشیده باشی و گاه برهنه وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَضْحَىٰ آنکه تشنه نشوی در بهشت و حرارت گرما
نیابی و این چهار چیز که طعام است و شراب و لباس و مسکن که از آفتاب و سرما نگاه دارد آنست که مدار کفاف آدمی بر آنست و از این جا که بیست
فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَىٰ فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا — [illegible]
وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ دیو وسوسه با آدم رسانید یعنی آدم را وسوسه کرد
و او را گفت ای آدم راه نمایم ترا بر درخت جاودانی و پادشاهی که کهنه نشود و گفته اند که ابلیس آدم را گفت حال تو چون است در بهشت
گفت همه بهشت مرا مباحست تا هر چه از وی میخواهم میخورم مگر یک درخت و جنس او ابلیس در این جا گفت من ترا بر درخت خلد
که هر که از وی بخورد جاوید در بهشت بماند راه نمایم و ملکی که کهنه نشود و آدم گفت کدامست ابلیس گفت این درخت که ترا از
منع کرده اند آدم گفت من از آن درخت تناول نمایم و از وی نخورم ابلیس سوگند خورد که غرض من از این نصیحت تو است و خیر
آدم بسوگند آن ملعون فریفته شد و ظن او چنان بود که کس بدروغ سوگند نخورد آدم و حوا از آن درخت تناول نمودند باری
در آمد و حلل از تن ایشان برفت و عورت ایشان ظاهر شد و تاج از سر ایشان برداشتند ایشان چون برهنه ماندند در ابتدا

و برگ درختان بهشت بر هم میدوختند تا از روی عورت پوششی ساختند گفتند که بر آن ابحر بود و آدم مخالفت امر خدای خود
کرد و معصیت مخالفت امر واجب باشد و اگر سنت [illegible] چون بادلی عقلی معلوم است که مخالفت امر واجب
نکنند و اینجا مخالفت امر است نه امر سنت بوده باشد و خدای تعالی چنانکه امر واجب کند امر سنت نیز کند و مخالفت
معصیت باشد اگر گویند بر این قاعده لازم آید که پیغمبران خدای همیشه عاصی باشند چه ایشان خالی نباشند از ترک سنت و
گوئیم بر پیغمبران این لفظ اطلاق نکنند برای آنکه این لفظ در عرف مخصوص شده است به فعل قبیح و تارک واجب مقدار او باشد
چنانکه گویند خدای تعالی فلان پیغمبر را بکاری سنت امر نمود و عاصی شد و مخالفت کرد و عصی در کلام عرب یعنی خیبه آمده
چنانچه شاعر گفت من يلق خيرا يحمد الناس امره ومن يغو لا يعدم على الغي لائما هر که او صلاح دارد همه مردمان او را حمد کنند و کار او
دارند و اگر چه بیناشد و هر که او در دنیا باشد و از ضلال خائب بود در دنیا ملامت کننده نیست یعنی ملامت کننده بسیار یابد
ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ پس آنکه خدای تعالی آدم را برگزید و توبه او را قبول کرد و هدایتش داد و راه نمود
کلمات که چون آن کلمات بخواند خدای تعالی توبه وی قبول کرد گویند آدم چون گناه نکرد چرا توبه کرد و توبه جز از گناه نباشد جواب
اینست که توبه طاعتست از طاعات حظ او حصول ثواب بود و توبه را اثری نیست در اسقاط عقاب و اسقاط عقاب بتفضل
باشد پس توبه طلب ثواب پیغمبران بر سبیل خضوع و خشوع و انقطاع باشد با خدای غرض از تحصیل ثواب و هدایت
در این آیه یعنی لطف است چنانکه والذين اهتدوا زادهم هدى قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم
مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ خطاب با آدم و حواست و چون اصل همه آدمی ایشان بودند ایشان را بمنزله
جمله آدمیان گردانیدند و خطاب با همه کرد و گفته اند با آدم است و ابلیس ایشان را گفت یعنی آدم و حوا را بیرون شوید از بهشت
بعضی از شما دشمن بعضی اند شما دشمنان یکدیگر باشید اگر آید از من شما را هدایتی و لطفی پیغمبری بکتابی هر که او متابعت آن
کند و بپیروی آن باشد او گمراه نباشد در دنیا و بدبخت نباشد در آخرت و بیرون کردن آدم از بهشت عقوبت نبود تا
گویند که آدم چون گناه نکرد او را چرا بیرون کردند که اگر عقاب و مضرتی باشد مستحق مقرون باستحقاق و اهانت و این عقوبت منقطع بود
از آدم در فوت منافع را اهانت نیست که از ایشان توان رسانیدن [illegible] خراج بر سبیل مصلحت بود و اوقات و اشخاص
اسباب بگردد تا تناول آن درخت نکرده بودند مصلحت در آن بود که آنجا باشند و چون تناول کردند مصلحت بگردید و صلاح
آن شد که از آنجا بیرون آید و خدای خود آدم را برای زمین آفریده بود چنانکه گفت إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً وَمَنْ أَعْرَضَ

پیغمبران

[illegible]

اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی قال رب لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا قال
کذلک اتتک ایاتنا فنسیتها وکذلک الیوم تنسی وهر که اعراض کند از ذکر من یعنی قرآن ونظر کردن در دلایل وبینات
او او را معیشتی باشد تنک وزندکانی باشد سخت ابو هریره روایت کرده که از رسول پرسیدند در تفسیر این آیه فرمود
که مراد بمعیشت ضنک عذاب کور است وقتاده وضحاک وقتاده کفتند این معیشت تنک او را در دوزخ باشد ضحاک کفت
کسب حرامست عبدالله عباس کفت هر آن مالی که بر بندکان خود دهند اکر اندک باشد واکر بسیار ومراد از آن خیری نباشد
معیشت ضنک باشد ومعنی آیه آنست که هر که از ذکر خدای وراه حق عدول کند روزی بروی تنک شود ما بسیاری کافرا
می بینیم که معیشت بر ایشان فراخ تر است از آنکه بر مومنان معنی آیه اینست که ایشان که بقیامت ایمان ندارند هر خرجی
ونفقه‌ای که کنند از غرامت شمارند برای آنکه بر آن ثواب وازو طمع ندارند آن خرج ونفقه بر ایشان سخت آید ابو سعید خدری کفت
این معیشت تنک آنست که چندان در کور فشار دهند کور بروی تنک شود چنانکه پهلوهاش یکدیکر کذر کند وبرو مسلط کنند در کور نود ونه
اژدها اکر از هر یکی ماران یکدم بر زمین دمد هرکز زمین نبات نرویاند سعید جبیر کفت بادین قناعت وحش
ونوکا هر که از ذکر ما اعراض کند قناعت ازو بستانند تا سیر نشود وروز قیامت ما او را حشر کنیم بجهنم نابینا باشد عبدالله
عباس کفت از حجت نابینا باشد یعنی هیچ حجت نرسد که بخدا ونام او حجت را نابینا بدانکه حجتی وزنده کردی ومن بینا بودم واین
دلیل میکند که حجی آنجا چشم است مجاهد کفت من پیش خود حجت بودم یعنی چشم را بینا شتم که حجت است خدای تعالی کوید
همچنین کردی آیات ما که بتو آمد در ونظر نکردی باو بینا نشدی ترکشان کردی و از آن فراموش کردی همچنین تو امروز فراموش
کنند از ثواب وبکذارند ترا در عقاب وکذلک نجزی من اسرف ولم یؤمن بایات ربه ولعذاب الاخرة اشد وابقی افلم یهد
لهم کم اهلکنا قبلهم من القرون یمشون فی مساکنهم ان فی ذلک لایات لاولی النهی ولولا کلمة سبقت من ربک لکان لزاما
واجل مسمی فاصبر علی ما یقولون وسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل غروبها ومن اناء اللیل واطراف النهار لعلک ترضی
وهمچنین جزا وپاداش دهیم کسی را که اسراف کرد وپای از حد خود بیرون نهاد وفرمان ما نبرد وبآیات خدا ایمان نیاورد
باور نداشت وعذاب آخرت در قیامت ودوزخ سخت تر است وباقی تر وپاینده تر واین آیه دلیلست بر آنکه مثل عذاب کور
است یا عذابی که در دنیا باشد از شقاوت وسختی وغرامت در خرج ونفقه ایشان را راه نمود وعبرت ونبودی ندانند آنکه وشاهد میکنند
ومعاینه می بینند آثار ومنازل وجایکاههای پیشینیان از جباران وکردنکشان که ما ایشان را هلاک کردیم از عاد وثمود

غرضی

آن معیشت

ایشان هر وقت که قریش بتجارت بشام میروند منازل ومقام ایشان که از دیگت یمشون فی مساکنهم در مسکنها وسرایهای ایشان
میروند بدیده وحقیقت فی دین عبرتی وموعظتی ودلالتی هست خداوندان عقل را ولولا کلمة سبقت من ربک واکر نه از برای آنکه سخنی
که صادر وسابق کشت از خدای نبودی زمان جزء عذاب ایشان واجل مسمی که نهاده شده تمام بوده مر ایشان را انا محمد برای ایشان لازم کرده
هرآینه عذاب ایشان لازم بودی وهلاک ایشان واجب شدی چنانکه لازم شد بر امت سلف فاصبر علی ما یقولون پس ای محمد صبر کن
بر اینچه ایشان میکویند وتسبیح کن بحمد وشکر خدای پیش از آنکه آفتاب بر آید یعنی نماز بامداد وپیش از آنکه آفتاب فرو شود یعنی نماز پیشین
ودیکر برای آنکه هر دو نماز در نیمه آخرین روز است ومن اناء اللیل نماز شام وخفتن واطراف النهار نماز بامداد که در طرف اول روز است
دیکر که در طرف آخرین است از روز بدین وجه تکرار برای اختصاص نماز اول وآخر نماز کردن باشد که راضی شوی بشفاعت وبدرجه که بیابی
ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه ورزق ربک خیر
وابقی وامر اهلک بالصلوة واصطبر علیها لا نسئلک رزقا نحن نرزقک والعاقبة للتقوی و
قالوا لولا یاتینا بایة من ربه اولم تاتهم بینة ما فی الصحف الاولی خطاب با رسولست ومراد امت آن
او از جمله مکلفان کفت چشم مکشا ومنکر با آنچه ما دادیم ومتمتع کردانیدیم بآن اصناف وانواع کافران از زینت وآرایش
دنیا از مطاعم وملابس ومشتهیات تا بخرید ایشان میخواهد وعمل ایشان ارزو وتمنای آن میکند از انواع ملاذ وملاهی
ورسول فرمود لا تنظروا الی من فوقکم وانظروا الی من هو اسفل منکم فانه اجدر ان لا تزدروا نعمة الله علیکم در آن کس
منکرید که بالای شما باشد بنعمت در آنکس نکرید که فروتر شما باشد که آن اولیتر باشد که نعمت بر خود حقیر ندارند
واین معنی شاعر در دو بیت کفته است زمانه پندی آزادوار دادم را زمانه را چو نکو بنکری همه پندست زبان بمن
مرا کفت چشم دل آنکه از زبان نرم‌پای در بندست بدانکسی که فروتر از تو چرا که بدو نکر که عالم تو آرزو
مندست ابو رافع کفت که رسول این آیه فرمود لنفتنهم فیه ما ایشان را نعمت چون دنیا دادیم تا ایشان را امتحان کنیم و
بیازمائیم تا بشکران واداء حقوق آن قیام مینمایند یا نه اکر شکر کویند نعمت را زیاده کنیم واکر کفران آرند این نعمت
از ایشان بکردانیم وبعذاب آخرت مبتلا کردانیم ورزق ربک وروزی خدای تو در آخرت بهتر است از این وباقی تر واین روزی
که نعمت نبوتست ترا بهتر است از اغراض ایشان بآن ممتنع کردانیم امر کرد وی را وکفت بفرمای اهل بیت خود را وزیر دستان
وقوم خود را وامت خود را بنماز وتو بر نماز کذارند وفرمودن بآن صبر کن وشکیب وعبادت بجای آر ودرهم روزی مخور

بنداست

مرا بنزد یا چو دوی فرستاد وران
وی فرض خواست که فتنه من چون بر من
فرض بدهیم رسول را استحقاق
حق تعالی برای فتنه رسول

کفتار او روزی رسانیم و ما از تو نمیخواهیم که تا خود و اهل خود را روزی دهی ترا و اهل ترا روزی دهیم عاقبت پسندیده
و سرانجام نیکو اهل تقوی و پرهیزکاران راست از ابو سعید خدری روایتست که چون این آیت آمد رسول خدا بدر
خانهٔ فاطمه و علی بن ابی طالب علیهما السلام آمد مدت نه ماه در وقت هر نمازی و میگفت الصلوة رحمکم الله وقالوا لولا یأتینا
بآیة من ربه این کافران گفتند چرا محمد بما آیتی و معجزی نیاورد از خدای خویش از آنکه ما از وی درخواهیم ایشان را گفتند نه بایشان آمد
اثر و معجزه اخبار در صحف اولیان و پیشینیانست یعنی رسول صلعم خبر دهد ایشان را از اخبار در کتب اوایل است از توریة و انجیل و صحف
و انبیا نه دیده و نخوانده و نشنیده و اخبار کرد که بنگرید مطابق خبر بود در این کتابها این نه آیتی و معجزه‌ای باشد و چیزی دیگر
آنست که این آیت که ایشان اقتراح میکنند امتهای پیغمبران دیگر اقتراح کردند چون آیت بیامد ایمان نیاوردند حال ایشان نیز همچنین است
اگر معجز خواهند بنمائیم و ایمان نیاورند مستحق عذاب کردند چنانکه ایشان را کشتند ولو انا اهلکناهم بعذاب من قبله لقالوا
ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک من قبل ان نذل ونخزی و اگر ما ایشان را هلاک کنیم بعذاب پیش از فرستادن
رسول و اظهار آیت ایشان گویند روز هلاک و روز قیامت ای خدای ما چرا بما رسولی نفرستادی تا ما متابعت آیات
میکردیم پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم و هلاک کردیم قل کل متربص فتربصوا فستعلمون من اصحاب الصراط السوی
ومن اهتدی بگو ای محمد که هر یکی از ما منتظر است و چشم میدارد ما منتظر ظفر و فتح و نصرتیم که خدای ما را وعده کرده است
بر شما و شما منتظر گردش روزگار بر ما و چشم دارید بگرید شما از قم میکنید صورت امر است و مراد تهدید بود
که بدانید که خداوندان راه راست کیستند و کیست که گمراه یا منم و مهتدیست ما ایم یا شما اید سورة الانبیاء علیهم السلام مکیة
و صد و دوازده آیتست از ابی بن کعب روایتست که رسول صلعم گفت که هر که این سورة الانبیاء بر خواند خدای تعالی روز قیامت شمار وی
آسان کند و هر پیغمبری که ذکر ایشان در قرآنست بر وی سلام کنند و دوستی در دست گیرند بسم الله الرحمن الرحیم اقترب
للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه وهم یلعبون لاهیة
قلوبهم واسروا النجوی الذین ظلموا هل هذا الا بشر مثلکم افتأتون السحر وانتم تبصرون خدای تعالی در این آیه وعظ میفرمود
و از قیامت و نزدیک آمدن وی خبر کرد تا مکلفان اندیشه کنند و کار قیامت ساخته کنند گفت نزدیک آمد مردمان را حساب
ایشان یعنی روز قیامت که روز حساب شمار خلقان کنند و از کرده و گفته ایشان باز خواست کنند و قرب گفت
با آنکه قیامت نه که آن باشد میان در حین و از اینجا گفته اند کل ما هو آت قریب هرچه آمدنیست نزدیک باشد وان لبعید ما کلما هو آت

هرچه آمدنیست آمده است یعنی بحکم آمده است آورده اند که قیس بن ساعده را دیدند بر اشتری نشسته در سوق عکاظ
مردم را وعظ میگفت ایها الناس من عاش مات ومن مات فات وکل ما هو آت آت هر که زنده شد بمیرد و هر که بمیرد فنا
شد و هرچه آمدنیست آمده است یعنی بحکم آمده است وهم فی غفلة و حال آنکه ایشان در غفلتند و بی آگاهی اعراض میکنند
از آن وعد و وعید ما اندیشه نمیکنند و از حساب قیامت غافلند و از اندیشه کردن در عاقبت و سرانجام کار خود معرض اند
نیاید بایشان هیچ ذکری محدث و قرآنی نو از نزدیک خدای ایشان الا که استماع کنند و شنوند در حال شنیدن بازی کنند و در این
دلیلست بر آنکه قرآن محدثست برای آنکه قدیم تعالی اسم محدث بر او اجرا کرده است و محدث نقیض قدیم باشد و بعضی از
اشاعره گفته اند که مراد بذکر محدث محمد است الا استمعوه دلیلست بر بطلان قول ایشان که مسموع کلام باشد و ذات محمد مرئی
مسموع اما آنکه خدای را محسوس و مرئی گویند و مسموع نیز گویند لاهیة قلوبهم دلهای ایشان مشغول بلهو و بطر و بیهوده ها
بگذاشتند و رازگویند این کافران و ظالمان و گفتند هل هذا الا بشر مثلکم این محمد هیچ نیست مگر آدمیی همچو شما هیچ مزیتی نیست معجزه میکنید
میگوید سحر نیست و جادو نیست شما بسحر و جادوی او میآیید و حال آنکه شما میبینید و بیان میکنید و بر راستی میدانید که آنچه میگوید
میدانید که آن سحر نیست قال ربی یعلم القول فی السماء والارض وهو السمیع العلیم بل قالوا اضغاث احلام بل افتراه بل هو
شاعر فلیأتنا بآیة کما ارسل الاولون ما آمنت قبلهم من قریة اهلکناها افهم یؤمنون وما ارسلنا قبلک الا رجالا
نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون وما جعلناهم جسدا لا یأکلون الطعام وما کانوا خالدین بگو ای محمد
که خدای من سخن که در آسمان و زمین باشد میداند و شنواست که این سخن که شما با یکدیگر بر او میگویید میداند که آنچه گویند از آن است اسرار
و داند که خدا شنوا و داناست گفته برای آنکه آن تمام است شکوه و بخوانند اسما شنیدند که آن اضطراب کردند از آن و گفتند که این قرآن
در اول سحر و جادو میخواندند اضغاث احلامست خوابهای شوریده و بر هم آمیخته است آنگه نیز از این اضطراب کردند و گفتند که سخن
دروغ است که از خود افترا کرده است پس هم از افترا و از این نیز باز آمدند و گفتند که او شاعر است و سخن او شعر است و این هم از سرگشتگی
گفتند ... بل قالوا اضغاث احلام نسخ گفتند برای آنکه اضغاث احلام را صحیح معنی نباشد و از آنجا خوابهای شوریده را که هیچ اصل ندارد
اضغاث احلام خوانند و افترا گفتند او میگوید از خود میسازد دروغ و باطل برای آنکه ایشان از آنکه قرآنست گفتند که اگر افترا او کرده
مفتریاتست فأتوا بعشر سور مثله مفتریات شما نیز ده سوره از مثل او و سخنان مفتریات بیارید و ابجر گفتند که او شاعر است
هرچه است باطل گفتند برای آنکه ایشان از قرآن بودند که شعر نشناختند ایشان هم نه شعر او شعر او بود چون آن نبی و ماندند

فلیأتنا بآیة کما ارسل الاولون کو بیا آورد آیتی و دلالتی و معجزتی چنانکه پیغمبران پیشین آوردند و ایشانرا با نزول آیات و معجزات
فرستادند حق تعالی گفت ما آمنت قبلهم من قریة پیش از ایشان هیچ اهل شهری و دهی نبود که ما ایشانرا هلاک کردیم و ایمان بیاوردند
ایشان نیز اگر آیاتی فرستیم ایمان نیارند و مخالفت کنند تا مستحق عذاب استیصال شوند چنانکه ایشان شدند چون کافران گروه
گفتند هل هذا الا بشر مثلکم محمد آدمیست همچو شما حق تعالی در جواب ایشان فرستاد و ما ارسلنا قبلک الا رجالا نوحی الیهم
پیغمبرانی که فرستادیم مردان بودند و پیغمبری جز مردانرا نفرستادیم و هیچ زنانرا نیامد که دعوی پیغمبری کرد با خود برابر میکردند
چرا دعوی پیغمبری و وحی با مردان کردیم و وحی بایشان فرستادیم منکر بودند و اگر نمیدانید که پیغمبران گذشته مردان بودند که با ایشان
وحی فرستادیم بپرسید از اهل ذکر یعنی از اهل علم تا بدانید که اهل ذکر کیست مفسران را در این خلافست از امیر المؤمنین علی علیه السلام
روایتست که او گفت که اهل ذکر ما ایم و معلوم است که ذکر رسولست یعنی فاسئلوا آل محمد از آل محمد بپرسید و همچنین روایتست
از صادق علیه السلام که سوال کردند و خدای تعالی رسول را ذکر خوانده فی قوله ذکرا رسولا حسن بصری گفت مراد اهل توریة و انجیل اند
ابن زید گفت مراد اهل قرآنند که خدای تعالی قرآنرا ذکر خواند و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس و فایده سوال از ایشان آنست که اگر
قول ایشان یعنی جهودان و ترسایان حجت نیست که چون مخبران بصفت تواتر باشند عند خبر ایشان علم ضروری حاصل شود چون
مستند بود با دراک و مشاهده و دیگر آنکه ایشان خصم اند و اعتراف ایشان حجت باشد و ما جعلناهم جسدا ما این پیغمبرانرا
تنی نیافریدیم که او طعام نخورد چون ایشانرا دیدی آفریدیم چون دیگر آدمیان هر اینه ایشانرا گزیر نباشد از آنچه آدمیانرا باید از طعام
و شراب و ایشان جاوید نبودند که غایت نبوده هیچ آدمی جاوید نماند و ما انت ابن ای و ما جعلنا لبشر من قبلک الخلد افان مت
فهم الخالدون ثم صدقناهم الوعد فأنجیناهم و من نشاء و اهلکنا المسرفین و لقد انزلنا الیکم کتابا فیه ذکرکم
افلا تعقلون و کم قصمنا من قریة کانت ظالمة و انشأنا بعدها قوما آخرین فلما احسوا بأسنا اذا هم منها
یرکضون لا ترکضوا و ارجعوا الی ما اترفتم فیه و مساکنکم لعلکم تسئلون قالوا یا ویلنا انا کنا ظالمین پس ما آن وعده ای که ایشانرا
وعده ظفر و نجات از دشمن و هلاک کافران آن وعده را راست کردانیدیم و در آن وعده با ایشان راست گفتیم پس ایشانرا
برهانیدیم و آنرا که ما خواستیم برهانیدیم از ایشان و مسرفان و متعدیان را هلاک گردانیدیم و لقد انزلنا الیکم و بشما فرستادیم
کتابی که ذکر شما است و شرف شما است بیانش و انه لذکر لک و لقومک و در این کتاب آنچه شما محتاج آنید از کارهای دینی
ای در نمی یابید و عقل خود را کار نمی فرمایید و اندیشه نمیکنید و کم قصمنا و ای بسا که شکستیم و خراب کردیم از شهرها و دهها که اهل

ان ظالم و ستمکار و کافر بودند ما ایشانرا هلاک کردیم و از پس هلاک ایشان قومی دیگر بیافریدیم بر سبیل انشا و ابداع
پس آنکه که اهل آن شهرها عذاب ما بدیدند ما ایشانرا بگناه ایشان هلاک کردیم و در احساس و دیده اند اذا هم منها
یرکضون همی ناگاه دیدی که ایشان از آن عذاب میدویدند و میگریختند حق تعالی عند آن حال گفت بر سبیل تقریع و توبیخ
لا ترکضوا تاختن مکنید مدوید و مگریزید باز گردید با آنچه در آن نعمت مترف و متنعم بودید از مال و ملک و اسباب
و مسکنهای شما آنگه بر سبیل تهکم گفت باشد از شما سوال کنند و بپرسند از آنچه بر شما رفت و بر مال و مسکنهای شما
و شما جواب دهید از سر علم که بر سر ما چه رفت با خدم و حشم شما بیایید و از شما سوال کنند و بپرسند از آنچه بر شما
رفت و کار آنچه فرمایید تا امتثال آن کنیم عبد الله گفت تا از شما بپرسند که پیغمبران شما را که کشت قتاده گفت تا
سایلان بیایند و از شما چیزی خواهند که صنعم و متنعم اند ابن عباس گفت که این در حق اهل حضور آمد و ده پیست
و اهل آن عرب بودند خدای تعالی پیغمبری بر ایشان فرستاد نام حنظله تا ایشانرا بخدای دعوت کند ایشان او را تکذیب کردند
بکشتند خدای تعالی بخت النصر را بر ایشان گماشت تا ایشانرا بکشت و خانهای ایشان را غارت کردند و زنان و فرزندان
ایشانرا ببردند که بردند چون چنانکه دیدند پشیمان شدند در وقتی که پشیمانی سودی نداشت ایشان که میگریختند
فرشتگان بر سبیل استهزا گفتند لا ترکضوا از آسمان آمد که یا لثارات الانبیاء چون چنان بود بگناه خود معترف آمدند
و گفتند یا ویلنا ای وای بر ما ستمکار بوده ایم بر خود و بر خلق ستم کردیم فما زالت تلک دعواهم حتی جعلناهم
حصیدا خامدین و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لاعبین لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من
لدنا ان کنا فاعلین بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق و لکم الویل مما تصفون و له
من فی السموات و الارض و من عنده لا یستکبرون عن عبادته و لا یستحسرون یسبحون اللیل
و النهار لا یفترون همیشه آن گفتار یا ویلنا دعای ایشان بود و مقال ایشان تا آنگه ما ایشانرا هلاک کردیم و چون گیاه
درویده و گشته و همچو مرده گردانیدیم یعنی ایشان چون باغ تر و تازه بودند بتیغ عذاب ایشانرا بدرویدیم و چون
آتش فروزنده و سوزنده بودند خشم ما ایشانرا فرو میرانید و ما این آسمان و زمین را و آنچه در میان آنست ببازی
نیافریدیم برای منافع خلقان آفریدیم تا از او نفع گیرند در دین و دنیا و در او نظر کنند و مصالح و لطف یکار دوی و بدو رسند
بدانند اذا اردنا اگر ما خواهیم تا او را ببازی گیریم ببازی که فعلی از نزدیک قدرت و توانائی خود چنانکه جز ما کسی

بر ان اطلاع بودی و این رد است بر کسی که خدا را فرزند گفتند و مراد بلهو فرزند است یعنی اگر ما فرزند گرفتیمی باری
از نزدیک خود گرفتیمی نه از آدمیان چون عیسی و مریم و عزیر آن اگر این کردیمی که فرزند گرفتیمی لیکن نکردیم که این معنی بر ما روا نیست
بلکه ما حق را بر باطل زنیم و جد را از لهو غالب کردانیم و جد لهو را نیست کردانیم و باطل را ناپیدا کردانیم چون بنگری
باطل نیست و ناچیز کردد و این بر تشبیه و تمثیل است یعنی حجت ما شبهه مبطلان را چنان غالب و قاهر باشد که
اگر جسم شود بر مغز او آید دماغ وی را باطل کند و دمار از وی بر آرد آنگه کافران را گفت شما را ویل و وای است از آنچه
صفت میکنید خدا را بروی رواست یعنی از زن و فرزند و لهو و لعب و هر کس که در آسمان و زمین است
خدا راست و ملک اوست و در دست تصرف اوست تا چنانکه خواهد میدارد و میکرداند و آنان که نزدیک
وی‌اند از فرشتگان مقرب یعنی در رفعت و منزلت نه بمعنی قرب مسافت ایشان بتنزیه و منزلتی که نزدیک خدای دارند از
عبادت وی که او را کبر کردن کشی میکنند از عبادت و خسته و ملول نمیشوند خدا را در شب و روز تسبیح میگویند
و ذات مقدس او را از عجز و لایق حضرت وی نیست تنزیه میکنند و سست نمیشوند و ضعیف نمیکردند **ام اتخذوا**
الهة من الارض هم ينشرون لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا فسبحان الله رب العرش عما يصفون لا يسئل عما يفعل وهم الارض
يسئلون ام اتخذوا من دونه الهة قل هاتوا برهانكم هذا ذكر من معي وذكر من قبلي بل اكثرهم لا يعلمون الحق فهم
معرضون حق سبحانه از کلام اضراب کرد یعنی منقطع و در سخن کافران شروع کرد و گفت آیا کافران خدایانی گرفتند که از
زمین اند یعنی از جنس زمین چون سنگ و آهن و چوب و روی و انچه بدین ماند از معادن که ایشان یعنی خدایان ایشان
مرده‌گان را زنده کردانند از آنکه دعوی خدایی ایشان میکنند و استحقاق نام خدایی ندارند الا آن را که قادر باشد بر جمله
مقدورات و شاید که من الارض از صله ینشرون باشد یعنی خدایانی که زنده کردانند از زمین مرده‌گان را یعنی خدای را
باید که بر احیا قادر باشد و بر اماتت زنده کرداند و بمیراند و باز زنده کرداند و از خاک برانگیزد آنکه گفت لو
کان فیهما الهة اگر در آسمان و زمین خدایانی بودندی جز از خدای آسمان و زمین تباه شدی یعنی تباه شدندی
باشد جز یک خدای و متکلمان دلیل تمانع از اینجا گرفته‌اند گفتند خدا یکیست که اگر دو بودی یا بیشتر میان ایشان تمانع
ممکن بودی و ممتنع بودی پس مؤدی بودی با آنکه یکی چیزی خواستی و یکی ضد آن یا مراد هر دو بر آمدی یا مراد هر دو بر نیامدی
یا مراد یکی بر آمدی و نه دیگری اگر مراد هر دو بر آمدی مؤدی بودی با اجتماع ضدین و اگر مراد هیچ کدام بر نیامدی مؤدی بودی با آنکه

محال ممتنع بودی که دو قادر بر یک معنی مقدور باشند و این بودی با نقص قادری ایشان و اگر یکی را مرادی بود و نه دیگری این بودی
بودی با نقص قادری که مراد او بر نیامدی چون هر دو قسم باطل شد این بماند که ثابت کرد خدای یکی باشد و او را شریکی و انبازی
نبود فسبحان الله رب العرش منزه است خدای جل جلاله که خداوند عرش با عظمت است از انچه این کافران او را وصف میکنند و میگویند
لا یسئل عما یفعل از آنچه خدای کند از وی سوال نکنند زیرا که وی حکیم است افعال او همه محکم و صواب باشد و از ایشان سوال کنند
ناچار کنند از انکه جهل و غفلت بر ایشان غالب است آنکه گفت ام اتخذوا من دونه الهة با ایشان خدایی که قرار دادند جز خدای بکار آید
استعظام کفر ایشان را کرد آنکه گفت ای محمد بگوی ایشان را که برهان دعوی که شما میکنید حجتی و برهان بیارید که هر آن دعوی که از حجت
خالی باشد مقبول نباشد آنکه گفت هذا ذکر من معی این قرآن ذکر آن کسانی که با منند از امت و ذکر امتهای ایشان از حاجت باشد از حلال
و حرام و قضایا و احکام و اخبار مصالح ایشان یاد کرده و ذکر آنان که پیش از من بوده اند از اخبار انبیا و امتان که پیش تر چنانکه در سوره فرمود
در وصف قرآن گفت خبر ما قبلکم و نبا ما بعدکم و فصل ما بینکم هو الفصل لیس بالهزل که این همه صفت آنست که بیشتر ایشان نمیدانند
باجرم از او اعراض میکنند و برمیکردند **وما ارسلنا من قبلك من رسول الا نوحي اليه انه لا اله الا انا فاعبدون وقالوا اتخذ**
الرحمن ولدا سبحانه بل عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بامره يعملون يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يشفعون
الا لمن ارتضى وهم من خشيته مشفقون ما نفرستادیم از پیش تو ای محمد هیچ رسولی و هیچ پیغمبری الا که بوی وحی کرده شد که
خدایی نیست که سزای پرستش دارد مگر من که یگانه ام مرا بپرستید و جز از من خدای مگیرید ایشان یعنی کافران و مشرکان
گفتند که خدای فرزند گرفت و ایشان قبیله خزاعه بودند گفتند که فرشتگان دختران خدایند و منزه است که وی را فرزند باشد
بل عباد مکرمون نه فرزندان خدای نیستند بندگانی اند گرامی و بزرگوار بر خدای سبقت نگیرند بگفتار و روا ندارند که پیش
از آنکه خدای گوید و فرماید ایشان سخنی گویند و کاری فرمایند هیچ نفرمایند و هیچ نکنند مگر بامر و فرمان وی میداند اخبار
ایشانست و اخبار پس ایشان علانیه و اسرار میکنند و ایشان شفاعت نکنند مگر کسی را که خدای دین وی پسندیده است
باشد که در حق وی شفاعت کنند عبدالله عباس گفت یعنی آنکس را که گوید لا اله الا الله محمد رسول الله و اصحاب وعید این را بدین
نیست که اصحاب کبایر را شفاعت نباشد بر قول عبدالله عباس و نه بر قول دیگران برای آنکه وی مطلق است و مقید نیست شاید
که بعضی از اعمال باشد او را که پسندیده خدای باشد اگرچه در میان اعمال باشد او را ناپسندیده که شفاعت برای آن باید در حق
او آنکه گفت وهم من خشیته و ایشان از ترس تقصیر در اعمال ترسان باشند و از خوف عقاب هیچ معصیت نکنند **ومن یقل**

با اکثر اعمال

منهم انی اله من دونه فذلک نجزیه جهنم کذلک نجزی الظالمین اولم یر الذین کفروا ان السموات والارض
کانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا من الماء کل شیء حی افلا یؤمنون وجعلنا فی الارض رواسی ان تمید بهم وجعلنا
فیها فجاجا سبلا لعلهم یهتدون وجعلنا السماء سقفا محفوظا وهم عن آیاتها معرضون حق تعالی منکر کافرا
بر سبیل تهدید میگفت که هر کس که گوید از فرشتگان و آدمیان و پریان که من خدایم بدون خدای عز و جل جزا دهیم ما
او را دوزخ جاودانه همچنین پاداش دهیم ظالمان و کافران را آیا نمی بینند این کافران و نمیدانند که آسمان و زمین بسته
بودند و میان ایشان کشاده که هوا نبود ما از هم کشادیم و در میان هوا پیدا کردیم کعب الاحبار گفت خدای تعالی آسمان و زمین
آفرید و بر هم نهاده بود و بادی بفرستاد تا از هم جدا کرد مجاهد و ابو صالح و سدی گفتند هر یک طبقه بود از ایشان کشاده
طبقه کرد و زمین را همچنین هفت طبقه کرد و گفتند که آسمان را بباران کشاده و زمین را بنبات بیاراسته والسماء ذات الرجع
والارض ذات الصدع و ما هر چیز را که زنده آفریدیم از آب آفریدیم و نظیر اینست والله خلق کل دابة من ماء ای تصدیق نمیکنند و ما کوه
و ما در زمین نکردیم و بیافریدیم کوههای بیخ آور بلند تا میل ایشان کر و اینند تا در سهل و جبل راه میکنند و در طلب معاش
هر کجا که میخواهند میروند و ما آسمان را سقف کردیم نگاه داشته شده از آنکه کسی تعرض نتواند کرد بنقص و هدم یا بمعنی طمع آرد
در رفعت و احکام با اخبار رسانیدیم که طمعها از وی منقطع گشت و از شیاطین نگاه داشتیم برجوم تا استراق سمع نکنند چنانکه گفت
وجعلناها رجوما للشیاطین و این کافران از آیات و دلالات آسمان و زمین اعراض کرده اند و از آن نبینند و تفکر در آن نکنند
وهو الذی خلق اللیل والنهار والشمس والقمر کل فی فلک یسبحون وما جعلنا لبشر من قبلک الخلد افان
مت فهم الخالدون کل نفس ذائقة الموت ونبلوکم بالشر والخیر فتنة والینا ترجعون و آن خدا است
که شب و روز آفرید و آفتاب و ماه آفرید تا آفتاب آیت روز باشد و ماه آیت شب و هر یکی از آفتاب و ماه و ستارگان در
فلک خود شنا میکنند و فلک عبارتست از مجری و مدار ماه و آفتاب و گفتند فلک موجیست مثل موج مکفوف در مجری
ماه و آفتاب و ستارگان روی است برای آن سیاحت گفت عبدالله گفت یسبحون میگردند و میروند در فلک خود بجریان
و شدت و رخاو برای کنایت عقلا از وجه آنکه فعل او حوالکرد و برای آن بلفظ جمع گفت که مراد ماه و آفتاب و ستارگان
و ما هیچ آدمی را در دنیا خلود و جاودانی ندادیم و پیش از تو کسی در دنیا جاودانه نمانده است تا تو نیز جاودان بمانی
سبب نزول این آیت آن بود که کافران گفتند نتربص به ریب المنون ما انتظار مرگ میکنیم حق تعالی آیت فرستاد و گفت اگر ایشان

جنم و مرگ تو نهاده اند و ما هیچکس را جاودانی در دنیا نداشته ایم تا اگر تو بمیری ایشان جاوید مانند کل نفس یعنی که جان دار
مرگ بچشد و شربت سختی مرگ بوی رسد و ما شما را بیازمائیم و امتحان کنیم ببدی و نیکی و بیماری و تندرستی و درویشی
و توانگری و مرگ و زندگانی و مراد با ابتلا و امتحان از خدای تعالی تکلیف تشدید باشد و شما را بازپس ما آرند و مال و حمع
شما با ما باشد یعنی بازگشت که در آن سرای حکم ما را باشد و آنجا کسی دیگر را حکم نباشد چنانکه در دنیا هست وإذا
رآک الذین کفروا ان یتخذونک الا هزوا اهذا الذی یذکر آلهتکم وهم بذکر الرحمن هم کافرون خلق
الانسان من عجل ساریکم آیاتی فلا تستعجلون ویقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین لو یعلم الذین
کفروا حین لا یکفون عن وجوههم النار ولا عن ظهورهم ولا هم ینصرون بل تأتیهم بغتة فتبهتهم فلا
یستطیعون ردها ولا هم ینظرون چون این کافران ترا ببینند نگیرند ترا مگر بافسوس یعنی ترا افسوس دارند
و با یکدیگر گویند که این مردیست که خدایان شما را ببدی یاد میکند و مطلق ذکر در عیب و دشنام استعمال کرده اند چنانکه گفت
سمعنا فتی یذکرهم ای یسبهم یعنی اینست که خدایان شما را دشنام میدهد و ایشان یعنی کافران بذکر خدای و توحید وی و
کتاب کافرند چه ایشان او را نمی شناسند و بسبب انکار و استهزا کردن از تو از انکار ایشان بر باطل تر و نوبر حق خلق الانسان من عجل سبب نزول آن
آیت آن بود که کافران تعجیل عذاب کردند و گفتند که اگر راست میگوئی این عذاب که خواهد بود حق تعالی خواست که ایشان را منع کند
از استعجال عذاب پس ابتدا بمذهب کرد مر آدمی را بر آنکه او در کارها تعجیل میکند اگر چه کرد ایشان از تعجیل در کارها و گفت
شما این طبع بیستید از آنکه شما را از عجلت و شتاب زدگی آفریده اند و این طبیعت در سرشت شما است عبدالله عباس گفت مراد
باین انسان آدم است چون خدای تعالی روح در آدم دمید چون بجای ناف رسید او برسید نگاه کرد میوه بهشت دید تعجیل کرد و خواست تا از
اتمام خلق بر پای خیزد و گفت که خدای تعالی او را روز آدینه بعد از نماز دیگر آفرید و هنوز خلقت او تمام نشده بود خواست تعجیل کردن
بار استعجل علیه قبل غروب الشمس بار خدایا در آفریدن تعجیل کن پیش از آنکه آفتاب فرو شود و گفتند که این از باب مقلوبست و تقدیر
آنست که خلق العجل من الانسان تعجیل از آدمی آفریده اند و گفتند که عجل گل است یعنی آدم را از گل آفریدند و بر بین وجه مناسبت
باین که گفت ساریکم آیاتی آنست که خدای که قادر بود که آدمی را از گل بیافریند قادر باشد بر آنکه آیاتی که شما اقتراح میکنید بشما
نماید و وجهی دیگر آنست که خدای تعالی ادمی را بتعجیل آفرید بر سبیل تدریج چنانکه آدمی را خلقت بتدریج تمام کند و دیگر آنکه خود
عادت آدمی تعجیل است و شتابزدگی تا پنداری که او را خود از آن کرده اند وصف و نوید که توصیف او از نزول عذاب و ظهور آیات

که خواهد بود این وعده قیامت که میدهی که خواهد بود تا کی راست میگوئی کی باشد این کافران بعد زمانی و هنگامی که نتوانند که آتش
از روی بار و پشتهای خود باز دارند و منع کنند و ایشان را هیچ کس یاری نکند و کسی نباشد که عذاب از ایشان باز دارد و معلوم ایشان کرده
و صدق انجاز ایشان را آن وعده میدهند و بدانند که ایشان بر باطل بوده اند آنکه گفت بل تأتیهم بغتة بلکه قیامت ناگاه بایشان
آید و ایشان را مبهوت و متحیر کرداند و ایشان نتوانند که آن را دفع کنند و آن را دیگر کردانند و نه ایشان را زمان دهند و مهلت فرمایند
ولقد استهزئ برسل من قبلك خدای تعالی رسول خود را تسلی میدهد و میگوید که قوما و این که میبینی از رسولان که کافران دیگر
افسوس داشتند بعد سخن که پیش از تو پیغمبران را استهزا داشتند و بعضی ایشان در باب حشر و نشر و ثواب و عقاب افسوس کرده اند
تا بان پیغمبران افتادند باید کردن در صبر کردن و ایشان را منتظر عذاب باید بودن که با ایشان رسید چنانکه بان قوم رسید فحاق
بالذين سخروا منهم ما كانوا به يستهزءون قل من يكلؤكم بالليل والنهار من الرحمن بل هم عن ذكر ربهم معرضون أم
لهم آلهة تمنعهم من دوننا لا يستطيعون نصر أنفسهم ولا هم منا يصحبون فرود آمد با ایشان که سخریه و افسوس کردند
جزای آن سخریه و استهزا میکردند آنکه رسول را گفت بگو ای محمد که کیست آنکه شما را نگاه میدارد در شب و روز از خدای یعنی
عذاب او و گفتند از عوارض و آفاتی که باشد در شب و روز نگاه و بیکاه در حفظ کی بهاری ذالنون مصری گفت شبی از شبها بیرون
آمدم شبی بود روشن و مهتاب بر کنار رود نیل میرفتم کژدمی دیدم که در شتاب میرفت چنانکه من بوی نمیرسیدم گفتم همانا
کردن بی نقیه باشد بر اثر او میرفتم تا بکنار آب رسید وزغی بیامد و پشت بداشت تا آن کژدم بر پشت آن نشست و عبور
کرد من گفتم سبحان الله خدای که این کژدم را چه سفینه ساخت تا کرد من نیز عبور کردم چون بخشک رسید دیگر باره تاختن کرفت
من بر اثر آن میرفتم نگاه کردم جوانی دیدم مست افتاده و ماری عظیم سیاه بر سینه وی آهنگ دهان وی کرده آن
کژدم بیامد و بر پشت مار نشست و او را نیشی زد و بکشت و برگردید من از آن شگفتی بالای سر وی بر بالین او بایستادم
و با واز این بیتها بخواندم که یا نائما والجليل يحرسه من كل سوء يكون في الظلم كيف تنام العيون عن ملك يأتيك منه فوائد
النعم آن جوان با واز من بیدار شد این حال با وی بگفتم بر دست من توبه کرد بلکه ایشان از ذکر خدای برکشته اند و در
ولا لهم هیچ نظر نمیکنند آنکه تقریع و توبیخ کفت ام لهم آلهة بار ایشان را خدایانی هستند که ما و عذاب ما را از ایشان باز دارند
ما حمایت کنیم و نگاه دارد بیم خدایان ایشان را و آنان چگونه حمایت کنند که نصرت خود نتوانند کرد و خود را از ما نگاه نتوا
داشت و ... که نتوانند دفع کرد ایشان از آنکه دارد بل متعنا هؤلاء وآباءهم حتى طال عليهم العمر أفلا يرون أنا

۲۱

نأتي الأرض ننقصها من أطرافها أفهم الغالبون بلکه ایشان را تمتع دادیم و از نعمت برخوردارشان
کردانیدیم و تمکین ایشان دادیم از نیل ملاذ و شهوات ایشان و پدران ایشان را نعمت دادیم و تعجیل عقوبت نکردیم بر مقصود میدن
میکنیم و از اطراف و کنارهای آن میکاهانیم هر روز و هر سال طرفی از آن خراب میکنیم و گفته اند که نقصان زمین بخرابی
اهلش باشد و چون خداوند سرای بمیرد سرای خراب شود و گفته اند یعنی علما خراب زمین بمرگ عالمان باشد که هر کجا
که در و عالمی نباشد آن زمین خراب بود و اگرچه تو از آباد دانی چون حال این است که ما اطراف زمین را ناقص و کم
میکردانیم و ای ایشان غالب نتوانند شد و غلبه نتوانند کرد رسول را با چندین معجزات قل إنما أنذركم بالوحي ولا يسمع
الصم الدعاء إذا ما ينذرون ولئن مستهم نفحة من عذاب ربك ليقولن يا ويلنا إنا كنا ظالمين ونضع الموازين
القسط ليوم القيامة فلا تظلم نفس شيئا وإن كان مثقال حبة من خردل أتينا بها وكفى بنا حاسبين ولقد آتينا موسى وهارون
الفرقان وضياء وذكرا للمتقين الذين يخشون ربهم بالغيب وهم من الساعة مشفقون وهذا ذكر مبارك أنزلناه أفأنتم له منكرون
ولقد آتينا إبراهيم رشده من قبل وكنا به عالمين إذ قال لأبيه وقومه ما هذه التماثيل التي أنتم لها عاكفون قالوا وجدنا
آباءنا لها عابدين قال لقد كنتم أنتم وآباؤكم في ضلال مبين قالوا أجئتنا بالحق أم أنت من اللاعبين قال بل ربكم رب السموات
والأرض الذي فطرهن وأنا على ذلكم من الشاهدين بدرستی که ما ابرهیم را دادیم رشد او یعنی رشدی که مثل او را شاید و این رشد
یا فتن او بود بوجوه مصالح او بر انجاح و ... و بینات و حجتی که او را بتوحید رساند و گفته اند که مراد نبوت است یعنی
او را پیغمبری دادیم پیش از موسی و هرون و ما بصفات و ضمیر و اخلاق پسندیده وی عالم و دانا بودیم و چون وی را اهلیت
خلت یافتیم وی را خلیل خود کردیم در وقتی و زمانی که پدر خود را یعنی عمش را آزر گفت و قوم خود را ما هذه التماثیل
چیست این صورتهای بیجان و تمثالهای بیروح که بر آن ایستاده و ملازم پرستید یعنی بدان صورت استفهام است
و مراد توبیخ و تقریع ایشان جواب دادند و گفتند ما پدران خود را یافتیم که ایشان را می پرستیدند ابرهیم گفت بدرستی
که شما و پدران شما بعبادت بتان در ضلالت و گمراهی روشن بوده اید ایشان را سخن منقطع شد هیچ نتوانستند کفت
جز آنکه استبعاد کردند و گفتند ای ابرهیم این که تو میگوئی بحق آورده ای یا با خود از جمله بازی کنندگانی این
که میگوئی از سر بازی و لعب میگوئی ابرهیم گفت چه جای بازیست و مقام لعب نیست که میگوییم بجد میگوییم
بلکه خدای شما خدای زمین و آسمانست و اوست که مستحق عبادت است وتالله لأكيدن أصنامكم بعد

ان تولوا مدبرین فجعلهم جذاذا الا کبیرا لهم لعلهم الیه یرجعون قالوا من فعل هذا بالهتنا انه لمن الظالمین
قالوا سمعنا فتی یذکرهم یقال له ابرهیم قالوا فاتوا به علی اعین الناس لعلهم یشهدون ابرهیم ع چون دید کر ایشان
اصرار میکنند و تنبیه او متنبه نمیشوند کفت بخدای کر من کید کنم و مکری سازم با خدایان شما بعد از انکه شما باز کشت برکنید
و بروید مجاهد کفت که این سخن ابرهیم در سر کفت اما یکی بشنید و بوقت دو وافشا کرد سدی کفت ایشانرا عیدی
بود در سالی که جمع آنجا حاضر شدندی و چون از آنجا بازکشتندی پیش بتان شدندی و سجده کردندی بتانرا و طعامها بیاوردندی
و در پیش ایشان بنهادندی و کفتندی تا برکت بدان پدید آید بجاور ایشان چون از عید باز آمدندی آن طعام بخوردندی عم
ابرهیم را کفتند ای ابرهیم با ما بعیدکاه نیائی تا آیین و رسم ما ببینی و بدانی که رسم ما چکونه است و باشد که رغبت کنی ابرهیم کفت
مرا رغبتی نیست در دین شما و عید شما چون الحاح کردند بخواست و برفت چون بعضی از راه برفت خسته شد و با ایشان آمدن نتوانست
و کفت من بیمارم کفتند بنشین آمدی و کفتند نوبت نیست او را و کفت نوبت نیست من نتوانم آمد و این بکفت و در راه بخفت مردم
بروی بکذشتند چون مردمان همه برفتند جز ضعیفان نماندند او برخواست و کفت که بخدای من با بتان شما کیدی کنم و
کید کاری باشد که مقصود از وی پوشیده باشد آنکه بیامد و بر بتخانه رفت و آن صفه ای بود بزرک و بت مهین در برابر بنهاده
و کهتر از وی زیرتر و فروتر از و کهتر دیکر و همچنین بر این نسق هر چه فروتر بود کهتر بود و ابرهیم تبری در دست داشت و در آمد و همه بتانرا
خورد شکست بر سبیل استهزا میکفت الا تاکلون چیست شما را که هیچ نمیخورید و چیست شما را که سخن نمیکوئید چون همه را
خورد شکست آن تبر را بر دوش آن بت مهین نهاد و برفت ابرهیم چون همه بتانرا پاره پاره کرد الا بت بزرک که راس ایشان بود
رجوع کنند و ابرهیم ایشانرا این سبب رهنمون کند و کفتند که ضمیر الیه راجع با ابرهیم است یعنی با ابرهیم رجوع کنند و با دین وی چون وقت
ایشان از عیدکاه آمدند بعادت خود در بتخانه رفتند بتانرا شکسته دیدند و تبر بر دوش بت بزرک نهاده کفتند این فعل
با خدایان ما که کرده است هر که این فعل کرد او از جمله ظالمانست آن ضعفا و بازماندکان قوم کفتند که ما از جوانی شنیدیم که ذکر این
بتان میکرد و او را ابرهیم خوانند و کفتند که این از ابرهیم کس نشنود که او کفت لاکیدن اصنامکم اعدا ایشان از و شنیده بودندی
بتان و دشنام ایشان بود و این ذکر بمعنی سبست یعنی از جوانی ابرهیم نام شنیدیم که این بتانرا دشنام میداد و عیب میکرد ابرهیم
ابن عباس از کس پنهان نکردی و اکر ابرهیم آن بود لاکفتی عرض وی باطل شدی چون ایشان بشنیدند که ابرهیم دشنام بتان میداد
نمرود بعضی زدند و کفتند او را بیاورید بر چشمهای مردمان یعنی چنانکه مردمان او را ببینند تا کواهی بدهند بر وی آنانکه از وی سخن

شنیده

۷۲

شنیده بودند چون وی را حاضر کردند کفتند ای ابرهیم تو کردی این با خدایان ما ابرهیم کفت ایشانرا خورد شکسته و تبر بر دوش
مهین بت نهاده ای کفت نه این بت مهین کرده است کفتند که چرا کرده است کفت برای آنکه خشم کرده است که با وجود من چرا
این خدایانرا کهتر و خوردتر را میپرستید آنکه کفت که از ایشان بپرسید اکر سخن توانند کفت در معنی این آیه وجوه بسیار
کفته اند یکی از جمله آنست که این بر وجه تقریر فعلست بر نفس خود یعنی ابرهیم چنان تقریر کرد و آن بر سبیل تعریض که این فعل
من کرده ام و این را از معاریض کلام خوانند نه از آنست که او نسبت این فعل با بت مهین کرده است تا دروغ لازم آید و این سخن همچنان
است که مثلا تو امری بنکو نوشتی بغایتی یا قصیده ای نغز کفته باشی کسی تا کوید که او هیچ نتواند نوشت و هیچ شعر نتواند کفت این
نامه تو نوشتی و این شعر تو کفتی تو در جواب کوئی تو کفتی و تو نوشتی بر سبیل استهزا نه بر سبیل نفی از نفس خود ایشان ابرهیم را کفتند
تو کردی با خدایان ما او کفت بر سبیل استهزا از این بت بزرک تر کرده کفتند که مشروط کفت جز شرط نطق یعنی این فعل این بت
مهین کرده بپرسید از و اکر سخن کوید یعنی چون بپرسید و جواب دهد این فعل وی کرده باشد و اکر جواب از ایشان محال بود این
فعل صدور از وی محال بود و وجهی دیکر آنست که اکر چه ظاهر کلام خبرست معنی او فرض و تقدیر است یعنی چنان انکار که کسی بیامد
و این کفته نکرده چرا از وی قبول نکنید ایشانرا کوئید ای انکار او حیوة ندارد و قدرت ندارد و فعل از وی محال باشد انکه کوید از ایشان بپرسید
تا که ایشان نکویند کوئید ما چه کوئیم ابرهیم از جماد که الکفتن و شنیدن ندارد چون با من عذر نشوید حجت بر ایشان لازم شود و ایشان فرو
اندیشه کنند و بدانند که پرستیدن بتان که حال ایشان این باشد بیم آنکه پادشاه هیچ نیست نا سزا را بار رود ایشان کفته اند آنچه بالملک باشد
او خواهر منست یکی آنست که آن خبر واحد است ابحاث علی نکند دیکر انکه اکر او رسول آنست که ابرهیم نکفت که ظاهر او دروغ باشد الا
سوال انجمن کفت که بکر هم بیاکرده شد و انکه کفت انی سقیم بدعای خود باید و انکه کفت ساره را که او خواهر منست معاذ الله ان
بود که او خواهر منست در دین فرجعوا الی انفسهم فقالوا انکم انتم الظالمون ابرهیم ع این سخن کفت و حجت بر ایشان لازم
شد ایشان بخود باز کشتند و کفتند که شما اید که ظالمید در این قصه و عامه مفسرین کفتند در سوال کفتن ظالمید اصنام حاضرند از ایشان
باید پرسید نه از و و کفتند که شما ظالم در عبادت اصنامید ثم نکسوا علی رؤوسهم لقد علمت ما هؤلاء ینطقون قال
افتعبدون من دون الله ما لا ینفعکم شیئا ولا یضرکم اف لکم ولما تعبدون من دون الله افلا تعقلون پس از شرم و بحال
سر فرو بردند و کفتند تو دانی ای ابرهیم که این بتان سخن نکویند و نتوانند کفتن در این حال حجت بر ایشان لازم شد و ابرهیم عم زبان ملامت
برکشاد و مذمت خدایان ایشان کرد و کفت ای بدبختان خدای چیزی باشد پرستیدنی خدای شما نفع ندارد و مضرتی نرساند و نتواند

ضعیف و دلتنگی و تنگ و عار شمارا و مرا بجز از امید مپسندید آنچه خدای شماست عقل ندارید به هیچ ندانید قالوا حرّقوه وانصروا
آلهتکم ان کنتم فاعلین قلنا یا نار کونی بردا وسلاما علی ابراهیم وارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین ایشان درماندند
و حجت نداشتند و با ابراهیم بر نیامدند دست باستطوع و ظلم زدند و گفتند که او را بسوزید و خدایان خود را نصرت و یاری
کنید اگر شما کاری خواهید کرد ای محب تو خصم خود را بسوزی یا رنجه [illegible] دست شود اهل روزگار تو همین کنند چون
از حجت فرو ماندند دست بتعب زدند و اگر بتعب کاری بر نیاید دست بر [illegible] زنند خواهند که بر ترک حق کنند
گفتند ابن اسحق گو برا بسوزید مردی گفت نام او هیزن بود خدای تعالی او را بزمین فرو برد و او فرو میشود تا روز قیامت انگه
بردند هیزم تا ابراهیم را [illegible] و دو ماه باز داشتند و ایشان [illegible] آتش پیش گرفتند و حایطی بپا ساختند و هیمهای خشک در اینجا
می انداختند تا هر کس را که حاجتی بودی یا بیماری بود که امید بقضای حاجت خود داشت و صلاح بیماری خود بترک و تقرب
بستهٔ هیمه بیاوردی و در آن حایط انداختی محمد بن اسحق گفت یکماه هیمه جمع میکردند تا چندان جمع کردند که از بالای آن مرغ چون
کوهی بر آمد انگه از همه جانب آتش در وی نهادند و در گرفت چنان شد که مرغ در هوا نیارست پرید انگه منجنیقی ساختند و بالای
وی نهادند و ابراهیم را دست و پای ببستند و در منجنیق نهادند و با آتش انداختند در خبر است که در آن وقت همه خلقان زمین و خدای
تعالی بنالیدند جز جن و فرشتگان گفتند بار خدایا در زمین یک بنده موحد است که ترا میپرستد و میگذاری که او را آتش بسوزد مارا
دستوری ده تا او را یاری کنیم گفت بروید اگر از شما یاری خواهد بکنید و اگر توکل کند بر من با من گذارید فرشته‌ای که بر باران
موکل بود بیامد و گفت ای ابراهیم اگر خواهی تا باران بر این آتش کارم [illegible] فرو نشاند و [illegible] گفت نخواهم فرشته
که موکل باد بود آمد و گفت ای ابراهیم اگر خواهی تا باد را بر این آتش کارم تا [illegible] کنم گفت نخواهم اصناف فرشتگان
می آمدند که ترا یاری خواهم گفت نخواهم حسبی الله مرا خدای بس است چون او را در پلهٔ منجنیق نهادند گفت اللهم
انت الواحد فی السماء وانا الواحد فی الارض لیس فی الارض احد یعبدک غیری حسبی الله ونعم الوکیل چون ابراهیم را در
منجنیق نهادند و بینداختند جبرئیل در هوا بوی رسید و گفت هل لک من حاجة ای ابراهیم هیچ حاجت داری گفت
اما الیک فلا حاجت دارم اما بتو نه گفت پس حاجت خود بخواه گفت حسبی سؤالی علمه بحالی مرا کفایت است
از سؤال کردن و خواستن آنکه او حال مرا میداند یعنی که احتیاج داند چه حاجت سؤال کردن باشد پس در این حال
حق سبحانه و تعالی آتش را بفرمود یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم یعنی ای آتش سرد باش و سلامت باش بر ابراهیم

عبدالله

عبدالله عباس گفت اگر حق تعالی نگفتی بردا و سلاما علی ابراهیم از سرما هلاک شدی ابراهیم را در راه فرشتگان بازوی
وی را گرفتند و آهسته آهسته بر زمین نهادند و خدای تعالی چشمهٔ آب خوش پیدا کرد و انواع ریحان و گل و نرگس برویانید
و انواع شکوفها کرد و بر کرسی بدید کرد کعب الاحبار گفت آتش از ابراهیم هیچ نسوخت مگر آن بندی که بروی بسته بودند
و خدای تعالی آتش را بر آن حال و هیبات که بود رها کرد و گرما و سوختن از وی بستد اهل اخبار گفتند که ابراهیم هفت روز در آن
آتش بود ابراهیم را پرسیدند که در میان آتش چگونه بودی گفت مرا در همه عمر خوشتر از آن وقتی نبودی در خبر است که
آتش گرد در وی [illegible] و [illegible] ابن سیار گفت حق تعالی فرشته‌ای را بفرستاد تا با وی بنشست و حدیث میکرد تا دلتنگ نشود جبرئیل
بیامد و پیراهنی حریر از بهشت بیاورد و در وی پوشانید و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید هیچ اندیشه مدار
که آتش دوستان مرا نسوزد [illegible] اللعین هیچ شک نکرد که ابراهیم در حال سوخته باشد از کوشک
خود نگاه کرد تا حال ابراهیم چیست وی را دید در میان آتش نشسته و چشمهٔ آب و [illegible] و انواع ریاحین و مردی دیگر با
دید در میان آتش نشسته بر شکل وی و آتش گرد ایشان اندر آمده ابراهیم را گفت این چه حال است این بوستان و مرغزار اینجا
آمد گفت خدای من پیدا کرد برای من گفت کیست که با تو است گفت فرشته ظلّ است خدای من و بر من فرستاده است تا مرا
با او انس باشد نمرود گفت بزرگ خدایست خدای تو که با تو این همه نعمت کرد و لیکن ای ابراهیم که بر گرد تو حصار است
از آتش اینجا که تو ای بیرون آمدن توانی گفت توانم گفت بیرون آی تا ببینم ابراهیم از اینجا بیرون آمد و آتش بوی هیچ زیان
نکرد نمرود گفت ای ابراهیم مرا می باید که برای خدای تو قربانی کنم که بس بزرگوار است و کامکار خدایست خدای تو گفت چه
چیز قربانی کنی گفت چهل هزار گاو قربان کنم برای او گفت قربانی تو بدین قربانی [illegible] تا بر دین من باشی که [illegible] چون انگه با خدای
بگروی و بدین خدای من در آیی گفت من ملک خود و دین خود رها نکنم اما قربان کنم اهل سیر گفتند چون ابراهیم را
چون با آتش انداختند [illegible] سال بود و بعضی از ذبح اسحق [illegible] و در اخبار اهل بیت رسول است که ابراهیم اسمعیل
را فرمان کردند که اسحق [illegible] و رسول فرموده است انا ابن الذبیحین و رسول فرزندان اسمعیل است [illegible] خواستند که با ابراهیم
کید کنند ما کید ایشان را باطل کردیم و ایشان را خاسر و زیانکارترین مردمان کردیم ونجیناه ولوطا الی الارض التی بارکنا فیها
للعالمین ووهبنا له اسحق ویعقوب نافلة وکلا جعلنا صالحین وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا واوحینا الیهم
فعل الخیرات واقام الصلوة وایتاء الزکوة وکانوا لنا عابدین ولوطا آتیناه حکما وعلما ونجیناه من القریة التی کانت

تعمل الخبائث انهم كانوا قوم سوء فاسقين وادخلناه في رحمتنا انه من الصالحين و ما ابراهیم
ابرهیم را و لوط را از دست نمرود و از شهر وی و لوط پسر برادر ابرهیم بود و با ابرهیم ایمان داشت و از پسرهاء آن
تارخ بود و ایشان برادری دیگر بود نام او ناحور و ما آرخ پدر ابرهیم هر سه بود و ساره دختر عم ابرهیم بود او نیز ایمان داشت با ابرهیم
و در این وقت که برون شد هم این زن و کودک بودند که با ابرهیم ایمان داشتند ما از آنجا برهانیدیم تا بزمینی که ما در آنجا برکت کردیم
برای جهانیان و آن زمین شام بود برای آنکه مبارک خوانند که در جهان هیچ آبی خوش نیست الا که از زیر صخره بیت
المقدس بیرون آید قتاده گفت برای آنکه دار الهجره انبیا است و هر چه از زمین بکاهد در شام فزاید و از زمین حشر
و نشر است و عیسی آنجا فرود آید و هلاک دجال آنجا باشد ابو قلابه گفت که رسول صلعم در خواب دید که فرشتگان قرآن برگرفتند
و بشام بر نهادند تاویل بر آن کردم که در آخر الزمان چون ایمان ضعیف شود و فتنها بسیار شود مسلمانان بر بیت کریزند
و در خبر است که کعب الاحبار چون بشام منزل کرد عمر کس فرستاد و گفت چرا بمدینه نیامدی که مهاجر رسول است گفت من
در کتب ایل خواندم که شام گنج خدا است در زمین و خدا را آنجا گنجینهاست بندگان او محمد بن اسحق گفت ابرهیم علیه السلام از کوثی
برفت بشام و ساره با او بود و لوط چنانکه گفت و قال انی مهاجر الی ربی انجا نجران آمدند مدتی آنجا بود از آنجا بمصر رفت آنگه
از مصر بشام شد بجائی فرود آمد که آنرا سبع خوانند از زمین فلسطین و آن بیابانیست و لوط بزمین مؤتفکه فرود آمد
و از میان ابرهیم و لوط آنکه روزه راه بود خدای تعالی لوط را با اهل آن شهر فرستاد و بدادیم ما ابرهیم را اسحق و یعقوب که پسر
اسحق بود بعد یوسف نافلة یعنی زیادتی و بر سری عبد الله عباس گفت ابرهیم از خدای فرزندی خواست خدای تعالی او را
اسحق بداد و یعقوب بر سری و فرزند فرزند را نافله برای آن گویند که بر فرزند زیاده است چنانکه نماز نافله بر فریضه
زیاده است و غنیمت را نفل برای آن خوانند که آن زیادتیست که این امت را بود و کسی دیگر را نبود از امتان گذشته و کلا جعلنا
صالحین و ما همه را صالح کردیم و توفیق صلاح دادیم و الطاف کردیم با ایشان تا که عند الله اخیار صالحین بنبوت و اهلیت رسالت یافتند
و ما این پیغمبران را امامان و مقتدایان کردیم که پیغمبران ما هدایت میکنند و راه مینمایند بحق مردمان را و دعوت میکنند براه راست
و در بیعت بر ایشان وحی کردیم فعل خیرات و انواع عبادات از نماز و روزه و زکوة و ایشان ما را پرستیدندی و عبادت ما کردندی
و ما لوط را حکم دادیم یعنی نبوت و علم شریعت و برهانیدیم از آن ده که سدوم نام بود اهل آن ده فعلهای بد کردند و کردارهای بد و زشت
کردندی مثل لواطه و غیر آن که بعضی از آنها ذکر آن کرده و بسیار از منکرات ایشان فرو برده بودند و هر دمانی از فرمان خدا و امر حق بیرون

آمدیم

آمدیم و او را یعنی لوط را در رحمت خود در آوردیم بودیم و میان اهل رحمت جای دادیم و از جمله نیک مردان و صالحان بود و
نوحا اذ نادى من قبل فاستجبنا له فنجيناه واهله من الكرب العظيم ونصرناه من القوم الذين كذبوا بآياتنا انهم
كانوا قوم سوء فاغرقناهم اجمعين و یاد کن ای محمد قوم نوح پیغمبر را چون ندا کرد و خدای خویش را بخواند یعنی پیش از ابرهیم و لوط
ما دعای او را اجابت کردیم و او را و اهل او را از اندوه بزرگ برهانیدیم یعنی بلای طوفان و ما او را یاری کردیم و خلاص کردیم از آن
قوم که آیات ما را دروغ داشتند از تیغ و بلای ایشان بد قومی که قوم نوح گروهی بودند ما ایشان را غرق کردانیدیم و هلاک کردیم و داود
وسليمان اذ يحكمان في الحرث اذ نفشت فيه غنم القوم وكنا لحكمهم شاهدين ففهمناها سليمان وكلا آتينا حكما
وعلما وسخرنا مع داود الجبال يسبحن والطير وكنا فاعلين وعلمناه صنعة لبوس لكم لتحصنكم من بأسكم فهل
انتم شاكرون و نیز یاد کن داود را و سلیمان را که پسر داود بود چون حکم کردند در کشت و زرع عبد الله مسعود گفت باغی بود
انگور بار آورده چون تاختن کرد گوسفندان قومی آنرا تباه کردانیدند قتاده و زهری گفتند دو مرد بنزدیک داود آمدند یکی صاحب زرع
و یکی صاحب گوسفند گفت یا نبی الله گوسفندان این مرد زرع مرا تباه کردند داود گفت ببینید تا بهای زرع چند است و بهای گوسفند
چند بدانستند راست بود با یکدیگر صاحب گوسفند را گفت گوسفندان را با او ده بعوض زرع آن مرد گوسفندان بوی تسلیم کرد چون
باز گشتند سلیمان ایشان را دید گفت پدرم میان شما چه حکم کرد گفتند چنین و چنین گفت اگر حکم من کردی بخلاف این کردمی ایشان به قصد
داود رفتند داود سلیمان را بخواند گفت بگوی تا چگونه حکم کردی گفت گوسفند بصاحب زرع دادمی تا می داشتی و انتفاع میکردی یعنی
بشیر و بچه او را بودی بخوردی و زرع بخداوند گوسفند دادمی تا کشتی و عمارت میکردی تا بحد اول باز آمدی که بر آن بود که گوسفندان
بخوردی آنگه زرع با خداوند زرع دادمی و گوسفند با خداوند گوسفند چه هر صنعتی و اصل آن این را شاید و این آن را داود گفت نیکو گفتی
عبد الله مسعود و مقاتل گفتند شبانگه باز دیگر بکنار زرع رسید فرود آمد و بخفت گوسفندان او در زرع افتادند
و تباه کردند روز دیگر چنین داود آمده چنان حکم کرد و سلیمان او بینندی همچنان حکم کرد که گفته شد زهری روایت کرد که عهد
رسول صلعم شتری از آن براء بن عازب بشب در حایط بعضی انصار رفت و تباهی کرد بامداد پیش رسول صلعم آمدند و این را برخوانند انگه
حکم کرد براء بن عازب الحرث تر زیان کرده بود و گفت بر اصحاب ماشیه است که مواشی خود را بشب نگاه دارند و بر اصحاب زرع و حایط گفت
که بروز زرع خود را نگاه دارند و اصحاب اجتهاد با این تمسک کرده اند که هر دو از قبل وحی بودند نه بینی که خدای تعالی فهمناها سلیمن
ما سلیمان را اعلام کردیم و اعلام خدای جز بوحی نباشد اگر گوییم مراد الهام و القا است رد آن چون از قبل خدای باشد هم وحی باشد

و این نص کرد ففهمناها سلیمان از خطا ایمن باشیم و فرقی نباشد میان این و نص دیگر انکه حکم داود و چون نبوی بود و هم
اجتهاد کرد بر خلاف آن بود نقض آن بود و هم انکه در اسلام کسی نتواند گفتن که اجتهادی بود که نقض وحی خدای کند و اگر
ایشان هر دو اجتهاد کفتندی لغو بودی پس انچه ایشان هر دو کردند بوحی اعلام خدای بود و در میان این دو حکم تفاوتی بنود وحی
برای انکه چون داود حکم کرد گوسفند بلو داد صواب چه غرامت بر صاحب گوسفند بود و انچه سلیمن کرد هم صواب بود از
آنجا که غرض از زرع و گوسفند انتفاع باشد چون مدت فساد زرع گوسفند و منافع آن در دست صاحب زرع کرد خواست تا از زرع
باصلاح شدن همان غرض حاصل باشد و گفته اند که انچه داود کرد در شرع او حکم بود درست جز آنکه خدای تعالی از ا منسوخ کرد
و نسخ آن اعلام کرد بسلیمان و حکم ناسخ او معلوم کرد باید و این ممتنع نباشد جواب دیگر آنست که در اخبار آورده اند که داود ع
را چند پسر بود او خواست تا بداند که خلافت و نبوت او از خدای در خواست تا باز نماید خدای تعالی باین طریق باو اعلام کرد انکه خدای
گفت و کلا اتینا حکما و علما یعنی هر یکی را از داود و سلیمن علیهما حکمی دادیم و این دلیلست بر آنکه ایشان هر دو در آن حکم که کردند مصیب بودند و
با داود پیغمبر کوههارا مسخر کردیم تا با او تسبیح میکردند و مرغانرا مسخر وی کردیم تا تسبیح گفتند و این معجزات برای وی ظاهر
کردیم و بیاموختیم او را صنعت زره کردن و بافتن تا لباس باشند شما را تا در پوشید در حرب حفظ دارد از زخم تیر و تیغ کار
داود اول کسی که زره کرد داود بود خدای تعالی آهن در دست وی نرم کرد تا حلقها میکرد و در هم می افکند باسانی و لطف
باز حاجت نبود تا شما را آنگاه دارد و آفت آن و این نعمتی بزرگست پس شما هیچ شکر نعمت خدای خواهید کردن یعنی
با نخواهید کردن ولسلیمن الریح عاصفة تجری بامره الی الارض التی بارکنا فیها وکنا بکل شیء عالمین ومن الشیاطین
من یغوصون له ویعملون عملا دون ذلک وکنا لهم حافظین و مسخر کردانیدیم مر سلیمن را باد را تا سخت که بفرمان او میرفت
تا بآن زمین که برکت کرده بودیم از شام و بیت المقدس مصر را گفتند سلیمن را بساطی بود چهار فرسنگ در چهار فرسنگ طول
و عرض آن چون سفر خواست رفتن با همه وی ساز و لشکر را بر آن بساط نشاندی و باد عاصف را فرمودی تا بساط را بر گرفتی
و در هوا بردی آنگه باد نرم را فرمودی تا براندی تا آنجا که وی خواستی بامداد یکماه راه ببردی و شبانگاه یکماهه باز آوردی و
همه جز عالم [illegible] و همچنین مسخر کرده بودیم مر سلیمن را جمعی دیوان که از برای وی غواصی کردندی و جواهر در آوردندی و برای او کارها
دیگر کردندی غیر از این هرچه سلیمن فرمودی و ما ایشانرا آنگاه دار بودیم تا از فرمان وی بیرون نیامدندی وایوب اذ نادی ربه
انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر واتیناه اهله ومثلهم معهم رحمة

من عندنا وذکری للعابدین یاد کن ایوب را چون ندا کرد و خدای خود را بخواند که در آن ندا گفت خداوندا بمن رسید بیماری
و رنج و محنت و تو ای خدای بخشاینده ترین بخشایندگانی بر من بخشای و این رنج از من کفایت کن وهب گفته است ایوب مردی بود از
اهل روم و هو ایوب بن اموص بن رازح بن روم بن عیص بن اسحق و مادر او از فرزندان لوط بود و خدای تعالی او را برگزید و پیغمبری
داد و مال بسیار چندانکه سواد شام سهل و جبل او را بود و او را در آنجا اصناف مال بود از گاو و گوسفند و شتر و آن
توانگری بنا حال وی که خود بود و او پانصد جفت گاو زراعت داشت که بدان کشت کردندی با هر جفت گاو بنده مملوک بود
از آن او و با هر بنده زن و فرزند و مال بسیار و آن کاران ماده بود [illegible] و او را زنی بود رحمه خاتون و از آن زن
فرزندان داشت گفته اند هفت پسر داشت و هفت دختر و او مردی با جمال بود نیکو روی و خوش خوی و بر همه کار دو بسیار حریص مشفق
بر طاعات خدای و در علم نیز او و مهمان دوست و مال خود را چون وقف کرده بود بر درویشان و ابناء سبیل و شاکر نعمت بود
ابلیس در کار او عاجز شد خواست تا وی را وسوسه کند و بعضی از وظایف عبادت بر او تباه کند نتوانست گفت یا رب خدایا امروز در زمین
هیچ بنده عابدتر و شاکرتر از ایوب نیست اما اگر این شکر و عبادت او از آنست که تو او را مال و فرزندان داده ای کار بر وی چنان است که
اگر وی را امتحان کنی و مال او و فرزندان او را از وی بستانی صبر نتواند کرد و کفران آرد خدای تعالی گفت او بنده نیکست صابر و شاکر او را جز انعمت
او محنت بدل کنم هیچ کفران نیارد و هر گفت عند این حال ابلیس گفت یا رب خدایا مرا بر مال وی مسلط گردان گفت کردم ابلیس اهل ما
وی را تباه کرد و ایوب همه شکر افزود انگه گفت مرا بر فرزندان وی مسلط کن گفت کردم گفت مرا بر تن وی مسلط کن گفت کردم مکر
بر دل او و زبان او و در بن حدیث و حکایات باطل بسیار آورده اند و این نوع هیچ روا نباشد و چگونه خدای تعالی ابلیس را بر انبیا
و اولیای خود مسلط کند و کدام عاقل این روا دارد و در بیماری وی بسیار تشنیع است و روایت است که دیو اهفت سال بر
از کناسات بنی اسرائیل انداخته هر چند کرم در اندامهای وی افتاده هیچکس نتوانست که انجا بگذرد از بوی او و این در حق
پیغمبران کی روا دارد که او قدر ایشان نداند و هیچ چیز از منفرات روا نباشد بر پیغمبران نیز از قبل برای آنکه مردی بوده
بانقص عرض قدیم تعالی او از این ممنوع است اما سختی بیماری و تزاید آلام و تکالیف امراض روا باشد که خدای تعالی باینها
کند بر سبیل امتحان برای لطف و اعتبار و ربوا بر آن اعراض عظیم باشد ما دام که بیماری نباشد که مردم را از ان نفرت
آید از جنون و جذام و برص و هر چه منفر کند و دافع منظری باشد و انچه گفته و چیزی که مستقبح باشد انکه خدای تعالی ایوب را مال
ببرد و فرزندان او را باز ستاند و انواع بیماری نامنفر داد اما این همه روا باشد اما انچه حکایت ابلیس و دروغ بیماری

اوخلاف کرده اند وهب کفت سه سال بود وکعب کفت هفت ده سال بود در خبر است که در مدت بیماری وی سه کس
بوی ایمان آورده بودند یکی از اهل یمن بود که او را الیفز کفتندی و دو مرد دیکر از ولایت او که یکی را بلدد نام بود و
دیکر را صافر و ایشان بهر دو آمدندی و او را پرسیدندی یکی از ایشان کهل بود و دیکری برنا روزی هر دو آمدند
و او را رنجور یافتند با یکدیکر کفتند همانا که ایوب کناهی بزرک کرده است که خدای تعالی بر وی رحمت نمیکند
این جوان با ایشان خصومت کرد و کفت شما نمیدانید که ایوب پیغمبر خداست و برکزیده وی است می پندارید
که این رنج و عقوبت بکناهی است که وی کرده است نمیدانید که خدای تعالی دوستان خود را امتحان کند و ایشان را
بیماری دهد تا صبر ایشان بمردم نماید و خدای تعالی ایوب را بهر دو حال امتحان کرد هم بمحنت و هم بنعمت در نعمت
شاکر یافت و در محنت صابر از این که کفتید توبه کنید ایشان کفتند راست کفتی و نیکو کفتی آنکس که خدای او را
حکمت دهد بزرک بود و مجرب باشد و این فضلی بود از خدای ما که کفتیم توبه کردیم و کفته اند که ایشان این سخن
بحضرت ایوب کفتند ایوب از این دلتنک شد کفت مرا میکویید که کناهی کرده ام این عقوبت است بار خدایا اکر
دانی که من هر که برهنه ای پوشیدم و برهنه ای شناختم الا که اول وی را باز پوشیدم مرا در این قصد توکیل کن
عند آنها الجبرئیل علیه السلام آمد ای ایوب مدت محنت تو بسر آمد دعا کن تا خدا ترا شفا دهد او دعا کرد و کفت رب
انی مسنی الضر در خبر است که در مدت بیماری او از اقطار زمین بیماران و اصحاب بلا می آمدند و از وی دعا میخواستند
دعا میکرد و حق تعالی شفا میداد او را کفتند چرا از بهر خود دعا نمیکنی کفت شرم دارم از خدای تعالی که هشتاد
سال در نعمت بودم اکنون که این روزی چند مرا امتحان کند از وی عافیت طلب کنم تا چندانکه در عافیت بودم در
محنت نباشم دعا نکنم مکر وی فرماید انس مالک از رسول علیه السلام روایت کرد که خدای تعالی ایوب را ابتلا کرد به
بیماری هجده سال و ران عابد همه از وی ملول شدند مکر دو مرد از اصحاب وی روزی یکی کفت یا نبی الله مکر ترا
خطائی افتاده است که این محنت کرفتار شدی ای کفت من خود خطائی نمی یابم جز آنکه سیرت من آن بود
که چون دو مرد با یکدیکر خصومت کردندی یکی در میان از ضجاع سوکند خورده باشد بدروغ و ایوب چون
بقضای حاجت برخواستی اهل وی دست کرفتی تا بجای خود رفتی آنکه وی را رها کردند چون فارغ شدی آواز
دادی او را تا بیامدی و دست وی کرفتی روزی بعادت بیرون ابرد و باز کشت و بجست منتظر آن که وی را آواز دهد

خدای

خدای تعالی در همان جا بایوب وحی کرد ارکض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب او پای بر زمین زد چشمه آب بدید آمد از آن
آب بازخورد و هر رنجی که وی را بود همه زایل شد و او را قوت و حال قرار نیک روی وی نمای باز آمد نیکوتر از آنکه بود و ایوب
هم از آنجا بر نی رفت بلند و بنشست چون دیر شد زن وی مشغول شد بیامد ایوب را بر جای خود ندید بر بالای وی نشسته نکاه کرد
مرد برا دید که او را نشناخت کفت ای مرد بیماری را کفت انچه کس تو را کفت شوهر منست کفت من ایوبم
خدای تعالی منت نهاد بر من و رنج برداشت از من و کفته اند ایوب را دو انبار بود یکی پر از جو و یکی پر از کندم خدای تعالی
ابر را فرمان داد تا بر انبارها بباریدند یکی پر از زر شد و یکی پر از درم و چنان بود که از بسیری عجب
حسن بصری کفت خدای تعالی ایوب را بانواع بلا مبتلا کرد و بیماری بر وی چندان زمان تا خویشان و دوستان همه از وی ملول
شدند و هم وی را رها کردند مکر زن وی رحمة که او را خدمت بودی و ایوب هر چند رنجی بیش تر بود صبر و شکرش
بیشتر بود ابلیس در کار او در ماند با اصحاب خود کفت مرا چاره بیاموزید در کار وی ایشان جواب دادند که ما چه توانیم
کرد از تو دانیم این همه انواع مکر و حیله تو کجاست همه عالمیان را از راه ببردی و برکندی همه خلقان را کفت آن از جهت
زن بود کفتند که ایوب را هم از جهت زن بدست کیر کفت راستی است بیامد و رحمه را دید که برای ایوب چیزی می بجست و پیر
کفت یا امة الله شوهر تو کجاست کفت فلان جای بیمار و رنجور افتاده است زن وی را کفت ترا یاد می آید
آن مال و جمال و عز و فرزندان او که هیچ کس دیکر را نبود اکنون آن همه رفت و هر روز کار او بتباه تر است و هر که بار نرسد که بود
چون از این سخن بیاری کفت تا کرد یاد آمد و بکریست ابلیس کفت من این را دوا دانم اکر سخن من بشنود رحمه کفت آن
چیست کفت این کوسفند از من بستانند و برنام من قربان کنند در حال عافیت یابد آن کوسفند بستد و بیامد و ایوب را
کفت یا نبی الله تا چند از این رنج کشی مردی طبیب آمده و مرا نصیحتی کرد و قصه با وی کفت اکنون این کوسفند بنام وی قربان کن
که شفای تو در این است ایوب برنجید و کفت ای بی عقل آن که خود دشمن خدای بود ابلیس که چندین رنج داشته روزکار بکذشت باید
تو دادی و اجر کفت قبول کردی آن همه مال خدای داده بود هم خدای عوض تواند داد وهب کفت چون مدت
ایام محنت ایوب بسر آمد ابلیس از کار او عاجز شد بکوه بر صورت مردی با جمال بیامد بر لب بنکوه نشسته پیش رحمه آمد او را کفت
حال شوهر تو چکونه است کفت رنجور و بیمار است مرا بشناس من خدای زمینم و این بیماری و رنج و تلف مال و هلاک کردن فرزندان
همه من کردم و از آنکه وی مرا رها کرده است و خدای آسمان را می پرستد اکر تو مرا یک سجده کنی همه مال و فرزندان باز دهم

باوی دهم زن گفت تا ایوب را نگویم هیچ کار نکنم گفت اگر این نکنی ایوب را بگوی تا یکبار که طعام خورد باول بسم الله نگوید و باخر الحمد لله تا
از وی خشنود شوم و وی را شفا دهم و مال و فرزندان باز دهم او بیامد و ایوب را خبر کرد برادر خشم گرفت گفت اروز هم دروز رفته ای
و با دشمن خدای ابلیس مناظره کرده ای و گوش بحدیث محال او کرده ای و الله که اگر خدای مرا شفا دهد ترا صد چوب بزنم پس او را از پیش
او براندند چون او برفت ایوب تنها بماند و نزدیک او هیچ طعام و آب و مونس نبود سر بر روی نهاد و گفت رب انی مسنی الضر حق جد
ایکم را بگفت آواز وی شنید گفت ای ایوب سر بردار که خدای تعالی دعای ترا اجابت کرد و پای بر زمین زن ایوب پای بر زمین زد از
زیر قدم وی چشمه آب روان پدید آمد گفت در آنجا غسل کرد هر رنج که در اندام وی بود زایل گشت بار دیگر پای خود را بر زمین زد چشمه
دیگر پیدا شد از آنجا بخورد هر رنج که در اندرون داشت زایل شد خدای تعالی با نجوانی بوی داد و جبریل ع حله بهشت آورد در
وی پوشانید و هر مال و ملک که وی را بود خدای تعالی مضاعف کرد باز داد و ابری برآمد و میغ زرین بر وی بارید و در حدیث
آورده اند که هر قطره که از سر وی فرو چکید ملخی زرین شد و ایوب آنرا جمع میکرد و جبرئیل گفت ای ایوب سیر نمی شوی گفت
کوردم گفت یا رب بکی و مولائی و این برکت تو نتوان انکار او بجا بر خواست و بر بلندی شد و بنشست با یمان جوانی و جمال که
وی را بود زن وی گفت اگر چه مرا از پیش خود براند شرط نباشد که او را رها کنم بیامد او را بر جای خود نیافت و بران بلندی مردی
جوان دید شوهر داشت که او را بپرسد ایوب را زن که ای زن کرا میجویی گفت ای جوان بیماری داشتم اینجا خفته بود گفت بیشتر
تا وی را ببینی بشناسی وی گفت شوهر من گفت اگر وی را ببینی بشناسی گفت چون نشناسم گفت بلکه من صاحب گفت در حالت
با تو گفت منم خدای تعالی بمن رحمت و ابلا نعمت کرد انگه دست در گردن یکدیگر کردند زاری کردند که ایشان دست در گردن
باز نکردند تا خدای تعالی هر ملک که ایشان را بود مضاعف کرد و با ایشان رسانید چون رنج زایل شد ایوب در عزم سوگند افتاد
که خورده بود که وی را صد چوب بزند خدای تعالی وحی کرد بوی که خذ بیدک ضغثا یعنی دستی از شاخ درختان بگیر
که بعدد صد شاخ باشد و در هم بند و یکبار بر او زن تا سخن تو راست گردد ایوب همچنان کرد ابو القسم بن حبیب گفت که رب
انی مسنی الضر شکایت نبود تا مناقض نبود بلکه این غرض ضعف حالت کرد و میان دعا کرده است نه شکایت کرد در عقب این لفظ
اجابت می آید که فاستجبنا له ما دعای وی را استجابت کردیم و اجابت در عقب دعا باشد نه در عقب شکایت کرد فکشفنا ما به من ضر
باز بردیم از وی آنچه وی بود از نحوی و بیماری و بلاهایم او و از فرزندان و کسان او آنها که مرده بودند خدای تعالی ایشان را
زنده کرد و بعد از آن همچندان دیگر فرزندان داد او را و اهمیه که بودند برای رحمت ما بر وی و یادگاری و پندی مر خدا پرستان را

طه

٤٧

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ
مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ
وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ و یاد کن اسمعیل بن ابرهیم و ادریس پیغمبر را که اخنوخ است و ذو الکفل
عبد الله گفت از رسول شنیدم که گفت در بنی اسرائیل مردی بود ذو الکفل نام مردی فاسق بود یک روز زنی را شصت دینار
داد و او را بپیش خود خواند چون خواست که با وی خلوت کند آن زن بلرزید و بگریست گفت چرا میگریی گفت ای مرد تا جهان بودم
کفت من هرگز این کار نکرده ام گفت پس چرا آمدی گفت ضرورت و حاجت مرا بدین حمل کرد گفت برو که ترا مسلم کردم زر و بدین تو
و نوبه کردم که بعد از این دیگر هیچ معصیت نکنم بدان شب آنمرد را وفات رسید بر در سرای وی نوشته یافتند که خدای تعالی ذو الکفل
را بیامرزید مجاهد گفت عمر روایت کرد از عبد الله بن حارث که پیغمبری از پیغمبران قوم خود را گفت که کیست از شما که تکفل کند که همه روز روزه
دارد و همه شب نماز کند و در کارها خشم نگیرد جوانی بر پای خواست و گفت من این تکفل کنم گفت نشنیدی دیگر بار
کیست این تکفل کند هم او برخواست آن پیغمبر وصیت او کرد و او را بجای خود بنشاند و در میان مردم حکم میکرد و قضا کاری
و خشم نمیگرفت روزی شیطان بیامد تا او را بخشم بیاورد در سرای او بود سخت منکر و ذو الکفل گفت کیست گفت مردی ام کار وی داد مرا بیکی
بفرستاد گفت این را نخواهم و دیگر بار بفرستاد گفت این را نخواهم وی از سرای بیرون آمد و گفت که را میجویی گفت با تو بیاید بکار تو گفت
خوابم درست او گفت و او را بر بازار برد و او را رها کرد و برفت و ذو الکفل برگشت با سکینه و وقار بجای باز آمد و هیچ خشم نگرفت مردم او را
نام کردند مجاهد گفت چون آن پیغمبر پیر شد اندیشه کرد که خلیفه پیدا کند که بجای او بنشیند و گفت که در حین خود بنگرم که حکم چه گونه خواهد
از میان قوم خود برخواست و گفت از شما کیست که مرا تکفل کند بسه خصلت بروز روزه دارد و شب نماز کند و در کارها
خشم نگیرد مردی بی قدری مجهول برخواست گفت تکفل کنم این سه خصلت را روز دیگر چون قوم خود را حاضر دید بپای بر
و همین سخن بگفت کسی برنخواست مگر همان مرد آن را خلیفه کرد مرد بکار خلافت قیام کرد بروز روزه بود و شب نماز میکرد و همه
روز در میان مردم حکم میکرد جز یکساعت که بقیلوله بخفتی ابلیس حاضر گفت علیکم فلان بگر بید تا بر وظفر یابید
گفتند ما را بر وی هیچ راه نیست گفت من چاره سازم در کار او و آنگه بیامد در وقت آنکه آن بخوابگاه آمده بود بر در بصورت
پیری بر بگفت کیست گفت در میزند گفت پیری مظلومم که بر وی ظلم کرده اند او برخواست بیرون آمد او را بر پای داشت و قصه
آغاز کرد که من چه ظلم بر وی چندان بگفت که وقت نماز دیگر در آمد و وقت قیلوله فوت شد و برا گفت برو و خصمان را حاضر

کن که وقت آنست که من بعقوبت ایشان برسم و ان حکم بنشست و میان مردم حکم میکرد و انتظار میکشید تا پیر مظلوم باز آید
بیامد تا دیگر روز بامداد تا وقت چاشت کردن بیامد انخواست تا بخسپد مگر پیر آمد و حلقه بر در زد گفت کیست گفت من آن پیر مظلوم
گفت نه ترا گفتم بازای گفت خصمان مرا بجنبند و ایشان مردمان ظالم‌اند و قصد دوست دارند و ان بروز بنر خواب بروی بیامد گردن
روز دیگر هم باز بیامد و روز سیم مرد رنجور شد چون بخفت دیگر باره آن پیر آمد تا در بزد آن مرد نگذاشت و مدافعت کرد آن ملعون
سوراخ در اندرون رفت و از اندرون در بزد مرد بیدار شد و گفت کیست گفت منم آن پیر مظلوم آنمرد او را آواز داد و گفت نه ترا گفتم اگر کسی
وا در اینجا مکن گفت من او را نگذاشتم بیرون خواست بیامد بر جای دید در اندرون بحجره در مهمان بسته گفت گمان من آنست که دشمن
خدای ابلیس گفت بلی هستم خواستم تا ترا بخشم آورم گفت پس آن خدای که مرا از شر تو نگاه داشت ابلیس نا امید از وی برگشت او را ذو الکفل
خوانند بجای کفت برای آنکه ذو الکفل خوانند که خداوندی نصیبی تمام بود از ثواب همچنانکه امتی را بود او را تنها بود و کفل در لغت
نصیب بود ایشان همه از جمله صابران بودند و ما ایشان را در رحمت خود در آوردیم که ایشان از جمله صالحان و نیکو مردان بودند
و یاد کن ای محمد خداوند ماهی را یعنی یونس بن متی چون برفت خشمناک ضحاک گفت خشمناک بود بر قوم خویش از آنکه اصرار کردند
بر کفر ابن عباس گفت یونس و قوم وی در زمین فلسطین بودند پادشاهی بحرب ایشان آمد و از ایشان نه سبط و نیم را ببرد بغارت
و دو سبط و نیم را بگذاشت خدای تعالی وحی کرد بشعیا پیغمبر که نزدیک حزقیا رو و او پادشاه بنی اسرائیل بود او را بگو تا پیغمبری امین
و ترا بفرستد که در دل او افکندم ام تا بنی اسرائیل را باز خواهد تا برود و ایشان را باز ستاند پادشاه با قوم گفت کیست که
این کار را شاید گفتند که شاید پس این کار را یونس است پادشاه یونس را گفت گفت خدای مرا تعیین کرده و نام برده گفت نه گفت
دیگر پیغمبری است پادشاه بروی الحاح کرد که ترا باید رفتن پس او از خشم پادشاه و از قوم بوی الحاح کردند برفت از آنجا
و بیامد بخشم بکنار دریا روم کشتی در دریا میشد با قوم دید در آن کشتی نشست چون کشتی بمیان دریا رسید استغفاری
بیستاد و کشتی نزدیک غرق رسید گفتند در میان ما گناهکاری هست قرعه زنیم بنام هر کس بر آید و برا در دریا اندازیم بیم
که بگنه او هلاک شود کرا ابلیس که هر کس یونس از میان برخواست گفت ما نا آن بنده که بگریخته منم مرا بدریا اندازید گفتند تو سیما
صالحان داری و این حدیث نتوانیم قرعه زنیم تا قرعه بنام او بر آمد ناچار یا او برخواست و خود را بدریا
افکند ماهی بیامد و او را فرو برد در خبر است که ماهی را وحی کردند که بنده مرا در شکم تو زندان کردم
نگر که پوست او بخراشی و او را بیازاری که او طعمه تو نیست آن ماهی او را فرو برد دیگری بیامد او را فرو برد

گویند سه شبانروز بود و گفتند بود
مرد پیر او بود پس از آن بگذاشت و گفت
اگر کسی آید مگذار که درآید که من
رنجور شده‌ام

وابیم

و این سه تاریکی بود و گفتند که ظلمت شب و ظلمت دریا و ظلمت شکم ماهی اما آنکه گفت خشم او بر خدای بود از آنجا که قوم را
وعده داده بود بعذاب چون علامت عذاب دیدند ایمان آوردند خدای تعالی عذاب برداشت و یونس از ایشان غایب بود
چون شنید برفت خشم گرفت بر خدای از آنکه سبب آن داشت و گفت من با میان قوم خود نشوم دروغ زن که ایشان مرا
بکشند این قول باطل است چه غضب اراده عقاب بود و عقاب خدای روا دارد خدا بر ایشان اسد و سبب خشم او آن بود
که خدای تعالی او را با اهل نینوی پیغمبر بفرستاد تا انذار کند او گفت بار خدایا مرا مهلت ده تا بر کنم باز گفت مهلت نیست تا
و این کار را زان رود بدی باید که تو میکوی گفت چندانی مهلت ده تا نعلین بر کنم گفت مهلت نیست او بخشم آمد و برفت
خشمناک بر خدای جو و این قول باطل است برای آنکه خدای تعالی بر پیغمبری کسی را اختیار کند که منقاد باشد او امر خدای را
بروجهی که او را باید و نشاید که خدای بر پیغمبران این فرستد و رضا ندهد کند و رها نکند که کار سازی کند و ابخار از آنجا نباشد
نباید آنکه این تکلیف ما لا یطاق باشد و یونس گمان برد که بر وی تکلیف نکردیم و سخت بازنگیریم یعنی که او
پنداشت که ما بر وی حکم نکنیم یعنی با او مسامحه و مساهله کنیم پس یونس او را و ندا کرد در میان شکم ماهی و گفت لا اله الا انت
هیچ خدای نیست مگر تو پاکی و منزهی از هر چه لایق حضرت تو نباشد و من از جمله ظالمانم و ستمکارانم هستم مفسران گفتند یونس چهل
شبانروز در شکم ماهی بود و گفته‌اند هفت شبانروز و گفته‌اند سه شبانروز و حق تعالی شکم ماهی چو آبگینه کرد تا او از
آنجا عجایب دریا بدید و آن ماهی او را در هفت دریا بگردانید و خدای تعالی بر خرق عادت جوع او بر جای بداشت بی هوای لطیف
که او خفه کردی چون آن ماهی بقعر دریا رسید یونس آوازی شنید گفت این چیست وحی آمد با وی که آواز تسبیح دواب است در دریا
او در این حال گفت لا اله الا انت نه از آن بود که او ظلمی کرده بود بلکه این بر سبیل انقطاع گفت و شاید که ترک ندبی کرده باشد
و ترک ندب نقصان ثواب باشد و ظلم در لغت نقصان بود و وجهی دیگر آنست که گفت من از جمله ظالمانم یعنی از آنانم
که ظلم کنند و ظلم بر ایشان روا باشد و ایشان در میان اند چنانکه یکی از ما گوید انا من البشر یخطی و یصیب و معنی آنست
که او مؤمن مخطی باشد بلکه مراد که نفس خود باشد ما اجابت کردیم او را و برهانیدیم از همه غم چنانکه او را برهانیدیم
مؤمنان را نیز برهانیم صادق ع گفت عجب است از کسی که او از چهار چیز ترسد و چگونه پناه بچهار چیز نبرد آنکه او غمگین باشد چگونه
با این کلمه نگریزد لا اله الا انت و میشنود که حق تعالی در عقب این میگوید نجی المؤمنین دیگر آنکه کسی از کسی ترسد چه گونه نگوید حسبنا الله
و نعم الوکیل و میشنود که حق تعالی در عقب این میگوید فانقلبوا بنعمة من الله و آنکه از مکر کسی ترسد چه گونه نگوید و افوض امری

آن تاریکیها آنکه شب و دریا و
م

الا الله و میشنود که حق تعالی در عقیب او میگوید فوقیه الله سیئات ما مکروا و انکه از غم بدین چیزی ترسد چگونه
نگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله و میشنود که حق تعالی در عقیب او میگوید فعسی ربی ان یؤتین خیرا از ابن عباس روایت کرده اند
که یونس را حق تعالی پس از آن فرستاد بر پیغمبری که از شکم ماهی بیرون آوردند یعنی که گفت در سوره والصافات وارسلناه
الی مائة الف او یزیدون و قومی دیگر گفته اند که پیش از آن فرستاد چنانکه در سبقت در قراءت در سوره یونس و زکریا اذ نادی
ربه رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین یاد کن ای محمد زکریا را چون بخواند خدای خود را و گفت ای خدای من مرا تنها
رها مکن و بی فرزند مگذار و تو نیکوترین وارثانی و این سخن آنگه گفت که وی را عقیمی و فرزندی نبود که بجای او
باستد و در مقام او بنشیند فاستجبنا له ووهبنا له یحیی واصلحنا له زوجه انهم کانوا یسارعون فی
الخیرات ویدعوننا رغبا ورهبا وکانوا لنا خاشعین ما او را اجابت کردیم و بخشیدیم با او فرزندی
چون یحیی و عقیم او را با صلاح آوردیم یعنی پس از آنکه عقیم بود و صلاحیت ولادت نداشت او را بحال ولادت
باز آوردیم و صالح شد و ولادت را بدرستی که این پیغمبران که ذکر ایشان رفت در خیرات مسارعت کردندی و
شتابندگی بودندی و ما را بخواندندی برغبت و رهبت یعنی با امید و ترس و ما را خاضع و خاشع و فروتن بودندی
از پیغمبران والتی احصنت فرجها فنفخنا فیها من روحنا وجعلناها وابنها آیة للعالمین ان هذه امتکم
امة واحدة وانا ربکم فاعبدون وتقطعوا امرهم بینهم کل الینا راجعون فمن یعمل من الصالحات
وهو مؤمن فلا کفران لسعیه وانا له کاتبون وحرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون حتی اذا
فتحت یأجوج ومأجوج وهم من کل حدب ینسلون و یاد کن ای محمد آن زن را که خود را نگاه داشت و پارسا شد
مریم را از روح خود در او دمیدیم و او را و پسر او را یعنی عیسی را معجزه گردانیدیم عالمیان را بدرستی که این امت شما است یعنی
دین و ملت این دین شما است و راه آنکه نیکست در و هیچ خلاف نیست و من خدای شما یم مرا بپرستید و عبادت برای من کنید
خود را با بصارت کردند و میان خویش یعنی در دین مختلف شدند و هر یکی طریقی و ملتی نهادند آنگه بر سبیل تهدید گفت کل
الینا راجعون همه را بما خواهند آمدن و رجوع همه را بما خواهد بود تا جزای هر کس بر ابدهیم و هر که روی را حق باشد و کردار
نیکو کند و مؤمن باشد سعی او را کفران نباشد و ضایع نباشد بلکه مشکور بود و موقع قبول افتد و ما عمل او را برای او
بنویسیم تا بروز عرضه کنیم و او را بر آن جزا دهیم و حرامست بر شهری و دهی که ما آنرا هلاک کردیم که باز نیایند یعنی هلاک شده

در دین

کان هر که باز نیایند و توبه نکنند و جابر جعفی گفت از باقر علیه السلام حدیث رجعت پرسیدم این آیه برخواند و باین آیه استدلال
نا کرد بر رجعت برای آنکه ظاهر این آیه اینست که حرامست بر اهل شهری و دهی که ما آنرا هلاک کرده باشیم که باز نیایند و این آنست که
از حضرت جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که در وقت رجعت که باز آید گفت من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا یعنی مؤمن محض و کافر محض و دلیل
بر این قول اینست حتی اذا فتحت یأجوج ومأجوج تا آنکه بگشایند سد یأجوج ومأجوج را و ایشان از هر بلندی و بالایی و بلندی فرو می آیند
آنگه رجعت برای حضرت صاحب الزمان باشد و خروج او و عقب یأجوج ومأجوج باشد حذیفة بن الیمان گفت از رسول الله شنیدم که اول
آیتی و علامتی آخر الزمان را خروج دجال بود آنگه خروج دابة الارض آنگه خروج یأجوج ومأجوج آنگه عیسی از آسمان فرو آید و این نزدیک
خروج مهدی باشد پس از آن آتشی از قعر عدن بدید آید که مردم را بمحشر راند واقترب الوعد الحق و نزدیک شود وعده حق که قیامت
است یعنی اینست که چون یأجوج ومأجوج بیایند بایشان رسیده باشد که بر توان نشستن که بر خیزد و گفته اند که معنی آنست که چون بند یأجوج
ومأجوج گشاده کردد و ایشان از هر بلندی فرود آیند وعده حق نزدیک کردد پس آنگه چشمهای کسانی که کافر بوده اند باز مانده در
از حیرت و سرگشته گویند ان ظالمان و کافران که وای بر ما که در غفلت بوده ایم ازین کار و این را فراموش کرده ایم بلکه ما ظالم و ستمکار
بوده ایم و این دو نعمت را ایمان نبود از آنکه گفتار پیغمبر او را بدر داشتیم و انچه ایشان ما را از آن خبر دادند قبول نکردیم انکم وما تعبدون من دون
الله حصب جهنم انتم لها واردون لو کان هؤلاء آلهة ما وردوها وکل فیها خالدون لهم فیها زفیر وهم فیها لا یسمعون بدرستی که شما و
آنچه می پرستید بجز خدای از اصنام هیزم دوزخ اند حصب هیزم باشد که باد آرد یعنی ایشان آنجا در دوزخ ریزند که شما
اندر دوزخ که شما در شوید باشید در دوزخ و آنجا و رود یعنی در خواست آنگه بر سبیل احتجاج گفت کافران و تنبیه کرد ایشان از خطا و
کفر ایشان که اگر این بتان شما خدایان بودندی در دوزخ نشدندی و ایشان همه در دوزخ جاوید باشند ایشان را در آنجا زفیری و ناله
و ایشان در دوزخ گشنوند هیچ سخنی که ایشان را از آن خبری و راحتی باشد و گفته اند نشنوند که باشد عبد الله مسعود گفت برای آن
نشنوند که در تابوتهای باشند از آتش و از ابسارها محکم کرده باشند و در قعر دوزخ اندازند هیچ نبینند و هیچ نشنوند که ایشان
برند که هیچ کس از اهل دوزخ عذاب نیست جز ایشان را آنگه ذکر کافران کرد در حدیث مؤمنان و صالحان که رفت و گفت ان الذین سبقت
لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون لا یسمعون حسیسها وهم فی ما اشتهت انفسهم خالدون لا یحزنهم الفزع الاکبر وتتلقاهم الملائکة
هذا یومکم الذی کنتم توعدون آنان که سبقت کرفته و بیشی کرفته برای ایشان از ما وعده نیکوتر بر ایمان و اعمال بیایند و ایشان
در آن جزی باشند از نعمت و راحت و مرادی که دلهای ایشان خواهد حالی در جا دیدند و همکین که دلها ایشان از آن ترسان

فاذا هی شاخصة ابصار الذین کفروا یا ویلنا قد کنا فی غفلة من هذا بل کنا ظالمین

[illegible] عزم عظیم باشند [illegible]

ترسم همين ابن عباس گفت كه اين تفخر باز پس بين باشد حسن بصری گفت آنکه باشد که گویند دوزخیان را بدوزخ
بر بند ابن جریج گفت آنکه باشد که مرگ را بصورت گوسفندی سیاه و سفید بکشند و اهل بهشت و دوزخ در وی میبنگرند
و فرشتگان باستقبال ایشان آیند و گویند این روز شما است که شما را وعده کرده اند گفته اند سبب نزول این آیه را
که روزی رسول صلعم در مسجد الحرام درآمد دید که صنادید قریش در حطیم نشسته بودند و سیصد و شصت بت را نهاده بودند و از ایشان حکم میکردند
رسول صلعم نزدیک ایشان بنشست و با ایشان مناظره میکرد نضر بن الحارث با رسول صلعم در سخن آمد و برا مفحم کرد و حجت
بر ایشان لازم شد رسول صلعم بر ایشان خواند انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم ایشان دلتنگ شدند
از آنجا برخاستند عبد الله بن الزبعری را دیدند گفتند که ما را امروز محمد چنین و چنین گفت گفت اگر من حاضر بودمی
ویرا محجوج کردمی و بحجت بر وی غالب آمدمی برفتند و رسول را صلعم حاضر کردند گفت یا محمد تو گویی انکم وما تعبدون
من دون الله حصب جهنم گفت نعم گفت این بر تو است گفت چرا گفت برای آنکه عزیر در این میان باشد که معبود جهودانست
و عیسی و فرشتگان که معبود بنی ملیح اند از عرب رسول صلعم گفت معبود ایشان شیاطین اند که ایشان را دعوت کرده اند
با آن و آن معبودان بدان رضا ندارند خدای تعالی این آیه فرستاد و دیگر آنکه در آیه بیانست زیرا که لفظ ما آورد که
انکم وما تعبدون وما غیر عقلا را باشد و دیگر آنکه خطاب این آیه مشرکان مکه بودند و ایشان بت پرست بودند
در خبر است که امیر المؤمنین عم روزی این آیه میخواند انکه گفت وانا منهم من آنکسانی ام که در حق ایشان عنایتی سابق
باشد از الطاف و توفیق جنید گفت سبقت لهم منا الحسنى من اهل العنایة فی البدایة فظهرت الولایة فی النهایة **يوم**
نطوي السماء كطي السجل للكتب یاد کن ای محمد آن روز را که ما آسمان را در نوردیم همانند در نوردیدن سجل مر نامهها را
گفته اند سجل نام فرشته ایست که اعمال بندگان نویسد چون بنده ختم عمل یا استغفار کند حق تعالی اکتبوها نور را این نوشته را
بنورد و نوشته و فرا برد و در بعض دو وجه گفته اند یکی آنکه ما آسمان را در نوردیم پس از آنکه او را چون نامه کتابی گردانیم انکه
طی عبارت باشد از کتم و اخفا و مراد اعدام بود یعنی ما آسمانها را بعدم بریم پس از وجود **كما بدأنا أول خلق نعيده** ما
خلق را چنانکه بیافریدیم اول باز اعاده کنیم و بیافرینیم و برانگیزانیم سر برهنه و پای برهنه و ختنه ناکرده چنانکه در آیه
دیگر فرموده ولقد جئتمونا فرادى كما خلقناكم اول مرة مجاهد گوید که یک روز رسول صلعم در حجره عایشه آمد و عجوزه در پیش
او بود از بنی عامر ویرا گفت این کیست گفتم یکی از جمله خالگان تو است و ویرا دعا کن تا به بهشت برد گفت بدانستی که عجوزه به بهشت

وعداً علينا إنا كنا فاعلين

نزد آن زن مضطرب شد و گریستن آغاز کرد رسول صلعم گفت مگری که خدای تعالی بیرون زنان را جوان برانگیزد و آنگاه ایشان را
به بهشت برد و قوله تعالی انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا آنکه گفت یحشر الناس حفاة عراة غرلا و اولین کسی را که جامه
پوشانند ابرهیم عم بود عایشه گفت یا رسول الله زنان نیز برهنه باشند گفت بلی گفت واسوأتاه از یکدیگر شرم ندارند
رسول صلعم فرمود آن روز مردان ندانند که زنان کدام است و زنان ندانند که مرد کدامست آنکه برخواند لکل امری یومئذ شأن یغنیه
عبد الله بن عباس گفت معنی آنست که ما همه چیز را با فنا بریم چنانکه اول بود وعدا علینا برای آنکه این وعده ایست که ما بر خود
واجب کردیم یعنی این بعث و نشور بدرستی که ما این را خواهیم کردن و توانائیم کردن و جز از ما کس نتواند کرد **ولقد كتبنا**
في الزبور من بعد الذكر أن الأرض يرثها عبادي الصالحون إن في هذا لبلاغا لقوم عابدين ما بنوشتیم و ثبت کردیم در زبور پس از ذکر
سعید و مجاهد گفتند مراد بزبور جمله کتابهای منزلست و مراد بذکر لوح محفوظ است یعنی بنوشتیم در کتابها پس از آنکه
در لوح محفوظ نوشته بودیم ابن عباس گفت مراد بذکر توریتست و زبور کتاب داود است و بعضی گفته اند که مراد بذکر قرآنست
و بعد بمعنی قبل چنانکه و الارض بعد ذلک دحاها یعنی در زبور نوشتیم پس از آنکه در کتاب ذکر نوشته بودیم که زمین
بهشت میراث بندگان صالحان ما گردد و این بآن نزد که واورثنا الارض نتبوأ من الجنة ابن عباس گفت مراد زمین دنیا است یعنی
ما نوشتیم و حکم کردیم که زمین دنیا را بندگان صالح ما میراث گیرند بیان این قوله تعالی لیظهره علی الدین کله و در چند
کتاب خوانده ام از کتب اصحاب که خدای تعالی فرموده که من میراث بصالحان امت محمد دهم و این را از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند
دلیل بر این آنست که الف و لام در الارض کلام تعریف جنس است مستغرق را باشد و اطلاق قدیم تعالی در حق شخصی لفظ صالح فرمودن دلیل
عصمت او کند برای آنکه چون یکی گواهی دهد بصلاحیت شخصی و مراد ظاهر صالح داند و چون خدای تعالی داننده ظاهر و باطن است
صالح نخواند الا کسی را که در ظاهر و باطن صالح باشد و این جز معصوم نباشد امام مهدی آخر الزمان باشد که از شرق تا غرب
ویرا باشد و او را بلفظ جمع یاد کرد برای تفخیم و تعظیم او و شاید که مراد او بود و اصحاب وی و عصمت او بدلیل معلوم باشد
و دیگر ایشان را عصمت معلوم نباشد و عصمت شخص خدای داند و خلق را بعصمت شخص معین راه نباشد و آنکه ایشان را ظاهر
داننده و او باشد که باطن خلاف ظاهر باشد آنکه گفت ان فی هذا لبلاغا بدرستی که در این معنی که رفت از هلاک کافران و دولت مؤمنان
بادر این قرآن بلاغ و رسیدنیست بمراد و مقصود که همه خدای پرستان وما ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد مگر برای
رحمت عالمیان و این دلیلست بر بطلان قول مجبره که ایشان گفتند که خدا بر کافر هیچ نعمتی نیست برای آنکه گفت ما ترا برای رحمت

من بعد الذكر

جهانیان نفرستادیم وجود رسول رحمت او لطف بود بر جهانیان تا ایشان بعضی که از ان اجابت دعوی او نکردند از ایشان بود
تا از رسول و بیزبر وجود او عذاب استیصال از ایشان برداشتند و در دنیا عذاب ایشان نفرستادند این رحمتی بود قل انما یوحی الی
انما الهکم اله واحد فهل انتم مسلمون فان تولوا فقل اذنتکم علی سواء وان ادری اقریب ام بعید ما توعدون انه
یعلم الجهر من القول ویعلم ما تکتمون وان ادری لعله فتنة لکم ومتاع الی حین قال رب احکم بالحق وربنا
الرحمن المستعان علی ما تصفون بگوی ای محمد که من وحی میکنند که خدای شما خدایست که جز او وی خدایی نیست شما این وحی ایمان
می آرید و انچه شما امر میفرمایند مطیع و منقاد آن میشوید تو ای محمد برسان و بترسان اگر ایشان بر گردند و ایمان بنیارند
بگوی که خبر دادم شما را برسویه و راستی و انصاف و حق همه را درین خبر و انذار یکسان کردم و قومی را دون قومی تخصیص نکردم
بلکه راستی و صلح و صحابا همه را اعلام کردم و ان ادری ایکه شما را وعده میدهند از قیامت دور است یا نزدیکست بعضی گفته اند
که این آیه منسوخ است بقوله واقترب الوعد الحق و این درست نیست برای انکه نسخ در اخبار نرود و این خبر است و دیگر تاریخ
این معلوم نیست و نیز جمع میان این دو آیه ممکن است از انجا که اول مجمول بوده بر اجال و اعمال و دوم بر تعیین وقت و در اول گفت
واقترب الوعد الحق یعنی با اضافت با گذشته نزدیک کسی بیش نشد و کثر ماند و مراد باید دوم این بود که من نمیدانم که کی بود
و چند مانده است خدای میداند انچه آشکارا میکنید و میگویید از گفتار و انچه او را باز می پوشید پنهان و اشکار را او میداند
و من نمیدانم شاید که تاخیر عذاب شما فتنه ای و امتحانی باشد تا شما را پاکیزه و خالص کرداند چنانکه آتش زر را ومتاع
الی حین و تمتعی تا بوقت اجال شما بعضی گفت چون حسن علی علیهما السلام با معاویه صلح چون صلاح خود و امت درین دید معاویه
برا گفت خطبه کن امام علیه السلام خطبه کرد و حمد و ثنای خدای گفت انگه گفت الیس الکیس التقی واحمق الحمق الفجور و ان
هذا الامر الذی اختلف فیه انا ومعاویه اما حق کان لی ترکته لصلاح الامة او کان حق مرو معویه را بود در وی خلاف کردیم
یا حق دیگری بود که این کار رو بدان سزاوار تر بودم از حق صفت کرا و را گذاشتم برای صلاح امت انگه این آیه بخواند وان ادری
لعله فتنة لکم بگوی ای محمد خدایا حکم میان من و این کافران بکن بحق و خدای تعالی حکم جز بحق نکند و درین چند وجه گفته اند
یکی انکه رسول ص بان متعبد بود تا او را از ان ثواب باشد ما را در دعا کردن رسول و گفتن اللهم اعط درجته و تقبل شفاعته
وابعثه مقاما محمودا یغبطه الاولون والاخرون و این دعا نیست که اگر ما نگوییم خدای تعالی خود این بکند اما ما را درین نفع
و لطف و ثوابست و وجه دیگر آنست که مراد بحق عذاب الیم است یعنی بر ایشان حکم کن بعذاب حق تعالی اجابت کرد این دعا

بعقال

تعالی دو زبدر بیا فتن و بنا افتح بیننا افتاده گفت چون رسول ص بکار زار حاضر امدی گفتی رب احکم بالحق و گفتند معنا بیت
رب احکم حکمک الحق وربنا المستعان و خدای ما بخشاینده است بر بندگان و انکه یاری ازو خواهند در کارهای این جهان و آنجهان
برانچه شما میگویید و صفت میکنید از خلاف گر بر خلاف او و دروغ که شما می پندارید و کافر میزیید و همچنین بود خدای رسول خود را
نصرت کرد و ایشان را در اعجر گمان می بود بغایت نجاسی کرد اینه سورة الحج مدنیة الا چهار آیه که بمکه فرود آمد از انجا و ما
ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الی اجابک عذاب یوم عقیم است هفتاد و هشت آیه است از ابی کعب روایتست که پیغمبر ص گفت که هر که او سوره
حج بخواند او را بعدد هر کسی که حج کرده و عمره از گذشتگان و ماندگان او را حج و عمره بنویسند بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها
الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت وتضع کل ذات حمل
حملها وتری الناس سکاری وما هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید حق سبحانه و تعالی درین آیه تخویف و تهدید کرده است
از مرد و زن و مومن و کافر و بنده و آزاد اما کودک و بنده از این آیه بدلیل دیگر خارج اند ای مردمان بترسید از عذاب و عقاب
حق تعالی و سطوت او به پرهیز میدارید از مخالفت و معصیت او که زلزله قیامت معدوم است و خدای بزرگ است و واقعه و حادثه
بزرگ و سخت کسانی که معدوم را شی خوانند باین آیه تمسک کنند و گویند که زلزله قیامت معدومست و خدای او را شیء
خوانده است دوری که زلزله قیامت بینند در ان روز هر زنی شیر دهنده ای مشغول گردد از انچه و را شیر میدهد از هیبت و ترس
ز زنده شیر را فراموش کند و پروای وی ندارد و مشغول گردد و هر زنی که آبستن باشد بار خود را بنهد و بچه بیندازد از شدت و سختی آن روز
و مردمان را مستان بینی از ترس و دهشت و خوف ایشان مستان نباشند و لیکن عذاب خدای سخت است سختی آن چون مستان شدند
و این آیه در جنگ بنی المصطلق فرود آمد در شب و قبیله بنی خزاعه اند و مردم در بن شب بعضی راه رو بودند رسول ص نفرمود تا بانگ
کردند و مردم را ایشان ندر رسول ص این آیتها بر مردمان خواند مردم همه بگریستند و هیچ وقت چندان نگریستند که در آن شب
چون روز شد کسی از ایشان اسب فرو نگرفت و خیمه نزدند و آتش نیفروختند و بعضی دلتنگ نشسته بودند رسول ص فرمود گرد آیید
که آن روز چه روز خواهد بود گفتند خدا و رسول او عالم ترند گفت آن روز خدای تعالی آدم را گوید برخیز و از فرزندانت گروهی
که دوزخی اند بدوزخ فرست او برخیزد از هزار نهصد و نود و نه بدوزخ فرستد و یکی را به بهشت چون این حدیث بشنیدند
بر ایشان سخت آمد بگریستند و گفتند یا رسول الله ناجی که خواهد بود گفت ابشروا و قاربوا و سددوا با مژده و خوشدل
باشید و با مردم نزدیک شوید و کار خود باصلاح آرید و بر سداد باشید که با شما دو خلق هستند که با ایشان کونی

عظیم آنکه گفت من امید دارم که ربع اهل بهشت شما باشید ایشان خوش دل شدند آنکه گفت امید دارم که نیمهٔ
اهل بهشت شما باشید ایشان شکر کردند آنکه گفت اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد صف امت من
باشند و مسلمانان در جنب کافران چنان باشند که خالی بر پهلوی اشتری یا موی سیاه بر گاو سفید گفت امت من
هفتاد هزار بی حساب در بهشت روند بی شمار عکاشه برپای ایستاد و گفت یا رسول الله دعا کن تا من از ایشان باشم گفت خداوندا
وی را از ایشان کن دیگری برخاست و گفت مرا نیز دعا کن رسول گفت سبقک بها عکاشه یعنی عکاشه بر تو سبقت گرفت
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ
وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ
نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ
مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ
مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ
بَهِيجٍ این آیه در نضر بن حارث آمد که با رسول خدای بسیار مجادله کردی و گفتی که فرشتگان دختران خدایند و قرآن
افسانهٔ پیشینیانست و خدای تعالی قادر نیست بر زنده گردانیدن مردگان و خدای تعالی این آیه فرستاد و از مردمان کسی
هست که جدال میکند در آنچه بر خدای تعالی روا است و آنچه روا نیست از افعال و صفات بی علمی و دانشی و حجتی و برهانی
و متابعت میکند هر دیو سرکش را مرید گفت تحکم و فرمان خدای سرکشند آنکه بر سبیل تمثیل گفت که گویا بدان نوشته اند
و واجب کرده اند که هر کی تولا کند او را از راه دین گمراه کند و راه نماید بعذاب الیم آنکه خطاب کرد با منکران بعث و حشر
و نشور و گفت ای مردمان اگر شما در شک اید و شبهه اید از کار بعث و نشور آنکه شما را زنده خواهند کرد چرا اندیشه نکنید
در ابتدا خلقت و آفرینش خود که شما را اول از خاک آفریدیم و آن آدمست آنگاه از نطفه مردان و سپس زنان جمع شود در رحم
آنگاه آن آب پاره ای از جمله خون شود در رحم خون شود آنکه گوشت پاره ای برای آنکه بعد از چهل روز گوشت پاره شود تمام و ناتمام
مجاهد گفت با صورت و بی صورت و گفته اند بی عیب و با عیب لنبین لکم تا بیان کنیم شما را این ترتیب و قدرت و حکمت خود را
تا معلوم شما شود که آن خدای که قادر باشد که بر این وجه آدمی آفریند بر سبیل ابتدا تواند و قادر باشد بر آنکه ایشان را باز
آفریند عبد الله مسعود گفت چون نطفه در رحم افتد اگر تمام خواهد خدای تعالی فرشته بر او موکل کند آن فرشته گوید یا ب

هر کس

یعنی بعد شما را آدم با عدا شما را که نطفه ... ما اصل شما ... ثم من نطفة ... آدم بعد از نطفه آفریدیم

مخلقة

مخلقه تمام و غیر مخلقه ناتمام بود یا آنکه گویند تمام بود که خداوند تو بخواهد بود یا ما دیده بود و در شکم جست و احلام حیث
سعید است یا شقی و یرا گویند بر لوح محفوظ و آنرا فرشته یابد و نسخه کنند تا آخر صفات او تا بیان کنیم شما را کمال
قدرت ما و غرایب حکمت در گردانیدن اصل خلقت شما از حالی بحالی و از نوعی بنوعی و نقر ما قرار دهیم در رحمها آنچه خواهیم
تا بوقت ولادت و آنچه نخواهیم تا مرده و وقت پدید کرده پس بیرون برسیم شما را از رحم مادران طفل و کودکی خورد ثم لتبلغوا
اشدکم تا برسید شما بنهایت قوت و کمال عقل و تمامی خلقت و از شما کسی باشد که متوفی شود بکودکی یا بجوانی پیر و از شما کسی باشد
که وی را با خسیس ترین دو روزها زیر بر عمری آورند و آن حالت پیری و خرفی باشد ارذل العمر خوانند برای آنکه حالت عجز و نقصان عقل و تن زیادتی
خواهد بودن و از پیر آن مرد صالح نقل میکنند و لله اعلم که آخر عمر است و هر چه روز زاید نقصان زیادتر خواهد بود و از اینجا گفته اند
که الشیب احد الموتین لکیلا یعلم تا کار او بجای رسد که هیچ نداند پس از آنکه دانسته آن از نقصان عقل و فهم و ذکر آن باشد که او را
انواع علوم که شنوده و دیده است بر و فراموش شود و تری الارض و بینی تو زمین را خشک و پژمرده و بی نبات پس چون بفرستیم ما بر آن زمین
باران را او را خود بر جنبد چون نگه کرد در حرکت نشاط آید و اهتزت از حرکت شده و ربت و بیفزاید و بلند گردد
مراد آنست که زمین نم بپذیرد و بار او بر آید باشد ... و انبتت و برویاند از هر جنسی و صنفی گیاه
و زینها و این مثلیست که خدای زد برای عرب که ایشان منکر و مستبعد بعث و نشور بودند و میگفتند چگونه ممکن باشد که ما
پس از آنکه مرده باشیم و پوسیده و خاک شده باشیم ما را اعاده کنند و زنده گردانند حق تعالی گفت این چه تعجب است آخر شما بسال
می بینید بفصل زمستان که زمین مرده میشود چنانکه هیچ نبات نمی روید اگر همه آن جهان بروی برسند ... بدید
نیاید چون فصل ربیع آید ما باران او فرستیم تا چون زنده شود و پنداری که برخود بجنبد و قوت نبات کند و انواع گیاه
پدید آید از او آنچه خداست که او این کند و بر این قادر باشد تواند که شما را زنده کند پس از آنکه مرده باشید ذَلِكَ بِأَنَّ
اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ این برای آنست یعنی گردانیدن خلق از حالی بحالی و زنده گردانیدن زمین بسبب
که خدای تعالی اوست که حق است وجود او ثابت است و کمال قادری او محقق و اوست که زنده کند و برانگیزد آنها را که در گورها
و از مردمان کسی هست که او جدال میکند چون نضر بن حارث و غیر او از منکران بعث بی علم که او را باشد از علم ضروری وَلَا
هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ ذَلِكَ

بما قدمت یداک وان الله لیس بظلام للعبید و به بیانی محکم از علم و استدلالی و نظری و به کتابی روشن یعنی
از نقل صحیح و طریقی نقل بگرداند گردن خود را یعنی از خیلا و کبر و بر گردند و عدول نمایند از قبول حق تا گمراه کند
و از راه ببرد مردمان او را است در دنیا خواری و رسوائی و هلاک و آن روز بدر بود و بچشانیم او را روز قیامت عذاب
آتش سوزان این جزا رفت از خواری در دنیا و عذاب آخرت تو را بآن بود و بسبب آنکه دستهای تو تقدیم کرده و فرا پیش داشت
معصیت و مخالفت فرمان حق و این دلیلست بر بطلان مذهب مجبره که گویند ثواب و عقاب معلل نیست و خدای
فاعل فعل بندگانست برای آنکه اضافت فعل با بنده کرد علی ابلغ الوجوه و آنکه خدای تعالی ستم کننده نیست مر بندگان خود را
یعنی بر بندگان خود ظلم نکند که ایشان را مواخذه کند بفعلی که برایشان احداث قادر نیست چون بیان نظر کنی از
عقل روشن شود که خدای تعالی بر هیچکس ظلم نکند با اضافت ظلم با وی چه ظلم وضع الشیء فی غیر موضعه و او بر موضع ظلم است
بلکه موضع عدل و فضل است اگر با بندگان کار با استحقاق کند جز عدل نکند و اگر از عدل بگذرد جز فضل نکند ومن الناس من
یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمأن به وان اصابته فتنة انقلب علی وجهه خسر الدنیا والآخرة ذلک هو
الخسران المبین یدعوا من دون الله از مردمان کسی هست که خدا پرستد بر طرف از دین و بر کناری از مسلمانی ایشان گروهی
آمده از اعراب که به مدینه آمدند و ایمان آوردند بایمانی مجازی بزبان اظهار ایمان کردند و بدل بر کفر بودند ایشان را عادت
بود که علم طلبند و آنکه اگر ایشان را آنکه نرسیدی و نقصانی نشدی و مال ایشان در زیادت شدی و اسبان ایشان بچه نیکو
آوردی و زنان ایشان پسران زادندی گفتندی این محمد مبارک مردیست و دین او حق است و ما را این دین بود نصوابست
خلاف این بودی و هوای مدینه موافق نیامدی و ایشان بیمار شدندی و اسبان و چهارپایان ایشان بمردی گفتندی محمد مبارک نیست
و این دین اصلی ندارد و ما را در دین او آمده ایم جز زیان و نکبت ندیدیم همانا ما را به این دین نرویم و بر گشتندی از دین علی حرف
بر شک و ضعف از اعتقاد و بصیرت و گفتند این کتابیست از نفاق یعنی خدا برامی پرستند بزبان اگر چیزی باو رسد آرام
او ساکن شود و اگر فتنه بوی رسد و از ما نفی بر گردد و زیان کرد در دنیا و آخرت ماند در دنیا مخذول بود و در آخرت معذب این خسران
روشن و زیانکاری هویدا اگر هیچ عاقل پوشیده نیست همی خواند این بخوش مدبر کافر و می پرستد بدون خدای ما لا
ومالا ینفعه ذلک هو الضلال البعید یدعوا لمن ضره اقرب من نفعه لبئس المولی ولبئس العشیر ان الله
یدخل الذین آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار ان الله یفعل ما یرید از کار او زیان نکند

بفعل خود یا

کردن

۴۷

کردن و سود نکند و نتواند رسانیدن و او اعتقاد کرده است که او را سودی کند و شفیع وی شود این غایت ضلالت و نهایت
گمراهیست میخواند کسی را و میپرستد کسی را که زیان او نزدیکتر از سود است یعنی این بتان را که می پرستند با امید آنکه بر ایشان شفیع
ایشان قادر نیستند در دین بر هیچ چیز در آخرت چگونه قادر باشند بد خداوند کار دیست بتها و بد یاوری ناصری و هم سازیست
که حق تعالی کسانی را که ایمان آورده اند و کردار نیکو کرده اند در بهشتهای برد که میرود از زیر درختان جویهای آب روان و خدای
انچه خواهد با بندگان خود کند که مانع و منازع او نباشد و بروی اعتراض نتواند کرد چه افعال او همه حکمت و صواب باشد و بر وجه
و بر وفق حکمت من کان یظن ان لن ینصره الله فی الدنیا والآخرة فلیمدد بسبب الی السماء ثم لیقطع فلینظر
هل یذهبن کیده ما یغیظ وکذلک انزلناه آیات بینات وان الله یهدی من یرید هر کس که میپندارد
و گمان میبرد از دشمنان رسول و بدخواهان وی که خدای وی را نصرت نکند و بر دشمنان ظفر ندهد در دنیا و نیز در آخرت
بخشم آرد او را از آنکه مطلوب نرسد و خلاف مقصود خود بیند گو برو هر چه میخواهد و می تواند از الحیل و از خشم می آید بکن
و رسنی در آستانه خانه خود کند و خود را بیاویزد چنانکه کسی که خشم بر ایشان مستولی شده باشد کند آنکه خود را آویخته
گو بنگر تا این چه کرد از بر کید مکر خود را بیاویخت تا از گروی که خشم آورد از وی بجود و زایل کرد ... جز معنی لیقطع لیختنق باشد
براز آنکه رسن در سقف خانه خود آویخت گو قطع نفس خود کند یا تا کار خود را از آن رسن در آویزد تا خانه اش بمیرد یا هر کس که گمان می
کند خدای رسول خود را یاری نخواهد کرد در دین در دنیا و آخرت گو خود بر رسن در آویزد و نیز ... بنگر تا کید او خشم او را
باز دارد این چنان باشد که ما گوییم کسی را که کاری نتواند دیدن و از آن تغییری نتواند کردن اگر چنین کار خواهد بودن اگر توانا این
خود تو نیست خویشتن را بیاویز یعنی تا زبان که کرده باشد وگر دیگری باشد این و نیز گفت این آیه در جماعتی آمد
اسد که ایشان از اسلام تقاعد کردند گفتیم ما میترسیم که نیابیم که محمد را نصرت کنیم آنکه ما در دین و شویم این از میان
جهودان منقطع شود و این خبر بترسیم از جهود و طرفه در زبان باشیم خدای تعالی این آیه فرستاد گفت هر که او گمان
برد که وسعتی از آنجا که او رسد در آسمان اندازد و از آن راه بر آسمان رود و ماده از قطع کند و باز بر چه نصرت وحی از
از راه آسمان است و بنگرد تا این کرد خشم او را ببرد یا نه مجاهد گفت مراد به نصرت در رزق است یعنی هر که پندارد که خدای
به پیغمبر و چنان پندارد که خدای او را روزی نخواهد داد در دنیا و آخرت گو رسنی در اندازد و خود را بیاویزد
چنانکه فرو فرستادیم قرآن را آیاتی روشن و حجتهای واضح و خدای تعالی هدایت کند ... و راه نماید آنکه خواهد آوردن یا

کو خود را

کنند کردانند لطفه برا سود کند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا
إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي
الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ
فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ آنان که ایمان آوردند و بگروند و باور داردند و آنان که جهود شدند و صابیان که
از دینی بدینی شوند و ترسایان و گبران و آنان که بخدای شرک آورند و بتان را باو در خدایی شریک کردانند خدای میان
ایشان جدا کند روز قیامت و حکم کند میان ایشان بحق و مبطل و محق را از یکدیگر جدا کند ایشان را از یکدیگر عیان ببیند و وی و خدای
بر همه چیز گواهست و از همه چیز آگاهست قتاده گفت اندرین آیت دینها پنج است چهار دیو راست و یکی خدای را
مسلمانیست و ایخ دیو راست آنچه گفته است از جهودی و ترسائی و گبری و مشرکی و آنکه گفت صابیان نوعی باشند از ایشان
بینی که خدای تعالی را سجده میکنند هر که در آسمان و هر که در زمین است اما آنکه عقلا اند سجده ایشان بر حقیقت و آنچه جماد ند از آفتاب
و ماهتاب و ستارگان و کوهها و درختان و حیوانات سجده ایشان از جهت ذلت و مسخر شدن مر خدای را در آنچه ایشان را برای آن آفرید
بانجر دلیل میکند که ایشان را صانعی و آفریدگاری هست قادر و عالم و حی و موجود حاصل بر صفات کمال چون عاقلان بوقت نظر در بین
چیزها خدای را بشناختند و بدانستند که او باین نعمتها که کرده مستحق عبادت و سجود است پنداری که سجده ایشان کردند بر خضوع
ایشان بود و بسیاری از مردمان بی خدای را سجده کنند و بسیاری را عذاب ایشان واجبست از انکار و اصرار کردند بر کفر مجاهد گفت
سجده کند جز خدای را اما سایه او سجده کند خدای را چنانکه گفت وظلالهم بالغدو والآصال و هر که را خدای خوار کرد اندر او را مکرمی
و گرامی کننده نباشد و خدای کند آنچه کند از اکرام و اهانت مر که خواهد و آن جز باستحقاق نباشد هَٰذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا
فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَ
الْجُلُودُ وَلَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ابوذر
رحمه الله گفت این آیت در شش تن از قریش آمد که روز بدر با یکدیگر کارزار کردند و در راه خدا خصومت کردند عبیده بن حارث و حمزه
المطلب و علی بن ابی طالب و شیبه و عتبه بن ربیعه و ولید بن عتبه و قصه ایشان رفته است که کارزار دیدند ابن عباس گفت این خصوم اهل کتابند
و مسلمانان اهل کتاب گفتند ما اولیتریم بحق از شما کتاب ما پیش از کتاب شما است و پیغمبر ما بر پیغمبر شما مقدم است مسلمانان گفتند ما اولیتریم
بحق برای آنکه ما بهر دو کتاب بهر دو پیغمبر ایمان داریم و شما میدانید که حق با ما است اما حسد شما را نمیگذارد که بگویید دیگران گفتند که

مومنان

ابن عباس گفت

مومنان و کافرانند و نعمتی که ایشان با یکدیگر خصومت کردند در دین خدای بود پس آنها که کافرانند بریده شد برای
ایشان جامهای از آتش دوزخ و در پوشند ایشان را مقطعات نیران و آن جامهای خورد باشد آتشین اگر خدای تعالی تقدیر
کرد برفرق و قامت ایشان آن جامه بخوانند فرو ریزند از زبر ایشان آب گرم اگر مقدار یک قطره از آن آب گرم بر کوه افتد
کوه در حال گداخته گردد و بگدازد از گرمی آن آب آنچه در شکمهای ایشان باشد و پوستهای ایشان و ایشان را باشد عمودهای
و گرزهای آهنین که بران ایشان را میزنند و عذاب ایشان میکنند هر گاه که خواهند که از دوزخ بیرون آیند از غمی
و رنجی که ایشان را باشد نگذارند باز جای آرند و باد دوزخ برند و گویند ایشان را بچشید آتش سوزان بر سبیل دوام
إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ
وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَىٰ صِرَاطِ الْحَمِيدِ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ
يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ
بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ حق تعالی چون صفت یک خصم که کافرانند ذکر کرد دیگر خصم که آن مومنانند و گفت
خدای تعالی آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند در بهشتهای برد که در زیر آن جویهای آب میرود ایشان را در بهشت بیارایند
و زیور برکنند و در پوشانند دستورنجهای از زر و مروارید مرصع کرده و جامهای ایشان در بهشت از حریر باشد جامه
حریر در دنیا بر مردان حرام کرده اند در بهشت ایشان را حلال باشد و مجیب ... چون انگشترین و ... و عنبر
این و ایشان را راه نمایند بگفتار پاک و هو قول لا اله الا الله چنانکه گفت الیه یصعد الکلم الطیب و گفتند که قرآنست
که در و فحش نباشد و راه نموده باشند ایشان را براه خدای حمید و ستوده که مستحق حمد و شکر است روایت کرده اند از رسول
که هیچ کس نیست که او حمد دوست تر دارد از خدای آنانکه کافر شدند و مردمان را منع میکنند و از راه خدا ...
دفع میکنند از آنکه ایمان آورند و باز دعوت کردن با کفر و ... و باز میدارند از مسجد حرام که نهادیم برای مردمان
تا قبله نماز ایشان باشد و منسک حج و عمره ایشان یکسان کردیم در آنجا کسی که مقیم است در آنجا و کسی که غریب است از بادیه آمده
یعنی ایشان هر دو در آنجا یکسانند در منازل و مساکن مقیم اولیتر باشد از غریب تا در ایام حج کسی را نبود که غریب را ... منع کند
آنجا که خواهد و این قول حسن بصریست و در اخبار ما نیز آمده است و جمیع مفسران بر این که مراد آنست که مقیم و طاری در حرمت
آنجا و گذاردن مناسک و ارکان حج یکسانند بازیعه که این بر هر کس واجبست و کرا منازل در ایام موسم بعضی گفته اند حرامست

خانه خداو

مکروهست و ظواهر اخبار هم این اقتضا میکند و گفته‌اند که حلالست و هر که خواهد در وی الحاد را و حسبیدن از حق بظلم عدول

مال و اطعام نیم عذاب دردناک با هر کسی که خواهد در وی از منع کند از مسجد الحرام میل بوجه ظلم ما او را عذاب الیم بچشانیم عبد الله

مسعود گفت هیچکس نباشد که او همت کند بسیئة الا بر وی ننویسند تا اگر مردی بعدن یا بشهری دور تر همت کند که مردی را بکشد بمکه

معصیتی کند اینجا اگرچه نکند بآن عزم که کرده باشد داخل بود در تحت این آیت و خدای او را عذاب الیم بچشاند معنی آنکه گفتند مراد

بالحاد شرکست بعضی همت کسی که مردی را بکشد یا اینجا جز خدای را بپرستد چنانکه کفار مکه کردند و بعضی گفتند که الحاد استحلال الحرام و رکوب

الاثامست حلال را حرام دارد و او تکاب کبایر کند ابن عباس گفت آن باشد که قصد کشتن کسی کند که او قصد او نکند و ظلم کند

بر آنکه بروی ظلم نکند مجاهد گفت سیاست در مکه مضاعف باشد چنانکه حسنات و گفتند مراد بالحاد جمله مناهیست از قول

و فعل مجاهد گفت عبد الله عمرو را دو خیمه بود یکی در حرم و یکی بیرون حرم چون خواستی که با اهل و قوم خود عتاب کند در خیمه بیرونی

رفتی او را پرسیدند از آن گفت بوی آنکه ما را گفته‌اند و من یرد فیه بالحاد بظلم و من الالحاد قول الرجل لا والله و بلی والله وَإِذْ بَوَّأْنَا

لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا

وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ

فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ و یاد کن ای محمد چون ما ابرهیم پیغمبر را مکان خانه مرجع و منزل او کردانیدیم برای عبادت و عمارت

کردن حق گفت بوانا ای انزلنا فرود آوردیم ابرهیم را مقاتل گفت دلنا علیه بر او جای خانه دلالت کردیم تا چگونه دلالت کردند بعضی

گفته‌اند که ابری فرستاد تا چندانکه خانه بود سایه افکند و بعضی دیگر گفتند بادی بفرستاد تا اساس برفت بعضی گفتند جبرئیل بیامد

رسم بر زد و خط بکشید تا ویران بنا کرد و مکان جای مستوی باشد که در و مقام کردن توان شد و قرار توان کرفتن و جبرئیل

منع کند از هوا و ماوی که دیدی بوی و گفتیم که من شریک میاور در عبادت با من هیچکس را انباز مدار و عبادت خاص و خالص

مرا کن و خانه مرا پاک کردن از اصنام و اوثان و گفتند که از خون و سرگین انجاد ها کو دیدی گفت پاک کردن خانه مرا برای

آنکه آنجا طواف کنند و برای آنکه آنجا نماز کنند و رکوع کنندگان سجود کنند آنکه امر کرد ابرهیم را و گفت ای ابرهیم ندا کن و

آگاه کن در مردمان او عوان بحج کردن خانه و زیارت کردن آن گفتند چون خانه بنا کردی اکنون مهمانان بخوان و ندا کن ابرهیم

گفت بار خدایا آواز من کجا رسد حق تعالی فرمود علیک الاذان و علی البلاغ بر تو آواز دادن و بر من رسانیدن ابرهیم

بر مقام بایستاد و گفتند بر کوی بوقبیس رفت و آواز داد که ایها الناس ان ربکم قد بنی بیتا فحجوه ای مردمان خدای شما

خانه

خانه‌ای بنا نهاده است بیایید و حج خانه کنید و زیارت آن بجای آرید حق تعالی آواز وی بهمه بنی آدم رسانید از شرق تا غرب

تا بحدی که بآنان رسانید که در اصلاب مردان و ارحام زنان بودند و این بر سبیل مبالغه باشد یعنی بآنان که در رسانید علم حق

که حج خواهند کرد همه جواب دادند و گفتند اللهم لبیک تو آواز ده تا ایشان همه بتو آیند پیاده و بر هر اشتری ضامری و بار آنچه

میان لاغر از هر راه دور می آیند و قصد این خانه میکنند ابو القسم البلخی بن محمد یاسر گفت در طواف مردی را دیدم ره وی زرد روی

شده و از رنج سفر بروی پیدا آمده و عصائی در دست گرفته طواف میکرد و بر عصا اعتماد میکرد از ضعف و پیری پیش

وی رفتم و وی را پرسیدم که از کجائی گفت از راه دور مرا گفت تو از کجائی گفتم از خراسان گفت خراسان کجا باشد نشنیده بود

گفتم از بلاد مشرق گفت از اینجا تا اینجا چند باشد گفتم بیخ ماه در راه باشد گفت تو همسایه خانه خدائی من گفتم از خانه بیرون آمده

همچ از سیاه چه سر و محاسن من نبود و اکنون در راه بپر شده گفتم والله که این سفر عظیم و طاعت نیکو و محبتی صادق در روی

من بخند وید لیشهدوا منافع لهم تا حاضر آیند بمنافعی که ایشانراست سعید جبیر گفت تجارتست و از امام محمد باقر علیه السلم روایة

کرده و گفته مراد عفو و مغفرة است و تا یاد کنند خدای را و نام خدا بر بندند در ایام معلوم یعنی دهه ذالحجه و گفتند ایام تشریق

است برای آنکه گفته‌اند که اند کسته محمد بن کعب گفت معلومات قعده و ماه حجه و بیکی جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم گفت

ذکر تکبیر است بمنی در عقب پانزده نماز اولش نماز پیشین از روز اضحی فکلوا منها پس بخورید از قربانها و این امر بسبیل اباحت

است برای آنکه در جاهلیت چون چیزی بکشتندی برای صد بیان از آن نخوردندی ایشان فرمود تا که بخورید از آنجا و از آنجا طعام

دهید مردم درویش و اگر اثر درویشی و علامات آن بروی پیدا باشد ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا

بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا

الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ

فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ پس باید که بگذارند مناسک خود را از احرام و وقوف بعرفات و مشعر

و طواف و سعی و رمی الجمار و حلق بعضی گفتند تفث از الروح احرامست بحلق و غسل و گفتند موی لب کرفتن است و ناخن

چیدن و موی بغل و عانه پاک کردن کو وفا کنید بنذرهای خویش از حج و عمره و هدی و ابجر و طواف کنید خانه گرامی و بزرگوار را در جو منزلا

کفته باشند ابن عباس رضی الله عنه گفت برای آن عتیق خوانند که او را آزاد کرده است از آنکه جباران باو راه نیابند و از آن بیرون نکنند سعید

جبیر گفت تبع بیامد تا خانه کعبه را خراب کند چون بقدید رسید فالجش پدید آمد بزرگان لشکر و اطبا را اینجا اند گفتند ای ملک

این جانور را خدای هست که هر که قصد او کند ببدی خدای وی را از آن باز دارد بلکه و هم اگر خواهد در اشجار و کاری که در آن هیبت یکی
و از آن قوم رسانا و بیامده و فرموده تا خانه کعبه را نیکو ساختند و در وی ملوث شایند و هر ابنه نذر قربان کرد و اهل حرم را صلها داد آنجا
که ایشان فرود آمده بودند از اسطانج نام نهادند از آنکه مطبخهای ایشان بود و گفتند برای آن عتیق خوانند که هرگز از او مالکی نبوده است
از آدم و حضرت باقر گفت برای آنکه آزاد بود در ایام طوفان نوح از غرق چون همه جهان غرق شد آن بهر رفت و نکو آن کرده شد مهمانست
که گفته شد و شنیدی آنکه ابتدا کرد و گفت ذَلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ هر که در تعظیم کند حرمتهای
خدا را او را بهتر و نیکوتر باشد نزد خدای تعالی ابن زید گفت حرمات مشعر الحرام است و بیت حرام است و بلد حرام است و بعضی
دیگر گفته اند که جمله مناسک است و تعظیم او بقضای حقوق و اداء واجبات باشد و گفته اند که جمله محرمات است و تعظیم او
اولیتر باشد و احلت لکم و حلال کرده شد شما را بهایم مگر آنکه استثنا کرد و گفت مگر آنچه بر شما خوانده شد یا خوانند در آیه
که حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر الآیة و بعضی گفته اند که در حال الحرام گوشت این چهارپایان از گاو و گوسفند و شتر
شما را حلال کردند الا آنچه بر شما خوانند که حرام است از صید و گوشت او فی قوله تعالی وحرم علیکم صید البر ما دمتم حرما
فاجتنبوا الرجس پس پرهیز کنید از این پلید آنکه او را بیان کرد و گفت از بتان برای آنکه رجس مشتملست بر اوثان و تحریم
و در اخبار آمده است که مراد به نرد و شطرنج باختن است و جمله انواع قمار در این داخلست و پرهیز کنید از گفتار باطل یعنی
دروغ گفتن و اصحاب شعر گفتند سرود و جمله اقوال ملاهی باطل در این داخل باشد و بهتان و گواهی دروغ گفتن هم داخل
بود در خبر است که روزی رسول صلی الله علیه وسلم بر منبر در خطبه گفت که گواهی دروغ را در وزن قیامت برابر کنند با شرک و آتش کرده حنفاء لله
بی شریک باشید شرک آوردن بخدای تعالی آنکه این آیه خواند یعنی خدای تعالی در این آیه از هر دو نهی کرده است و گفت که راه بر طریق
استقامت و راه سلامت ایستادگان برای فرمان خدای و گفتند برگشتگان از ملتهای باطل برای خدای نه شریک ارندگان
بوی و هر که بخدای شرک آرد پنداری که از آسمان بیفتاد و مرغ در ربود یا او را در مکانی بموضع دور افکند خدای تعالی
کرد کافر را بانکس که او از آسمان بیفتد با مرغ او را در رباید یا بجایگه که باد او را در کوی اندازد میان دور و بعضی گفته اند
بر مثل آمده و ما للکافر خود نباشد در حال و بار نماند و مضطر یعنی چنانکه این را در حال افتادن بباشد در
میان زدن و باید همچنین اعمال المشرکان و کافران را محصولی نباشد و گفته اند این تشبیه شاید که بر این معنی که هر که بخدای شرک آرد
حال او چون کسی باشد که از آسمان بیفتد و میان مرغ ربوده شود و باد در ربایدا او را و در حواصل آن مرغ متفرق شود

باباد

بابادِ او را در کوی اندازد شاید که تشبیه متفرق باشد بر این معنی که ایمان او در علو و بلندی به آسمان تشبیه کرده باشد و آنکس را که ایمان
بگذارد یکی مانده که از آسمان بیفتد و هواهای مختلف مرغ رباینده و شیطان که وی را در ضلالت افکند چنانکه باد کسی را در مکانی
بعید دور افکند ذلک ومن یعظم شعائر الله او امر و شان آنکه شنیدی که واقعست و شان این آنکه ابتدا کرد و گفت هر که تعظیم کند شعائر خدا را
و مراد به شعایر علامات و مناسک حج را برای آن شعایر خوانند که بدان اشعار کرده اند و آگاهی داده بعضی گفته اند مراد هدی است که
کرده باشند و آن شتری باشد که آن را در مکه و جهان اوزده که فارن با خود آرد گفته اند که شعایر الله در دین خدا است یعنی تعظیم شعایر
آنکه فربه تر و نیکوتر باشد اختیار کنید و در خریدن آن مکاس مکنید از امام محمد باقر روایت کرده اند که گفت در چهار چیز مکاس مکنید
در ضحایا و قربانی و در برده و در بهای کفن و در کرایه حج را ما مکرر بر مسیر که تعظیم شعایر و مناسک از افعال خدا و ترسانندهای
کار و ترسکاری است و کردن آن برای آنکه برگزیدن آنجای پرهیزکاری و تقوی است چون تقوی در دل جای گیرد آثار آن بر جوارح ظاهر شود
لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكًا لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم
مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ
الصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ شما را در این اشتران منافع هست تا وقت نام
برده از رکوب و حمل اثقال بر ایشان نشینید و بار گران بر ایشان نهید ابن عباس گفت این پیش از آن باشد که نام هدی بر آن
نهند و تقلید و اشعار کنند تقلید آن باشد که پای نعل در گردن آن نهند و اشعار آن بود که کوهان وی بشکافند تا خون
آلوده گردد و بعضی دیگر گفتند پس از آنکه این کرده باشند اگر محتاج شوند بانتفاع وی از رکوب و شیر او منتفع شوند
و این از امام محمد باقر روایت کرده اند و اجل مسمی آن وقت باشد که از مکه بمنا آیند و تا آخر ایام حج گفته اند و تا قیامت نیز گفته اند
ثم محلها الی محل او تا بجای نحر کعبه باشد و محل او جائی باشد که واجب باشد کشتن قربان آن جایگاه پس هدی که برای حج باشد بمنی
باید کشت و اگر برای عمره باشد بمکه نزدیک کعبه و بهر قومی و امتی جماعتی از جای عبادت و قربانی بدید کردیم حسن بصری گفت یعنی
بان متعبد بودند و بر آن عبادت کردند مجاهد گفت عبادات کردیم ایشان را در ذبح و نسک ذبیحه باشد و در شرع جمله افعال حج
از طواف و سعی و رمی و ذبح و جز آن مناسک خوانند برای آن کردیم تا ایشان نام خدای برند و شکر او گذارند بر آنچه روزی ایشان
کرد از بهایم انعام از گاو و گوسفند و شتر و گفته اند مراد تسمیه است در وقت ذبح پس خدای شما یک خدایست چون قربان کنید جز
وی مکنید و عبادت جز وی مکنید که هیچکس مستحق عبادت نیست جز او وی پس او را گردن نهید و طاعت او دارید و در اوامر

او و نوای محمد ایشان ده متواضعان و فروتنان را و ساده دلان را که بذکر خدا آرمیده باشند و جنت را گویند
و هوا را آنکه وصف کرد ایشان را و گفت آنان که چون نام خداوند و ذکر وی کنند دلهای ایشان بترسد و آنان که صبر کننده
باشند بر آنچه بر ایشان رسد از مصیبتها و آنان که نماز بپای دارند و از آنچه ایشان را روزی داده ایم نفقه میکنند وَالْبُدْنَ
جَعَلْنَاهَا لَكُم مِّن شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا
مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَٰلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ لَن يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا
وَلَٰكِن يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنكُمْ كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ
عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ و اشتران بزرگ و فربه را برای شما از اعلام شریعت و مناسک
کردیم که خدای را بدان عبادت کردید و تعیین فرمود و اضافه شعایر بوجه تعظیم است شما را در آن خیر و نیکویی است یعنی منافع دنیا
و ثواب آخرت چون برای خدای قربان کنید پس نام خدای بر آن یاد کنید صواف یعنی بر سه دست و پای ایستاده و گفتند که شتر خواستند
یک دست او با بند بسته بود تا او بر سه پای ایستاده باشد و بعضی گفته اند صواف خالص برای خدا و باید که در حال ذبح بگویند
والله اکبر ابن عباس گفت که گوید الله اکبر و لا اله الا الله والله اکبر اللهم منک ولک فاذا وجبت جنوبها پس چون بر پهلوی او افتاد
افتادن بر پهلو بر آن معنا که پهلوی بر زمین و این عبارت از بیرون آمدن جان از تنهای ایشان فکلوا منها از آن بخورید
و قانع و معتر را از آن بخورانید اصحاب ظاهر گفتند که اکل و اطعام هر دو واجبست و گروهی گفتند اکل سنت و اطعام واجبست و بعضی
گفتند اکل مباحست و اطعام مندوب و مذهب ما اینست که ثلثی بخورد بر سبیل استحباب و ثلثی بقانع دهد و ثلثی بمعتر قانع آن بود
که قناعت کند بآنچه بوی دهند و معتر آن بود که سوال کند و گفته اند که آن بود که احتیاج خود فرا نماید و سوال نکند زید بن
اسلم گفت قانع درویش باشد و معتر دوست زیارت کننده که او را بطمع بنا شد بخانه دوست رود که او را بطمع باشد
ما این بهایم را مسخر شما کردیم چنین که میبینید تا باشد که شما شکر نعمت ما کنید لن ینال الله لحومها بخدای نرسد و نه
گوشتها و خونهای او ذبایح این برای آن گفت که عرب در جاهلیت چون ذبیحه بکشتندی خون او در دیوار کعبه مالیدندی
بر وجه تقرب بخدای گفت گوشت و خون او بخدای نرسد که شما بخون او تقرب میکنید بخدای لیکن از شما بخدای پرهیزگاری میرسد
و اجتناب معاصی و صدق نیت باشد و خلوص اعتقاد و همچنین مسخر کرد این بهایم برای شما تا خدا را بزرگی یاد کنید
و تکبیر و تحمید وی گویید بر آن هدایت و الطاف که با شما کرد و اعلام دین که شما را بیاموخت از ارکان حج و مناسک

ای محمد مژده ده نیکان را بدرستی که خدای دفع کند و باز دارد و لوا ایمان که ایمان آورده اند کید دشمنان ایشان را یکبار بقهر و یکبار بحجت
و خدای تعالی دوست ندارد هر خیانت کننده کافر نعمت را خاین آن باشد که خلقان را ضایع کند و کتمان عشق از برای نفاق و ابی
آنکه مال غیری ببرد و کفور آنکه کفران نعمت کند و در این آیت آنست که بوقت ذبح نام غیر خدای برد أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ
لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ
وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي
الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ این آیت در شان مهاجران آمد که
مکیان ایشان را از سرای خود بیرون میکردند بظلم و ایشان را بانواع رنجها میرنجانیدند هر وقت یکی پیش رسول آمدی شکسته
و درد و دشنام داده و شکایت کردی رسول بصبر فرمودی و گفت برو و صبر کن که خدای تعالی هنوز مرا بقتال نفرموده است چون
رسول هجرت کرد و با مدینه آمد حق تعالی این آیت فرستاد و دستوری داد مومنان را در قتال کافران و این اول آیت است که در باب قتال آمد
و بعضی گفته اند که این در باب قومی مخصوص آمد از مسلمانان که ایشان اندر مکه مانده بودند بعد از هجرت رسول چون بیرون آمدند
از مکه تا بمدینه آیند مشرکان ایشان را منع کردند خدای تعالی این آیت فرستاد و ایشان را رخصت داد در قتال ایشان قاتلوا گفت دستوری
داده شد کسانی را که با ایشان قتال کنند در قتال کردن با ایشان بانهم ظلموا بسبب آنکه بایشان ظلم کردند و خدای بر نصرت
این مومنان قادر و تواناست نه آنکه ایشان بزرگ باشند که بی جنگ خدای میکند و اگر خواهد خدای تعالی بی منع نصرت
کرد بی آنکه جنگ کنند و لیکن مصلحت تکلیف چنان کرده است که بنده را در سرای تکلیف بجبر بر کاری ندارد و بقهر از کاری
ندارد ایشان آنانند که ایشان را از خانها و سرایهای ایشان بیرون کنند از ایشان هیچ جرم نبود مگر آنکه گفتند خدای ما الله است
و این گفتن موجب اخراج و در خانه بودن نیست و گفته اند الا بمعنی لکن است یعنی ایشان را هیچ حقی نیست در اخراج مومنان لیکن
برای آنکه ایشان بخدای یگانه میگویند ایشان را بیرون میکردند و مثال این آنست که یکی گوید ما بغضنی الا انی اقول الحق مرا دشمن نمیدارد
مگر برای آنکه من حق میگویم و لولا دفع الله و اگر نه دفع خدای بودی مردمان بعضی ببعضی بجهاد و اقامت حدود و تسلیط اهل
اسلام بر اهل کفر و اهل ملتها مستولی شدندی و خراب کنندی و شکسته شدی صومعها ابن عباس گفت صومعهای صابیان
و بیع و کلیساهای ترسایان و صلوات و کنشتهای جهودان و مسجدهای مسلمانان مجاهد گفت مراد بصلوات نمازگاه اهل کتاب است
که بر راهها ساخته باشند بعضی گفته اند مراد نمازهای مسلمانان است یعنی مسلمانان نماز کنند بر خیزد ایشان یعنی کافران نماز

ایشانرا ببرند درین قول هدم یعنی قطع عمارات گفته اند که معنی اینست که در ایام شریعت عیسی علیه السلام صومعهای ترسایان خراب کردندی
و در ایام شریعت موسی کنیسهای جهودان و در ایام شریعت محمد علیه السلام مسجدهای مسلمانان نمازگاههای اهل دین را بر مسجدهای مسلمانان تقدیم
بر بیان کردکان صومعه بود و اول آن خراب کرده شود و گفته اند برای اینجز نقیضتر باشد از پس دارند چنانکه گفت ومنهم سابق بالخیرات
و او اقتضای ترتیب نکند انگه وصف مسلمانان کرد بانکه ذکر خدای را بسیار کنند و بتحقیق نصرت کند خدا آنکه یاری کند پیغمبر او را و یاری کند و خدای تعالی توانای با عزت و منعم است
کسی را که ان تعالی الذین ان مکناهم فی الارض تا آخر آیه آنکه نصرت کنند دین خدا را آنانند که گر ما ایشانرا تمکین کنیم در زمین نماز بپای
دارند و زکوة بدهند و امر بمعروف کنند و نهی از منکر ایشان اصحاب رسول اند ابو العالیه گفت اهل پنج نمازند که بین دادن ان باشند که
فضل ایشان درست باشد از غیر ایشان و کتاب الله همه معصیت ها و کارها را وا گذشت و سرانجام ان همه با خدا است و مرجع ان
با حکم و تقدیر او ست و امام محمد باقر گفت ما ایم این جماعت که خدای تعالی صفت ایشان کرد وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ
وَعَادٌ وَثَمُودُ وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَىٰ فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ
فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ اگر تو الی محمد تکذیب میکنند
و بدروغ میدارند این کافران پیش از ایشان قوم نوح نوح را بدروغ داشتند و عاد هود را و ثمود صالح را و قوم ابرهیم ابرهیم را و قوم
لوط لوط را و اصحاب مدین شعیب را و فرعون و قبط موسی را و انکاری نیست که خاص تر افاده است دل خوش باش که پیغمبران
دیگر همین کرده اند و من انکار ایشان بتعجیل عذاب نکردم تا حجت بر ایشان تمام کردم و عذاب ایشان باطل کردم پس از مهلت
تمام ایشانرا بگرفتم و عذاب فرستادم پس چه گونه بود انکار من و تغییر نعمت من بر ایشان نعمت را بمحنت بدل کردم و راحت را
و امن را بخوف بسا شهر و ده را که ما هلاک کردیم و حال آن بود که اهل ان ظالمان و ستمکاران بودند پس این شهر و ده خاویه
افتاده است بر سقفهای خود یعنی اول سقف افتاد و انگه دیوار بر سقف و بسا چاهی که واگذاشتند انکه خداوندان ایشان تمامه
و آن معطل مانده است از آنکه کشیدن چرا از آنکه در ان عمارتها که بودندی تا آنکه آب بزد باب ایشان عزیز بودی آنکه آن چاه را
کسی در وی نزاع کنند و بسا کوشکها را افراخته و بلند کرده و سنگ محکم کرده که ما از ان خداوندان خالی کردیم که کسی ساکن آن نیست ضحاک
گفت این چاه بحضرموت است در حلقه کرا و را حاضور گویند و آن چاه بود که چهار هزار مرد از آنکه صالح ایمان داشتند
بحضرموت آمدند چون بان چاه رسیدند صالح را وفات رسید اینجا که را حضرموت برای ان گفتندی که حضر موت صالح
اینجا شهری بنا کردند و آن را حاضورا نام نهادند و اینجا مقام کردند و مردی را بر خود امیر کردند نام او جلس بن جلاس بن سوید

و او و زیری بود نام او بحار ابن سواده مدتی انجا ماندند و بسیار شدند و فرزندان ایشان کافر شدند خدای تعالی پیغمبری را
بر ایشان فرستاد نام او حنظلة بن صفوان و آن مردی بود دستوربان در میان ایشان و بر ایکشتند خدای تعالی ایشانرا هلاک
کرد و ان چاه معطل ماند و ان کوشک که بنا کرده بودند پیش کسی و بی قیمتی ماند و از ایشان کس نماند أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ
فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَٰكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ
وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ وَكَأَيِّن
مِّن قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ این کافران سیر نمیکنند که در زمین میروند تا بنگرند و ببینند
ببینند آثار کسانی که ایشانرا هلاک کرده ایم تا دران نظر کنند و اعتبار گیرند ایشانرا دلهای باشد که بان دریابند
و دریابند و یا گوشها که بان بشنوند احوال و اخبار ایشان فانها که امروز ایشان اینست که ایشانرا چشم سر کور نشده و لیکن
دلهای ایشان کور شده است که در سینها دارند یعنی احوال گذشتگان و آثار ایشان می بینند از کوری چشم سر ایشان نیست
بلکه از کوری چشم دلهای ایشان است گفته اند که فی الصدور برای آن گفت که اگر چه دل جز در سینه نباشد که قلب محتمل
معانیست گویند دل او در حسد قلب الشتا گویند میان زمستان تا از ین معنا ز شود چنانکه قول بزبان و با شاره حادث
و بگفتار میتواند بودن از ابر معنا تخصیص کرد و گفت یقولون بافواههم الایة یستعجلونک بالعذاب در نضر بن حارث
آمد و مشرکان که تعجیل میکردند عذاب ایشانرا وعده من خلاف نباشد خدای تعالی این وعده روز بدر انجاز کرد
و ایشان بتیغ امیر المومنین علی علیه السلام و ضربه فرشتگان هلاک شدند پیش از آنکه بعذاب آخرت گرفتار شوند و روزی از روزهای
آخرت که ایشانرا عذاب کنند نزدیک خدای تو ای محمد هزار سال است از این سالها که میشمارید ابن عباس گفت از ان که
خدای تعالی آسمان و زمین را بیافرید از این ایام بود و محققان گفتند که این آن بود که فرمود حتی بالف سنة و ابن نقل است
بر طریق مبالغه گفت چنانکه یکی از ما گوید که مرا روزی بتو هزار سالست و کاین من قریة پس بسا شهرها که من اهل ان شهرها را مهلت
دادم و بعذاب ایشان تعجیل نکردیم و ایشان ظالمان بودند انگه ایشانرا بعذاب بگرفتم و مصیر و مرجع ایشان با من بود قُلْ يَا
أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي
آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ
فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ لِّيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ

والقاسية قلوبهم وان الظالمين لفي شقاق بعيد بگوای محمد این مردمان که من شما را ترساننده‌ام بیان کننده
و هویدا و روشن کرداننده پس آنکسانی که ایشان از خدای بترسیدند و ایمان آوردند و کردار نیکو کردند ایشان را از خدای
آمرزش هست و روزی نیکو و آنان که سعی کنند و شتاب نمایند در ابطال آیات ما و در وی طعن زنند و شعر و سحر خوانند
معاجزین چون کسی که معارضه کند با کسی تا وی را عاجز کرداند خواهند که خدای تعالی را عاجز کردانند و بروی غالب شوند
ایشان اصحاب دوزخ و ملازمان آتش باشند و ما ارسلنا من رسول سبب نزول این آیه آنست که چون رسول ع تفرقت قوم
خود دید از وی و از آنکه هرچه ایشان را دعوت کردی ایشان از وی دورتر بودندی رسول ع غم کرد با خود که بودی اگر خدای تعالی
آیتی فرستادی که بدل ایشان خوش بودی تا با ایمان نزدیک شدندی و این از سر حرص گفت بر ایمان ایشان خدای تعالی سوره
والنجم فرستاد رسول ع از وی مجمعی بود خاص با اهل از مسلمانان و مشرکان این سوره برایشان میخواند چون باینجا رسید
که افرأیتم اللات والعزی این جمع مغروران گفتند که شیطان بر زبان راند تلک الغرانیق العلی منها الشفاعة ترتجی چون
قریش شنیدند شادمان شدند و گفتند محمد خدایان ما را بستود و رسول ع از این بیخبر بود چون سوره باخر آورد سجده کرد
و مسلمانان نیز سجده کردند و مشرکان نیز موافقت کردند مگر ولید بن مغیره و سعید بن عاص که ایشان هر یکی مشتی سنگ ریزه
برگرفتند و روی بر نهادند از آنکه سخت پیر بودند مشرکان این سخن در گرفت و میگفتند که محمد خدایان ما را بستود جبرئیل ع
آمد و گفت ای محمد این چه بود که تو کردی چیزی خواندی که ما بر تو نفرستادیم و رسول ع را از این حال آگاه کرد رسول ع تنگ دل شد
خدای برای خوشدلی وی این آیه فرستاد که بدانکه این باطل است نشاید که خدای شیطان را از این تمکین کند که تلبیس او روا باشد و وثوق
از قول او برخیزد که یکبار بنام آدم کند و یکبار صحیح گوید دیگر آنکه شیطان قادر نباشد که بر زبان کسی سخن گوید و روا نباشد که این
پیغمبر بر سبیل سهو کفر را شد که مثل این سهو بر پیغمبران روا نباشد و دیگر آنکه ممکن نباشد که کسی قصیده خواند در میان
قصیده یک بیت یا دو بیت نه بر آن وزن و قافیه بسهو بگوید اما آنچه معتمد است در تفسیر آیه آنست که خدای تع رسول را
خبر داد بر سبیل تسلیه که ما هیچ رسول یا نبی نفرستادیم و الا آن چیزی خواندی شیطان در میان خواندن چیزی افکندی
از کلامی و وسوسه تا بروی بپوشد که خواند وی ممنوع کردی و زایل کردانیدی آنچه شیطان القا کردی و وسوسه او
پس آنکه محکم کردی آیات خود را و حکمت که معنی مشرکان که جای وی بر رسول نزدیک بود چون رسول ع ذکر بتان ایشان کرد
این بود که او چیزی گوید که ایشان را دلتنگ کند و نقص ایشان او سبقت گرفت و این کلمات بگفت ایشان کرده بودند

کان

کان بودند که این رسول گفته است وجه نسبت ایشان بشیطان برای آن کرد که مکر گوینده را شیطان گفتند از عادت او آن
شیاطین الجن و الانس بود چون رسول ع قرآن خواندی مشرکان در میان شعر خواندندی تا بر رسول را غلط افکنندی و کسی
استماع قرآن نکند مجاهد گفت معنی آنست که چون وحی دیر شدی بر رسول ع و او تمنای وحی کردی و دل او نصیبا از او مشغول
کرد وحی منقطع شد خدای تعالی تمنی آن کردی با نزال آیات همراه حضرت رسول ع آن بود که نزدیک شما و بر مردمی شیا
با بر سبیل تفکر و استهزا گفت و طرق طعن بر ایشان کرد و هیچ پنداشتند که آن نه از قرآنست خدای تعالی بیان کرد که این نیز از قرآنست
خدای تعالی آیات خود را محکم و ثابت کند تا هیچ چیزی بوی راه نیابد که او را باطل کند و مختلف کرداند خدای تعالی عالمست باقوال و
احوال ایشان و محکم کار است آنچه کند بروجه حکمت کند و بروفق مصلحت کند آنکه بیا ذکر در عرض خود تمکین شیطان از القای
کلام و اول احتن سخن در میان خواند رسول قرآن او گفت چرا آن کرد تا بکند اول از اکر شیطان القا کرد ابتلا و امتحانی
نامنافقان را در شک پیغمبر او بعصیبت مؤمنان را در یقین از منافقان که در دلهای ایشان است بیماری و نفاق آنکه دلهای
ایشان سخت است که کفر و شرک یعنی این برای آن کردیم تا تکلیف سخت شود بر منافقان و کافران خدای ابو بکر یکبار تکلیف
سخت کند و یکبار سهل چه غرض او از تکلیف تعریض و مرض ثواب است و هرچه سخت تر باشد ثواب بیشتر بود و گفته
ینسخ ما یلقی الشیطان فتنه یعنی تا ناسخ آنچه شیطان القا کند باشد فتنه کند و امتحانی برای آنکه نفس فعل شیطان خدای فتنه نکند
ایشان کرد دل ایشان بیمار ببیند منافقان و آنانکه سخت است دل ایشان کافرانند و مشرکان و بدرستی که این ظالمی که ذکر ایشان رفت
از کافران در خلاف و عصیبه دور رفتند یعنی سخت عاصی اند بر خدای بغایت دور از رحمت او و لیعلم الذین أوتوا العلم
انه الحق من ربک فیؤمنوا به فتخبت له قلوبهم وان الله لهاد الذین آمنوا الی صراط مستقیم و غرض دیگر
آن بود تا بدانند کسانی که ایشان را علم داده اند عقلای و حکمت وی که هرچه وی کند محض حکمت و صواب که این قرآن حق
است از خدای تعالی و صادر است از جهت وی و بوی ایمان آورند و دلهای ایشان خاضع و خاشع گردد و بیدار باشد
و ساکن گردد و خدای تعالی راه نماینده است آنان را که ایمان آوردند بر راهی راست ما الحفظ که تا ایشان را بر ایمان ثبات نمایند
و اما هدایت که کفر ایشان را در قیامت بهشت و اما هدایت که در ایشان را تا آنچه بدین حقاید باشد از آن تاویل درست کنند
ولا یزال الذین کفروا فی مریة منه حتی تأتیهم الساعة بغتة أو یأتیهم عذاب یوم عقیم همیشه آنان که کافر اند در شک
و شبهه اند از قرآن و این شک از ایشان زایل نخواهد گشت تا آنکه قیامت ناگاه بایشان رسد یا عذاب روزی نازاینده

آید و این کتاب است از شدت و سختی یعنی روزی سخت و گفته اند مراد با این روز بدر است و این روز برای آن عقیم گفتند
که کافران در این روز کشته شدند و چون شب برسید و از این روز ایشان را شب زاده نشد و از برای آنکه ایشان را در این
روز رحمتی نبود و هر بادی رسید باشند پس مانند آنکه عقیم بود برحمت و برای آنکه فرزندان و زنان در این روز کشته شدند
پس گوئی ایشان عقیم بودند و هیچ فرزند نزادند و گفته اند مراد قیامت است و عقیم برای آن گفت که آن روز را شب نباشد
شب نزاید و این چنان است که در عرب گویند که از شب روز نزاید الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ملک و پادشاهی
آن روز خدای را باشد و ملک هیچ خدای را جز خدای نگردد و بنا بر بندگان داده است پادشاهان پیوسته گرفته اند و حاکم
کنند و فردای قیامت کسی را حکم و ملکی نباشد و ملک همه خدای را باشد و حکم او کند میان ایشان و تولا او باشد و ملک اتباع
معدوم باشد و او را کار از تدبیری باشد و حکم خیر باشد یعنی حکمت باشد عوض کند ازینجا گویند الحکم فالذین آمنوا اما
آنان که مومنان اند ایمان آوردند و عمل صالح کردند در بهشتهای با نعمت باشند و آنان که کافر اند بخدای و آیات
او دروغ داشتند ایشان را عذابی بود خوار کننده و گفتند که آیات در حق قومی آمد که رسول ایشان را بگرفت از جمله مشرکان
که ایشان را هجرت کردند و ناحق کرده بودند از مسلمانان شدند وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ
اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ
بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ
النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ
و آنان که هجرت کردند در راه خدا و وطن خود رها کردند برای خدای تعالی و طلب رضای او و موافقت رسول آنگه
کشته شدند یا بمردند خدای تعالی ایشان را روزی دهد روزی نیکو در خبر است که صحابه رسول گفتند که یا رسول الله
که شهید کشته شد میدانیم که ایشان را خدای تعالی خیرات و درجات داد ما با تو ایم و جهاد میکنیم و بمیریم بی جهاد اجر ما
خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را یکسان گردانید ابن عمار گفت روزی دو جنازه بیاوردند یکی از آن کشته
و یکی از آن مرده مردم بتشییع جنازه کشته بیشتر رغبت کردند و کسی در پی جنازه مرده نرفت فضاله گفت
ای قوم میل و رغبت شما بجنازه کشته می بینم بخدای که من باک ندارم که مرا از کدام گور ازین دو گور بر انگیزند

و کوه مرده و خدای تعالی چون بر هم کافران ایشان را در جائی برد که ایشان را بحق شوند و بر ایشان پدید نیست جاوید و خدای
تعالی دانا و بردبار است شتاب نکند یعنی کافران چه شتاب آنکس کند که از فوت بترسد کسی را از قبضه قدرت او برهد این حکم
قصه این بود که شنیدی و بتو رسید و این برای تنبیه و تقریر کلام گویند آنگه ابتدا کرد و گفت ومن عاقب و هر کس که او عقوبت
کند ماننده آنکه او را عقوبت کرده باشند و این بر سبیل مجاز برای ازدواج عقوبت خواند و بحقیقت عقوبت نیست آنکه
بر و ظلم کند خدای تعالی او را نصرت کند یعنی اگر کسی بر کسی ظلم کند این مظلوم دست یابد ظالم خود را عقوبت کند باز این ظالم
بر این مظلوم که عقوبت بواجب کرده باشد دست یابد خدای تعالی یار این مظلوم باشد و عفو کننده و آمرزنده گناه آن
این نصرت مر مظلوم را بسبب آنست که او قادر است و از علامات قدرت او آنست که شب را در روز می آورد و از شب میکاهد
و در روز می افزاید و از روز میکاهد و در شب میافزاید و این برای آنگفت تا بدانند او قادر است و هیچ قادر بقدرت این
نتواند کرد و خدای شنونده جمله مسموعات است و بیننده جمله مبصرات و مرجع این دو صفت واجب با حی بودن بشرط
انتفاء آفت یعنی اگر چه میگویند میشنوند و اگر چه میکنند میبینند این صفت خدای را بسبب آنست که خدای حق اوست الهیت او را
سزد و آنکه شما میپرستید و از و میخواهید ایشان همه باطلند و خدا است که او بلند قدر و بزرگوار است أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ
أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ
الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا
بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ ای محمد یعنی
و مثل این خطابات با رسول با امت مخاطب کرد این خطابست که خدای تعالی از آسمان آب فرستاد یعنی آب باران پس
زمین از آن آبگیاه و سبز گشت و خدای تعالی لطیف است بعلم او و اصلست بهر چیزی که آن خبر است و آگاه بمصالح
شناسد و آنچه مصلحت ایشان باشد فرماید او راست هر چه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و او خدای بی نیاز و ستوده
مستحق آنکه و برا حمد کنند و شکر گویند ای محمد یعنی ای که خدای تعالی مسخر کرد برای شما آنچه در زمین است از حیوانات و
پایان برای نشستن تا منتفع شما باشند و کشتی را در دریا مسخر کرد تا میرود بفرمان وی و هم کجا که شما میخواهید و
نگاه میدارد از آنکه بر زمین افتد مگر بفرمان او و او بمردمان بخشاینده و مهربانست و او است آن خدای که شما را ا

کرده اند انکه پیدا کرد پس انکه نبود کرده اند شما را بقیامت بحقیقت که ادمی کافر نعمت عظیم است یعنی این نعمتها انکه بر شمرد

از بهر هر گروهی منسکی پیدا کردیم و بدل انکه کفران نعمت آید لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ ما هر امتی و هر گروهی را

جای عبادتی پدید کردیم که ایشان الفت دارند و خواهان آن باشند که عبادت در انجا کنند و اصل منسک در لغت سبب

جایی باشد که مردم را الفت بود بانجا برای عبادت یا کاری از کارهای خیر یا شر ابن عباس گفت منسکا ای عیدا هر امتی را

عیدی کردیم و قتاده گفت جای قربانی کردن تا هر خود انجا کنند فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ

هُدًى مُسْتَقِيمٍ وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ نباید کرد در باب

قربان با تو منازعت کنند یعنی با ایشان و گفتار ایشان التفات مکن و ایشان را مقام آن مده که با تو منازعت کنند و ایشان کردند

که بدیل بن ورقا و غیر او کافران رسول را گفتند چگونه است که شما انچه خود میکشید میخورید و انچه خدای میکشد نمیخورید

این آیت فرود آمد که در کار دین باید که با تو منازعت نکنند تو دعوت کن همه را با خدای خود خوان مردمان را که تو بر

راهی و اگر این کافران این باز نکردند و مجادله کنند بگوی که خدای تعالی عالمتر و داناتر است بانچه شما میکنید جزا دهد بر کردن

که من جزای ایشان را بر ایشان خدای تعالی حکم کند میان شما در انچه خلاف میکنید امروز و روز قیامت حکم کند انکه پیدا بیند که بر حق کیست

و بر باطل کیست خدای تعالی در این آیت ادب نیکو آموخت تا چون کسی از منکران حق مجادله کند و ما حجت و دلیل گوییم او گوش باز

نکند حواله با خدای کنیم و گوییم بقیامت پیدا شود که حق کدام است و باطل کدام أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ

وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ای محمد ندانی تو که خدای میداند انچه در آسمان و زمین است

و علم وی بان محیط است چه گونه بر وی پوشیده باشد اعمال و افعال ایشان که خدای که عالم باشد بهر چه حادث شود

در آسمان و زمین عالم باشد بان و چگونه نباشد که انها را کی پیش از ان که حادث شود در لوح محفوظ نوشته است

کرده و این بر خدای آسان است وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا

لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ

بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا می پرستند از جز خدای ان خدا را که در صحت عبادت ایشان حجتی و برهانی نه و هیچ منسکی

و دلیلی نیست نه از جهت عقل و نه از جهت نقل انچه نفرستاد بر صحت عبادت ایشان حجتی و برهانی و انچه ایشان را بان هیچ

علمی نیست و هر دعوی که از حجت عاری باشد ایجاب علم نکند و سکون نفس بوی حاصل نکردد و نیست ستمکاران کافر را

روز قیامت هیچ یاری دهد یاوری و چون خوانند بر ایشان آیات ما روشن و حجتهای واضح بشناسی تو ای محمد در روی

انکاری یعنی روی ترش کنند و اظهار کراهیت کنند و نزدیک باشد که حمله آرند بر انان که آیات ما

که قرآن است خوانند و ایشان را بزنند و برنجانند قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكُمُ النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا

وَبِئْسَ الْمَصِيرُ بگوی ای محمد که شما را خبر دهم بچیزی بتر از این و آن آتش دوزخ است یعنی این کافران از شنیدن قرآن

کراهت دارند و اظهار کراهیت میکنند انکه دوزخ ببینند و عذاب ان در انجه خواهند کردن آتش دوزخ که خدای

وعده کرده است و بد جای بازگشتن است آتش دوزخ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ

دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ خطابست با مشرکان که ای مردمان مثلی زده شد و دا

نهاده شد استماع این مثل کنید و ان را استماع کنید و گوش هوش بشنوید و تصحیح کنید و مثل با نام بدیع را مثل خوانند برای

و غرابت او ابو سهل ذهبیه بعضی از امثال سایره بود و درین مثل گرد زده تسفیه رای قریش و کیان کرده است و اظهار

ضلالت ایشان از انجا که ایشان صورتهای بیجان که ساخته اند خدای خوانند و الهیت ایشان اجرا کردند و ایشان یعنی بتان

عاجز از مخلوقات خدا قادر نباشند و الهیت کسی را سزد که او قادر باشد بر جمله مقدورات و عالم باشد بر جمیع معلومات

انکه بیان این مثل کرده و فرموده که انان که شما ایشان را خدای میخوانید و عبادت بجای می آورید ایشان هر که مگسی بیافرینند

نتوانند افرید و اگر همه معبودان شما جمع شوند تا مگسی بیافرینند هم بیافرینند از انکه ایشان جمادند و از جماد فعل

مستحیل بود و چون در مخلوقات از مگس حقیرتر و بیقدرتر مخلوقی نیست و اگر مثل مگس چیزی از ایشان بر باید نتوانند که از

مگس باز گیرند و از دست مگس برهانند چوینده که مگس و رباینده است و مطلوب که بتانند هم ضعیفند و این مثل

انگه که مشرکان را عادت بود که بتان را بانواع حلی و جواهر بیارا ستندی اگر در میان ایشان چیزی کم شدی ندانستندی

که کجا رفت و باز نتوانستندی جست خدای تعالی این مثل برای ایشان زد و نشناختند خدا را سزای شناختن و تعظیم نکردند

حق تعظیم کردن چه اگر شناختندی عظمت و جبروت او دانستندی با او شرک نیاوردندی و ایشان را کردندی با وی انکه از مگس عاجز

ایدو باوی چیزی نباید خدای تعالی مانند او با قوت است و عزیزی با عظمت بزرگ او و انتقام کشیدن خلاف اصنام که ایشان عاجزند و ضعیف
و ذلیل اند و مهین خدای اختیار کند و برگزیند از فرشتگان رسولان و از مردمان پیغمبران نزول این آیت ایشان بود که مشرکان گفتند سبب
که از میان ما محمد خدای تعالی پیغمبری محمد را که یتیم ابو طالبست خدای تعالی گفت این چه انکارست و چه تعجب خدای برگزیند
از فرشتگان آنرا که خواهد چون جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و از آدمیان آنرا که خواهد نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد را بدوستی
که خدای شنونده مقال ایشانست داننده احوال ایشان میداند آنچه پیش ایشانست و آنچه پس ایشانست یعنی آنچه بود پیش از آنکه
ایشان از او زاییده و آنچه باشد پس از آن که ایشان از ابا فنا برد و کارها با خدای تعالی و مآل همه چیز با اویست یا ایها الذین امنوا
ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون وجاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتبیکم وما
جعل علیکم فی الدین من حرج ملة ابیکم ابرهیم هو سمیکم المسلمین من قبل وفی هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم
وتکونوا شهداء علی الناس فاقیموا الصلوة واتوا الزکوة واعتصموا بالله هو مولیکم فنعم المولی ونعم
النصیر خدای سبحانه و تعالی امر کرده است اهل ایمان را که آن بزرگترین عبادتهاست اکنون پیغمبران با عمال خیر و سبیل عموم
گفت ای آنان که گرویده اید و تصدیق کرده اید نماز کنید و در نماز رکوع و سجود تمام بجای آرید نافع گفت مردی از اهل
مصر عبدالله عمر را گفت من پدرت را دیدم که سوره حج بخواند و بجای سجده کرد یکی اینجا و یکی آنجا گفت ان الله یسجد له
ما فی السموات چون این سوره را تفضیل بود بر دیگر سورها باین دو سجده و این جمله سجدهای سنت است که سجده فریضه
بنزدیک شیعه در چهار سوره است پس پرستید خدای خود را پرستید و خیرات صبرا کنید و کارهای نیکو تا باشد که فلاح
یابید و بهشت جاوید و باقی برسید ابن عباس گفت که خیرات صلة الارحام و مکارم الاخلاقست یعنی با نجز میکنید
از طاعت و خیرات صبرا کنید و بر اعمال خود توکل مکنید اگر فلاح و ظفر میجوئید و در راه خدای جهاد کنید با دشمنان عبادت
دین و با نفس اماره کوشش کنید و منع کردن و باز داشتن از هوا و مراد جهاد کردن با نفس بزرگترین جهاد است چون نفس
بزرگترین دشمنی باشد جهاد با وی بزرگترین جهاد باشد و رسول صلعم برای این گفت رجعنا من الجهاد الاصغر الی
الجهاد الاکبر سزای جهاد کردن وی یعنی چنانکه واجب باشد و بر طریق تزیین [illegible] باشد برحق جهد و طاقت عبدالله
مبارک گفت بالجهاد نفس حق جهاد باشد او شما را برگزید برای دین خود و بر شما در دین هیچ تنگی ننهاد و مکر بلکه دین تکلیف
سهل و آسانست با اضافه با تکلیف بنی اسرائیل که ایشان با [illegible] تا تو بر ایشان قبول شود عبدالله عباس

ازین

مرمسون ٥٢

ازین آیه پرسیدند گفت مراد آنست که خدای تعالی بر بندگان از گناه خلاص داد بگفتار بعضی گفته اند مراد آنست که
اوقات شما بر شما تنگ نکرد ملة ابیکم یعنی ملت پدر خود ابرهیم کنید ابرهیم پدر امت خواند زیرا که عرب از فرزندان اسمعیل اند
و عجم از فرزندان اسحق و از برای آنکه ابرهیم پدر رسول خداست صلعم و رسول پدر امت است و مراد از ملت او آنچیز هاست
از شریعت او که موافق شریعت رسول است چه رسول صلعم بشریعت هیچ پیغمبر مقید نبود و این برای آن گفت تا همگنان را این
شریعت راغب کردند و مخالفت نکنند چه طبایع بموافقت آبا و اجداد مایلند ابرهیم شما را مسلمان نام نهاد
و مسلمان خواند خدای خود این در خواست بجای گفت ومن ذریتنا امة مسلمة لک و گفته اند که هو کنایتست از نام خدای
یعنی خدای شما را مسلمان نام نهاد پیش ازین زمان و درین زمان یا درین کتاب که قرآنست و پیش از قرآن تا رسول صلعم
گواه باشد بر شما بقبول کردن و طاعت داشتن شما بر طاعت مطیعان و عصیان عاصیان گواهی دهد و شما
نیز گواه باشید بر مردمان از امت سلف که پیغمبران آمدند و پیغام رسانیدند چون خدای تعالی شما را باین کرامت خاص
گردانید و این منزلت و مرتبه داد این را مقابله کنید بشکر کردن و فرمان بردن و عبادت و بندگی بجای آورید
پس نماز بپای دارید و زکوة مال بدهید و دست در خدای زنید و ملازم دین و طاعت وی باشید و گفته اند
که از شر دشمنان پناه با خدای دهید که او خداوند شماست و مالک امر شمائست و نصرت و یاری از وی خواهید
وی نیکو خداوند و نیکو یاوریست شما را سورة المؤمنون مکیست و صد و هیجده آیت است ابی بن کعب از رسول
روایت کرد که هر که این سوره بخواند وی را بروح و ریحان بشارت دهند و در قیامت با بخوشی وی روشن گردد و در
وقت آمدن ملک الموت برای قبض کردن روح شادمان گفت که هر که این سوره بخواند خدای تعالی ختم کار او بسعادت کند
و هر که در هر آدینه بخواند منزل او در فردوس اعلی با پیغمبران مرسل باشد بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون
الذین هم فی صلوتهم خاشعون والذین هم عن اللغو معرضون والذین هم للزکوة فاعلون والذین هم لفروجهم
حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون
والذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون والذین هم علی صلواتهم یحافظون اولئک هم الوارثون الذین یرثون
الفردوس هم فیها خالدون بدرستی که ظفر و صلاح یافتند و بمراد و مقصود خود و بقاء جاویدان رسیدند آنان که
ایمان آوردند بخدای و پیغمبران و فرشتگان و کتابها را باور داشتند تصدیق کردند و نماز خاضع و خاشع و متواضع و ترس

کار باشند مجاهد گفت خاشع ان باشد که چشم برهم نهد از ترس خدای ابن سیرین گفت ان باشد که چشم بر جایگاه سجده
دارد و در موضع سجده نگاه کند و در بدایت شرع چون نماز کردندی بر جوانب نگریستندی چون این آیه آمد دیگر
چشم از جای سجده بر نداشتند از رسول صلعم روایت است که چون بنده در نماز ایستد خدای تعالی بوی نگرد چون بنده بجای
دیگر نگرد خدای تعالی گوید بنده من من بتو مینگرم تو بکه مینگری بکسی مینگری که ترا از من بهتر است روی بمن آر
که از من بهتر کسی نیست خضوع در نماز آن باشد که در نماز ان باشد که بجوارح خود بازی نکنند در خبر است
که رسول صلعم مردی را دید که نماز میکرد و دست بمحاسن خود فرو می آورد گفت اگر این مرد را در دل خشوع بودی اعضای
وی خاشع بودی ابوذر غفاری از رسول صلعم روایت کرد که چون یکی از شما روی بنماز آرد رحمت خدای روی باو
آرد نباید که بسنگ ریزه مسجد بازی کند حسن بصری مردی را دید که بسنگ ریزه بازی میکرد و در تعقیب نماز
میگفت اللهم زوجنی من الحور العین بارخدایا مرا بخشیده از حور عین حسن گفت بئس الخاطب انت تخطب و تلعب بحور عین
از خدای خطاب میکنی و بدست بازی میکنی بعضی دیگر گفت خشوع در نماز آن باشد که همه بدن نماز را باشد نه انکه
بتن در نماز باشد و بدل در بازار ابو العباس جوالقی مردی جوال دوز بود روزی جوالی بکسی داده فراموش کرده هر چند اندیشه
کرد تا یادش نیامد تا بنماز پیش شاگرد را گفت یا فلان بیاد من آمد که جوال را بکه داده ام گفت چگونه گفت در نماز
بیادم آمد شاگرد گفت ای استاد تو بنماز کردن بودی یا بجوال جستن مرد چون این تنبیه را دریافت و بطلب علم رفت
چندان علم بیاموخت که معتبر شد ابوبکر واسطی گفت خضوع در نماز ان باشد که نماز خاص و خالص برای خدای
کند و بر وی عوض طلب ندارد سلمة بن دینار گفت بنزدیک امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلم نشسته بودم مردی آمد
او را گفت نماز روائی کردن من خواستم تا بیاموزم و حفاکم نگذاشت و گفت یا ابا حازم فان العلماء احماء رحماء ساکوا باش
که علما حلیم و رحیم باشند انگه روی بسایل کرد و گفت از نماز کردن دانم که بعضی از نماز بر تو فریضه است گفت
هفت چیز سنت طهارت کردن و عورت پوشیدن و جای سجده پاکیزه کردن و وقت شناختن و جامه پاک پوشیدن
و روی بقبله آوردن گفت چه چیز است از خانه بیرون آمدن گفت بنیت زیارت گفت چه چیز است در مسجد شدن گفت بنیت عبادت
گفت چه چیز است قیام گفت با بیم خدمت و بنیت عبودیت مقر و معترف خدای را بیگانگی گفت روی بقبله
آوری گفت بسه فریضه و یك سنت گفتا کدامست گفت توجه بقبله فریضه است و نیت و تکبیر احرام و دست برداشتن

نزدیك ان سنت است گفت تکبیرات چنداست گفت اصل تکبیرات نود و پنج از ان فرض است و باقی سنت گفت بچه
در نماز روی گفت بتکبیر گفت برهان نماز چیست گفت نظر در جای سجده کردن گفت تحریم نماز چیست گفت تکبیر
گفت تحلیل نماز چیست گفت سلام گفت جوهر بن چیست گفت تسبیح گفت شعار بن گفت تعقیب گفت نماز تمام چیست
گفت صلوات بر محمد و آل محمد گفت سبب قبولش گفت ولایتنا والبرائة من اعدائنا و ولایت ما و بیزار شدن از دشمنان ما
گفت حجت رها نکردی کسی برخود آنکه برخواست و گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته ابن عباس از رسول صلعم روایت کرد
که چون خدای تعالی بهشت عدن بیافرید چنانکه هیچ چشم چنان ندیده و هیچ گوش نشنیده و بر خاطر هیچکس نگذشته
او را گفت تکلم سخن گوی بهشت عدن بلوانا آمد و گفت انا حرام علی کل بخیل و مرائی گفت قد افلح آن مومنان که در نماز
خاشع باشند و من حرام بر بخیلان و مرائیان و آنانکه از سخن نافرجام و بیهوده اعراض کنند لغو باطل باشد و دروغ
یا خلف وعده باشد و آنانکه ایشان فاعل زکوة باشند یعنی زکوة مال بدهند چون بر ایشان واجب شود و این الفاظ از
فصحای قرائت و در کلام عرب واشعار ایشان آمده است و آنانکه اندامهای خود را از حرام نگاه دارند و از زنان
دور شوند مگر بر زنانی که با ایشان عقد بسته باشند که ایشان را در نکاح خود در آورده باشند یا بر انچه دستهای ایشان
مالك شده یعنی کنیزکانی که خریده باشند که ایشان در نگاه داشتن فرجهای خود از ایشان ملوم و مذموم نباشند
جز این دو نوع از زنان که عقد کرده باشند و آنانکه ایشان را خریده باشند شرع ایشان را سبب خواهد که وطی کنند پس
ایشان ایشان این باشد که کاملان باشند در عدوان و از حدی که خدای نهاده در گذرند و آنانکه ایشان امانتهای
خود را مراعات کنند و عهد که کرده باشند وفا کنند و آنانکه ایشان بر نمازهای خود مداومت نمایند و محافظت آن و شرایط
آن کنند تکرار نماز برای آنکه کرد اول وصف ایشان کرد بخشوع در نماز کردن و دوم ذکر ایشان بمحافظت نماز و مراعات
اوقات او نگاه داشتن ارکان او ایشان که موصوفند باین صفات ایشان وارثانند آن وارثانی که بهشت فردوس را میراث
گیرند و ایشان در ان بهشت جاوید و دایم باشند ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة
فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشاناه
خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقين ثم انكم بعد ذلك لميتون ثم انكم يوم القيمة تبعثون بلا شك و حقیقت که
ما بیافریدیم آدمی را از چیزی که آن سلالة و خلاصه بود از گل یعنی جوهر آدمی را از گل آفریدیم انگه جوهر او نطفه کردیم

دو جا بی قراری که با مکانت و استوار است آن جوهر را در اینجای مراد بقرار رحم است و او را صفت کرد بصفتی که آن صفت قرارگاه است
در اینجای قرار پس آنکه ما بیافریدیم و کردیم آن نطفه را علقه چون خون بسته پس آنکه آن خون بسته را مضغه کردیم یعنی پاره گوشت پس آنکه
آن پاره گوشت را استخوان کردیم و در استخوان گوشت پوشانیدیم پس آنکه او را خلقی دیگر آفریدیم از اینجا که حیوانی آفریدیم
بعد از آنکه جماد بود و در هر جزوی از اجزای وی بودیعه بنهادیم از عجایب فطرت و غرایب حکمت آنچه هیچکس بکنه او نرسد و وصف
او نکند مگر آفریننده وی جلت عظمته پدید آنکه حق تعالی در این آیه شرح آفرینش فرزندان آدم داده است و بحقیقت آدمی را
از گل آفرید آنکه نطفه از غذاست و غذا یا حیوانی باشد یا نباتی اگر حیوانی باشد حیوان هم از غذای دیگر متولد شده است
و عاقبت بنبات رسد و نبات از آب و خاک متولد شده است پس معلوم شد که اولاد آدم از سلالة من طین متولد شده اند
و از اینست که خدای تعالی فرمود که شما را از خاک آفریدیم آنگه گفتیم او را نطفه کردیم پدید آنکه آدمی جسمیست گرم و تر و هر گاه که گرمی
در تری اثر کند بخاری از وی متصاعد شود و متحلل گردد اگر آن تحلل دایما موجود باشد آن جسم باطل شود پس آفریدگار عالم
چنان کرد که چون بمرد غذا بخورد بدل آن جسم متحلل شود و چون غذا بمعده رسد از وی چیزی چون کشکاب غلیظ گردد و در
معده نضجی یابد آنچه از وی لطیف بود بجگر آید و آنچه کثیف بود بامعا فرو شود و تا این غایت یک نضج تمام واقع باشد و آنچه
از غذا بجگر رسد در وی پخته شود و بعد از آن کفی بر سر آید و آن صفرا است و درد وی بر بن آید و آن سودا است و آن را سپرز بکشد
و بقیت خون گردد و بود غذا کرده شود آنکه بمثانه در آید و از مثانه براه احلیل جدا شود تا این غایت هضم باشد و بر
روی اعضا افتد و خاصیت هر یک از اعضا در وی پدید آید طبیعت بقدری از آن ماده باز ستاند و با و عیسی بدو آورد و
از اصل حیوان کرده اند و چون تولد آدمی از نطفه است و از خون و این هر دو در غایت رطوبت است و نسبت رطوبت با حرارت
غریزی چون روغن است با آتش و فتیله چراغ آتش بفتیله گرفته است پیوسته از اجزای روغن چیزی تحلیل میکند همچنین حرارت
رطوبت را تحلیل میکند چون رطوبت فانی شود حرارت غریزی منطفی شود و چون چنین بود ابقاء شخص ممکن نبود طریقه
ساخته شد که ابقا بنوع حاصل شود و آنچنانست که در وقت انفصال النطفه لذتی حاصل شود تا حیوان از برای آن
لذت بمباشرت مشغول گردد و نطفه از صلب برحم رسد و فرزند در وجود آید و چون نطفه برحم آید چون کره
شود از آن سبب که جرم نطفه خرد است و رحم بزرگ از هر دو طرف آید از گردوی در اجزای هر جانب و باین سبب آن نطفه
کره شود و دور ترین اشکال از تقبل آفات شکل کره است پس آفریدگار نطفه را از برای مبالغه در حفظ بر شکل کره

کرد

موصول

کره کرد و چون منی بر رحم کره شود برسد و سر در زیر آید و ظاهر که آن غشای علقه پدید آید همچنانکه حب بر سنگ
تفسیده بنهند هر اینه غشای بر روی جرم ظاهر گردد و حکمت در این آنست که چون غشا گرد آن جسم در آید حرارت غریزی
در باطن او جمع شود و قوی گردد و چون حرارت غریزی قوی گردد عمل قوه مصوره بتدبیر حق تعالی کامل تر و اتم
اجزای روحانی را بواسطه غشا حفظ کامل تر باشد و چون کامل تر حرارت غریزی در باطن او جمع شود بخارات
متولد گردد و منفذی جوید پس بدان منافذ و مجاری در آن جسم پدید آید و بواسطه آن خلقت او تمام شود
و آن غشا آنست که آن را مشیمه خوانند و بدانکه چون نطفه در رحم افتد بشکل کره شود یعنی گوی گردد و آنچه
اجزای روحانی باشد در میان جمع شود و آنچه اجزای کثیف است بکنارها و در آید و در این مقام مناسبتی عجیب
ظاهر میشود و آن آنست که انسان عالم اصغر است و جمله جهان عالم اکبر است پس همچنانکه عالم اکبر کره است
عالم اصغر کره است و همچنانکه عالم اکبر در خلا نامتناهی معلق است بحفظ عالم اصغر نیز معلق ایستاده است در فضای رحم
رحم و چنانکه اسمان عالم را سماها بنای معلق را بنا خوانند که و بنینا فوقکم سبعا شدادا و بنا و فتحی بود که او را فرا
بود و اسمانها و افلاک در هوا معلق است از آن بنا نام آن گفت کرد احکام خلقت همچنان بود که آن بنای
که از و محکم تر نباشد همچنین نطفه اگرچه در فضای رحم معلق ایستاده است لیکن چون حفظ خدای تعالی
مر او را ایمان بکمالست لاجرم او را مکین خوانند که ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین و رسول علیه السلام در آفرینش آدم خبر داد
که خمرت طینة آدم بیده اربعین صباحا اینجا نیز خبر داد که آفرینش فرزند آدم در چهل روز تمام شود چنانکه
یجمع خلق احدکم فی بطن امه اربعین یوما نطفة ثم یکون علقة مثل ذلک ثم یکون مضغة مثل ذلک ثم یرسل
الیه ملکا ینفخ فیه الروح فیؤمر باربع کلمات فیکتب رزقه و اجله و شقی هو ام سعید این چنانست که در مدت
چهل روز اعضا پدید آید لیکن کمال آن احوال آنگاه ظاهر گردد که این سه چهل بگذارد فخلقنا المضغة عظاما
پس ما آن پاره گوشت که چون خون بسته بود استخوان در غایت صلابت و گوشت جسمیست متوسط میان نرمی و سختی پس
معلوم چنانست که از نطفه اول گوشت پدید آید آنگه استخوان و نه چنین است چه باید که حدوث آن بتقدیر و اراده
باشد نه بطبیعت و علت آنکه گوشت بر استخوان پوشیده گردد فکسونا العظام لحما و در آفرینش گوشت حکمتهاست
بعضی از آنست که منبع حس و قوه حرکت دماغ باشد از بهر آنکه هر گاه میان دماغ و میان عضو سدی افتد

می باید که قوتها در وی بکند و در جمله اعضا برسد و آن آلت اعصابست پس خدای تعالی از دماغ اعصاب بیرون آورد
بجمله استخوانهای تن پیوسته کرد تا چون قوت حس و حرکت در آن بکند در جمله اعضا برسد تا نه کران استخوانها
بجنبانند لیکن عصب سخت باریک بود و خوف آن بود که در میان بگسلد و نیز عصب با استخوانها متصل نشود اتصال
کامل پس خالق حکیم گوشت را بیافرید و آن اعصاب را استوار کرد و عصب را با گوشت بیامیخت و آنرا با استخوان
موصول کرد تا از خوف زود گسیختن ایمن شود و استخوانها نیکو متصل کرد و نیز گوشت بالطبع گرم و ترست
تا آن گرمی در گوشت لطیفی باشند پس گوشت در بدن آدمی باشند سبب قوت حرارت تن او باشد و آن گوشت در تن او
همچنانکه محلوج در جبه و ازین نیست که هر که لاغر باشد سرما بیشتر یابد و اگر گوشت نبودی استخوانها شکسته گشتی از بهر
آنکه بعضی بزرگ ترست و بعضی خوردتر چنانکه دو سفال چون بریکدیگر باشند و بر هم میسایند شکسته گردند پس
آنکه خلقی دیگر کردیم که انشاناه خلقا آخر بدانکه طبیبان گفته اند که هر گاه خلقت اعضا در مدتی حاصل شود چون آن ضعف
بوی مضاعف شود و چون ضعف آن مجموع بوی مضاعف شود جنین از رحم منفصل شود مثلا اگر در سی روز اعضا بهم آید چون
شصت روز اعضا کامل گردد چون صد و بیست روز شود از رحم منفصل شود و مجموع آن صد و هشتاد روز شود
و آن شش ماه بود و این کمترین ایام حملست و اگر اعضای او در چهل روز تمام شود چون صد و هشتاد روز شود جنین منفصل متولد شود ودو روز
شود و آن نه ماه بود و بدانکه اقسام مخلوقات سه قسم است یا همه روحانی باشند یا مرکب باشند از جسمانی و روحانی اما آنکه
همه روح محض اند ملائکه اند همه نورانی اند علوی قدسی مبرا از صفات شهوة و غضب و نقصان و آنانکه همه جسمانی اند حیوانات
و نباتات و جمادات اند و چون این هر دو قسم در وجود آمد قسم سیم ماند و آن چیزیست که مرکب باشد هم از جسمانی و هم از روحانی
جسد وی از عالم خلق و روح وی از عالم امر چنانکه فرمود الا له الخلق والامر و او را شش مرتبه داد اول سلاله دوم نطفه سیم علقه
چهارم مضغه پنجم عظام ششم لحم و این همه شش تعلق بجسد دارد آنگه مرتبه هفتم چنانکه فرمود ثم انشاناه خلقا آخر و آن انشا
بروح است آنگه فرمود فتبارک الله احسن الخالقین بزرگوارست خدای که نیکوترین آفرینندگانست بر خود ثنا گفت
که ترکیب کردن میان جسم و روح کاری عجیبست از آنکه روح نورانیست و جسد ظلمانی روح علویست و جسد سفلیست
لطیف و جسد کثیف روح را جهت بمرتبه حق باشد و سرور او بذکر حق باشد و روح او بحضرت حق باشد جسد را
بمحسوسات باشد و انس او بشهوات باشد پس معلوم شد که جمله احوال الروح ضد جمله احوال الجسد است پس ترکیب کردن میان

جان و تن بان مانند که عجب است چون نه در وجود آمد دلیل شد بر کمال قدرت و حکمت و جلال الهیت صانع عالم تعالی و تقدس
دلیلست بر بطلان قول آنان که گفتند لا خالق الا الله زیرا که خدای تعالی اثبات کرد بجز خود خالقی غیر او و اگر جز او خالقی نبودی
نبودی گفتن احسن الخالقین چنانکه روا نیست گفتن احسن الالهه زیرا که این کلمه کفرست باجماع و دیگر خلق اخراج مقدور را
از عدم بوجود با ضرب تقدیر و این در افعال ما بایا راست پس ممتنع نباشد که ما را خالق خوانند الا آنست که سمع منع کرد
از آنکه ما را برای اطلاق خالق خوانند و روا بود که خالق خوانند با قیدی چنانکه خالق الادیم خوانند چنانکه در مطلق
نگویند بلکه مقید گویند رب الدار و رب المسجد آورده اند که رسول را کاتبی بود عبدالله بن ابی سرح نام چون این آیه
را وحی نوشت چون با خر رسید گفت فتبارک الله احسن الخالقین وی را گفتند بنویس که خدای تعالی چنین فرستاده است او با خویشتن گفت
اگر محمد پیغمبر است که قرآن بر وی وحی میکنند بر من نیز پیغمبر این در دل من افکند بدو مرتد شد و از مدینه بگریخت و بمکه رفت
پس شما بعد از آنکه او پدید شد بمیرید و بعد چون شد بمیرید شما را روز قیامت زنده کنند و بر انگیزند ولقد خلقنا فوقکم
سبع طرائق وما کنا عن الخلق غافلین وانزلنا من السماء ماء بقدر فاسکناه فی الارض وانا علی ذهاب به
لقادرون فانشانا لکم به جنات من نخیل واعناب لکم فیها فواکه کثیرة ومنها تأکلون وشجرة تخرج من طور
سیناء تنبت بالدهن وصبغ للآکلین و ما شما را آفریدیم و از بالای سر شما هفت راه یعنی هفت آسمان بعضی بر بالای بعضی
و عرب هر چیزی که بر بالای چیزی باشد آنرا طریقه خوانند و گفته اند که برای آن طرائق خوانند آنرا که راههای فرشتگانست و ما از خلقان
غافل نیستیم بلکه بر احوال ایشان مطلعیم و بر افعال ایشان عالمیم تا هر یکی را بسزا جزا دهیم و گفته اند معنی آنست که غافل نیستیم از حفظ این اسمان
هر یکی را معلق میداریم حسن گفت که ما غافل نبوده ایم از انچه این خلق را بکار آید از باران که سبب معاش است و غفلت نبود ما را معنی آنست
باشد و جمع این با نفع عام بود و ما فرو فرستادیم از آسمان آبی باندازه یعنی آب باران چون از آسمان فرود آوردیم باندازه حاجت
فرو بردیم تا وقت حاجت از چشمه و کاریز بیرون می آید چشمه های زمین جمله از آسمانست و ما آنرا در زمین ساکن گردانیدیم تا
احتیاج و ینابیع از زمین بیرون می آید و چنانکه آنرا از آسمان آوردیم توانیم و قادریم بر آنکه آنرا ببریم تا این خلقان
همه از تشنگی بمیرند و زمین همه خراب شود پس ما بیافریدیم برای شما بدین آب از آسمان بوستانها از درختان خرما و انگور
در آن بوستانها میوهاء بسیار است از هر نوعی و صنفی و تخصیص خرما و انگور برای آن کرد که میوه اهل حجاز خرما باشد و میوه
اهل طایف انگور چیزی گفت بایشان که ایشان شناختند و دیگر آنکه این دو نوع میوه را ذخیره توان کرد و خشک توان کرد و

در بنات وغیر آن توان کرد شاید که تخصیص وی برای تفخیمش باشد و شما از آن هیچ امید چیزی نیست که شما را
از آن نکه باشد و آن انتاسید و دیگر درختی که از طور سینا کوهی باشد که بر آن درختان بسیار باشد و این آن کوهست که
موسی با خدا مناجات کرد میان مصر است و دیگر و این را برای آن تخصیص کرد بزیتون که اولین کوهی که زیتون رویاند
طور بود و گفته اند که اولین درختی که بر زمین برست زیتون بود میرویاند روغن را و نانخورش نان خورندگان را
یعنی زیتون که از وی روغن کیرند و با نان بخورند وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ
كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ
مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ
عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا
بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ بدرستی که شما را در چهارپایان عبرتی و پندیست از آن تامل کنید و در و نظر
کنید و اندیشه کنید از گاو و گوسفند و شتر نشیرکم علیهم شما را و بچه‌ها بیم از آنچه در شکمهای ایشانست از شیر و گوشت شما را
در بن چهارپایان منفعتهای بسیارست از حمل اثقال و انتفاع با صواف و اشعار و اوبار و از ایشان میخورید غذای خود و علیها
و بر ایشان یعنی برین چهارپایان و نیز بر کشتیها شما را حمل میکنند که بر ایشان می نشینید و گاه بارهای گران بر آن مینهید در خشکی و در
بیابانها و در سفر دریا در کشتی میروید درین نعمتها که خدا با شما کرد اندیشه کنید و شکر نعمتهای آن بجای آرید و منعم خود را که معبود مطلقست
پرستید بدرستی که ما فرستادیم نوح را به پیغمبری بقوم وی یعنی نوح نزد یک قوم خود رفت و گفت ای قوم من فرستاده خدایم خدا را بپرستید
که شما را جز او وی خدائی نیست در عبادت جز وی شریک میگیرید گفتند قومی از اشراف و بزرگان قوم و ما هذا نیست این مرد که نوحست
مگر آدمی مانند شما و این از آنجا گفتند که ایشان را گمان آن بود که پیغمبر از جنس آدمی نباشد چون نوح دعوی پیغمبری کرد ایشان را مستبعد آمد
گفتند که او میخواهد که بر شما بزرگی کند و از شما برتری جوید و اگر خدای خواستی که پیغمبری فرستادی فرشته فرستادی نه آدمی ما نشنودیم مثل
این در پدران گذشته ما یعنی ما نشنیدیم که در میان پدران پیشین ما همچنین آدمی آمد و دعوی پیغمبری کرد و نیز پدران
ما نگفتند که از جنس آدمی پیغمبری از خدای پیش شما خواهد آمد تا آنکه گفتند انه و نیست این نوح مگر مردی که بوی دیوانگی
باشد یعنی او مردی دیوانه است فتربصوا پس چشم دارید و منتظر باشید باو یعنی بهلاک او تا زمانی که بهتر شود و
از دیوانگی باز آید یا بمیرد و نوح از قوم خود چنین شنید بر ایشان دعا کرد و گفت یا رب خدایا مرا یاری ده بر ایشان

گفت خدای قادر و توانا
او و خلق و سپاس او را
عبادت شریک میگیرید

سر سون

ونصرت کن و غالب گردان که مرا تکذیب میکنند و بدروغ میدارند فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ
وَحْيِنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَلَا
تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا
مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ
ما وحی کردیم بنوح که کشتی بساز بحفظ ما و بفرمان ما و اشارهٔ ما فاذا جاء چون فرمان ما در آید و آب از تنور برجوشد خدای
تعالی بر آمدن آب از تنور علامت ایشان کرده است در باب هلاک و گفته اند که وقت هلاک ایشان آنگه باشد که معجزات نوح بر آید
از میان تنوری تا امر خدای تعالی از میان تنور اثر آب برآورد در عهد نوح و در بدایت طوفان و در آخر طوفان آتش
در میان آب بدید آورد تا ایشان از میان آب با آتش بسوختند اغرقوا فادخلوا نارا چون علامت طوفان ظاهر
گردد و آب برجوشید از آن تنور فاسلک تو ای نوح در کشتی بر از هر نوعی جفتی نری و ماده ای و نیز اهل
خود او قوم خود را در کشتی آور الا تو آنکه بتو ایمان آورده اند مگر آنکسی که گفتار عذاب بوی سابق شده است
چنانکه کنعان کافر است و تو با من خطاب مکن و سخن مگو که ایشان لامحاله غرق خواهند شدن فاذا استویت انت
پس چون تو در کشتی راست شده باشی و نشسته و آنان که با تو در کشتی اند شما همه بر کشتی مستوی شوید و غالب گردید و کشتی بر سر آب
روان گردد خدا را شکر کنید و ثنای وی بر زبان رانید و بگوئید سپاس خدای را که ما را نگاه داشت و رهانید از ظالمان و کافران بنجات داد
از ایشان برهانید و بگوئید خدایا فرود آر مرا فرود آوردنی مبارک و تو بهترین فرود آرندگانی ان فی ذلک در این حدیث و قصه که
رفت از قصهٔ نوح آیاتست و علامات از قدرت متفکران را و اندیشه کنندگان را تا او بدرستی که ما او و شما نوکار ابتلا و امتحان کنیم
ایم چنانکه قوم نوح را آزمودیم ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا
مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا مَا هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ
إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ پس آنکه بیافریدیم از پس ایشان گروهی دیگر را و بفرستادیم در میان ایشان پیغمبری و مفسران گفته اند
که این قوم عاد بود و این پیغمبر هود بود هود قوم خود را گفت خدای را بپرستید که شما را جز وی خدائی نیست ای شما
از خدای نمی ترسید که غیر او را می پرستید قال الملاء اشراف و سادات قوم او گفتند آنانکه کافر بودند و برای باز پسین را

در بالا طوفان

کرقیامت بدروغ داشتند وما ایشانرا در زندگانی دنیا در نعمت انداخته ایم تا ایشان در نعمت انداخته ایم گفتند کراین
کراین پیغمبر نیست مگر آدمی همچو شما کر میخورد از آنچه شما میخورید ونیز میخورد وازان شما یعنی آب کر شما می آشامید یعنی او فرشته
نیست کر از طعام و شراب مستغنی باشد بلکه او نیز همچون شما محتاجست بطعام و شراب پس او چگونه پیغمبر باشد ولئن اطعتم
واکر چنان باشد کر شما فرمان برید آدمی را مانند شما بحقیقت کر شما آنگه عظیم خاسر و زیان کار باشید ایعدکم
انکم اذا متم وکنتم ترابا وعظاما انکم مخرجون هیهات هیهات لما توعدون ان هی الا حیاتنا الدنیا
نموت ونحیی وما نحن بمبعوثین ان هو الا رجل افتری علی الله کذبا وما نحن له بمؤمنین قال رب انصرنی
بما کذبون قال عما قلیل لیصبحن نادمین ای مردمان این پیغمبر شما را وعده میدهد کر شما چون بمیرید و در زیر خاک
خاک گشته باشید واستخوان شده بار شما را زنده کردانند وازکورها بیرون آرند هیهات هیهات چه دور است
وبغایت دور است آنچه شما را وعده میدهند وشاید که هیهات در موضع مصدر باشد یعنی دوری باد و دوری مر آنرا
کر شما را وعده میدهند آن هیچ نیست مگر زندگانی دنیا اینکر ما در اینیم میمیریم و زنده میشویم یعنی اینک
در وجود می آئیم و میمیریم ومارا بعث نکنند ونیز انگیزند نیست این که دعوی پیغمبری میکند مگر مردی که بر خدا افترا
کرده و دروغ نهاده وما او را راستکوی نداریم و تصدیق نکنیم گفت پیغمبر که خدایا مرا یاری کن و نصرت ده با بچه مرا
تکذیب میکنند پشیمان شوند فاخذتهم الصیحة بالحق فجعلناهم غثاء فبعدا للقوم الظالمین ثم انشانا من
بعدهم قرونا آخرین ما تسبق من امة اجلها وما یستاخرون ثم ارسلنا رسلنا تترا کلما جاء امة
رسولها کذبوه فاتبعنا بعضهم بعضا وجعلناهم احادیث فبعدا لقوم لا یؤمنون پس بکرفت ایشانرا صیحه
و بانک عذاب بحق و استحقاق و آن صیحه جبرئیل بود که آوازی کرد که ایشان چون بشنیدند هم بر جای بمردند پس فجعلناهم
ما کردیم ایشانرا خاشاک که رود بر کنار افکند از ایشان و هلاک ایشان تشبیه بخاشاک کرده است و آن آنست که چون رود
بکنار افکند سیاه شود و روز بروز پوسیده کردد پس هلاک باد و دوری از رحمت کروهی ستمکاران یعنی کافرانرا
پس ما بیافریدیم پس از آنکه ایشانرا هلاک کردیم کروهان دیکر را ما تسبق پیشی نکیرد و سابق نشود هیچ امتی و هیچ کروه
اجل خود را اجلی کر ایشانرا زنده باشند و بنمانند یعنی هیچکس پیش از اجل و بعد از اجل نمیرد یعنی در اجل تقدیم و تاخیر نباشد
پس آنکه بفرستادیم با این کروهان پیغمبران خود را پیاپی در عقب یکدیگر هرکه یکی ازین امتان رسول ایشان آمدی

رسول خود را بدروغ داشتندی ما بعضی را از ایشان تابع بعضی کردیم در هلاک کردن که چون یکی را هلاک کردیم در عقب
دیکر را هلاک کردیم و ایشان را حدیثها کردانیدیم که قصه هلاک ایشان میکنند واحوال ایشانرا یاد کنند میکنند
واین لفظ در شر استعمال میکنند نه در خیر پس هلاک باد کروهی را که ایمان نیارند ثم ارسلنا موسی واخاه هرون
بآیاتنا وسلطان مبین الی فرعون وملائه فاستکبروا وکانوا قوما عالین فقالوا انؤمن لبشرین مثلنا و
قومهما لنا عابدون فکذبوهما فکانوا من المهلکین ولقد آتینا موسی الکتاب لعلهم یهتدون
وجعلنا ابن مریم وامه آیة وآویناهما الی ربوة ذات قرار ومعین پس آنکه بفرستادیم موسی را و برادرش را هرون با آیتها
با حجتهای هویدا و روشن و مراد بسلطان عصا است و تخصیص او برای آنست که اصل معجزات و بزرکترین بود و معجزات
را بوی بود چون شکافتن دریا و روان شدن آب از سنگ بسبب زدن عصا بر آن موسی را با این آیات بفرعون
فرستادیم و بنزد اشراف قوم وی پس ایشان تکبر کردند و قومی متکبران بودند ایشان که ترفع میکردند و خود را از آن بزرکتر میدانستند
که بموسی وخدای موسی ایمان آورند پس کفتند ایشان آیا ایمان آوریم و راست کوی داریم دو آدمی که ایشان مردی مانند ما اند
یعنی موسی و هرون و قوم ایشان یعنی بنی اسرائیل مر ما را می پرستند و خدمت ما میکنند و این برای آن کفتند که بنی اسرائیل
بنده و خدمتکار خود کرده بودند پس فرعون و قومش موسی و هرون را بدروغ داشتند پس تکذیب ایشان بود و موسی و هرون
را که از جمله هلاک شدکان کشتند یعنی ایشانرا هلاک کردیم و بدرستی که دادیم موسی را کتاب یعنی توریت تا باشد که ایشان
مهتدی شوند و راه یافته کردند و ما پسر مریم و مادرش را آیتی کردیم بر آنکه ما قادریم بر اختراع و ابداع که بر سبیل ابتدا
بیواسطه چیزی از عدم وایجاد جنس هر دو یکی بود و آن آن بود که عیسی را بی پدر آفرید و مریم را بار داد بی مردی برای
این کفت آیت و نکفت آیتین و کفته‌اند که تقدیر آنست که مادرش را آیتی کردیم یا این برای آنکه امری که معجزه بود شان ایشان بود منتهی
ایشان چه عیسی مولود بود بی پدر و مریم آبستن بود بی آنکه شوهری داشت و ایشانرا یعنی عیسی و مادرش را جای دادیم و بر جای بردیم
کرد بر پشته ای بود بلند و خداوند قرار و آب روان بود عبدالله سلام روایت کرد که دمشق بود کعب الاحبار کفت که بیت المقدس است
که این زمین باسمان نزدیک ترست از همه زمینها بهژده میل و مراد بذات قرار زمین راست که در او توان
و مسکن ساختن و معین آب باشد ظاهر که بروی زمین برود یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا انی بما
تعملون علیم وان هذه امتکم امة واحدة وانا ربکم فاتقون فتقطعوا امرهم بینهم زبرا کل حزب بما

لدیهم فرحون فذرهم فی غمرتهم حتی حین ایحسبون انما نمدهم به من مال وبنین نسارع لهم فی الخیرات
بل لا یشعرون ای پیغمبران و رسولان بعضی گفتند خطاب با عیسی است و بعضی گفتند که خطاب با رسول است ص بلفظ اکثر
پیغمبران یعنی گرد اباوی جمع کردند و این امر با لحمد است بخورید از طعامهای پاکیزه و لذیذ بعضی گفتند که این امر بر سبیل
وجوب نیست از وجه حلال خورید و مراد امر و عمل صالح کنید که من عالم با آنچه شما میکنید و دانایم بدرستی که این امت
شما است یک امت و گفته‌اند که مراد بامت دین است یعنی دین شما یک دین است و این قول ابن جریج است عطا
ای عطا ملة و دین و گفتند که مراد جماعت است یعنی جماعت شما یکی است از انجا که جمله بر یک شریعت اند جای گفت که مراد آنست
که شما همه یک امتید از انجا که از یک پدر و مادر میشید و من خدای شمایم شما مرا پرستید و از نعمت من اجتناب کنید پس از انکه ایشان
همه یک امت بودند اما در خلقت و اما در ملت کار خود را یعنی دین خود را پراکنده کردند هر گروهی از ایشان اختیار
کردند و اختیار کتابی جوا از دین و کتاب دیگران تا جهودان که بموسی و تورات ایمان داشتند بر عیسی و انجیل کافر شدند و ترسایان
بموسی و تورات کافر شدند و هر دو گروه بمحمد و قرآن کافر شدند و این قول قتاده و مجاهد است و گفته‌اند یعنی از برخود
بنهادند و کتابها ساختند که بان حجت کردند بر صحت مذهب خود زبرا یعنی کتابها این قول آنچه زبور باشد و بر قول آنکه جمع
باشد یعنی پاره پاره کل حزب هر گروهی از ایشان بدانچه نزدیک ایشان است از دینها
باطله و کتابها و شبهها مختلف خوشدل و شادان اند از انجا که اعتقاد کرده اند که آن حق است و ایشان بر حقند بگذار ایشان را
هم در آن جهل و نادانی ایشان چون حجت نشنوند و دلیل قبول نکنند تا زمان مردن ایشان تا قیامت که چون بانوقت برسید
که تا بر حق بوده اند یا بر باطل ای میپندارند ایشان که این چه روز یا دهیم که ما ایشان را میدهیم از مال و خواسته و پسران که ما ایشان را
مسارعه میکنیم در خیرات و ثواب نه چنین است بلکه ان وقت وسعت نعمتها میدهیم و نیکوئی کردن با ایشان که ایشان نمی دانند که ما
این نعمت برایشان بر سبیل استدراج میکنیم و بتدریج و اندک اندک ایشان را بهلاکت میرسانیم و ایشان نمیدانند بپایم اند
کرا ایشان را استدراجست بامسارعت در خیرات ان الذین هم من خشیة ربهم مشفقون والذین هم بآیات ربهم یؤمنون و
الذین هم بربهم لا یشرکون والذین یؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة انهم الی ربهم راجعون اولئک یسارعون
فی الخیرات وهم لها سابقون ولا نکلف نفسا الا وسعها ولدینا کتاب ینطق بالحق وهم لا یظلمون بل قلوبهم
فی غمرة من هذا ولهم اعمال من دون ذلک هم لها عاملون حق تعالی چون ذکر کافران و منافقان کرد در ذکر آن

مومنان

مومنان و متقیان ذکر رفت تا مقابل و متکافی باشد که هر چیزی در مقابل خلاف و ضد خود بینات ظاهر گردد بگفت آنانکه
ایشان از ترس خدای مشفق باشند و خشیت ظن بود بوصول مضرت و نفس خایف را مضرت دارد و اشفاق حذر باشد
یعنی حذر کنند از معاصی خوف خدای و آنانکه بآیات خدا بگروند و ایمان آرند یعنی بکتابهای او که مشتملست بر آیات و
بود که مراد بآیات دلایل و معجزات باشد که دلیل صدق پیغمبران کند و آنان که بخدای شرک نیاورند و در عبادت کسی را
باوی شریک نگردانند و آنان که بدهند آنچه بدهند از صدقات و دلهای ایشان ترسان باشد یعنی آنچه بر ایشان واجب
صدقات و زکوه و خمس و کفارات و آنچه واجب باشد بر ایشان از خیرات بدهند و ترسند از آنکه نباید که آنرا از ایشان قبول
و گفته‌اند که معنی چنین است که بدهند آنچه دهند و دلهای ایشان خایف و ترسان باشد از آنکه رجوع ایشان
با خدای ایشان بود چنانکه حضرت امیر المؤمنین ع سر شبانروز روزه داشت و طعام بداد روایتست از رسول
که این آیه میخواند که و یؤتون ما اتوا من گفتم یا رسول الله آیا ایشان آنان باشند که خمر خورند و زنا و دزدی کنند و بر این افعال
از خدای ترسند گفت نه آنان باشند که نماز کنند و روزه دارند و صدقه دهند و ترسند که از ایشان نپذیرند
و آن نشانه است اینان اند که در خیرات و کارهای نیکو مسارعت میکنند و ایشان آن خیرات را سابقند یعنی رها نکنند
از ایشان فوت شود بر ایشان سبقت کنند تکلیف نکنیم الا بقدر وسع و طاقت وی باشد یعنی این صفات
که بر شمردیم نه تکلیف ما لا یطاق است که بدان نتوان رسیدن بلکه کاری سهل و آسانست چه در عدل ما نباشد که
تکلیف ما لا یطاق کنیم و نزدیک ما نامه هست ناطق بحق یعنی نامه اعمال بندگانست که در و طاعت و معصیت نوشته باشند
و این دلیلست بر بطلان مجبره بل قلوبهم بلکه دلهای ایشان یعنی کافران در غفلتی و سرکشی است ازین و از نامه جزا
و ایشان را عملها و کارها است بجز این در مستقبل ایام که ایشان ان را خواهند کرد و این بر سبیل معجزه است که رسول خبر داد از آن
باعلام خدای و خبر موافق مخبر بود و بعضی گفته‌اند که اعمال کافران جزای اعمال مومنان باشد که ذکر ایشان برفت حتی اذا اخذنا
مترفیهم بالعذاب اذا هم یجأرون لا تجأروا الیوم انکم منا لا تنصرون قد کانت آیاتی تتلی علیکم فکنتم علی اعقابکم
تنکصون مستکبرین به سامرا تهجرون افلم یدبروا القول ام جاءهم ما لم یأت آباءهم الاولین ام لم یعرفوا رسولهم فهم له
منکرون انگاه که فرو گیریم متنعمان و معتمدان ایشان را و منعم آن باشد که او را رها کنند در ملاذت و نعمت تا بر مراد خود میرود
بالعذاب یعنی با قحط و گرسنگی و این آنگاه بود که رسول ص دعا کرد و گفت اللهم اشدد وطأتک علی مضر واجعلها علیهم سنین کسنی یوسف

بار خدایا عذاب بر مضر سخت کن و ایشان را قحطی ده چون قحط سالهای یوسف خدای تعالی ایشان را بقحط ابتلا
کرد تا کار ایشان بجایی رسید که هر کجا مرداری یا سگی بود میخوردند و بعضی فرزندان خود را هم خوردند عبد الله
عباس گفت مراد بعذاب شمشیر بدر روز بدر چون ایشان را بعذاب گرفتیم ایشان جزع و زاری و فریاد کردند بعضی
گفتند که او را بتو بیر کردن برداشتن ایشان را گفتند که فریاد و زاری مکنید که امروز شما را نصرت نکنند و یاری ندهند
و کس نباشد که شما را از دست ما خلاص دهد قد کانت آیاتی بدرستی که آیات ما را بعضی از این بر شما میخواندند و
شما بر پی باز میگشتید یعنی بقهقری و این بازگشتن باشد بازپس چنانچه روی بجانب پس بود مستکبرین تکبر کنندگان بیت
کعبه بر دیگران با آنکه گفتندی نحن اهل الله و نحن جیران الله ما اهل خانه خدائیم و مجاوران و همسایگان وی به وشاید
که معنی این بود که استکبار کننده بکتاب از آنکه آیات به معنی کتاب است یا رسول و این کتاب یعنی تکذیب باشد سامرا سمر کنندگان
بتکذیب رسول و قرآن و طعن کردند در آن و سمر سخن گفتن باشد در شب بر آنکه در شب نشستندی و حدیث کردندی تهجرون
بیهوده میگویند و هذیان یاد و معنی بیان و رسول از سر بیهوده و هذیان کردن نکاروی افلم یدبروا القول ای ایشان
و تفکر نکردند در قول یعنی در قرآن تا بدانستند که او حجت است لا الکسته بر صدق رسول ام جاءهم ما لم یات آباءهم الاولین
ایشان بیامد یعنی پیغمبر و کتاب یعنی ایشان را نیست و انکار ایشان از سببست و پدران پیشین ایشان اسمعیل و اسحق بودند
و ایشان هم پیغمبران بودند چرا ایشان کتاب و پیغمبر را انکار میکنند از پیغمبر روایتست که گفت لا تسبوا مضر و لا ربیعة
فانهما کانا مسلمین مضر و ربیعه را دشنام مدهید که ایشان هر دو مسلمان بودند ام لم یعرفوا رسولهم یا خود ایشان
پیغمبر خود را که محمد است نشناختند تا او را انکار کنند او را میشناسند و شرف و بزرگی و امانت و صدق او میدانند انکار
او چرا میکنند ام یقولون به جنة بل جاءهم بالحق واکثرهم للحق کارهون ولو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات
والارض ومن فیهن بل اتیناهم بذکرهم فهم عن ذکرهم معرضون ام تسألهم خرجا فخراج ربک خیر و
هو خیر الرازقین وانک لتدعوهم الی صراط مستقیم وان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط
لناکبون یا این کافران میگویند که این محمد جنونی هست و ایشان میدانند که او دیوانه نیست و عاقلترین جهانیانست
ولیکن او چیزی آورد که مخالف رای و هوای ایشانست و دفع آن نمیتوانند کردن و از این سبب بهتان میزنند و دیوانه
میخوانند بل جاءهم بالحق بلکه با ایشان حق آورد و بیشتر ایشان حق را کاره اند و اگر از آن بودی که حق متابعت هوای

استکبار

ایشان کردی آسمان و زمین و هر چه در آسمان و زمین است همه تباه شدی و تباه شود یعنی آسمان و زمین و آنچه در
میان ایشانست بحق قایم است اگر حق تبع هوای ایشان بودی باطل بودی نظام عالم و قوام عالم باطل گشتی و خراب شدی
و این برای آن گفت که حق داعی حسنات باشد و هوی داعی قبایح و اگر حق متابعت هوا کند او نیز داعی هر نوع از قبیح
کردد و فساد و اختلال پدید آید و ادله باطل شود و وثوق بر خبرها برخیزد از آسمان که وعد و وعید باطل شود و ایمن نباشد از وقوع ظلم
دروغ در خبر و وعد و وعید و ایمن نباشد از انقلاب حال الحکیم و گفتند که مراد بحق اسلامست یعنی اگر اسلام متابعت
هوای ایشان کند و شرک کردد خدای تعالی عالم را هلاک کند و قیامت ظاهر گرداند جای گفت مراد بحق توحیدست یعنی اگر
توحید بر مراد و هوای ایشان بودی یا اصنام انباز ان بودندی بودی آسمان و زمین تباه شدی لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا
ای که ما بایشان آوردیم ذکر ایشان یعنی کتابی که ذکر ایشان در آنست چنانکه گفت وانه لذکر لک ولقومک و گفتند که ما بایشان
ذکری آوردیم ذکر ایشان یعنی کتابی که ذکر ایشان و شرف ایشان در آن بود روزی آن بودند چون آن ذکر بایشان آوردیم از آن ذکر روی
بگردانیدند و قبول نکردند ام تسألهم خرجا یا تو از ایشان خرجی میخواهی یعنی بر هدایت ایشان مزدی و طلب برقه
خرج فخراج ربک خیر عطای خدای تو که دنیا راست بهتر است و نیکوتر و از نیکوترین روزی دهندگان است ابو العالیه گفت
آنچه دیگر بر تو واجب بخراج آن باشد که مال در خرج آن باشد که تبرع کنند فخراج ربک خیر یعنی ثواب او در عقبی و ثواب او بجزاست
و نیکوترست از عطای خلق و انک لتدعوهم و تو ایشان را با راه راست میخوانی و آن راه اسلام و اما آنکه بقیامت ایمان
ندارند از راه خود دین اسلامست بر میگردند و دور میشوند ولو رحمناهم وکشفنا ما بهم من ضر
للجوا فی طغیانهم یعمهون ولقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربهم وما یتضرعون حتی اذا فتحنا علیهم
بابا ذا عذاب شدید اذا هم فیه مبلسون وهو الذی انشأ لکم السمع والابصار والافئدة قلیلا ما تشکرون
وهو الذی ذرأکم فی الارض والیه تحشرون وهو الذی یحیی ویمیت وله اختلاف اللیل والنهار افلا تعقلون
اگر ما بایشان رحم کنیم و آنچه بایشان است از مضرت و بیچارگی و بلا دفع کنیم و آن محنت از روی ایشان باز بریم ایشان لجاج کنند
در ضلالت و طغیان خود سر کشند و متحیر شوند و سرگردان باشند و اگر برگشت کنند بار دیگر بر سر آن روند چنانکه گفت ولو
ردوا لعادوا لما نهوا عنه و ما ایشان را بگرفتیم بعذاب ایشان خاشع نشدند و فروتنی نکردند از برای خدای خود و تضرع
و بیچارگی نکردند در خبر است که ثمامه بن اثال الحنفی اسلام آورد و بر یمامه رفت و نگذاشت که از یمامه طعام بمکه

واگر چنین

ایشان

آرند و خدای تعالی اهل مکه را بقحط مبتلا کرد تا چنان شدند که استخوانهای مردگان میخوردند ابو سفیان بنزدیک رسول آمد و گفت
سوگند میدهم ترا بخدا و بحرمت خویشی میان تو و ما میگویی که ترا برای رحمت عالمیان فرستاده اند گفت بلی گفت پدران را از شمشیر
و پسران را بگرسنگی چرا بر این اطفال و کودکان رحمت نکنی خداوند تعالی فرمود که اگر ما ایشان را رحمت کنیم و این رنج و قحط از ایشان
باز بریم ایشان بار دیگر با سر لجاج و گردن کشی روند یعنی که چون ما ایشان را بعذاب شمشیر بگرفتیم در روی ایشان هیچ استکانت
و خشوع پدید نیامد و از ایشان بجز بود بجز نشدند حتی اذا فتحنا تا آنگه که بگشودیم بر ایشان دری از درهای عذاب سخت و آن قحط و گرسنگی است که سخت
از کشتن است و اسیر کردن ایشان تا ناامید شدند و از عذاب آنگه ایشان را تقریع و توبیخ و ملامت کرد و نعمتهای خود بیاد
ایشان داد و گفت اوست آن خدای که بیافرید شما را گوشها و چشمها و دلها که آلت شنیدن و دانستن و فهمیدن است شما
اندک کردید شکر خدای را و قلت شکر شما خدای را اهمال نکردید بدانکه نعمت از شما یاد کرد و اوست آنکه بیافرید شما را در زمین و پیدا کرد
کرد برای تناسل و توالد و حشر شما با او باشد در آخرت برای جزای و اوست آن خدای که زنده گرداند و بمیراند و آورید
و میرانید وی تواند چنانکه بمیراند زنده گرداند و او راست اختلاف روز و شب و آمد شد و زیاده و نقصان ایشان
افلا تعقلون ای در نمی یابید و خردمند نمیشوید و عقل را کار نمیفرمایید بل قالوا مثل ما قال الاولون قالوا أئذا متنا
وكنا ترابا وعظاما أئنا لمبعوثون لقد وعدنا نحن وآباؤنا هذا من قبل إن هذا إلا أساطير الأولين
قل لمن الأرض ومن فيها إن كنتم تعلمون سيقولون لله قل أفلا تذكرون قل من رب السماوات السبع
ورب العرش العظيم سيقولون لله قل أفلا تتقون نکر ایشان گفتند مانند آنچه پیشینیان گفتند ای ما چون بمیریم و خاک بود
و استخوان گردیم و گوشت از ما شود و استخوانها پوسیده شود ما را برانگیزند باز آن گفتند که اندیشه نکردند که خدای تعالی
قادرست بر اختراع اجسام از اول که باز بهتر آنکه بر چیزی قادر باشد بر اعاده کردن آن که اعاده از روی قیاس آسانتر باشد از ابتدا
گفت وعده دادند ما را این وعده که ما را کردند و پدران ما را پیش از این هم وعده بعث و نشور کردند آنکه چون واقف نشوند
ایشان گفتند که نیست الا افسانه پیشینیان یعنی این وعده بعث و نشور افسانه است بگو تو ای محمد ایشان را بر سبیل احتجاج و تنبیه
که این زمین که راست با هرچه در وست اگر شما میدانید بهر حال گویند که خدای راست و نتوانند تا این را منکر شوند تو بر ثبت الحاح بجواب
ایشان بگوی که خدای راست پس شما اندیشه مکنید که آنکس که قادر باشد که زمین با هرچه در زمین است بیافرید قادر باشد
که احیاء موتی کند و اعادهٔ مردگان پس از آنکه خاک شده باشند قل من رب السموات السبع بگو که کیست خداوند آسمانهای هفت گانه

وخدا

مؤمنون

و خداوند عرش بزرگ ایشان جواب دهند و بگویند که خداست که نام او اعلاست قل من بيده ملكوت كل شيء وهو يجير
ولا يجار عليه إن كنتم تعلمون سيقولون لله قل فأنى تسحرون بل أتيناهم بالحق وإنهم لكاذبون ما اتخذ الله
من ولد وما كان معه من إله إذا لذهب كل إله بما خلق ولعلا بعضهم على بعض سبحان الله عما يصفون عالم الغيب
والشهادة فتعالى عما يشركون بگوی ای محمد که کیست آنکه ملک و ملکوت هر چیزی بدست وی است و آن جا که بدو زنهار دهد کسی
بر وی حمایت نتواند کرد بگوی آنکه او بدین صفت است و آن بود که گویند خداست تو گو ایشان را پس شما از چه گونه فریفته میشوید
شمار از توحید خدا بل آتیناهم بالحق بلکه ما حق آوردیم بایشان و ایشان دروغ گفتند که گفتند ما باطل است و [illegible] باوری محالست ایشان
دروغ میگویند در آن دعوی که میکنند که خدا را شریکست و انبازی و فرزند ما اتخذ الله من ولد خدای تعالی هیچ فرزند نگرفت و بحکم
گفتند که فرشتگان دختران خدا اند و جهودان عزیر را و ترسایان عیسی را پسر خدا گفتند دروغ گفتند وما كان معه من اله و نباشد با او
هیچ خدا که اگر بودی بعضی بر بعضی ترفع و علو جستی و هر یکی از ایشان خواستندی که او بزرگ باشد و هر یکی از ایشان آنچه آفریدی
ببردی و با بهره خود منفرد گشتی و ملک هر یکی از دیگری ممتاز شدی و چون اثر آن پدید نیست و صلاح هر یکی ممتاز و ظاهر نیست معلوم
شد که خدای تعالی یکیست و او منزه است از آنکه وی را شریکی و فرزندی باشد پاکست از آنچه وی را بدان صفت میکنند عالم الغیب والشهادة
داننده ناپیدا است و آشکار او پنهان نشناسد پس این خدای که صفت او اینست متعال و بزرگوار است از آنچه بوی شرک آرند قل
رب إما تريني ما يوعدون رب فلا تجعلني في القوم الظالمين وإنا على أن نريك ما نعدهم لقادرون
ادفع بالتي هي أحسن السيئة نحن أعلم بما يصفون وقل رب أعوذ بك من همزات الشياطين
وأعوذ بك رب أن يحضرون حتى إذا جاء أحدهم الموت قال رب ارجعون لعلي أعمل صالحا فيما
تركت كلا إنها كلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ إلى يوم يبعثون بگوی ای محمد بار خدایا اگر مرا بنمایی آنچه ایشان را بیم کردند
از عذاب مرا در جمله ایشان که ظالمانند مگردان و در عذاب ایشان قرین مگردان و این بر سبیل خشوع و انقطاع فرمود این آیه
دلیلست بر آنچه کرد که خدای تعالی او را در جمله کافران عذاب نکردی که او ظالم نیست و انا علی ان نریک ما نعدهم کرد
این دعا میخواهد بر سبیل خشوع و خضوع و تعبد چه اگر رسول این دعا کردی و اگر نه خدای تعالی او را در جمله کافران عذاب نکردی
که او ظالم نیست و انا علی ان نریک ما نعدهم لقادرون و ما قادریم بر آنکه ترا بنماییم از عذاب که ایشان را وعده میکنیم
کنم تا تو ببینی حسن بصری گفت که خدای تعالی خبر داد رسول را که امت او را عذاب کند و خبر نداد که در حال حیات او باشد یا بعد

وبیا فرمود کردعا کن تا اگر درحال رجوع تو باشد تو در میان ایشان نباشی ابن عباس روایت کرد که رسول صلعم در حجة الوداع گفت
وا و یحیی بودلا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض وایم الله لئن فعلتموها لتعرفننی فی کتیبة تضاربونکم فیمن من خلفه منکبه
الایسر فالتفت وقال او علی فنزلت الآیات گفت پس اکنون مرا کافر مشو بیدکه کردن یکدیگر را بزنید و بخدای که اگر کافر شوید و
بکدیکر زنید دشما با شناسید مرا در میان لشکری که با شما شمشیر می زنند در بنوقت کراین سخن گفت در پس چپ برا علی کرد بند
باز پس نگاه کرد و گفت یا علی و این آیات فرود آمد ادفع بالتی هی احسن دفع کن و باز دار بدی را از خود بخصلتی که آن و نیکوتر باشد و بهتر
و آن اعراض کردن است از انجه گفتند و گویند و مقابله کردن آن با احسان و نیکوئی کردن چون ایشان سخن منکر گویند تو در برابر
موعظه کن و پند ده ایشان را نحن اعلم بما یصفون ما عالم تریم بانچه
ایشان میگویند و صفت میکنند از احوال تو که رحلاف آنست ما عجز ایشان بر سیم و جزای ایشان بسزا دهد کار ایشان بمن بگذار
برسول صلعم فرمود که بگو که من پناه با تو میدهم ای خدای من از نزغات شیاطین و وسوسهای ایشان و همز دهمز در خود رجعی میکند
الا آنست که همز سخت تر است و غمز آسان تر و همز از همز و کمتر و اعوذ بک و پناه میدهم با تو از آنکه شیاطین بیزدیک من حاضر آیند
و مرا وسوسه کنند و از حق مشغول کردانند ابن عباس گفت این در وقت خواندن قرآن فرموده و بر همه احوال بر سبیل عموم حمل کردن اولی تر است
حتی اذا جاء احدهم الموت ایشان چنین در کفر و معاصی باشند و کافر بود کسی همچنین که تا که مرک ایشان آید در اعمال اعضای رجوع و باز کشتن
کنند چنانکه گفت چون آید یکی از ایشان را مرک در آنوقت کویند خداوندا مرا باز کردان و بدنیا فرست و مهلت ده تا ملافی تقصیری
کرکرده ام بکنم در عمار و زکوة و ترک واجبات لعلی اعمل صالحا فیما ترکت باشد که من کار نیکو بکنم در انجه کذاشته ام از مال و از و کذاشته ام از طاعات
و خیرات کلا رد ع است و زجر و ایشان بینا کرکنند در ذکر سخن امید عا انکار و استبعاد است اعمال که صاحبه هی قائلها بازایست بعنی کوا ذین
کرانیه هرکز نباشد و این کو میکوید سخنیست که بر زبان میرانند و از او هیچ حقی نیست که اکر و بر اباز کردانیم با دیکر همان کند که کرده
است و ابو جعفر کر نباشد که از پس ایشان حاجز است و برزخست تا بروزی که ایشان را حشر کنند و بر انکیزند یعنی روز قیامت ابن عباس
گفت برزخ حجابست سدی گفت اجل قتاده گفت بقیه دنیاست مجاهد گفت که از میان مرک و بعث باشد از رسول صلعم روایت کرده اند
کرچون مومن در وقت مرک بیند او را کویند بر طریق امتحان ربحون آیا ترا با دنیا دوری کوید بسرای رنج و محنت کیت
پیش خدای خود روم و از محنت خلاص شوم و اما چون کافر فرشتگان را بیند کوید رب ارجعون خداوندا مرا باز کردانید فرشتگان را
خطاب فرشتگان و است بین روایت کرده شد و گفتند که خطاب با خداست و لفظ جمع برای تعظیم است فاذا نفخ فی الصور

فلا

مؤمنون

۶۱

فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفت موازینه
فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون تلفح وجوههم النار وهم فیها کالحون الم تکن آیاتی
تتلی علیکم فکنتم بها تکذبون چون صور در دمند در میان ایشان هیچ خویشی نباشد که ایشان را سود کند و آن
نسبتها بپرسند که ایشان بپرسند که نسب چیست و چه کرده روز قیامت بحب فخر نیارند دادن حال که یکدیگر نپرسند
از آنکه میان ایشان تفرقه کنند فرزندان را از پدر و پدر را از فرزند جدا کنند هر یکی بخود و کردار خود مشغول باشند
تا از عهده آن بیرون نیایند و بیکدیگر نپردازند تا آن حال وی بپرسد عباس گفت این در نفخه اول باشد که یکدیگر را
بشناسند و از یکدیگر حال ها بپرسند و در بعضی احوال ایشان دهشت و صعوبت احوال و سوال مشغول شوند تا آن گفت و دیگر
عبد الله مسعود گفت روز قیامت پدری را بیارند و گویند بجامهای خود بر دهد من خواستم که بر دیگری از وی دم من تمکین نکردند
ای عبد الله برای آنکه ... دهند و ... بشتر ... و ... خود بخشانند
میان من و او کسی دیگر نبود انکه گفت چون روز قیامت باشد خدای تعالی بفرماید تا دست بنده و پرستار بکیرند و منادی
بر جمله حاضران ندا کند که این فلان بن فلانست هر کس را بر او حقیست بیاید و مطالبه کند اصحاب حقوق شاد شوند زن
و در شوهر خود او پدر و برادر و مادر و پسر و فرزندان انکر برخواند فلا انساب بینهم یومئذ خدای تعالی گوید حق ایشان
کو بیارند باز کجا ارم دینارست و مال دنیا ملک نیست و مرا چیزی نیست کو بیاد از ثواب اعمال او بکیرید و باصحاب حقوق دهید
حق ایشان تلخ شود بنده را اگر او را باشد بعد حقها دهند اگر او را بعد آن حسنات خود باید او را مضاعف کردانند
و برابر بهشت بسنند انکه خواند ان الله لا یظلم مثقال حبة من خردل و اگر بنده شقی باشد فرشتگان گویند بار خدایا او را
عمل نیست با نماند او را بعد ازانکه برابر حقهای ایشان افتد گوید گناهان ایشان بکیرید و بر وی نهید و او را بکناه او و گناهان
ایشان بدوزخ برند این قول مذهب اصحاب حدیث است و مذهب اصحاب اخبار و مذهب محققان آنست که عمل کس بکس ندهند و گناه
کس بر دیگری ننهند ولا تزر وازرة وزر اخری اما اصحاب حقوق را کرم هما نیز ایشان باشد خدای تعالی از اعواض بر ظالم الا ابنا
خشوکر المدکرا ... ظالم بان وفا نکند و برا انکیزند نکنند ظلم کردن و این قول مرتضی است که او گفت خدای تعالی هیچ ظالم
را تمکین نکند از ظلم الا انکه او را چندانکه عوض باشد ثابت مستحق کرد در حال انتصاف توان کردن میان ظالم و مظلوم در هر کس
کمتر از وی حسنات انکر آن بود هیچ کس که حسنات بسیار بود چنانکه اگر از روی مثل در ترازو نهند ترازو بدان گران شود

ویرا پرسند اما در نفخه دوم پرسند و هم از و روایتست که روز قیامت را احوال مختلف باشد در بعضی احوال یکدیگر پرسند

فرشتگان را

ایشان ظفر یافتکان و رستکاران باشند و هر کرا که بر عکس این بود که ترازوی حسنات وی سبک باشد ایشان آنانند
که نفس خود را زیان کرده باشند یعنی نقصان حظ خود کرده باشند از ثواب و در دوزخ جاودان بمانند آتش دوزخ رویهای
ایشان را میسوزد و ایشان در آنجا ترش رویان باشند عبد الله مسعود را گفتند کالح چه باشد گفت اگر لبها از هم باز شود
چنانکه دندانها پیدا شود لکن گفته که کوسفند بریان کرده دندانهای ایشان چنین باشند ابو سعید خدری از رسول صلعم روایت
کرده در این آیه که گفت چون آتش دوزخ برسد لب زبرین برتر ببالا جهد چندانکه میان سرش رسد و لب زیرین فرو
افتد چندانکه بر ناف رسد در آن حال و در آن حال گویند نه آیات ما بر شما آمد و آن بر شما میخواندند و شما تکذیب آن میکردید
و دروغ میداشتید قالوا ربنا غلبت علینا شقوتنا وکنا قوما ضالین ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون
قال اخسئوا فیها ولا تکلمون انه کان فریق من عبادی یقولون ربنا آمنا فاغفر لنا وارحمنا وانت خیر
الراحمین فاتخذتموهم سخریا حتی انسوکم ذکری وکنتم منهم تضحکون ایشان در جواب گویند بار خدایا آیات تو بما
آمد شقاوت ما یعنی ما بر ما غالب گردد و شقاوت معصیت بود که بعاقبت برسد و سعادت طاعت بود که عاقبت رسد
معصیت را شقاوت برای آن خواندند که عاقبت اندر دوزخ عقاب باشد و ما در دنیا گروهی بودیم از راه برگشته و حق
بگوش ننهاده اکنون دعا کنند و در تمنای محال گویند بار خدایا ما را از این بیرون آور و بدنیا آور که اگر تو ما را
بری و ما باز گردیم و بار دیگر آنچه کردیم و معصیت ما کرویم ستمکاران باشیم و با اینکه این گویند اگر ایشان را بدنیا آرند
باز معصیت روند برای آنکه شهوت عاجل [illegible] و مهلت در پیش [illegible] گفت ولو ردوا لعادوا لما
نهوا عنه حسن بصری گفت این آخر کلام دوزخیان باشد که از پس این هیچ سخن نکنند ایشان از سخن گفتن بلکه گویند
اخسئوا فیها ولا تکلمون در شوید در دوزخ و دور باشید چنانکه سگان دور باشند و سخن مگویید در این باب که سخن
نخواهد بود و عقاب [illegible] گروهی از بندگان من در دنیا میگویند
در وقت دعا و تضرع که خدای ما ما ایمان آوردیم و تصدیق کردیم ما را بیامرز و بر ما رحمت کن و تو بهترین رحمت
کنندگانی پس شما کافران ایشان را بافسوس گرفتید و با ایشان استهزا کردید تا بجای رسانید که استهزا و افسوس را
تا از یاد شما ببرید یاد کردن من یعنی ذکر مرا فراموش کردید بدان سبب که بسخریه و استهزاء ایشان مشغول شدید و شما
از ایشان [illegible] ایشان میخندید و بر تضرع و دعای ایشان استهزا میکردید انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم

هم الفائزون قال کم لبثتم فی الارض عدد سنین قالوا لبثنا یوما او بعض یوم فاسئل العادین قال
ان لبثتم الا قلیلا لو انکم کنتم تعلمون افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون فتعالی الله
الملک الحق لا اله الا هو رب العرش الکریم ومن یدع مع الله الها آخر لا برهان له به فانما حسابه عند ربه
انه لا یفلح الکافرون وقل رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین من جزا دادم ایشان را بصبری که ایشان کردند در دنیا
امروز یعنی این مؤمنان آنانند که رستگار آمدند از دوزخ و ظفر یافتکانند به بهشت سوال کند از ایشان که شما در زمین چند
گاه درنگ کردید جواب گویند که روزی یا بعضی از روزی از شمار کنندگان بپرس و این برای آن گویند که خدای از یاد ایشان
چندگاه مدت دنیا بردن [illegible] گویند که روزی یا بعضی روزی از فرشتگان بپرس که ایشان حصر اعمال [illegible] خدای گوید
که شما مقام نکردید مگر اندکی اگر میدانید و این تصدیق [illegible] که خدای ایشان را کرد در وقت و اندکی سالهای ایشان در دنیا با اضافه با خلود
در آتش دوزخ و توبیخ است ایشان را بر غفلتی که در دنیا بر آن بودند [illegible] شما گمان بردید که شما را بعبث آفریدیم و ببازی و آنکه شما را
[illegible] الا لیعبدون [illegible] خلقنا [illegible]
چون از بهر [illegible] ایشان [illegible] میکنند [illegible] کفتند که خدای تعالی
برای نفع ایشان آفرید چه غرض [illegible] نفع [illegible] منفعت
ده بهری نظر کنند و تحصیل معارف کنند و بدان مستحق ثواب شوند [illegible] که خدای خلقها را آفرید
گفت از برای آنکه تا نعمتها کند [illegible] خلقان را [illegible] احسان خود بر ایشان آنکه گفت خدای تعالی
خلقان را بیافرید [illegible] ایشان [illegible] منفعتی از بهر ایشان [illegible] ایشان را بیافرید و بعضی گفتند
بر ایشان [illegible] حرام کرد بر ایشان تا فضل [illegible] احسان کند [illegible] بهشت و هر که
بدی کند [illegible] دوزخ بر حقیقت غرض خدای [illegible] مکلفان [illegible] رسند که ممکن نیست
حکمت نیکو [illegible] الا [illegible] در کتب اصول بیان کرده است که خدای [illegible] خواست
مکلفان [illegible] بهشت [illegible] تعظیم [illegible] و حکمت نیکو باشد مستحق تعظیم کردن [illegible] تکلیف
ایشان را [illegible] تکلیف مستحق شدند [illegible] ساندو این ذکر [illegible] گفت باید که
تعلیم باشند [illegible] آنکه گفت فتعالی الله الملک الحق [illegible] خدای که پادشاه بر حقیقت او است

نیاید مسد جز از روی خدای بیست و او خداوند عرش بزرگوار است و من یبتغ و هر کس که بخواند و بپرستد
با خدای خدائی دیگر او را بر خدای او هیچ حجتی و برهانی نباشد و شمار او نزدیک خدای او باشد فلاح و ظفر
نیابد کافران و منکران اندیک را فلاح و ظفر نباشد و هرگز پیروز نشوند آنگه رسول را خدا دعا کردن
فرمود و گفت بگوی وقل رب اغفر و ارحم خدایا بیامرز و ببخشا و تو بهترین و نیکوترین بخشایندگانی چه بخشایش همه
از بخشایش تست آورده اند که ابن مسعود در روی بیماری مبتلای شد و این آیات از اینجا که افحسبتم انما خلقناکم
عبثا تا آخر بر در گوش او خواند بیمار شد و برپای خاست گفتند چه خواندی در گوش او گفت این آیتها رسول گفت
بدانخدائی که جان من بدست اوست که اگر بنده از سر یقین بر ابتها بخواند بر کوه از جای بشود والله اعلم سورة النور
مدنیة شصت و چهار آیت است ابی امامه از ابی بن کعب روایت کند که رسول گفت که هر که سورة النور بخواند خدای
تعالی او را بعدد هر مؤمنی که بوده باشد از گذشتگان و آیندگان ده حسنه بنویسد هشام بن عروه روایت کرد که حضرت
رسول گفت زنان را بر غرفها منشانید و ایشان را نوشتن میاموزید و لیکن بیاموزید ایشان را سورة النور ابتدا کردم بسم الله
الرحمن الرحيم سورة انزلناها وفرضناها وانزلنا فيها آيات بينات لعلكم تذكرون این سوره ایست که ما
فرستادیم او را و بیان کردیم در وی اینکه بان احتیاج است از بیان حلال و حرام و شرایع و احکام و معنی فرضناها
که قراءت ابن کثیر و ابو عمرو است آنست که ما بان تفصیل دادیم و بیان کردیم حلال و حرام را و بعضی دیگر گفته اند که برای
تاکید احکامست ... ولکن ... ساعت و انزلنا فيها و فرو فرستادیم در وی آیتهای روشن و دلائل واضح تا
باشد که اندیشه کنید در وی و حق از باطل بشناسید الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة
ولا تأخذكم بهما رأفة في دين الله ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر وليشهد عذابهما طائفة
من المؤمنين زن زنا کننده و مرد زنا کننده را بزنید هر یکی از ایشان را صد تازیانه زنا کردن موجب حد است و وطی
کردن باشد با هر کسی که خدای حرام کرده است و وطی باوی بعقدی یا شبهه عقدی ... وطی در فرج
و مرد عاقل و بالغ و کامل بود و حکم زنا باقرار ثابت شود چهار کرة و اجبار بر خود چهار بار و بگواهی چهار گواه
مسلمان عادل و آزاد که در یک مجلس گواهی دهند ... در فرج و معاینه عضو در عضو کامل و اگر نه
بر بین و بجز گواهی ایشان نشنوند و هر یکی را هشتاد تازیانه بزنند و گواهی را ... نشنود ...

حد مفتری

رجم ثابت شود حد باید زدن و بیان ... و نیز هیچ ثابت نشود همه را حد فرمود باید زدن در احکام امیر المؤمنین علی
است که مردی بکر و پنج کس را بیش او آوردند و بزنا ایشان گواهی ... یکی را رجم کردند و یکی را حد زدند و یکی را نیم
حد زدند و یکی را تعزیر کردند و یکی را رها کردند گفتند یا امیر المؤمنین ... حکم مختلف ... اگر
... اما احوال ... اگر رجم فرمودم محصن بود ... محصن رجم است با جماع و انرا که حد زدم محصن نبود
و زنا محصن حد تمام بود و انرا که نیم حد زدم بنده بود و بر بنده نیم حد ... و انرا که تعزیر فرمودم کودکی بود
و بر وحد نباشد او را ادب باید کردن تا دیگر نکند و انرا که رها کردم دیوانه بود و بر دیوانه تکلیف نیست
و نباید که شما را بگیرد ... و شفقتی بسبب ایشان در دین خدای تعالی یعنی نباید رقت و رحمت شما را بدان حمل کند که حد
خدا رها کنید و اقامت نکنید ... عبد الله عمر کنیزکی بود زنا کرد او را بدست ... و گفت این را حد زن و بر پشت
و پایها و اندامهای دیگر ... خفیف ... ولا تأخذكم بهما رأفة في دين الله گفت به هر حال او را نباید کشتن او را
خدای حد فرموده ... سعید مسیب گفت مراد آنست که ضرب زنی ... موجع و مولم و حد چنان باید زد که بران
حال دیده باشند اگر برهنه دیده باشند حد برهنه زنند و اگر با جامه بوده باشند با جامه زنند و مرد را بر پای
بدارند در حد زدن و زنان را بنشانند و بر اعضا بزنند الا بر روی و فرج ان کنتم تؤمنون بالله اگر شما بخدا
ایمان آورده اید و بروز بازپسین یعنی قیامت نباید که شما را در راندن حد بر ایشان رقتی و رحمتی باشد که سبب
ان ترک حد کنید یا کم از حد بزنید و باید که در وقت عذاب ایشان یعنی حد ایشان جمعی از مؤمنان حاضر باشند
و کمترین ایشان ده کس باشد ابن عباس گفت ... و این روایت ... اجماع اکثر چهار کس باید ... گفت
... جماعتی ... که ان حاضر کرده بودند کنیزکی را حد خواست زدن بفرمود تا
جامه ... و کرد او را آوردند ... او را فرمود تا ... اقامت حد بر زمینی که اهل آن
زمین را برکت ان بهتر باشد از چهل شبانروز باران حذیفه یمانی از رسول روایت کرد که آنحضرت فرمود یا معشر
الناس اتقوا الزنا فان فيه ست خصال ثلاثة في الدنيا وثلاثة في الآخرة یعنی از زنا بپرهیزید که در وی شش خصلت است سه در دنیا
و سه در آخرت اما آنکه در دنیا است آنست که آبروی ببرد و درویشی آرد و عمر بکاهد و آنکه در آخرت آنست که
خشم خدای را واجب کند و حساب ... و لازم دوزخ بودن ... روایت که رسول ... الامت ...

هر شب آتش بیند و من هر شب میکنند و باز رحم خدای سخت بود بر زنا کنندگان و هر که گفت هیچ زانی بر زنا اکره در و نیز نشود
و هیچ مرد عفیف بر زنا کرو نشود الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة والزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک وحرم
ذلک علی المؤمنین والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین
جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا واولئک هم الفاسقون الا الذین تابوا من بعد ذلک و
اصلحوا فان الله غفور رحیم گفتند که سبب نزول این آیه آن بود که مهاجران چون بمدینه آمدند
در میان ایشان درویشان بودند و در مدینه جماعتی زنان نا پارسا بودند بکار بد معروف و توانگر بودند این
درویشان را طمع آمد که ایشان را بزنی کنند از آنکه ایشان را در مدینه جائی و مالی نبود و از رسول علیه السلام دستوری خواستند
در نکاح ایشان حق تعالی این آیه فرستاد و نکاح ایشان بر مسلمانان حرام کرد چه هم زانیه بودند و هم مشرکه و گفت
زنا کننده در نکاح زنان صالحه و پارسا رغبت نکند و رغبت او در زنی باشد همچو او زنا کننده یا مشرکه و کار او برای تقبیح
و تعظیم زنا جمع کرد میان زنا و شرک و زن زنا کننده را نخواهد مگر مردی زنا کننده یا مشرک و این بر مومنان حرام کرد
شد در جمله اول وصف کرد مرد زنا کننده را و بانکه او را در زنان صالحه رغبتی نباشد و لیکن مرد را در زنا کننده رغبت بود
زانیه را مقدم داشت برای آنکه سیاق آیه برای عقوبت ایشانست بر خیانت زن در این کار [illegible] اصل و ماده او است
و زانی را تقدیم برای آنکه در سیاق آیه برای ذکر نکاح است و مرد در این اصل است و مبدا طلب او دست و گفتند که
ظاهر آیه اگرچه خبر است معنی نهی آنست که باید چنین باشد عکرمه گفت آیه در باره زنانی آمد زنا کننده که در مکه بودند
و بسیار بودند و از مشاهیر ایشان نه زن بودند صاحب رایات و علمها زده بودند تا ایشان را بشناسند
یکی ام مهزول بود کنیزک سایب بن ابی السائب المخزومی و دیگر کنیزک صفوان بن امیة و غیر ایشان خانهای ایشان را خرابات
و بخانه ایشان جز مشرک یا زانی نرفتی و در جاهلیت عادت بودی که مردم فرومایه زنان ناپارسا را زن کردندی بطمع
کسب ایشان جمعی درویشان را این اندیشه افتاد از رسول علیه السلام دستوری خواستند خدای تعالی این آیه فرستاد و نهی کرد ایشان را
از مناکحت ایشان بعضی دیگر گفتند مراد بنکاح وطی است نه عقد یعنی زنا نکند با زن زانیه مگر مرد زانی یا مشرک
و با مرد زنا کننده تزویج نباید مگر زن زانیه یا مشرکه و نکاح مشرکات روا نیست بخلاف و نیز نکاح زانیات مادام
که بر زنا اصرار کرده باشند و اگر توبه کنند توبه ایشان ظاهرا روا باشد حق تعالی چون حد زانی و زانیه بگفت

بلکه در زنا کننده رغبتش باشد [illegible] رغبت باشد

بیان

بیان حد قاذف که در کسی بر مرد یا زن پارسا زنا افترا کند یا گوید که ای زنا کننده یا گوید که تو زنا کردی و چهار گواه ندارد که گواهی دهند بر آنچه
گفته باشد این گوینده را هشتاد تازیانه باید زد و باید دانست که آنکه دشنام دهند زنان پارسا را یعنی شوهردار و آزاد و مسلمان
گواه بیارند بر آنچه گفته باشد از نسبت کردن آن زنان بازنا تا جلد و حد بر زنید ایشان را هشتاد تازیانه یعنی هر یکی را از ایشان
و گواهی ایشان را هرگز قبول نکنند و ایشان فاسقانند این حکمست که بعد از آنکه ایشان را نکرده اند یکی وجوب حد و دیگر قبول ناکردن شهادت
و دیگر حکم بفسق و حد قذف معروف باشد همچو مال که وارثان بمیراث برند را سبب با بو حنیفه گفت موروث نباشد بسبب و نسبی [illegible]
در زنا سه بار حد زده باشند باید در قذف بار چهارم بکشند و گفتند که چهار یا بیار پنجم بکشند و مفسران گفتند که این عام
متناولست جمیع زنان مومنه محصنه را سعید جبیر گفت در باب عایشه آمد و گواهی قاذف مسموع نباشد مگر که توبه کند و توبه
آن باشد که گوید دروغ گفتم [illegible] گواهی او قبول کنند و این حکم داخلست در تحت استثناء اگر حد زده باشند و این
موافق مذهب شافعی و مذهب ابی حنیفه آنست که داخل نیست در استثناء بلکه استثناء منحصر است بر منزلت شافعی و اصحابش
با جمله اخرین و ما بعض بیان ما حکم بر مقتضی لغت اگر دلیل دلالت کند برجوع با جمله همه راشود و اگر نه با اقرب کلام که دلیل
دلالت کند و بظاهر راجع با اصل خود باشد و جائی که در آیه هست که بظاهر استثنا نورد کردیم با فسق و بدلیل ما نفی شهادت
و در سقوط حد توقف کردیم بر دلیل دیگر شرعی که ما را راه نمود بآن که این استثناء حد ساقط گفت الا آنکه توبه کنند از آن
قذف کننده دشنام دهد و اصلاح کنند و پشیمان باشند بر آنچه کرده باشند و عزم کنند که دیگر نکنند و خویشتن دروغ
انگارند فسق از ایشان زایل شود بحقیقت که خدای آمرزنده و مهربانست بر ایشان پند و بر بخشاید والذین یرمون ازواجهم
ولم یکن لهم شهداء الا انفسهم فشهادة احدهم اربع شهادات بالله انه لمن الصادقین والخامسة
ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین ویدرأ عنها العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله انه
لمن الکاذبین والخامسة ان غضب الله علیها ان کان من الصادقین ولولا فضل الله علیکم ورحمته و
ان الله تواب حکیم و آنان که دشنام دهند زنان خود را و ایشان را گواهان نباشد که گواهی دهند بر آنچه گفته اند مگر نفسهای ایشان
یعنی جز از ایشان کسی دیگر نگوید و گواهی نه دهد پس گواهی یکی از ایشان چهار گواهی باشد یعنی چهار بار سوگند خورد بخدای که در
دعوی که میکند از جمله راستگویانست و گواهی پنجم آنست که گوید لعنت خدا بر وی باد اگر در آنچه میگوید از جمله دروغ زنانست سبب
نزول این آیه که عکرمه روایت کرد هم از عبدالله عباس که گفت چون خدای تعالی این آیه فرستاد والذین یرمون المحصنات الآیه سعد بن عباده

و اصحابش

کفت یا رسول الله اگر من او را در خانهٔ خود دریابم و من بیرون آیم شکم زن خفته باشد میان دو پایهای وی شده او از آنجا تا من بروم
تا چهار گواه بیارم چون باز آیم برو رفته باشد و رفته اگر بخبر بیم باشم بگویم هشتاد تازیانه بر من زنند این عجب حکایت
رسول صلعم فرمود یا معشر الانصار الا تسمعون ما یقول سیدکم شما چه میگویید گفتند یا رسول الله او را ملامت مکن که او مردی غیور است
هرگز بجز بکر زنی نکرده است الا بکر و هیچ زن را طلاق نداده که کسی دیگر از بیم او بخواهد سعد عباده کفت تن و جانم فدای تو باد من میدانم
که این حق است و از خداست ولیکن مرا عجب می آید رسول صلعم کفت حکم خدای اینست و خدا چنین فرمود سعد کفت صدق الله
وصدق رسوله ایشان در این بودند که بر عقب آن سعد نام شخصی هلال ابن امیه از نخلستان بازگردید ابو آمد و در خانه رفت
مردی را دید با زن وی خفته بود و زنا میکرد و هیچ نگفت تا بامداد پیش رسول صلعم آمد رسول الله با صحابه نشسته بودند کفت یا رسول
چنین حالتی افتاده است من این بچشم خود دیده ام و این را دفع نمیتوانم کردن رسول صلعم از وی متغیر شد و اثر کراهت پدید آمد بر روی
هلال کفت یا رسول الله من دانم که شما را این سخن ناخوش آید خدای میداند که من راست میکویم و امید دارم که
خدا مرا از این فرج دهد رسول صلعم قصد کرد که وی را حد زند انصار کفتند که این محنت ایست که ما را افتاده و بدان
سعد کفت ما افتادیم هلال را حد بزنند و کواهی نشنوند این کاری عظیم است رسول صلعم در این بود که آثار وحی در وی ظاهر
شد صحابه شاد شدند و کفتند که ان شاء الله فرجی باشد ما را از این چون رسول صلعم از غیب وحی در آمد کفت خدای فرج داد
هلال را و شما را از این حادثه و این آیه بر صحابه خواند انگه کفت این زن را بخوانید وی را حاضر کردند و از وی این حال
پرسید کفت دروغ میکوید یا رسول الله رسول کفت خدای میداند که از شما کی دروغ زنست هلال کفت والله که من
صادقم والحق کفتم رسول صلعم کفت ملاعنه کنید رسول کفت بفرمای ایشان را هر دو پیش خود بداشت و روی ایشان
بقبله بود هلال را کفت بکو اشهد بالله انی لمن الصادقین سوکند میخورم بخدای که من از جمله راستکویانم
در این دعوی او چهار بار بیابی سوکند خورد و بار پنجم روی کو در کفتند ای هلال اتق الله از خدای بترس که عذاب دنیا از
عذاب آخرت آسانتر است و عذاب خدای از عذاب آدمیان سختتر است اکر تو چیزی بر وی داشته است از این باز
ای و توبه کن که این نوبت پنجم موجب عذاب و لعنت است بر دروغ زن هلال کفت والله که خدای مرا این عذاب نکند
که من راست میکویم کفت بکو لعنت خدای بر من باد اکر او دروغ زنست هلال بکفت انکه رسول صلعم روی بزن
آورد و کفت تو چه کویی سوکند خوری کفت آری کفت بکوی چهار بار اشهد بالله انه لمن الکاذبین سوکند میخورم بخدا

کرای

که این مرد از دروغ زنانست در این دعوی که میکند بر من کفت بار پنجم رسول صلعم او را وعظ کرد و کفت ای زن
از خدای بترس که رسوای دنیا آسانتر است از رسوای آخرت و عذاب خدای سختتر است از عذاب مردمان و این
بار پنجم موجب خشم خدای است ساعتی فرو ماند انگه با خود کفت قوم خود را رسوا نکنم انگه بکفت خشم
خدای بر من باد اکر این مرد راستکوست در این که کفت انکه رسول صلعم میان ایشان جدا کرد و حکم کرد که فرزند
زن راست و او را نسبت با هلال نکنند و این زن را و این فرزند را سرزنش نکنند پس انکه رسول کفت اکر این زن فرزند آرد
بر فلان صفت باشد شوهر راست و اکر بر فلان صفت آرد او راست که با او متهم کردند او را پسر زاید
مکروه آمد او را با هیچ پدر نسبت نکردند و او بزرگ شد و امیر مصر افتاد و پدری پیدا نبود و از روایت
عبدالله عباس و مقاتل آنست که سبب نزول القرآن بود که چون این آیه آمد رسول صلعم روز آدینه بر منبر
بر آمد و این آیه خواند والذین یرمون المحصنات عاصم بن عدی بر پای خاست و کفت یا رسول الله یکی از ما چون
زن خود را با مردی بیند طاقت ندارد که خاموش شود چون بکوید هشتاد تازیانه اش بزنند و کواهیش نشنوند و
مسلمانان او را فاسق خوانند الا انکه چهار کواه بیارد چون وی بطلب کواه رود مرد کار خود کرده و رفته باشد رسول
کفت حکم اینست عاصم را برادر عمی بود عویمر و زنی داشت خوله بنت قیس بکروز عویمر در سرای رفت شریک بن السحما را
دید با زن خود خوله بیامد و عاصم را خبر کرد کفت انا لله و انا الیه راجعون آدینه دیکر به مسجد رسول صلعم حاضر آمد
و کفت یا رسول الله از این خبر ترا پرسیدم از آدینه مبتلا شده ام در اهل بیت خود رسول صلعم کفت چیست آن کفت
حادثه افتاده است بر عم مرا عویمر و این زن نیز دختر عم ایشانست و شریک نیز بر عم ایشان بود رسول صلعم کس فرستاد
و ایشان را بخواند اول دعوی کرد عویمر و کفت ای خوله بترس از اهل و دختر عمت و تهمت بر وی منه عویمر کفت بخدای
یا رسول الله من راست میکویم و من شریک را بر شکم وی دیدم و او را حملی که هست از من نیست و من چهار ماه است
که با او مقاربت نکرده ام رسول روی بزن کرد و کفت ای زن از خدای بترس و انچه کرده براستی خبر ده کفت
یا رسول الله عویمر مرد غیور است او را غیرت بر من حمل کرد ما در این شبها بیدار بودیم با یکدیکر حدیث میکردیم
این بول ازو میکوید رسول صلعم شریک را کفت چه کویی همچنانست که این زن میکوید خدای تعالی این آیه فرستاد
رسول صلعم فرمود تا او را آواز دادند الصلوة جامعه مردم حاضر آمدند و رسول صلعم نماز دیکر بکرد انکه ایشان را بخواند

عویمر گفت بگو که سوگند میخورم بخدا که من شریک را بر شکم وی دیدم و خوله را زنا کرد و من راست میگویم در آنکه
میگویم وی گفت انگه گفت دیگر بگو که من راست میگویم بار چهارم گفت بگو که من راست میگویم بخدای که
من چهار ماهست که با وی خلوت نکردم انگه بار پنجم گفت بگو لعنت خدا بر عویمر باد اگر دروغ میگوید بگفت انگه
گفت پس گرفتن خوله را گفت برپای خیز و بگو سوگند میخورم بخدای که من زنا نکرده ام و عویمر دروغ میگوید
بگفت بار دوم گفت بگو سوگند میخورم بخدای که او شریک را با من یکجا ندید بر من تهمت کرد عویمر میکند دروغ زنست
بگفت دیگر بار سیم گفت بگو سوگند میخورم بخدای که او هرگز مرا بر هیچ فاحشه ندید و او بر من این دروغ می نهد بگفت
بار پنجم گفت بگو خشم خدای بر خوله باد اگر این مرد راست میگوید بگفت رسول بفرمود تا از میان ایشان جدا کردند انگه
گفت بنگرید که این فرزند که بیارد اگر اصهب باشد که ریش او با سیاهی باشد از شریک السمحا است و اگر سفید رنگ و ستبر ساق
باشد از وی چون بزاد بر شریک ماننده تر آمد اصهب با سوگند [illegible] و بخلاف ما سوگند است و قول رسول در حق حدیث شهادت
شریک السمحا لولا ما مضی من الایمان لکان لی ولها شان اگر نه این سوگندها بودی شهادة را سوگند خواند و حد قذف از حقوق
آدمیان است استیفاء از واجب شود و [illegible] البصاحب میراث [illegible] چون دیگر حقوق و تغلیظ لعان ز چهار چیز باشد بلفظ
و موضع و وقت و جمع لعان الفاظ این قران بار یاد آوردی است و اما موضع شریف ترین بقعه باید در آن شهر و لعان وقت بعد از نماز دیگر
چنانکه در خبر شریک آمده و لعان جمع چنانکه رسول در پیغمبر فرمود تا گفتند الصلوة جامعة و چون مرد لعان کرد باز حد از مرد
ساقط شود و نسبت فرزند از وی منقطع شود و حکم فراق ثبت گردد و زن بر مرد ابدا حرام شود و حد بر زن واجب شود مگر آنکه خود را
برهاند بلعان آنکه حد از وی ساقط شود و اگر بجای اشهد اقسم گوید یا احلف بنزدیک ما لعان ثابت نشود و شافعی را دو قول است
و فرقه لعان فسخ است نه طلاق و یدرؤا عنها العذاب باز دارد از زن عذاب این یعنی حد زنا آنکه او نیز سوگند خورد چهار سوگند بخدا
که این مرد در این دعوی دروغ زنست و هم بدین [illegible] ولولا فضل الله علیکم و اگر نه فضل خدای و رحمت وی بودی و انکه خدای
در سنگار و درست کار است شما همه هلاک شدید و عقاب عاجل بر سر بدی ان الذین جاءو بالافک عصبة منکم لا تحسبوه
شرا لکم بل هو خیر لکم لکل امرئ منهم ما اکتسب من الاثم والذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم لولا اذ سمعتموه
ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیرا وقالوا هذا افک مبین لولا جاءو علیه باربعة شهداء فاذ لم یاتوا بالشهداء
فاولئک عند الله هم الکاذبون حق سبحانه و تعالی این آیات در حق جمعی منافقان فرستاد که ایشان تهمت کردند بعایشه و سبب

آن بود که رسول را علیه السلام عادت بود که چون بسفری رفتی قرعه زدی میان زنان آنکه نام وی بر آمدی او را با خود ببردی در این غزوه که غزوه
بنی المصطلق بود قرعه بنام عایشه بر آمد و این از پس آن بود که آیت حجاب آمده بود و خدای تعالی زنان را فرموده بود که از مردان روی بپوشند
عایشه گفت رسول مرا در هودج فرمود بر اشتر من برداشت نهاد و در وقت غزو بیکرد و باز گشت چون بنزدیک مدینه رسید
دوشبه فرود آمدیم من برخواستم در شب از بهر کاری که با من بود و از لشکرگاه دور تر رفتم بقضای حاجت چون باز آمدم
عقدی بود مرا از مهره یمانی بر گردن داشتم دست بدان بردم گسسته بود که انجا ضایع کرده بودم که بقضاء حاجت رفته بودم
برخواستم در تاریکی شب تنها و باز در پی رفتم و انجا بسیار طلب کردم بیافتم دیر بماندم و رسول را اندر آن [illegible] پیغمبر بود تا آنگه او از
رحیل کردند و لشکر برفت و آنانکه هودج من داشتند پنداشتند که من در هودجم و بر اشتر نهادند و برفتند
من باز آمدم در آن منزل هیچ آدمی را ندیدم انجا که اشتر من بود دست بمالیدم عقد بیافتم برگرفتم و هم انجا بنشستم خواب بر من
غلبه کرد بخفتم و اندیشه این بود که از پس لشکر کسی بطلب آید چون بیدار شدم نگاه کردم صفوان بن معطل سلمی در آن منزل
که بیش از آن بود بخفته بود و از لشکر باز مانده بود می آمد بر شتری نشسته چون مرا دید بشناخت از آنکه پیش از آیت حجاب مرا دیده بود
لا حول گفت و استرجاع کرد بیامد و با من هیچ نگفت شتر فرو خوابانید تا من بر نشستم و زمام شتر بدست گرفت و امد
منزل که رسول فرود آمده بود در وقت که وقت گاه بود و ان حال بر پیغمبر پوشیده بود چون شنیدم از من بدین [illegible] عبدالله ابی سلول
منافقان بر سبیل طعن گفتند بنگرید زن پیغمبر با مردی بیگانه از راه بیابان همی آید چرا این توان بودن از آنکه میان ایشان
ناشایسته کاری رفته باشد این حدیث در سر با یکدیگر میگفتند و ما از آن بیخبر بودیم و حسان ثابت شاعر هم در آن جمله بود دیگر
سخن گفتند و حمنه بنت جحش و غیر آن و مردم این حدیث در زبان گرفتند و من از آن بیخبر و سبب آن بود که چون بمدینه
من بیمار شده و بیماری من یکماه کشید و در رسول با من آن لطف که عادت بود نبود و من ندانستم که سبب چیست و چون در آمدی
گفتی بیمار چونست و برفتی و یک ساعت نزدیک من ننشستی تا آنگه من از آن بیماری بهتر شدم شبی از شبها با جماعت زنان بقضای
حاجت بیرون آمدم و عادت چنان بود آنجا که در سراها جای طهارت نبودی زنان بیرون شدندی از شهر با جایی که
خراب بودی انجا شدندی و از جمله زنان ام مسطح با ما بود او را پای بر زمین آمد گفت تعس مسطح بر روی در آید مسطح
من گفتم چرا مردی مسلمان را دشنام میدهی که ببدر حاضر بود و این مسطح از خویشان ابابکر بود و از جمله اصحاب افک بود ما
در سر گفت نمیدانی که او در حق تو چه گفته است گفتم نه گفت او در حق تو چنین و چنین گفته است من دلتنگ شدم و بدانستم

کرا ای رسول با من از کجا بود از رسول دستوری خواستم تا بخانه پدر روم دستوری داد من برفتم مادر را دیدم گفتم که در حق من
میگویند گفت چنین حدیثی میگویند و رسول از آن دلتنگ است و لیکن با من چیزی نگفت من در گریستن نشستم و شب و روز
میگریستم بیماری من عود کرد و رسول اسامة بن زید و علی بن ابی طالب بخواند و در باب عزل ایشان مشورت کرد اما اسامه
گفت سخن اهل باطل و غرض نباید شنید و علی بن ابی طالب گفت رای برای رسول خدای قوی تر باشد در هر کاری رسول بریره را بخواند
و آن زنی بود که با من در سرای بود گفت عایشه را چگونه دانی گفت والله یا رسول الله که من بر وی هیچ خطائی ندیدم پس
رسول از سر دلتنگی بر منبر آمد و خطبه کرد و گفت یا معشر المؤمنین من یعذرنی من رجل بلغنی اذاه فی اهلی قوم که معذور
دارد مرا از مردی که مرا رنجانید در اهل من و عبد الله بن ابی سلول را خواست سعد بن معاذ برخواست و گفت یا رسول الله من ترا
از و معذور دارم اگر از اوس است بفرمای تا گردنش بزنیم و اگر از برادران ما است از خزرج اشارت فرمای تا گردنش بزنیم سعد بن عباده
رئیس خزرج برپای خواست با وی گفت کذبت که عبد الله خزرجی بود پس رسول ایشان را خاموش کرد و از منبر فرو آمد و در حجره من
آمد و زنی از انصار نزدیک من بود و من میگریستم گفت یا عایشه خدای تعالی براءت ساحت تو پیدا کند اگر خطائی از تو در وجود آمده است توبه کن که
توبه پذیر است من گفتم یا رسول الله خدای داند که من از این حدیث بیزارم و کاری نکرده ام که مرا از خدای شرم باید داشتن و لیکن
کسی باور ندارد و من چیزی نتوانم گفت مگر انچه یعقوب گفت فصبر جمیل والله المستعان این بگفتم و روی بدیوار کردم و گریه
کردم و رسول هم انجا نشسته بود که او را وحی آمد و این آیات خدای تعالی فرستاد که ان الذین جاؤا بالافک عصبة منکم انا نکم
انها آورده اند دروغ گفتند گروهی اند از شما و عصبه جمع باشد از ده تا چهل عبد الله عباس گفت عبد الله ابی سلول
و او از جمله رؤسای منافقان بود و مسطح بن اثاثه و حسان بن ثابت و حمنه بنت جحش لا تحسبوه شرا لکم بل هو خیر لکم که بر
شما دروغ گفتند و بهتان نهادند که انا فک دروغ شما را بد تر است نه که شما را بهتر است برای آنکه شما از ایشان
مستحق اعواض شوید و چون بر آن صبر کنید مستحق ثواب گردید لکل امری منهم ما اکتسب من الاثم هر مردی راست از ایشان آنچه کسب کرد
از گناه یعنی جزای آن و وبال و عقوبت آن بوی رسد بدیگری نرسد والذی تولی کبره و آن کس که قیام کرد به بزرگترین
و بیشترین آن افک و دروغ و آن عبد الله بن ابی سلول بود و گفتند حسان بن ثابت بود و حسان را بتیغ میزدند مردم گرد
آمدند و حسان را بجهانیدند حسان بنزدیک رسول آمد و رسول این ضربت از او بخواست و او را فدیه کرد
نعلان و دیگر خرما البسانی از معاویه فروخت و عهد کرد لاینبغی له عذاب عظیم و حسان بن ثابت بعد از آن چند بیت گفت در دل

عایشه

عایشه را بدست آورد و شعری گفت اما ابن حصین شنید گفت عذر آن آمد ان اقول حسان که در جواب ابو سفیان گفت هجوت
محمدا فاجبت عنه و عند الله فی ذاک الجزاء فان ابی و والده و عرضی لعرض محمد منکم وقاء اتشتمه و لست له بکفو فشرکما لخیرکما
الفداء او را گفتند یا ام المؤمنین لو نه آنست که خدای تعالی میگوید والذی تولی کبره آنکس که بکار بزرگترین این افک
و دروغ قیام کرد او را عذاب بزرگ است عایشه گفت چه عذاب است ان عذاب که کور شد و نابینا شد بیخ بجنبید که لولا اذ سمعتموه ظن
چون این سخن بشنیدید مردان مومن شما و زنان مومنه بنفس خود گمان نیکو نبردند حق تعالی همه مومنان را نفس یکدیگر خوا
چنانکه در این آیه و لا تقتلوا انفسکم ای اخوانکم المؤمنین و رسول گفت المؤمنون کنفس واحدة مومنان همه چون یک نفس اند و در
آیه النفاق انفسهم یا معشر بر ای جعیا العشر و عد نوع صلاحیت و گفتند که معنی این است که ای مومنان چرا شما چون این سخن شنیدید
گمان نیکو نبردید چنانکه مردان مومن و زنان مومنه بودند بنفس خود و گفتند که این دروغ هویدا و ظاهر است معنی آن گفتند مراد
با این ابو ایوب انصاری است ام ابو ایوب چون این حدیث میرفت و مردمان در زبان گرفته بودند ام ابو ایوب را گفت میشنوی که مردمان در
حق عایشه چه میگویند گفت میشنوم و لیکن دروغ است تو ای ام ابو ایوب که اختیار چنین کنی او گفت معاذ الله گفت پس حال عایشه از تو بهتر است
انکه هر دو منافق شدند و گفتند هذا افک مبین این دروغی روشن است لولا جاؤا علیه باربعة شهداء چرا بر این سخن که گفتند چهار گواه
شرعی نیاوردند که قذف کند و تهمت نهد بر او چهار گواه باید و چون این گواه نیاورند ایشان نزدیک خدا دروغ زنانند و این خاص
که خدای براءت ساحت وی ساخت و او گویند کان که دروغ زنانند و اما جز او اگر روا باشد که او را بر زنا ببیند و چون بگوید
از چهار گواه خواهند او را گواه نه ... نزدیک خدا دروغ زن باشد ولولا فضل الله علیکم ورحمته فی الدنیا والاخرة
لمسکم فی ما افضتم فیه عذاب عظیم اذ تلقونه بالسنتکم وتقولون بافواهکم ما لیس لکم به علم وتحسبونه
هینا وهو عند الله عظیم ولولا اذ سمعتموه قلتم ما یکون لنا ان نتکلم بهذا سبحانک هذا بهتان عظیم یعظکم
الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مومنین ویبین الله لکم الآیات والله علیم حکیم اگر نه فضل و رحمت خدای بودی بر شما اگر
مهلت نداده بودی در دنیا و آخرت بشما رسیدی در آنچه میگویید از این سخن افک و دروغ عذاب درد ناک چون فرا گرفتید آن دروغ
بزبان و بشنیدید و روا داشتید و شما این بگفتید بدهنهای خود یعنی بزبان خود آنچه شما را بدان علم حاصل نیست و می پنداشتید
که این آسان است یعنی خوار می پنداشتید این اگرچه ... نزدیک خدای عظیم است صفت کرد ایشان را بانکه این کار را ارتکاب کردند
و رسیدن عذاب ایشان بانکه منقول کرد اینکه چه سخن گفتید این تا آن فاش شد و دیدیم انکار کنند این دانستند سیم اگر شما

اسان نخواهید داشتن ولولا اذ سمعتموه وچرا چون این سخن شنیدید نگفتید که ما را نرسد و روا نباشد که این سخن گوییم
وازبزرگی وزشتی این سخن تعجب ننمودید ونگفتید سبحانک پاکی و منزهی تو ای بارخدایا ازانکه تهمت ... ومیگویند بهتان
بزرگ سخت دروغی است بهتان دروغی باشد که صاحبش چون بشنود مبهوت گردد و متحیر ماند یعظکم الله
خدای عز پند میگوید شما را و پند میدهد ازانکه باز گردید بمانند این سخن و مانند این تا ابد اگر شما مومنان هستید و
بخدای ایمان دارید و یبین الله لکم الآیات خدای تعالی برای شما آیات را واضح ... اگر ... وخدای
دانا و ... این گفتار است بر احوال الخلقان بر عموم علامت و بحدیث عایشه و صفوان و برائت ساحت ایشان
از تهمت انّ الّذين يحبّون ان تشيع الفاحشة في الّذين آمنوا لهم عذاب اليم في الدّنيا والآخرة والله
يعلم وانتم لا تعلمون ولولا فضل الله عليكم ورحمته وانّ الله رؤف رحيم يا ايّها الّذين آمنوا
لا تتّبعوا خطوات الشّيطان ومن يتّبع خطوات الشّيطان فانّه يامر بالفحشاء والمنكر ولولا فضل الله
عليكم ورحمته ما زكى منكم من احد ابدا ولكنّ الله يزكّي من يشاء والله سميع عليم انان که دوست میدارند
ومیخواهند که این فاحشه و ناشایست ... اشکار اشود یعنی عبد الله بن ابی سلول و اصحاب او از
منافقان ایشان را عذاب ... در دنیا و اخرت و خدای میداند که ان دروغ و بهتان است و شما نمیدانید و
خدا داند تفاصیل عذاب ... و اگر نه فضل خداست بر شما و رحمت او و انکه او خدای مهربانست و بخشاینده شما را
عذاب فرستادی ... و این که تعجیل نکرد در عذاب تا خیر کرد از فضل و رحمت اوست انکه گفت ای مومنان
وگویند که ... و از پی مروید ... و هر که ... شیطان ... او شما را ... و منکر ...
... و ... شرع ان را انکار کند و اگر نه فضل خدای
بودی و رحمتش بر شما هیچکس ... ولیکن خدای بفضل و لطف خویش پاک میکرداند ان ... دیوان
که خواهد و از گناه برحمت و مغفرت خود و خدای شنونده گفتار شماست و داننده کردار و احوال شما ابو الدردا
روایت کرد از رسول ... که او گفت هیچکس نباشد که او دست ... دارد در خصومت ... نباشد الا
که در ... خشم خدای باشد تا از ان باز ایستد و هیچکس نباشد که او ... شفاعت ... و حدی از حدهای خدا
ضایع کند الا که با خدای خصومت کرده باشد و لعنت خدا بر وی باقی ... هیچکس نباشد که ... مسلمانی

اشاعه کنند و اشکارا کنند و او نخواهد الاکه ... و ... بگذارد انکه گفت اصل این در ... بانعباد
انّ الّذين يحبّون ان تشيع الفاحشة الآية ولا يأتل اولوا الفضل منكم والسّعة ان يؤتوا اولي القربى والمساكين
والمهاجرين في سبيل الله وليعفوا وليصفحوا الا تحبّون ان يغفر الله لكم والله غفور رحيم انّ الّذين يرمون
المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا في الدّنيا والآخرة ولهم عذاب عظيم يوم تشهد عليهم السنتهم وايديهم
وارجلهم بما كانوا يعملون ونباید که سوگند خورند خداوندان فضل و توانگری بر انکه ما هیچ بخویشان و مسکینان
و مهاجران ندهیم و گفتند که باید تقصیر نکنند خداوندان مال در انچه بخویشان و درویشان دهند و بانان
که هجرت کردند در راه خدای گفته اند که این در حق مسطح آمد و او پسر خاله ابو بکر بود و درویش بود و بکری بود ابو بکر
بروی نفقه کردی ولیعفوا ولیصفحوا چون در حدیث افک خوض کرد نفقه از او باز گرفت خدای تعالی در حق او این
ایت فرستاد ابو بکر نفقه او بجای باز داد ... ولیعفوا اگر عفو کنید و از سر گناه کاران در گذرید
... خدای شما را بیامرزد و از گناه شما در گذرد اگر میخواهید شما نیز بگذرید و در گذرید و عفو کنید
گفت من یغفر الله له ... هر که بیامرزد کسی را خدای او را بیامرزد و هر که عفو کند از کسی خدای از او عفو
کند و خدای تعالی امر ... هر کس را ... بدشنام ... زنان پارسا ... که ایشان
از ان غافل باشند ... ایشان ... در دنیا و آخرت ... گرچون
ایشان ... رسول ... ایشان را طعنه زدند و گفتند که ایشان ... و
بعضی گفتند ... و ... ایشان را ... باشند
در دنیا و گفتند ... ایشان ... بعضی ... بعضی ... يومئذ يوفّيهم الله دينهم
الحقّ ويعلمون انّ الله هو الحقّ المبين الخبيثات للخبيثين والخبيثون للخبيثات والطّيّبات للطّيّبين والطّيّبون
للطّيّبات اولئك مبرّؤن ممّا يقولون لهم مغفرة ورزق كريم يا ايّها الّذين آمنوا لا تدخلوا بيوتا
غير بيوتكم حتّى تستأنسوا وتسلّموا على اهلها ذلكم خير لكم لعلّكم تذكّرون ... خدای تعالی تمام کرداند
جزای ... ایشان ... ایشان رسانند و ... روشن
کند ... الخبيثات للخبيثين ... گفتارهای پلید و سخنهای زشت ... پلید ... گفت و ایشان ...

ازگناه

... از ... گفت ... ان
... انرا ... ان
... ایشان ...

کفت اذا انکر فاحشه و ناشایسته انکار کنند و مردان پلید و ناپارسا را کویند سخنهای پلید و زشت و همچنین سخنهای پاکیزه
و نیکو مردان پاکیزه و پارسا را کویند و مردان نابکار را باشند که از ایشان سخنهای زشت واقع شود و مردان پارسا و نیکو را سخنهای
پاکیزه و نیکو کویند و ایشان بیزارانند از آنچه در حق ایشان کویند از سخنهای بد و زشت و کفتند که سخنهای بد و پلید از مردان
بد و پلید بوجود آید و ایشان باشند که چنین سخنها کویند و مردان پلید و نابکار که از ایشان سخنهای زشت واقع شود مرهمانرا
بهتان نهند و اما ذکر پاکیزه نیک باشند و مثل این نکنند و نکویند و اینمعنی همانست که کفت قل کل یعمل علی شاکلته و کفتند که معنی
آنست که زنان پلید و ناپارسا مردان ناپارسا را باشند و مردان ناپارسا زنان ناپارسا را شاید و این معنی همانست که کفت
الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة و زنان پاک و پارسا مردان پاک و پارسا را و زنان پاک و پارسا چه ایشان لایق یکدیکرند و ایشان مبرا اند
از آنچه اصحاب افک در حق ایشان میکویند یعنی عایشه و صفوان و کفتند این در لفظ زناست [illegible] ابن
[illegible] مغفرة و رزق کریم ایشانرا امرزش باشد از خدای و روزی با کرامت یعنی در قیامت اما در دنیا شاید که
اتفاق افتد که مردان ناپارسا زنان پارسا باشد و زنان ناپارسا مردان پارسا را باشد والله اعلم انکه خطاب کرد با مومنان
و کفت ای آنان که ایمان آورده اید در خانهای که آن نه خانه شما باشد تا انکه مستانس شوید و سلام کنید بر اهل آن خانه یعنی
دستوری خواهید و شما را دستوری دهند عبدالله عباس کفت قرآن چنین آمده است حتی تستاذنوا و لکن نویسنده را غلط افتاد
[illegible] کفت [illegible] است [illegible] سلام [illegible] استیذان
او را سلام کنند انکه دستوری خواهند تا در روند و سلام کردن استیناس حاصل شود چون استیناس حاصل شود بدستوری
در سرای باید رفت و در خبر است که مردی پیدا در حجره رسول آمد و کفت اادخل در آیم رسول کنیزکی را کفت این مرد نداند که دستوری
چکونه باید خواست برو و ویرا بیاموز و بیامد و کفت با او بکو اذا چون دستوری خواهی اول بکو السلام علیکم اادخل مرد بشنید و کفت او را
دستوری داد تا در آمد مجاهد کفت این استیناس تنحنح است زینب زن عبدالله مسعود کفت عبدالله چون خواستی که در سرای
در آید بر در سرای کلو پاک کردی و آواز کردی تا معلوم شدی که او در سرای خواهد آمد انکه در آمدی خلیل احمد کفت استیناس
یعنی تا بنکرید که کسی هست یا نه و مراد آنست که در سرای نکرید بیش از اعلام الستیناس مراد آنست که [illegible]
که کسی هست آنجا او دستوری خواهد اکر نباشد تکلف استیذان نکند و روا نباشد در سرای کسی نکاه کردن و در آنست که
حضرت رسول کفت که هر کس در سرای و خانه نکرد بی دستوری ایشان اکر چیزی بر چشم او زنند چشمش تباه کند

ایشان

نور

79

ایشان در حصار بود و نزد [illegible] سعید [illegible] کفت مردی در بعضی از حجرهای رسول [illegible] نکریست رسول بدو آمد [illegible]
تیزی بدو دست کرد و کفت اکر دانستمی که تو در حجره من نکریدی [illegible] در چشمت زدمی عطا بن یسار کفت مردی رسول را
کفت مرا مادری هست چون نزدیک وی شوم دستوری خواهم کفت بلی کفت خدمتش مرا باید کردن و هر روز چند بار پیش وی
باید رفتن هر نوبت دستوری کفت آری اکر کفت تو را شاید که در وی مادر برهنه بینی کفت نه کفت پس دستوری خواه و هر که
باید دستوری خواهد چرا شاید [illegible] ابو ایوب انصاری کوید یا رسول الله کفتیم که خدای این استیناس چه خواهد کفت
انکه مرد چون بدر سرای رسد تسبیح و تهلیل کند تا اهل سرای آکاه شوند [illegible] دستوری خواستن
شما را بهتر است از [illegible] ایشان کفتندی حییتم صباحا و مساء و این تعلیم و توقیف و تادیب شما را برای آنست تا باشد که شما متعظ
شوید و پند کیرید و انکه کفت که شما را امیر نهاید در باب استیذان و غیر آن فان لم تجدوا فیها احدا فلا تدخلوها
حتی یؤذن لکم وان قیل لکم ارجعوا فارجعوا هو ازکی لکم والله بما تعملون علیم لیس علیکم جناح ان تدخلوا
بیوتا غیر مسکونة فیها متاع لکم والله یعلم ما تبدون وما تکتمون پس اکر چنان باشد که در آنجاها
کسی را نیابید مروید در آنجا تا که شما را دستوری دهند چه اکر در آنجا روید و کسی نباشد در آنجا [illegible]
و اکر چیزی کم شود از آنجا تهمت بر شما نهند و وهم بر شما برند و انکه کفت و اکر کویند شما را که باز کردید باز کردید
شما را پاکیزه تر باشد و بهتر و از تهمت دورتر و خدای عالمست بانچه شما میکنید چون این آیه آمد بعضی صحابه کفتند یا رسول الله پس
خانهای مسافر که در راه شام است که در آنجا کس نیست نیز نرویم بی دستوری خدای تعالی این آیه فرستاد لیس علیکم جناح بر شما
[illegible] نیست که در خانهای شوید که در آنجا کس نباشد و متاعی از آن شما در آنجا باشد که در آنجا بی دستوری در شوید
مجاهد کفت در راه مدینه جایهای بود که ایشان [illegible] آنجا نهادندی که بر [illegible] کفتند در آنجا هیچ
بی دستوری در روید خدای کفت [illegible] کفت [illegible] جایز است که در و کس نباشد برای
انکه استیناس برای آن میباید تا ناکاه هجوم نکنند و چشم بر عورت [illegible] و خدای میداند آنچه شما آشکارا میکنید
و آنچه پنهان میدارید چه او عالمست بجمله معلومات بر وجهی که صحیح باشد و معلوم بود قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم
ویحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون وقل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن
ویحفظن فروجهن ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن ولا یبدین

کفتند

إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ
أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ
لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ
جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ بگوی ای محمد مومنانرا تا چشم برهم نهند و در نامحرم ننگرند معنی آن نیست
که چشم برهم نهند و در نامحرم ننگرند معنی آنست که چشم برهم خوابانند و چشم خود نگاه دارند از انچه ایشانرا
اذن نیست در وی نگاه کردن از روی عقل و شرع و برای آن لفظ من آورد که فایده تبعیض میدهد از انکه
غض بصر از همه چیز واجب نیست از آن واجبست که محرم نباشد و فرجهای خود نگاه دارند حضرت صادق ع
گفت که حفظ فروج عبارتست از تحفظ و نگاه داشتن آن از زنا در همه جا مگر اینجا که مراد ستر عورتست یعنی چشم نگاه دارد
از انکه در عورت کسی نگرید و عورت نگاه دارید بستر از انکه کسی در وی نگرد و دلیل برین آنست که اینجا
من نیاورد چنانکه در غض بصر آورد ذلک ازکی لهم چشم نگاه داشتن ایشانرا پاکیزه ترست و بصلاح
نزدیکتر و مرد را روا نیست که در فرج برادر خود نگرد و زنرا روا نیست که در فرج خواهر خود نگاه کند انکه
خبر داد و گفت خدای عالمست و آگاه از انچه ایشان از نگاه داشتن چشم و فرج میکنند عبادة بن صامت گفت
که رسول ص گفت شما شش چیز را ضمان کنید تا من شما را بهشت ضمان کنم چون حدیث کنید سخن راست گوئید
و چون وعده کنید وفا کنید و چون امانتی بشما دهند ادا کنید و فرجهای خود نگاه دارید و چشم خود را
از حرام نگاه دارید و دست کشیده دارید تا من ضمان کنم شما را بهشت امیر المومنین علی علیه السلام از
رسول ص روایت کرد که نگاه کردن در محاسن زنان تیریست زهر داده از تیرهای ابلیس هر که از چشم
نگاه دارد از ایشان طلب ثواب خدا را خدای او را بیدل آن عبادتی کرامت کند که بثواب آن شادمان گردد
و در روایتست از رسول ص چون شخص در نماز بود زنی بروی بگذرد او چشم از پی آن زن رها کند بیم آن بود که
چشمهای او برود انگه حق تعالی گفت این تکلیف خاص مردان نیست بلکه زنانرا نیز هست بگوای محمد زنان مومنه
را تا چشم نگاه دارند در مردان نامحرم نگاه نکنند و فرجهای خود نگاه دارند و فرج بپوشند و در نگرند عورت
خود را بپوشند از زنان نگاه دارند و در مردان نامحرم نگاه نکنند و ستر عورت کنند تا کسی در ایشان ننگرد در

خبرست که روزی رسول ص در حجره فاطمه علیها السلام بود مردی نابینا که مادر زاد نابینا بود نام او عبد الله بن ام مکتوم در بزد رسول ص
زمود در رای در آمد حضرت فاطمه برخواست و در خانه رفت و از خانه بیرون نیامد تا وی برفت رسول ص بر سبیل
امتحان گفت ای عزیز من چرا از نابینا نشدی او چشم ندارد و چیزی نمی بیند گفت یا رسول الله اگر او چشم ندارد من دارم
اگر او مرا نبیند من او را می بینم خدای تعالی فرموده است قل للمومنات یغضضن من ابصارهن زنان مومنه را بگو تا چشم از
نامحرم فرو خوابانند و در ایشان ننگرد رسول ص گفت الحمد لله الذی اولد فی اهل بیتی ما سرنی سپاس آن خدای را که با من بود در
اهل بیت من انچه مرا بآن شاد کرد و لا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها و ظاهر و آشکاری نکنند این زنان از زینت آن الا انچه خود ظاهر باشد
زینت آنست که زن خود را بآن بیاراید از جامه و سرمه و خضاب صحاک گفت و زینت و کف و دست روایتست از رسول ص
که گفت لا یحل للمراة تومن بالله و الیوم الاخر ان تظهر الا وجهها کفت صحیح نیست زنی را که ایمان بخدا و روز قیامت که چون
الا روی و دستها الی نیمه ساق دست و معنی خبر آنست که از زنان صغیره باشد باین معنی که چون در نماز گشاده بود نماز وی درست
و درست آنست که روی و کفهای دست و کفهای پای از زن عورت نباشد از انکه شاید که در نماز گشاده بود و لیضربن بخمرهن
و بگو زنانرا مقنعهای خود را بر گریبان خود زنند یعنی چنان سازند که گریبان ایشان پوشیده باشد بمقنع تا سینه ایشان
پیدا نبود انگه بیان کرد اما نراکه روا باشد که زینت زنان بینند و زنان از ایشان بپوشند فرمود که و لا یبدین زینتهن
و اظهار زینت نکنند این زنان مگر برای شوهر خود یا پدران خود یا پدران شوهران خود یا پسران خود یا پسران شوهران
خود یا برادران ایشان یا پسران برادران ایشان یا پسران خواهران ایشان یا زنان ایشان یا انچه دستهای ایشان مالک
شد یعنی کنیزکان ایشان و مراد بزنان زنان مومنه اند بموجب این آیه حلال نباشد زنان مومنانرا که پیش زنان کافر
برهنه شوند الا که پرستاران ایشان باشند عباده گفت عمر علیه اللعنه برابو عبیده جراح نامه نوشت و او عامل بود که شنیده ام
که زنان اهل کتاب با زنان مسلمانان بیکجا بحمام میروند منع کن مکن ایشانرا ازین که با ایشان بحمام روند و اندام زنان
مسلمانان ببینند او کس فرستاد و منع کرد و ما ملکت ایمانهن عام است و فریدستان از بندگان و پرستاران که
رخصتست زنانرا که زینت خود از ایشان بپوشند ابن جریج گفت این مخصوص است به پرستاران دون بندگان
و بر قول آنانکه گفته اند که بندگان درین داخلند محمول بود بر انکه نابالغ باشند یا انکه زینت ظاهر را اظهار کنند
بر ایشان یا بر انکه از کودکی تربیت یافته ایشان بوده باشد او التابعین یا تابعانی که شما را باشند یعنی ایشانرا حاجت

بباشد بزنان عبد الله عباس گفت آنان باشند که متابعت قوم بطمع طعام کنند و در روایتی دیگر از او آنست که مراد عنین است

مجاهد گفت ابلهی باشد که احوال زنان نداند عکرمه گفت مجبوب است یعنی خادم و گفته اند که پیری باشد که او را میل

بزنان نباشد یا کودکی که بر عورات مردمان مطلع نباشند و ندانند که عورة چه باشد از اینجا که ایشان را شهوتی

نباشد بزنان ولا یضربن بارجلهن و نباید ایشان در وقت رفتن چنان پای بر زمین زنند که معلوم شود آنچه

باز پوشیده باشند از زینت خود یعنی نباید که در وقت رفتن چنان روند که کسی بداند که ایشان خلخال در پای دارند

و در آن وقت زن بودی که رفتی پای بر زمین زدی یا یک پای خود را بر پای دیگر زدی تا آواز پای او بیامدی و کسی

بشنیدی و بدانستی که او را در پای زیور است ایشان را از آن نهی کردند و توبوا الی الله و توبه کنید و با خدای گردید ای مومنان

تا باشد که فلاح و ظفر یابید وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ

اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ

الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ

عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ

غَفُورٌ رَحِيمٌ خدای تعالی درین آیت امر کرد مکلفان را بانکه بیوه زنانی که با ایشان تعلق دارند و ولایت ایشان بدست ایشان

بود ایشان را بشوهر دهند و این امر بر سبیل ندب بود و مذهب او داود آنست که بر وجوب است هر که طول دارد که بر او واجب

که زنی آزاد را بزنی کند و دلیل بر آنکه ندبست قول رسولست علیه السلام النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی نکاح سنت

هر کسی که از سنت من رغبت کند او از من نیست حق تعالی میفرماید که زنان بیوه را بشوهر دهید و مردان بی زن را زن دهید

هر مرد را گویند و هم زن را و الصالحین و آنان که نیک مرد باشند از بندگان و پرستاران شما از ایشان را زن و شوی دهید

که اگر درویش باشند خدای تعالی ایشان را از فضل خود توانگر کرداند و خدای تعالی فراخ عطا و داناست و در نکاح

کردن فضیلت بسیار است و ثواب بیشمار و در ترک نکاح وعیدست رسول خدای فرمود من احب فطرتی فلیستن

الا و هی النکاح یعنی هر که ملت من خواهد گو سنت من بورد و سنت من نکاح است و در خبری دیگر است که رسول

گفت هر که چندان دارد که زن تواند و نکند از ما نیست و روایتست از حضرت رسول علیه السلام که گفت شرارکم

عزابکم یعنی بدترین شما عزبان باشند و گفت اذا تزوج احدکم عج شیطانه یقول یا ویله عصم ابن آدم منی ثلثی دینه

گفت چون از شما کسی زن خواهد شیطان او بفریاد آید گوید وای فرزند آدم دو ثلث دین خود از من نگاه کرد و در

خبری دیگر است من تزوج فقد احرز نصف دینه فلیتق الله فی النصف الاخر هر که یک زن کرد یک نیمه دین خود در حرز

آورد گو بکیمه دیگر را خود نگاه دارد ابو امامه گفت از رسول علیه السلام شنیدم که گفت چهار کس باشند که خدای ایشان را لعنت کند

از بالای عرش و فرشتگان آمین کنند آنکه زن نکند و کنیزک نخرد تا او را فرزند نباشد و مردی که خود را بزنان

مانند کند و خدای تعالی او را مرد آفریده باشد و آنکه در دین ایشان را معطل کند و حق ایشان با ایشان ندهد الا که گفت

آن باشد که درویش را بخواند گوید بیا تا بتو چیزی دهم چون بیاید گوید نیست بر سبیل استهزا عکاف بن وداعه

گفت بنزدیک رسول شدم مرا گفت عزب داری گفتم نه گفت کنیز داری گفتم نه گفت تن درستی و توانگری گفتم الحمد لله

گفت فانک اذا من اخوان الشیاطین یعنی تو از برادران شیطانی یا رهبانان از ترسایان باش تا آنکه که مسلمان

کنند که سنت ما نکاح است و بدترین شما عزبانند و بدترین مردگان شما اینان که عزب میرند آنکه فرمود که

شیطان را هیچ سلاحی نیست بلیغ تر از زنان و آنانکه زن دارند پاکانند از خیانت و ناشایست و یحک یا عکاف

زنان صواحب داود و نوح و ایوب و یوسف و صواحب کرسف گفتم کرسف کیست یا رسول الله گفت مردی

که خدای را میپرستید بر کناره دریا سیصد سال بروز روزه داشتی از صیام و بشب قیام شب بر زنی عاشق شد بعلت

از سبب آنکه او را دوست داشت و دست از عبادت باز داشت خدای تعالی و برا دریافت ببرکت و روزگار کرد که توبه

یا عکاف زن کن که از جمله گناهکاران نگفتم یا رسول الله زن ده مرا پیش از آنکه از اینجا برخیزم گفت بتو دادم بنام خدای

کریمه بنت کلثوم حمیری او عبد الله مسعود روایت کرد که چون بر امت رسول صد و هشتاد ازهجرت بگذرد روا

که اختیار عزبت کنند و بر سر کوهها اقامت کنند از آنکه چون ایشان اگر درویش باشند خدای تعالی ایشان را از فضل خود توانگر

کرداند عبد الله عباس از رسول علیه السلام روایت کرد التمسوا الرزق بالنکاح طلب روزی کنید بنکاح یعنی ممکن باشد که یکی از دو

زن و شوهر بخت فراخ روزی باشد از سبب خیر وی روزی بار دیگر برسد و رسول علیه السلام گفت علیک بذات الدین تربت

یداک برتو باد که زن دیندار خواهی که دستها بخاک آلوده باشد یعنی درویش و معنی آنست که در باب نکاح در بند مال و جمال

دار را طلب کن که مال و جمال خدای بدهد و خدای فراخ عطا و داناست و زنی بدهد بسعت جست خود و علمست بمصالح خلق بر وفق

مصلحت بدهد آنچه بدهد آنکه گفت و لیستعفف الذین لا یجدون نکاحا گوای محمد تا عفت و پارسائی کنند آنانکه نکاح

نیابند یعنی طول وقدرت و استطاعت ندارند که زن خواهند یا کنیزک را بخرند یا با وی نکاح کنند تا آنکه
خدای مستغنی گرداند ایشان را از فضل خود و روزی بر وی فراخ گرداند و آنانکه طلب مکاتبه کنند اگر در ایشان
خیر یابید و معنی مکاتبه آن باشد که غلام را یا کنیزک را بهای معلوم با اجلی معلوم با وی فروشند
تا او آن بها میرساند چون تمام برساند آزاد شود و آن خیر که در وی دانند رشد و صلاح باشد و قوت
بر اداء مال المکاتبه گفتند که این آیه در شان غلامی از آن حویطب بن العزی که از خواجه خود صبیح نام مکاتبه
کند او فیکرد خدای تعالی این آیه فرستاد و او مکاتبه کرد با وی بر صد دینار و بیست دینار از آن جمله بر بخشید با و در
مدت مکاتبه مال بداد و آزاد شد و او را بغزاء حنین بکشتند مذهب داود و عطا آنست که این مکاتبه واجبست و مذهب
ما و دیگر فقها آنست که سنت است مکاتبه بر دو گونه بود مطلق و مشروط مشروط آن بود که او را گویند اگر در
مدت مکاتبه عاجز شوی از ادای مال المکاتبه انچه داده باشی ما را باشد و تو بنده ما باشی چون عاجز شود بنده باشد و مطلق
آن بود که با وی این شرط نکنند با آن مقدار که میدهد آزاد میشود و مشروط تا یک دینار باقی مانده باشد
او آزاد نباشد حکم بنده باشد در این خیر خلاف کرده اند عبد الله بن عمر و مالک بن انس گفتند خیر قوت است
یعنی اگر بینند و دانند که تواند که کسب کند تا ادا کند و روایت عبد الله عباس آنست که خیر اینجا مال
مال است بیانش ان ترک خیرا ای مالا خلیل گفت این وجه ضعیفست از برای آنکه اگر مراد مال بودی
نگفتی ان علمتم فیهم خیرا چنین آمدی لهم خیرا ابو لیلی گفت سلمان غلامی داشت سلمان گفت با من مکاتبه
مکاتبه کن گفت مالی داری گفت نه گفت پس مرا از اوساخ الناس خواهی داد یعنی از زکوة و سؤال حرام
از رسول ص روایت کرده که گفت سه کس اند که بر خدای واجبست که ایشان را یاری دهد مردی که در سبیل خدای
بیرون آید یعنی بهجرت یا بجهاد و مردی که زن بکند تا خدای او را مستغنی کند و غلامی که مکاتبه کند با خواجه و نیت ادا
کند محمد سیرین گفت عمر را بخرا امامت صلوات استحباب کرد اینکه غلام اهل خیر است مکاتبه کن و آتوهم من مال الله الذی
آتاکم و بدهید ایشان را از مال خدای آنکه بشما داد یعنی از زکوة از جمله سهم الرقاب تا در ادای مال کتابت بدهند این خطاب
با کیست گفتند با خداوندان بندگان یعنی محسوب دارند ایشان را از مال زکوة بخرید میشود و گفتند خطاب با جمله مکلفانست
یعنی که از جمله مکلفان یاری دهید ایشان را در ادای کتابت از مال زکوة و تا چه مقدار رها باید کرد بعضی گفتند ربع

شما

مال

مال و این روایتست از امیر المؤمنین علی ع و مذهب ثوری ایضا و گفته اند که از احدی بیست چندانکه خواهند و این
بر سبیل استحباب بنزدیک بیشتر اهل علم و داود و اهل ظاهر گفتند وجوبست برای آنکه این مال از زکوة خواست
و زکوة واجب ایشان را گویند واجبست اما بر تعیین نوعی دادن سنت است سهل بن حنیف گفت از رسول ص روایت
است که او فرمود من اعان مکاتبا فی رقبته او غازیا فی عسرته او مجاهدا فی سبیل الله اظله الله فی ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله هر که
او مکاتبی را یاری دهد بر مکاتبه رقبتش یا غازی را در عسرتش یا مجاهدی را در جهادش خدای تعالی سایه کند او را در
سایه عرش آن روز که سایه نباشد الا سایه او و انکه گفت ولا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء و اکراه مکنید پرستاران خود را
بر زنا کنند این در معاذه و مسیکه آمد پرستاران عبد الله ابن سلول منافق که او اکراه کردی ایشان را بر گناه تا ضریبه آن
باو آورند و این عادت بود در جاهلیت که پرستاران را بر زنا حمل کردندی چون اسلام آمد این کنیزکان عبد الله ابی
سلول با یکدیگر گفتند اگر این کار که میکنیم نیکست بسیار کردیم و وقت آنست که باز ایستیم و اگر بدست شاید که نکنیم دیگر
خدای تعالی این آیه فرستاد مقاتل گفت او ایشان را اکراه کردی بر زنا و اجرت بازی ستدی یکی روزی آمد و دیناری آورد و
یکی دیگر بردی و گفت برو بیه و بر همین کار باش ایشان گفتند اسلام آمد و زنا حرام کرد ما نیز این نکنیم بیامدند و شکایت
کردند با رسول ص خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ایشان را اکراه مکنید بر زنا اگر ایشان اختیار حصانت و پارسائی کنند و گفته اند که
معنی آیت که اذا اردن تحصنا برای آنکه این نهی از اکراه مطلقست نه مشروط نه باید گوئیم که آن اگر چه شرطست ادا هم مخصص
بر آنکه ظاهرست و این معنی لیست بعموم و جواب معتمد آنست که نهی از چیزی چون مشروط بود لازم نباشد که حکم آن از غیر مشروط
بخلاف آن بود و مگر بدلیل خطاب و دلیل خطاب نزدیک محققان درست نیست و دیگر آنکه اکراه آن با وجود تحصن باشد
چه اگر این کنیزکان مرید و راغب باشند با کراه حاجت نباشد و کلمه ان برای آن اختیار کردند تا معلوم شود که ایشان
آن فعل پیش از این برغبت و اراده کردند لتبتغوا عرض الحیوة الدنیا کنیزکان خود را بر زنا اکراه و اجبار مکنید برای آنکه تا عرض و مال
دنیا اختیار کنید و هر که اکراه کند ایشان را خدای تعالی آمرزنده و مهربانست این کنیزکان را که اکراه بر زنا داشته باشند و
بیامرزد و بند و وبال آن بر آنکس باشد که ایشان را اکراه کرده باشد ولقد انزلنا الیکم آیات مبینات ومثلا من
الذین خلوا من قبلکم وموعظة للمتقین بدرستی که فرو فرستادیم بر شما آیاتی واضح و روشن در احکام و
مثلی و داستانی از امثال آنها که پیش از شما بودند و بگذشتند و موعظتی و پندی متقیان را و پرهیزکاران را و این جمله صفت

آيت ﴿اللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكٰوةٍ فِيهٰا مِصْبٰاحٌ الْمِصْبٰاحُ فِي زُجٰاجَةٍ الزُّجٰاجَةُ
كَأَنَّهٰا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبٰارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لٰا شَرْقِيَّةٍ وَلٰا غَرْبِيَّةٍ يَكٰادُ زَيْتُهٰا
يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نٰارٌ نُورٌ عَلىٰ نُورٍ يَهْدِي اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشٰاءُ وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثٰالَ
لِلنّٰاسِ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ بدرستی که عبد الله عباس گفت معنی نور آنست که خدای راه نماینده اهل آسمان
و زمین است بهدایت او مهتدی شوند و بنور او راه یابند و بمعونت و توفیق او راه برند چنانکه مرد در روند[ه]
تاریک شب بروشنائی ماه راه روند مکلفان بتوفیق و لطف او براه نجات راه یابند پس او در معنی با نور ماند
و این بر سبیل استعاره و تشبیه است ضحاک گفت خدای تعالی نور آسمان و زمین است بانبیا و ائمه و علما و مومنان [ان] بعضی
علما گفته اند نور وی بر دو جهت است نوریست عقلانی چون جرم آفتاب و ماه و ستاره است و نور مستولی [بر] انشعاع است
که از ایشان بتابد بر هوا و اجزاء صفای اوان باشد چون نور جواهر و هر جسم که در وی صفائی باشد چون آئینه و مانند
آن نور که از جهت صبح بود چنانکه گویند فلان نور العصر و نور البلد و حقیقت نور جسمی باشد رقیق تر چنانکه ما
می بینیم از شعاع آفتاب و ماه و روشنی آتش و حقیقت ظلمت جسمی باشد رقیق غلیظ تر سیاه چنانکه ما دانیم از تاریکی شب و هوا و دود
و چون چنین باشد صفت خدای کردن بنور بر حقیقت کردن روا نباشد اما بر سبیل مجاز روا بود یا بمعنی منور چنانکه
عدل بمعنی عادل یا بمعنی هادی بود بر وجه تشبیه دیگر آنکه نور از اماراتست در ظلمت از طلوع و غروب و ارتفاع و هبوط
و خدای تعالی منزهست و ان حضرت امیر المومنین علی روایت است که الله نور السموات والارض یعنی خدای تعالی نشر حق در آسمان و زمین
کرد تا آسمان و زمین بنور حق روشن گشتند یا دلهای اهل آسمان و زمین بنور حق منور کردانید تا حق را بشناختند مثل نوره
صفت نور او که کار او عجیبست و امر او شگفت همچون صفت چراغ بر ما است در بعضی جلا کرد مانند بعضی گفته اند [است] هادی
یا نام خدای یعنی مثل نور خدای در دل بنده مومن و گفته اند مثل نوره مؤمن یا گفته اند مثل نور محمد از عطیه روایتست که مراد
بنور بطاعت و طاعت را نور خوانند چنانکه گفت یسعی نورهم یعنی طاعات ایشان از پیش ایشان و جانب راست ایشان آنکه [مورد]
آنکه مثل زدن نور را بچراغ دانی که در چراغ باشد و گفته اند که مشکوة کوه باشد در دیوار که از ان منفذی باشد مجاهد [گفت]
مشکوة قندیلی بود که چراغ در وی بود و فرق کرده اند میان سراج و مصباح بان که گفته اند مصباح چراغ دانی که در وی
قندیل در وی بود و سراج فتیله بود که نور می بخشد و روشنی میدهد و بعضی گفته اند که سراج از مصباح مهتر باشد لقوله [تعالی]

وجعل

وجعل الشمس سراجا آفتاب را سراج خواند و ستارکان را مصابیح خواند که انا زینا السماء الدنیا بمصابیح و گفته اند که مصباح چراغ هر دو [بگیت]
المصباح فی زجاجة آن چراغ در آبگینه باشد برای آنکه گفته اند آبگینه که روشنائی وی ممنوع نباشد و محفوظ باشد از باد و غیر آن
کر بوی رسد خدای تعالی مثل زد نور خود را در دل مومن بچراغی که در آبگینه است و سینه او بجای مشکوة است و این مثل برای
صیانت زدکان نور را چراغ نهاده اند همچنین که آفتاب وی نرسد و خیزش ممنوع نباشد آنکه آن آبگینه را تشبیه کرد بستاره
گفت الزجاجة کانها کوکب دری آن آبگینه پنداری که ستاره درخشانست گفته اند که مومن از برکت این نور در میان چهار [خصلت]
ان اعطی شکر و اذا ابتلی صبر و ان حکم عدل و ان قال صدق اگر بدهند شکر کند و اگر مبتلا گشت صبر کند و اگر حکم کند عدل کند و اگر
گوید راست گوید کعب الاحبار گفت مشکوة محمد است و مصباح دل او ست و نور نور علم و معرفتست اندر دل یوقد من شجرة
مبارکة این آبگینه را این مصباح افروخته باشد از درخت زیتون که او بسیار برکت و خیر است و زیتون اولین [درخت]
که بعد از طوفان نوح بر زمین درست گشت و بعضی از پیغمبران برکت خواسته اند و لا شرقیة و لا غربیة آن درخت شرقی [و غربی]
نیست برای آنکه منبت او شام است و شام میان مغرب و مشرق است حسن گفت این درخت از درختان دنیا نیست تا شرقی و غربی
باشد جمعی مفسران گفته اند این درخت بر زمینی باشد که هیچ کوهی و وادی و بنائی بر وی سایه نیفکند و همه روز آفتاب [بر وی]
تافته باشد تا آن بود که روغن وی صاف بود و فرق باوقات غروب بر وی تابد تا توان گفتن که شرقیست یا غربی و بر این قول معنی [آنست]
که در زمینی باشد معتدل نه شرقی و نه غربی که سرد سیر باشد و نه گرم سیر باشد و تخصیص زیتون برای آنکه روغن
وی روشن تر و صافی تر باشد و گفته اند برای آنکه منبت او در شام و بیت المقدس است که منزل انبیا و اولیا است
و زمین مقدس است و بعضی از پیغمبران او را تبرک کرده اند و از جمله ایشان ابراهیم است از رسول روایت کرده اند که او فرمود
کلوا الزیت و ادهنوا به فانه من شجرة مبارکة روغن زیت بخورید و در خود مالید که او از درخت مبارکست عبد الله
بن ثابت انصاری پدر از ابی ثابت روایت کرده که روغن زیت بیاورد و گفت بیا با این بخور که بدیشان گفته اند مالید عصا او برد و گفت
از عنبر و غن زیت ایشان الله دو عین نحکیند در روغن زیت یکاد زیتها یضیء آنکه گفت که نزدیک است که روغن او روشنائی
دهد از صفا او گر چه آتش بوی نرسیده باشد نور علی نور نوری باشد بر نور متراکب و مقیم آنکه از غایت ضیاء و روشنی [خدا راه]
راه نماید بنور خود آنرا که خواهد و مثلها زند برای مردم تا ایشان در آن اندیشه کنند و بعلم آن منتفع شوند و حق [تعالی]
بهمه چیزی داناست و عالم ابن عباس کعب الاحبار را از این آیت گفت این مثلیست که خدای زد در رسولش اما مشکوة سینه [اوست] پرسید

وزجاجه دل اوست و چراغ که در وست نور نبوتست و درخت مبارک درخت نبوتست یکاد زیتها یضیء نزدیک
شد که کار محمد آشکارا شود هر کس را او اگر چه او سخن نگوید چنانکه ابن رواحه رضی الله عنه گفت نزدیک بود روشن شدی [illegible] ابو عبد الله
روایت کرده اند که مصباح محمد است خدای در دین مصباح خواند چنانکه در دیگر آیت سراجا منیرا خواند قوله و سراجا منیرا و درخت
مبارک که از نه درخت اند و گفته اند ابراهیم پیغمبر است و برای آنش مبارک خواند اند که بیشتر انبیا از صلب وی بودند شرقی و غربی
یعنی جهود و ترسا نیست برای آنکه ایشان جهودی و ترسائی برزیدند و غربی که ترسایان روی بغرب کنند و جهودان روی بمشرق
و ابراهیم جهود و ترسا نبود ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا نزدیک که اخلاق محمد و محامد او پیدا شود هر چند او اگر چه او وحی نیافته
باشد نور علی نور یعنی پیغمبر از نسل پیغمبری مقاتل روایت کند که مشکوة عبد المطلب است و زجاجه عبد الله و مصباح
رسولست که در صلب وی بود و او زیتون اند درخت مبارک نبوت است که ابراهیم علیه السلام یافت و گفته اند چراغ نور رسولست
رسولست که او نه شرقی و نه غربی است مکی [illegible] و نه غربی ابو العالیه گفت این مثلیست که خدای تعالی زد برای
مؤمن مشکوة نفس اوست و زجاجه سینه او و مصباح نور معرفت در دل او و علم قرآن و درخت اخلاص اوست خدا را بی همتا
و هیچ انباز نه مثل او چون درختیست سبز که آفتاب [illegible] نرسد همچنین مؤمن [illegible] فتنها [illegible] ایمان [illegible]
او در میان چهار خصلتست شکر در وقت عطا و صبر در وقت بلا و عدل در وقت قول و او در میان مردمان چنان باشد که زنده در میان
مردگان نور علی نور و او بپنج نور میگردد کلامش نور و علمش نور و مدخلش نور و مخرجش نور و در قیامت [illegible]
کفت [illegible] قرآن در دل مؤمن همچون [illegible] که [illegible] منقطع شوند و از چراغها [illegible] و تفصیل باشد مصباح
[illegible] دل مؤمن است و مشکوة تن و زبان اوست و درخت مبارک درخت [illegible] یکاد زیتها یضیء نزدیک [illegible] قرآن
[illegible] که [illegible] تفکر و تأمل [illegible] قرآن نور است [illegible] قرآن [illegible] چنانکه گفت [illegible]
و [illegible] یا [illegible] که [illegible] کلام ایشان [illegible] باشد امام محمد باقر علیه السلام گفت مصباح نور علم است در سینه محمد
سینه علی بن ابی طالب که علم خود را در سینه وی ودیعه نهاد یکاد زیتها یضیء نزدیک که عالمی از آل محمد سخن گوید بآن علم پیش از آنکه
از وی پرسند نور علی نور امامی مؤید بنور علم و حکمت بر اثر امامی از آل محمد تا قیامت خدای بآن نور هدایت کند و آنها
آن کل خواهد یا نکه لطف با وی چون داند [illegible] آن را دهد و او بهمه چیز عالم و داناست في بيوت أذن الله أن ترفع
ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والآصال رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله وإقام الصلوة

وإيتاء الزكوة يخافون يوما تتقلب فيه القلوب والأبصار ليجزيهم الله أحسن ما عملوا ويزيدهم
من فضله والله يرزق من يشاء بغير حساب این چراغ در خانها ایست و قیل توقد فی بیوت در خانها که
او فرمان شود تا این کدام خانها است سعید جبیر از عبد الله عباس روایت کرد که این خانها مسجدهاست
همچنان تابنده باشد اهل آسمان را که ستارگان اهل زمین را و کسی که در نماز مسجدی کند خدای او را زیارت کند
و واجبست بر خدای که زائر خود را گرامی دارد انس بن مالک روایت کرد که این آیت رسول صلعم برخواند
مردی بر پای خواست و گفت یا رسول الله این خانها کدامست گفت خانهای پیغمبرانست ابو بکر بر پای خواست
و گفت یا رسول الله خانه فاطمه و علی از آن جمله است گفت بهترست و این خانه فاضلترین خانهاست در خانها
که خدای تعالی دستوری داده است که آن را رفیع گردانند از روی قدر و منزلت و در آنجا نام وی برند بامداد
و شبانگاه مردانی اند که وی را تسبیح کنند ابن عباس گفت مراد بدین تسبیح نماز است یعنی نماز بامداد و شام گذارند
بالغدو یکجا نزدیکست چنانکه غدو و غدوه بامداد است و آصال جامع است پیشین و شام و خفتن را در روایت است
از رسول صلعم که هیچ کس نباشد که سر بامداد و شبانگاه بمسجد رود [illegible] مسجد را بجایگاه دیگر بگیرد الا که او را بنزد
خدای منزلی باشد چنانکه بهشت [illegible] اجتهاد کنند در کرامت و سهل بن سعد ساعدی روایت کرد
از رسول صلعم که هر که بامداد و شبانگاه بمسجد شود امید [illegible] علم آموزد از کسی یا کسی را علم آموزد ثواب مجاهد
باشد که در راه خدا جهاد کند و غنیمت برد و هر کس که بر برای این رود چنان باشد که نظاره کاری رود
او را بیند و او را هیچ نصیبی نبود [illegible] نماز کنند [illegible] و از ایشان نباشد و ذاکران را بیند و از ایشان نباشد
آنکه گفت رجال لا تلهیهم اینکه ایشان را هیچ مشغولی نگرداند از تجارت و بازرگانی و نه بیع و شرا از ذکر خدای تعالی که گمان
داشت بخلاف آنان که چون شنیدند که کاروان طایف آمد رسول را صلعم رها کردند و برفتند بتجارت و بدین
ایشان نظاره چنانکه گفت و اذا راوا تجارة او لهوا و تخصیص مردان برای آنکه ذکر زنان نماز جمعه و جماعت نیست
و گفته اند مراد بتجارت شرا است برای آنکه عطف بر ذکر بیع کرد و لا بیع بیع و شرا ایشان را از ذکر خدای و گذاردن نماز
مشغول نگرداند و از زکوة دادن یعنی در اوقات نماز بپای دارند و زکوة بدهند ابن عباس گفت زکوة در اینجا اخلاص
طاعت خدا را عبد الله عمر گفت آنکه در بازار شدن جماعت آمد که [illegible] مشغول تجارت بودند چون بانگ شنیدندی

و گفت

نگاه ندارند و بنماز رفتن نکند و روایت کرده اند از حضرت رسول که ان للمساجد اوتادا الملائکة جلساؤهم
مسجدها میخها دارند ملائکه همنشینان ایشان باشند و اگر ایشان غایب باشند طلب ایشان کنند و اگر بیمار شوند
فرشتگان بعیادت ایشان روند و اگر در حاجتی باشند ایشانرا یاری دهند و آنکه گفت جلیس المسجد علی ثلث خصال از سه خصلت
برادری مستفاد یا کلمه حکمتی یا رحمتی منتظر و صادق ع گفت هر که بمسجد رود پای بر هیچ خشکی و تری ننهد الا که تسبیح کند
برای او تا هفتم زمین و هم او علیه السلم از پدران خود روایت کرد که من کان القران حدیثه والمسجد بیته بنی الله له بیتا
فی الجنة هر که قران حدیث او باشد و مسجد خانه او خدای تعالی برای او خانه بنا کند در بهشت و هم او علیه السلم روایت کرد نمازی
در بیت المقدس هزار نماز باشد و در مسجد الحرام صد نماز و در مسجد نماز و نماز مرد در خانه خود یک نماز باشد اما بر قول
آنان که گفتند که مراد بیوت خانه رسولست و اهل بیت او صلی الله علیهم این صفات خود سزاوار ایشانست اند که خدای برپای
داشتن نماز و دادن زکوة و در خبرست که امیر المومنین علی ع در شبانروزی هزار رکعت نماز کردی بیرون از فرایض
و سنن و همچنین امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلم در شبانروزی هزار رکعت نماز کردی بیرون از فرایض و سنن
و هم ایتاء الزکوة در اسلام و میان اسلام کس جمع نکرد میان نماز و زکوة جز امیر المومنین ع که او در نماز زکوة داد در رکوع
تا در حق او آمد و یؤتون الزکوة وهم راکعون آنکه گفت یا این همه عبادت که کنند از خدای خود ترسند یخافون یوما تتقلب
از روزی که در آن روز دلها و چشمها باز گردد دلها مضطرب شود و چشمها بین بازمانده و این دلیل است و ایشان مخوف است
انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا اضطراب و اندیشه در آن باشد که مرد دلها للتاست با ناجی از اهل دست راست
یا دست چپ نامه او بدست راست دهند یا بدست چپ سفید باشد یا سیاه نه ابصار کنند و بر ایا شقاوت آنکه بیان کرد که
این همه برای چه کنند لیجزیهم الله برای آنکه خدای ایشانرا جزای دهد نیکوتر از اعمال کرده باشند از ثواب و بیفزاید ایشانرا از فضل
وان تفضل باشد که بر سری باشد از ثواب و خدای تعالی روزی دهد آنرا که خواهد و بیشمار والذین کفروا اعمالهم
کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا ووجد الله عنده فوفیه حسابه والله
سریع الحساب او کظلمات فی بحر لجی یغشیه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق
بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور خدای تعالی در این آیه اعمال کافر را مثل
زد و تشبیه کرد بسراب بقیعة چنانکه آن کور آب اندیشد و بنماید و بلند اعمال ایشان نیز پندارد که علتی که پروا سنحوی

شوند

شوند و نباشد از آنکه موقع قبول نباشد چون شرایط قبول حاصل نشد گفت آنکه کافر اند اعمال ایشان و کردار ایشان
چون کور آبیست که بر زمین هامون صحرا باشد که از دور تشنه بیند پندارد که آبست آنکه که بنزدیک وی رسد
هیچ چیز نیابد همچنین باشد عمل کافر که ان پندارد که چیزی میکند چنانکه گفت وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا چون بوقت جزا رسد
هیچ محصول نباشد از او الا بحسرت برده باشد بر خلاف آن بود و وجد الله عنده و خدای را یابد نزد ایشان آن هیچ جزای خدا
یابد بر وفق عمل خود یا خدا را یابد شمار کننده و جزا دهنده وی شمار دهد و تمام بکند و جزای او بکمال برساند و او خدای
حساب حساب خلایق همه بیکبار برآرد و صنع نکند او را حساب بعضی از بعضی و این دلیل کند که خدای تعالی متکلم نیست زیرا که
چه اگر متکلم بالزوری ممکن نبودی او را حساب خلایق در یک وقت آنکه تشبیه کرد اعمال ایشانرا در خلو بعضی از نور و
وصف کردن آن بظلمات از سبب بطلان او گفت یا اعمال ایشان چون تاریکیهاست در دریای عمیق بود و موج آن که آبرا پوشیده
و بپوشد او را موجی که از زیر آن و بالای آن موجی باشد و از بالای آن ابری و این جمله چون جمع کنند تاریکیها باشند بعضی بالای
بعضی یک ظلمت دریا و یک موج و یک ظلمت ابر و عمل کافر را تشبیه بدین سه تاریکی برای آنکه کرد از اعتقاد تاریکست و هم چنانکه
کرد و زشت این تاریکیها بحدی باشد که الیف لم یکد یراها اگر دست بیرون کند نزدیک آن نبیند که از آن بیند یعنی مفسران
گفتند که مراد بظلمات اعمال کافرانست و بدریای لجی دل ایشان و بموج آن جهل و شک و حیرت که غالبست و بسحاب رین و ختم
و طبع که بر دل اوست ابی بن کعب گفت در این آیه کافر در پنج ظلمت است عملش ظلمت و مدخلش ظلمت و مصیرش روز قیامت
با ظلمت و آتش و نخست و هر که خدای او را نور نبخشد او را نوری نباشد یعنی هر که خدای او را لطف نکند و هدایت نبخشد
مهتدی نباشد و مقاتل گفتا این آیه در شان عتبة بن ربیعه آمد که در جاهلیت طالب دین بود و زهد میکرد چون اسلام آمد
کافر شد و در خبرست که رسول ص را پرسیدند که امت تو در قیامت بر صراط چگونه گذر کنند گفت امت بر صراط
بنور علی گذر کنند و علی بر صراط بنور من گذر کند و من بنور خدای تعالی گذر کنم و نور امتان من از نور علیست علیه السلم و نور علی
از نور من و نور من از نور خدای و هر که را تولا نکند او را نور نباشد ثم قرا ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور الم تر ان الله
یسبح له من فی السموات والارض والی الله المصیر الم تر ان الله یزجی سحابا ثم یؤلف بینه ثم یجعله رکاما
فتری الودق یخرج من خلاله وینزل من السماء من جبال فیها من برد فیصیب به من یشاء ویصرفه عن من یشاء
یکاد سنا برقه یذهب بالابصار یقلب الله اللیل والنهار ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار ای

وهی دانی که خدای را هر که در آسمان و زمین است تنزیه و تسبیح میکنند ذات پاک وی را از آنچه لایق وی نباشد از زن و فرزند
و شریک و شبه و افعال قبیح و اخلال بواجب و تسبیح و تهلیل آنچه در آسمان و زمین است مر خدای راست که دلیل میکند
بعجیب خلق و بدیع صنع بر آنکه ایشان را خالقی و او را پدید کاری هست یعنی تسبیح و تنزیه و مرغان نیز صف زده در هوا
بالهای خود گشاده تسبیح میکنند خدای را از آن جهت که حال ایشان دلیلست که ایشان را خالقی هست قادر بر آنکه ایشان را
آلت پریدن داده است و ایشان را بال گشاده در هوا معلق بداشته هر یکی را از ایشان خدای تعالی نماز او میداند و تسبیح
او میشناسد مجاهد گفت نماز مکلفان و تسبیح نا مکلفان و خدای عالمست و دانا بآنچه ایشان میکنند از افعال و
میگویند از اقوال آنگه گفت و لله ملک السموات والارض خدای راست ملک آسمانها و زمینها و او راست تصرف در آن
تا چنانکه میخواهد میگرداند بر حسب مصلحت و بازگشت همه با اوست الم تر ان الله یزجی سحابا و نمی بینی که خدای نرم میراند
ابر را آنگه جمع میکند و با هم می آرد و میان او تالیف میکند اجزای او با بعضی با بعضی ثم یجعله رکاما پس آنگه ابر بر هم نشانده و مترکب
میگرداند پس تو میبینی باران بزرگ قطره که از میان بیرون می آید و بنزول و فرو می آید از آسمان از بعضی کوهها که در آسمانست از تگرگ
پس میرساند آن تگرگ را بر سبیل عذاب بر آنکس که میخواهد تا زرع و میوه او هلاک کند و میگرداند این تگرگ را از زرع و میوه آنکس که
میخواهد نزدیک است که روشنی برق او چشمها را ببرد یقلب الله [illegible] خدای تعالی میگرداند شب و روز را میبرد شب را
می آرد روز و میبرد روز و شب می آرد این بر عقب این گاه از شب میکاهد و در روز میفزاید و گاه از روز میکاهد و در شب می افزاید
ان فی ذلک [illegible] که در این عبرتی و پندی و دلیلی و حجتی هست مر خداوندان عقل را از آنحضرت رسول روایتست که فرمود
بنی آدم [illegible] روزگار را دشنام میدهد [illegible] روزگار را که من روزگارم [illegible]
میگردانند این جاهلیت [illegible] **والله خلق کل دابة من ماء فمنهم من یمشی**
علی بطنه ومنهم من یمشی علی رجلین ومنهم من یمشی علی اربع یخلق الله ما یشاء ان الله علی کل شیء قدیر
لقد انزلنا آیات مبینات والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم ویقولون آمنا بالله وبالرسول واطعنا
ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک وما اولئک بالمؤمنین خداوند تبارک و تعالی بیافرید هر جنبنده را
از آب همه حیوانات از آب آفرید و چون اسم عقلا واقع بود بر سبیل تغلیب لفظ من آورده گفت فمنهم من یمشی علی بطنه یعنی
بعضی ازین دواب آنند که بر شکم میروند چون ماهی و کرم و بعضی آنند که بر دو پای میروند چون آدمیان و مرغان

آنند که بر چهار دست و پای میروند چون انعام و بهایم و وحوش و سباع و برای آنکه جانوران دیگر که ایشان بر بیش
از چهار پای روند که حکم ایشان چون منضبط باشد بدین حکم چهار پایان خدای می آفریند آنچه میخواهد چنانکه میخواهد
و خدای تعالی بر همه چیزی قادر است لقد انزلنا [illegible] فرستادیم آیاتی مبین [illegible] و روشن و نصب کردیم ادله واضح و خدای تعالی راه نماید
آنکه خواهد براه راست از لطف و حکم [illegible] منافقان گفتند و میگویند این منافقان که ما ایمان آوردیم بخدای
و بپیغمبر خدای و طاعت داشتیم [illegible] میگویند بزبان [illegible] بعد ازین گفتار که گفتند
و ایشان بحقیقت مومن نیستند [illegible] نام او بشر [illegible]
زمینی خصومت بود [illegible]
که او میل [illegible] خدای تعالی این آیات فرستاد **واذا دعوا الی الله ورسوله لیحکم بینهم اذا فریق منهم معرضون**
وان یکن لهم الحق یأتوا الیه مذعنین افی قلوبهم مرض ام ارتابوا ام یخافون ان یحیف الله علیهم ورسوله
بل اولئک هم الظالمون انما کان قول المؤمنین اذا دعوا الی الله ورسوله لیحکم بینهم ان یقولوا سمعنا واطعنا و
اولئک هم المفلحون ومن یطع الله ورسوله ویخش الله ویتقه فاولئک هم الفائزون حق تعالی گفت این منافقان
میگویند که ما بخدای و رسول ایمان آوردیم [illegible] و طاعت [illegible] میگویند و بحقیقت مؤمن نیستند
و نشان این آنست که ایشان را دعوت کنند با خدای و رسول تا خدا میان ایشان حکم کند [illegible] گروهی از ایشان [illegible]
بحکم رسول راضی نشوند ابو القسم بلخی آورده است که این مخاصمه میان علی و عثمان بود در زمینی که از حضرت علی خریده بود [illegible]
سنگ بسیار بود خواست که رد کند [illegible] تا پیش رسول رویم [illegible] حکم بن العاص گفت [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] کند خدای تعالی این آیت فرستاد و بیان کرد که حال ایشان در اسلام و ایمان اینست که اگر حق [illegible] ایشان نبود بحکومت رسول
راضی نشوند و اگر حق ایشان را باشد پیش رسول آیند مطیع و منقاد [illegible] در دلهای ایشان بیماریست
با خود در شک افتاده اند [illegible] یا خود میترسند که خدای و رسول بر ایشان حیف کنند
[illegible] بلکه ایشان ظالم و ستمکاره اند بر نفس خود ظلم میکنند [illegible] حکم رسول [illegible]
راضی [illegible] بحقیقت مومنان [illegible] باشند که چون ایشان را دعوت کنند با رسول خدای و خدای تا حکم کند میان ایشان
آن باشد که گویند شنیدیم و طاعت کردیم و منقادیم حکم خدای را و رسول خدای را و فرمان ایشان را منقاد شدیم و از [illegible] ایشان
و هم مومنان

بر آنکه گذشت حذر کنند از انجا آید ایشان ظفر یافتگان باشند بمراد و رسندگان بمطلوب و اقسموا بالله جهد
ایمانهم لئن امرتهم لیخرجن قل لا تقسموا طاعة معروفة ان الله خبیر بما تعملون قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان
تولوا فانما علیه ما حمل و علیکم ما حملتم و ان تطیعوه تهتدوا و ما علی الرسول الا البلاغ المبین سبب نزول
این آیت آن بود که منافقان رسول صلعم را گفتند اینما کنت نکون معک یا رسول الله هر کجا تو باشی ما با تو باشیم اگر بیرون روی
با تو بیرون رویم و اگر مقام کنی با تو مقام کنیم و انچه فرمان تو باشد انقیاد کنیم و از ان در نگذریم و برین سوگند
خوردند و این سوگند برای نفی تهمت خوردند چون اندیشه کنند ایشان باین سوگند متهم تر باشند زان
انکه مؤمنان نگفتند و سوگند نخوردند ایشان از انجا کردند که اهل نفاق باشند ترسیدند که گفتار ایشان
باور ندارند سوگند خوردند حق تعالی گفت ای محمد بگو ای منافقان لا تقسموا سوگند مخورید طاعت فرمان
بردن و طاعت داشتن شما را از این سوگند خوردن بهتر و نیکوتر مجاهد گفت معنی این است که این طاعت بر زبان کنید
و فا نباشد و بکار دار نباشد و آن گفتار دروغ بود و سوگند بی اعتقاد طاعتی معروف است که منافقان یعنی
طاعت ایشان باشد بدرستی که خدای داناست بانچه شما میکنید علم او هست از انچه در دل دارید بگو ای محمد که طاعت دارید
خدای را و رسول خدا را و اگر برگردید و اعراض کنید بر رسول الا آن نباشد که بر او نهاده است از تکلیف و بر شماست
انچه بر شما نهاده باشند شما را باز خواست نکنند از انچه او کرد و او را باز خواست نکنند از انچه شما کردید هر یکی را بانچه
کرده باشند مطالبه کنند و جزا دهند و اگر شما رسول را طاعت دارید و فرمان او برید راه راست یابید و بر پیغمبر نیست
الا رسانیدن هویدا و روشن بر و و تولی و کردار ایشان بر وجه مأمور بر تعلق بمکلف دارد وعد الله الذین آمنوا منکم و
عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی
لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا و من کفر بعد ذلک فاولئک هم
الفاسقون وعده داده خدای تعالی آنان که ایمان آوردند از شما و عمل صالح کردند که ایشان را خلیفه کند بر زمین
چنانکه خلیفه کرد کسانی را که پیش ایشان بودند و ایشان را تمکین دهد از دین ایشان آن دینی که برای ایشان پسندیده است
و بدل کند ایشان را از پس ترسیدن ایشان امنی خوف ایشان با امن بدل کند تا ایشان در ایمنی مرا پرستند و هیچ
چیز شریک نیارند و با من انباز نکنند در طاعت و عبادت هیچ چیز را و هر که کافر شود پس از این ایشان فاسقان و بیرون

اینکه کافر باشند از فرمان خدا تا مراد باین که جمعی گفتند مراد جمله امت محمد اند که خدای ایشان را خلیفه امتان که گذشتند کرد چنانکه
آدم را خلیفه کرد و زمین را از ایشان پاک کرد و بدیشان داد همچنین خدای زمین پاک از کافران و امتان که گذشتند
کرد و بامت محمد داد چنانکه گفت جعلناکم خلائف انبیا باشد که از پس گذشته باشند و بعضی گفتند که مراد صحابه اند که خلافت کردند
بعد از رسول صلعم از ائمه و نص تعیین اهل البیت علیهم که مراد باین خلیفه صاحب الزمان است با ثبات وجود شریف امام محمد مهدی صلوات
الله و سلامه علیهم عجل الله فرجه و رزقنا و بعضی گفتند مراد مهدی آل طاها است که خدای تعالی خبر داد بخروج او در آخر الزمان و او را مهدی خوانند
و امت بر خروج او اجماع کرده اند و خلاف در عین او کرده و دلیل بر صحت این و فساد قول دیگران آنست که خدای تعالی
وعده داد و وعده بچیزی باشد که در حال نباشد و ملک رسول صلعم نقد بود و وعده نبود و این در عهد رسول بود که خدای
ملل و شرایع را منسوخ کرد و زمین از دیگران بستد و بر رسول صلعم داد پس این وعده بملک رسول صلعم نبوده باشد دیگر آنکه تمکین
از دین پسندیده بان صحیح نیست که خدای نهی کاینه کرده بتبدیل امن بخوف و هم بان حاصل نیست که گفته است و این جمله که
گفتیم دلیل فساد قول آنان میکند که این بر خلافت صحابه حمل کردند دیگر آنکه امت دو قولند بعضی گفتند که خلافت بنص باشد
نه باختیار و قومی گفتند باختیار باشد آنانکه گفتند خلافت بنص خدای باشد بعد رسول خلیفه علی را و فرزندان او گفتند
و آنانکه باختیار گفتند بخلافت صحابه گفتند پس آنکه خلیفه باستخلاف خدای باشد و جز علی باشد قول او قولی باشد خارج
اجماع و آنانکه در حق صحابه دعوی نص کردند قول ایشان باطل است چه اگر از خدای یا پیغمبر نص بودی باختیار امت و اجماع
بر ابوبکر حاجت نبودی و نص ابوبکر بر عمر آنکه بمشورت شوری و امامت عثمان دیگر گفت چنانکه خلیفه کرد آنان را
که پیش از ایشان بودند و آنان که خدای ایشان را خلیفه کرد آدم بود قوله تعالی انی جاعل فی الارض خلیفة و داود علیه بود
جعلناک خلیفة فی الارض و هرون بود قوله تعالی اخلفنی فی قومی و معلوم است که استخلاف برین وجه در حق صحابه نبود
و نیز در حق امت و اگر چنان بودی که وعده سابق شده بودی از خدای در حق ایشان باستخلاف بر صریح نص بودی و
با این هیچ حاجت نبودی باجماع امت و بیعت ایشان و تمکین از دین چنانکه در این صفت آیت که نیز در عهد رسول
بود و نیز در عهد صحابه و نیز امروز هست بیان اند و نخواهد بود که رسول صلعم گفت یملأ الارض قسطا و عدلا کما
ملئت جورا و ظلما و اما تبدیل خوف بامن معلوم است که این بعموم حاصل نیست مگر در بعضی مواضع و این که گفت
یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا پوشیده نیست که مسلمانان نیست با کافران که کسی از بیداری ترس تا بعد نیست معنی او مطرد

بیست لابجلاف مهدی که کرد رسول ص که بعد ایشان کرده امت ما نا اجماع کرده اند بر جمله و اگر چه در تعیین او خلاف کرده اند
و رسول ص گفت لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی یواطی اسمه اسمی وکنیته کنیتی یملاء
الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا گفت اگر نماند از دنیا الا یک روز خدای تعالی آن روز را دراز گرداند تا بیرون آید مردی از فرزندان من
همنام من باشد و هم کنیت من زمین را پر از عدل و انصاف کند پس از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد و این خبر موافق و مخالف روایت
کرده اند و در تعیین او فاما جابر بن عبد الله گفت چون این آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی
الامر منکم گفتم یا رسول الله خدا را و رسول او را می شناسیم واجب است اطاعت ایشان اولی الامر کدام است که طاعت ایشان خدای تعالی
با طاعت خود مقرون کرده است گفت یا جابر ایشان خلفاء منند و ائمه مسلمانان اند بعد از من اول ایشان علی بن ابی طالب
ثم الحسن ثم الحسین ثم محمد بن علی المعروف فی التوریة بالباقر وستدرکه یا جابر فاذا لقیته فاقراه منی السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسی
بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم سمیی وکنیی حجة الله فی ارضه وبقیته فی عباده ابن الحسن بن علی الذی یفتح
الله علی یدیه مشارق الارض ومغاربها ذاک الذی یغیب عن شیعته غیبة لا یثبت فیها علی القول بامامته الا من امتحن الله قلبه للایمان گفت
ای جابر این خلفاء و اولی الامر که امت را اطاعت ایشان فرض است خلفاء من اند و امامان مسلمانان اند بعد از من اول ایشان علی بن ابی طالب است آنگه حسن
آنگه حسین آنگه علی بن الحسین آنگه محمد بن علی که در توریة معروف است بباقر و تو او را دریابی یا جابر چون او را ببینی سلام من بوی برسان
آنگه جعفر بن محمد آنگه موسی بن جعفر آنگه علی بن موسی آنگه محمد بن علی آنگه علی بن محمد آنگه حسن بن علی آنگه پسر حسن بن علی که هم نام و هم کنیت
من است حجت خدای تعالی مشارق و مغارب زمین را بدست وی بگشاید و او از شیعه خود غایب شود غیبتی که بر قول امامت او
ثابت نماند مگر کسی که خدای دل او را بایمان امتحان کرده باشد جابر گفت گفتم یا رسول الله شیعه او را از او انتفاع باشد در غیبت
گفت ای والذی بعثنی بالحق بخدای که مرا بنبوت فرستاد که ایشان بنور او مستضی باشند و بولایت او منتفع باشند در غیبت او
چنانکه منتفع باشند بآفتاب اگر چه ابر او را پوشیده باشد آنگه گفت یا جابر هذا من مکنون سر الله ومخزون علم الله فاکتمه
الا عن اهله ای جابر این از مکنون سر خداست و از مخزون علم او است باز پوش این را الا از اهلش جابر گفت بر من مدتی دراز بگذشت
و من منتظر این وعده بودم تا بکوفه روزی نزدیک امام زین العابدین علی بن الحسین ع شده بودم و او با من حدیث میکرد نگاه کردم محمد بن
علی از حجره زنان بیرون آمد و او کودک بود و بر سر وی گیسو داشت جابر گفت من در وی نگریدم جلوهای من بلرزید و موی بر اندام
من راست بایستاد و بنگریستم امارات که رسول ص گفته بود در وی بیافتم گفتم یا غلام اقبل فاقبل او کودک است وی بمن کرد روی

بمن کرد گفتم ادبر بر گردید گفتم شمایل رسول الله و رب الکعبه خویهای رسول خداست و شمایل او بحق بخدای کعبه آنگه ویرا گفتم نام تو چیست
گفت محمد گفتم پدرت کیست گفت علی بن الحسین گفتم هما انا تو باقری گفت آری یا جابر پیغام رسول ص بگذار من گفتم رسول ص مرا بشارت داده است
که چندان عمر کنم تا در یابم و گفت چون او را دریابی سلام من بوی برسان اکنون یا محمد بن علی رسول خدای ترا سلام میرسانید
گفت علی رسول الله ما دامت السموات والارض وعلیک یا جابر بما بلغت السلام جابر گفت پس از آن من پیش او آمد و شد میکردم
و از وی می شنیدم و آموختمی یکروز از من مسئله پرسید گفتم لا والله لا دخلت فی نهی رسول الله بخدای که من در نهی رسول خدا در
نیایم که رسول ص مرا خبر داده است که شما ائمه هدی اید از اهل بیت او احلم الناس صغارا و اعلمهم کبارا ولا تعلموهم فانهم اعلم منکم حکیم
مرمانند که خود بیاشند و عالمترین ایشان باشند چون بزرگ شوند ایشان را میاموزید که ایشان عالمتر از شما باشند گفت
صدق جدی رسول الله بخدای که من با این مسئله عالمترم ولقد اوتیت الحکم صبیا واقیموا الصلوة واتوا الزکوة
واطیعوا الرسول لعلکم ترحمون لا تحسبن الذین کفروا معجزین فی الارض ومأویهم النار ولبئس المصیر
یا ایها الذین آمنوا لیستاذنکم الذین ملکت ایمانکم والذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلث مرات من قبل
صلوة الفجر وحین تضعون ثیابکم من الظهیرة ومن بعد صلوة العشاء ثلث عورات لکم لیس علیکم ولا علیهم
جناح بعدهن طوافون علیکم بعضکم علی بعض کذلک یبین الله لکم الآیات والله علیم حکیم نماز بپای دارید
در اوقات و حدود و شرایط او بجای آرید و زکوة مال بدهید و طاعت پیغمبر دارید و فرمان وی ببرید تا بر شما رحمت کند
شاید که بر شما رحمت کند آنگه گفت ای محمد مپندار آنان را که بمن کافر شدند که ایشان ما را عاجز توانند کرد و اینجا مراد در زمین از آنکه ایشان را
عذاب کنند یا بجهد ایشان را از کفر باز دارند نتوانم بلکه توانم اما حکمت را مقتضی عهد با تکلیف جبر کردن بر مکلفان جبر نکند
و اختیار دهد تا آنکه کفر اختیار کند ماوای ایشان دوزخ است و بد جای باز گشتی است دوزخ آنگه خطاب کرد مومنان را گفت
ای مومنان باید که دستوری خواهند از شما آنان که بندگان شما اند و آنان که از شما اند و بحد بلوغ در نرسیده اند
یعنی آزادان ایشان نیز باید که دستوری خواهند در شبانروزی سه بار یکبار پیش از نماز بامداد و یکی وقت نماز
پیشین که وقت قیلوله باشد و دیگر پس از نماز خفتن و آنکه علت آن گفت که این سه عورت است یعنی وقت که مردم در این
وقتها برهنه باشند و زنان سر گشاده و جامهای کوتاه و ازار ازپای برهنه بیرون کرده باشند گفت لیس علیکم
جناح بر شما و بر ایشان هیچ حرجی نیست پس از سه بار و سه وقت و از سه وقت عورت برای آن گفت که مردم تخلل کنند

حتی عورت را در و طوافون علیکم این بندگان و کودکان طواف کنند کاشند و کردندگان اند بر شما بعضی بر بعضی هم
ساعت ایشان کاری بود بیرون باشند در سرای آیند و بروند دستوری خواستن منع نباشد در این سه وقت دستوری
خواهند بود در غیر این سه وقت دستوری نخواهند در آیند بر شما و بر ایشان حرجی نباشد همچنین خدای تعالی بیان کند احکام شرع را
و خدای تعالی دانا و محکم کار است مقاتل گفت آیت در شأن زنی آمد نام او اسما بنت مرثد او را غلامی بود بزرگ شده وقتی ناگاه در سرای
او در آمد آن زن کراهیت آمد که او بر حالتی که نخواست غلام او را در آن حال بدید او بیامد و گفت یا رسول الله این غلامان و خدمتکاران
ما در سرای ما می آیند در وقتی که ما آن را کراهیت داریم خدای تعالی این آیت فرستاد و فرمود تا دستوری خواهند آنگه در سرای روند
وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ
عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ
بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ آنگه گفت چون اطفال حد بلاغت رسند اما با احتلام او یا بانبات یا بپانزده
سالگی باید که دستوری خواهند چنانکه بالغان دیگر همچنین خدای تعالی بیان میکند آیات خود را در احکام شرع و خدای
تعالی دانا است در شکار ابجد کند و فرماید از سر علم و حکمت باشد و زنانی که نشسته باشند از حیض و فرزندشان نباشد
از بیوی امید ندارند که شوهر کنند آنگه از آن حد گذشته باشند و صلاحیت آن ندارند بر ایشان حرجی و بزه نیست
در آنکه فرو نهند جامهای خود را که مقنعه است از بالای چادر باشد و دیگران با آنکه جامه باشند غیر متبرجات نه آنکه قصد اظهار
زینت باشد و آنکه نکاح کنند چیز بر آن کرستن واجب باشد و آنکه عفت کنند و پارسائی نمایند آنکه این جامها بپوشند و چادر
پوشند ایشان را بهتر باشد و خدای شنوا و دانا است میشنود و میداند آنچه میکنید و پنهان میدارید لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ
حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ
أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُمْ
مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ سعید جبیر گفت سبب نزول آیت آن بود
که نابینایان و لنگان احتراز کردندی از مواکلت تندرستان و گفتندی نباید که ایشان را خوش نیاید آنگه با ما طعام خورند
و تندرستان نیز احتراز کردندی از مواکلت ایشان خدای تعالی این آیت فرستاد مجاهد گفت جمعی از صحابه رسول صلعم در خانهای

ایشان

ایشان طعام بنمودندی بخانه یکی از خویشان که ذکر ایشان در این آیت رفته و طعام کریافتندی بخوردندی و نابینایان و لنگان
و بیماران از این تحرج کردندی خدای تعالی این آیت فرستاد و رخصت داد و فرمود که لیس علی الاعمی حرج بر نابینا و لنگان حرجی نیست
زهری روایت کرد نکه او گفت چون مسلمانان بغزو رفتندی کلیدهای خانه خود بکسانی دادندی که خویش ایشان بودندی
از جمله کنگشکان از نابینایان و لنگان و بیماران و ایشان گفتندی بخورید هر چه خواهید بخورید از این خانها ما ایشان تحرج آمدی
و نخوردندی خدای تعالی این آیت فرستاد و رخصت داد که بر نابینا و لنگان و بیماران حرجی نیست و نیز بر نفس شما آنکه طعام بخورید
از خانهای خود و فرزندان خود و زنان خود که داخلند در این که گفت من بیوتکم از برای آنکه فرزند مرد بعضی از وست و حکم
او حکم اوست یا خانهای پدران خود یا خانهای مادران یا خانهای برادران یا خانهای خواهران یا خانهای عمان یا خانهای
عمات یا خانهای خالان یا خانهای خالات خود او ما ملکتم یا خانهای ایشان که کلیدهای ایشان بدست شما باشد ابن عباس گفت
مراد وکیلست و این آیت در حارث بن عمر آمد که او با رسول صلعم بغزا رفت و مالک بن زید را رها کرد در خانه خود چون باز آمد او را
یافت پرسید که ترا چه رسید گفت تا بر فتی من طعام تو نخوردم خدای این آیت فرستاد و در اخبار اهل بیت که خوردن باشد
کردن خانه این جماعت بی دستوری ایشان بقدر حاجت بی اسراف طعام خوردن از خانه دوستان و رفیقان بر شما حرجی
نیست اگر بخورید از خانهای ایشان جمله یا پراکنده عبدالله عباس گفت پیش از نزول آیت توانگران با درویشان طعام نخوردندی
گفتندی که ایشان در حق ایشان بخششی کفتندی تحرج کردندی از آنکه تنها طعام خوردندی بسیار بودی که مردی
طعام ساختی و چندان صبر کردی تا کسی با او طعام خوردی از بامداد تا شبانگاه تا کسی بدست آمدی که با او طعام
اگر نه بامدی و کسی نبودی از نان بر آن طعام خوردی خدای تعالی این آیت فرستاد و آن حرج برداشت و گفت بر شما حرجی نیست
از آنکه طعام بجمیع خورید یا تنها فاذا دخلتم چون در شوید در خانها و سراها بر خود سلام کنید یعنی بر اهل آن سرای
و ایشان افضل و خداوندان جا که روی بدین و ملت او بیند و گفتند که سلام کنید بر ایشان تا جواب دهند شما را چون سلام
جواب عند السلام واجب باشد همچنان باشد که آن سلام بر خود کرده باشد عبدالله مسعود از رسول صلعم روایت کرد که او گفت السلام
اسم من اسماء الله تعالی سلام نامیست از نامهای خدا فاش دارید از دعا در میان خود که مرد مسلمان چون عبور کند در بر ایشان سلام کند
و ایشان جواب دهند او را بر ایشان زیادت درجه بود و اگر ایشان جواب ندهند آنکه از ایشان فاضلتر و پاکیزه تر بود یعنی ملائکه
جواب دهند و در خبر است آنکه میان او که سلام کند و جواب دهد صد حسنه و ثواب باشد نود و نه او را باشد که سلام کند و یکی

ازکرد آن حد برای آنکه او اینکرد بعضی دیکر کفتند که چون تو در خانه خود باشی بر اهل خود سلام کن و بر عیال خود انس
مالک کفت خدمت رسول صلعم میکردم ده سال هرکز مرا نکفت که کاری که میکردم که چرا کردی و اکر چیزی نکنم نکفت چرا نکنی
روزی ایمن دست مبارک وی میبر بخیتم مرا کفت ای انس سه خصلت بیاموزم که با آن منتفع شوی کفتم بلی کفت هرکس
که بینی از امت من بروی سلام کن تا عمر تو دراز شود و چون در خانه شوی سلام کن بر اهل خانه تا خیر خانه ات بسیار شود
و نماز سنت چاشت ... عبدالله عباس کفت درین آیه که چون در مسجد شوی بکوی السلم علینا و علی عباد الله الصالحین تحیة من عند الله
تحیتی از نزدیک خدای مبارک و خوش و پاکیزه یعنی تحیت کنید بر نفس خود تحیتی از نزدیک خدای مبارک کذلک یبین که بیان
کند بیان کند خدای شما برای شما آیات را تا باشد که شما دریابید و خردمند شوید إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ مومنان بحقیقت آنانند که بخدای و پیغمبر ایمان دارند و چون با رسول حاضر باشند بر کاری که ما
ایشان جمع کرده باشد و ایشان را بیکجای آورده از حضور حرب یا مشورت کردن در کاری یا بنماز جمعه لم یذهبوا بیرون نروند از آنجا
تا آنکه از وی دستوری خواهند بی اذن و اشارت او متفرق نشوند ابو حمزه ثمالی کفت مراد درین آیه نماز است که رسول صلعم بر منبر بودی
و مردی را کاری پیش آمدی از قضای حاجتی یا تجدید وضوئی یا رنجی و بیماری از مسجد بیرون نشدی تا آنکه برابر رسول آمدی و از وی
باشارت دستوری خواستی رسول صلعم ویرا دستوری دادی تا او بیرون شدی ... کفت انان که از تو دستوری خواهند ایشانند که بخدای
و رسول ایمان دارند آنکه کفت رسول را که چون از تو دستوری خواهند برای بعضی از کارهای خود ایشانرا دستوری ده از ایشان که
خواهی و استغفار کن و آمرزش خواه از خدای برای ایشان که او خدای آمرزنده و مهربانست لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ
كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ
فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ
فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ خدای تعالی میفرماید که رسول را چنانکه میخوانید و او زمد میدهد که یکدیکر را خوانید
بکوئید یا محمد یا احمد کوئید یا رسول الله یا نبی الله با توقیر و تعظیم یا قیاس مکنید دعای رسول را در میان شما بیکدیکر را خواند
مکوئید چون رسول شما را خوانده باشد و حاضر کرده باشد بی دستوری وی مروید قد یعلم الله الذین خدای میداند

شما چون دعای

از شما آنانکه در میان یکدیکر میجزند و در پس یکدیکر میشوند کفتند این در ... و بود که رسول صلعم ...
فرمود تا خندق میکندند منافقان یک یک در میان مردمان میجزیدند و در پس یکدیکر پنهان میشدند و بیرون میرفتند
بی دستوری آنکه کفت فلیحذر الذین یخالفون حذر کنند و بترسند آنانکه مخالفت امر رسول صلعم میکنند از آنکه فتنه با ایشان رسد
یعنی قتل و ایشان کشته شوند ... کفت سلطان جابر است که بر ایشان مسلط شود یا عذابی دردناک با ایشان
رسد در دنیا آنکه کفت الا ان لله بدانید که خدای راست آنچه در آسمانها و زمینهاست از آنجا که آفریده و ملک
ملک اوست و او قادرست بر تصریف و تقلیب آنچه آنکه میخواهد میکرداند در روی زمین و میکند و این همه دلیل وحدانیت خدا
اوست و آنکه حاصلست بر صفات کمال قد یعلم میداند و بخبر شما آنچه از احوال ظاهر و باطن از اخلاص و نفاق و آن
روزی که باوی کردند و ... خبر دهد ایشانرا بآنچه کرده باشند و خدای بهمه چیزها عالمست و داناست
دهد ایشانرا بآنچه کرده باشند از خیر و شر و آنچه ... سورة الفرقان و او مکیست و هفتاد و هفت آیتست
ابو امامه از ابی کعب روایت کرد رسول صلعم کفت که هر که سوره فرقان بخواند بخدای تعالی روز قیامت حشر در زمره مومنان
کند که ایمان دارند بحشر و نشور و او را بی حساب به بهشت فرستند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَبَارَكَ الَّذِي
نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ
يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيرًا وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ
يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا بزرک و بی نعمت کوار آن خدای که
فرستاد فرقان بر بنده خود عبدالله عباس کفت معنی آنست که برکت آورد آن خدای که فرقان فرستاد دیکران کفتند
تعالی ... و حاصل باشد بر صفات کمال ... و عالی و باقی و موجودی ... و کار ...
دلائل ... این صفت خدای امجد بود ... فرستاد فرقان بر بنده خویش محمد و برای آنکه فرقانست
که فارق میان حق و باطل باشد این فرقان تا این بنده من که محمد است ترساننده جهانیان از آدمیان و پریان الذی له ملک السموات
والارض آن خدای که او راست پادشاهی آسمان و زمین و هیچ فرزند نکرفته بر سبیل حقیقت ... چنانکه
جهودان کفتند که عزیر پسر خداست و ترسایان مسیح را و مشرکان فرشتکان را کفتند دختران خدااند و لم یکن له شریک
و او را در ملک و پادشاهی انباری و شریکی نبود و نیست ... که مختص است بصفات الهیت که هیچ ذات استحقاق عبادت ندارد

بااو وهیچکس با او مشارکت نکرده است در خلق آسمان و زمین و آنچه در میان آنست بلکه هر چه آفریده است همه آفریده
اوست و همه چیز او آفرید و هر چیز را که آفرید او را تقدیری کرد بحسب حاجت بر وفق مصلحت چنانکه درو هیچ
تفاوت و هیچ خلل نیست انگه گفت این مشرکان فرا گرفتند بدون او خدایی که ایشان هیچ نتوانند آفریدن بلکه
ایشان هم آفریده اند و انگه او آفریده و مخلوق باشد او را بر آفریدن قدرت نباشد و الهیت را نشاید و ایشان مالک
نیستند نفس خود را هیچ منفعتی و مضرتی نه بر دفع ضرر توانند کرد از خود و نه بر جلب منفعتی بخود و انکه این معنی نتواند
برای خود کردن برای دیگری چه گونه تواند کرد و مالک نیستند مرگ را و زندگانی را و نه بر حشرت قادرند و نه
مرده را که مرده است زنده کرده باشند و خدای تعالی بر همه قادر است پس عقل چگونه اقتضا کند عبادت او رها کردن
و عبادت بتان او گرفتن وقال الذین کفروا ان هذا الا افک افتراه واعانه علیه قوم آخرون فقد جاؤا
ظلما وزورا وقالوا اساطیر الاولین اکتتبها فهی تملی علیه بکرة واصیلا قل انزله الذی یعلم السر
فی السموات والارض انه کان غفورا رحیما وقالوا مال هذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق
لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا او یلقی الیه کنز او تکون له جنة یاکل منها
وقال الظالمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا گفتند آن گروه که کافر بودند که نیست این که محمد از قران میخواند الا دروغ
که او انشا کرده است و ان نهاده و گروهی دیگر او را برین یاری کرده اند معنا آنکه گفتند این سخن نضر بن حارث گفت
و بان گروه جهود را خواست حسن بصری گفت عبید بن حضر حبشی خواست و او مردی کاهن بود دیگر گفتند یسار بن سعد خواست
یکی جبر نام و یکی یسار و یکی عداس مولی حویطب بن عبد العزی خدای گفت فقد جاؤا ظلما و زورا ایشان گفتند ظلم کردن
و دروغ گفتند وقالوا اساطیر کافران گفتند این افسانهای پیشینیان است که محمد برای خود نوشته است فهی تملی پس
افسانها را املا میکنند بر وی بامداد و شبانگاه بگوی ای محمد این قران او فرستاد خدایی که نهان داند در آسمان و
زمین و غیب آسمان و زمین بر وی پوشیده نیست و او همیشه بخشاینده و آمرزنده بوده و هست و گفتند این کافران
بر سبیل طعن چه بوده است این پیغمبر را که طعام میخورد همچون ما و در بازارها میرود در طلب معاش چنانچه ما میرویم
چرا فرشته با او فرو نیامد از آسمان تا او نیز بر وی ترساننده باشد تا بجز او هیچ گوید او فرشته تصدیق او میکند
یا چرا گنجی بروی افکنده تا او محتاج نباشد بطلب معاش چنانکه ما چرا او را بوستانی نیست که او از آنجا خورد و ان

ضمیر طعم او باشد وقال الظالمون و این ظالمان که کافران گفتند که شما متابعت نمیکنید مگر مردی را که با وی جادو شده
کرده اند آمد در قصه ابی امیه آمد و اصحاب او و این چه در سورة بنی اسرائیل رفته است اکنون بسبیل تسلی رسول را گفت انظر
کیف ضربوا لک الامثال فضلوا فلا یستطیعون سبیلا ای محمد بنگر که چگونه برای تو مثلها زدند و اقوال مختلف
گفتند او را که نبوت مشترک باشد میان آدمی و فرشته ایشان از حق گمراه شدند و حیران و سرگشته شدند نمیتوانند که بایشان راه
برند و ازین سبب که هیچ سخن قرار نمیگیرند و بر ان اقامت نمیکنند تبارک الذی ان شاء جعل لک خیرا من ذلک جنات تجری
من تحتها الانهار ویجعل لک قصورا بل کذبوا بالساعة واعتدنا لمن کذب بالساعة سعیرا اذا راتهم من
مکان بعید سمعوا لها تغیظا وزفیرا واذا القوا منها مکانا ضیقا مقرنین دعوا هنالک ثبورا لا تدعوا الیوم ثبورا — الیوم
واحدا وادعوا ثبورا کثیرا قل اذلک خیر ام جنة الخلد التی وعد المتقون کانت لهم جزاء ومصیرا لهم فیها
ما یشاؤن خالدین کان علی ربک وعدا مسئولا بزرگوار است و پادشاه آن خدایی که اگر خواهد ترا بهتر از انکه ایشان میگویند
بدهد بهشتهای که در زیر درختان آن جویهای آب روان میرود و ترا کوشکها دهد در بهشت و کوشک را برای آن قصر
خوانند که دستها کوتاه باشد از انکه بان رسد که درو اخل باشد و آنان که بیرون باشند قاصر باشند ضحاک از عبد الله
دوایت کرد — عباس گفت که مشرکان رسول را طعنه زدند بدرویشی رسول دلتنگ شد جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله رب العزة ترا سلام میرساند
و میگوید که این مشرکان ترا میگویند ما لهذا الرسول یاکل الطعام ترا بدین عیب میکنند ما هیچ پیغمبر نفرستادیم الا که ایشان همین کردند
وما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام ویمشون فی الاسواق ما درین بودیم جبرئیل را دیدیم در پیش من ایستاده
بدانست که بدان خوشنود نشد گفتم چه بود گفت یا رسول الله دری از درهای آسمان گشادند که پیش از این هرگز
نگشاده بودند اما رحمت بود و اما بعذاب من از خوف عذاب خدا چنین شدم که امین نیم که این در بعذاب گشاده باشند بر ایشان
که ترا طعنه زدند و دلتنگ کردند رسول و جبرئیل همی گریستند تا جبرئیل با حال خود رفت و روی برسول آورد
و گفت یا رسول الله بشارت باد که این در برای رحمت گشادند و این فرشته که همی آید رضوان است خازن بهشت ترا بشارت آورده
از خدای تعالی تا تو خشنود باشی رضوان فرا آمد و سلام کرد رسول را و گفت این کلیدهای دنیاست اگر خواهی بردار و نصیب تو در حظ
از ثواب هیچ کم نیست بنقصان پر خاشاک رسول روی بجبرئیل کرد چون کسی که مشاورت کند جبرئیل اشارت بزمین کرد گفت تواضع
تواضع کن خدا را رسول گفت مرا حاجت نیست باین من درویشی دوست ترا دارم و خواهم که بنده صابر باشم رضوان گفت اصبت

اصابک الله بک ارشاد صواب کفت که خدای ترا بر شاد رسانا دولا از آسمان ندا آمد جبرئیل سر برداشت درهای آسمان دید کشاده
تا بزیر عرش و خدای بهشت عدن که شاخی از شاخهای جو درخت بر و خوشتر بود و بر آن خوشترین فرو بود از زبرجد سبز
کرانی اکر هفتاد هزار دیو بود از یاقوت سرخ جبرئیل کفت یا رسول الله چشم بردار تا ببینی رسول چشم برداشت منازل انبیا دید
و منزل خود از بالای همه انبیا دید منادی ندا کرد که راضی شدی ای محمد رسول کفت راضی شدم بار خدایا اکنون خواستی دنیا
ذخیره کن تا شفاعت امت من باشد در قیامت و روایت کرده اند که این آیت رضوان فرود آورد تبارک الذی ان شاء جعل لک
خیرا من ذلک الآیه کفت بل کذبوا بالساعه بلکه این کافران قیامت را تکذیب کردند و باور نداشتند و ما ساختیم برای آنکه
قیامت را دروغ دارند آتش دوزخ اذا رأتهم من مکان بعید چون دوزخ ایشان را ببیند در دوزخ از جای دور ایشان بشنوند دوزخ را خشم و ناله کفتند
کداوار تغیظا است آنکه تغیظ شنیده باشد در اواینت که تغیظ و خشم او ببینند و زفیر آواز او شنوند بحیا و ازالتهاب
و آواز اشتیاق آن خشم کرید و کفت تغیظ آواز باشد و زفیر اهل دوزخ را کوید رسول کفت من کذب علی متعمدا فلیتبوأ
مقعده بین عینی جهنم هر که دروغ نهد بر من متعمدا کو جای خویشتن را در میان چشمهای دوزخ جای سازد کفتند یا رسول الله دوزخ را چشم باشد
کفت نه شنوی که خدای میکوید اذا رأتهم من مکان بعید و شاید که این دیدن مجاز باشد که چون بیند ایشان از آن ازبان دوزخ
یا بر مجاز کو دوزخ در مقابل ایشان آید و اذا القوا منها مکانا ضیقا چون ایشان را در جای تنک افکنند در دوزخ و اغلال کرده دستهای ایشان
با کردن بسته باشد در خبر است که رسول را از این آیت پرسیدند کفتند والذی نفسی بیده باخدای که جان من بامر اوست که ایشان
چنان در دوزخ افکنند که میخ در دیوار کوبند و قرین هم در دوزخ پای برکردن بسته با شیاطین بهم بسته
افکنند دعوا هنالک ثبورا آنجا که بثور کویند یعنی بیاد ثبوراه و اهلاکاه و اویلاه برآورند روایت است از رسول که اول کسی که
او را حله آتش پوشانند روز قیامت ابلیس باشد و آن حله بر ابرو انش برسد چنانکه در زمین همی کشند و میروند
و ذریت او از قفای او میروند و میکویند یا ثبوراه و ایشان میکویند یا ثبورهم تا کار در دوزخ بایستند ایشان را کویند امروز
یک ثبور مخوانید ثبور بسیار خوانید آنکه کفت اذلک خیر بکوی ای محمد این به تر است که وصف کرده شد از عذاب دوزخ
مرد و زنان را یا بهشت خلد که وعده داده اند متقیان را و این بر سبیل استهزاست و تحکم بود و این چنان بود که بکجا زمان
کوید که مرحال الخیر از شر بهتر هم چنین ایشان را نخواهد بود و ایشان را در آن بهشت باشند آنچه خواهند و تمنا کنند ایشان
جاوید باشند در بهشت و این خدای ترا وعده ایست خواستنی و سوال کرده و حق بود بر خدای تو آن وعده را انجاز کردن

عقاب متقیون که ثواب ابد از ابد بهتر که ... آن بهشت متقیان را ... ایشان خواهد بود و بازکشت

رسانیدن و کفتند این مومنان از خدا خواستند اندر دعا که قوله حکایت عنهم ربنا آتنا ما وعدتنا علی رسلک یعنی بهشت
جای موعود است و این وعده مسئول است بعضی کفتند مسئولا ای واجبا چنانک واجب شده کردن اکر بخواهند خواسته بود کعب
قرظ کفت وعده ای که فرشتکان بخواهند بطریق شفاعت بود فی قوله ربنا وادخلهم ویوم یحشرهم وما یعبدون
من دون الله فیقول ءانتم اضللتم عبادی هؤلاء ام هم ضلوا السبیل قالوا سبحانک ما کان ینبغی لنا ان نتخذ
من دونک من اولیاء ولکن متعتهم وآباءهم حتی نسوا الذکر وکانوا قوما بورا فقد کذبوکم بما تقولون فما
تستطیعون صرفا ولا نصرا ومن یظلم منکم نذقه عذابا کبیرا یاد کن ای محمد روزی که کرد آرد روز ما ایشان را حشر کنیم
و بر انکیزیم و کرد کنیم و آنچه معبود ایشان که ایشان را می پرستیدند بیرون خدای که خود تعالی بطریق تنبیه بر خطای ایشان
در عبادت بتان بتان را و معبودان را کوید ای شما کمراه کردید بندکان مرا یا خود ایشان راه کم کردند ایشان جواب دهند و کویند عقلا
بزبان قال و بتان بغیر عقلا بزبان حال که ای خدای ما ما را نرسد و نه زیبد که بجز تو خدایان و دوستان کیریم و غیر ترا بخدای
بپرستیم و چون ما را نزیبد چکونه بندکان ترا کمراه کنیم ولکن متعتهم و آباءهم ولیکن تو ایشان را امال و عمر و نعمت دادی و ایشان
کردانیدی تا ایشان غافل شدند و عمر و ... کشتند و فکر و ذکر ترا فراموش کردند تا از ... و بداکار ... کردند و ایشان
مردمانی بوده اند که ... و هلاک شده و شقاوت خذلان ایشان را در یافته و کفتند که بور آن باشد که در وی هیچ چیزی نباشد
فقد کذبوکم ... شما را آنچه دروغ داشتند این خبر شما را ایشان کفتید و ایشان را خبر دادید از قیامت و بهشت و دوزخ یعنی در دنیا ... خطاب
با مشرکان باشد یعنی فرشتکان و پیغمبران شما را که مشرکانید دروغ داشتند در آنچه کفتید و اکر بیا خوانند معنی این بود که
ایشان با خبر کفتند شما را تکذیب کردند پس نتوانند ایشان بکردانیدن عذاب یعنی معبودان شما نتوانند که عذاب از شما
بکردانند و نه شما را یاری کنند و اکر خطاب با مشرکان باشد معنی چنین بود که بکوی ای محمد که شما مشرکانید صرف و نصر نتوانید
کردن صرف توبه است و نصر فدیه یعنی توبه قبول نکنند و نه فدا و هر که ظلم کند از شما او را عذاب کنیم بزرک و بچشانیم در آخرت
وما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم لیأکلون الطعام ویمشون فی الاسواق وجعلنا بعضکم لبعض فتنة اتصبرون
وکان ربک بصیرا وقال الذین لا یرجون لقاءنا لولا انزل علینا الملائکة او نری ربنا لقد استکبروا فی انفسهم وعتوا
عتوا کبیرا یوم یرون الملائکة لا بشری یومئذ للمجرمین ویقولون حجرا محجورا حق تعالی ذکر در این آیت رد
آنان که کفتند از کافران ما لهذا الرسول یأکل الطعام چیست این رسول را که طعام میخورد و در بازار میرود کفت ای محمد ایشان ترا

کبیرا

عیب میکنند کاری عجب نیست بلکه پیغمبران دیگر هم این کرده اند طعام خورده اند و در بازارها رفته اند و ما هیچ پیغمبری
نفرستادیم پیش از تو الا که ایشان طعام خوردندی و بازار رفتندی و بعضی از اهل معانی گفتند که مراد اینست
که ای محمد ما هیچ پیغمبری نفرستادیم الا که در حق ایشان هم این گفتند که در حق تو میگویند و ما برخی را از شما فتنه
و ابتلا کردیم مر بعضی را بینا کردیم و بعضی را نابینا و تن درست و فقیر و بیمار و توانگر کردیم تا بینیم تا شما
هیچ صبر خواهید کرد و خدای تو همیشه دانا و بینا بوده است در این ابتلا کرده است پس تو صبر کن ابو الدردا
از رسول روایت کرد که ویل للعالم من الجاهل وویل للجاهل من العالم وای عالم را از دست جاهل و وای جاهل
از دست عالم و وای مالک را از دست مملوک و وای مملوک را از دست مالک و وای قوی را از دست ضعیف و وای
ضعیف را از دست قوی و وای سلطان را از دست رعیت و وای رعیت را از دست سلطان که این همه فتنه بعضی اند
بعضی را وجعلنا بعضکم لبعض فتنة گفته اند ابوجهل آمد و ولید بن عتبه و نضر بن حارث و امثال ایشان که ایشان
ابوذر و عمار و صهیب و بلال را دیدند و گفتند ما اسلام آریم تا با ایشان راست شویم خدای تعالی این آیت فرستاد
گفت صبر خواهید کرد بر چنین حال و چنین شده و فقر که خدای تعالی غافل و بی‌خبر نیست بلکه عالمست بحال کافر و صبر کننده
یا جزع کننده و ایمان آورده یا نیاورده انکه گفتند که لا یرجون لقاءنا امید لقای ما ندارند یعنی بقیامت ایمان نداشتند و اعتقاد
بعث نداشتند و ثواب و عقاب نبود ایشان را و شاید که رجا بمعنی خوف بود یعنی انها که از لقای ما نمی‌ترسند و از عقاب
ما نمی‌ترسند نگفتند که فرشتگان چرا بر ما فرو فرستاده نشدند یا ما چرا خدا را معاینه نمی‌بینیم ایمان ما موقوفست بر یکی ازین دو چیز
فرشتگان بر زمین آیند و بر صدق نبوت محمد گواهی دهند یا معاینه ما خدا را ببینیم خدای تعالی فرمود لقد استکبروا فی انفسهم
متکبر شده اند این کافران در نفس خود و از حد در گذشتند در گذشتنی بزرگ که بجز از یکی ازین دو چیز قناعت نمیکنند
مقاتل گفت عتو غلو باشد و آن ... گفتند عظیم ترین کفر و عظیم ترین ظلمی ... اشاعره را باین آیت و امثال
این ... هیچ تمسکی نیست چنانکه گذشت و ملاقات مقابل است و مقاربت چنانکه گویند التقی الصفان و تلاقی الجیلان و قال الله
مرج البحرین یلتقیان و رویت از دیدن مانع است بلکه ملاقات معاینه آنست که ایشان در حق کافران بعضی آمد که ایشان
صانع نکردند زیاده بر آنکه اثبات رویت باری کرده اند آنکه گفت یوم یرون الملائکة روزی که ایشان فرشتگان
ببینند هیچ بشارتی نباشد ایشان را که مجرمان و کافرانند و گویند این کافران حجرا محجورا بازداشتنی ازین عذاب بازداشته و منع

که ربی منع کرده این اقوال فرشتگان است که گویند که حرام و محرم است بر شما بهشت بعضی گفتند که عرب گویند در وقتی که
شدتی و مکروهی بایشان رسیدی حجرا محجورا ای ضيقا ضيقا ... و این کلمه پیشتر در
وقتی گویند که دشمنی مقابل ایشان افتد وقدمنا الى ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا اصحاب الجنة
یومئذ خیر مستقرا واحسن مقیلا ویوم تشقق السماء بالغمام ونزل الملائكة تنزیلا الملك یومئذ
الحق للرحمن وكان یوما على الكافرین عسیرا ویوم یعض الظالم على یدیه یقول یا لیتنی اتخذت
مع الرسول سبیلا یا ویلتى لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا لقد اضلنی عن الذكر بعد اذ جاءنی وكان الشیطان للانسان
خذولا وقال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا باز آمدیم ما با بخر ایشان کرده اند از کردار
چون موافق رضای ما و مطابق امر ما نبود آنرا باطل کردیم و تباه کردیم و آنرا گردی و خاک نرم گردانیدیم
و در روزگار که از بعثت جهد آنرا بر هوا افشاندیم آنرا هیچ ثبات نبود و هیچ حاصل نباشد ابو القسم گفت احکام
اعمال ایشان نرسید آنرا باطل کرد و گفتند تشبیه کرده است حال کافر و کردار ایشان از صله رحم و ضیافت
مهمان و اعانت ملهوف بحال قومی که ایشان در حال حنوط عاصی شوند و ... بایشان رسد و اعمال ایشان
کرده باشند آنرا باطل کرد آن اعمال هیچ اثری نکرد از ایشان ... بود اکر افعال ایشان هیچ موقع قبول نبود از
آنجا که شرط قبول آن اعمال بود از اسلام و قربت و غرض آن معلوم نشد که مراد نفی قبولست نه احباط که
ایشان میکنند اهل لغت گفتند که هبا غباری باشد که از روزن در شعاع آفتاب پیدا آید و ذکر اصحاب الجنة خیر و ...
بهشت ... ایشان نیکو ترند بجای قرار گرفتن و جای قیلوله کردن یعنی جایگاه اهل بهشت و خوابگاه ایشان از اهل دوزخ
بهتر است و این بر وجه تفکر گرفت ... که در خبر آمده است که لا ینتصف النهار یوم القیمة حتی یقیل اهل
الجنة واهل النار فی النار روز قیامت نیمه روز نرسد تا اهل بهشت در بهشت قیلوله کنند و اهل دوزخ در دوزخ
قیلوله گفتند اند که خواب نیست آنکه در بهشت و دوزخ خواب نیست مراد وصول و استقرار است ابن عباس گفت
اگر خدای تعالی گفت نمرده را دست ... بر پدر آرد یعنی پیش از وقت نزول کرد آنرا بامداد تا نماز پیشین ویوم تشقق
السماء بالغمام یاد کن آن روز را که آسمان بر شکافته شود و گفته اند که آسمان از ابر شکافته شود یعنی آسمان بشکافد و از
و از بالای آن ابر برآید و فرو آرند فرشتگان را فرو آوردنی و در دست ایشان صحیفهای اعمال بندگان باشد الملک یومئذ

الحق پادشاه بحق و حقیقت آن روز خدای بخشاینده است و باشد آن روز که کافران را روز سخت و دشوار روزی
که ظالم ستمکار دست خود بدندان گزد و انگشت خاید از حسرت و پشیمانی و گوید ای کاشکی من با رسول خدای راه
گرفته بودمی و کاشکی براه و دین رسول بودمی انگشت و دست بدندان گزیدن کنایت از خشم باشد مفسران گفته‌اند
در عقبة بن ابی معیط و ابی بن خلف آمد که ایشان با یکدیگر دوستی کردندی و عقبه را عادة بودی که چون از
سفر باز آمدی طعامی بساختی و اشراف قوم خود حاضر کردی و او را با رسول مجالست بودی وقتی از سفر آمد
بر عادت خود دعوت ساخت و جماعت را حاضر ساخت و رسول را نیز حاضر شد چون طعام بنهادند رسول علیه السلام
گفت من طعام تو نخورم تا انگه که نگویی اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و اسلام بیاری این کلمه گفت
رسول طعام او بخورد و ابی بن خلف غایب بود چون باز آمد و این خبر بشنید عقبه را ملامت کرد و گفت تو
صابی شدی گفت صابی نشده‌ام ولیکن مردی در سرای من آمد و گفت هیچ چیز طعام تو نخورم الا انگه تو این
شهادة بدهی و من نخواستم که او طعام من ناخورده از خانه من برود من این کلمه را گفتم تا او طعام بخورد ابی گفت
من از تو راضی نشوم الا انگه او را بنکذبی و در روی او خیو افکنی عقبه گفت چنین کنم و همچنین کرد رسول گفت
ترا چندانکه ببینم که در مکه باشی چون از مکه بیرون آیی به شمشیرهای ملکستند شوی او را روز بدر بکشتند
و ابی بن خلف را رسول بدست مبارک خود کشت در مصاف و خدای تعالی اثر آن در شان ایشان فرستاد ضحاک گفت چون
عقبه خیو در روی رسول افکند خیو باز گردید و بر وی بازگشت بر دو نیمه روی او افتاد و روی او بسوخت و اثر
آن تا بمرد بر روی او باقی بود و در تفسیر اهل بیت آمده که در حق یکی از جمله دشمنان اهل بیت رسول است آنکه بیان
کرده کرد او گفت یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا ای کاشکی من فلان را بدوست خود نگرفتمی که روی مرا گمراه کرد و از ذکر قرآن است یا محمد روی بگردانید
از پس آنکه بمن آمد و این همه از سبب شیطان و وسوسه او بود و شیطان همیشه فروگذارنده انسان بوده است و درها
کننده وی در حیرت و جهالت [illegible] اگرچه بر سبیل [illegible] بر بخص
اما حکم عام است در هر دو است که ایشان اتفاق کنند بر معصیت و دوستی بکنند بکرد خدای عاصی شوند و شاعران
در این معنی سخن بسیار گفته‌اند و بنظم آورده چنانکه یکی از ایشان میگوید تجنب قرین السوء واصرم حباله • فان لم تجد عنه
محیصا فداره • واحب حبیب الصدق واحذر مراءه • تنل منه صفو الود ما لم تماره • دیگری گفته اذا ما اتخذت الوجه [illegible] حبیبا

فرقان

٨٤

خطان
فی وجه اذا اقبل ماؤه وقادرون اذا فارقت حتی فانما یزین و یزری بالفتی قرناؤه واقلل اذا اقللت [illegible] فانه اذا قل فوق الطول [illegible]
در این معنی و اعظم ترا قول رسول است بول است اقتدا کن که او گفت مثل الجلیس الصالح کمثل الداری ان لم یحذك من عطره یعلق بك
من ریحه و مثل جلیس السوء کمثل صاحب الکیر ان لم یحرقك من شرار ناره علقك من دخانه معنی این سخن آنست همچو مرد عطار است
که چون با وی بنشینی اگرچه عطر خود بتو ندهد اما از بوی عطر وی بهره‌مند شوی و زمانی از آن بوی بتو یابد و مثل همنشین
بد همچو خداوند کوره آتش است اگر ترا آتش او نسوزد دود او جامه تو گیرد و قال الرسول یا رب حق تعالی حکایت
رسول میکند با وی از قوم خود گفت که رسول من محمد چنین گفت که بار خدایا قوم من که قریش‌اند این قران را مهجور گرفتند
ترک او کردند و او را بگذاشتند نخواندند و نشنیدند و در وی نظر و اندیشه نکردند و کار نکردند و گفته‌اند که معنی آنست که او گفت
خدایا قوم این قران را سخنی بیهوده و هجر گرفتند گفتند که هذیانست و باطل از جنس سخن دیوانگانست انس مالك روایت
کرد از رسول که هر که قران را بیاموزد و مصحف را بیاویزد و در وی ننگرد و تعهد او نکند روز قیامت در آویزد و
گوید بار خدایا این بنده مرا مهجور کرد میان من و او حکم کن و این بر سبیل توسع و تمثیل گفت وكذلك جعلنا لكل نبي عدوا
من المجرمين وكفى بربك هاديا ونصيرا وقال الذين كفروا لولا نزل عليه القران جملة واحدة كذلك لنثبت
به فؤادك ورتلناه ترتيلا ولا ياتونك بمثل الا جئناك بالحق واحسن تفسيرا الذين يحشرون على وجوههم الى جهنم
اولئك شر مكانا واضل سبيلا حق تعالی بر سبیل تسلیه و دلخوشی گفت رسول را آری همچنین بوده‌اند پیغامبران که پیش
تو بوده‌اند هر یکی در بلا و عداوت و دشمنی قوم خود مانده بوده‌اند و معنی جعلنا حکمنا و سمینا باشد یعنی ما برای هر پیغامبری
حکم کردیم و نام بردیم دشمنی را از گناهکاران نه چنانکه قران و حکم و تسمیه منع محکوم و مسمی باشند یعنی ما برای هر پیغامبری حکم کردیم
و نام بردیم و نیز پسندیده است و ترا بس است بخدای تو رهنماینده ترا خدای بس است انگه حکایت کرد از کافران گفتند که
چرا قران یکبار و یکباره نفرستادند بمحمد چنانکه توریت و انجیل و زبور فرستادند خدای گفت همچنین است یعنی ما
این قران را پراکنده آیة آیة و سوره سوره فرستادیم تا دل ترا بدان ثابت کردانیم و قوی کنیم تا دل را آسان باشد یاد گرفتن اگر یکباره بفرستادیم بودی
بر تو دشوار بودی یاد گرفتن بعضی علما گفته‌اند که خدای تعالی آن قران را متفرق فرستاد که محمد پیغامبری بود امی نمیتوانست
کتابت خواندن چنانکه پیغامبران دیگر خوانده‌اند بعضی دیگر گفته‌اند که در وی ناسخ و منسوخ خواست بودن نشایست یکبار فرستادن
چنانکه دیگر چون ناسخ در آمد حکم منسوخ برداشت و رتلناه ترتيلا اثر اکشاده کردیم و هویدا و روشن کردانیدیم تفسیر تاویل

وگفته‌اند تنزیل آن بود که حروف را ظاهر کرده باشند و معانی و نشد بدانست و پیدا کنند انکه گفت که یاتونک و بیارند بتو هیچ مثلی
و سوال عجیب که پنداری که مثلست مر ابطال الا که ما آوردیم بتو جواب حق را و انکه از و هیچ کو وری بتو دا ایشان او نیکوتر بود معنی
از سوال ایشان یعنی فرستادن قران اینا بتر و سوره سوره و به بی یان دربان بعجاز داخلتر بود از انکه بیک دفعه فرستادی و گفته‌اند کم
معنی اینست که این کافران هیچ مثلی نیارند تا که دانو بان باطل کنند یا و هیچ رو بیکار آرند ما الا حق بیاریم که مثل ایشان را باطل کند
بیانی نیکوتر آریم انکه حال عاقبت کافران اندر ما بعد شرح داد و گفت الذین یحشرون انکه ایشان را حشر کنند و برانگیزند و بر روی
بکشند شان تا بدوزخ و گفت اولئک ایشان را بدوزخ برند بدترین خلقان باشند بجایگاه یعنی جای ایشان بدوزخ باشند
واندر دوزخ بتر جائی هست و ایشان گمراه‌ترین خلقانند از رسول روایت کرده‌اند که خلقان را روز قیامت بر سه گروه حشر
کنند گروهی سواران باشند و گروهی پیادگان که بشکم خود همی روند در رفتن تیز و گروهی بر رو میکشند ولقد اتینا
موسی الکتاب وجعلنا معه اخاه هرون وزیرا فقلنا اذهبا الی القوم الذین کذبوا بایاتنا فدمرناهم
تدمیرا وقوم نوح لما کذبوا الرسل اغرقناهم وجعلناهم للناس آیة واعتدنا للظالمین عذابا
الیما وعادا وثمودا واصحاب الرس وقرونا بین ذلک کثیرا وکلا ضربنا له الامثال وکلا تبرنا
تتبیرا ولقد اتوا علی القریة التی امطرت مطر السوء افلم یکونوا یرونها بل کانوا لا یرجون نشورا
ما موسی را کتاب تورات دادیم و با او برادر او هرون وزیر او کردیم و وزیر معاون و یاری کننده باشد خدای تعالی هرون
برادر را بنبوت داد و ایشان را یاری کرد پیش فرعون فرستاد تا هر دو هم پشت و یار دیگر باشند فقلنا پس گفتیم موسی و هرون
را که بروید بپیش قومی که ایشان آیات ما را تکذیب میکنند و کلمات ما را باری یادرند ایشان برفتند و پیغام ما برسانیدند
فرعون و قومش ایشان را تکذیب کردند ما فرعون و قوم او را بسبب تکذیب کردن ایشان را هلاک کردیم هلاک کردن عظیم
و قوم نوح را نیز انکه که پیغمبران را تکذیب کردند غرق کردانیدیم چون تکذیب نوح پیغمبر چنان بود که تکذیب پیغمبران
از ین سبب بلفظ جمع یاد کرد یا از برای انکه ایشان منکر جمله پیغمبران بودند جون ابرهیم وجعلناهم و کردانیدیم غرق کردن
و هلاک کردن ایشان را آیتی و عبرتی جمله مردمان را کرا ایشان بشنوند و قصه او خوانند و بنهادیم و بساختیم برای ظالمان
که کافرانند عذابی دردناک و نیز هلاک کردیم عاد را که قوم هود بودند و ثمود را که قوم صالح بودند چون کافر شدند
با ایشان و خداوند ایشان و الرس را و درین خلاف کرده‌اند ابن عباس گفت جماعتی بودند خداوند چاهها

85

دریابان و هم گفت رس نام چاهیست معروف که گروهی انجا فرود آمدند و اصحاب چهار پایان بودند و بت پرست
بودند خدای تعالی شعیب را بر ایشان فرستاد بیامد و ایشان را باسلام دعوت کرد اجابت نکردند و بر کفر اصرار
کردند و شعیب را ایذا کردند خدای تعالی شعیب را گفت من این کافران را هلاک خواهم کرد منذر بر انگیز و حجت بر
ایشان لازم کن شعیب انذار کرد ایشان را و هیا الغذر کرد اتفاق نکردند خدای تعالی چندانی کرد ببرامن چاه بود که ایشان
فرود آمده بودند بزمین فرو برد با جمله آن که انجا بودند از آدمی و چهار پایان و مالهای که داشتند بعضی
دیگر گفتند جون سعید جبیر که ایشان بقیه قوم ثمود بودند خدای تعالی پیغمبری بر ایشان فرستاد نام او حنظلة بن
صالح
صفوان و بزمین ایشان کوهی بود بلند ان را فتح گفتندی سیمرغ انجا ماوی داشت و او مرغی بود بزرگتر از هر
مرغ باشد و هیچ نیکوتر باشد که بر او نباشد و او را گردن دراز بود عنقاش برای این خواندند و از آن کوه در
آمدی و هر مرغی را که دیدی صید کردی روزی هیچ مرغ نیافت کودکی را دید کوچک بربود و ببرد روز دیگر
دختری را ببرد آن قوم شکایت آن مرغ با پیغمبر کردند او دعا کرد و گفت اللهم خذها واقطع نسلها بار
خدایا او را بگیر و نسلش منقطع گردان صاعقه بیامد و او را بسوخت و او هیچ نسلی نماند پس ان آن
قوم عاصی شدند و پیغمبر خود را بکشتند خدای تعالی ایشان را هلاک کرد و کعب الاحبار گفت اصحاب الرس اصحاب
راس بودند و آن چاهیست در انطاکیه که ایشان حبیب نجار را که مومن آل یس بود بکشتند و در انجا انداختند
امام زین العابدین از پدر خویش و از جد خویش علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت کرده است مردی از بنی تمیم
تبّس
تمیم بن نبات بیامد و او را پرسید که اصحاب الرس کیستند و در کدام عصر بودند و پیغمبر ایشان که بود و جای ایشان کجا
بود و بچه چیز هلاک شدند که من در کتاب خدای ذکر ایشان می یابم و خبر ایشان نمیدانم امیر المومنین علی عم
فرمود که مرا چیزی پرسیدی که کس از من نپرسیده است پیش ازین و کس ترا خبر ندهد بعد از من الا انکه
گروهی بودند که درخت صنوبر پرستیدندی و آن درخت را شاه درختان خواندندی و آن را یافث بن نوح
کشته بود بر کنار چشمه‌ای که آن را دوشاب گفتندی و آن چشمه برای نوح کنده بودند پس از طوفان و ایشان را اصحاب
رس برای آن خوانند که ایشان پیغمبر خود را بزمین کردند و ایشان پیش از سلیمان بن داود بودند و ایشان را
دوازده قریه بود بر کنار جوی که آن را رس خواندندی از بلاد مشرق و آن جوی را با ایشان باز خوانند و در روزگار

جوی بود و ازان جوی بسیار آب تر و خوش آب تر و هیچ شهر ازان آبادان تر و بسیار اهل تر نبود و بزرگترین این دهها ده بود
نام او اسفندیار و مسکن ملکان ایشان آنجا بود و پادشاه ایشان را نام ترکوذ بن غابور بن یاوش بن سازن بن نمرود بن کنعان
بود و این چشمه و این صنوبر در این ده بود و ازان درخت نهالها کرده بودند و هر کسی به ده خود برده و کشته بود و درختان
بسیار ازان صنوبر آنجا پدید آمده بود و ایشان آب آن چشمه بر خود حرام کرده بودند و از آنجا آب نخوردندی
و چهارپایان را آب ندادندی و اگر کسی از آنجا آب بخوردی او را بکشتندی و گفتندی این حیوة خداوندان ماست نشاید
که ازو نقصان کنند و ایشان را هر سال عیدی بودی به نزدیک آن درخت که بر در ده ایشان بود هر ماهی از دههای
دیگر بیامدندی و آن درختها را بیاراستندی به انواع حریر کرده و صورتها بودی از گاو و گوسفند بسیار بیاوردندی
و آنجا قربان کردندی و آتش برافروختندی و آن ذبایح در آتش افکندندی چون دود و غبار آن در هوا شدی آسمان را
بپوشیدی ایشان آن درخت را سجده کردندی و بگریستندی و تضرع کردندی و گفتندی ای خدای ما از ما راضی شدی
شیطان بیامدی و شاخ درخت بجنبانیدی و از ساق درخت آوازی که ماننده آواز کودکی بودی که خشنود شدم از شما
ای بندگان من ایشان خوش دل شدندی و از آنجا برگشتندی و بلهو و نشاط مشغول شدندی و خمر خوردندی و آن شب در
آنجا بودندی چون به نزدیک آن ده بزرگ رسیدندی اهل آن ده باستقبال ایشان بیرون آمدندی از صغیر و کبیر و آنجا سراپرده
بزدندی از دیبا که بر او انواع صورتها بودی و آن را دوازده در بودی برای هر دهی دری و از بیرون سراپرده درختها را
سجده کردندی و اصناف قربانها که نزدیک آن درختان کرده بودندی به نزدیک این درخت بکردندی و تضرع کردندی
ابلیس بیامدی و شاخهای درخت سخت بجنبانیدی و به آواز بلند آواز دادی و ایشان را وعدههای بسیار دادی ایشان سر بر
داشتندی خندان و نشاط و خرمی کردندی که از احدی نبودی و بلهو و لعب مشغول شدندی دوازده شبانروز بعدد
عیدها که ایشان را بودی در سال و ازانجا برگشتندی چون مدتی برین برآمد خدای تعالی پیغمبری بایشان فرستاد از فرزندان یعقوب
و مدتی دراز در میان ایشان بود و ایشان را دعوت کرد و بخدای عز و جل خواند اجابت نکردند و اصرار کردند و کفر و طغیان
از حد ببردند پیغمبر ایشان به نزدیک آن درخت حاضر آمد که ایشان عید میکردند و او بدید دلتنگ شد و گفت بار خدایا
میدانی که ایشان نافرمانی از حد ببردند و از عبادت تو بدین درخت باز نگشتند بار خدایا آیتی بایشان نمای که آن درخت
و این درختان خشک کن خدای تعالی آن درخت را خشک کرد ایشان را سخت آمد و مضطرب شدند و گفتند که در میان ایشان بود

آمد و فرو شدند گروهی گفتند که این پیغمبر است که پیغمبر آسمان و زمین است خواست تا شما را بطاعت خود آرد گروهی گفتند
این از آن است که خدایان شما بر شما خشم گرفتند از آنکه رها کرده این مرد تا این مرد ایشان را دشنام و عیب میکند و جمله اتفاق کردند
که این مرد را بر باید کشتن تا رضای خدایان خود حاصل کنیم پس بیامدند و کلنگها بساختند و درانجا چاهی بکندند و آن
پیغمبر را در چاه کردند و آن سنگ عظیم را که ازان سنگ بود بیاوردند و بر سر آن چاه نهادند گفتند ما امروز با او این معبود
ما خشنود باشد که از ما راضی شود و این پیغمبر را در آن چاه کردند و آن بنده آنجا نالید و خدای را دعا کرد تا قبض روح او کرد آنگه
حق تعالی جبرئیل را گفت این بندگان کافر را طول حلم و لطف من مغرور کرد سالهاست که عبادت جز من میکنند و پیغمبر مرا
بکشتند من از ایشان انتقام خواهم کشید سوگند خوردم بعزت خود که ایشان را عبرت و نکال جهانیان گردانم آنگه چون نوبت
عید ایشان بود بر عادت بعید رفتند و بسجده و قربان و لهو و نشاط مشغول شدند خدای تعالی باد بفرستاد سرخ
سخت بر سید ایشان [illegible] خدای تعالی فرمان داد تا زمین در زیر ایشان سنگ کبریت گشت و ابر سیاه از بالای
سر ایشان بایستاد و آتش بر ایشان بارید و ایشان در آنجا گداختند چنانکه ارزیز و روی در آتش برسد و نعوذ بالله رفتند
ابن قصه اصحاب الرس که بر سیدی بعضی از اهل علم گفتند که اصحاب الرس دو بودند یکی از ایشان بدوی بودند اهل خیمه
و [illegible] مواشی و چهارپایان بودند خدای تعالی پیغمبری بر ایشان فرستاد او را بکشتند آنگه ولیی را بفرستاد با ایشان جهاد کرد و
با ایشان مناظره کرد و گفت شما چه میپرستید گفتند خدای ما درین دریاست و دریائی بود که ایشان بر کنار آن دریا بودند
و هر ماهی شیطان یکبار از آن دریا برآمدی و ایشان او را زیارت کردندی ولی گفت اگر این معبود شما از دریا برآید من او را
بخوانم و پیش من آید ذلیل و منقاد شما ایمان آرید گفتند آریم و برین عهد و میثاق کردند چون وقت بود برفتند
شیطان از دریا برآمد چون حوتی که بر چهار حوت نشسته تاجی بر سر نهاده ایشان چون در برابر بدیدند او را
سجده کردند ولی گفت [illegible] بسم الله الکریم شیطان پیاده شد در حال و ذلیل وار میآمد تا پیش او
گفت آن دیگران [illegible] ذلیل وار و اسیر [illegible] گفت که او اسیر و منقاد خدای
[illegible] که بنام خدای من ازین خدای شما ذلیل گشت آنگه گفت ذلیل و اسیر او بود و ایشان ایمان نیاوردند خدای تعالی
بادی بر ایشان گماشت تا همه را با بحر داشت [illegible] اموال و مواشی و اثاث [illegible] و اعجب
[illegible] که بر سر [illegible] و این یک گروه بودند و اما اصحاب الرس دیگر جماعتی بودند

که ایشان را چاهی بود که از آن رس خواندندی و ایشان آن را پرستش کردندی و عرض آن چاه سه فرسنگ بود در میان آذربایجان
و ارمینیه از آنجانب که با ارمینیه بودند بت پرست بودند و از اینجانب که با آذربایجان بودند آتش پرست بودندی و
ایشان دختران خانه را پرستیدندی چون سی سال شدی دیگری را بر دست گرفتندی خدای تعالی با ایشان پیغمبران فرستاد
ایشان را میکشتند در یکماه سی پیغمبر فرستاد هر روزی یکی را همه را بکشتند خدای تعالی پیغمبری فرستاد داود نام و بودی و ولی
بادی فرستاد تا جهاد کند و دعوت پیغمبران بود و جهاد او لیلا النوبی بیامد و با ایشان جهاد کرد حق جهاده و ایشان با او قتال
کردند حق تعالی میکائیل را فرستاد در وقتی که گندم در دام بود و در بیرون گندم باید محتاج تر باشند تا آن چاه ایشان را
راه برد یا کرد و آب همه در باد بجنبید و از آن الا چشمها را انباشت و فرسنگها از او بود تا آن بعید آبی که آنجا مانده بود
همه را خشک کردند و هر کجا که چشمه بود انباشتند و چهارپایان را همه هلاک کردند و خدای تعالی بادی بفرستاد تا همه
ایشان را از متاع و اثاث بود همه پراکنده کردند و بسر کوهها و بیابانها و شکستها و ابحرها اندر زمین را [illegible] کردند تا خسف کرد
و فرو بردند و روز آمدند و ایشان را هیچ چیز نبود و لب بنود که بان خوردنی [illegible] الایمان آوردند و ایشان
بیست و یکروز بودند و چهار زن و دو کودک و باغ که باشند [illegible] همه هلاک شدند به تشنگی و گرسنگی و چون ایشان هلاک
شدند آنانکه ایمان آورده بودند باز آمدند آن شهر خراب شده بود و خانها همه زیر و زبر گشته خدای را باخلاص بخواندند
و گفتند خدایا ما را آب ده [illegible] چندانکه بدان عیش کنیم و بسیار [illegible] تا طاعت توکنیم خدای تعالی اجابت
کرد و آب بکشاد و پیش از آنکه خواستند بداد ایشان را از آنجا که صدق [illegible] ایشان بود [illegible] ایشان بر طاعت و ایمان
کردند تا آنکه مرگ با ایشان آمد پس از نسل ایشان یکی همی منافقان پدید آمدند و ظاهر ایمان داشتند و در باطن کافر
بودند خدای تعالی ایشان را فراگذاشت ایشان معاصی بسیار کردند و از جمله معاصی ایشان آن بود که عمل قوم لوط کردند و نماز را
ترک کردند بجای [illegible] مشغول شدند شیطان بیامد بصورت زنی [illegible] گفتند [illegible] بود و ایشان را
بیاموخت [illegible] خدای تعالی باول [illegible] صاعقه بر ایشان افکند و باخر [illegible] ایشان را هلاک کرد
و منازل ایشان خراب کرد وکلا ضربنا له الامثال [illegible] ایشان را [illegible] و داستانها نهادیم و همه را هلاک کردیم انکه
گفت ولقد اتوا علی القریة و آمدند این کافران بر آن دیهی که بباریدند باران بد و آن دیهای قوم لوط بود از آن پنج ده
چهار را خدای تعالی هلاک کرد و یکی را رها کرد که آن عمل خبیث نکردند و قریش در مکاسب و تجارت چون که بشام رفتندی بر آن

دیهها گذر کردندی و هلاک آن دیهای بان بود که بان سنگ بباریدند و سنگسارشان کردند انکه بر سبیل تنبیه
گفت افلم یکونوا یرونها ای کافران قریش نمی بینند این دیهها را که هلاک کردیم بسبب عصیان و طغیان ایشان و ازان اعتبار نمیگیرند
و اندیشه نمیکنند که با ایشان رسد آنچه با ایشان رسید انکه گفت که ایشان امید حشر و نشر نمیداشتند و از آن
نترسیدند از این سبب معصیت اقدام کردند وَإِذَا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا
إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا أَرَأَيْتَ مَنِ
اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا
كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا و چون ترا ببینند این کافران نگیرند ترا مگر بسخریه و استهزا یعنی هر کجا ترا ببینند
و افسوس کنند و گویند اینست آنکه خدای او را به پیغمبری فرستاده است گفتند که از دشمنان ابوجهل آمد و این گفتار گفت
ان کاد لیضلنا بدرستی که نزدیک بود که ما را گمراه کند و از خدایان ما گرداند اگر نه آنستی که ما صبر کردیم بر عبادت خدایان خود
و دانند بود که بدانند آنگه که عذاب خدای را ببینند که کیست گمراه تر از راه انکه خطاب کرد با رسول و گفت ای دیدی
آنکه هوای خود را خدای خود گرفت و آن آن بود که مشرکان سنگی را میپرستیدندی و چون نیکوتری بیافتندی
آن اول را بینداختندی و نیکوتر را پرستیدندی معبود چندین سال خود بینداختندی و آن نو را معبود خود کردندی ابن عباس گفت
را بهوی شهوت است یعنی شهوت خود را می پرستند و بحز شهوت و هوا را فرمان ابدالآن میکنند چنانکه عابد از معبود فرمان خود
و مراعات ایشان نکنند افانت تکون علیه وکیلا ای تو وکیل و نگاهبان ایشان نیستی چنانکه ترا باید بر آن جبر کنی و نگهبانی کنی ایشان را
این تو نتوانی و مقدور تو نباشد و مقدور من باشد و من نکنم از آنکه حکمت در تکلیف اختیاری باشد نه اجباری انکه گفت
ای محمد یا تو پنداری که بیشترین ایشان میشنوند یا میدانند و در می یابند ایشان می شنوند اما در نمیشنوند تفکر نمیکنند در آن
کر نشنوند ان هم الا کالانعام نیستند ایشان الا مانند چهارپایان بلکه بحز چیزی ایشان بهره فایده حاصل نشود ایشان را از آن
خوردن و خفتن نیستند بود یعنی چهارپایان بر ایشان برابر باشند بلکه ایشان از چهارپایان ضال تر و گمراه ترند زیرا که چهارپایان
ایشان را اما که خداوندان شناسند و طاعت او دارند و این کافران همیشه در نعمت خداوند وی را نمی شناسند و طاعت او نمیدارند
و شکر نعمت او بجای نمی آرند أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ثُمَّ
قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ

الریاح بشرا بین یدی رحمته وانزلنا من السماء ماء طهورا لنحیی به بلدة میتا ونسقیه مما خلقنا
انعاما واناسی کثیرا خطابست حق تعالی تذکیر نعمت خود میکند بندگان را تا نعمت یاد دارند و در شکر نعمت
بیفزایند گفت ای محمد نمی نگری و نمیدانی که خدای تو چگونه بکشید سایه را و بگسترانید و حقیقت ظل آن بود که آفتاب
بر جای آنکه آفتاب بر آمده باشد پس ظل سایه دایم باشد و فی سایه باشد که گاهی برود و گاهی بیاید و بعضی گفتند که
سایه بامداد باشد و فی سایه از شام و خطابست که چیز با رسولست علیه و مراد جمله مکلفانند میگوید ای محمد نمی نگری تا صنع
و قدرت الهی چگونه سایه ممتد و منبسط کرد و آینده تا مردم ازو منتفع شوند و اگر خدای خواستی مر این سایه را ساکن
کردی تا هیچ حرکت نکردی همچنان در اصل درختان و دیوارها ماندی و از آنجای خویش از بر نتفتی هیچکس ازو منتفع نگشتی
انبساط سایه را حرکت خوانده است و صفت آن و سکون عبد الله عباس گفت لجعله دایما الی ابد و لا اگر خواستی چنانکه گفتی
دایم بودی و زایل نگشتی تا شمار انتفاع نبودی با آفتاب ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا آفتاب را بر سایه دلیل کردیم تا مردمان
استدلال سازند با آفتاب بر احوال آفتاب در سیر او و احوال سایه در زیادت و نقصان و اگر آفتاب نبودی سایه
شناخته نبودی و اگر نور نبودی ظلمت معلوم نگشتی و سایه در طول و قصر و قلت و کثرت تابع سیر آفتاب بودی چندانکه آفتاب
بود سایه درازتر بود و چندانکه آفتاب بالا گیرد سایه کوتاه میشود ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا پس فراهم کنیم این سایه را با
بعد نسخ کنیم و زایل کردانیم او را … تا ازو هیچ نماند و وجهی دیگر در معنی آیت آنست که گفت نمی بینی که خدای تو
چگونه بکشید سایه را در وقتی که بنا کرد آسمان را … سایه خود بر زمین افکند و اگر خدای خواستی او را
کردانیدی بر آن حال … آنکه خدای تعالی آفتاب … بر آن سایه دلیل کردانید که از پیش … سایه
… این سایه دلیل آفتاب … ناقص میکردید و آنگه نسخ کرد این سایه را و قبض آسان کردانید و شاید که مراد قبض
او باشد نزدیک قیامت بسبب قبض اسباب … که سایه باشد وجود … برد
نیز باعدم شود وهو الذی جعل لکم اللیل لباسا او است آن خدای که شب لباس شما کرد و شب را برای آن لباس
شما خواند که مردم را باز پوشد بظلمت چنانکه لباس … و خواب … راحت و آسایش شما کرد و قطع عمل شما تا از
رنج عمل بر آسایید حق تعالی لباس شب پوشنده کرد و خفته را چون مرده و سبات را که خوابست همچون مرگ …
این نشور آورید زنده کردن پس از مرگ … روز را نشور کردیم تا در روز منتشر شوند و بطلب معاش روند

و وجهی دیگر آنست که خواب … آنکه نوم با موت شبهی هست از اینجا گفت النوم اخو الموت و قال الله تعالی
والتی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اجل مسمی وهو الذی ارسل الریاح و او
آن خدائی که بفرستاد بادها را نشرا الی احیاء برای زنده کردانیدن زمینهای مرده پیش از باد آنکه رحمت اوست
و شاید که مراد این بود که و یبشر السحاب نشرا این بادها ابرها منتشر و پراکنده کرداند پیش از آنکه باران بیا
تا هر پاره ابری بجای ببارد وانزلنا من السماء … فرستادیم ما از آسمان آبی پاک کننده و پاک و آنکس که بشرا
خواند معنی این بود که بادها را بشارت دهنده برحمت خدای پیش از آنکه رحمت برسد و ریاح برای آن
گفت که باد چهار است شمال و جنوب و صبا و دبور و بادی که بیرون از این چهار باشد … خوانند و بادی
که درخت را باردار کرداند لواقح خوانند وارسلنا الریاح لواقح و آنکه … این بود که بادها بشارت
برحمت خدای پیش از آنکه برانند ابر را … عقیم خوانند آنکه غرض فرستادن باد و باریدن باران که
لنحیی به بلدة میتا تا زنده کنیم زمین مرده را یعنی زمین خشک و بی نبات را بوجود نبات و گیاه زنده کردانیم
ابن عباس گفت که از رسول شنیدم که گفت هیچ سال نباشد که باران او از سال دیگر بیشتر بود یا کمتر خدای
تعالی روزیها بخشیده است … هر سال که از آن باشد با آسمان دنیا فرستد بکیلی و وزن معلوم و لیکن چون
معصیت کنند باران بکردانید بر دریاها و بیابانها بود تا این آب را شربی و نصیبی کردانیم از جمله …
… چهارپایان … یعنی تا حیوانات … بهیم و شرب ایشان کردانیم ولقد صرفناه بینهم لیذکروا فابی
اکثر الناس الا کفورا ولو شئنا لبعثنا فی کل قریة نذیرا فلا تطع الکافرین وجاهدهم به
جهادا کبیرا وهو الذی مرج البحرین هذا عذب فرات وهذا ملح اجاج وجعل بینهما
برزخا وحجرا محجورا ما این باران را بکردانیدیم در میان ایشان و قسمت کردیم بر ایشان در شهرهای مختلف و بیابانهای
متفاوت و اوقات مختلف هر جائی بحسب مصلحت و بر وفق حکمت بعضی را بیشتر و بعضی را در سالی باران دهیم و در …
ندهیم و گفتند که مراد آنست که ما این باران را انواع کردیم بعضی بزرگ قطره و بعضی خورد قطره و بعضی …
و بعضی طل و بعضی … و بعضی طش و بعضی رذاذ و گفتند که این تصریف را جهت بادها یکبار
با باد شمال و یکبار با باد جنوب و یکبار صبا و یکبار دبور آنکه بیان غرض کرد و گفت این برای آن کردیم تا

اندیشه کنند و استدلال سازند بر سعت مقدورات ما و نا معلوم شود ایشان را که این همه از ماست نه باختیار
و صنعت کنند این بارها بغیر ما چنانکه عرب نسبت باران کردندی و گفتندی قطرنا بنوء العقرب و بنوء السرطان و بنوء الحوت
از این برجها که بروج آبی خوانند فابی اکثر الناس بشر بی رحمات ما کردند الا کفرانا نعمت و انکه گفتند مطرنا بنوء کذا
باران او رحمت خدای را بغیر او نسبت کردند انکه گفت ما اگر خواهیم در هر شهری و هر دهی نذیری و رسالتی تا بر و تحمل اعباء
نبوت تنها تنها نبودی این تکریم و ترا بپیغمبری جن و انس خاص کردانیدیم و پیغمبری بر تو مختوم کردیم و ترا بر سایر انبیا
تفضیل دادیم این فضل و تبجیل را بصبر مقابل کن و بامر کافران ترا بدان دعوت کنند از متابعت مکن و فرمان ایشان
مبر و با ایشان جهاد کن بقرآن جهاد کردنی بزرگ و بعضی گفتند که مراد اینست که جهاد کن با ایشان بترک طاعت ایشان
جهادی که جامع و شامل باشد همه مجاهدات او را و اوست آنخدای که بر دو امیخته و در دریا ابیکدیگر که دریای شور و یکی
دریای تلخ یکی را آب شیرین خوش و دیگری را آب شور و تلخ و کرده در میان ایشان برزخی یعنی حایلی و مانعی از قدرت خود که
ایشان را منع کند از امتزاج و اختلاط و حجرا محجورا چنانکه دو خصم یکدیگر را گویند وهو الذی خلق من الماء بشرا
فجعله نسبا وصهرا وکان ربک قدیرا و اوست آنخدای که بیافرید از آب یعنی از نطفه آدمی و اپس آنکه او را
بر دو قسم کرد قسمی خداوند ان نسب مردی که با ایشان نسبت کنند و قسمی بکر زنانی که بسبب ایشان مصاهرت کنند و داماد آ
گیرند و خدای تو همیشه قادر و توانا بوده است و هست که از یک نطفه دو آدمی را آفریند نر و ماده و بیرون از حضرت امیرالمؤمنین علی
علیه السلام روایت کرده اند که سبب آن نسب که حرام باشد نکاح و صهر آن باشد که حلال باشد نکاح ابن سیرین گفت این آیه در حق
امیرالمؤمنین علی آمد که رسول دختر خود را داد فاطمه زهرا را و او بود که جامع بود هم نسب و هم سبب را از جهت نسب
عم بود و از جهت سبب شوهر دختر بود و محکمی از اصحاب این معنی بیان چنین بود و از رسول روایت در این آیه
که خدای تعالی علقه سعید بیافرید و در صلب آدم بنهاد انکه از صلب آدم بصلب شیث رسانید انکه او را که پاینده از اصلاب
طاهرین بارحام طاهرات تا بعبد المطلب انکه از او دو نیمه کرد یک نیمه در صلب عبدالله نهاد و یک نیمه در صلب ابی طالب
از نیمه اول مرا آفرید که محمد منم و مرا نبوت داد و کتاب و رسالت و از نیمه دیگر علی را آفرید و او را طهارت و شجاعت و وصیت
داد که فجعله نسبا و صهرا انا و علی خلقنا من نور واحد مرا و علی را از یک نور آفرید و او را طهارت و شجاعت و ولایت داد
و وصی من کردانید ابو احمد داود بن سلیمان از امام رضا روایت کرد که روزی رسول مرا گفت یا علی ترا سه چیز داده اند

علیهم از نور انس حسن و حسین علی ابن ابیطالب

که آن بمن نداده اند ترا بدو زنی داده اند چون من و مرا نداده اند و ترا جفتی داده اند چون فاطمه و مرا نداده اند و ترا فرزندان
داده اند چون حسن و حسین و مرا نداده اند زید الشحام از امام جعفر صادق عم روایت کرد که انس از امیرالمؤمنین علی علیهم السلام روایت
کرد که رسول روزی مرا گفت ای علی بو خبر که امام حسین عم گفت من با برادرم امام حسن عم در کوچه امیر فتیم جابر بن عبدالله
انصاری و انس مالک پیش ما افتادند جابر بجوانب ما آمد و در پای ما افتاد و بوسه بر دست و پای ما می داد انس او را
ملامت کرد گفت ترا باس و مکان که ترا است از رسول این میکنی جابر گفت ای انس بسیار مگوی که من آن شنیدم
رسول در حق ایشان که اگر تا نیز بر دم که هرگز هیچ آدمی را باشد انس آن چیست گفت شنیدم از رسول در حق ایشان که چون
خدای خواست که مرا بیافریند مرا از نوری بیافرید و در صلب آدم نهاد انکه میکردانید از اصلاب طاهرین بارحام طاهرات
تا بصلب عبدالمطلب انکه او را بدو نیمه کرد و نیمه بعبدالله داد و یک نیمه با بوطالب از عبدالله من آمدم و از ابوطالب علی
انکه نور من بفاطمه انتقال کرد و از علی و فاطمه حسن و حسین آمدند و ایشان طاهر و مطهر بوده اند اما نطفه فاطمه بعد از انتقال
نطفه علی بحسین انکه از وی انتقال بعابد باجمعهم صلوات الله علیهم اجمعین تا بامر قیامت و در خبرست که رسول گفت
روزی فرشته ای بنزد من آمد که پیش از آن نیامده بود و چون در آمد مرا خطاب کرد که پیش از آن کس نگفته بود گفت السلام
علیک یا اول و یا آخر و یا حاشر گفتم ای فرشته این چه خطابست گفت تو اولین کسی که سر از خاک بر دارد در روز قیامت
و آخر آن معنی که ختم پیغمبرانی و حاشر آن معنی که حشر و قیامت بتو و امت تو بود خبر گفتم چه داری گفت محمود گفتم بچه کار آمده ای
گفت جئتک لتزویج النور من النور آمده ام تا تو را بشارت دهم گفتم کرا بکه دهم گفت فاطمه را بعلی دهی که خدای تعالی این عقد
داد در آسمان در بست گفتم محمود این کتم چون برخواست کتف در میان کتف او نوشته ای دیدم لا اله الا الله محمد رسول الله
ایدته بعلی و نصرته بعلی گفتم ای محمود چند گاه است تا این در میان کتف تو نوشته اند گفت قبل ان خلق الله آدم باربعة
و عشرین الف عام یعنی پیش از انکه خدای تعالی آدم را آفریند به بیست و چهار هزار سال اما تزویج فاطمه علیها السلام
بر سبیل اختصار چنانست که راویان اخبار روایت کرده اند از امیرالمؤمنین علی علیه السلام و عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود
و جابر بن عبدالله انصاری و انس بن مالک و ام سلمه که ایشان گفتند که چون فاطمه علیها السلام بالغ شد اکابر قریش از اهل
سابقه اسلام و شرف و مال او را خواستند و برخواستند رسول هر یکی جوابی داد و از جمله خاطبان ابوبکر بود و گفت
یا رسول الله ترا سابقه اسلام و تصحیت من معلومست و انکه من بهترین قریشم و شنیدم از تو که کل نسب و سبب ینقطع الا

گفت

نطفه را باز دید

نبی و سببی منقطع شود مگر سبب و نسب من مرا رغبت افتاده است که فاطمه را بخواهم رسول صلعم از و
اعراض کرد و جوابی نداد دیگر باره باز گفت اعراض کرد سیم باره گفت ای ابا بکر کار فاطمه بمن نیست کار او بخداست خدای تعالی وعده او را
بانکس که خواهد انکه بیرون آمد و این حال با عمر گفت و گفت من هم سیم که نباید که رسول صلعم از من کراهیت بوده باشد و از من
خشم کرده است اعراض وی برای آنست عمر گفت باش تا من بروم و خطبه کنم اگر با من نیز همین گوید تو ایمن باش از آنچه
اندیشه کرده ای انکه عمر بیامد و همان گفت که ابو بکر گفته بود رسول صلعم وی را همان جواب داد باز آمد و ابو بکر را گفت جواب
همانست که ترا گفت اما کار آنچنانست که او را برای بعضی از رؤسا عرب منتظر است که او را عده و شوکتی باشد تا با او معتضد
شود ایشان درین بودند که عبد الرحمن بن عوف در رسید و گفت شما در چه چیز بید قصه با وی بگفتند گفت من بروم
و بخواهم او را کار آنچنانست که اجابت کند و بمن دهد عمر گفت چرا گفت برای آنکه مرا مال بسیار است و رسول صلعم مرد درویشست
و ممکنست که بمال مایل شود انکه برخاست و جامهای نیکو در پوشید و عطر و بوی خوش بکار برد و بیامد در پیش رسول صلعم
و خطبه کرد رسول صلعم هیچ جواب نداد عبد الرحمن گمان برد که رسول صلعم برای آن توقف کرد تا او مهری معین کند گفت یا رسول الله
از مهر چندین شتر و چندین گاو و گوسفند و چندین بدره زر و سیم بدهم رسول صلعم برای آن توقف خشم گرفت و دست دراز
کرد و کفی سنگ ریزه برگرفت و در کنار عبد الرحمن ریخت و گفت این بردار تا مال تست سنگ ریزه شود آن سنگ ریزه در دست وی
تسبیح کرد و چون بدامن عبد الرحمن رسید بدرّ و مرجان گشت انگه گفت یا عبد الرحمن چند بار گفتم که کار فاطمه بمن تعلق ندارد
و او را خدای دهد بهر کس که خواهد و اگر کسی از شما کسی او را از من خواهد من بکابین او با خدا حکم کنم عبد الرحمن از انجا بیرون
آمد خجل زده و باز نزدیک ابا بکر و عمر آمد و انچه رفته بود باز گفت پس از آن روزی ابو بکر و سعد معاذ انصاری و عمر جمع
آمدند و این حدیث کردند گفتند که رسول صلعم سادات قریش را رد کرد در باب فاطمه و هر کس رغبت کردند و علی بن ابی
طالب هیچ نگفت همانا که منع او از آنست که مال ندارد کار آنچنانست که خدای تعالی و پیغمبر فاطمه را برای او باز گرفته اند بباید تا برویم
و او را بگوییم اگر گوید که منع او از آنست که مال ندارد و ... و با ما ... او را یاری کنیم طلب انحضرت کردند
و او را در خرما ستان بعضی از انصار یافتند که از آب بیرون میداد با ... چون ایشان را بدید بخندید و در طلب چیزی
که خواهد بود در پیش ایشان نهاد تا بخوردند و این حدیث با وی بگفتند ابو بکر گفت یا ابا الحسن خدای تعالی جامع فضل و ظرف
در تو جمع کرده است و ترا بانواع کرامت مخصوص کرده و هیچ خصلت از خصال الخیر ندانیم الا که در تو موجود است و مکان تو

از دیم

از رسول از قرابت و صحبت و متابعت و سابقه پوشیده نیست و اشراف قریش همه خواستاری حضرت فاطمه علیها السلم
کردند و تو نکردی ترا ازین چه منع کرد و شرف دنیا و آخرت در مناکحت وی است کار آنچنانست که خدا و پیغمبر برای تو او را گرفته
اند چون ایشان این سخن بگفتند امیر المومنین علی ع را آب در چشم آمد و گفت بهر حال رغبت و اما منع یکی دست تنگی است
و دیگر آنکه شرم میدارم که این سخن با رسول صلعم مواجهه بگویم ایشان گفتند بهر حال این خطبه ترا بباید کرد و او را برین
تحریص کردند امیر المومنین ع بخانه آمد و جامه بدل کرد و آمد تا در حجره رسول صلعم رسول صلعم در حجره ام سلمه بود در بزد
رسول صلعم در زدن او بشناخت پیش از آنکه گوید من علیم گفت ای ام سلمه برخیز و در بگشا آمد اجل یحبه الله و رسوله این
مردیست که خدا و رسول او را دوست دارند ام سلمه گفت که این کیست که این منزلت دارد و تو مرا میفرمایی که در بگشای
تا او در آید و خدای ما را فرموده است که تا حجاب کنیم رسول صلعم گفت یا ام سلمه بالباب رجل لیس بالخرق ... هو امیر المومنین
در مردیست که احمق و سبکبار نیست و هو اخی و ابن عمی و احب الخلق الی او برادر و پسر عم منست و دوست ترین خلق
من ام سلمه گفت من برفتم و در بگشادم که وی در بست ... بداشت تا آنکه بدانست که من در حجاب شدم انگه
در آمد و گفت السلم علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته رسول صلعم گفت علیک السلم و رحمة الله و برکاته و پیش رسول
صلعم نشست و ساعتی سر در پیش افکند و میخواست که سخنی گوید شرم میداشت رسول صلعم گفت بگوی هر حاجتی که خواهی
مقضی است امیر المومنین علی ع گفت یا رسول الله تو دانی که مرا از مادر و پدر بپذیرفتی و بجای فرزندم داشتی و
از پدر و مادر بر من مشفق تر بوده ای و مرا تربیت کرده ای و آداب خدای و تو دانستی که ذخیره دنیا و آخرت من
توای و حق من بر تو پوشیده نیست و من شنیدم که تو گفتی کل سبب و نسب منقطع الا سببی و نسبی رسول صلعم گفت اما السبب فقد
سبب الله و اما النسب فقد قرب الله امیر المومنین ع گفت یا رسول الله مرا رغبت افتاده است بر فاطمه ع و من بخطبه
او آمده ام و مرا میباید که از و نسلی و فرزندی باشند رسول صلعم کشاده روی شد و در روی او بخندید و گفت یا علی
چیزی داری تا او را بتو دهم گفت یا رسول الله احوال من بر تو پوشیده نیست که مرا بر جهان جز اسبی و شتری و تیغی و آبکشی نیست
و درعی رسول صلعم گفت اسب ترا بکار آید تا بر آن جهاد کنی و اما از تیغ گریزی نیست تا بان دفع دشمن کنی از دین خدای و رسول و اما
شتر بکار آید تا ... و چیزی بر وی بری و درع بفروش امیر المومنین ع از پیش رسول صلعم بیرون آمد و بناگاه خود درع
فنا ... میکرد رسول صلعم سلمان را فرستاد و گفت علی را بخوان سلمان بیامد و گفت اجب رسول الله را اجابت کن علی ع پیش رسول صلعم آمد

رسول صلعم گفت ابشر یا علی فان الله قد زوجک فاطمة فی السماء قبل ان ازوجکها فی الارض و بشارت داد مرا بر تو که خدای
تعالی فاطمه را بتو داده است در آسمان پیش از آنکه من بتو دهم در زمین و در پیش حال فرشته ای پیش من آمد که بعضی از من ندیده
بود و مرا گفت ابشر یا محمد باجتماع الشمل وطهارة النسل من گفتم ای فرشته نام تو چیست گفت سطائیل یکی از موکلان
قوائم عرش و این بشارت از خدای خواستم و جبرئیل در اثر من می‌آید بتفصیل این حال و در روایت جابر بن عبدالله
انصاری است از رسول صلعم حدیث محمود الملک است چنانکه ذکر او کرده است که رسول صلعم را گفتند مدح این ملک
بنو دهی رسول صلعم گفت این سخن آن فرشته گفت بود که جبرئیل آمد و بشارت داد مرا و گفت خدای تعالی
این عقد فرمود در آسمان و حریر سفید از حریرهای بهشت در دست من نهاد بر انجا نوشته از نور گفتم
یا جبرئیل این نوشته چیست گفت اینجا نوشته است که خدای تعالی اطلاع کرد بر زمین و ترا برگزید و رسالت داد
بار دیگر اطلاع کرد و برای تو برادری و صاحبی و وزیری برگزید و دختر ترا باو داد گفتم آن کیست گفت برادر
در دین و پسر عمت علی بن ابی طالب خدای تعالی بفرمود خازنان بهشت را تا بهشت را بیاراستند و حور و
قصور در غرف و منازل او و درخت طوبی را فرمود تا بار گرفت بانواع حلی و جواهر و حلل و حور العین را فرمود
تا دیر و طبق بر گیرند و بادهای بهشت را فرمود تا عطر و طیب بر داشتند و در بهشت پراکنده کردند و بفرمود
تا فرشتگان آسمانها در آسمان چهارم جمع شدند بنزدیک بیت المعمور و بفرمود تا منبر کرامت بنهادند بر در بیت
المعمور و آن منبر است که آدم صلعم بر او خطبه کرد چون علم اسما بیاموخت و آن منبریست از نور و فرشته ای را که
نام او راحیل بود مهتر فرشتگان و فصیح ترینست فرمود تا خطبه کند و حمد و ثنای خدای کند و بعضی از خطبه راحیل آنست
که الحمد لله الاول قبل الاولین الباقی بعد فناء العالمین نحمده اذ جعلنا ملائکة روحانیین و بربوبیته مذعنین و له علی ما انعم
علینا شاکرین حجبنا عن الحاد اهل الارض ... تعالی بعظمته عن ... الملحدین و کان من سابغ نعمته و اتمام فضله ان رکب الشهوة
فی بنی آدم اختصهم بالامر لینشر لهم الزواج ویتسع لهم الاولاد فجعل الحبوة سبیل القهر والموت غایة من فرقهم والی الله المصیر
الملک الجبار صفوة کرمه وعبد عظمته لامته سیدة النساء بنت خیر النبیین و سید المرسلین و امام المتقین سید
صاحب المقام المحمود واللواء المشهود والحوض المورود وفصل جلاله بحبل رجل من اهله صاحبه المصدق دعوته المبادر الی کلمته
الوصول لفاطمة البتول ابنة الرسول قال الله عز وجل زوجت عبدی من امتی فاشهدوا ملائکتی خدای تعالی فرمود که عقد

بستم و فرشتگان را گواه گرفتم و این نوشته گواهی فرشتگانست بر این حریر و خدای تعالی فرمود تا بر نوعی که
و مهری از مشک سفید بر او نهم و برضوان سپارم خازن بهشت و خدای تعالی درخت طوبی را فرمودی
تا انچه داشت از حلی و حلل نثار کرد آنگاه ابری بفرستاد تا در و یاقوت و انواع جواهر نثار کرد و فرشتگان سنبل
و قرنفل بر او افشاندند و حور العین بر چیدند و بعضی بر یکدیگر هدیه میدهند و بدان فخر میکنند تا بروز قیامت
و میگویند که این از نثار تزویج فاطمه است آنگاه فرمود تا آن ابر طومارها نثار کرد بمهر مشک فرشتگان گفتند
بار خدایا این چیست گفت این ودیعتهاست شیعه علی و فاطمه را بنزدیک شما تا روز قیامت چون روز قیامت
شود بر صراط بایستید و هر کرا بر شما بگذرد که محبت علی در دل وی باشد و محبت فاطمه و فرزندان
این جوائز باو دهید بهشت و بیزاری از دوزخ و او را ببهشت برید بحساب این حکمت که من کرده ام
از آنکه خلق را آفریده ام آنگه گفت چون روز قیامت شود من بر صراط بایستم و این فرشتگان با من این
طومارها در دست گرفته چون یکی از شیعه ما و دوستان ما بر او بگذرد این نامه بدو دهند و اینجا عنوان
نوشته براءة من العزیز الجبار لشیعة علی و فاطمة من النار آنگه برای ایشان نجیبها بیارند از نور با لگامها بر او
نهاده از یاقوت سرخ بر شتری و دیبای سبز اولیای ما بر آن نجیبان نشینند و فرشتگان در پیش و پس
ایشان هیچکس نرسید الا که از راه ایشان دور کنند با جلال و اکرام ایشان را میبرند تا بدر بهشت رسند
آنطومارها بر او آرند و گویند بیا ای خلایق و جواز خدا بر خوانید رضوان و خزنه گویند ایشان را ادخلوها
ادخلوها بسلام آمنین در بهشت بر ایشان بگشایند هیچکس ایشان را باز ندارد تا باعلی درجات جنان رسند
و با ما در یک درجه اعلی باشند در اعلی علیین آنگه گفت که خواهید که خدای تعالی او را جانشین کردانند که ما
و چنان میدانند که ما را بود در قیامت با ما حشر کنند او را با ما در درجه ما باشد باید که با ما تولی کند و از دشمنان ما
تبرا کند و دوستان ما را دوست دارد و دشمنان ما را دشمن دارد و لعنت کند ایشان را که خدای تعالی دشمنان ما را لعنت کرده است
بر زبان پیغمبران و فرشتگان و جمله خلقان آنگه گفت صادق ع شنید که از عرش ملکی و ساکنان آسمان بر کوا علی تزویج فاطمة
من علی فقد بارکت علیهما ای فرشتگان و ساکنان بهشت من مبارک باد کنید بر تزویج فاطمه و علی که من ایشان
برکت کرده ام راحیل گفت کدام برکت باشد عظیم تر از کرامت تو ایشان را و بشارت تو ایشان را ببهشت و ایشان

منوز در دنیا بیند خدای تعالی گفت یا راحیل از برکت من ایشان آنست که ایشان را بر محبت خود جمع کرده ام و از فرزندان
ایشان امامان کردم که عالمیان را دعوت کنند با دین من و با ایشان حجت انگیزم بر خلقان تا بروز قیامت انگه جبرئیل
گفت خدای تعالی مرا فرموده است تا ترا بگویم تا فاطمه را بعلی دهی و ایشان ایشان را دنه دهی بدو پسر زکی نجیب طاهر خیر
فاضل در دنیا و آخرت یا علی بن ابی طالب هنوز تمام نشده از پیش من برفت و من به رحال کس فرستادم بتو و عزم مصمم کردم بر انکه فرمان
خدای بجای آورم در باب علی گفت یا رسول الله کار من باینجا رسیده است که خدای تعالی مرا یاد کند در ملا اعلی و در
بهشت حدیث من میکنند و عقد و نکاح صورت و آسمان بندند بحضور فرشتگان رسول گفت یا علی چون خدای تعالی ولی
خود را اکرام کند او را چیزی دهد که هیچ چشم چنان ندیده باشد و هیچ گوش چنان نشنیده باشد و بر خاطر هیچ بشر چنان
نگذشته باشد علی گفت من گفتم رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی بارخدایا مرا توفیق ده تا شکر نعمت تو بگذارم
رسول گفت آمین انگه گفت ای علی برخیز و بمسجد رو که من از پی تو می آیم تا انچه خدای فرموده است بجای آرم بحضور مهاجر و
انصار و ذکر کنم از فضل تو انچه چشم تو بدان روشن شود و چشم دوستان تو در دنیا و آخرت علی گفت من از نزدیک
رسول بیرون آمدم و از خرمی نمیدانستم که چون میروم در راه ابو بکر و عمر پیش من افتادند گفتند ما و را که خبر است ترا
گفتم رسول فاطمه را بمن داد و گفت خدای تعالی او را بتو داد و عقد شما در آسمان بستند و رسول بر اثر من می آید
تا این حدیث کند ایشان نیز با من آمدند با من در مسجد و رسول برسید و روی او از خرمی تابان و شکفته بود گفت
بلال کجاست بلال را بخواند و گفت برو و آواز ده مهاجر و انصار را او برفت و صحابه را جمع کرد و رسول بر منبر
شد و این خطبه برخواند که الحمد لله المحمود بنعمته المعبود بقدرته المطاع بسلطانه المرغوب الیه فیما عنده المرهوب من عذابه
النافذ امره فی ارضه و سمائه الذی خلق الخلق بقدرته و میزهم باحکامه واعزهم بدینه واکرمهم بنبیه محمد صلعم ثم
ان الله جعل المصاهرة نسبا لاحقا وامرا مفترضا وشج بها الارحام والزمها الانام فقال تبارک اسمه وتعالی جده وهو الذی
خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وکان ربک قدیرا فامر الله یجری الی قضائه وقضاؤه یجری الی قدره ولکل قضاء قدر ولکل قدر
اجل ولکل اجل کتاب یمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب ثم ان الله تعالی امرنی ان ازوج فاطمة من علی فاشهدکم
انی قد زوجتها ایاه علی اربعمائة مثقال فضة انگه گفت ای مهاجر و انصار بدانید که جبرئیل بنزدیک من آمد
و مرا خبر داد که خدای تعالی فرشتگان را بنزدیک بیت المعمور جمع کرد و ایشان را گفت گواه باشید که من بزنی دادم فاطمه را [illegible]

علی بن ابی طالب را دادم انگه بنشست و گفت ای علی برخیز و برای خود خطبه کن علی برخاست و این خطبه بخواند الحمد لله
الذی قرب من حامدیه ودنا من سائلیه ووعد الجنة من یتقیه وانذر بالنار من یعصیه نحمده علی قدیم احسانه وایادیه حمد من یعلم انه خالقه
وباریه ومحییه ومسائله عن مساویه ونستعینه ونستهدیه ونؤمن به ونستکفیه ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
شهادة تبلغه وترضیه وان محمدا عبده ورسوله صلی الله علیه صلوة تزلفه وتحظیه وترفعه وتصطفیه والنکاح [illegible]
قول الله تعالی وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم الآیة والنکاح مما امر الله به ورضیه واجتماعنا مما قدره الله
واذن فیه وقد زوجنی رسول الله صلعم ابنته فاطمة واشهدکم انی قد رضیت بذلک فقال المسلمون ارضینا یا رسول الله
فقال نعم وزوجتها منه فنعم الختن والاخ وهو السید فی الدنیا والآخرة ومن الصالحین انگه گفت رسول الله دختر من فاطمه
بمرادی [illegible] گواه باشید که من راضی شدم و مسلمانان گفتند یا رسول الله راضی شدیم گفت شدم وینک ما رست
او مرا و بنک برادر و او سید است هم در دنیا و هم در آخرت و از جمله صالحانست علی بن ابی طالب بخواست و سجده شکر کرد
بر زمین و گفت الحمد لله الذی حبانی بخیر البریه محمد صلی الله علیه و آله و سلم انگه گفتند بارک الله فیکما و علیکما و جمع شملکما واسعد جدکما
واخرج منکما الکثیر الطیب انگه رسول فرمود تا طبقی پر بوش بیاوردند و نثار کردند و بخوردند و رسول در حجره
رفت و گفت [illegible] برای فاطمه [illegible] انگه علی گفت یا علی برو و زره بفروش تا در کار صرف کنیم علی گفت
من برخاستم و زره را برگرفتم و ببازار بردم اعرابی پیش من آمد و گفت ای علی این زره میفروشی گفتم بلی به پانصد درم
آستین کرد و صره بگرفت پانصد درم بمن داد و من زره باو دادم و درم پیش رسول آوردم مرا گفت چه کردی گفتم
بفروختم بپانصد درم و اینک درمها گفت بکه فروختی گفتم باعرابی گفت بر او شناختی گفتم نه یا رسول الله گفت این اخی جبرئیل
بود و پیش از انکه تو آمدی زره آورد و بمن داد انگه ابو بکر را بخواند و مشتی از آن درم برگرفت و بدو داد و گفت برو و
برای فاطمه چیزی بخر که آید ایشان را و سلمان و بلال را با وی فرستاد تا او را یاری کنند در حمل آن و مشتی از آن درم برگرفت
و باسما بنت عمیس داد و گفت برای فاطمه بوی طیب بخر ابو بکر گفت آن درمها که رسول بمن داد شصت و سه درم
درمها بود چیزی خریدیم از جنس مصری پیم در او اکنده و نطع ادیم و محده ادیم لیف در او اکنده و عبای قطوانی و قرابه
چند و سبوی چند و مطهره برای وضو و پرده پشمین و بوریا بهاء بیست درم بخریدیم و مقنعه بچهار
درم و مخنقه وزنش [illegible] وساده و حصیری هجری و آسیای و تغار برای شیر و سبوی سبز بگرفتم [illegible] و بعضی

حبانی

را بهای هست گفتم آری
گفت بچند دهم

سلمان و بعضی بلال و پیش رسول آوردیم و رسول در حجرهٔ ام سلمه بود چون بدان نکریست سر بسوی آسمان کرد و گفت
اللهم بارك لقوم جل آنیتهم الخزف بار خدایا برکت کن قومی را که بیشترین ظرفهای ایشان سفال است اللهم بارك لآل
محمد فیهما نعم بار خدایا برکت کن آل محمد را در جهاز ایشان و باقی درم بام سلمه داد گفت نگاه دار تا بوقت حاجت امیر
المومنین علیه السلام رفت از آنجا و یکماه توقف کرد و هیچ در اشتیاق و تعلق بدان کار بود ولیکن شرم همی داشت و هر
وقت که رسول او را بدیدی بخلوت گفت یا علی همی دانی که من بهترین زنان جهان را بتو داده ام نیکو صحبت کن تو
چون یکماه برین بر آمد عقیل گفت ای برادر چرا فاطمه را باز نمی خواهی تا چشم ما روشن شود با اجتماع مثل شما
علی گفت ای برادر والله که رغبت من بیش از اینست ولیکن حیا مانعست گفت بیا تا برویم و این حدیث با رسول
بگوییم برخاستند و برفتند در راه ام ایمن را دیدند مولاة رسول گفت کجا میروید گفتند پیش رسول خدا هم
میرویم با این کار گفت که شما بسلامت باز گردید که این حدیثی باشد که بر زبان زنان راست آید تا ما بگوییم انگه
برفت نزدیک ام سلمه و این حدیث با وی بگفت و کس فرستاد و زنان رسول را هم حاضر کرد چون رسول
درآمد پرسید که برای چه جمع شده اید گفتند یا رسول الله برای کاری که اگر خدیجه در حیوة بودی چشمش بدان روشن
شدی رسول چون نام خدیجه بشنید بگریست انگه گفت مانند خدیجه کجا باشد تصدیق کرد مرا انگه که مرا
تکذیب کردند و ایقین من بود انگه که مردمان مرا مستوحش کردند و قوت مرا بر دین خدای مواسات و مساعدت
کرد با من بنفس و بمال و رخان و بحمان و خدای مرا فرمود تا او را بشارت دهم بخانه در بهشت از زمرد سبز زنان
گفتند یا رسول الله هرچه تو از خدیجه گویی همچنان باشد جز آنکه او برحمت خدای پیوست خدا ما را
با وی جمع کند یا رسول الله برادر و پسر عمت علی میخواهد که فاطمه را بدو دهی رسول گفت چرا وی نگفت این
حدیث گفتند یا رسول الله وی را حیا مانع میشود رسول گفت ای ام ایمن وی را بخوان او برفت و علی در صدد نشسته
بود تا جواب چه آید گفت ای علی رسول ترا میخواهد علی ع برخاست و پیش رسول رفت و بنشست شرم
زده و سر در پیش افکنده رسول گفت ای علی میخواهی که جفت ترا با تو دهم گفت بلی یا رسول الله گفت چنا
و کنم امشب یا فردا شب ان شاء الله تعالی انگه ام سلمه را گفت آن درمهای فاطمه که ترا دادم بیار بیاورد از آنجا
مشتی برگرفت و بعلی بن ابی طالب ع داد گفت بدین روغن و خرما و پنیر بخر برفت و بخرید مشتی دیگر برداشت

و عمر را داد که این بیا میز و طیب بخر و بخرید مشتی دیگر بکسی انگه سعد بن معاذ را داد که گوسفند بخر انگه سعد آمد و ده گوسفند
و شتر و گاو بیاورد و سعد بن ربیع آمد و پنج گوسفند و شتری آورد و سعد بن خیثمه آمد و ده و شتر آورد و ابو ایوب انصاری آمد
گوسفندی و ظرفی خرما آورد و بخار جبیر بن مطعم آمد و شتری و گاوی و چهار گوسفند آورد و عبد الرحمن عوف آمد
پنج خوار خرما آورد و عثمان بن عفان آمد و پنج خوار خرما آورد و بیست گوسفند و مشکی روغن و گاوی و بعضی از
صحابه هم آمدند و هدیه ها آوردند تا بسیار جمع شد و رسول همه را بپذیرفت و عوض باز داد پس رسول بفرمود تا انجمن
گندم بود تفرق کردند و هر یکی از صحابه را نصیبه داد تا ببردند و آرد کردند و بپختند و علی را گفت امشب مرا و ترا
بان مشغول باید بود تا گاوان و گوسفندان بکشیم امیر المومنین علی ع میکشت و پوست میکندند و رسول خود میکرد
چون روز شد رسول کس فرستاد و صحابه را بخواند گفت امروز روز عرس و زفاف است مرا یاری دهید تن خود
و موالیان خود تا ولیمهٔ علی بسازیم صحابه برخاستند و دیگها بار نهادند و آتش برافروختند و گوشت پاره میکردند
و گروهی میشستند رسول چون جد ایشان بدید گفت اللهم اعنهم علی طاعتك و لا تویسهم من رحمتك و لا تخلهم من فضلك
چون ساعتی از روز بگذشت همه طبخها ساخته بودند و طعامها معد کرده رسول علی را گفت برخیز و جمله مهاجر
و انصار و اهل مدینه را حاضر کن و هیچکس را در مدینه رها مکن و همه را بخوان از مردان و زنان و کودکان و موالی و بندگان
علی گفت یا رسول الله چگونه کنم که این جمع بسیار اکنون اند بعضی در شهر اند و بعضی در بیرون شهر و در کشتزارها و خرماستان ایشان
من چگونه رسم بایشان همه گفت ای علی تو بر بام ایشان بر رو و آواز ده و بگوی ایها الناس اجیبوا الرسول ای مردمان اجابت کنید
رسول را خدای تعالی آواز تو بایشان رساند اگرچه بهری در شرق باشند و بهری بغرب این از کرامت من بر خدای همچنان که
ابراهیم ع چون خلق را دعوت کرد بحج بگوش همه خلق رسانید چنانکه گفت و اذن فی الناس بالحج علی ع بر بام سرای بر رفت و آواز داد
آواز بگوش همه رسید آنانکه در مدینه و خارج مدینه بودند و رسانید تا همه جواب دادند و گفتند لبیك لبیك
یا داعی النبی و سعدیك همه مردم سر در نهادند و بشتاب آمدند رسول بفرمود تا در مسجد نطعها بیفکندند
و طعامها بیاوردند و همه مردمان را بخوردند تا در مدینه هیچکس نماند از مردان و زنان و کودکان و بندگان الا که
از آن طعام بخوردند و آن را بدعا نیز بسر دیگ هیچ طعامی نماند جز گوسفندان ابو ایوب ابو ایوب گفت یا رسول الله این
گوسفندان چرا افتاده است که بپزیم که ای خداوند برای آنکه مستحقرست یا گوشتش حلال است والله که من جز این

نداشتم والا فدا کردمی رسول گفت یا ابا ایوب بدانکه علی هم خواست تا عروسی کند جبرئیل گفت او را بخر بکش که او و ایشان را کار
خواهد بود بریده بن جابر انصاری را فرمود تا آن گوسفند را بکشت و پوست کند و بر عقب رسول گفت این گوسفند
پاره کن و استخوانهاش مشکن همچنان بکرد او همچنان کرد آنگه بفرمود تا آن گوسفند را بنهادند و دیگر باره ندا کردند
و جمله صحابه را بخواندند رسول ایشان را گفت بخورید این طعام بنام خدای و استخوانهای وی مشکنید همچنان
کردند رسول فرمود تا استخوانها جمع کردند و در پوست نهادند و دعا کرد تا خدای تعالی او را زنده کرد جبرئیل
آمد و گفت ای محمد خدا سلام میرساند و میگوید اگر امر فرمایی بخواهم که همه دنیا از مشرق تا مغرب ساده طلا
و جبل و بر و بحر دانیال کنم بکنم و اگر خواهی تا هرچه گذشته است تا آن زمان بر تو گویم [illegible] رسول گفت حالیا
احیاء این گوسفند را معجزه نما تا ابو ایوب [illegible] کرد و زنده شد خدای تعالی ابو ایوب را از نسل انبیا [illegible] مسلمانان چون این
یقین ایشان زیاده شد رسول گفت یا ابا ایوب بگیر تا گوسفند را هاتف ابو ایوب گفت والله یا رسول الله هانت چه گوسفند
یک چشم سیاه بود و یک چشم ازرق و این همچنان است و خدای تعالی شیر او را سبب شفای بیماران کرد تا هر بیماری که از آن شیر
بخوردی تندرست شدی و آن گوسفند نام در میان مدینه معروف خواندندی و عبد الرحمن عوف را در این معنی
چیزی گفته است و گفتن این نظم کرده است [illegible] شعر انی بایها النبأ و العظم [illegible] و عرجله
فيما [illegible] شهود فحلا [illegible] بعيد فاجاب [illegible] و الله قادر فعادت [illegible]
یعید عثمان بن عفان رسول را پرسید که چه دعا خواندی که خدای تعالی آن گوسفند را زنده گردانید گفت اللهم انت
خلقتها و انت افنيتها و انت قادر على اعادتها فاحيها يا حي لا اله الا انت چون متفرق شدند رسول ام سلمه را بخواند
و ام ایمن و سوده و حفصه و زنان مهاجر و انصار را و گفت کار فاطمه قیام نمایید و او را بیارایید عایشه و ام ایمن گفتند
چون ما نزدیک فاطمه شدیم تا او را بیاراییم نوری دیدیم از میان دو چشم او تابان چون نور آفتاب در جمالی و حسنی که مثل آن
ندیده بودیم بنشستیم و جامه ها که رسول خدیجه بیاورده بود از آن جامه ها در روی بپوشانیدیم و از طیبی که خریده بودیم بر او کردیم
او گفت مرا بارها طیبی هست [illegible] برجست و بیاورد [illegible] که چنان ندیده بودیم و چیزی دیگر آورد مانند پرهای مرغ
لطیف [illegible] از خوشبوی تمام ام سلمه گفت این چیست یا بنت رسول الله گفت این [illegible] رسول [illegible] که مرا
[illegible] از آن عرق جمع میکردم [illegible] چون

برخاستم [illegible] بغدادی [illegible] ابکارات [illegible] آوردم رسول این سخن بشنید [illegible] آن چیز نبود
جبرئیل بوده لیکن [illegible] طیب [illegible] جبرئیل امین است عرق [illegible] سید المرسلین آنگه گفت این چه عجیبست که خدای
مرا از میوه بهشت آفرید روزی جبرئیل سیبی آورد از بهشت گفت این سیب بخور و با اهلت مواقعت کن که خدای تعالی
روزی خواهد کرد سیده زنان اولین و آخرین مرا آن سیب بخوردم و با خدیجه مواقعت کردم بفاطمه بار گرفت او حورا
انسیه است و اصل او از بهشت و مرجع او با بهشت خواهد بود امیر المؤمنین علی گفت من نماز دیگر نزدیک رسول
استغفار و تسبیح میکردم گفت یا علی ساز کن که [illegible] باید کردن بکن [illegible] فاطمه نزد تو خواهند آوردن گفت [illegible] خانه
و یاری ریگ نرم بیاوردم و گستردم آنجا چوبی فراگرفتم از این دیوار بدان دیوار نهادم که جامه بر او افکنند و پوست گوسفندی
بر او افکندم و مخده از لیف بود بنهادم و آنچه خریده بودند از جهاز فاطمه بخانه من نقل کردند رسول اسما بنت عمیس را
بفرستاد و دختران عبد المطلب و زنان مهاجر و انصار و گفت ایشان را از من سلام برسانید و بگویید که رسول خدای میگوید
امشب [illegible] حاضر آیید رسول نماز شام و خفتن بکرد با خانه آمد [illegible] زنان جمله حاضر آمدند ایشان را گفت
[illegible] فاطمه بروید و او را بخانه علی برید [illegible] و رجز خوانید و فحش مگویید و چیزی که خدای نپسندد
و تکبیر و تحمید خدای گویید ایشان بیامدند و فاطمه را بیاراستند [illegible] بروی کردند و چادر
گرفتند و از بهشت هفتاد حور بیامدند و گرد بر گرد او بایستادند و میگفتند لا اله الا الله ما اکرم محمدا و اهل بیته علی الله
چه گرامیند محمد و اهل بیت او نزد خدای جابر بن عبد الله انصاری گفت رسول [illegible] شهبا [illegible] و او را
بر نشاندند و سلمان [illegible] عمار [illegible] زنان مهاجر و انصار [illegible] همراه رفتند و حضرت رسول و عقیل و جعفر
ایشان [illegible] جبرئیل با هفتاد هزار فرشته و میکائیل با هفتاد هزار فرشته [illegible] و بجانب راست
و جانب ایشان میرفتند و رجز میگفتند [illegible] ام سلمه [illegible] میگفت شعر سرن بعون الله جارات و اشكرن
في كل حالات واذكرن ما انعم رب العلى من كشف مكروه و آفات فقد هدانا بعد كفر و قد انعشنا رب السموات سرن
مع خير النساء الورى تفدى بعمات و خالات يا بنت من فضله ذو العلى بالوحي منه و الرسالات ام سلمه [illegible] میگفت [illegible] زنان
او را [illegible] میگفتند رسول چون این بشنید خوش شد و خدای را شکر کرد و او را دعا گفت [illegible] عایشه نیز [illegible] این شعر میگفت
شعر سرن [illegible] المعاجر واذكرن ما يحسن في المحاضر واذكرن رب الناس اذ يخصنا [illegible] مع كل عبد شاكر فالحمد لله

١٠

علی الفضا لده والشکر لله العطا القادری * سرن بها بن کنا بفاطمة بنت النبی ذی الکمال الفاخری * سرن بها انسیة فی نفسها
وحسنها مع الجمال الزاهری * سرن بها فالله اعلی ذکرها * وخصها منه بطهر طاهری * و زنان دیگر همچنین باز میکنند
چون عایشه خاموش شد حفصه آغاز کرد و این رجز میگفت شعر فاطمة خیر النساء البشر * ومن لها وجه کوجه القمر
فضلک الله علی ذی الوری * بفضل من خص بآی الزمر * زوجک الله فتی فاضلا * اعنی علیا خیر من فی الحضر * فسرن جارتی
بها فانها کریمة بنت عظیم الخطر * اعنی النبی المصطفی محمدا * اکرم مبعوث الی السور * انگه معاذه ام سعد بن معاذ با ناز عبد الاشهل
و این رجز میگفت شعر اقول قولا فیه ما فیه * واذکر الخیر وابدیه * محمد خیر بنی آدم * فیه من کبر ولا تیه * بفضله عرفنا رشدنا فالله بالخیر یجازیه
بالشکر سبحانه * علی ثنا ابدیه * عن الذی یختار ربا من بین ذا الخلق نوالیه * وینصر الدین باسیافنا * ونقمع الکفر ونخزیه
صوعیا فاسمعوا قولی انی لها الله نصیر * وازیح العز با فضالة من خالق الخلق ومنشیه * فنحن مع بنت نبی الهدی * ذی شرف قد
مکنت فیه * فی ذروة شامخ اصلها * فما اری شیا یدانیه * انگه تکبیر کرد و زنان با وی تکبیر کردند چون بدر سرای رسیدند زنان برگشتند
و زنان در سرای شدند و اشعار میخواندند و دست میزدند و رسول در سرای بنشست و علی عجب بود رسول کرد تا
و او را بخواند پیش رسول صلعم رفت چون الحکمه از فرط حیا رسول او را بر خود نشاند و ام ایمن را گفت برو فاطمه ع بیار
او بیامد و گفت اجیبی رسول الله صلعم یعنی رسول خدای را اجابت کن فاطمه ع گفت پیش رسول کیست گفت علیست فاطمه ع گفت
واحیاباه چگونه آیم پیش رسول و مردی دیگر باو بنشسته است ام ایمن گفت تن و جانم فدای تو باد آواز تو بیکار نیست شوهر تو نیز
عورت نیست و نزدیکترین مردمانست بتو پس سبب انگه دست او گرفت و او میشد شرم زده چون پیش رسول آمد
بگریست رسول او را بر ران خود نشاند و در بر گرفت و گفت جان پدر مگری که این هنگام فرح است و شادی
انگه دست علی بگرفت و دست فاطمه در دست او نهاد و گفت یا علی که تو سزاوار تری بوی نعم الختن ونعم الاخ ونعم الصاحب
یا علی انت انگه گفت مرحبا بحرین یلتقیان و بحرین بهر زنان مرحبا بود و یا کریم رسند و دو ستاره کریم بپوستند انگه
فاطمه را گفت پیش او چون پرستار باش تا او ترا چون بنده باشد انگه علی را گفت نیک زینت زن تو و فاطمه را گفت
نیک شوهر یست شوهر تو انگه گفت بارک الله فیکما وعلیکما واسعد جدکما واخرج منکما الکثیر الطیب انگه بیرون آمد و در
فراز کرد و حلقه در بدست گرفت و گفت طهرکما الله وطهر نسلکما انا سلم لمن سالمکما وحرب لمن حاربکما استودعکما الله واستخلفه
علیکما خدای تعالی پاک کرد بار شما را و نسل شما را من صلح ام با انکه با شما صلح است و جنگم با کسی که با شما بجنگد و شما را

بخدا

بخدا می سپارم انگه رفتن زنان و گفت شما کرم کرده دیدید رحمت خدای بر شما باد زنان جمله برفتند دیگر زن بر فاطمه ماند و عزرفت
رسول گفت اینکه کیست گفت من اسما بنت عمیسم و بفاطمه نگریستم بگریستم گفتم بهای جمیع کرده ای اسما انجم
خدای ترا دادگرمر انداد گفت همچنین است یا رسول الله خدا را بر آن شکر میکنیم و لیکن انچه بیشتر من آن است که من عم و دم
و فاطمه تنها میماند انگه او را با شوهر که میباشد که تعهد او کند و انیس او باشد وصیت میکنم ترا با رسول الله که سوگند
میدهم بخدای عز وجل که آن را نیما ر داری و فاطمه را تنها نگذاری رسول بگریست و او را دعا کرد و گفت اللهم استر
اسما واحفظها فی لیلها ونهارها واسترها فی دنیاها واخرتها واقض لها حاجتها انگه گفت یا اسما نیکو اندیشه
کرده ای سر روز با فاطمه ای پیش او باش تا او تنها نباشد چون رسول الله برفت فاطمه ع از شرم چراغ بنشاند
اسما گفت چندان نور از روی او و علی می تافت که آن خانه روشن شد حضرت علی گفت من در روی وی نگر کردم
مرا گرفت هیبتی عظیم از انکه فاطمه ع بنشسته مانند بود برسول بروی اقامت و دفن و کفن و شمایل و اشارت اسماء
گفت بگوشه بنشستم ساعتی علی گفت یا بنت رسول الله مرا وردی هست ستوری ده تا آن ورد بگذارم فاطمه
گفت صواب باشد و او نیز برخواست و در برابر او بایستاد و نماز میکردند تا که صبح بر آمد چون روز شد رسول
بیامد و در بزد در بگشادم بر فت و گفت السلام علیکم ادخل یرحمکم الله اسما گفت بجستم و در بگشادم و ایشان از سرهای
بامداد در زیر گلیمی بودند چون رسول در آمد خواستند تا برخیزند رسول فرمود که بر حال خود باشید
انگه بیامد و بر سر بالین ایشان بنشست و پاها در میان ایشان کرد یکپای علی ع در بر گرفت و پای دیگر فاطمه ع
انگه علی را گفت چگونه یافتی اهلت را گفت نعم العون علی طاعة الله نیکو یاریست بر طاعت خدا فاطمه را نیز پرسید همین جواب
داد انگه علی را گفت کوزه آب بیار بیاورد رسول ایاتی از قرآن بر آنجا خواند و باو در دمید و علی را گفت بخور
باز بقیتی بگذار همچنان کرد رسول آن را بر روی و سینه علی بریخت و گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم
تطهیرا انگه دیگر باره آب بخواست و ایاتی از قرآن بر آن بخواند فاطمه را گفت بخور و بقیتی بگذار همچنان کرد رسول
ان را بر روی فاطمه بریخت و ایشان را دعا کرد و بیرون آمد و گفت بر دیگر ایشان آن شب همچنان با کلید یکی خفته بودند
جبرئیل ع آمد و او را از کار ایشان آگاه کرد و آیه و این آیه آورد که تتجافی جنوبهم عن المضاجع الایه روز دیگر رسول
صلعم بدید ایشان رفت هر یکی را دید کوشه ای دید نشسته دست ایشان را گرفت و بیاورد و ایشان را بر نطعی از ادیم

بخواند و كفت بايد كه يكجا بنشينيد و خديجه براى آنكه فاطمه را دوست داشتى از ديكر دختران حلى و متاع كه
او را بود براى فاطمه كذاشت چه او كهتر بود و او را دو دختر ديكر بود زينب و رقيه و هر دو را در حيوة خود شو
داده بود در مكه رقيه را بعتبة بن ابى لهب و زينب را بابو العاص بن ربيع و رسول صلعم شبى ديكر بنزديك ايشان
بيامد حلواى بساختند و بيك جاى بخوردند و رسول صلعم ايشان را بخداى سپرد و بمسجد آمد و نماز كرد تا
بروز ايشان را دعا كرد روز سيم وقت سحر بيامد و در بزد اسما در باز كرد و ايشان در زير عبا بودند خواستند
تا جدا شوند رسول صلعم كفت على حالكما آنكه على را كفت يكساعت بمسجد رو او بيرون رفت فاطمه را كفت چكونه
مى بينى شوهرت را كفت خير بعل بهترين شوهريست الا آنكه زنان قريش مرا طعنه ميزنند و ميكويند
ترا پدر بشوهر درويش داده است كه او را مالى نيست رسول صلعم كفت اى فاطمه پدرت درويش نيست و شوهرت
درويش نيست خداى تعالى خزاين ارض را بر من عرضه كرد از زر و سيم من قبول نكردم و اختيار آخرت كردم اكر
تو آن بدانى كه پدرت بداند دنيا و زينت دنيا در چشم تو زشت آيد بدانكه اين زنان اين چه كفتند از طريق شفقت
نكفتند من ترا ابر ديكر كه باسلام از همه پيشتر است و بعلم از همه پيشتر و بحلم از همه عظيمتر است و بدانكه حق تعالى — داده ام
ترا در آسمان بعلى داد من ترا در زمين بوى دادم بدانكه خداى تعالى بر زمين اطلاع كرد دو مرد را بركزيد يكى پدر
تو كرد و يكى را شوهر تو بنكر تا در شوهر تو عصيان نكنى با هر چه ترا فرمايد آنكه دعا كرد و كفت بار خدايا ايشان را الفت
بده و فرزندان ايشان را وارثان بهشت كردان و بر نسل ايشان بركت كن و ايشان را امان كردان (?) تو
كار خلقان باشند آنكه على را كفت يا ابا الحسن نعم الزوج زوجتك و از حوريان بهشت است چه او را از ميوه بهشت آفريده است
بالاو مدا لكن فانها بضعة منى او پاره ايست از من آنكه او را برنجاند مرا برنجانيده باشد و آنكه او را شاد كرد او مرا شاد
كرده خواهد بود و حق تعالى از خشم او خشم كيرد و از رضاى او راضى شود آنكه كفت يا ابا الحسن بايد كه (?) و بر تو
عروس نباشد فاطمه كفت يا رسول الله من سيم دارم از اسما (?) كه خدمت من ميكند و من نتوانم خدمت كردن
براى من خادمى بهتر باشد رسول صلعم كفت خادم خواهى يا چيزى يا چيزى كه از خادم بهتر باشد كفت او چيست يا رسول
الله كفت آنكه بوقت هر نمازى سى و چهار بار تكبير كوئى و سى و سه بار تسبيح و سى و سه بار تحميد كه بر زبان سبك است و در
ترازو (?) يا فاطمه كس نباشد كه هر كه بامداد و شبانكاه اين تسبيح كند الا خداى تعالى او را مهمات دنيا و آخرت كفايت كند

آنكه رسول الله صلعم اسما را كفت تو نيز بسلامت برو جزاك الله خيرا اسما باز كشت و برفت و ايشان تنها بماندند و امير المؤمنين
بفرمان و اشارت رسول صلعم خلوت ساخت با فاطمه عم و رسول صلعم ديكر روز آمد و بديدار ايشان خورسند كشت فاطمه عم
كفت يا رسول الله آن شب كه ما اينجا آورديم زنانى را ديدم كه بجمال و صورت زنان دنيا نبودند رسول صلعم كفت ايشان
حور العين بودند كه حق تعالى ايشان را بعروسى تو فرستاد از بهشت كه (?) ايشان در پيش بودند كه كسى آمد و كفت يا
رسول الله زنان قريش بتهنيت فاطمه مى آيند با حلها و حليها رسول صلعم اذن فرمود و كفت همين ساعت اين زنان
در آيند (?) از ايشان برچيند بارها مانند و فاطمه (?) بخداى (?) براى فاطمه كه از ايشان
ماند آن نديده باشند تا ايشان نكنند جبرئيل عم آمد و حله آورد از بهشت كه قيمت او هر چه در دنياست فاطمه
آن حله را بپوشيد و بنشست چون ايشان آمدند و آن حله ديدند متحير بماندند كفتند يا فاطمه اين حله را از كجا آوردى كه در دنيا
مانند اين نيست و مانديده ايم و نشنيده ايم كفت هذا من عند الله چون اسما بنت عميس (?) فاطمه را (?)
خشنود شدند و بخفت امير المؤمنين عم بعد سراى آمد و (?) از آواز آسيا مى آمد (?) حسن
(?) رسول را خبر داد رسول صلعم اما علمت ان فى الارض ملائكة موكلين يعونون آل محمد (?) در زمين ملائكه
اند موكل يعونون (?) امير المؤمنين عم كفت و الله كه من هر كز (?) و اختيار (?) كردم و او هر كز در من عاصى
نشد و چيزى نكرد كه رضاى من نبود تا بجوار رحمت ايزدى رفت (?) هر غم كه مرا بود (?) تا او زنده
برفت من هر كه غم ماندم (?) اين جملات از قصه تزويج حضرت فاطمه عليها السلم و على ابيها و على بعلها ويعبدون من دون الله
ما لا ينفعهم ولا يضرهم وكان الكافر على ربه ظهيرا وما ارسلناك الا مبشرا ونذيرا قل
ما اسألكم عليه من اجر الا من شاء ان يتخذ الى ربه سبيلا وتوكل على الحى الذى لا يموت وسبح بحمده وكفى
به بذنوب عباده خبيرا الذى خلق السموات والارض وما بينهما فى ستة ايام ثم استوى على العرش
الرحمن فاسأل به خبيرا واذا قيل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وما الرحمن انسجد لما تأمرنا وزادهم نفورا
حق تعالى بيان كرد مشركان را و كفت مى پرستيدند اين مشركان بدون خداى چيزى را كه ايشان را منفعت نكند و نتواند كه مضرت
كند آنكه جماد است و كار با شيطانست و باور او دوست بر مخالفت فرمان خداى و كفته اند كه معنى آنست كه كافر هميشه بر خداى
ذليل بود (?) رسول را كفت ما ترا نفرستاديم الا (?)

على از سكان (?) فاطمه را اختر ديد و آسيا ميكرد بعد كهوارهٔ حسن ميجنبيد

دهنده و ترساننده کار تو اینست که کافران را از دوزخ بترسانی و مؤمنان را به بهشت بشارت دهی ایشان را بگو
و مذاهب تو نمیکنند بگو ایشان را که من از شما چیزی نمیخواهم و مزدی طمع نمی دارم و این دعوت برای طمع مال شما نمیکنم لکن
الا کسی که خواهد راه با خود [illegible] در رضای خدای و طاعت او نفقه کنند و این خدای و ثواب الهی جوید او را باشد که بخدای
راهی گیرد [illegible] ای محمد توکل و اعتماد کن بر خدای که زنده است و هرگز نمیرد در دفع کردن شر این کافران از نفس خود و تسبیح کن
خدای را بحمد و ثنا و سپاس او و بگو الحمد لله علی آلائه و حسن بلائه و الحمد لله علی انعامه و احسانه و عظم شانه الحمد لله کما هو اهله
و مستحقه و در خبر است که چون بنده بگوید الحمد لله کما هو اهله فرشتگان از نوشتن باز ایستند خطاب آید که چرا نمی نویسید
گویند خدایا ما چه دانیم [illegible] اهله [illegible] تعالی گوید همچنین است که او گفت بنویسید که جزای آن من دهم و
[illegible] گناه بندگان [illegible] ایشان [illegible] کنند و جزای گناه ایشان با ایشان رساند الذی خلق السموات
کرد با و زمین [illegible] آسمانها و زمین را و آنچه در میان آسمان و زمین است در شش روز [illegible] مستولی شد او خدایست
سوال کن [illegible] و را [illegible] بعد از [illegible] باشد و گفتند که معنی اینست که الرحمن
خدای مذکور [illegible] کتب [illegible] باشد [illegible] چون گویند ایشان را که سجده کنید
گویند که رحمن چیست [illegible] کنند بر خدای [illegible] کلام ایشان مستعمل نبود و گویند که الرحمن
یعنی [illegible] کرده بود [illegible] سجده کنیم [illegible] باید سجده کردن و این [illegible] ایشان را
سجده [illegible] ایشان را زیاده کرد [illegible] سفیان [illegible] آسمان
و [illegible] با خدا [illegible] خضوع و فروتنی افزود تبارک
الذی جعل في السماء بروجا و جعل فيها سراجا و قمرا منيرا و هو الذي جعل الليل و النهار خلفة لمن
اراد ان يذكر او اراد شكورا و عباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون
قالوا سلاما و الذين يبيتون لربهم سجدا و قياما و الذين يقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم ان
عذابها كان غراما انها ساءت مستقرا و مقاما بزرگوار است پادشاه آن خدای که در آسمان برجها کرد و آن دوازده
برج است و این دوازده برج را خانها و منازل این هفت ستاره کرد اند زحل و مریخ و مشتری و زهره و عطارد و قمر و آفتاب
و حمل و عقرب خانه مریخ است و ثور و میزان خانه زهره است و جوزا و سنبله خانه عطارد و قوس و حوت خانه مشتری و دلو

خانه زحل سرطان خانه قمر است اسد خانه آفتاب و این دوازده منزل منازل ستارگانست و در اینجا [illegible] دارند
تشبیه کرده اند بکوشکها عطیه گوید گفت مراد ببروج کوشکها نیست که [illegible] از فرشتگان بود و باشند گفت [illegible]
و لو کنتم في بروج مشیدة ابو صالح گفت بروج ستارگان بزرگ کند و گویند درین آسمان چراغ یعنی آفتاب و ماه تابان روشن
و اوست آن خدای که گردانید شب و روز را بر عقب یکدیگر در آیند روز بر عقب شب و شب بر عقب روز ابن عباس گفت هر یکی را
خلیفه دیگری کرد و روز را خلیفه [illegible] تا هر کس که کاری [illegible] از وی فایت شود در شب تلافی او کند در روز و اگر در روز فایت شود
قضای آن کند در شب شقیق گفت مردی بنزدیک عمر آمد و گفت مرا دوش نماز فایت شد گفت امروز قضا کن قوله
تعالی جعل الليل و النهار خلفة لمن اراد ان يذكر او اراد شكورا هر کسی که خواهد که [illegible] خدای کند و بداند که این شب و روز را
باید [illegible] خواهد که شکر کند مر خدای را [illegible] و تتابع نعمتش و آن آنکس که [illegible] طلب معاش [illegible]
[illegible] ساکن [illegible] آرام میگیرند و [illegible] مشغول [illegible] وصف [illegible] خدای [illegible]
بر زمین با وقار [illegible] و سکون [illegible] با تواضع و خشوع [illegible] و تکبر [illegible] چون جاهلان با ایشان خطاب
گویند سلامت [illegible] ما [illegible] گفت [illegible] و گفتند که این عبارة از [illegible] یکدیگر
کردن [illegible] السلام و داع خوانند یعنی ما را با شما [illegible] جواب شما [illegible] و خطا [illegible]
[illegible] رسول [illegible] گفت [illegible] باشند [illegible] یکدیگر باشند و ایشان [illegible]
[illegible] خواهند بودن [illegible] و ایشان [illegible] و ایشان [illegible]
[illegible] یکدیگر باشند [illegible] بر یکدیگر [illegible] دارند [illegible] خدا [illegible] میان مردمان [illegible]
از مردمان پوشیده [illegible] مردم [illegible] باشند صابر و حلیم باشند دلهای ایشان بذکر خدای
[illegible] کنند و بر کودکان رحمت کنند و بزرگان [illegible] و با یکدیگر مواسات کنند [illegible] ایشان [illegible]
کنند [illegible] بر ضعیف رحمت کنند بیمار [illegible] دارند [illegible] رسول [illegible] سخن [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible] خود [illegible] کنند
ایشان بر خدای [illegible] باشند که دنیا بر ایشان فراخ کند [illegible] رسول [illegible] و عباد الرحمن الذين يمشون
هونا حسن بصری چون این آیت بخواندی گفتی که این صفت [illegible] و صفت شب ایشان [illegible] الذين يبيتون لربهم

سجدا و قیاما بروز با مردمان معامله خیر کنند و معاشرت چون شب شود بخدمت خدای چنین قیام کنند که همه شب
در نماز باشند گاهی در قیام و گاهی در سجود عبدالله عباس گفت هر که او بشب دو رکعت نماز کند یا بیشتر از جمله آنان
باشد که در خطر و درین آیت و از جمله نماز شب کنندگان باشد و بعضی گفتند مراد دو سنت نماز شام و خفتن است و
الذین یقولون و آنانکه گویند بر سبیل تضرع و خشوع بار خدایا عذاب دوزخ از ما دور کن که عذاب دوزخ هلاک و لازم
و دایم باشد حسن بصری گفت که غریم هر چند که الحاح کننده باشد آخر هم مفارقت کند اما دوزخ غریمیست که هیچ
مفارقت نکند محمد بن کعب گفت خدای تعالی با کافران انواع نعمت کرد شکران نگذاردند بر ایشان غرامت کرد و عذاب دوزخ
را غریم ایشان کرد بد جائیست قرارگاه و مقامیست و نجا ا والذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان
بین ذلک قواما و الذین لا یدعون مع الله الها آخر و لا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق و لا یزنون
و من یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة و یخلد فیه مهانا الا من تاب و آمن و عمل
عملا صالحا فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما و آنانکه چون نفقه کنند اسراف نکنند
و سخت باز نگیرند بر خویشتن و بر عیال خود بعضی از مفسران گفتند که اسراف نفقه کردن باشد در معصیت و اگر چه
اندک بود و اقتار منع حق تعالی بود و این قول عبدالله عباس است و بعضی گفتند که اسراف آن باشد که از اندازه بگذرد و
اقتار آن باشد که تقصیر کند صفت این است که ایشان نه مال نگاه دارند نه اسراف کنند و نه تقصیر عیال را برهنه
و گرسنه دارند و چندان نیز خرج نکنند که مردمان گویند که او مسرفست عبدالملک گفت که ایشان آنانند که کسب
حلال کنند و نفقه میانه کنند و ایثار فاضل باشد تقدیم کنند و برای آخرت از پیش بفرستند یزید بن ابی حبیب در
وصف اصحاب رسول صلعم گفت ایشان طعام بلذت و شهوت نخوردندی و جامه برای جمال نپوشیدندی و از طعام بسد جوع
قناعت کنندی چندانکه ایشان را قوت باشد بر عبادت و از لباس چندانکه عورت پوشیده باشد و سرما و گرما باز دارد و الذین
لا یدعون و آنانکه با خدای تعالی دیگری نگیرند و بدون از خدا نپرستند عبدالله مسعود گفت از رسول صلعم پرسیدم که
گناه کدام عظیم ترست گفت با خدای انباز گیری و او ترا بیافرید گفتم پس کدام گفت آنکه فرزند را بکشی از ترس
درویشی گفتم پس کدام گفت آنکه با زن همسایه زنا کنی خدای تعالی این آیه فرستاد بتصدیق قول او و لا یقتلون النفس التی
و نکشند نفسی را که حرام کرده است خدای کشتن او مگر بحق چنانکه در قصاص بود و لا یزنون و زنا نکنند لقمن حکیم گفت پسر را

که زنا نکنی که اول آن مخافت است و آخرش پشیمانی و ندامت و من یفعل ذلک و هر که این کند که گفته شد جزای آن اثام برسد
و سزای آن ببیند ابو امامه گفت از رسول صلعم شنیدم که گفت اگر سنگی گران از کنار دوزخ در دوزخ اندازند بهفتاد
سال بقعر دوزخ نرسد اما دو چاه است غی و اثام برسد ما گفتیم یا رسول الله غی و اثام چه باشد گفت اگر خدای
تعالی میگوید فسوف یلقون غیا عبدالله عمر گفت ما دو سال در عهد رسول صلعم این آیت میخواندیم از پس دو سال
این آیت آمد الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا رسول صلعم هیچ چیز چنان خرم نشد که بدین آیه و بقوله تعالی انا فتحنا لک فتحا
مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر دیگر فاولئک یبدل الله سیئاتهم ایشان آنانند که خدای تعالی سیئات
ایشان را بحسنات بدل کند قبایح شرک بمحاسن اسلام بدل کند چون اسلام آرند و بقتل مومنان قتل مشرکان
و زنا بعفت و احسان بعضی گفتند سیئاتی که در اسلام کرده باشد بحسنات بدل کند چون توبه کنند و این که
رسول صلعم گفت فردای قیامت جماعتی گناه کاران تمنا کنند که کاشکی حسنات بیشتر کرده بودیم ما گفتیم یا رسول الله
ایشان که باشند گفت ایشان که سیئات ایشان بحسنات بدل کنند ابوذر غفاری روایت کرد که رسول صلعم گفت فردای قیامت
بنده را در عرصات آرند و بنده او بدوست او دهند و در آن صحیفه گناهان صغیره باشد هیچ آنند و گناهان کبیره
مستور چون همه بخواند که این نیست گوید که مرا گناهان هست که نمی بینم او را گویند که ترا بحسنات بدل کردیم رسول صلعم
این حدیث میکرد و میخندید چندانکه دندانهای مبارکش بر مردمان پیدا شدند عبدالله جبیر گفت مردی پیر نزدیک رسول صلعم
آمد و گفت یا رسول الله چه گویی مردی پیر اگر او هیچ گناه نکرده باشد و این راه که حاجیان روند و نزد یکی
ایشان ... باشد گفت آن مرد مسلمان باشد گفت بلی گوینده شهادتین و مومن بود و خبر کنند درو
گفت بلی او را توبه باشد و گناهانش بر او بحسنات کنند مرد شاد شد و گفت الله اکبر الله اکبر و رخت کرد روز
سایلی آمد و از حضرت رسول صلعم چیزی خواست رسول صلعم گفت بنشین تا خدای چیزی بدهد در حال مردی آمد و
پیش رسول نهاد و گفت یا رسول الله این بدره است دینار نیست حضرت خشم گرفت گفت لا تکذبنی فان الله صدقنی
مرا دروغ زن مکن که خدای مرا راستگوی کرده است آنکه سر کیسه بگشاد و بر شمرد چهار صد دینار بود مرد عجب داشت
گفت یا رسول الله بخدای که من این جمله را ... نهاده است که من دو صد دینار بکیسه کرده ام گفت راست میگویی ولیکن
چون بر زبان من چهار صد دینار بگذشت خدای دو صد دیگر آنجا نهاد اینجا اشارتیست که اگر خدای بموافقت گفتار رسول

دو هر وا در کبیره زند کرداند چه هیچ کبیره ای موافقت کفار خود کرکفت فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات سيئات ترا در
نامه حسنات کرداند و کان الله غفورا رحیما و خدا آمرزنده و مهربانست ومن تاب وعمل صالحا فانه يتوب
الى الله متابا والذين لا يشهدون الزور واذا مروا باللغو مروا كراما والذين اذا مروا باللغو مروا
كراما والذين اذا ذكروا بايات ربهم لم يخروا عليها صما وعميانا والذين يقولون ربنا هب
لنا من ازواجنا وذرياتنا قرة اعين واجعلنا للمتقين اماما اولئك يجزون الغرفة بما صبروا ويلقون
فيها تحية وسلاما خالدين فيها حسنت مستقرا ومقاما قل ما يعبؤا بكم ربي لولا دعاؤكم فقد
كذبتم فسوف يكون لزاما و هر که توبه کند و عمل صالح کند او با خدای رجوع کرده باشد یعنی او که بحقیقت یعنی
ترک معاصی کرده بود و عمل صالح شروع کرد با خدا گشته است و با ثواب او آمده بازگشتنی نیکو و پسندیده و آنان که
حاضر نیایند بمجالس فساق که بفسق و فجور مشغول باشند و از امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده اند که
مراد بزور سرود گفتن و سماع کردنست علی بن ابی طلحه گفت گواهی بدروغ است مجاهد گفت عید مشرکانست دلیل قول اینها که گفتیم
اند که مراد سرود و مزامیر بود و دانستی انست که از رسول صلعم روایت کرده اند که چون روز قیامت باشد خدای تعالی گوید کجایند
که خویشتن را منزه داشتند و سماع سرود و لهو و مزامیر شیطان ایشان را در روضهای مشک برند انگه فرشتگان را گوید
بشنوانید بندگان مرا تمجید و تحمید و بگوید ایشان را لا خوف عليهم ولا هم يحزنون و اصل زور آراستن چیزی باشد در ظاهر که
باطن خلاف آن باشد و باطل بصورت حق نمودن واذا مروا باللغو چون بگذرند بلغو کریم وار و بزرگوار گذرند و مقاتل گفت چون
از کفار دشنام شنوند اعراض کنند و روی بگردانند بیانش واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه کلبی گفت مراد بلغو معاصیست چون بباطل
لغو و معاصی بگذرند گام برگیرند و بشتابند و نفس خود را بزرگ دارند انگه توقف کنند و با ایشان در آن کار شروع کنند
ابرهیم میسره گفت که عبد الله مسعود جائی بگذشت که قومی بلهو مشغول بودند از آن جا بشتاب بگذشت رسول صلعم گفت ان
ابن مسعود كان كريما پس مسعود بزرگوار گشت والذين اذا ذكروا و آنان که چون با ایشان پند دهند بآیات خدا بر روی در نیفتند و بسر
آن در نیایند در حالی که کران و کوران باشند یعنی ایشان را وعظ گویند بآیات قرآن و مواعظ و زواجرات از حرص کر دارند
بر استماع قرآن بر آیند و آیند بگوشها با یکدیگر نه آن بشنوند و بچشمها نگاه دارند آن ببینند نه چون کافران که از شنیدن حق
انگور و کر باشند پس مراد از این نفی کری و کوری است از ایشان نه نفی حرص و فرود والذين يقولون و آنان که گویند بار خدایا

و بخش از زنان ما و فرزندان ما آنچه چشم بان روشن باشد یعنی ما را ایشان خوشدل و شادمان باشیم عبد الله عباس گفت این زن و فرزندی
باشد که پدر و دیر ایشان در که بتوشه عقبی و بتحصیل علم دین مشغول باشد و در قیامت روضع لعنت خلق و سرها باشد و این کنایه
است از شادی برای آنکه آن چشم که از شادی آید سرد بود و اعزاز آن و قره آن بود که گرم بود واجعلنا للمتقين اماما و ما را امام متقیان
کردان یعنی ما را لطف کن که چون ذکر متقیان رود مقدم و پیش آهنگ ما باشیم و گفته اند که معنی اینست که ما را در تقوی چنان کن
دیگران با اقتدا کنند ابو بصیر گفت در پیش حضرت صادق ع گفتم واجعلنا للمتقين اماما صادق ع گفت کاری بزرگ خواستی چنین است که
لنا من المتقين اماما یعنی ما را از متقیان و پرهیزکاران امامی و پیشوای که بد باو اقتدا کنیم و این هم اثبت بد معنی که بعضی گفتند که این از مقلوب
کلامست یعنی واجعل المتقين لنا اماما متقیان را پیشوای ما گردان اولئك يجزون الغرفة بما صبروا ایشان را جزا و پاداشت دهد جای بلند ما
در بهشت بان صبری که کردند در طاعت و ترک معاصی باقر ع گفت آن صبر که کردند بر درویشی و نامرادی در دنیا و يلقون فيها
و باستقبال ایشان بروند در بهشت و در فیها یعنی بهشت خطاب نیکو و سلام فرشتگان بر ایشان کنند و با ایشان سخن گویند
که این خرسند باشند و در عالم دنیا از ابن کلبی که حیاکم الله گفتند که ملائکه عظمت شان دهند و با خلود و با سلامت
خالدين فيها الآیه رسول را خطاب کرد و فرمود ای محمد بگو که خدای هیچ مبالات نکند بشما و باک ندارد از شما و بهیچ حساب
شما را اگر نه دعای شما باشد بنزدیک دعا هی یدید جای بید آورده است عاشاست مجاهد گفت معنی اینست که ما صنع
بکم ربی خدای هیچ چه کند شما را و کجا برد اگر نه عبادت شما باشد بعضی دیگر گفتند معنی آنست که بنزدیک خدای عزت
اگر دعای شما بنات بخدا ابلیس مبالاة نکند و باک ندارد از انکه شما را هلاک کند دیگری گفت معنی اینست که خدای تعالی
گفت من شما را بندگان آفریده ام که مرا بشما حاجتی بود و لکن از برای آن که از من حاجت خواهید و دعا کنید تا شما را اجابت کنم و حاجت
کنم و گفته اند که معنی اینست که خدای هیچ باک ندارد بشما اگر نه دعوت کردن شما بودی باسلام و قبول کردن شما اسلام را در
تکذیب پیغمبر را بود و دفع دانستن پس خود باشد که عذاب آن هم شما شود و در دنیا بتیغ مسلمانان که قتل شوید در بدر یا در
ابن عباس گفت تکذیب شما را لازم خواهد بود تا بر کفر شما عذاب جاوید خواهد بودن مبینا سورة الشعراء مکیة الا آیتان که
والشعراء اولها الى اخر سوره مدینیست و دویست و بیست آیت است انس مالک روایت کرده از رسول صلعم که او گفت خدای تعالی
مرا بعضی سوره داد بجای توریة و طواسین بجای زبور و مفصل داد مرا و حوامیم و پیش از من هیچ پیغمبر را نداده بود
اما قال گفت ابی بن کعب که رسول صلعم فرمود که او سورة الشعرا بخواند خدای تعالی او را بعدد هر که بنوح ایمان آورد

انکه بود کافر شد و هود و شعیب و صالح و ابراهیم و عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین ایمان آوردند یا کافر شدند و او را رنجه نمودند

بسم الله الرحمن الرحیم طسم تلک آیات الکتاب المبین لعلک باخع نفسک الا یکونوا مؤمنین ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین وما یأتیهم من ذکر من الرحمن محدث الا کانوا عنه معرضین فقد کذبوا فسیأتیهم انباء ما کانوا به یستهزءون اولم یروا الی الارض کم انبتنا فیها من کل زوج کریم ان فی ذلک لآیة وما کان اکثرهم مؤمنین وان ربک لهو العزیز الرحیم

عبد الله عباس روایت کرد که طسم نامیست از نامهای خدای که قسم بان یاد کرده است و سوگند بان خورد مجاهد گفت نام سوره است یا نامی از نامهای قران یا طا طول خداست و سین ثنای اوست و میم ملک او و خدای تعالی قسم یاد کرده است بطول و ثنا و ملک خود محمد حنفیه از امیر المومنین علی ع روایت کرد از رسول ص که گفت طا طور سینا است و سین اسکندریه و میم مکه خدای تعالی قسم یاد کرد باین جایگاه و صادق ع گفت طا درخت طوبی است و سین سدرة المنتهی است و میم محمد مصطفی است ص سوگند باین نامها یا بر جایگاه و صادق ع گفت تلک آیات الکتاب هویدا و روشن باین سوره ایات کتابست که لوح محفوظ است و هویدا و روشن است اعجاز بوده است و خواهد بود کسی را که او را ببیند و از او بخواند یا ایات قرانست که هویدا و روشن کننده است حلال و حرام و شرایع و احکامست آنگه خطاب کرد با رسول و گفت یا محمد اندر ایمان این کافران بسنده ای و در غم ایشان افتاده ای یا محمد که بیم آنست که نفس خود را هلاک کنی از آنکه ایشان ایمان نمی آرند و تو خوش باش که بر تو جز رسانیدن پیغام نیست اگر ایشان ایمان نیارند و بال آن راجع بایشان خواهد بود سبب نزول این آیت آن بود که رسول ص اهل مکه را دعوت کرد و ایشان ایمان نمی آوردند رسول ص دلتنگ شد و اثر رنج بروی ظاهر شد حق تعالی گفت جز یشتن را هلاک خواهی کرد آنکه ایشان ایمان نمی آرند گفت ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة اگر خواهیم از آسمان آیتی و معجزه ای فرستیم که گردنهای ایشان بران آیت خاضع و خاشع و ذلیل گردد یعنی اگر خدای خواهد ایشان را الجی فرستد که ملجا شوند با ایمان آوردن گفته اند که مراد با عناق رؤسا و مهتران ایشانند ابو حمزه ثمالی گفت این آوازی باشد که در نیمه ماه رمضان از آسمان بیاید و در تفسیر اهل البیت که این منادی باشد در آخر الزمان ندا کند الا ان الحق مع علی و شیعته حتی علیه و شیعته و عبد الله عباس گفت این در ما آمد و بنی امیه که دولت بنی امیه را باشد و خدای از ایشان بدعا

گردنهای ایشان خاضع کرد و ما را در تواریخ آورده اند که چون دولت از بنی امیه با بنی عباس افتاد و عنوز بنی امیه اندیشناک می بودند از بنی امیه ایشان را اکرام میکردند و سرای خود بر کرسیهای زرین و سیمین می نشاندند تا در عهد منصور و او عم خود عبد الله بن علی را با شام فرستاد و او برفت و بدار الامارة فرود آمد و کس فرستاد و جمع و اعیان بنی امیه را حاضر کرد و هشتاد کس از ایشان همه بر کرسیهای زرین بنشاند و بر بالشهای دیبا تکیه زده سدیف بن میمون شاعر در آمد و این قصیده آغاز کرد اصبح الملک ثابت الاساس بالبهالیل من بنی العباس می خواند تا بجا رسید لقد ساءنی و ساء سوائی قربهم من نمارق و کراسی انزلوها بحیث انزلها الله بدار الهوان والاتعاس او اشارت کرد و گفت علیکم بالکافر کوبات ایشان عمودهای آهنین در دست داشتند و همه را خورد بهم در شکستند تا در میان سرای در افکندند آنگه بفرمود تا بساط باز آوردند و بر سر ایشان بگستردند و همه را نام می بردند و بعضی از ایشان هنوز جان داشتند و جان میدادند در زیر آن بساط و خاضعین برای آن گفت که مراد اصحاب اعناقست و نیز عرب را عادتست که فعل را با بعض اسناد کنند و مراد جمله باشد چنانکه گویند که چشمش دید و گوش شنید و تخصیص اعناق برای آنست که عرب گویند گردن محل کبر است و سینه جای الفت وما یأتیهم من ذکر و نیاید بایشان یعنی کافران ذکری و وعظی از خدای ایشان آنکه ان ذکر را صفت کرد بمحدث که صند قدیم است آن باشد مگر ایشان از آن ذکر محدث یعنی قرآن عدول کنند و اعراض کنند فقد کذبوا بدرستی که دروغ داشتند آیات را زود بود که بایشان آید خبرهای کسانی افسوس میکنند از بعث و نشور و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب آنگه بر سبیل تذکیر نعمت فرمود اولم یروا الی الارض بنمی بینند و نگاه نمیکنند تا چند نوع نبات نیکو و بسیار منفعت که برویانیدیم در زمین بعضی از آن بجای ادمی را از طعام و شراب و دارو و بعضی بجهارپایان را شاید بود از انواع نبات کریم بود و محبوب مردمان برای کثرت منافع شعبی را از بن آیت پرسیدند گفت مردمان از نبات زمینند که اصل ایشان از زمین است و در ایشان کریم و لئیم هست هر که با ایمان و عمل صالح بهشت شود او کریمست و هر که بکفر بدوزخ رود لئیم است بدرستی که در این جمله که ذکر او رفت آیتی و دلالتی و عبرتی هست کسی را که تامل کند بر وجود من و حکمت من اما بیشتر ایشان اندیشه نمیکنند و ایمان نمیارند و خدای تو او عزیز و غالبست همه چیز را و او با این رحیمست بخشاینده و مهربانست و مجموع این دو صفت نشان کرمست والعفو عند القدرة فضل من الکرم وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

قوم فرعون الا یتقون قال رب انی اخاف ان یکذبون ویضیق صدری ولا ینطلق لسانی فارسل الی هرون
ولهم علی ذنب فاخاف ان یقتلون قال کلا فاذهبا بایاتنا انا معکم مستمعون فاتیا فرعون فقولا انا
رسول رب العالمین ان ارسل معنا بنی اسرائیل قال الم نربک فینا ولیدا ولبثت فینا من عمرک سنین
وفعلت فعلتک التی فعلت وانت من الکافرین قال فعلتها اذا وانا من الضالین ففررت منکم لما خفتکم
فوهب لی ربی حکما وجعلنی من المرسلین وتلک نعمة تمنها علی ان عبدت بنی اسرائیل و یاد کن ای محمد چون ندا
کرد خدای تعالی موسی را و گفت ای موسی برو نزد این گروه ظالمان و کافران که قوم فرعون و اتباع وی اند این ندا موسی را
از درخت بود چون آتش از درخت پیدا شد و ندا این بود انی انا الله رب العالمین و پس از این موسی را گفت این ستمکاران یعنی
فرعون و ظلم وی از دو وجه بود یکی بر خود بکفر و عصیان و دیگر بر بنی اسرائیل باستعباد و بندگی گرفتن ایشان و کشتن کو
دکان ایشان الا یتقون ای ایشان نمی ترسند و وقت آن نیامد که از خدای و عذاب خدا حذر کنند و قال موسی گفت موسی
بار خدایا من میترسم که ایشان مرا بدروغ دارند و زبان من بگیرد و روان نشود در سخن گفتن برای این عقده که بر زبان
منست فارسل الی هرون بار خدایا جبرئیل را پیش هرون فرست اگر صلاح دانی و در دین رسالت شریک من گردان و آن
نیست و با این همه ایشان را گناهی بر من هست که قبطی را کشته ام خداوندا میترسم که مرا بکشند بقصاص آن قبطی قال کلا خدای تعالی وی را
گفت که از این مترس با آیات ما بروید که ما با شما ایم خواهیم بود و کس بر تو ظفر نیابد و ترا نکشند انگاه امر کرد موسی را و هرون را
گفت شما هر دو بروید با آیات ما و معجزات که شما را بان حاجت افتد چون دعوت نبوت کنید و این معنی اندیشه مکنید که من با شما
شنونده سخن ایشان باشم اگر گویند شنوم و اگر کنند دانم شما را فرو نگذارم و یاری شما کنم فاتیا فرعون پیش فرعون روید و او را بگویید
که ما رسول خدای عالمیانیم ما را فرستاده اند تا ترا بگوییم که دست از بنی اسرائیل بداری و ایشان را با ما بفرستی و با ما بگذاری این
استرقاق و بندگی از ایشان برداری و گفته اند که موسی گفت ایشان را با ما بفرست بفلسطین و روم چهار صد سال بود تا فرعون و قبطیان
ایشان را بر بندگی میداشتند و آن وقت عدد بنی اسرائیل ششصد هزار بود بیرون از زنان و کودکان خدای تعالی موسی و هرون را بگذرند که
باین رسالت فرعون را تا ایشان بمصر آمدند و در سرای فرعون یک سال مقام کردند که بار نیافتند و کس سخن ایشان با فرعون نگفت آخر روزی
دربان سرای اندرون رفت پیش فرعون و گفت دو مرد یک سالست که بر در سرای تو نشسته اند و میگویند که ما رسولان خدای جهانیانیم
گفت در آرید ایشان را تا من بر ایشان بخندم و گفتند که ایشان یکسال بود مقام کردند کس با ایشان التفات نکرد و میگفتند که

دیوانه اند سخن ایشان اعتباری ندارد تا روزی فرعون را مسخرکی بود با او سخن میگفت در میانه سخن گفت فلان کس هر دو بار دیوانه
تر ست از این دو مرد که مدت یک سالست که بر در سرای اند و دعوی پیغمبری میکنند چون فرعون این بشنید گفت ایشان را در آرید و او گفت
گفت چه میگویی گفت ایشان را خبر نشود اینک هر دو بر در اند گفت در آرید تا بینم که اینها کیستند که دعوی پیغمبری میکنند ایشان را در
آوردند و ایشان رسالت و پیغام بگزاردند فرعون در نگریست موسی را بشناخت چه بر کنار او پرورده شده بود الم نربک
فینا ولیدا ای قوله گفت ما ترا بپروردیم و بزرگ کردیم و تو خورد بودی در میان ما لبثت فینا من عمرک سنین و سالها از عمر خود که اندری مصر بگذشته که
فرعون گفت موسی را که یاد کن که چه کار کردی و کردار خود که آن قبطی را بکشتی و تو از جمله کافران نعمت من بودی و منکران عبادت و الهیت من
و این قول حسن بصری است که وی دعوی خدائی میکرد و موسی منکر این بود انگه فرعون نعمت بر وی آورد و او را ملامت کرد و گفت
حق نعمت و جزای تربیت من که مردی را از رعایای من بکشتی و کفر نعمت کردی و اکنون بدعوای من آمدی که پیغمبرم موسی ع از کشتن آن قبطی
عذر خواست و دفع کرد از نفس خود تهمت آن صفت که فرعون وی را گفت من آن فعل کردم و ندانستم که آن ضربت بر مقتل وی خواهد آمد
و مردار آن بخواهد مرد و من قصد کشتن وی نکرده ام از فعل که افتاد غلط افتاد بعمد نبود چه غرض من خلاص بنی اسرائیل بود
قصد کشتن قبطی و این فعل بی بیان و خطا بود نه بعمد بر آن مستحق و مستوجب ملامت نباشد و ضلال بمعنی نسیان آمده است چنانکه
گفت ان تضل احدیهما فتذکر احدیهما الاخری ففررت منکم چون شما قصد کشتن من کردید انگه که من قتل قبطی بخطا حاصل شده بود
بترسیدم چون نعوت ایشان دانستم گریختم و از اینجاست این حدیث که مثل شده است الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین
از آنچه طاقت نداری گریختن از سنن مرسلین است یعنی پیغمبران مرسل چون من بگریختم و بر فضل خدای مرا حکمت داد و فهم و علم و از جمله
کرد و این جواب آن سخن است که فرعون گفت الم نربک فینا ولیدا چه این سخن بر سبیل تعظیم بود و نعمت گفتند که تو کودکی کوچک بودی ما ترا
پرورده دیدیم و چند سال در سرای ما بودی امروز کار تو بجای رسیده است که گویی من پیغمبرم موسی گفت این چه جای نعمت است
خدای مرا علم و حکمت داد و از فضل الحب و اعلیت این نعمت جای انکار نباشد انکه گفت و تلک نعمة تمنها علی گفت این نه از آن است
که او گفت که این نعمت است بر من که بنی اسرائیل را بنده گرفتی و ایشان را از جمله کردی بحقیقت با من کردی و چه با قوم کسی کند
و بری یاری کرده باشند بعضی گفتند که معنی آیت است که موسی گفت اگر تو بنی اسرائیل را نکشتی مادر و پدر مرا پرورده بودی چه نیاز
ترا بر من بان مادر و پدر مرا رها باید کردن و ایشان را بتو سپاریدن تا ایشان بتربیت من قیام نمودندی و گفته اند که مراد تذکیر
خیانت است گفت تو نعمت یاد میکنی و خیانت را فراموش میکنی بتعبید بنی اسرائیل و بندگی گرفتن حسن بصری گفت معنی آنست که تو مال

کرد بکفر با نکر
ه

اینجا آوردی بنی اسرائیل بنده کرفتی و مال ایشان بستدی و مرا بان پروردی این نعمت مرا از مال تو بود از مال بنی اسرائیل
بود پس این نعمت نباشد قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ
مُوقِنِينَ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ
إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَٰهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ
مِنَ الْمَسْجُونِينَ قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ چون موسی علیه السلام این سخن
بکفت فرعون باز سخن درفت و کفت آنچه این مرد میکوید که من رسول خدای جهانیانم خدای جهانیان چه باشد سؤال
بلفظ ما کرد از اینجا که او اعتقاد کرده بود که معبود او که جز او باشند جماد باشند موسی علیه السلام جواب او که بیان استدلال
و اعراض باشد داد و آفریننده زمین و آسمان باشد و نیز آفریننده ایشان یعنی لیکن کلمه شیء اکر شما میدانید که این چیزها
محدث اند و محدث را از محدثی و آفریننده چاره نیست و آن آفریننده محدث آسمان و زمین است و آنچه در میان آنست چون
فرعون این بشنید بر سبیل تعجب و تعلل کفت اهل آنکه پیرامن آن بود الا تستمعون ای می شنوید که چه میکوید غیری را خدا
میکوید و ما دیکری جز از من خدای نیست میکند ابن عباس کفت این جماعت که کرد او نشسته بودند پانصد کس بودند از اشراف
و بزرکان قوم او که خاصکیان او بودند آنکه موسی علیه السلام کفت بر سبیل استظهار ربکم و رب آبائکم الاولین او خدای شماست و خدای
پدران و پیشینیان شما این برای آن کفت تا معلوم ایشان کند که فرعون در روزکار پدران پیشین ایشان نبود تا او خدای
ایشان باشد پس خدای ایشان که فرزندان اند خدای پدران پیشین ایشان است فرعون چون موسی دید باز این تقریر
کرد فرعون او را لعنت کرد و اضافه کرد موسی علیه السلام با ایشان بر سبیل مطر و افسوس کرد این رسول که بشما آمده دیوانه است عقل
ندارد چون موسی تقریر سیم کرد و حجت بر ایشان لازم کرد باز کرد کفت خدای شما خدای مشرق و مغرب است و آنچه در
میان آنست اکر شما عاقلید و خود را کار میفرمایید که با وضوح آیات و دلالات بر هستی آفریننده جهان دیکری را
خدای خوانید از عقل خارج باشد و از خرد دور و در وقت که موسی این بکفت فرعون را جوابی نبود در خشم
شد و از سر تکبر و تجبر کفت که اکر تو خدای کیری جز از من ترا در زندان کنم و از جمله زندانیان کردانم
کلبی کفت برای این او را بر زندان تهدید کرد و بقتل نکرد که زندان او از کشتن سختتر بود چه زندان او جای
تنک و تاریک بود با بندهای کران و انواع عذاب موسی علیه السلام کفت او لو جئتک و اکر چنان باشد که من آیتی و دلیلی

روشن

روشن آورده باشم چنانکه دلیل باشد بر صدق دعوی من تو ایمان نیاری و مرا در زندان کنی و در زندان
فرعون از آنجا که مستبعد داشت این که موسی کفت وی را کفت بیار آن دلیل و برهان را اکر تو راست میکویی و آن حجت را
کوباین پس موسی علیه السلام در حال عصای که در دست داشت بینداخت چون نکاه کردند عصا اژدها شد هویدا
و روشن که کس را در اژدهای وی شکی نبود و دست در کریبان کرد و بیرون آورد از کریبان که نکاه کردند دست
او سفید و روشن و نورانی بود که بر شعاع آفتاب غلبه کردی هرکه نکاه کرد در روشنی دست او بغایت
روشن بود پس آن اژدها بامر او دهن بکشاد خواست تا تخت فرعون را فرو برد زینهار خواست موسی
دست بزد و اژدها را بکرفت در دست او همان عصا شد فرعون چون چنین دید کفت مرا مهلت ده تا در
نظری کنیم و بنکریم تا چه کونه است فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ قَالَ
لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَ
ابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ
أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا
إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذًا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ فرعون آن جماعت را کفت که کرد بر کرد وی نشسته بودند
که این مرد جادوی داناست هرچه میکند و مینماید جادوی است و میخواهد که بجادوی شما را از زمین خود
و شهر شما بیرون کند و شهر بدست فرو کیرد اکنون که شما بزرکانید رای شما چیست و چه صواب میبینید کفتند
که این سخن فرعون از سر حیرت و دهشت کفت چون ترسید که ملک از دستش برود و خراب خواهد کشت و پادشاهی
از دست وی برفت و اکر نه در دهشت بودی چکونه ایشان را امر خود کردی و خود را مامور ایشان آنکس که دعوی
خدائی کرده باشد چکونه فرمان غیری باید بر ایشان جواب دادند که رای اینست که او را و برادر او را در کردانی و در
شهرها فرستی کردکنندکان تا جادوان هر شهر و ولایتی که باشند فرعون بفرمود تا جادوان را جمع کردند برای
میقات روز معلوم و آن روز روز عید ایشان بود ابن عباس کفت که چنان اتفاق افتاد که روز شنبه بود اول
سال و روز نوروز و ابن زید کفت اتفاق و اجتماع ایشان باسکندریه بود و قیل للناس مردمان را کفتند شما هیچ
جمع خواهید شد تا بنکریم و ببینیم باشد که ما متابعت این جادوان کنیم اکر ایشان غالب شوند و کفتند

که سحر موسی و قومش را خواست و این بر طریق استهزا گفتند فلما جاء السحرة چون جادوان آمدند فرعون را
گفتند ای بار خدا بنزدیک تو مزدی باشد اگر چنان باشد که ما غالب باشیم فرعون گفت آری شما را بنزدیک من اجری
و مزدی باشد و شما بنزدیک من از جملهٔ مقربان و خاصگیان باشید قال لهم موسى القوا ما انتم ملقون
فالقوا حبالهم وعصيهم وقالوا بعزة فرعون انا لنحن الغالبون فالقى موسى عصاه فاذا هي تلقف
ما يأفكون فالقي السحرة ساجدين قالوا آمنا برب العالمين رب موسى وهرون قال آمنتم له قبل
ان آذن لكم انه لكبيركم الذي علمكم السحر فلسوف تعلمون لاقطعن ايديكم وارجلكم
من خلاف ولاصلبنكم اجمعين قالوا لا ضير انا الى ربنا منقلبون انا نطمع ان يغفر لنا ربنا خطايانا
ان كنا اول المؤمنين پس موسی جادوان را گفت بیفگنید آنچه شما افگنندهاید یعنی آنچه میخواهید بیفگنید
و بیفگندند از جادوی پس بیفگندند ایشان آن چوبها و رسنها که داشتند انداختند و گفتند سوگند بعزت
فرعون که ما غالب باشیم و ظفر ما را خواهد بودن فالقى موسى عصاه موسی عصای که داشت انداخت در حال
ایشان برو کار دروغ ساخته بودند از چوبها و رسنها مارهای بیکران اژدها همه را فرو برد جادوان چون آن بدیدند
باور بدانستند که این موسی کرده است از جادوی نیست و بیش از آن نتوانند کرد چون ایشان اسرار و دقایق جادوی بدانستند
و بران واقف بودند حالی در ایشان افتاد و بر روی در افتادند سجده کنان و گفتند که ما ایمان آوردیم بخدای عالمیان
که خدای موسی و هرون است و این برای آن گفتند که کسی نپندارد که بایشان این فرعون را خواستند چون فرعون از ایشان
این سخن بشنید گفت ایمان آوردید و تصدیق کردید موسی را چکردی و چه شنیدی و با این اقدام کردید او مهتر شماست
دستهای شما را و پایهای شما را بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ ببرم و شما را همه بردار کنم ایشان گفتند لا ضير هیچ باکی و گزندی
نیست ما را بر ما هر چه خواهی بکن که منقلب و بازگشت ما با خداست بخدا میگردیم و بیش او میرویم و بجوار رحمت او نزول میکنیم
انا نطمع ما طمع داریم که بیامرزد ما را خدای ما گناهان ما و از سرکردارهای ما در گذرد برای آنکه ما اولین مومنانیم از قوم فرعون
و اهل زمان خویش واوحينا الى موسى ان اسر بعبادي انكم متبعون فارسل فرعون في المدائن حاشرين
ان هؤلاء لشرذمة قليلون وانهم لنا لغائظون وانا لجميع حاذرون فاخرجناهم من
جنات وعيون وكنوز ومقام كريم كذلك واورثناها بني اسرائيل فاتبعوهم مشرقين فلما

تراءى الجمعان قال اصحاب موسى انا لمدركون ما وحی کردیم بموسی و او را گفتیم که بندگان مرا بشب بیرون
بر و از زمین مصر بیرون شو و چنان شو که در وقت رفتن کسی را از فرعون و فرعونیان خبر نباشد که ایشان شما را
این چنین گفت در بیان که خدای تعالی وحی کرد بموسی که بنی اسرائیل را بفرمای تا هر چهار خانه با خانه شوند و در هر سرای که ایشان باشند
بره بکشند و در سرای بخون آلوده کنند که من فرشتگان را خواهم گفت تا کودکان فرعون را هلاک کنند و علامت ایشان
اینست که در سرای بود که بر در آن سرای این خون باشد لشکر فرشتگان آنجا نشوند و هر جا که نظر بدان نکنند زور شود
بنی اسرائیل ابن ناگاه در یابند پس هر جا که بایستی کرد موسی همچنان کرد و چون روز شد فرعون بنگرید نا موسی چه
کرد بنی اسرائیل را همه را جستند و فرزندان ما بکشتند لشکر بفرمود تا جمع آیند از شهر بیرون بردند و بر اثر ایشان لشکری
روان کرد هزار هزار و پانصد هزار که هر یکی هر دستی سوار بودند با هر پادشاهی هزار مرد لشکر فرعون بفرمود تا در شهرها
منادی کردند و لشکر را جمع کردند و گفتند این جماعت کردهی اندک اند و ایشان ما را خشم آوردند عبد الله مسعود گفت
شمرده اند ایشان ششصد و هفتاد هزار مرد بودند و ایشان ما را خشم آورند و زنان و ما لهای ما برده اند و فرزندان
ما کشته اند و بی دستوری ما رفته اند وانا لجميع و ما همه تمام سلاح ایم و با قوت و شوکت تمام و لشکری حذرون خوانند
معنیش این باشد ما همه متیقظ و هوشیار و حذر کننده ایم و آورده ایم لشکر را که اگر کسی بیرون آید و فسادی
ما ما ده فساد او را قطع کنیم و برای آن این گفت تا ایشان که حاضر بودند از لشکر وی که آن ببینند که او را این کاری
و شکستی حالت فاخرجناهم ما بیرون کردیم فرعون و قوم او را از بوستانها و چشمهای آب که ایشان را بود و از
گنجها و مقام نیکو و جای بزرگوار که ایشان را بود و این جایهای ایشان بزرگان ایشان بود که نشستندی و خود و ختم
کرد ایشان بود آمدندی کذلك این کار همچنین بود که ذکر کرده شد ما ایشان را این همه املاک و پادشاهی بیرون
آوردیم و آن همه میراث بنی اسرائیل دادیم لشکر گفت فاتبعوهم فرعون و لشکر از پی ایشان برفتند در وقت بیرون آمدن
آفتاب پس آنگاه هر دو لشکر بهم رسیدند بدریا برسیدند بموسی را گفتند انا لمدركون ما را دریافتند چون موسی
بکنار دریا رسید و قت آن بود که آفتاب بر آمد لشکر فرعون برسیدند قوم موسی نگاه کردند از پیش دریا بود و از پس لشکر گفتند ای
موسی ایشان ما را دریافتند و بگرفتند اکنون از ایشان خلاص چگونه یابیم و راه کجا بریم قال كلا ان معي ربي
سيهدين فاوحينا الى موسى ان اضرب بعصاك البحر فانفلق فكان كل فرق كالطود العظيم وازلفنا

ثم الآخرين وأنجينا موسى ومن معه أجمعين ثم أغرقنا الآخرين إن في ذلك لآية وما كان
أكثرهم مؤمنين وإن ربك لهو العزيز الرحيم موسى ع گفت هرگز ایشان ما را در نیابند بدرستی که
نشوند خدای ما با منست مرا هدایت کند وراه نجات پدید آرد خدای تعالی خبر داد ازان وگفت درین حال ما وحی کردیم بموسی
گفتیم عصای خود بر دریا زن موسی عصا بر دریا زد دریا شکافته شد و پارهای آب هر پاره در هوا رفت وراه در میان پدید
آمد هر پاره ازان آب در بزرگی چنان بود که گفتی کوهی بود بزرگ عبد السلام گفت چون بکناره دریا رسید و خواست
در دریا شود این دعا بخواند یا کاینا قبل کل شیء ویا مکون کل شیء ویا کاینا بعد کل شیء اجعل لنا مخرجا ومخرجا خدای تعالی وحی
کرد بوی عصا بر دریا زن عصا بر دریا زد راه در دریا پدید آمد چنانکه قصه مشروح گذشت موسی بسلامت بگذشت وقوم او بگذرد
وفرعون بکناره دریا رسید چنانکه گفت وازلفنا ثم الآخرين یعنی نزدیک گردانیدیم بآن جایگاه دیگران را بعد با غرق کردانیدیم
ان فی ذلک لآیة بدرستی که درین آیتی و دلالتی هست و چگونه آیتی که صفت آن نتوان کرد همگنان آن را مشاهده کردند
ومعاینه بدیدند و بیشترین ایشان آیتی نیاوردند وایمان مؤمنین نگشتند و خدای تو ای محمد عزیز و با رحمت است
غالب بخشاینده است واتل عليهم نبأ إبراهيم إذ قال لأبيه وقومه ما تعبدون قالوا نعبد أصناما
فنظل لها عاكفين قال هل يسمعونكم إذ تدعون أو ينفعونكم أو يضرون قالوا بل وجدنا آباءنا كذلك
يفعلون قال أفرأيتم ما كنتم تعبدون أنتم وآباؤكم الأقدمون فإنهم عدو لي إلا رب
العالمين الذي خلقني فهو يهدين والذي هو يطعمني ويسقين وإذا مرضت فهو يشفين والذي
يميتني ثم يحيين والذي أطمع أن يغفر لي خطيئتي يوم الدين ای محمد برایشان بخوان خبر ابرهیم را چون او
پدر خود را گفت یعنی آزر وقوم خود را چه می پرستید هم ابرهیم اگرچه دانست که ایشان چه پرستند
وبر وی پوشیده نبود برای آن پرسید تا با ایشان نماید که آنچه ایشان می پرستند استحقاق عبادت ندارد
تا باشد که متنبه شوند و ازان باز گردند ایشان جواب دادند که ما بتان را می پرستیم و همه روز بر
عبادت ایشان مقیم شده ایم گفته اند که فرق میان صنم و وثن آنست که او صورتی باشد و وثن را صورتی
نباشد ولفظ ظل برای آن آورد که ایشان بتان را بروز پرستیدندی نه بشب و بران حمل کردن اولیتر
قال هل یسمعونکم ابرهیم ع گفت این بتان که شما می پرستید چه کنند برای شما چون ایشان را بخوانید و بشنوند

وجواب

وجواب دهند یا شما را سود دهند یا مضرت رسانند یعنی عبادت کسی را باید کرد که چون وی را بخوانی بشنود و اگر از
وی خواهی بدهد و کسی را باید پرستید که چون عبادت او کنی ترا نفع کند و ترا سود دهد و اگر نه پرستی ضرر رساند
و گزند رساند و گزند کند و ایشان را که شما پرستید ازین هیچ یک نیست خدای را باید پرستید و وی پرستیدن
این بتان وجوه فاسد گفته اند و ما بجمله آنست که گفتند ذکر عبارة ما اوردة است با تقصیر ما از تحقیقات او چیزی
اختیار کردیم تا ما را اثر دیدیلت کند و چنانکه گفتند ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی بعضی دیگر گفتند هر چیزی را خاصیت است
و خاصیت بتان آنست که شفیعان ما باشند بنزدیک خدا چنانکه گفت هولاء شفعاؤنا عند الله و شبهه بزرگتر
ایشان تقلید است چنانکه گفتند و ابرهیم را جواب دادند که آنچه سوال میکنی در بتان هیچ چیز نیست جز آنکه
ما پدران خود را چنین یافتیم و بریشان بودند و بتان را می پرستیدند ما نیز با ایشان اقتدا میکنیم قال افرأیتم ابرهیم گفت
هیچ میدانید شما که آنچه شما و اکنون می پرستید و پدران در روزگار گذشته پرستیدند ازین بتان و معبودان ایشان
همه دشمنان منند جز معبودی که خدای جهانیانست و این برای آن گفت تا سخن او بقبول نزدیک باشد از اینجا
گرد دین نصیحت نفس و دیت و انجه نصیحت وی باشد نصیحت غیری باشد و اگر گفتی که ایشان دشمن شمااند با این منابر نبودی
و در عداوت ایشان چند وجه گفته اند یکی آنکه اگر عبادت کنم ایشان را روز قیامت دشمن من باشند من کافر شوند
چنانکه گفت کلا سیکفرون بعبادتهم و ... معادات در میان دو کس باشد چوا و دشمن ایشان باشد ایشان بلزوم دشمن او باشند
الذی خلقنی آن خدای که مرا بیافرید در دنیا بر فطرت او وراه نماید مرا در آخرت بجنت و آن خدای که مرا هدایت کند با لطاف و توفیق
ویطعمنی و گفته اند که معنی آنست که آنکه مرا بیافرید در دنیا او مرا راه نماید مرا در آخرت بجنت وآن خدای که مرا طعام میدهد بانواع نعمت
پرورانید چنانکه مصطفی ... دو روزی ... حجاج بن عبد الکریم گفت ... ابرهیم ادهم [illegible]
رفتم او را دیدم [illegible] ساعتی بود [illegible] خود را بپرسید [illegible]
روز با او بودم [illegible] گفتم [illegible]
برگرفت [illegible] وانحط التراب [illegible] عن مقام السوال [illegible]
او بیرون آمدم و چند روز [illegible] گفتم [illegible]
الکلام [illegible] والنطق [illegible] رسول [illegible]

نزمیخواند که و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها او مثلث بینداخت و گفت چون خدای تعالی ضمان روزی کرده است
مرا کار کردن عرض است و برفت و همه شب تا روز عبادة میکرد و چیزی نیافت که بخورد بخفت در خواب دید که از بهشت
داروند برای آن بیست سالست طعام و شراب بخورد آورده اند که در عهد حجاج زاهدی بود که او را عبد الرحمن
نعم گفتندی او روزه نگاه داشتی بشبیر طعام نخوردی حجاج را بگفتند او را بگرفت و در خانه کرد بنگاه داشت یک ماه و شک نکرد که او مرده است
چون در گشادند او نماز میکرد او را گفت ای فاسق نماز بی طهارة میکنی او گفت آن کس محتاج طهارة باشد که طعام
و شراب خورد من بر وضوی اول که کردم اینجا آمدم و گفته اند که در ایام سیف الدوله زنی بود از اهل روم بگرفتند او را
بیاوردند آن زن از ایشان بگریخت و پنجاه روز ... و طعام ... سیف الدوله را گفت چون آمدی گفت هرگاه
گرسنه شدم سر را بقل هو الله احد خواندم سیر شدم و تشنه بودم آمد و چون رنجور شدم خدا مرا شفا داد اگر
بیماری و شفا هر دو از وست ابراهیم علیه السلام ... نگهداشت و بیماری حواله بخدای نکرد شفا را حواله بوی کرد تا بگوید ... ...
کرا باشد بوی حواله کنی یکی از جمله بزرگان گفت به بیمارستان فرو شدم مردی طبیب ... دیدم نشسته و جماعتی بیماران بر وی گرد
آمده هر کس شرح علت خود میداد و هر کس را دوا ... میفرمود ... بنزد بیمار آمدم وی نزد دکتر ... اثر
عبادت و سیمای صالحان بر وی پیدا او را گفتم ای استاد تو طبیبی ... بیماری هست ... گفت
بیمار گناه ... ...
و در ... ... حکمت بر آرد
بر اوراق صفا ... ...
یمیتنی و آن خدای که بمیراند مرا و زنده کرداند و اهل اشارة گفته اند یمیتنی بالعدل و یحیینی بالفضل یمیتنی بالفراق و یحیینی بالتلاقی
یمیتنی بالخذلان و یحیینی بالتوفیق الایمان و آن خدای که من طمع دارم که گناه مرا بیامرزد در روز حساب ... روایت
کرد که رسول علیه السلام را گفتند عبد الله بن جدعان صله رحم کردی و اطعام کردی و اسیران آزاد کردی آنرا هیچ سودی
کند گفت نه برای آنکه هرگز نگفت رب اغفر لی خطیئتی یوم الدین یعنی مسلمان نبود و بقیامت ایمان نداشت رب هب لی
حکما و الحقنی بالصالحین و اجعل لی لسان صدق فی الآخرین و اجعلنی من ورثة جنة النعیم و اغفر
لابی انه کان من الضالین و لا تخزنی یوم یبعثون یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب

فی بیان ... التوحید

یمیتنی

سلیم یا رب خدا مرا حکمت بخش و علم و فهم ده کلبی گفت یعنی نبوت خواست و مرا بدان صالحان که پیش از من گذشتند و بیک مردان رسانی
از پیغمبران و بمنزلت و درجة ایشان رسان ابن عباس گفت مراد اینست که مرا با اهل بهشت در رسان و اجعل لی لسان صدق فی
الآخرین و مرا ثنای نیکو زبان راستگویان در میان جمعی از پسینان گفته اند مراد ذکر جمیل است و ثنای حسن و قبول عام در جمله امت
خدای تعالی دعای او اجابت کرد تا همه ام او را دوست دارند و ثنای او گویند دیگر گفته اند که مراد بدین آنست که در عقب من پیغمبری
کن راستگو یعنی محمد صلی الله علیه و سلم و مرا از جمله وارثان بهشت یا نعمت گردان که بهشت را میراث گیرند دیگر بیامرز پدرم را یعنی عم مرا که او
از جمله گمراهان بود آنرا بدین توحید مراد ... الا اینجا که فرشته و این آمرزش خواستن او برای آن بود که او را وعده داده بود که
ایمان آرد چنانکه گفت و ما کان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه و لا تخزنی و مرا خوار مکردان و عذاب مکن
آنروز که خلایق را برانگیزند یعنی روز قیامت آنروز که سود نکند دنیا و مال و عشیره و فرزندان و پیران الا آنکس که دلی
او بسلامت باشد یا مال الاولاد اگر نفقه کند در طاعت خدای و با پسران آنجا که هدایت کند بدین خدای امام جعفر صادق
میگوید سلامت یا فتن از دنیا ... ... گفته اند از شرک و شک سعید بن مسیب گفت قلب سلیم دلی باشد درست و آن دل
مؤمن باشد برای آنکه دل منافق بیمار بود که قوله تعالی فی قلوبهم مرض و ازلفت الجنة للمتقین و برزت الجحیم للغاوین و قیل لهم
این ما کنتم تعبدون من دون الله هل ینصرونکم او ینتصرون فکبکبوا فیها هم و الغاوون و جنود ابلیس
اجمعون قالوا و هم فیها یختصمون تالله ان کنا لفی ضلال مبین اذ نسویکم برب العالمین و ما اضلنا الا
المجرمون فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم بهشت را نزدیک کرده اند برای متقیان و پرهیزکاران و از حجاب بیرون
آرند تا ایشان مشاهده کنند و بدیدار آن خوشدل و شادان شوند و دوزخ را از برای گمراهان کشف کنند و بصحرا آرند
تا عذاب و اهوال آن مطالعه کنند و معاینه ببینند و بر اعجز کرده باشند تلهف و تحسر خوردن و در آنوقت ایشان را گویند
که کجا اند بتان که شما ایشان را می پرستیدید بیرون خدای تا امروز شما را یاری کنند و انتقام شما کشند و فریاد شما رسند
فکبکبوا فیها پس بسر در آرند ایشان را یعنی عابدان و معبودان را در دوزخ و ضال و مضل را با هم در دوزخ اندازند و جنود
ابلیس و لشکر ابلیس را که از جن و انس بودند در دوزخ برند قالوا و هم فیها گویند ایشان و حال آن باشد که در دوزخ با یکدیگر خصومت کنند
که بخدای که ما در گمراهی ظاهر و هویدا بوده ایم و این از کلام اتباع و سفلاست که رؤسای شیاطین را گویند از آنرو که چون ما
شما را راست میکردیم و یکسان میگردانیدیم با خدای جهانیان در عبادت و شما را با او برابر کردیم آنرا گویند و ما اضلنا و ما

گمراه نکردند مگر مجرمین یعنی شیاطین جن و انس از دعاة باطل ابو العالیه و عکرمه گفتند ابلیس است و قابیل پسر
آنکه اول کسی بود که خون بناحق کرد و قاعدهٔ معاصی نهاد فما لنا من شافعین ما را نیست شفاعت کنندگان
هیچ شفیعی و دوستی خویش و این آنکه گویند که پیغمبران گناه کاران را شفاعت کنند جابر انصاری گفت که
رسول ص گفت چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند یکی از جملهٔ ایشان گوید با خدا یا حال دوستان ما
چیست خدای تعالی گوید ایشان بدوزخ اند گرفتار بگاه خدای مومنان شفاعت کنند و گویند یا خدا
او را از کرم عفو کن گوید بخشیدم بروید و او را از دوزخ بیرون آرند در آن وقت کافران گویند فما
لنا من شافعین ولا صدیق حمیم در آثار آمده است که هیچ جای نباشد که جمعی از مومنان گرد آیند و ذکر
خدای بود در میان ایشان بندهٔ باشد از اهل بهشت و در حق ایشان قبول کنند و اهل ایمان شفیع باشند
از امام جعفر صادق ع روایت است که گفت والله لیشفعن شیعتنا بخدای که شیعه خود را شفاعت کنیم تا بار
تا گفتند آنکه دشمنان ما گویند فما لنا من شافعین فلو ان لنا کرة فنکون من المؤمنین ان فی ذلک لآیة و
ما کان اکثرهم مؤمنین وان ربک لهو العزیز الرحیم کذبت قوم نوح المرسلین اذ قال لهم اخوهم
نوح الا تتقون انی لکم رسول امین فاتقوا الله واطیعون وما اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا
علی رب العالمین فاتقوا الله واطیعون ایشان تمنای محال کردند و گویند که کاشکی ما را بدنیا باز گشتی
باشد تا از جملهٔ مومنان باشیم و ایمان آریم از بهر آنکه نظر و اندیشه کنیم اکنون حق تعالی در عقب این قصه گفت بدرستی که در
قصه گفتن این دلالتی هست کسی را که اندیشه کند تا ایمان آرد و نبودند بیشتر از ایشان مومن از بهر آنکه نظر و اندیشه
نکردند تا حق را بشناسند و خدای تو ای محمد عزیز و رحیم است غلبه کننده بارحمت است آنگه قصه نوح و امت وی گفت
حکایت کرد و گفت قوم نوح پیغمبران مرسل را بدروغ داشتند گویند که ایشان یک پیغمبر بیش نیامد چرا گفت که پیغمبران را
تکذیب کردند گویند اخبار پیغمبر آورد دیگران پیغمبران جمله آن آورده اند و گفتند که از توحید و عدل و دعوت براه حق پس
تکذیب یکی از ایشان تکذیب همه کرده باشد اذ قال لهم اخوهم نوح چون نوح گفت ایشان را برادر ایشان نوح برادر نسبی بود
نه برادر دینی چنانکه حضرت امیر المؤمنین ع گفت اخواننا بغوا علینا الا تتقون ای از خدای نمی ترسید شما من شما را رسولم
از خدای امانت معتمد و استوار بر وحی و ادای رسالت از خدای بترسید و در طاعت باشید من و فرمان برید

شما را میفرمایم و باین دعوی میکنم و من شما را بر ادای رسالت مزدی نمیخواهم و عطائی طمع ندارم مزد من نیست
مگر بر خدای جهانیان از خدای بترسید و فرمان من برید و تکرار این برای آن کرد تا نقش ایشان مقرر گرداند باز آنکه
هر یکی از آن تعلق بعلتی دارد علت اول که گفت که او امین بود در میان ایشان و علت دوم طمع او را از مال ایشان قطع کرد
قالوا انؤمن لک واتبعک الارذلون قال وما علمی بما کانوا یعملون ان حسابهم الا علی ربی لو تشعرون وما انا بطارد ذیة
المؤمنین ان انا الا نذیر مبین قالوا لئن لم تنته یا نوح لتکونن من المرجومین قال رب ان قومی کذبون
فافتح بینی وبینهم فتحا ونجنی ومن معی من المؤمنین فانجیناه ومن معه فی الفلک المشحون ثم اغرقنا بعد
الباقین ان فی ذلک لآیة وما کان اکثرهم مؤمنین وان ربک لهو العزیز الرحیم ایشان نوح را جواب دادند
و گفتند ای تصدیق کنیم و بر راست گوئی داریم ترا و حال آنکه متابعت کرده اند ترا جمعی فرومایگان که هیچ حسب ندارند
و نزدیک عبد الله عباس گفت جولاهان و لخواستند عکرمه گفت کفشگران نوح گفت و ما علمی ایشان میدانند که حساب ایشان
بر من نیست و من چه دانم که ایشان چه کنند و عمل ایشان چه سبیل است و باخواست احوال ایشان مکلف نیستم
چه کار است مرا بدعوت ایشان و ظاهر عمل ایشان بر من نیست بر خدای است اگر شما میدانید که شما ایشان را باخواست کار است
با خدای گذارید و من این مومنان را از نزدیک خود بر نرانم و از پیش خود دور نکنم بلکه این علت که شما گفتید و از قلت
باز ایشان دارند الکیان تا نیستم من الا بیم کننده بیان کننده قالوا لئن لم تنته اگر نوح را تهدید کردند و گفتند از آنکه میگو
باز ایستی دست از ایشان بدار اگر باز ایستی ترا سنگسار کنیم و از جملهٔ سنگسار کردگان باشی و رجم یعنی دشنام دادن باشد یعنی
دشنام دهیم ابو حمزه ثمالی گفت هر کجا که در قرآن رجم است یعنی قتل است الا آنکه در سوره مریم است لئن لم تنته لارجمنک اگر
باز نه ایستی ترا دشنام دهیم این بمعنی شتم است نوح از ایشان نومید شد پناه با خدای داد گفت خدایا این قوم مرا بدروغ
میان من و ایشان حکم کن و مرا و کسانی که با من اند از مومنین از این قوم برهان و خلاص ده فانجیناه حق تعالی گفت او را نجات
دادیم و آنکسانی که با وی در کشتی بودند پر از جانوران از هر نوعی بار های گران پس هلاک کردیم و غرق گردانیدیم پس از آن
کافران را که مانده بودند با نوح در کشتی نشسته بودند بدرستی که در این آیتی و دلالتی هست ایشان را که متعظ شوند ولیکن
بیشتر از ایشان ایمان نیاوردند و ایمان نیاوردند و مومن نبودند و خدای تو ای محمد عزیز است و رحیم غلبه کند بر رحمت
خود ببخشاید کذبت عاد المرسلین اذ قال لهم اخوهم هود الا تتقون انی لکم رسول امین فاتقوا الله واطیعون

وما اسئلكم عليه من اجر ان اجري الا على رب العالمين اتبنون بكل ريع آية تعبثون وتتخذون مصانع
لعلكم تخلدون واذا بطشتم بطشتم جبارين فاتقوا الله واطيعون واتقوا الذي امدكم بانعام وبنين
وجنات وعيون اني اخاف عليكم عذاب يوم عظيم قالوا سواء علينا اوعظت ام لم تكن
من الواعظين ان هذا الا خلق الاولين وما نحن بمعذبين فكذبوه فاهلكناهم ان في ذلك
لآية وما كان اكثرهم مؤمنين وان ربك لهو العزيز الرحيم وقوم عاد كه پيغمبر ايشان هود بود بدروغ
داشتند پيغمبران مرسل را اذ قال لهم اخوهم چون گفت ايشان را برادر ايشان در نسب هود الا تتقون اي از خداي نمي ترسيد
كه روي بشرك مي آريد و در روي عاصي ميشويد اني لكم من شما را رسولي استوارم و پيغمبري معتمد و امين ام هميشه مرا بامانت
و ديانت مي شناختيد چنانك از اين جهة گوينده است كه مراد بعضي منهم ميدا ريد فاتقوا الله از خداي بترسيد و مرا اطاعت داريد
و من از شما هيچ مزدي طمع ندارم و از شما هيچ نميخواهم بيشتر مزد من مگر بر خداي جهانيان ثواب مرا بدهد و مزد من مزدي
بر تبليغ رسالت اتبنون خطاب كه دا ايشان را و گفت اي بهر بالا دي آيتي و بنائي ميكنيد بعبث و بازي نه از كه شما را بدان احتياج
باشد و مقاتل گفت ايشان بسوي بهائي بنا ره رفتندي و راه بنا بر و بندي و بر قصدي و راهها بنائهاي بلند و ميلهاي
دراز بنا كردند و ايشان را بان هيچ احتياج نبود و هر كاري كه كسي كند و او بآن محتاج نباشد عبث باشد از سعيد روايت
كرد هر بنائي كه بنا نهند او بال باشد بر خداوند روز قيامت مگر بنائي كه او از آن گزير نباشد مجاهد گفت كبوتر
ساختندي و بان بازي كردندي و تتخذون مصانع فرا ميگيريد و ميسازيد كوشكهاي بلند و گفته اند برجهاي كبوتران
و گفته اند قلعها و ابدانها نيز گفته اند اين براي آن ميكنيد كه تا بود شما هميشه مانيد يا اين بناها شما را حمايت كنند و مرگ از شما
باز دارند واذا بطشتم و چون فرا گيريد بشمشير و تازيانه بزجبار وار ميگيريد و ميكشيد و ميزنيد جبار از آدميان كسي باشد
كه از غضب مردم را زنند و كشند و بعذاب تعجيل كنند بي آنكه در عاقبت انديشه كنند فاتقوا الله از خداي بترسيد و طاعت من داريد
از آن خداي كه با شما نعمتها كرد و مدد و قوت داد با نعمتها و ميشناسيد مدد فرستاد شما را بچهارپايان و پسران و بوستانها
بسيار و درخت و چشمهاي آب روان خداي را شكر كنيد و در روي كافر مشويد كه بر شما از عذاب روز بزرگ ميترسم قالوا
مرسهم ايشان گفتند خود را بسيار رنج مده در وعظ گفتن كه بر ما يكسانست اگر وعظ گوئي و اگر نگوئي و از جمله واعظان
نباشي كه ما بوعظ تو متعظ نخواهيم شدن و سخن تو قبول نخواهيم كردن آنگه گفتند اين نيست مگر آنكه تو ميگوئي از دين

نشاني

و بعث و نشور الا دروغ پيشينيان و سخن فرا هم بسته ايشان يا نيست اين از پيش و بودن و مردن الا عادت و خوي
گذشتگان از زندگاني و مرگ نوع نوع چند زنده باشيم چنانكه ايشان بودند آنگه بميريم چنانكه ايشان مردند اما انچه
تو دعوي ميكني بر انواع از بعث و نشور و حساب و كتاب اين اصلي نباشد وما نحن بمعذبين ما را عذاب نخواهند كرد
فكذبوه ايشان پيغمبر خود را بدروغ داشتند فاهلكناهم ايشان را هلاك كرديم بسبب تكذيب ايشان بحقيقت كه در اين اعتبار و دلالتي
كساني را كه نظر و انديشه كنند و از آثار ايشان كه ديدند عبرت گيرند تا ايشان را رسيد از عذاب ايشان بترسند
ايشان مؤمن نبودند و خداي تو عزيز و رحيم است آنكه خواهد بخشايد كذبت ثمود المرسلين اذ قال لهم اخوهم
صالح الا تتقون اني لكم رسول امين فاتقوا الله واطيعون وما اسئلكم عليه من اجر ان اجري
الا على رب العالمين اتتركون في ما ههنا آمنين في جنات وعيون وزروع ونخل طلعها هضيم
وتنحتون من الجبال بيوتا فارهين فاتقوا الله واطيعون ولا تطيعوا امر المسرفين الذين يفسدون
في الارض ولا يصلحون قالوا انما انت من المسحرين ما انت الا بشر مثلنا فأت بآية ان كنت من
الصادقين قال هذه ناقة لها شرب ولكم شرب يوم معلوم ولا تمسوها بسوء فيأخذكم عذاب
يوم عظيم فعقروها فاصبحوا نادمين فاخذهم العذاب ان في ذلك لآية وما كان اكثرهم مؤمنين
وان ربك لهو العزيز الرحيم ثمود پيغمبر خود را صالح تكذيب كردند و در انجا ايشان را بان دعوت ميكرد تكذيب جمله پيغمبران
بود از آنكه همه بآن دعوت كردندي چنانست كه ايشان تكذيب پيغمبران همه كردند اذ قال لهم گفت ايشان را برادر ايشان در
نسب صالح الا تتقون از خداي نمي ترسيد از خداي بترسيد كه من شما را رسولم از قبل خداي با امانت و اطلاع بر من داريد
در انچه شما را ميفرمايم و من از شما هيچ مزدي و عطائي طمع ندارم و هدايت شما را بي طمع ميكنم طمع من بر خداي هست و مزد
من بر وي است و او خداي عالميانست آنگه روي با ايشان كرد و زبان وعظ بگشاد و گفت اي شما مي پنداريد كه شما را بگذا
گذاشتني اند در انجا اينجا از نعمت فيما ههنا آنكه اينجا كرد و گفت في جنات در بوستانها و چشمها و كشت زارها كه شما راست
خرما كه شكوفهاي او لطيف و نيكو باشد و بار او نرم باشد و نرم مجاهد گفت نرم باشد چنانكه دست بر وي نهند شكسته
آنگه گفت هضيم آن باشد و چون خشك شود هشيم بود ابو العاليه گفت آن بود كه در دهن باز شود مقاتل گفت هضيم آن
باشد بر هيچ كه چون بر هم افتد بعضي بعضي را بشكند و تنحتون مي تراشيد و ميكنيد از كوهها و سنگها خانها

هضيم
رم

فارهین کربنایت فبو کیدو استاد در تراشیدن سنگ و ساختن خانها ازان و کفته‌اند فرهین بطر کردکان ابو
عبیده کفت فرهین بشاد و خوشدلان این همه نعمت که برشما کردانید از خدا بترسید و زوال نعمت و اطاعت من
کنید در انچه شما را امیر میفرمایم که رضای خدا در انست و صلاح دنیا و آخرت ولا تطیعوا و فرمان مبرید این
مسرفان را که تعدی میکنند و از حد میرسند از مسرفان که در زمین فساد میکنند و در خرابی از معصیت سعی
میکنند و کار خود با صلاح نمی آرند و صلاح زمین بطاعت و فرمان برداری حق میجویند قالوا انما انت
صالح را کفتند ای صالح بحقیقت که تو از جمله آنهای که بایشان سحر کرده باشند و ایشان را فریفته و عقل و خرد
ایشان برده و این چه کونه باشد که تو پیغمبر باشی و تو نیز آدمی هستی همچون ما اکر راست میگوئی آیتی بیار و معجزی
بنمای صالح کفت آیت و معجزه من این ناقه است او را ستانها از این آب نصیبی و شما راست نصیبی و روز معلوم
تعرض با و مکنید و دست بدی باو دراز مکنید و قصد کشتن او مکنید که بکیرد شما را عذاب روز بزرگ
ایشان آن نصیحت صالح نشنیدند و قصد کشتن ناقه کردند فعقروها پی کردند ناقه را و بکشتند و در
بامداد آمدند چون عذاب بدیدند ناکرده خود پشیمان شدند وقتی که پشیمانی ایشان سود نداشت و آن
وقت مشاهده عذاب بود فاخذهم العذاب بکرفت ایشان را عذاب همه هلاک شدند و مستاصل کشتند
و بدرستی که در این قصه آیتی و دلالتی هست و اعتباری عاقلان را اکر اعتبار کیرند و از مثال آن پرهیز کنند و ایمان
آرند و ما کان اکثرهم و بیشتر ایشان ایمان نیاوردند و مشرک شدند و خدای تو عزیز و با رحمت است کذبت قوم
لوط المرسلین اذ قال لهم اخوهم لوط الا تتقون انی لکم رسول امین فاتقوا الله واطیعون وما اسئلکم علیه من اجر
ان اجری الا علی رب العالمین اتاتون الذکران من العالمین وتذرون ما خلق لکم ربکم من ازواجکم
بل انتم قوم عادون قالوا لئن لم تنته یا لوط لتکونن من المخرجین قال انی لعملکم من القالین رب
نجنی واهلی مما یعملون فنجیناه واهله اجمعین الا عجوزا فی الغابرین ثم دمرنا الاخرین وامطرنا
علیهم مطرا فساء مطر المنذرین ان فی ذلک لایة وما کان اکثرهم مؤمنین وان ربک
لهو العزیز الرحیم قوم لوط پیغمبران مرسل را تکذیب میکردند و تکذیب لوط تکذیب ایشان بود اذ قال لهم چون
کفت ایشان را لوط که برادر ایشان بود در نسب ای قوم از خدای بترسید و از عذاب او حذر کنید و من شما را

پیغمبری

پیغمبری امین با امانت و دیانت و معتمد بوده ام و همیشه صلاح کار شما خواسته‌ام از خدا بترسید و طاعت من دارید
که صلاح دین و دنیای شما در اینست وما اسئلکم و من شما را برین سخن که میکویم و پند میدهم مزد نمی‌خواهم مزد
من بر خداست مزد مرا او دهد و ثواب بحساب نیکی رساند انکه در تقریع و توبیخ و ملامت ایشان کرفت بر انچه
میکردند از ناشایست و کفت اتاتون الذکران ای بنزدیک مردمان می آیید و با مردان خلوت میسازند و جماع
با نان سازند و دوست میدارید و ترک میکنید انچه خدای برای شما آفریده است از زنان شما که شما
کروهی مردمید از حد کذرنده و بیدادکر و ستم کننده از انچه حلال است در میکذرید و انچه حرامست میکنید ایشان
چون سخن لوط بشنیدند و برا تهدید کردند و کفتند که ازین باز ایست که میکوئی که اکر باز نه ایستی و دست ازین بر
نداری ترا از شهر بیرون میکنیم و از جمله بیرون کرده کان باشی لوط کفت من عمل شما و کردار شما را دشمن میدارم و از
جمله آنم که عمل شما را بغایت دشمن دارند انکه لوط دعا کرد و از خدای نجات خود و اهل خود خواست که کفت بار خدایا مرا و اهل مرا
از عذاب و عقاب انچه کار میکنند ایشان نجات ده و ما را در عذاب شریک مکردان و از دیدن افعال بد ایشان برهان چه این
نمیتوانم دیدن و ایشان پند و وعظ من نمیشنوند خدای تعالی کفت دعای وی اجابت کردیم و او را و اهل او را نجات
دادیم از عذاب که بایشان فرستادیم مکر پیره زنی او و آن زن او بود که کافر بود و از جمله ایشان شد که کشته و هلاک
شوند باد در عذاب بماندند انکه دیکران را هلاک کردیم و دمار از ایشان بر آوردیم و بباریدیم بر سر ایشان باران را یعنی
بر سر ایشان سنگ باراندیم پس از انکه شهرهای ایشان خراب کردیم و بد باران بود باران بیم کردکان بعذاب و بعضی
میکویند که آن سنگ که بر سر ایشان بباریدند سنگ کبریت بود و آتش ان فی ذلک لایة بدرستی که در آن آیتی بود و دلالتی
هر کسانی را که بنظر اعتبار بنکرند و ما کان اکثرهم و بیشتر ایشان مومن نبودند و خدای تو ای محمد عزیز و رحیم
است منتقم از کافران و عذاب ایشان و مشفق و مهربانست بمؤمنان کذب اصحاب الایکة المرسلین اذ قال لهم
شعیب الا تتقون انی لکم رسول امین فاتقوا الله واطیعون وما اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا علی رب
العالمین اوفوا الکیل ولا تکونوا من المخسرین وزنوا بالقسطاس المستقیم ولا تبخسوا الناس اشیاءهم ولا تعثوا
فی الارض مفسدین واتقوا الذی خلقکم والجبلة الاولین قالوا انما انت من المسحرین وما انت الا بشر مثلنا
وان نظنک لمن الکاذبین فاسقط علینا کسفا من السماء ان کنت من الصادقین قال ربی اعلم بما تعملون

فكذبوه فأخذهم عذاب يوم الظلة انه كان عذاب يوم عظيم ان في ذلك لآية وما كان اكثرهم مؤمنين
وان ربك لهو العزيز الرحيم بدروغ داشتند خداوندان بیشه را یکی نام شهر ایشانست یا آنکه نام بیشه ایست
ایشان پیغمبر را بدروغ داشتند خاصه پیغمبر خود را شعیب از ایشان نبود و از شهر ایشان او از مدین بود نه بینی که چون ذکر
مدین کرد گفت والی مدین اخاهم شعیبا فاتقوا الله شعیب گفت ایشان را از خدای بترسید و طاعت من دارید و من
از شما مزدی نخواهم مزد من نیست مگر بر خدای جهانیان و دعوت پیغمبران برای آن بر یک لفظ و معنا آمد که ایشان همه بر یک
دعوی میکردند از تن خدای عزوجل و توحید و عدل و امر بمعروف و نهی از منکر و طاعت خدا و رسول و اخلاص عبادت
امتناع از طمع اجرت بدعوی و ادای رسالت آنکه شعیب ایشان را بفرمود که چون می پیمایند پیمانه را راست دارید و تمام
و تمام دهید و مباشید از جمله ایشان که کم پیمایند و کم سنجند و زنوا بالقسطاس المستقیم و بترازوی راست سنجید و حق مردمان
کم مکنید و حق ایشان مبرید و در زمین فساد و تباهی مکنید و بترسید از خدای که شما را بیافرید و گروهی پیشینیان را
و فساد ایشان آن بود که ایشان راه زدندی و مال بردندی و درا عهای مردم را تباه کردندی ایشان شعیب را گفتند
از جمله فریفتگانی یا از آنانکه برا و جادوی کرده باشند و عقل ایشان را تباه کرده باشند و نیستی تو آدمی همچو ما و ما ترا از جمله
دروغ زنان می پنداریم در دین اینکه تو دعوی میکنی پس اگر راست میگویی و از راستگویانی کافی فرو افکن بر ما پارهای آسمان
یعنی دعا کن تا خدای تو پارهای آسمان بر ما اندازد و ما را هلاک کند اگر تو راستگویی شعیب گفت خدای من عالمتر است بآنچه شما
میکنید تا شما را جزا دهد بر حسب استحقاق فکذبوه ایشان شعیب را بدروغ داشتند پس بگرفت ایشان را عذاب ابر و آنچنان بود که
خدای تعالی هفت روز از ایشان باد را باز داشت و گرما بر ایشان مسلط کرد چنانکه دم نتوانستند زدن در سردابها میرفتند
و جایهای خنک طلب میکردند هر کجا که میرفتند گرمتر بود پس ابری آمد و سایه بر ایشان بیامد و ایشان در سایه ابر
رفتند تا ساعتی گرمای ایشان بنشیند از آنجا ابر نسیمی بوزید و ایشان از آن راحت یافتند یکدیگر را آواز دادند همه بیامدند
و در آن سایه جمع شدند خدای تعالی از آن ابر آتش بر ایشان ببارید تا همه بسوختند قتاده گفت خدای شعیب را بدو گروه
فرستاد با هل مدین و اصحاب الایکه اهل مدین بصیحه هلاک شدند و بعضی دیگر گفتند عذاب ظله آن بود که هفت شبانروز
گرما بر ایشان مسلط شد تا ایشان را دم باز گرفت آنگه کوهی پدید آمد و ایشان یکی از ایشان آنجا رفت سایه ای دید
و در پیرامن کوه چشمهای آب و درختان آنجا بیاسود و آب خورد و چند آنکه خواست بگرفت آنگه برخاست و بخانه

واهل

شعرا ۱۰۹

واهل بیت خود را از آن خبر داد ایشان بیرون رفتند و بتفرج در آن شدند و باز آمدند و اهل شهر را گفتند اهل شهر همه
و آنجا جمع شدند و هیچکس نماند الا که آنجا حاضر آمدند خدای تعالی آن کوه بر سر ایشان در آورد و همه را در زیر سنگ هلاک کرد
ان فی ذلک لآیه در هلاک کردن ایشان و مکافات علامتی و پندی هست و بیشترین ایشان مومن نبودند خدای تو ای محمد غالبست و بخشا
غلبه کننده و بخشنده وانه لتنزيل رب العالمين نزل به الروح الامين على قلبك لتكون من المنذرين بلسان عربي مبين
وانه لفي زبر الاولين اولم يكن لهم آية ان يعلمه علماء بني اسرائيل ولو نزلناه على بعض الاعجمين فقرأه عليهم ما
كانوا به مؤمنين كذلك سلكناه في قلوب المؤمنين لا يؤمنون به حتى يروا العذاب الاليم فيأتيهم بغتة
وهم لا يشعرون فيقولوا هل نحن منظرون افبعذابنا يستعجلون بدرستی و حقیقت که قرآن تنزیل خدای جهانیانست
یعنی منزل است بر او الروح الامین فرود آورد او را بر دل تو ای محمد جبرئیل الامین تا این قرآن در دل تو ثابت و راسخ باشد و حافظ
باشی خدای این قرآن را جبرئیل بفرستاد تا بر دل تو فرود آمد و در حفظ و فهم تو قرار گرفت تا تو از جمله پیغمبران بیم کننده باشی خلایق را
عربی فصیح و هویدا و آنکه این زبان که زبان عربیست آنرا ذکر کردند و خاصیتی پنج تن بودند هود و صالح و شعیب و اسمعیل و محمد
که معنی اینست که این قرآن را بلغت عرب فرستاد تا تو باین زبان اندر یابی و بیان سازی قوم خود را که هر پیغمبری که فرستادیم بزبان قوم
چنانکه گفت وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه و فرستادن قرآن بعربی و جز فرستادن بر دل تو زیرا که چون لغت تو
قوم تو باشد و قوم تو او را فهم کنند و در یابند و در لغتها از آن با خبر باشند دیگر زبان دیگر نازل بودی بر سمع تو نزدیک
بودی از آنجا که اصوات حروف او شنیدی و معانی او فهم نکردی و ندانستی و گفت نزل علی قلبک برای آن گفت که محمد
بود جبرئیل بروی خواندی و او بدل آن را یاد گرفتی و انه و این قرآن یعنی ذکر او و صفت او در کتابهای پیشینیان بوده است
بمعجز بشارت از آن خبر داده اند ایشان امت خود را بمحمد و قرآن بشارت دهند اولم یکن لهم آیه ان یعلمه علماء بنی اسرائیل
علمای بنی اسرائیل میدانستند و در کتب ایشان او را دلالتی حجتی بود بر صحت نبوت او و این علما چون عبدالله بن سلام
و غیر ایشان اند عبدالله عباس گفت سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان مکه کس فرستادند بجهودان مدینه که چه میگویید در
محمد و نعت او ایشان گفتند که وقت بعث اوست و ما در تورات نعت و بعثت او خوانده ایم خدای تعالی گفت این نیز دلالتی
هست بر صدق نبوت و دعوی پیغمبری وی و لو نزلناه و اگر ما این قرآن را بر بعضی عجمیان و ناپارسیان فرستادیمی و آنگه رسول
او بر ایشان خواندی عجمیان با آن ایمان نیاوردندی گفتندی که ما ندانیم تا او چه میگوید و ما این زبان ندانیم اعجمی مردی

کسانی که تازی نتوانند کفت یا فصیح نباشد در کفتن اکر چه از عرب باشد و عجمی کسی را کویند که فصیح نبود و با عجم و اکرچه
فصیح زبان باشد و معنی در عبیه کذلک سلکناه ما چنانکه قرآن را بزبان عربی بلغت ایشان فرستادیم او را در
دل کافران انداختیم با آنکه رسول ما او را بر ایشان خواند و معنی این سلک ادخال الشی فی البال باشد یعنی بر دل ایشان
کذرانیدیم چه اکر عجمی خلق باشد علم ضروری بودی و ایشان زبان عالم بودی همچنانک شنودی ایشان را در
دو صحائف و خدای تعالی القاء آن بر دل ایشان بطریق نفی قامت حجت کند بر ایشان تا حجت بر ایشان متوجه باشد
و این نوعی از لطف باشد که بعث کند مکلف را بر نظر هر کس که عند آن نظر کند بمعرفت رسد و هر کس که نظر نکند
در ضلال النفس عاند و حجت بر و متوجه شود انکه خبر داد و کفت لا یومنون ایشان بقرآن و بمحمد ایمان نیارند
انکه که عذاب دردناک خدای تعالی مشاهده کنند و معاینه ببینند و ملجا شوند ایمان ایشان سود ندارد
اکر ایمان آرند از ایشان نپذیرند فیاتیهم بغتة تا با ایشان آید عذاب بی دفعه چنانکه ایشان را خبر نباشد
و ایشان ندانند فیقولوا این کافران کویند چون عذاب معاینه ببینند ما را هیچ مهلت خواهند داد تا ایمانی
مهلت کنند اما هیچ مهلت ایشان ندهند و کفته اند که معنی اینست که چون عذاب این کافران رسد ایشان را سوال کنند
درازی عمر ایشان و خوشی عیش و تنکانی ایشان در آن وقت کویند ایا ما را هیچ مهلت دهند تا ما لانفعال و
تدارک کار خود کنیم انکه کفت افبعذابنا یستعجلون این کافران بعذاب ما استعجال میکنند و شتاب میکنند که مینماید که این عذاب
خواهد بود و جزا و بیاید معنا که کفت سیعلم الذین کافران کفتند ای محمد این عذاب که تو ما را بان تهدید
میکنی کی خواهد بود و این بر سبیل استهزا و انکار کفتند افرایت ان متعناهم سنین ثم جاءهم ما کانوا یوعدون
ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون وما اهلکنا من قریة الا لها منذرون ذکری وما کنا ظالمین وما تنزلت به
الشیاطین وما ینبغی لهم وما یستطیعون انهم عن السمع لمعزولون ای پیغمبر می بینی و میدانی که اکر ما این کافران را
برخورداری دهیم سالهای بسیار با نعمت ایشان و انچه ایم از نعمت پس اکر با ایشان آید عذاب ایشان را بان بیم کرده اند
و وعده داده اند از عذاب الیم ایشان را هیچ سود نکند آنچه ایشان را بیم داده اند و وعده داده اند از توانکری و مال که
بان تمتع داده شود یعنی سود نکند و عذاب ایشان بازندارند و انچه کسب کرده باشند و انه و خیر ایشان را نرساند
نرسد وما اهلکنا من قریة ما هیچ شهری و دهی را خراب نکردیم الا که ایشان را بیم کنندکان بودند یعنی از پیش

رسولان

رسولان و پیغمبران فرستادیم تا ایشان را بترسانند و وعید دادند چون نترسیدند و پند نکرفتند ایشان را هلاک کردیم
و بر ایشان ظلم نکردیم بلکه ایشان بر خود ظلم کردند بکفر و عصیان خود را مستوجب عقاب کردند و ما هرکز ظالم و ستمکار نبودیم
ناستحق را عذاب نکردیم و حجت را الحکمة بر کس تعجیل عذاب نکردیم وما تنزلت به الشیاطین سبب نزول این آیه آن بود که کافران کفتند
که محمد بر ما میخواند از جنس آنست که شیاطین در وحی آرند و بر کاهنان القا میکنند تا ایشان را خبر میکنند خدای تعالی این
آیه فرستاد و تکذیب ایشان کرد و کفت این قرآن را شیاطین نیاورده اند بلکه جبرئیل آورده است از نزدیک خدای جهان و ننشاید
این را بهیچ شیاطین را و نباشد و نتوانند که مثل این قرآن بیارند از آنجا که علم این نظم ندانستند و نزدیک ایشان نباشد چرا ایشان
معزولند از آنکه چیزی شنوند از فرشتکان و از استراق سمع و شنودن از اهل آسمان ممنوع اند و چنانکه پیش از ایشان رسیدند نمیکنون
نتوانند اکر خواهند که شنوند برجوم ستارکان و شهب از آن باز داشته شوند فلا تدع مع الله الها آخر فتکون من المعذبین
وانذر عشیرتک الاقربین واخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین فان عصوک فقل انی بری مما تعملون وتوکل
علی العزیز الرحیم الذی یریک حین تقوم وتقلبک فی الساجدین انه هو السمیع العلیم حق تعالی با آنکه دانست که رسول
قصد آن نکند و نخواهد که با خدا خدای دیکر را پرستد و بر او نهی کرده تا او را درعو کر آورد برای زیادت اخلاص
و تقوی کفت ای محمد با خدای که اوراست خدای دیکر مخوان و با وی در عبادت دیکر را شریک مکردان که اکر بر خلاف این کنی
و با وی دیکری را خوانی تو از جمله عذاب کردکان باشی و کفته اند اکرچه خطاب با رسولست مراد او نیست بلکه مراد بخطاب امت اوست
انکه وبیان فرمود بیم کن و بترسان خویشان نزدیک خود را ابتدا بنزدیک ترین خویشان خود کن بدرو آنکه سبب آن
براء بن عازب روایت کرد که چون این آمد رسول کس فرستاد و فرزندان عبد المطلب را در سرای ابو طالب حاضر کرد
و امیر المومنین علی علیه السلام را فرمود تا برای ایشان ران کوسفندی با مدی کندم طعام ساخت و صاعی از شیر بنهاد
برای ایشان و ایشان چهل مرد بودند یکی بیش یا کم و هر مردی از ایشان معروف بود بانکه اشتری بخوردی که او را جذعه
خوانند و آن اشتری باشد پنج ساله و هر مردی از شیر کران شش صاع باشد چون طعام پیش ایشان نهاد ایشان را
خنده آمد از آن طعام کفتند ای محمد این کرخواهد خوردن این یکی را نباشد رسول کفت کلوا بسم الله بخورید بنام
خدای بنام خدا یاد کردن برای ایشان دست بران طعام دراز کردند و آن طعام بخوردند و سیر شدند و از آن صاع
شیر نیز همه بخوردند و سیراب شدند و حق تعالی این آیتی و معجزه ای ساخت بصدق دعوی وی انکه رسول برپای خواست

وگفت یا بنی المطلب ان الله بعثنی الی الخلق کافة والیکم خاصة فقال وانذر عشیرتک الاقربین وانا ادعوکم الی کلمتین خفیفتین
علی اللسان ثقیلتین فی المیزان تملکون بهما العرب والعجم وتنقاد لکم بهما الامم وتدخلون بهما الجنة وتنجون بهما من النار
شهادة ان لا اله الا الله وانی رسول الله فمن یجیبنی الی هذا الامر ویوازرنی علی القیام به یکن اخی ووصیی ووزیری ووارثی
وخلیفتی من بعدی ای پسران عبد المطلب بدانید که خدای تعالی مرا بجمله خلقان فرستاده است بعموم و بر شما
بخصوص که انذر عشیرتک الاقربین و من شما را بدو کلمه دعوت میکنم که بر زبان سبک و اسانست و در ترازو
سنگین و گرانست شما بدین دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید و ایشان شما را منقاد شوند و بدان به بهشت
رسید و از دوزخ نجات یابید و آن آنست که گواهی دهید که خدا یکیست و من رسول ویم هر که مرا اجابت
باین کار و معاونت کند برادر من باشد و وزیر من و وصی و خلیفه من پس از من هیچکس جواب نداد علی
ابی طالب علیه السلام برپای خواست و گفت انا او نذلک علی هذا الامر تا لبدان کار یاری کنم و کان اصغرهم سنا و
ساقا و ارمضهم ... الاذهم کهتر بود ... ایشان ... ایشان بار دیگر ... تا سه بار ... رسول
گفت بنشین او بنشست رسول بار دیگر این سخن باز گفت کس جواب نداد باز علی بن ابی طالب علیه السلام برخاست و گفت
یا رسول الله من ترا اجابت میکنم در این کار رسول گفت بنشین بار سیم رسول همین سخن را اعادت کرد کس بر نخواست
الا او رسول گفت بنشین یا علی فانت اخی ووصیی ووزیری ووارثی وخلیفتی من بعدی تو برادر منی و وصی من و وزیر من
و خلیفه من پس از من و ان قوم همه از انجا برخاستند و بر طریق استهزا ابو طالب را میگفتند مبارک باد ترا ای
ابو طالب که در دین پسر برادرت رفتی تا پسر ترا بر تو امیر کرد و این خبر مشهور است نقل او امام اصحاب حدیث در
تفسیر خود این ایت آورده است ... ... و در این خبر دیگر هست که گفت یا بنی عبد المطلب یا بنی عبد مناف یا فاطمه
بنت رسول الله یا عباس بن عبد الله یا صفیه عمه رسول الله لا اغنی عنکم من الله شیئا من شما را از خدا هیچ غنا
نکنم اگر مال از من چیزی خواهید بدهم شما را اما کار شما با خدا است ازانجا ساختم بود و سعید جبیر گفت از
عباس که چون خدای تعالی این ایت فرستاد و انذر عشیرتک الاقربین رسول الله بر کوه صفا شد و آواز داد یا
صباحاه مردم همه روی بوی نهادند و گفتند تا این کس فرستاد تا بدانند که چه رسیده است چون
مردم جمع شدند گفت یا بنی المطلب یا بنی فهر اگر چنان بود که من شما را خبر دهم که در پس این کوه لشکری حاضر است ودید

شما غارت خواهند کرد همه را باور است دارید گفتند بلی گفت اکنون بدانید که شما را بیم میکنم از عذابی سخت ابو لهب گفت تبا
لک ایا از برای این امروز همه روز ما را برای این میخواندی خدای تعالی بجواب وی فرستاد تبت یدا ابی لهب وتب انکه رسول را
زه وبط خفض جناحک بالمؤمنین و بر وی خاص خود نرم دار و تواضع کن مومنانرا و ایشانرا دعوت کن بتکوی و بسیار
نرم خوای کن پس اگر ترا عاصی شوند و فرمان تو نبرند بگو من بیزارم از انچه شما میکنید و اگر با تو عداوت اغاز کنند
تو توکل بر خدای کن که غالبست که او را غلبه نکند و شوانکه همه رابنت بر بندکان خویش بر ایشان رحمت کند
الذی یراک حین تقوم خدای که ترا میبیند انگه که تو برخیزی برای نماز کردن و میگردی در میان نماز کنندگان وگفتند ترا
بیند در نماز که بر پای خیزی و هر کاری که با نماز قیام علی انک و نیز بیند که دیدن تو در میان ساجدان ابن عباس روا
کرد که معنی اینست که می بیند گردیدن تو از پشت پیغمبری بر پشت پیغمبری دیگر تا انکه بر پشت عبد الله رسیدی و
ما با بر از عینک کرده انکه پدران رسول همه مومن بودند که خدای تعالی گفت من میبینم گردیدن تو در پشت ساجدان
انه هو السمیع العلیم او سمع خدا یکه شنوا و داناست همه مسموعات را شنود و همه معلومات را شناسد و داند

هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افاک اثیم یلقون السمع واکثرهم کاذبون والشعراء یتبعهم
الغاوون الم تر انهم فی کل واد یهیمون وانهم یقولون ما لا یفعلون الا الذین امنوا وعملوا الصالحات
وذکروا الله کثیرا وانتصروا من بعد ما ظلموا وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بگوای محمد کسانی که میگویند

که این قرآن محمد شیاطین القا میکنند که من شما را خبر دهم و بیاگاهانم که شیاطین بکه فرود آیند تنزل علی کل افاک اثیم
بهر دروغ زن بزه کار فرود آید و مراد بدین کاهنان و اختر گویانند و مثال ایشان چون مسیلمه کذاب و طلیحه یلقون
السمع این شیاطین القای سمع میکنند و گوش مینهادند تا از فرشتگان چیزی بشنوند و انگه اولیای خود را از کاهنان
و غیر ایشان خبر دهند پیش از انکه شیطان برجم از استماع منع کردند بر اسمان رفتندی و سخن فرشتگان شنیدندی
و بعضی از اخبار ایشان از اطلاع بود و از غیب شیاطین بدانستندی از زبان فرشتگان و پیامبر شدندی و بعضی از اهل کهانت را
چون شق و سطیح و غیر ایشان خبر کردندی و این که هر دیگر انکه خدای تعالی گفت شیاطین بر چنین کسان نازل شوند
و بیشتر این ایشان دروغ گویان باشند اخبر گویند و خبر دهند از ان بر خلاف ان باشد و ان برای ان باشد که اخبار شنیده
باشند چیزی دیگر بران ضم کنند و امروز ایشان ممنوع و محجوبند از استراق سمع انکه گفت والشعراء یتبعهم الغاوون شعرا متابعت

سجده کنندگان

غاویان وجاهلان کنند ابن عباس گفت شیاطینند وایشان بنو شیاطین را تا بعد شعرا میخواندند در جاهلیت
گفتندی که با هر شاعری شیطانی است شعر او میگوید وگفتندی که هر که را شیطان او قوی تر باشد شعر او بهتر باشد از بن
شاعر ایشان گفته است انی وکل شاعر من البشر شیطانه انثی وشیطانی ذکر ضحاک گفت در عهد رسول دو شاعر
با یکدیگر خصومت کردند خدای تعالی این آیت فرستاد صادقی گفت مراد شاعران کفارند چون عبدالله الزبعری و
ابو سفیان بن حرث وامیة بن ابی الصلت وغیر ایشان که رسول را هجو کردندی و مردم در پس ایشان ایستادندی و روایت
خواندندی ان شاعر ابو عصمه روایت کرد از رسول که گفت من احدث هجاء فی الاسلام فاقطعوا لسانه هر که در اسلام
هجا احداث کند زبانش ببرید سعید بن جبیر از عبدالله بن عباس روایت کرد که چون رسول مکه را بگشاد ابلیس
نالید سخت شیاطین دیگر بر وی جمع گشتند گفتند چه بوده است گفت پس از امروز طمع مدارید که کفر با قوت بود
ولیکن در عرب شعر و نوحه منتشر کنید انگه وصف شاعران کرده قتاده گفت قومی با باطل مدح کنند و گروهی
بنا حق شتم کنند و هجو گویند و چیزها گویند که نکنند انگه از میان شعرای اسلام را استثنا کرد و گفت الا الذین
امنوا مگر انان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و ذکر خدای کنند بسیار و انتقام کشند از کسی که هجو کرد بر ایشان ظلم کرده
باشند یعنی اگر کسی ایشان را هجو کرده باشد جواب آن گویند چنانکه گفته اند الشر بالشر والبادی اظلم و رسول گفت المستبان ما قالا
فعلی البادی ما لم یعتد المظلوم دو دشنام دهنده که یکدیگر را دشنام دهند هر چه بود بال آن بر آنکس باشد که ابتدا کرده مادام
از حد نبرد در خبر است که مشرکان رسول را هجو کردند رسول صحابه را گفت ما منع الذین نصروا رسول الله بسیوفهم ان ینصروه بالسنتهم
منع میکند کسانی را که رسول خدای را بشمشیرها نصرت کردند از انکه وی را بزبانها نیز نصرت کنند حسان ثابت و عبدالله رواحه و کعب
مالک گفتند یا رسول الله ما این کار را کفایت کنیم رسول گفت اهجهم و روح القدس معک هجو گوید ایشان را که جبرئیل با شماست و یاری
شما کند پس این مومنان که خدای تعالی ایشان را استثنا کرد مومنانند که ذکر خدای و خواندن قرآن بر ایشان غالب تر باشد
از شعر و شعر چون گویند در توحید و وعظ و حکمت گویند و مدح رسول و اهل بیت او کنند و هجو و مذمت مشرکان کنند
وسیعلم الذین ظلموا و زود بود که بدانند انکه ظلم و ستم کردند که بجای باز گشتن است باز گردند یعنی بجایی که از هیچ جای ایشان
را روی نجات نباشد ... و عبید است ظالمان را و در قراة جعفر بن محمد الصادق است و گفته اند که امام جعفر صادق
ابن بر سبیل تاویل خوانده باشد سورة النمل مکیه و نود و سه آیت است در عدد کوفیان و پنج در عدد بصریان و چهار در عدد

بصریان ابی بن کعب از رسول روایت کرد که هر که او سورة طس بخواند خدای تعالی او را ده حسنه بنویسد بعدد هر کس که به سلیمان ایمان
آورده و هود و شعیب و صالح و ابراهیم و بعدد آنکه کافر شدند با ایشان و روز قیامت از گور برخیزد و میگوید لا اله الا الله بسم الله
الرحمن الرحیم طس تلک آیات القرآن وکتاب مبین هدی وبشری للمومنین الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة
وهم بالآخرة هم یوقنون ان الذین لا یؤمنون بالآخرة زینا لهم اعمالهم فهم یعمهون اولئک الذین لهم سوء
العذاب وهم فی الآخرة هم الاخسرون وانک لتلقی القرآن من لدن حکیم علیم ابن عباس گفت نامیست از نامهای
خدای بدین نام قسم یاد کرده است که این آیات که در قرآنست آیات کتابیست روشن و گفته اند که طا از لطیف و سین از سمیع
طا طاهرست و سین سریست و این اشارتست الی طهارة قلب الحبیب ... که این حروف مقطعه است که طا و سین از آیات
قرآنست که ذکر آن کرده ایم در کتب انبیاء الماضیه و آیات کتابیست روشن و پاک کننده و هدایتست ... که بدان راه یابند و بطاعت
شوند و از معصیت دور گردند و بشارتیست مر مومنان را بجنات ... بهشت جاودان مومنان انرا که نماز برپای دارند
... و بآخرت ثواب و عقاب یقین دانند انگه وصف کافران کرد و گفت انانکه بآخرت ایمان ندارند ما زینت کردیم اعمال ایشان را
... ایشان را از تقدیم ایمان آوردن و عمل صالح کردن و ... و ترغیب و ترهیب و وعد و وعید و ... آن با ایشان
کرد که ایشان را فرمود ... اعمال ایشان را از قبایح و
شهوت در دل ایشان برسبیل امتحان و تشدید و تکلیف پس ایشان غافلند و متحیر از انکه اندیشه نیکو کنند تا راه صواب از فساد
دانند ایشانند انان که جزای ایشانست عذاب و عقاب سخت که از ان انقطاع نگوید و ایشانند که در روز قیامت زیانکارتر
و بدرستی که تو ای محمد تلقی کنی ... قرآن از نزدیک خدای درستکار درست گفتار تو یاد کن اذ قال
موسی لاهله انی آنست نارا سآتیکم منها بخبر او آتیکم بشهاب قبس لعلکم تصطلون فلما جاءها نودی ان بورک
من فی النار ومن حولها وسبحان الله رب العالمین یا موسی انه انا الله العزیز الحکیم یاد کن ای محمد چون موسی
اهل خود را گفت و ایشان که با وی بودند چون از نزدیک شعیب باز گشت و در ان بیابان گم راه شد و شب بود تاریک و زنش
حامله بود و درد زادن بر او مستولی شد و ابری سیاه بر آمد و باران می بارید و برو عد ... و گوسفندان
و باران می بارید و موسی سنگ و آهن برداشت چندانکه بر هم میزد هیچ آتش فرو نیامد از خشم سنگ و آتش زنه از دست
از سنگ و آتش زنه ... و آتش ... خدای ... موسی ...

ساعتی نگاه میکرد از دور آتشی پدید آمد اهل خود را گفت من از دور آتشی دیدم بروم و زود بشما خبری از آتش بیارم و از (اهل)
ان آتش راهی بجویم یا پاره از آتش بشما رسانم تا بود که شما از آن آتش گرم شوید موسی ع چون بنزدیک آتش رسید
آتشی دید بر سر درختی سبز که آن درخت برگ او را نمیسوخت و برگ او بیفزود عجب عجب باشد آهنگ آن کرد تا آتش
از سر درخت بردارد از سر درخت بر بن درخت می‌آمد چون موسی بر بن درخت آمد آتش باز بر سر درخت رفت موسی در (اشغال)
فرو ماند ندا شنید از آتش ندا آمد که برکت کرده شد آن که در میان آتش است و آن که گرد برگرد اوست و گفته‌اند که مراد بنار نور است و مراد (بمن)
خداست و معنی بورک مقدس است یعنی مقدس و منزه است آنکه در نور است یعنی مکان و جهت بلکه یعنی علم و حفظ است و بعضی گفتند
موسی را اینجا ذکر کرد و کلام خویش را بعد اینجا آورد و موسی آنجا شنید بعضی گفته‌اند که در کلام محذوف هست بر تقدیر آنکه (بورک)
من فی النار قدرته و سلطانه و آیاته و گفته‌اند که بورک من فی النار ای من فی النار طلبها یعنی موسی ع مجاهد گفت از ابن عباس که
من ذلک است بورک فی النار و فیمن حولها و این وجه ضعیف است و وجهی دیگر آنکه من بمعنی ما باشد چنانکه گفت فمنهم من یمشی و چون (مراد)
با بن فرشتگان باشند بلی تا ویل الحاج باشد و سبحان الله و منزه است آنکه خدای جهانیان است ای موسی منم آن خدای که عزیز
و عالم و حکیم محکم بر وجه و فوق صواب کنم وألق عصاك فلما رآها تهتز كأنها جان ولى مدبرا ولم يعقب يا موسى
لا تخف إني لا يخاف لدي المرسلون إلا من ظلم ثم بدل حسنا بعد سوء فإني غفور رحيم وأدخل يدك في جيبك تخرج
بيضاء من غير سوء في تسع آيات إلى فرعون وقومه إنهم كانوا قوما فاسقين از جمله کلام خدا یکی آن بود که با موسی گفت بیفکن
عصای خود موسی عصا بینداخت در حال مار گشت و حکمت در آن بود تا موسی را دلیل باشد بر آنکه این کلام که می‌شنید (کلام)
خداست که قادر است بر آنکه چوب را مار گرداند نه کلام شیاطین است و غیر ایشان و وجهی دیگر آنست که خدای تعالی
خواست تا مستأنس شود بدان تا چون پیش فرعون آید این معجزه غایب از آن خایف نشود فلما رآها چون موسی ع بدید عصا را
که متحرک شد و می‌جنبید چنانکه گفتی ماری است کوچک و سبک و موسی پشت برکرد و بگریخت و بازنگشت بر عقب (خود)
و باز پس ننگرید در آن حال گفتند این یکی ثعبان و در دیگری جان و این متناقض نیست برای آنکه این سه صفت در سه (وقت)
بود یکی آن و دیگری در پیش فرعون و سیم در پیش جادوان و جادوهای ایشان خدای تعالی موسی را خطاب کرد و گفت مترس که
پیغامبران بنزدیک من نترسند ترس موسی از آن بود که از هول منظر و غرایب آن کار بود إلا من ظلم لیکن هر که ظلم کرد و آنکه
بد کرد بیوی و ستم را بنکوئی مبدل باشد ... که من آمرزنده و بخشاینده‌ام و ادخل یدک ای موسی دست خود را در گریبان (خود)

کنا بیرون آید سفید و درخشنده بی‌بیری و آفتی برص و مانند آن سوء برص است باتفاق مفسران و این معجزه دیگر است موسی را که دست
در گریبان کردی آنگاه از گریبان بر آوردی چندان نور از وی بتافتی که آفتاب را غلبه کردی فی تسع آیات در نه آیت و معجزه‌ای که موسی را
بدان بفرستادم بفرعون و قوم او و آن نه آیت عصا بود و ید بیضا و طوفان و ملخ و شپش و وزغ و خون و شکافتن دریا و کوه و طوفان (سنین)
که از او فرعون و اتباع او قومی بودند از فرمان خدای بیرون آمده و در دوری عاصی گشته فلما جاءتهم آياتنا مبصرة قالوا
هذا سحر مبين وجحدوا بها واستيقنتها أنفسهم ظلما وعلوا فانظر كيف كان عاقبة المفسدين چون آمد (نفس ایشان را)
با ایشان آیات و معجزات ما روشن و هویدا ایشان را گفتند که این جادوئی روشن است و از آن انکار کردند و حال آن بود که
یقین بعید است یعنی بدانستند و بشناختند که پیغامبران است انکار میکردند از ظلم و تکبری که ایشان را بود بس بنگر و ببین که (عاقبت)
و سرانجام کار مفسدان چگونه بود از عذاب و هلاک و غرق کردن ایشان ولقد آتينا داود وسليمان علما وقالا الحمد لله الذي
فضلنا على كثير من عباده المؤمنين وورث سليمان داود وقال يا أيها الناس علمنا منطق الطير وأوتينا من كل شيء
إن هذا لهو الفضل المبين بدرستی که ما داود را و پسرش را سلیمان علم دادیم باحکام شریعت و گفت علم بر زبان مرغان (آن)
ایشان هر دو گفتند که سپاس و ستایش مر خدای را که ما را تفضیل داد از بسیاری بندگان مومن خود بعلم و نبوت
و درشت میراث گرفت سلیمان از پدر خود داود و این آیت دلیل است بر آنکه از پیغامبران میراث گیرند بخلاف آنکه از نحن معاشر الانبیاء (روایت)
کنند که نحن معاشر الانبیا لا نورث و حقیقت میراث در مال باشد نه در علم و نبوت خود میراث نباشد و قال
گفت سلیمان بر سبیل شکر و نعمت و نشر احسان و کرامت که ای مردمان ما را آواز و سخن مرغان آموختند و سخن (مرغان)
منطق خوانند برای آنکه از آواز ایشان سلیمان را چیزی معلوم میشد چنانکه ما را از آدمیان و ما را داده‌اند هر (چیز)
بعضی بر نیکو ترین و عرب اکثر را شیء است بدرستی که این فضلیست از خدای تبارک و تعالی ظاهر و روشن و قصه‌ها گفت (ی)
علی بیلمان بگذشت و صفیری میزد سلیمان گفت میگوید اکلت نصف تمره و علی الدنیا العفاء نیم خرما بخوردم خاک بر (سر دنیا)
کعب الاحبار گفت ... سلیمان ... آواز کرد سلیمان گفت میگوید لدوا للموت و ابنوا
للخراب ... بزاید برای مرگ ... برای خرابی ... نزدیک ... گفت میگوید من لا یرحم لا یرحم هر که او رحمت نکند (بر و)
رحمت نکنند وحشر لسليمان جنوده من الجن والإنس والطير فهم يوزعون حتى إذا أتوا على واد النمل قالت نملة يا
أيها النمل ادخلوا مساكنكم لا يحطمنكم سليمان وجنوده وهم لا يشعرون فتبسم ضاحكا من قولها وقال

رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی وان اعمل صالحا ترضاه وادخلنی برحمتک
فی عبادک الصالحین ذکر کرده شد برای سلیمان اشکر علی وی از پریان وادمیان وایشان را الهام داده‌اند و هر گروهی
را از ایشان ربیعی بود که ایشان را منع کردی از تفرق و یوزعون من الوزع و وزع باز داشتن بود محمد بن کعب گفت که ما
روایت کرده‌اند که لشکرگاه سلیمان صد فرسنگ بود بیست و پنج فرسنگ آدمیان را بود و بیست و پنج فرسنگ جنیان را و
بیست و پنج فرسنگ وحوش را و بیست و پنج فرسنگ مرغان را و او را هزار خانه بود از آبگینه بر چوب نهاده سیصد از زنان آزاد بودند و
و هفتصد کنیزکان و بفرمودی تا باد عاصف ایشان را بر گرفتی و باد نرم ایشان را ببردی مقاتل گفت جنیان برای وی بساطی ساخته
بودند از زر و ابریشم یک فرسنگ در یک فرسنگ و او را سریری بود از زر در میان بساط نهاده بودی و هزار کرسی
از زر و سیم در پیرامن تخت سلیمان نهاده بودی و آدمیان که بر کرسیها ایشان بایستادندی و از پس ایشان جن و از بالای سر ایشان
مرغان پرده بر گستردندی چنانکه آفتاب بر بساط نیفتادی و باد صبا بساط را بر داشتی و امداد بکار ماه راه ببردی و ... راه باز
آوردی یکی از ... سلیمان بر این برزگری بگذشت و او نصیبی از اشیا میکرد برزگر سلیمان را دید بالاجلال گفت
سبحان الله لقد اوتی آل داود ملکا عظیما خدای تعالی آواز وی را بگوش سلیمان رسانید و سلیمان باد را فرمود تا بساط را بنهاد و برزگر را
بخواند و گفت تسبیح من ... نیکوتر از ملک ... که تسبیح که بنده مومن بگوید نزدیک خدای تعالی بهتر
باشد از ملک گفت خدای تعالی ... بجد چنانکه ... بر این گفتار حتی اذا اتوا تا آنکه بیامدند بوادی مورچگان
گفت چون سلیمان بر نشستی جمله حشم و خدم با خود ببردی و در پیش بساط او و ایشان بر بساط بودی که بر آن جایگاه
بکار خود مشغول بودندی از نان پختن و طبخ کردن ... باد را فرمود تا او را از اصطخر بر گرفت و بیمن برد در راه بمدینه
بگذشت گفت این سرای هجرت پیغمبر آخر الزمان است خنک آنکه او را دریابد و بوی ایمان آورد چون بمکه رسید در بیت
مکه بتان میپرستیدند کعبه بر خدای بنالید یعنی فرشتگان که آنجا بودند گفتند خدایا پیغمبری از پیغمبران تو بگذشت
اینجا نماز نکرد و در پیرامن بت سجده میکنند خدای تعالی گفت غم مخور که در آخر الزمان پیغمبری بفرستم و ترا قبله او کنم
و امت او هر کجا که باشند در نماز روی بتو آرند و از آنجا بگذشت بوادی السدیر آمد در طایف و از آنجا بوادی النمل آمد
قتاده و مقاتل گفت وادی النمل بشام است و سلیمان که آنجا رسید بر بساط بنود بر زمین میرفت بر پشت اسپ قالت نملة
گاو بش مورچگان و پیشوای ایشان بود و بزرگی چند گوسفندی ضحاک گفت نام او طاخر بود بر بالای بلندی

بر آمد و آواز بمورچگان داد که ... خانهای خود شوید تا لشکر سلیمان شما را نشکنند و در زیر پای بیازارند و ایشان
بجز از بشنیدار شما را نه ... باد سخن آن مور بگوش سلیمان رسانید سلیمان از گفتار او بخندید و گفت فرستادم و او را بخوانند
و گفت این سخن چرا گفتی گفت من مهتر ایشانم و بر مهتران نصیحت رعایا واجب باشد و من بعدل تو بخواستم و گفتم و همه
لشکر تو ابو ... گفت مورچه سلیمان را گفت من خشم تو نخواستم خشم د ... نترسیدم که مبادا ... ایشان را
لشکر از نظر کردن بملک تو و از تسبیح کردن باز ماندن سلیمان گفت عظمتی ای مور مرا وعظ گوی گفت دانی ... بایدت
چرا داود نام کردند گفت نه گفت تا بدانی که تو داوری جرم کردی بود ... برای آنکه مداوای جراحت خود کردی دل وی
شد ... گفت دانی که باد را چرا در فرمان تو کردند گفت نه گفت تا بدانی که ملک تو همه چون باد
بر باد است و هر چه بنای وی بر باد بود بر باد شود سلیمان از گفتار وی بخندید گفت بار خدایا الهام ده و توفیق
شکر نعمت تو کنم آن نعمتی که بر من کردی و بر پدر و مادر من بآنکه تو ما را بر گزیدی به نبوت و بر ملک ... کرامی کردانید
تو توفیق ده تا عمل صالح کنم که تو از آن بپسندی و بدان راضی شوی و برحمت خود مرا در میان بندگان صالح خود ببر تا
من از جمله صالحان باشم وتفقد الطير فقال ما لي لا أرى الهدهد أم كان من الغائبين لأعذبنه عذابا
شديدا أو لأذبحنه أو ليأتيني بسلطان مبين فمكث غير بعيد فقال أحطت بما لم تحط به وجئتك من
سبإ بنبإ يقين إني وجدت امرأة تملكهم وأوتيت من كل شيء ولها عرش عظيم سلیمان هر مرغ را باز جست و
بیافت و بر گفت چیست مرا که در ... نمی‌بینم یعنی هدهد را یا حاضر است و سایری در پیش آمده است یا خود از جمله غایبان است
گفت که عذاب کنم او را عذابی کنم عذابی سخت در معنی عذاب خلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند پر های بکنم و در پیش مورچه
بیندازم تا او را بگزند و گفته‌اند که جمع کنم میان وی و میان ضدش و بکوی گفت جدا کنم میان دوستش یا بکشمش و یا
بیاورد حجتی روشن و عذری واضح سبب تفقد سلیمان هدهد را آن بود که وی آب را در زمین چنانکه در عرض دیدی و قاروره
و سلیمان او را بخود نزدیک داشتی تا وقت نماز کرا ب نمودی در میان وی که عودی آن جا را بکندندی و آب را بر آوردی
این روز وقت نماز در آمد و آب نبود سلیمان هدهد را طلب کرد حاضر نبود و ... قصه هدهد
بسبا و خبر آوردن او از نزدیک بلقیس چنانکه علما سیر گفته‌اند که چون سلیمان از بنای بیت المقدس فارغ شد خواست
که بزمین حرم آید باد را بفرمود تا وی را و لشکرگاه وی را تا التمام بحرم آورد و در آنجا مدتی مقام کرد هر روز پنج هزار گاو

هزار کوسفند داشت از قوم خود را گفت اینجا جای نیست که در آخر الزمان پیغمبری از او پیدا شود بدین صفت و بر بن
هیات خدای تعالی او را بر همه دشمنان ظفر دهد و از بر سر او بکاهد اکر برسد کفتند که او بکدام دین خواند مردم را
کفت بادین حنیفی خلق را اکر وی را دریابید بوی ایمان آرید کفتند یا نبی الله میان ما و او چند مدت باشد کفت سه
هزار سال هرکه حاضر است غایبان را برساند که او سید انبیا است و خاتم پیغمبران است و نام او در صحیفه پیغمبران در اعلا
درجات است پس سلیمان علیه السلام مدتی در مکه مقام کرد تا مناسک که بود بگذارد انگاه از مکه بیرون آمد و روی بیمن نهاد
در وقتی که سهیل بر می آمد و بصنعا در رفت از مکه وقت زوال اینجا رسید و آن بکاه را هست زمین دید خوش درخت
و سبزی چیار ده را اینجا فرود آمد و خواست تا نماز کند و طعامی خورد آب طلب کردند نیافتند طلب هدهد کردند که حاضر
نبود که گفت ما لی لا اری الهدهد عبد الله عباس گفت سبب تفقد سلیمان هدهد را آن بود که گفت سلیمان ان تخیر بود مشغول است
من یکساعت در هوا بلندتر شود و در طول و عرض دنیا بنکرد هدهد در هوا رفت و از راست و چپ بنکرید بوستانی دید
بان بوستان در رفت هدهدی را دید هدهد وی را کفت از کجا می آیی کفت از شام با سلیمان بن داود بودم کفت سلیمان کیست کفت
پادشاه انس و جن و وحش و طیور و باد تو از کجایی کفت من از یمن و از بلقیسم کفت پادشاه این ولایت کیست کفت
کراو را بلقیس خوانند و او را ملکی عظیمست دوازده هزار نقابت دارد و هر نقیبی موکل هزار سوار است اکر خواهی بیا و ملک او را
بنکر کفت ترسم که سلیمان مرا طلب کند کفت چون این خبر بنزدیک وی بری او را خوش آید پس هدهد با وی برفت
و پادشاهی و خدم و حشم بلقیس بدید و باز کشت چون سلیمان هدهد را طلب کرد و نیافت معرف مرغان را کفت کرکس
بود و کفتند که عقاب بخواند و را بخوان کفت هدهد را باز جوی عقاب هوا کرفت و در نکرید هدهد را دید از جانب یمن می
آید آهنک او کرد خواست تا چنکال او وی زند هدهد زینهار خواست عقاب کفت ویحک سلیمان سوکند خورده است
که ترا عذابی سخت بکند یا بکشد کفت چیزی دیگر نکفت کفت بلی یا حجتی روشن بیاورد کفت باکی نیست که من حجتی روشن
دارم برفتند عقاب از پیش برفت کفت اینک هدهد را آوردم سلیمان کفت بیارش هدهد را پیش تخت سلیمان
برد بر در پای افکنده و بر زمین کشان بتواضع و مذلت سلیمان سر هدهد کرفت و پیش کشید کفت کجا بودی من امروز
ترا عذابی کنم که جهانیان عبرت کیرند هدهد کفت یا نبی الله یاد کن آن روز که پیش خدا بداری سلیمان چون این سخن
بشنید رنک وی زرد شد و دست از وی برداشت و کفت کجا بودی که پس درنک کردی بدین هدهد کفت

کرجای هدهد در برابر چشم سلیمان بود اکر وی از جای خود برفتی آفتاب بچشم سلیمان افتادی چون هدهد برفت سبب تفقد آن بود

نکتهٔ غریب

٤ ١١٨

من بدانستم و علم من محیط شده بدانچه تو ندانستی و بیند از وادی داود اکنون از شهر سبا خبری یقین و راست
کرده و هیچ شکی نیست و آن شهر را سبا خوانند و سبا نام مردی است که او را ده پسر بود که شش از او بیمن شدند
و چهار بشام کفت سلیمان که آن چیست کفت من در زمین سبا زنی را یافتم که ملک و پادشاه است و او را داده اند
از هر چیزی که پادشاهان را بکار آید و او را تختی بزرک است و نام زن بلقیس است و نام پدر وی شرح بود و آن پادشاه
بزرک بود و از اکفوی نبود او خود زنی خواست نام وی ریحانه و کفت در کرد الله از جمله جنیان بود بلقیس از وی بوجود آمد
چون پدرش بمرد ملک باو رسید قوم بعضی اطاعت او کردند و بعضی نکردند و مردی را اختیار کردند و او
مردی بود ظالم و بد سیرت بود و دست بزنان و دختران ایشان دراز کردی بلقیس را از این غیرت آمد و خواست
که او را هلاک کند کس فرستاد و کفت مرا رغبت افتاده است که زن تو باشم کفت این رغبت مرا بیشتر بود و لیکن از
دلیری نیارستم کردن او کفت مرا بیش از تو رغبت بود اکنون برای اکرام از زن خویش بباید رغبت افتاده است
عقد بستند بلقیس بخواست و لشکر کران بر کرفت و بشهر وی رفت و هم پس با او در آمدند چون شب
بیکجای بنشستند و طعام بخوردند و خمر داد و بی آکرا است تند سر وی ببرید و در سرای وی بردار کرد چون
روز شد مردم پادشاه را کشته یافتند بدانستند که غرض وی این بود و بوی اقتدا شدند و او را تختی بود هشتاد
در ازد و مرصع بانواع جواهر از یاقوت سرخ و زمرد سبز و بر وی از سیم مکلل بانواع جواهر الستین و آنرا
چهار پایه بود یکی از یاقوت سرخ و یکی از یاقوت زرد و یکی از زمرد سبز و یکی از لعل خاوری و در سفید و صفحها
از زر بود مرصع بجواهر و هفت خانه بود و هر خانه دری بسته عبد الله عباس کفت هشتاد کز بود در درازی
و سی کز در پهنا و سی کز در بلندی مقاتل کفت هشتاد کز در هشتاد کز بود وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ
دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ
الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ هدهد میکوید
است میکوید که یافتم آن زن را و قوم او را که آفتاب را سجده میکنند بدون خدای تعالی و عبادت او را بجای می آرند و شیطان
اعمال ایشان را بر ایشان آراسته است و در چشم ایشان بیاراسته و از راه حق باز داشته پس ایشان راه نمی یابند برای آنکه سجده
میکنند خدای را که سزای سجده کردن است خدایی که بیرون آرد نهان پوشیده و پنهان در آسمان و زمین از نبات

باران و

و میدانند آنچه آشکارا میکنند خدائی که جز او خدائی نیست خداوند عرش عظیم است و بزرگوار و گفته‌اند که
مراد بعرش ملک و پادشاهیست قَالَ سَنَنظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ اذْهَب بِّكِتَابِي هَٰذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ
ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ إِنَّهُ مِن سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ سلیمن چون سخن هدهد بشنید گفت تا بنگریم که این سخن تو
میگوئی راستست یا دروغ تو راست میگوئی یا از جمله دروغ زنانی او را گفت برو آبگیری کن که ما و لشکر تشنه‌ایم ببر هدهد راه
خود با بچاهها بکند و آب بر کرفتند چندانکه احتیاج بود انگه نامه نوشت که من عبد الله سلیمن بن داود الی بلقیس ملکه
سبا السلام علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی و اتونی مسلمین چون نامه نوشته مهری از مشک بروی
نهاد و نگین خود بر مهر نهاد و هدهد را بپیش خواند و گفت ای رسول منی نزاختی باید دست مبارک بپشت وی فرود آورد
این الوان مختلف بروی بدید آمد و آن کلک برسر وی زد تاج برسر وی بدید آمد و نامه در منقار وی نهاد و گفت
اذهب بکتابی هذا من برو و بدیشان افکن و بنگر تا چه جواب دهند هدهد نامه بستد و هوا گرفت و پیش از انکه
عادت بود برفت هدهد هدهدی دیگر دید و نکو برسید پرا بد گفت این چه تکبر و ترفع است گفت چرا تکبر و ترفع نکنم که من رسول
رسول خدایم خلعت او در تن منست و نامه او در منقار منست و تاج او بر سر من پس برفت بنزدیک بلقیس و او در مارب
بود که برسر میلی از صنعا در کوشکی بود و دربها بسته و کلید دربها در زیر سر نهاده و بخفته بود اتفاقا هدهد بیامد
و این نامه را بر سینه وی انداخت این نیز روایت کنند که سوراخی بود که تا آنجا آفتاب در وی می افتاد چون آفتاب دیر
بر وی آمد او بر نکریست عکس دید آفتاب کرفته و نامه در منقار از آن در بکرفت هاند هدهد بیامد و نامه را بر وی
انداخت بلقیس نامه را بر داشت و او نویسنده و خواننده بود بتازی زبان بمهر نگاه کرد نام سلیمان دید دانست
پادشاهیست و ملک او عظیم ترست از ملک وی چه او را مرغ مسخر باشد تا رسولی وی کند او پادشاهی عظیم
باشد هدهد جائی رفت و می‌نگریست بلقیس برخاست و بر سریر ملک بنشست و کس فرستاد و اعیان لشکر
خود را بخواند و هر یکی را بجای خود بنشاند و گفت یا ایها الملا ای جماعت اعیان و وجوه لشکر بدانید که نامه بزرگوار
بمن انداختند ابن عباس گفت برای شرف صاحبش نامه را کریم خواند ضحاک گفت برای آنکه مهر بر نهاده بود
حدیث رسول است که کرم الکتاب ختمه و گفته‌اند که هر که نامه نویسد و آن را مهر نکند با آنکس استخفاف کرده باشد

سبب گفتند انه خاتم الکتاب ختم مهر نامست واجبست و نیز کریم برای آن خواند که در اول او نام خدای بود و در نامه
بود که این نامه ایست از بنده خدای سلیمان بن داود بنزد ملکه سبا بلقیس باید که گردنکشی نکند و بزرگی
نجوید و همه پیش من آیید گردن نهاده و اسلام آرند قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنتُ قَاطِعَةً
أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ قَالُوا نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ قَالَتْ
إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِم
بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ بلقیس چون نامه بخواند بمشورت درآمد و قوم خود را گفت ای جماعت
اشراف و بزرگان در این کار چه فتوی میدهید و چه مصلحت می‌بینید من هرگز هیچ کار قطع نکرده‌ام تا آنگه که شما حاضر
آمده اید و با شما مشورت کرده ام اکنون بگویید تا چه باید کرد ایشان جواب دادند و گفتند که ما خداوند قوت و شجاعتیم
و مرد کارزاریم و فرمان تراست چه میفرمائی تا امتثال کنیم چون بلقیس سخن ایشان بشنید گفت ای شما حرب کردن نیست و رای
من صلح کردن و دفع شر کردن و شما میدانید که چون پادشاهان چون در شهری و دهی روند آن شهر را بقهر و غلبه
کنند و عزیزان آن شهر را ذلیل کردند و قتل و غارت کنند و کار ایشان همچنین است و این نیز باشد اکنون رای من آنست
که هدیه راست کنم و از نزدیک ایشان فرستم و احوال ایشان را با این امتحان کنم اگر سلیمان هدیه قبول کند پادشاهست و اگر
قبول نکند پیغمبر است آنگه صد غلام و صد کنیزک را و همه را یکرنگ جامه درپوشید از برای امتحان تا سلیمان بداند که غلام
کدامست و کنیزک کدام ثابت البنانی گفت انداختند بر هدایا است که هر دو جامه دیبای بجی بود چون این خبر بسلیمان رسید بفرمود
خشتها از زر کردند و در راهها انداختند چون ایشان برسیدند و آن خشتها بدیدند گفتند که ما چیزی آوردیم
که ایشان در راهها انداخته اند وهب گفت پانصد غلام و پانصد کنیزک فرستاد غلامان را حلها و جامهای زنان پوشانید
و کنیزکان را جامهای و صلاحهای مردان تا بروی مشتبه شوند و اسبان تازی با زینهای مرصع و پانصد خشت زرین و سیمین و تاج
مرصع بانواع جواهر و صد نافه مشک و عنبر و دری یتیم ناسفته و حقه و مهره سیمین که سفته است همه در دست مردی از اشراف قوم
کرد و او را منذر بن عمرو گفتندی و بفرستاد و نامه نوشت در آن هدیه‌ها را بتفصیل بر آنجا یاد کرد و گفت اگر تو پیغمبری فرق کن تا
غلام کدامست و کنیزک کدام و بگو در درون حقه چیست و آن ناسفته را سوراخ کن و آن خرمهره که سفته است رشته در کش و رسول را گفت
چون در رشوی بنگر اگر بر کبر و خشم در تو نگرد پادشاه است و از او اعلم کنیم و اگر بلطف و رفق نگرد پیغمبر است

او نیکو بشنو و جواب نامه باز آورد رسول ساز رفتن کرفت هدهد از پیش بیامد و حضرت سلیمن را خبر کرد از آن
هدایا که ساخته بودند پس سلیمان بفرمود جنیان را تا خشتهای زرین و سیمین را ساختند چندانکه میدانی [illegible]
و نه فرسنک میدان از آن خشتها بر نهادند و نه فرسنک میدان از آن بکستردند و بفرمود تا از دریا آوردند [illegible]
اسبانی مختلف با لونها که از آن نیکوتر نباشد و همه را زینهای زرین بر نهادند و به دو صف در میان برداشتند بفرمود
لشکر از انس و جن و وحوش و طیور بحاضر آمدند و تخت سلیمان بمیدان بردند و چهار هزار کرسی زرین و سیمین در
بر دست راست او بنهادند و چهار هزار از دست چپ و علما و وکلا و وزرا و اعیان بنشستند و لشکر صف
کشیدند چند فرسنگ در چند فرسنگ در پیش آدمی بایستادند و بعد از آن جنیان و از پس ایشان سباع و از پس
سباع وحوش و مرغان در هوا پر در پر یکدیگر کشیدند چون رسولان بلقیس رسیدند اسبان را دیدند بر سر خشتهای
زرین و سیمین ایستاده در آنجا روث و بول انداختند چون رسولان بلقیس چنان دیدند بحیرت استادند در چشم
ایشان حقیر نمود چون بسباع رسیدند از ایشان بترسیدند موکلان کفتند که بگذرید که ایشان جز بفرمان
سلیمان نکزند برسانند چون بشیاطین رسیدند منظرهای هولناک و مهیب دیدند و بترسیدند و ماندند ایشان نیز
کفتند که بگذرید بگذشتند چون در پیش سلیمان برابر تخت رسیدند بایستادند سلیمان با ایشان نکرانست کشاده
روی و خندان و ایشان را از روی شفقت بپرسید در پس آن قوم پیش رفت و نامه بلقیس بداد سلیمان کفت حقه
کجاست حقه پیش او نهادند او بر کرفت و بجنبانید جبرئیل آمد و خبر داد که در این حقه در یتیم است ناسفته و مهره
سیمین که نسفته سلیمان بکفت رسول کفت راست کفتی اکنون بفرمای تا ناسفته را سوراخ کنند و سفته را از رشته
کشند سلیمان کفت کیست که چنین کند آدمیان عاجز آمدند و پریان و شیاطین کفتند که این لبنک کند اورا
بخواندند لبنک موی در دهن کرفت و در سوراخ رفت و از دیکر جانب بیرون آمد دیکر سلیمان کفت کیست که
ریسمان در این مهره کج سفته کند کرمک سفید کفت من بکنم آنکه ریسمان در دهن کرفت و از آن جانب رفت
و از جانب دیکر بیرون آمد سلیمان فرمود دیکر چه خواهی کفت از خدا بخواه تا روزی ما میوه کند کفت و کرم شد
آنکه کفت غلامان و کنیزان پیش آرید پیش وی بردند بفرمود تا ظرفی چند پر آب بیاوردند کفت دست
و روی بشویید ایشان که کنیزان بودند آب با ظرفها یکدست بر کرفتند و بدیکر ریختند و بر روی زدند

و کنیزان

و کنیزان بر باطن ساعد نهادند و غلامان بر ظاهر بدین فرق کرد میان ایشان و آن هدیها همه باز پس فرستاد فلما جاء
سلیمن قال اتمدونن بمال فما آتانی الله خیر مما آتاکم بل انتم بهدیتکم تفرحون ارجع الیهم فلنأتینهم بجنود
لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون چون رسول با هدیه پیش سلیمان آمد قبول نکرد هدیه را کفت ای را
بمال مدد میکنید آنچه خدای داده است مرا بهتر از آنست که شما را داده است شما بهدیه خود خوشدل و شادمان باشید ارجع الیهم
ای رسول بنزدیک ایشان رو و بکو که غرض من نه مالست و حطام دنیا غرض من آنست که ایشان بدین و طاعت من در آیند
اگر آمدند نیک والا با ایشان لشکری فرستم که طاقت آن ندارند و ایشان را از شهرهای ایشان بیرون کنند اسیر و ذلیل و خوار چون رسولان
بنزدیک بلقیس شدند و پیغام بگذرانیدند بلقیس کفت من بدانستم که این مرد پادشاه نیست پیغمبرست و ما طاقت او نداریم
که بنزدیک سلیمن فرستادم که من آیم تا سخن تو بشنوم و بدانم که این دین چیست که تو مرا بدان دعوت میکنی آنکه بفرمود تخت در
همه قبض خانه نهادند در صندوقی در کوشک بلند و لشکری بر آن کماشت و نگاه بان او موکل کرد و نایبی را بدید کرد در
ملک و ولایت بدو سپرد او بر خواست با دوازده هزار لشکر روی بلشکرگاه سلیمن آورد قال یا ایها الملأ ایکم
یأتینی بعرشها قبل ان یأتونی مسلمین قال عفریت من الجن انا آتیک به قبل ان تقوم من مقامک وانی
علیه لقوی امین قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک فلما رآه مستقرا عنده
قال هذا من فضل ربی لیبلونی أأشکر ام اکفر ومن شکر فانما یشکر لنفسه ومن کفر فان ربی غنی کریم
چون سلیمن بیافت که او در راهست کفت ای جماعت کیست از شما که عرش بلقیس را بمن رساند پیش از آنکه ایشان برسند کردن
نهند و اسلام آرند که کفته اند که سلیمان برای آن کفت که پیش از آنکه او آید عرش بیارند که داند که او می آید و اسلام
می آرد و مال او بروی حرام میشود خواست تا سریر او بر دارد بر سبیل غنیمت چون او کافر بود تا حلال باشد این زمان کفت
برای آنکه دیکر تا عقل بلقیس امتحان کند تا بداند [illegible] یا نه و درست آن که تا معجزه باشد خارق عادت و دلالتی
بود بلقیس را بر نبوت و صدق او و یکی از جمله جنیان که قوی تر بود کفت من بیارم پیش از آنکه تو از مقام خود برخیزی و من
برای آنکه میکویم توانا و استوارم قوت بر آوردن آن و امینم بر آنچه در وی است از زر و جواهر سلیمن کفت زودتر می باید
آنکس که پیش داود بود علمی از کتاب کفت من بیارم بنزدیک تو پیش از آنکه تو چشم بر هم زنی کفته اند که جبرئیل بود و کفتند که
آصف بود داود و وصی سلیمان [illegible] بود و نام مهین خدا بزد وی بود بعضی کفتند که این خود سلیمان بود [illegible] از سوال

بن برخیا

[illegible]

و بعضی گفته اند که جبرئیل بود و بیشتر برآنند که آصف بود سلیمان را گفت چشم برهم نه چون چشم برنهاد آصف دعا کرد پیش از آنکه سلیمان چشم بگشاد
سریر بلقیس نزدیک سلیمان حاضر کرد از رسول روایت کرده که وی خدای را بدین نامها بخواند یا حی یا قیوم و بعضی گفته اند این بود یا الهنا
واله کل شی الها واحدا لا اله الا انت چون سلیمان بدید سریر را که نزدیک وی قرار گرفته و نهاده بود گفت این از فضل خدای منست تا مرا
ابتلا و امتحان کند تا من نعمت وی را شکر خواهم کرد یا کفران نعمت وی خواهم کرد و هر کس که او شکر نعمت خدا کند برای خود کرده باشد
نعمت را زیاد کرداننده باشد و هر کس که او کفران نعمت کند بدرستی که خدای از شکر او مستغنیست کریمست با فضال و انعام برسید کافر نعمت
قال نكروا لها عرشها ننظر أتهتدي أم تكون من الذين لا يهتدون فلما جاءت قيل أهكذا عرشك قالت كأنه
هو وأوتينا العلم من قبلها وكنا مسلمين وصدها ما كانت تعبد من دون الله إنها كانت من قوم كافرين
سلیمان گفت تخت بلقیس را نکرو متغیر کردانید بزیر و بالا و زیاده و نقصان و تقدیم و تاخیر و از شکل وی بگردانید تا بنگریم
و ببینیم که بلقیس راه می یابد بآنجا یا از آنهاست که راه نیابند و بعضی گفته اند سبب این بود که سلیمان را آن وقت زن نداشت جنیان
ترسیدند که چون بلقیس را ببیند رغبت کند که او را زن خود کند و از وی فرزند آید و ایشان از خدمت وی خلاص نداشته باشند سلیمان را
گفتند که بلقیس ناقص عقلست و در عقل وی خللست و پای او پای خر ماند سلیمان عقلش را بتنکیر عرش امتحان کرد و
پایش را بپای صرح ممرد چون بلقیس نزدیک سلیمان آمد او را گفتند اهکذا عرشک ای تخت تو چنین است … با این
بلقیس گفت کانه هو پنداری که این خود آنست و گفتند که سلیمان این برای آن کرد تا او را دلیلی باشد بر صدق دعوی
نبوت تا بلقیس راه یابد برسالت و بعضی گفته اند برای آن گفت کانه هو بوجه تشبیه که سوال هم بوجه تشبیه بود
و بعضی برای آن گفت تا دلیل باشد بر رجاحت عقل وی که در موضع احتمال قطع نکرد آنکه بلقیس گفت و اوتینا العلم
و ما را علم داده اند بکمال خدای تعالی و بر نبوت سلیمان پیش از این معجزه و این حالت یعنی آیاتی که دیدیم در عهد هدهد و خبر
دادن سلیمان از آنچه در بحر بود و فرمان بردن حیوان لا یعقل وی را و ما مسلمان بودیم و گردن نهنده و گفته اند که این
سخن سلیمانست و … و باز داشت و بگردانید بلقیس را از پرستیدن آفتاب … کافران
از آنکه بخدای آورد و بدرستی که وی از قوم کافران بوده است قيل لها ادخلي الصرح فلما رأته حسبته
لجة وكشفت عن ساقيها قال إنه صرح ممرد من قوارير قالت رب إني ظلمت نفسي وأسلمت
مع سليمان لله رب العالمين مفسران گفته اند سبب این آن بود که جنیان سلیمان را گفتند که پای وی

پای

پای خر می ماند و بر این جهت سلیمان زشت کند سلیمان بفرمود تا جنیان برای وی کوشکی ساختند از آبگینه سفید
بر بالای آب و بفرمود تا آب را روان کردند و ماهی و جانوران در آب باشند و آنجا جمع کردند و آنگه سریر وی را در صحن
کوشک نهادند و بلقیس را بفرمود تا در آرند چون در آمد وی را گفتند ادخلی الصرح در کوشک رو چون بلقیس آن حالت
بدید پنداشت که آب عظیم است جامه را از ساق خود بر داشت سلیمان نگاه کرد ساق وی چون ساق آدمیان بود در این
دلیلست که چون کسی زنی خواهد خواست روا باشد که محاسن و روی وی را ببیند سلیمان چون بدید روی
بگردانید و گفت این کوشکیست مسوی کرده از آبگینه گفته اند که چون سلیمان موی بر ساق وی بدید و بر اعضای وی موی بود وی را
خوش نیامد با دمیان رجوع کرد علاج آن بعضی گفتند با سترهٔ پاک باید کرد گفت نمی شاید که اعضای خود مجروح
کردن شیاطین رجوع کرد از بهر وی که ما بر ساختند و آهک … چون سلیمان … در حمام شد
و بیش از … که حمام بر ساخته بود و برا خوش آمد و گفت … بسوخت گفت آه من عذاب الله
بر بلقیس … است … بلقیس بر نزد سلیمان … گفت او را خبر ده تا کدام آبست که نه از
آسمان و نه از زمین است گفت آن آب عرق است که از تن آدمیان است گفت راست گفتی دیگر گفت مرا خبر ده که خدای تعالی
بچه ماند گفت چون سلیمان این بشنید بانگ بر وی زد و از تخت بزیر آمد و روی بر خاک نهاد بلقیس بترسید و لشکر
سلیمان متفرق شدند حق تعالی بسلیمان وحی کرد که بلقیس و لشکر را باز خوان و بلقیس را بگو که تو چه پرسیدی سلیمان
از تو چه پرسید که ای بلقیس چه چیز پرسیدی گفت از آن پرسیدم که نه از آسمان و نه از زمین است گفت دیگر چه
پرسیدی گفت هیچ دیگر نپرسیدم … لشکر رجوع کرد … گفتند خدای تعالی از یاد ایشان ببرد پس آنگه او را
سلیمان دعوت کرد با سلام او اسلام آورد و قالت رب انی ظلمت نفسی بلقیس گفت بار خدایا بر خود ستم کردم
پشیمان شده ام و گردن نهادم با سلیمان خدای عالمیان را دیگر بعد از آنکه بلقیس ایمان آورد کار او چون بود
علما درین خلاف کرده اند بعضی گفتند که سلیمان او را بزنی کرد و او را عزیز داشت و ملک و ولایت او را
و جنیان را فرمود تا برای وی حصن کردند بزمین یمن که آدمیان چنان نتوانستند کردن یکی سلحین و یکی
بینون سیم عمدان و او را بولایت فرستاد و در هر ماه یکبار بنزد او می رفت و سه روز پیش او مقام
می کرد بامداد از شام بیامدی و نماز پیشین به یمن بودی و بعضی گفتند که سلیمان وی را گفت اختیار کن کسی را تا ترا

بود هم گفت مرا رغبت نیست گفت روا باشد که کسی در نکاح رغبت نکند گفت چون چاره نیست تبع را که دیگر بس همدان
اختیار کردیم وی طبوی داد و بیمن فرستاد و زو بعد که امیر جن بود در فرمان وی کرد تا برای وی حصنی چند بنا کرد چون
سلیمن فرمان یافت و جنیان بدانستند که او بار از ایستادند بیکبار از ایشان بیامد و بر سنگی بزرگ نقش کرد که ما
بنا کردیم سلحین و صرواح و مرواح و بینون و هنده و هیلوم را و این حصنها بیست بیمن که عمل شیاطین است ولقد
ارسلنا الی ثمود اخاهم صالحا ان اعبدوا الله فاذا هم فریقان یختصمون قال یا قوم لم تستعجلون
بالسیئة قبل الحسنة لولا تستغفرون الله لعلکم ترحمون قالوا اطیرنا بک وبمن معک قال
طائرکم عند الله بل انتم قوم تفتنون حق تعالی درین آیه میگوید فرستادیم بقبیله ثمود برادر ایشان صالح را
برسالت و پیغمبری تا دعوت کند ایشان را بعبادت و گوید که ای قوم خدا را پرستید صالح ایشان را دعوت کرد
با عبادت پس ایشان دو گروه شدند گروهی مومن و گروهی کافر با یکدیگر خصومت کردند و گفتند هر یکی از ایشان
که حق با ماست مقاتل گفت خصومت ایشان آنست که در سوره اعراف گفت قال الملا الذین استکبروا من قومه للذین
استضعفوا لمن آمن منهم یا صالح ائتنا بما تعدنا ان کنت من المرسلین ایشان گفتند ای قوم چرا تعجیل میکنید ببلا و عقوبت پیش
از عافیت و رحمت و این جواب آن بود که ایشان گفتند صالح را که اگر پیغمبری آورده ای اگر حقست ما را از خدای خود عذاب خواه
صالح گفت لولا تستغفرون الله چرا از خدا استغفار نمیکنید و آمرزش نمیخواهید تا باشد که بر شما رحمت کند و شما را بیامرزد
و در دنیا عذاب نکند ایشان گفتند که ما بتو فال بد گرفتیم و یکی گفت که ما بتو و بتو ایمان آورده و این بر ایشان گفتند که در ایشان
ایشان را باران نیامد گفتند که این شومی صالح است صالح گفت طائرکم عند الله یعنی شوم نیک و بد شما از خداست یعنی که خیر و شر شما از آنست نیک
خدایست و آن تقدیر خدایست و قضا اوست و شاید که طایر یعنی عمل باشد چنانکه گفت وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه یعنی آن
عمل که کرده اید از کفر و معصیت نزدیک خدایست و شومی آن بشما میرسد بل انتم قوم تفتنون نه که شما گروهی اید که ابتلا و اختبار
میکنند شما را بخیر و شر چنانکه گفت ونبلوکم بالشر والخیر فتنة وکان فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الارض
ولا یصلحون قالوا تقاسموا بالله لنبیتنه واهله ثم لنقولن لولیه ما شهدنا مهلک اهله وانا
لصادقون ومکروا مکرا ومکرنا مکرا وهم لا یشعرون و در شهر ایشان صالح که حجر است نه تن بودند از سران
قوم که فساد انگیز ایشان بودند و هیچ صلاح نمیکردند تا قصد صالح ایشان کردند و بکشتند و نام ایشان قدار است

وعهد

و مصدع و اسمی و رعمی و رعیم و دعمی و قبال و مصداق ایشان گفتند سوگند خورید بخدا و عهد کنید که همه اتفاق کنیم و شبیخون
بر صالح بریم و او را و اهل او را بکشیم انکه ولی وی باشد که طلب خون او کند گوییم که ما حاضر نبودیم بکشتن و هلاک کردن او و ما
صادقیم و راست گوییم و مکروا مکرا و ایشان بدسگالی کردند در حق صالح و شبیخون کردند بر صالح را کشتن و ما نیز بدسگالیدیم
در حق ایشان یعنی عذاب فرستادیم و هلاک کردن ایشان بکفر ایشان و ایشان ازین خبر نداشتند و توقع نکردند فانظر کیف
کان عاقبة مکرهم انا دمرناهم وقومهم اجمعین فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا ان فی ذلک
لآیة لقوم یعلمون وانجینا الذین آمنوا وکانوا یتقون پس بنگر که عاقبت و سرانجام مکر ایشان چگونه
خواهد بود که ما ایشان را همه هلاک کردیم این نه کس چنان بود که ایشان در سرای صالح رفتند بتیغهای کشیده خدای
تعالی فرشتگان را فرستاد تا ایشان را هلاک کردند بعضی گفتند بر نوک کوه آمدند و کسی را نمی دیدند مقاتل گفت که ایشان بر آن کوه   لنبیتنک
کوه جمع شدند کوه بر سر ایشان آمد و همه هلاک شدند و قوم ایشان را بصیحه هلاک کردند فتلک بیوتهم پس
سرایهای ایشان از ایشان خالی ماند پس از هلاک ایشان بسبب ظلمی که کرده بودند و بدرستی که در این آیتی و دلالتی هست گروهی را
که ایشان عبرت گیرند و دانا بودند و برهانیدیم آنان که ایمان آورده بودند و متقی و پرهیزکار بودند از آن صیحه که بر سر
کافران بود بیامد مقاتل گفت وقت هلاک ایشان در خرجی بر دست پیدا آمد بعد از آنکه روز اول سرخ بودند روز
دوم زرد شدند روز سیم سیاه شدند روز چهارم شکافته شدند در عقب آن جبرئیل بانگی بر ایشان زد همه هلاک شدند
و مومنان که نجات یافتند چهار هزار بودند و صالح ایشان را بحضرموت برد و آنجا بجوار رحمت خدا رفت فقیل حضر
موت را بنام حضرموت نام کردند ولوطا اذ قال لقومه اتاتون الفاحشة وانتم تبصرون ائنکم لتاتون
الفاحشة وانتم تبصرون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم تجهلون فما کان جواب قومه الا ان قالوا
اخرجوا آل لوط من قریتکم انهم اناس یتطهرون فانجیناه واهله الا امراته قدرناها من الغابرین
وامطرنا علیهم مطرا فساء مطر المنذرین و لوط را نیز فرستادیم برسالت و پیغمبری چون قوم خویش را گفت ای قوم
شما میکنید کاری زشت یعنی لواطه میکنید و زشتی لواطه میدانید و می بینید که آن فعل زشتست و کاری منکر و گفتند
برای آن گفت که ایشان آن کار در محافل یکدیگر کردندی و شاید که معنی آن بود که حال آنکه شما آثار عاصیان می بینید که پیش
از شما بوده اند شما بر مردی می آیید بشهوت و با ایشان موافقت میکنید و شهوت از جهت زنان یعنی محل شهوت زنانند نه مردان

فرو گذاشتند ایشان را بر آن زنان اکتفا نموده اید شما قومی جاهلید و نادانید عاقبت و سرانجام کار خود نمی‌شناسید چون
لوط پیغمبر این سخن بگفت جواب ایشان نبود مگر آنکه گفتند که لوط و قوم او را از این شهر بیرون باید کردن که ایشان
مردمانی اند که از این کار خود را پاک میدارند و ما بخود ما میکنیم عیب میکنند ابن عباس گفت این بر سبیل استهزا گفتند پس ما
لوط را و اهل وی را نجات دادیم مگر زن او را که تقدیر چنان کردیم که از جمله باقیان باشد در عذاب و بباراندیم بر
ایشان سنگ چون باران بد بود باران آن ایشان را که بترسانیده شدند بعذاب خدای و ایشان نترسیدند قل الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی آلله خیر اما یشرکون امن خلق السموات والارض وانزل لکم من السماء
ماء فانبتنا به حدائق ذات بهجة ما کان لکم ان تنبتوا شجرها ءاله مع الله بل هم قوم یعدلون
اکثر مفسران بر آنند که این خطاب محمد راست ع میگوید ای محمد بگوی که سپاس خدای را بر نعمتهای او و از جمله نعمتها هلاک
کافران و دشمنان دین است و سلام بر بندگان او آنانکه خدای ایشان را برگزید بنبوت و امامت و بعضی گفتند که این اصحاب
رسولند و ائمه علیهم السلم روایت کرده است که محمد است و علی و ائمه طاهرین و در این آیه بعث بر آنکه در سخن گفتن ابتدا بحمد
و سلام و صلوات بر رسول کنند تا مبارک باشد و بعضی گفته این سخن را بنزدیک سامعان قبول بود آنکه بر سبیل الزام
بر صورت استفهام گفت که این خدای بهتر است که شما او را پرستید یا بتان شما او را با خدای شریک میکردانید در خبر است
که رسول ع چون این آیت بخواندی گفتی بل الله خیر و ابقی و اجل و اکرم امن خلق السموات یا آنکس که آسمانها و زمین را بیافرید
بهتر است و انزل و فرو فرستاد برای شما از آسمان آبی و برویانیدیم بآن آب جمله بستانها و بوستانها خداوند بهجت و زیبایی
که نباشد شما را و نتوانید که درختان او بر رویانید آیا خدای دیگر هست با خدای که قادر است و توانا بر این افعال نه که
ایشان قومی اند که از حق میکردند و عدول میکنند امن جعل الارض قرارا وجعل خلالها انهارا وجعل
لها رواسی وجعل بین البحرین حاجزا ءاله مع الله بل اکثرهم لا یعلمون امن یجیب المضطر اذا
دعاه ویکشف السوء ویجعلکم خلفاء الارض ءاله مع الله قلیلا ما تذکرون امن یهدیکم فی ظلمات
البر والبحر ومن یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته ءاله مع الله تعالی الله عما یشرکون یا کیست که
زمین را جای قرار شما کردانید بروجهی که در روی این تصرفات میکنید و در میان وی جویهای آب روان کردانید تا از آن سود
و زراعت میکنند و برای نبات و قرار زمین کوههای بیخ آور تا بجنبد و میان دو دریا یکی شور و یکی شیرین مانعی

وحاجزی

و حاجزی پدید کرد تا بهم آمیخته نگردد و بعضی گفتند که حاجز جز بر قدرت نمیباشد یا این خدای دیگر که چیزی را
یاری میدهد که چنین بر ایشان پدید آمدند یا خود آنکس خدا است و بعضی گفتند که وی اجابت کند بیچاره و درمانده ای را که و بلا
بخواند و نا امید و مکروه را از وی دفع کند سدی گفت مضطر آن باشد که او را احوال و قوت نباشد ذوالنون گفت آن باشد که همه علایق
که از میان وی و جز خدای باشد منقطع کرداند سهل بن عبدالله گفت آن باشد که چون دست بخدای بر آورد او را طاعت
و وسیلتی نباشد و یجعلکم خلفاء الارض شما را خلفا زمین کرداند و کروهی ببرد و شما را بر جای ایشان بدارد ای یا این خدای
که با شما این نعمت کرد خدای دیگر هست اندک یاد میکنید یعنی هیچ یاد نمیکنید و انه زاید ... امن یهدیکم
یا آنکس که راه مینماید شما را در تاریکیهای بیابان و در دریاها چون بستارها میروید و کیست که میفرستد بادها برای
کردن ابر از پیش رحمت خویش یعنی باران آیا با خدای که قادر باشد بر این خدای دیگر هست متعال و بزرگوار است از آنچه بدو
و آرند امن یبدؤا الخلق ثم یعیده ومن یرزقکم من السماء والارض ءاله مع الله قل هاتوا برهانکم ان کنتم
صادقین قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله وما یشعرون ایان یبعثون یا آنکس که اول بیافرید خلق
آنکه عیب اند و فنا بود و بعد از فنا اعاده کند خلق را و زنده کرداند یا جز خدای ایشان را اعاده کند و دو نوع است یکی آنکه
بقای بود و روا باشد چون اجسام دوم آنکه بقا نبود و روا باشد مثل آن اعاده کند و آنکس که روزی میدهد شما را از آسمان
بفرستادن باران و از زمین برویانیدن گیاه و نبات یا این خدای خدای دیگر است یعنی نیست بگوی ای محمد برهان کرشما
بر صدق دعوی بیارید اگر راست میگوئید بگوی ای محمد هیچکس از آنان که در آسمان و زمین اند غیب ندانند مکر خدای
یعنی اگر خدای در آسمان باید در زمین جز او کسی غیب ندانند و ما یشعرون و ندانند ایشان که ایشان را کی زنده کنند
بر انگیزند بل ادارک علمهم فی الآخرة بل هم فی شک منها بل هم منها عمون وقال الذین کفروا ءاذا کنا ترابا وآباؤنا ائنا
لمخرجون لقد وعدنا هذا نحن وآباؤنا من قبل ان هذا الا اساطیر الاولین قل سیروا فی الارض فانظروا
کیف کان عاقبة المکذبین بل علم و دانش ایشان دریافت کرد و دریافت در کار آخرت معلوم ایشان نکردید ابن عباس گفت
این بر سبیل تهکم و سخریه است ایشان را چنانکه کسی را کوید ای تو بهتر از من دانی و خوانده اند و تدارک بعضی بل ادرک معاذ
همزه بر سبیل جحد و انکار یعنی علم ایشان بتدارک نشد مجاهد گفت معنی آنست که علم ایشان در آخرت ضایع شود انجا بدانند
نمیدانستند برای آنکه آنجا علم ضروری شود مومن و کافر را بثواب و عقاب لکن کفت نافع ایشان در شکند در کار آخرت از کوران

المجرمین

وگفتند آنان که کافر شدند بر سبیل انکار که آیا چون ما بمیریم و خاک شویم و پدران ما از زنده خواهند کرد و از خاک
بیرون آورند یعنی این چیز بیرون از عقل است بدرستی که ما را وعده کردند و پدران ما را نیز وعده کردند پیش از این
ندارد و نیست الا افسانهای پیشینیان آنگه رسول را فرمود که بگوی که این منکران بعث و نشور را که در زمین
بروید و بنگرید تا عاقبت و سرانجام گناهکاران چگونه بود و کار ایشان بکجا رسید از آن اعتبار گیرید
ولا تحزن عليهم ولا تكن في ضيق مما يمكرون ويقولون متى هذا الوعد ان كنتم صادقين قل
عسى ان يكون ردف لكم بعض الذي تستعجلون وان ربك لذو فضل على الناس ولكن اكثرهم
لا يشكرون وان ربك ليعلم ما تكن صدورهم وما يعلنون وما من غائبة في السماء والارض
الا في كتاب مبين ای محمد بر ایشان اندوه مخور که چرا بتو ایمان نمی آرند و متابعت تو نمیکنند و مباش در تنگدلی
از آن مکر که با تو میکنند که ما از آن دفع میکنیم و کید ایشان از تو باز میداریم این آیه در حق مستهزیان آمده و میگویند
این کافران که این وعده که شما میدهید و بیم که شما میکنید که خواهد بود اگر راست میگویید یعنی وعده عذاب
و قیامت و بعث بگو ای محمد شاید که نزدیک باشد شما را بعض از آنچه شما استعجال میکنید و زود بتو
که رسد و خدای تو ای محمد خداوند فضل و رحمت است بر مردمان بتاخیر عذاب و لیکن بیشترین ایشان
حق نعمت نمیشناسند و شکر نعمت بجای نمی آرند و خدای تو میداند آنچه سینهای ایشان پوشیده میدارد
از آن و آنچه آشکارا میکنند ظاهر و باطن ایشان میشناسد و نیست هیچ چیزی که او غیبی و خفائی باشد در
در آسمان و زمین الا که او در کتابی روشن است یعنی لوح محفوظ ان هذا القرآن يقص على بني اسرائيل
اكثر الذي هم فيه يختلفون وانه لهدى ورحمة للمؤمنين ان ربك يقضي بينهم بحكمه وهو
العزيز العليم فتوكل على الله انك على الحق المبين بدرستی که این کتاب قصها میکند و باز میگوید
پسران یعقوب را بیشترین آنچه در او اختلاف میکنند از احوال دنیا و کار عیسی و مریم علیهم السلام و غیر آن از احکام و
این قرآن رحمت و هدایت مومنان از لطف و بیان ایشان را بدرستی که خدای تو حکم کند میان ایشان بحکم و حکمت
خود و اوست خدای که غالب و داناست پس تو ای محمد توکل کن و اعتماد بر ما هر چیز بخدای تا ترا کفایت کند و شر این کافران
از تو باز دارد که تو بر حقی و صاحب حق سزاوار باشد که بنصرت خدای واثق باشد انك لا تسمع الموتى ولا تسمع

الصم

الصم الدعاء اذا ولوا مدبرين وما انت بهادي العمي عن ضلالتهم ان تسمع الا من يؤمن باياتنا فهم
مسلمون واذا وقع القول عليهم اخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم ان الناس كانوا باياتنا لا يوقنون
حق سبحانه و تعالی بر سبیل مثل گوید رسول خود را که ای محمد تو نتوانی شنوانیدن سخن خویش مردگان و کران را که کر گردند
یعنی ایشان بمثابه مرده و کرانند چنانکه مرده چیزی نمیشنود و کر آواز نشنود ایشان نیز راه حق نمی‌یابند از آن
که نظر و تامل نمیکنند در راه معرفت حق آنگه این معنی را موکد کرد بآنکه گفت چون پشت بکنند آنگه شنوا باشند
چون روی بگردانند نشنوند و تاکید آن کرد که بیان کرد چنانکه کر آواز نتوانی شنوانید کور را هم راه نتوانی نمود از ضلالت
ایشان تو نتوانی شنوانیدن مگر کسی که ایمان آورد بآیات ما و تصدیق کند معجزات و دلالات ما و طالب هدایت باشد
ایشان اگر چنین باشند اسلام آرند و گردن نهند آنگه گفت و اذا وقع القول عليهم چون واقع شود بر ایشان گفتار که
گفته ایم و وعده کرده ایم ایشان را از علامات قیامت و نزول عذاب بیرون آریم برای ایشان جانوری از زمین تا با
سخن گوید که مردمان بآیات و نشانهای ما یقین نمی‌شوند و یک از بزرگان از ابو سرحه انصاری روایت کرد
گفت که این دابه را سه نوبت خروج باشد یکبار از اقصای یمن بیرون آید و مردمان از وی بترسند و بگریزند جماعتی که دانند
از خدای نتوانند بجز او شوند و روی ایشان روشن شود چون ستاره درخشان آنگه روی بر زمین نهد کسی که روی با
جو بید بوی رسد و کسی که از وی گریزد از وی غایب نشود آنگه که دشمن او باشد او را بترسد پناه با نماز دهد و چنان
که نماز میکنم از پس پشت وی در آید و گوید اکنون نماز میکنی و روی بوی کند داغی بر روی نهد با مردمان مجاور کند
در سفر و حضر با ایشان باشد و در مالهای ایشان شرکت کند مومن از کافر شناسد حذیفه روایت کرد که عصا
با وی باشد و انگشتری سلیمان با وی باشد با انگشتری روی مومن را نقش کند و بعصای موسی داغ بر پیشانی کافر زند
مومن را گوید ای مومن و کافر را گوید ای کافر و بالای وی شصت گز باشد از امیر المومنین علیه السلام پرسیدند
دابه گفت دنب ندارد و پر و نیز ندارد و محاسن دارد چنانکه مردمان دارند و این اخبار جست از طریق عامه مخالفان
و بعضی از اصحاب ما روایت کرده اند که دابه کنایت است از صاحب الزمان علیه السلام که مهدی امت است حذیفه الیمان گفت
رسول را پرسیدم که این دابه از کجا بیرون آید گفت از مسجدی که از آن بحرمت تر نباشد تر دیک خدای یعنی
مسجد الحرام عیسی علیه السلام طواف میکند و مسلمانان با وی طواف میکنند و زمین در زیر قدم ایشان بجنبد چنانکه

قندیلها بجنبد و کوه صفا شکافته شود از جانب مشعر و از کوه صفا بیرون آید مردم را بکفر و ایمان بنام بخواند مؤمن را
نقطه سفید بر روی زند که همه روی او نورانی گردد و کافر را نقطه سیاه زند که همه روی وی از آن سیاه شود عبد الله
عمر گفت از شکاف کوه صفا بیرون آید سه روز بیرون می آید هنوز ثلثی بیرون نیامده باشد حسن بصری گفت موسی
م از خدای درخواست تا دابه را بوی نماید سه شبانروز بیرون می آمد و هنوز می آمد موسی گفت یا رب خلقی را منتظر دید
خدایا فرمان ده تا بجای خود شود ویوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون
حتی اذا جاءوا قال اکذبتم بآیاتی ولم تحیطوا بها علما اماذا کنتم تعملون ووقع القول علیهم بما ظلموا
فهم لا ینطقون و یاد کن ای محمد آن روز که ما حشر کنیم و بر انگیزیم از هر امتی گروهی از آنان که آیات ما را دروغ داشتند
پس ایشان باز داشته شوند تا آخر ایشان برسند تا آنگه همه را بفوج برند اصحاب طلبین این آیه تمسک کنند بر صحت
رجعت و گفتند این روز نه روز قیامت است برای آنکه در آن روز همه را حشر کنند چنانکه فرموده و حشرناهم فلم
نغادر منهم احدا و در این روز بعضی را زنده کنند پس این روز غیر روز قیامت باشد و صادق را پرسیدند
کرد در رجعت خدای تعالی کرا زنده کند گفت دو گروه را من محض الایمان محضا و محض الکفر انکرا و ایمان محض را یا
با کفر محض را آل محمد روایت کرده اند زیاده بر این و آن آنست که خدای تعالی زنده کرداند در وقت المهدی علیه السلام
از دشمنان که از دشمنی و ستم بغایت رسیده باشند و جماعتی از دوستان مخلص ایشان را زنده کرداند که در محنت
و بلا بوده باشند در ولایت دوستان ایشان را بفرمایند تا داد ایشان از دشمنان ایشان بستانند و هر یکی را از
دو گروه بعضی از آنچه مستحق آن باشند از ثواب و عقاب بایشان رسانند و این در عقل محال نیست و قرآن بدین ناطق است
و مانند این در امتان گذشته بوده است چنانکه گفت الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا
ثم احیاهم و پیغمبر خدای گفته است که هر چه در بنی اسرائیل بوده است در این امت خواهد بود حذو النعل
بالنعل تا آنگه که پیش خدای برند ایشان را گویند بر سبیل تقریع و ملامت که آیات مرا تکذیب کردید بی علم بدان حاصل کنید
یا خود شما چه میکردید چون شما تقصیر کردید در نظر و تفکر آیات خدا و وقع القول واجب شد و واقع گشت بدیشان
عذاب خدای بسبب ظلم و کفر ایشان پس ایشان سخن نگویند یعنی چیزی که ایشان را از آن عذاب بجهاند باشد یا از برای آنکه بر دهن ایشان
مهر نهاده باشند چنانکه گفت الیوم نختم علی افواههم الم یروا انا جعلنا اللیل لیسکنوا فیه والنهار مبصرا

ان فی ذلک لآیات لقوم یؤمنون ویوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض الا من
شاء الله وکل اتوه داخرین وتری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب صنع الله الذی اتقن کل
شیء انه خبیر بما تفعلون ای محمد وعید ایشان بکن که ما شب آفریدیم تا ایشان در وی بیارامند و بخسبند و روز را
روشن کردانیدیم تا در وی چیزها ببینند و راه مکاسب بشناسند بدرستی که در این که کردیم و گفتیم آیاتی و دلایلی
هست گروهی را که ایمان آورند و اندیشه کنند و گردانیدیم تا در وی چیزها اعتبار گیرند و روزی که صور در دمند
تا جمله مردگان زنده شوند روایت کرده اند از رسول که خدای تعالی چون از خلق آسمان بپرداخت صور را
بیافرید و به اسرافیل داد و بسته و در دهن گرفت و چشم در زیر عرش کشید تا که فرمان آید و در صور در دمد
گفت من گفتم یا رسول الله صور چه باشد گفت صور شیء بزرگ بود او چندان آسمان و زمین است و اسرافیل
سه بار صور در دمد یکی نفخه فزع باشد و آن آنست که در این آیه گفت و دوم نفخه صعق باشد و سیم نفخه احیا اول
اسرافیل را فرماید که در دم صور دمد هر چه در آسمان و زمین باشد بترسد الا آنکس که خدا خواهد که او را
از ترس نگاه دارد و آن جبرئیل است و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و گفته اند که شهیدانند چون صور دمیده شود
کوهها در جنبش آیند و در هوا روند چنانکه ابر رود و زمین بجنبد بجنبیدنی سخت که ساکن نشود همانند کشتی
بر سر آب یا قندیلی آویخته که از باد سخت بجنبد و این آن حال باشد که خدای تعالی خبر داد که یوم ترونها تذهل کل مرضعة
عما ارضعت مادر از هول فرزندان شیرخواره فراموش کنند و زنان آبستن بار بنهند و کودکان از ترس پیر شوند
و شیاطین از فزع بر منند و باقطار زمین شوند و فرشتگان بر روی ایشان زدن گیرند تا بجای خود
باز شوند و مردم مدهوش و متحیر شوند و یکدیگر را ندا میکنند چنانکه گفت یوم التناد یوم تولون
مدبرین ما لکم من الله من عاصم ایشان در این باشند خدای تعالی فرمان دهد که تا زمین شکافته شود از
آن کنار تا کنار کاری عظیم بینند که پیش از آن ندیده باشند در آسمان نگرند آسمان را چون مهل بینند آسمان
شکافته شود و ستارگان فرو ریزند و آفتاب و ماه گرفته شود گفته اند که ایشان که خدای ایشان را استثنا کرده شهیدانند
که فزع بایشان نرسد فزع بر آن کله که اینجا بند زنده کانند که نزدیک خدایند بل احیاء عند ربهم و
عذاب باشد علی از خلق آن آنگه بر این جمله باشند چندانکه خدای خواهد آنگه اسرافیل را فرماید تا بار دیگر

در صور دمد هر چه در آسمان و زمین باشد بمیرد مگر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند آید که گرم مانده است که گوید بار خدایا
تو داناتری هر چه در آسمان و زمین بود بمیرد الا جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و من که رسنده امر و مانده ام و تو که خداوندی
و مرا نیز برو وانیست و حاملان عرش را گوید بمیرید هم بمیرند اسرافیل را گوید صور بمیر شده و تو نیز عزرائیل صور بمیر
دکیبار در ملک الموت را گوید مگر کو مانده است و او عالم است گوید بار خدایا از خلقان تو عالم تری که جز ادمی کس نمانده است
و مرا نیز خطاب آید که موت کا مانوا تو نیز بمیر چنانکه ایشان مردند عزرائیل نیز بمیرد انگاه ایزد تعالی گوید لمن الملک الیوم امروز
پادشاهی کراست کس نباشد که جواب دهد او گوید لله الواحد القهار انگه زمین را بکشد و راست کند هم چنانکه ایشان مردند عزرائیل
بمیرد انگاه ایزد گفت لا تری فیها عوجا و لا امتا انگه زمین را چهل شبانروز باران ببارد همانند آب بر بالای زمین دوازده گز
بر آید چنانکه نبات بروید گوشت و استخوان در خلقان باین باران بروید چون نفسهای خلقان باز آید انگه خدای تعالی
عرش را زنده کند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را باز زنده سازد اسرافیل را گوید صور بردار صور در دم صور در دمد حق تعالی فرمان
تا جانها در تنها شوند ارواح مومنان چون نور درخشنده و ارواح کافران ظلمت تاریک باشد این ارواح بر شکل نحل میان
آسمان و زمین با ایشان پوشیده باشد و چنین مرکان شوند و در تن ایشان شوند انگه فرماید تا زمین شکافته شود و ایشان
از گورها برخیزند همه و با برهنه و حشر کرده و ذلک قوله مهطعین الی الداع یقول الکافرون هذا یوم عسر و کل اتوه داخرین
و همه ایشان اینک خوار باشند و منقاد و مطیع و خوار و حقیر و تری الجبال تحسبها جامدة ای بینی کوههای ثابت و ایستاده بر جای
وا خود هم چنان از هم بر و دیگر ابر اندر هوا و همچنین باشد اجرام کثیف چون رود سبز ادر کرکر و افتاده ایستاده عز و صنع الله
کرینکو کرده و محکم کرده و حکمت کرده هر چیزی که کرد او است تعالی که بر او خبیر بما میکنید اکاه و داناست من جاء بالحسنة
فله خير منها وهم من فزع يومئذ آمنون ومن جاء بالسيئة فكبت وجوههم في النار هل
تجزون الا ما كنتم تعملون انما امرت ان اعبد رب هذه البلدة الذي حرمها وله كل شيء
وامرت ان اكون من المسلمين وان اتلو القرآن فمن اهتدى فانما يهتدي لنفسه ومن ضل
فقل انما انا من المنذرين وقل الحمد لله سيريكم آياته فتعرفونها وما ربك بغافل
عما تعملون هر که نیکوئی کند او را باشد جزای آن بهتر از آن این حسنه کفت لا اله الا الله است قتاده
گفت مراد اخلاص است حضرت امام زین العابدین علیه گفت مردی بغزا بودم رفت و او را عادت بود که چون خالی بودی

باواز

۱۲۴

باواز گفتی لا اله الا الله وحده لا شریک له روزی چون در غزا ری میرفت این کلمه بگفت سواری از آن غزا بیرون آمد
گفت چه گفتی گفت انچه شنیدی گفت والله که این آن کلمه است که گفت من جاء بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع یومئذ
آمنون ابو عبد الله خدری گفت که امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت ای عبد الله ترا خبر دهم بحسنة که هر که آن بکند به بهشت برود
و او را بهتر از آن بدهند و بسیئه که هر که آن بکند بروی در دوزخ شود هیچ عمل از او قبول نکنند گفتم بلی یا امیر المؤمنین گفت
الحسنة حبنا اهل البیت والسیئة بغضنا حسنه دوستی ماست که اهل بیتیم و سیئه دشمنی ماست و از جابر بن عبد الله انصاری
روایت است که پیغمبر خدای گفت یا علی الولد امتی صاموا حتی صاروا کالاوتار وصلوا حتی صاروا کالحنایا ثم ابغضوک لاکبهم الله
علی مناخرهم فی النار یا علی اگر امت من روزه دارند تا کمان باریک شوند و نماز کنند تا کمان خمیده شوند و از آن پس ترا دشمن دارند خدای تعالی ایشان را بر روی در آتش دوزخ اندازد و عکرمه گفت فله خیر منها معنی نه آنست
که بهتر از آن حسنه باشد برای آنکه بهتر از کلمه توحید هیچ چیز نباشد معنی آنست که او را از آن حسنه خیر و ثواب باشد و گفته اند
که ایمان فعل بنده است و ثواب فعل خدای و فعل خدای بهتر از فعل بنده باشد و ایشان که این حسنه کنند از ترس روز قیامت
ایمن باشند و هر که بدی آرد و مراد به بدی شرکست به قول اهل تفسیر ایشان را بر روی اندر دوزخ افکنند سرنگون و گویند
ایشان را که شما را جزا داده اند برابر کردید آنکه رسول را فرمود که بگوی این قوم را که مرا فرموده اند که خدای
این شهر را پرستم یعنی مکه را خدائی که این شهر را حرام کرده است و مومن کرده است در روی هیچ خون حرام نریزند
و صید نکنند و درخت نبرند و او راست هر چه هست همه ملک او ست و مرا فرموده اند که از جمله مسلمانان و
گردن نهندگان باشم و مرا فرموده اند که قرآن خوانم بر هر که او را راه راست باید و اختیار ایمان و طاعت کند برای
خود کند و هر که گمراه شود ضلال و وبال او باشد یعنی نفع طاعت او که بی بند هند و عذاب معصیت او برد بگوی که
تو بگو من از جمله واعظان و ترسانندگانم بر من بیش از اعذار و انذار نیست گفته اند که این آیه با آیه قتال منسوخ است
انگه فرمود که بگوی سپاس خدای را بجز داد از دعوة بنو محمد تهدید اعدای دین با آنکه گفت زود بود که شما را نماید آیات
خود در آفاق و انفس چنانکه گفت سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم وما ربک و نیست خدای تو ای محمد غافل از آنچه
ایشان همیکنند جزای هر یکی از ایشان برساند والله اعلم سورة القصص مکیة ابن عباس گفت یک آیه از و
بمدینه آمده است و گفته اند که بجحفه و هو قوله ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد و هشتاد و هشت آیه است

بوبفنس

از ابی بن کعب روایتست که رسول صلعم فرمود هر که این سوره بخواند هیچ فرشته نباشد که بر صدق وی گواهی
دهند روز قیامت که او صادق بود در قول کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون بسم الله
الرحمن الرحیم طسم تلک آیات الکتاب المبین نتلوا علیک من نبإ موسی وفرعون
بالحق لقوم یؤمنون ان فرعون علا فی الارض وجعل اهلها شیعا یستضعف طائفة
منهم یذبح ابناءهم ویستحیی نساءهم انه کان من المفسدین ونرید ان نمن علی الذین
استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض و
نری فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون حق تعالی درین سوره قسم یاد کرده است
وسوگند خورده بحرمت طول وثنا ومجد من که این آیات قرآن کتابیست روشن و روشن کننده با خود
خطاب جهودان راست ایشان را خبر میدهد که حروف که طا وسین ومیم است آنست که من شما را خبر داده ام
که کتاب پیغمبر آخر الزمان را بعضی از اوایل سورتهای وی حروف تهجی خواهد بود نتلوا علیک میخوانیم بر تو
ای محمد بعضی از خبر موسی وفرعون و راستی قومی که ما میدانیم که ایشان اورده اند تا بشنوند وایمان آورند
انگه آغاز قصه فرعون کرد و گفت ان فرعون علا فی الارض فرعون در زمین علو وتکبر کرد یعنی در زمین مصر
واهل آن زمین را گروه گروه کرد یکی را از ایشان ضعیف گرفت و آن بنی اسرائیل بودند پسران ایشان را میکشت
بتهمت موسی و زنان ودختران ایشان را رها میکرد و فرعون از جمله مفسدان بود ونرید ان نمن ومیخواهیم
تا منت نهیم بر آنان که ایشان ضعیف بودند در زمین مصر از بنی اسرائیل وایشان را امامان کنیم که مردم با ایشان
اقتدا کنند در خیرات وپادشاهان ووالیان گردانیم ووارثان فرعون وقوم او وپس از آنکه ایشان را هلاک
کرده باشیم واصحاب ما روایت کرده اند که این در شان مهدیست علیه السلم که خدای تعالی وی را واصحاب او را
بعد از آنکه ضعیف کرده باشد بر ایشان منت نهد ومراد بزمین جمله روی زمین است وایشان را امام و
وارث گرداند واین اولیتر است از آنکه باز پس بین اسمیرست همو بیده در ایتی دیگر قول خداست تبارک وتعالی
ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون واز علی بن الحسین زین العابدین
علیه السلم روایت است که او گفت والذی بعث محمدا بالحق بشیرا ونذیرا بحرمت آن خدای که محمد را بحق بخلافت

فرستاد تا بشارت دهد هیچ باک ما هلذ که نیک مردان از ما که اهل بیتیم وشیعه ایشان بمنزلت موسی اند وشیعه وی
ودشمنان ما وپیروان ایشان بمنزلت فرعون اند واتباع او ووزیر فرعون وهامان وبنمایم فرعون وهامان را
بعد از آنکه تمکین کرده باشیم ... از مستضعفان آنچه ایشان از آن حذر میکردند
ان یستضعفنا
وبترسیدند وحذر ایشان هلاک گردانیدیم واوحینا الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه
فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین فالتقطه آل فرعون
لیکون لهم عدوا وحزنا ان فرعون وهامان وجنودهما کانوا خاطئین وحی کردیم بمادر موسی یعنی
الهام دادیم ودر دل وی افکندیم ومادر موسی ابنة لاوی بن یعقوب بود در دل وی افکندیم وگفتیم که وی را یعنی موسی را شیر
ده وچون بر وی بترسی وی را در رود نیل افکن وهیچ گونه مترس واندوهگین مباش که ما او را بتو باز رسانیم
واو را از جمله پیغمبران مرسل گردانیم اهل بلاغت گفته اند که این آیت از جمله آیتست که در بلاغت بغایت است برای آنکه در
این دو خبرست ودو امر ودو نهی ودو بشارت انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین مفسران گفته اند که فرعون در خواب دید که
آتشی از بیت المقدس بیامد وگرد مصر برآمد وقبطیان وسرایهای ایشان بسوخت وبنی اسرائیل را تعرض نکرد علما وقوم
را بخواند واین خواب با ایشان بپرسید گفتند از این شهر مردی بیرون آید که هلاک تو وقوم تو بر دست وی باشد واین زمان
اینست
هنگام ولادت اوست فرعون بفرمود تا جماعتی از زنان را بر زنان بنی اسرائیل موکل کردند تا هر مولودی که بزایند هر چه پسر باشد
بکشند واگر دختر باشد رها کنند عبد الله بن عباس گفت چون بنی اسرائیل در مصر بسیار شدند معاصی آشکارا کردند
و بیشتر ایشان از امر معروف ونهی از منکر دست بداشتند خدای تعالی قبطیان را بر ایشان گماشت تا ایشان را ضعیف کردند
وبر بندگی گرفتند وبیگار میفرمودند تا خدای تعالی ایشان را برهانید بموسی ع ابن عباس گفت چون علامت حمل بر مادر موسی
ظاهر شد فرعون را خبر کردند فرعون زنان را فرستاد تا بر بیند هیچ اثر حمل نیافتند که هر که دست بر شکم وی نهادی
کودک بر پشت وی شدی فرعون را گفتند هیچ اثری پیدا نیست چون حمل گران شد ووقت وضع حمل آمد مادر موسی با یکی از زنان قابله
که بر وی گماشته بودند عهد دوستی داشت کس فرستاد ووی را بخواند وگفت حال چنین وچنین است اگر مکر یاری
ده بر این وضع واین حدیث پوشیده دار گفت چنین کنم وبا خود گفت چون پسری باشد فرعون را خبر کنم چون مادر موسی
بموسی بنهاد میان چشمهای وی نوری یافت که چشمهای ایشان را خیره کرد ودوستی او در دل قابله افتاد مادر موسی را گفت همه

عزم دیدار اوست آن بود که اگر کودکی پسر باشد او را بکشم یا از فرعون پنهان کنم اکنون دست و پای او را ها کنم و این بود دلیل میکند که این
آن کودک کشته که بعلامت ما و فرعون و قوم او در دست او باشد او را از فرعون نگه دارد چون قابله از سرای بیرون آمد
جاسوسان بدیدند نگاه با تا ان خبر کردند بیامدند تا بنگرند کی مادر موسی را خبر کردند موسی را در خرقه پیچید (در تنور)
نهاد و برفت خواهر موسی ندانست در آمد و هیزم در تنور نهاد و تنور بتافت تا نان پزد قوم فرعون در آمدند و سرای
بجستند هیچ کودک ندیدند تنوری دیدند که آتش در آن زبانه میزند برفتند مادر موسی بیامد خواهر را گفت
کودک را چه کردی گفت ندیدم گفت آخر من در تنور نهادم چون در نگریستند موسی را دیدند در میان آتش آتش گرد
او میگردد و او را هیچ گزند نمیکند دلخوش شدند و او را برگرفتند و خدای تعالی این برای آن کرد که چون او را گویند که فالقیه
فی الیم او را در آب افکن او را در آب افکندند و نترسد که آن خدائی که ویرا در آتش نگاه داشت در آب هم نگاه دارد چون خبر (وی)
متواتر شد که فرعونیان در تفحص و تجسس افتادند و طلب میکردند خدای تعالی وی را وحی کرد و الهام داد یعنی مادر موسی را
که برادر تابوتی نهد و در دریا انداز او بیامد و درودگر را گفت تابوتی می‌باید بدین اندازه درودگر قبطی بود گفت چه خواهی
کرد گفت مرا بکاری می‌آید درودگر الحاح کرد مادر نخواست تا دروغ گوید گفت کودکی هست مرا میخواهم تا او را در آن (تابوت)
پنهان کنم که بر وی میترسم درودگر تابوت بساخت و برادر وی برفت و خانه وی را نشان کرد و بشناخت اگر بیاید (از فرعون)
این کار را خبر دهد خدای تعالی زبان وی را ببست تا چندانکه خواست نتوانست اشارت میکرد نمیدانستند که چه میگوید (بسیار)
اشارت کرد هیچ مفهوم ایشان نشد گفتند مگر دیوانه است وی را بزدند و بیرون کردند چون بدکان آمد زبانش گشوده دیگر (باره)
رفت تا خبر دهد زبانش بسته شد و چشمش کور گشت چیزی نتوانست گفتن و نتوانست دید دیگر باره وی را بزدند و
بیرون کردند او را بدید که اندیشه افتاد با خود گفت این نه مولود است که مطلوب فرعون است و این با نشانه و علامات آن است
که اگر خدای تعالی دیگر باره زبان و چشم بمن دهد من بوی ایمان آورم خدای تعالی صدق وی دانست چشم و زبان (با وی)
داد بیامد بدر سرای مادر موسی و این قصه با وی بگفت و بموسی ایمان آورد و او مومن آل فرعون بود و حبیب نجار بن ماد
موسی تابوت در نیل کرد و موسی را در وی نهاد و در رود نیل انداخت که در مصر میرود و از آن رود شعبه بعضی آب (راه)
خود بر گرفته بودند و در سرای فرعون آورده و دستانه ساخته بودند و در حوضی مرتب ساخته تا آب بدان حوض آمدی
و سه دیگر جانب بیرون رفتی فرعون بر کنار حوض تخت نهاده بود و با زن خود آسیه خاتون نشسته که آب تابوت آورد (در) فرعون

نگرید

نگرید تابوت دید بفرمود فرعون که بیرون گیرید بگرفتند و در وی بنگریستند قفلی بر وی بود چندانکه خواستند تا بگشایند با
بگشایند نتوانستند آسیه گفت عزم و قصد بوی دار قفل را بگشود و در نگریستند کودکی دیدند که نور از میان دو ابروی
وی می تافت انگشت در دهن گرفته از او شیر میخورد خدای تعالی دوستی وی در دل آسیه خاتون افکند و او را پیش فرعون
برد و او را بدید خوش دل شد و دوست گرفت جماعتی که او را بدیدند گفتند ای ملک ما را چنان گمان است که این
کودک مطلوب نیست بباید کشتن فرعون قصد آن کرد تا وی را بکشد آسیه گفت قرة عین لی ولک او را مکشید که
قرة عین باشد مرا و ترا فرعون گفت او را بتو بخشیدم اما قرة العین تو باشد نه قرة العین من اهل اشارت گفتند (که)
ببرکت این گفتار آسیه را هدایت کردند اگر فرعون نیز همین گفتی ویرا هدایت بودی آسیه را گفتند چه نام نهی او را
گفت موسی و مو بآن زبان آب است و سا درخت یعنی این نام نهادم که در میان آب و درخت یافته شد فالتقطه
میگوید که اتباع فرعون ویرا برگرفتند تا عاقبت سرانجام دشمن ایشان باشد و اندوهی و حزنی بر ایشان بود (که فرعون)
و هامان و لشکر ایشان گناهکاران بودند وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا
أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا
عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم که این کودک روشنائی چشم منست و چشم تو
او را مکشید شاید ما را سود کند یا بفرزندی گیریم او را که در وی سیما و نشان است که ما را نفع کند و لایق آنست که
فرزند پادشاهان باشد و حال آنکه ایشان نمیدانستند آنچه مطلوب ایشان بود یافته اند و نمیدانستند که کار (او)
عاقبت کار ایشان بکجا خواهد رسید و اصبح فؤاد ام موسی فارغا و گشت دل مادر موسی فارغ و پرداخته از اندوه (خوف)
بر موسی بآن وحی و الهام که ویرا داده بود گفته اند که چون مادر موسی موسی را در دریا افکند شیطان او را گفت این کار را
کردی اگر فرعون فرزند ترا بکشتی ترا بر صبر آن مزد و ثواب بودی اکنون تو فرزند خود را هلاک کردی و مستحق عقوبت شدی (خدای)
با وی لطف کرد تا این اندوه که بسبب وسواس شیطان بود ویرا از دل دفع کرد کادت نزدیک بود که اظهار کند
اندوهی که در دل داشت و گوید وا ابناه مقاتل گفت چون دید که موج آن تابوت را بر بالا میبرد و فرو میآرد صبر (نماند)
خواست تا جزع کند و آشکارا کردن حق تعالی او را صبر فرستاد کلبی گفت چون فرعون موسی را بفرزندی گرفت مردم میگفتند
موسی بن فرعون و ویرا خوش نمی آمد خواست که گوید موسی ابنی میگفت موسی بن عمران اگر نه آن بودی که ما دل او برجای

بدانستیم با لطائف او و از جمله مومنان و مصدقان باشد بوعده خدای که گفت انا رادوه الیک وقالت لاخته قصيه
فبصرت به عن جنب وهم لا يشعرون وحرمنا عليه المراضع من قبل فقالت هل ادلكم على
اهل بيت يكفلونه لكم وهم له ناصحون فرددناه الى امه كي تقر عينها ولا تحزن ولتعلم
ان وعد الله حق ولكن اكثرهم لا يعلمون مادر موسی دختر خود را که خواهر موسی بود مریم نام گفت در پی وقف
او برو و بنگر تا حال موسی بکجا خواهد رسید خواهر موسی برفت و بدید او را از دور که آل فرعون تابوت را از دریا برون
آوردند و موسی را از تابوت بیرون آوردند و ایشان ندانستند که وی خواهر اوست و ما حرام کردیم پستانها
یعنی بازداشتیم وی را از پستانهای زنان که از وی ناشیر هیچکس قبول نکرد حق تعالی منع کرد موسی را از آنکه شیر پالک بخورد
تا گوشت و پوستش پرورده نشود و چون تربیت بشیر زنان کافره جایز نباشد که دست از بهر زنان کافره و زناکاره
چگونه روا باشد من قبل یعنی از پیش آنکه خواهر آید اینچنان بود که چون موسی را بر گرفتند و دایه می جستند از بهر
وی دایگان آوردند شیر هیچ زن نگرفت خواهرش از دور میدید عند آنکه گفت هل ادلکم ای من شما را راه نمایم
برخانه ای که او را تکفل کنند و بر وی مشفق و ناصح باشند هامان چون این سخن بشنید گفت میدانند که این فرزند
ازان کیست گفت من ازین نگفتم انخواستم که ایشان ناصح ملک باشند وی را گفتند بگیر این زن را گفت زینهار کردند
وی را گشتند گفتند برو و آن زن را حاضر کن وی برفت و مادر موسی را خبر کرد و احوال با وی باز گفت مادر
بیامد کودک را چون مادر بدید در وی آویخت و پستان در دهان گرفت و بمکید و سیر گردید قوله تعالی فرددناه
الی امه ما او را با مادرش رد کردیم و باوی دادیم تا چشمش روشن گردد و اندوهگین نباشد و بداند که وعده خدا
حقست ولیکن بیشترین مردمان نمیدانستند و عینه اند برای آنکه نظر بروجه می کنند گفتند که چون
موسی شیر فرا گرفت فرعون گفت تو کیستی این کودک کودک کیست گفت من زنی ام که شیر پاک و خوش باشد
هیچ کودک نباشد که شیر من قبول نکند فرعون موسی را بوی داد و اجرت او معین کرد مادرش وی را با خانه برد
و وعده خدا وی را بانجام رسانید ولما بلغ اشده واستوى آتيناه حكما وعلما وكذلك نجزي المحسنين
ودخل المدينة على حين غفلة من اهلها فوجد فيها رجلين يقتتلان هذا من شيعته
وهذا من عدوه فاستغاثه الذي من شيعته على الذي من عدوه فوكزه موسى فقضى عليه

قصص

قال هذا من عمل الشيطان انه عدو مضل مبين قال رب اني ظلمت نفسي فاغفر لي فغفر
له انه هو الغفور الرحيم و چون موسی بغایت قوت خود رسید و تمام گشت مفسران گفتند اشد
سی سالگی است و استوی چهل سالگی آنست عمری که خدای بدان عذر انگیزد شصت سالگی است گفت چون موسی بکمال
رسید و مستحکم شد ما او را نبوت و شریعت دادیم و کتاب توریت نیز و همچنین جزا دهیم نیکوکاران را که
موسی را دادیم ودخل المدینة و موسی ع در شهر مصر رفت سدی گفت مدینه منف بود از زمین مصر
بهنگام غفلت از اهل آن شهر یعنی در وقتی که ایشان مشغول و غافل بودند و آن وقت قیلوله بود که مردم در خانها
بودند بقیلوله مشغول و گفتند که میان نماز شام و خفتن بود و از امیر المومنین علی علیه السلم روایتست
که روز عید بود ایشان همه بلهو و لعب و بازی مشغول بودند مفسران گفتند که موسی ع چون بزرگ
شد وی همچنان جامه پوشید که فرعون و مرکبها از خاص فرعون نشستی و او را موسی فرعون خواندندی
یکروز فرعون برنشست و موسی ع غایب بود چون باز آمد گفت فرعون کجا رفت گفتند فلان جای رفته است
از پی وی برفت و وقت قیلوله بدین ده رسیده بود و در آنجا رفت شهر خالی بود و مردم همه بقیلوله مشغول بودند ابن زید گفت
چون موسی ع در حال صغر طپانچه بر روی فرعون زد فرعون گفت این آن دشمن منست که میجستم در طلب وی بسیار از
کودکان بکشتم خواست تا او را بکشد آسیه گفت او کودکست و طفل و نادان نداند که چه کرد برو و تا بیازمائیم گفت طبقی آتش
کنند خرما و انار ببرهای یاقوت بیارند و پاره آتش تا او دست بکدام کند بیاوردند موسی دست فرا کرد
و پاره آتش بر گرفت و در دهان نهاد زبانش بسوخت بندی بر زبانش افتاد فرعون فرمود تا او را از سرای بیرون
کردند و از شهر وی و نزدیک ایشان تا آنگه که بزرگ شد و در شهر شد در وقتی که مردم از و غافل بودند
و او را فراموش کرده بودند فوجد فیها دو مرد را یافت در شهر مصر که با یکدیگر آویخته بودند و جنگ میکردند
یکی از شیعه وی بود سامری و دیگری از دشمنان وی بود فیلثون طباخ فرعون او را گرفته که تا هیزم مطبخ فرعون
برد سعید جبیر گفت موسی بزرگ شد بنی اسرائیل بر و جمع شدند و در حمایت وی بودند و کسی نیارستی
که با ایشان خطا کند در حضور وی از آنکه وی قوت تمام داشت و پسر خوانده فرعون بود روزی فرعونی
بنی اسرائیل را گرفته بود چون موسی را دید فریاد از وی خواست موسی گفت دست از وی بدار گفت نه دارم که هیمه

مطبخ بود دست صبر در سبیل دراز مشتی بروی زد و کفته اند که سر انکشتان بروی زد عمر وی بسر آمد
و قضی بمعنی قتل است فقضی علیه الاشیع یعنی بکشت وی را چون نه در کشته شد موسی بترسید و پشیمان شد
و کفت این خصومت که بسبب وی قتل حاصل شد از اعمال دیو حاصل شد و دیو دشمنی کمراه کننده هویدا ست
انکه وی را در زیر سنک بنهان کرد و برفت انکه بر سبیل رجوع و خضوع و انقطاع با خدای کفت بار خدایا
من بخود ستم کردم بدین که کردم و اکر قوم بدانند که قبطی را مرا بکشند و کفته اند که شاید خدای تعالی وی را
اعلام کرده بود که او مستحق کشتن است لیکن وی را نفرموده باشد بر سبیل ندبه که جز قتل کن وی تعجیل کرد
ترک مندوب کرد برای این کفت بار خدایا بر خود ظلم کردم یعنی نقصان ثواب خویش کردم فاغفر لی بیامرز مرا
پس خدای تعالی بیامرزید وی را و خدا اوست آمرزنده و مهربان قال رب بما انعمت علی فلن
اکون ظهیرا للمجرمین فاصبح فی المدینة خائفا یترقب فاذا الذی استنصره بالامس یستصرخه
قال له موسی انک لغوی مبین فلما ان اراد ان یبطش بالذی هو عدو لهما قال یا موسی اترید
ان تقتلنی کما قتلت نفسا بالامس ان ترید الا ان تکون جبارا فی الارض وما ترید ان تکون من
المصلحین موسی کفت بار خدایا بدین نعمت که با من کردی عهد کردم که هرکز یار مردم کنه کار نباشم و این
برای آن کفت که اکر چه آن مرد بنی اسرائیلی بود کافر بود و نیز در خصومت با قبطی زیادتی بود عبد الله مسلم
بعطا بن ابی رباح کس فرستاد و کفت میخواهم تا عطا اهل عیال اند دست نوکنم تا خرج یکی بدهی و ابن عبد الله
امیر خراسان بود عطا کفت نخواهم وی را کفتند تو از بن جز زیان باشد چون تو چیزی بر نخواهی کرد کفت
نخواهم که یار ظالمان باشم بدعل ایشان در جراحت کرد و برای قیامت که خلایق را در موقف سیاست بدارند
منادی از قبل رب العزه ندا کند که این الظلمة و این اعوان الظلمة کجا اند ظالمان و یاران ایشان را جمع کنند من کجی
لهم قلما او لوقهم دواة تا آنکس که برای ایشان قلمی تراشیده باشد یا دوات ایشان را سیاه کرده باشد همه را جمع
کرده بدوزخ اندازند و آورده اند که یکی از صالحان در دیوانی رفت بشفاعت تا دفع ظلمی کند از مظلومی
صاحب آن دیوان کفت قلمی نیکو کن تا بنویسیم که از تو چیزی نخواهند قلم بنیک کرد و بنوشت که از وی بدون حقوق
واجب چیزی نخواهند و کساند که در دفتر اند یاد کردند چون قلمی از دست بنهاد امر صالح قلم که بکرفت و بشکست

کفت

ص

کفت چرا چنین کردی کفت ترسم که بدین قلم چیزی بظلم نوشته و من از جمله ایشان باشم که تو ادد ظلم یاری کرده باشند
فاصبح فی المدینة خائفا یترقب پس موسی بامداد در بامداد در شهر آمد خایف و ترسان از آنکه خبر آشکارا شود و وی را بکیرند و بقصاص
قبطی بکشند و چشم میداشت که منادی کی بوی رسد پس نکاه کرد همان مرد را دید که روی از وی نصرت خواسته
بود با قبطی دیگر جنکی و فریاد میکرد و بانک میزد و فریاد میخواست موسی از حال شکفت شد دلتنک شد خایف
بوی آورد و وی را کفت انک لغوی مبین تو مردی جاهلی و نادان مرد هر روز با کسی برای تو خصومت خواهم کرد این کفت
و روی با ایشان آورد تا از اسرائیلی و از دست قبطی برهاند بنی اسرائیلی نکاه کرد موسی را دید از اول ملامت وی شنید و رحم
در بنر بر خود بلرزید پنداشت که ده پیش از انکه موسی دست بقبطی کشد تا او را خلاص کند که او در وی بموسی آورد و
کفت اترید ان تقتلنی ای میخواهی که مرا بکشی چنانکه دیروز مردی را کشتی تو نمیخواهی الا که جباری باشی در زمین و نمیخواهی
که از جمله مصلحان باشی چون بنی اسرائیلی این سخن بکفت موسی دست کوتاه کرد و بنی اسرائیلی انکار کرد ایشان را رها کرد در وقت
قبطی چون این بشنید بدانست که آن مرد مقتول در شب دی کشته است که قبطیان پیش فرعون آمده بودند و تظلم
میکردند که بنی اسرائیل آنکس را کشته اند فرعون کفته بود که بجهد و بینید کناهی را تا او را بکشند و بعد تفحص کنید
ایشان از پیش فرعون آمده بودند و در تفحص ایشان بودند چون آن مرد از زبان بنی اسرائیلی این سخن بشنید برفت که کشنده
موسی بوده است بیامد و فرعون را خبر کرد که کسانی خود را فرستاد تا موسی را بکیرند یکی از جمله ایشان بیامد و خبر داشت
و موسی را خبر کرد وجاء رجل من اقصی المدینة یسعی قال یا موسی ان الملا یأتمرون بک لیقتلوک
فاخرج انی لک من الناصحین فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین و بیامد مردی
که او از اقصی و آخر شهر بود می شتافت و تعجیل میکرد تا بیامد و این مرد مومن آل فرعون بود پسر عم فرعون نام وی
حزقیل بن صبور را بعضی کفته اند که نام وی شمعون بود چون بموسی رسید کفت ای موسی این قوم با یکدیکر مشورت میکنند
در کشتن تو و قصد تو دارند و طلب تو میکنند بکریز و از شهر بیرون رو که من از جمله نصیحت کنندکانم موسی چون
بشنید بر خود بترسید و از آن شهر بیرون رفت خایف و ترسان مترقب منتظر ایشان اکر در طلب وی بوده اند از پس وی
پس نکاه میکرد و پناه با خدای میبرد و میکفت بار خدایا مرا از این ظالمان نکاه دار ولما توجه تلقاء مدین قال
عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل ولما ورد ماء مدین وجد علیه امة من الناس یسقون ووجد

دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ فَسَقَى
لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ موسی ع از آن شهر بیرون آمد و چون
روی براه آورد بجانب مدین معرفت ع نبود انتا اعتماد بر کرم خدا کرد و هدایت از وی خواست و گفت شاید
کر خدای مرا راه راست نماید و با وی زادی و راحلهٔ و رفیقی نبود در پای نعلین داشت سعید جبیر گفت مای بر
بود و از مصر تا مدین هشت روزه راهست چون از خدای هدایت خواست خدای تع فرشتهٔ فرستاد بر اسپی
نشسته نیزه در دست گرفته گفت ای موسی کجا میروی گفت بمدین گفت راه را نکته پر گفت برو کر من راه
و بدرقه توام موسی ع با وی برفت و در راه طعام وی برک درخت بود و لما ورد ماء مدین چون بر آب
رسید بر لب ایشان و انجا چاهی بود کر ایشان از انجا آب کشیدندی برای چهار پایان بر انجا گروهی یافت از
مردمان کر انجا گوسفندان آب میدادند و فرو تر ایشان دو زن یافت کر گوسفندان خود را باز میدا[شتند]
و منع میکردند تا ایشان اندر آب نجهند و بگوسفندان دیگر آمیخته نکردند تا آنکه مردمان فارغ [شوند]
ایشان گوسفند از آب هند موسی ع چون ایشان را بدید گفت چیست کار و حال شما چرا گوسفندان را آب
نمیدهید گفتند گوسفند آب نتوانیم داد و با مردمان مزاحمت نتوانیم کردن گفت شما را هیچ مردی نیست گفتند پدری
پیری داریم و پدر ما پیری بزرگست موسی ع گفت اینجا هیچ چاهی دیگر هست گفتند بلی چاهی دیگر هست ولیکن بر سر
است و سنگی بزرگ بر سر او نهاده است کر از انجمله مرد بر گرفتندی گفت بمن نمایید بوی نمودند بیامد و دست
فراز کرد و سنگ از سر چاه باز گرفت گفت هیچ دلو و رسن دارید گفتند نه گفت هیچ پاره آب دارید
گفتند اندکی در بن مشک مانده است از ایشان بستد و در دهن کرد و در دهن برآورد و در چاه بریخت
آب بسر چاه برآمد گوسفندان بپای خود آب خوردند و فربه شدند و پستانها پر شیر کردند و روا
دیگر آنست کر دلو و رسن بستد و مردمان را از سر آن چاه دور کرد و گوسفندان را آب داد قوله تعالی فَسَقَى لَهُمَا
یعنی آب داد برای ایشان گوسفندان ایشان را آنگه برگشت و بسایهٔ درخت آمد گرسنه و مانده و گفت یا[رب]
خدایا من برای آنکه تو فرود آورده گرسنه محتاجم یا با نجیر تو فرستاده‌ای اندر نقم بان محتاج
در خبر است کر او دعا کرد سبزی گیاه از بیرون پوست شکم او ظاهر بود مفسران گفته کر او در توقت

کرد و دیتوقت

تا نجوی خواست امام محمد باقر ع فرمود از آنگاه گفت کر خرما بود و چون ایشان بخانه پدر رفتند گفت چون نست کر امروز
بستوران آمدید کر هر روز دیر می‌آمدید گفتند گوسفندان آب نداد اید گفتند آب دادیم و قصه را باز گفتند مفسران گفته اند
کر پدر ایشان شعیب ع بود نام او یثرون شعیب ع گفت چه مردی بود گفتند مردی صالح بود و رحیم شعیب یکی از ایشان را
گفت برو و وی را بخوان تا مزد وی بدهیم فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ
مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ قَالَتْ إِحْدَاهُمَا
يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ پس یکی از ایشان بنزدیک موسی آمد در حال
کر شرم زده و روی پوشیده بود و گفت دامنی بر روی افکنده و گفت پدر مرا میخواهد تا مزد بدهد بان آب کر تو گو[سفندان ما را]
داده موسی ع بر خواست دانست او مزد و اگر ضرورت نبودی نرفتی و گفتی مزد نمیخواهم و آن زن در پیش میرفت باد می
آمد و جامه در تن آن زن بپیچید گفت ای زن باز پس آی تا من از پیش میروم گفت راه ندانی گفت هرگاه کر من
غلط کنم سنگی کر از آن جانب کر راهست بیندازی تا از آن جانب بروم پس آنگه کر موسی بنزدیک شعیب آمد و قصه خود با وی
بگفت و بر او بشارت داد و گفت مترس کر از دست ظالمان نجات یافتی چر فرعون را بر این زمین ما دستی و سلطنتی نیست یکی
از ایشان گفت و او بزرگتر بود و از پی موسی رفته بود و شعیب وی را بموسی داد گفت ای پدر وی را بمزد بگیر کر او بهتر مردیست
است با قوت و امانت است پدر گفت از کجا شناختی قوت و امانت وی گفت قوت وی از آنجا شناختم کر سنگی کر جمع بسیار
برنتوانستند گرفت تنها برگرفت و چند لخت و امانت وی را از آنجا شناختم کر در راه کر میرفت مرا باز پس باشتاد
من بنگرد و مانند این معجزه امیرالمؤمنین علی ع را بود و ان چنان بود کر چون روی بصفین نهاد در بعض منازل فرود آمد
و آب نبود و مردم و چهارپایان سخت تشنه بودند آب طلب کردند نیافتند امیرالمؤمنین ع را خبر کردند امیر
نشست و لشکر با وی راه با وی برفت امیر از راه عدول کرد دیری پدید آمد در میان بیابان بانجا رفت امیرالمؤمنین
گفت با راهب آواز داد دیر کر اندر بر آمد امیر گفت ای راهب بدین نزدیکی هیچ آبی هست گفت از اینجا تا آب دو فرسنگ
است قوم گفتند یا امیرالمؤمنین اگر صواب بینی تا آنجا رویم تا تو فرمایی آنگه بجانب قبله بجای اشارت کرد و گفت آنجا را
بیل و کلنگ بر گرفتند و زمین را پاره کردند سنگی سفید و بزرگ پدید آمد بر این سنگ را ز کردند و خواستند
بردارند نتوانستند امیرالمؤمنین ع این سنگ بر سر آب است جهد کنید هر چند کوشیدند ممکن نبود گفتند یا امیرالمؤمنین

این بفرمود تا در سنگ بنیاد حضرت امیرالمؤمنین ع پای از رکاب خالی کرد و آستین باز کرد و دست در سنگ زد و بجنبانید
و برکند و چندگام بینداخت آبی پدید آمد از برف سردتر و از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر آب بخوردند و چهار
پایان را سیراب کردند و مشکها پر آب کردند و راهب از بالای دیر می‌نگریست آنکه امیرالمؤمنین ع بیامد و سنگ با جای خود
نهاد و بفرمود تا خاک بر سر آن کردند و از آنجا برفتند و راهب چون چنان دید گفت ایها الناس از برای خدا مرا فرود
آرید او را بر پایین آوردند بیامد و در پیش امیرالمؤمنین ع بایستاد و گفت انت نبی مرسل گفت نه گفت فملک
مقرب فرشته مقرب گفت نه ولیکن وصی رسول الله محمد خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وصی خاتم پیغمبرانم راهب گفت دست بیار تا ایمان
آورم آنکه دست باز کشاد و او گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا رسول الله و انک
وصی رسول الله واحق الناس بالامر من بعده امیرالمؤمنین ع عهد و شرایط اسلام بر او تعلیم داد و گفت
تا چه بر مسلمانی داشت پیش از آنکه مدتی بر خلاف اهل اسلام مقام کردی گفت بدانکه این دیر که بنا کردم
اند بر طلب امید آن بنا کرده اند و عالمی که پیش از من رفته اند و این کرامت نیافتند و خدای تعالی روزی من
کرد و سبب آن بود که در کتب خوانده‌ام و نوشته است که این جا چشمه‌ایست سنگی بر سر وی نهاده پیدا نشود مگر بر دست
پیغمبری یا وصی پیغمبری و این آب بر دست تو پیدا شد بدانستم که آن وصی تویی بر دست تو اسلام آوردم و ولایت
معرفت شد امیرالمؤمنین علی علیه السلام بگریست چنانکه محاسن مبارکش از آب چشمش تر شد آنکه گفت الحمد لله الذی
لم اکن فی کتبه منسیا آن خدای را که مرا فراموش نکرده بود در کتب اول یاد کرده مسلمانان چون این بشنیدند شکر خدای ذکرنی
گذاردند و راهب با امیرالمؤمنین ع بشام رفت و کارزار کرد در پیش وی شهید شد و امیرالمؤمنین ع
بروی نماز کرد و او را دفن کرد و هر که ذکر وی کردی بروی ترحم کردی چون از آنجا اندر راه برفتند امیرالمؤمنین ع
گفت کیست در میان شما که راه بآن چشمه برد همه گفتند که راه بریم چرا این بر علامت اوست گفت بروید و بجوئید
برفتند و چند آنکه جستند نیافتند گفت این چشمه دیگر ظاهر نگردد تا قیامت و ساعت او قال انی ارید
ان انکحک احدی ابنتی هاتین علی ان تأجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشرا فمن عندک وما ارید ان اشق
علیک ستجدنی ان شاء الله من الصالحین قال ذلک بینی وبینک ایما الاجلین قضیت فلا عدوان
علی والله علی ما نقول وکیل شعیب گفت موسی را که من میخواهم که یکی از این دو دختر خود بتو دهم بر آنکه

هشت سال مزدوری من کنی و اجر خرج آن باشد مهر او کنی پس اگر چنان بود که ده سال تمام کنی آن تبرع باشد
از تو و اگر نکنی بر تو واجب نیست و من نمیخواهم که بر تو رنج و مشقتی نهم و ان شاء الله که مرا از جمله صالحان بیابی
بازی موسی گفت آن میان من و میان تو هست از این دو اجل هشت سال یا ده سال هر کدام که بسر برم بر من
عدوانی و حرجی نباشد و زیاده نجویند و خدای تعالی بدانچه می‌گوئیم وکیل است یعنی گواه است و این دو دختر یکی را
صفورا نام و یکی را لیا نام و گفته‌اند که صفورا دختر مهین بود او را بوی داد و عقد نکاح بستند و موسی را
قبول کردن آنکه شعیب را گفت چه نعم میفرمائی مرا عصائی می‌باید تا گوسفندان را از برای آن هوام
و سباع را از گوسفندان باز دارم شعیب دختر را گفت برو و در آن خانه که چند عصا نهاده است یکی
بردار و بموسی ده دختر برفت و عصای برگرفت تا بیارد و ببرد بدهد چون شعیب بدید گفتا این عصا را
بگذار و دیگری بیاور آن عصا باز برد و بنهاد خواست تا دیگری بردارد همان بدستش آمد بیرون آورد
گفت این همانست دیگر باره باز پس برد و بنهاد همان بدستش آمد گفت ای پدر من قصد میکنم که چوب دیگر
چوب بدست نمی آید گفت بده دختر بوی داد چون بموسی برفت شعیب پشیمان شد گفت این عصا ودیعتی
مردی بمن داد و این ودیعتیست و ابا شد مشتری گفت چنان بود که روزی فرشته‌ای آمد بصورت مردی
و آن عصا را در پیش شعیب نهاد و برفت شعیب برخاست و از پس موسی برفت گفت این عصا ودیعت است
ده و دیگری بستان موسی گفت این عصا الا تو منت که مرا میباید که این عصا از دست بدهم هر دو اتفاق کردند
که اول کسی که ببینید آید او را حاکم کنیم خدای تعالی فرشته‌ای فرستاد بصورت مردی و بیامد گفتند میان ما حاکم باش و قصه
با وی بگفتند وی گفت حکم من آنست که آنکس اولیتر است که عصا را از زمین بردارد آنکه عصا را بستد و بر زمین
نهاد و گفت بردارید شعیب خواست که بردارد نتوانست موسی از زمین برگرفت و بر دوش نهاد حاکم گفت تراست
موسی برفت و عصا بوی بماند بحکم آن حاکم و علوم گفتند آن عصای آدم بود که از بهشت بیاورد و آدم آن
دنیا برفت جبرئیل آن عصا برگرفت چون موسی از شعیب عصا خواست جبرئیل بیامد و آن عصا بشعیب داد و
گفت بموسی ده ابوصالح از عبدالله عباس گفت شعیب را خانه بود که هیچ کس در آنجا نشدی مگر وی و آن خانه
که موسی ع داده و در آنجا سیزده عصا بود و او را یازده پسر بود هر که از ایشان بالغ شدی گفتی برو و از آنجا عصا بردار

او برفتی تا یکی بردارد آتشی بیامدی و آن پسر را سوختی تا جمله هلاک شدند چون دختر را گفت برو و عصا
بیار برفت و عصای نیکوتر بیاورد و هیچ آفت بوی نرسید گفت ای دختر ترا بشارت باد که شوهر تو
پیغمبری خواهد بودن و او را درین عصا شانی و کاری خواهد بودن چون عصا بموسی داد گفت از اینجا بروی
بمفرق الطریقین برسی دو راه پدید آید بدست چپ برو اگرچه بدست راست گیاه بیشتر باشد لیکن در آن مرغزار
اژدهای عظیمست مردم و چهارپا را هلاک میکند موسی چون بدانجا رسید گوسفندان روی بجانب دست راست
نهادند و موسی هرچند خواست گوسفندان را باز نتوانست داشت و بر اثر گوسفندان رفت مرغزاری دید
در وی گیاه بسیار گوسفندان در آنجا بداشت و خود بخفت و عصا بر زمین زد پس از زمانی اژدهای بدید
آمد و آهنگ گوسفندان کرد عصا جانوری گشت و با وی در آویخت و او را بکشت موسی از خواب برخاست عصا را
خون آلود دید و اژدها کشته یافت شادمان شد و بیامد و شعیب را خبر داد دختر را گفت این شوهر تو پیغمبری خواهد
بود او را درین عصا شانی بود شعیب چون بدید که موسی مردی مبارکست و حسن رعایت او در گوسفندان بدید
خواست که با وی نیکوئی کند گفت هر بچه که امسال آید ازین گوسفندان ابلق باشد ترا است خدای تعالی
حکم کرد بموسی در خواب که این عصا در آب زن که گوسفندان از آن آب میخورند موسی عصا در آب زد گوسفندان
بخوردند امسال همه ابلق زادند در روزگار شعیب بدانست که آن روزی ایست که خدا بوی داده همه بوی تسلیم
کرد فلما قضی موسی الاجل وسار باهله آنس من جانب الطور نارا قال لاهله امکثوا انی آنست
نارا لعلی آتیکم منها بخبر او جذوة من النار لعلکم تصطلون فلما اتاها نودی من شاطئ الوادی
الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب العالمین وان الق عصاک
یعنی چون موسی عم اجل بسر برد ابن عباس از رسول صم پرسید که کدام اجل بسر برد گفت انا اجل کرد و ده تر بود
ده سال سعید جبیر گفت جهودی از من پرسید که موسی ازین دو اجل کدام بسر برد و من سال حج میکردم
مرا گفتم ندانم بکه خواهم رفت از حبر امت عبدالله عباس پرسم چون رفتم و از وی پرسیدم گفت اکثرهما
واطیبهما بیشترین و نیکوترین و پیغمبران خلف وعده نکنند چون بعراق آمدم جهود را گفتم گفت راست گفت
والذی انزل التوریة علی موسی مجاهد گفت چون موسی اجل ده سال بسر برد شعیب ویرا دستوری داد

واهل

واهل خود را برگرفت و مال و گوسفندان خود را و روی بمصر نهاد و راه را ندانست رها کرد از ملوک شام حذر
میکرد و فصل زمستان بود و زن حامله بود و تنها در بیابان میرفت بکوه طور بجانب راست افتاد شبی بود تاریک
و سرمای سخت زن را درد زادن گرفت خواست که آتش در زند هرچند آتش زنه میزد آتش نمیگرفت بجانب طور
نگاه کرد آتشی دید قصد آن کرد تا با آتش رسید او را آواز دادند از کناره رود از جانب راست در آن بقعه مبارک
از درخت عوسج ابن مسعود گفت درخت سمره بود درخت سبز و تازه آواز آمد که ای موسی منم خدای
که آفریدگار عالمیانم و آنکه عصای خود بینداز این آیه دلیلست بر آنکه کلام خدای محدث است و متکلم فاعل کلام
نه آنکه کلام بوی قایم باشد برای آنکه خدای گفت موسی را از درخت ندا کردند و معنی این باشد که موسی کلام
از درخت شنید انی انا الله پس خدای درخت بوده باشد و این باطلست پس معلوم شد که کلام کلام خدای باشد
در درخت محل کلام که خدای در وی آفرید و چون چنین بود متکلم فاعل کلام بود نه آنکه کلام بوی قایم بود فلما رآها
تهتز کانها جان ولی مدبرا ولم یعقب یا موسی اقبل ولا تخف انک من الآمنین اسلک
یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء واضمم الیک جناحک من الرهب فذانک برهانان
من ربک الی فرعون وملائه انهم کانوا قوما فاسقین موسی عم را خطاب آمد عصا بینداز موسی عصا بینداخت
ماری گشت چون بدید او را که در حرکت گشت حرکت سریع چنانکه ماری که خرد و نیز بزرگ بود بترسید و پشت برکرد
و روی بگریز کرد و نگاه باز پس نمیکرد و برا خطاب کردند که ای موسی اقبل روی فرا پیش کن و مترس که تو از جمله امن شوندگانی
اسلک یدک فی جیبک دست در گریبان خود کن تا بیرون آید سپید نورانی نه آنکه سپیدی باشد چون برص که از بد باشد
واضمم الیک جناحک یعنی با خود گیر دست خود را و نیز بازوی خود کن از ترسی که بتو رسید از جهت آن گفته اند
معنی آنست که چون تو دست سپید از گریبان بیرون آری بترسی و خوف در دل تو آید دیگر باره دست در گریبان در زن
تا بحال اول شود و گفته اند که این کنایتست از آنکه با خود باش و خود را ساکن کن اصمعی گفت اعرابی را دیدم که بکسی میگفت
اعطنی من رهبک گفتم رهب چه باشد گفت آستین و این لغت حمیر است پس معنی این باشد که ای موسی دست از آستین بیرون
کن که موسی عصا بدست گرفت دست در آستین کرد فذانک پس این دو یعنی عصا و ید بیضا دو معجزه است ترا از خدای تو
بفرستم بفرعون و قوم او که ایشان فاسق و کافرند و از فرمان بیرون آیند قال رب انی قتلت منهم نفسا فاخاف

تا چنان شود که بود تا خوف نماند
و بعضی گفته اند که چون ترا خوف
در دل آید دست بر
دل نه تا خوف
رود

أَن يَقْتُلُونِ وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ
قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا
الْغَالِبُونَ موسی ع را چون خطاب آمد که پیش فرعون و قوم او رو و بایند و معجزه و برا دعوت کن گفت بار خدایا من
از ایشان یکی را کشته‌ام میترسم که مرا بکشند برادر من هرون که از من فصیح‌تر است و زبان او گویاتر و برا با من بفرست تا مرا یاری و معین باشد
و مرا تصدیق کند که او چون او فصیح‌تر بود با کافران محاوره کند و حجت انگیزد و دلیل و برهان
تا تصدیق من نمایند بواسطه وی انکه که از تکذیب ایشان میترسید چون سبب تصدیق وی بود و اسناد یاری بود بر سبیل
استعاره گفت انی اخاف که من میترسم که ایشان مرا بدروغ دارند حق تعالی دعای وی مستجاب کرد و گفت سنشد عضدك ما دست
تو قوی کردانیم ببرادر تو یا انکه برادر تو شریک تو کردانیم و شما را غالب و مسلط کردانیدیم و برای شما حجت و برهان
کنیم که ایشان بشما نرسند بسبب آیات و معجزات ما شما او هر که متابعت شما کند غالب باشند و کسی بر شما غالب نباشد
فَلَمَّا جَاءَهُم مُّوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ
وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَن جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِندِهِ وَمَن تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ
وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَل لِّي صَرْحًا
لَّعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ پس انکه که موسی با ایشان آمد بآیات ظاهر و معجزات باهر
گفتند که نیست این که تو آورده الا جادوی فرا بافته و نیکو ساخته از قبل خود نه از قبل خدای ما این که تو میگویی
در زمان پدران خود ما نه که گذشته اند نشنیده ایم موسی ع در جواب گفت ربی اعلم خدای من عالمتر است و داناتر بحال
انکس که او را اهلیت نبوت باشد و او را بفرستد و باید با هدی و راه راست از نزد یک وی و نیز عالمتر است و داناتر
بانکس که عاقبت سرای انجام سرای آخرت وی را باشد بثواب و نعیم و بدرستی و حقیقت که ظالمان و ستمکاران فلاح و ظفر
نیابند انکه فرعون از جهت کبر و ناز گفت ای هامان برافروز برای من بر گل آتش یعنی برای من خشت بپز و گچ ساز و گفته اند
که اولین کسی که خشت پخته ساخت و کوشک بلند فرعون بود فرعون گفت برای من کوشک بلند کن تا باشد تا از آن
کوشک بر خدای موسی مطلع شوم که من می پندارم که موسی از جمله دروغ گویانست این که میگوید که من پیغمبرم اهل
تفسیر گفته اند که هامان فرمود که از جهت وی کوشکی بنا کردند پنجاه هزار مرد بنا و استادان صنعت را از دور و نزدیک گرد آورد و اهل کار

بیاوردند

بیاوردند بجز مزدوران و از آنجمله در هوا بیفراشتند که ممکن بود و در روی زمین از وی بنای بلندتر نبود
چون فارغ شدند فرعون بدان عمارت برآمد و تیر و کمان بنهاد و بینداخت برای امتحان و فتنه را و تیر خون آلود
باز گشت او گمان برد که خصم را کشته است گفت فارغ شدم از خدای موسی انکه خدای تعالی جبریل را فرستاد تا بر
کوشک زد و آن را سه پاره کرد یکی بر لشکرگاه فرعون زد هزار هزار مرد را بکشت و یکپاره در دریا ریخت و یکپاره بر مغرب
انداخت و از آنان که عمل در آن کوشک کرده بودند کسی نماند الا که هلاک شدند وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ
بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الظَّالِمِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ
الْقِيَامَةِ هُم مِّنَ الْمَقْبُوحِينَ فرعون و لشکرش در زمین استکبار کردند و ترفع و بزرگی نمودند بناحق خدای جل جلاله
او راست بزرگی و جباری بحق و گمان بردند که ایشان با ما نخواهند آمدن و مرجع ایشان با ما نخواهد بودن پس ما فرا گرفتیم
و لشکرش را یکبار در دریا انداختیم قتاده گفت آن دریا ایست ورای مصر که آنرا اساف گویند فانظر پس بنگر ای
محمد که عاقبت کار ظالمان و کافران بکجا رسید و چگونه بود وجعلناهم و خوانیدیم ایشان را و نام نهادیم امامان که مردم را
با تش دوزخ دعوت میکنند و روز قیامت ایشان را ناصری و یاری نباشد که یاری ایشان کند واتبعناهم و در عقب
ایشان داشتیم لعنت یعنی ایشان را لعنت کردیم یعنی که از ایشان مفارقت نکند و روز قیامت ایشان از جمله زشت رویان
و ملعونان باشند عبد الله عباس گفت رویهای ایشان سیاه کنند و چشمهای ایشان ازرق و آن شعار دوزخیان
است وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِن بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ
رَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنتَ مِنَ
الشَّاهِدِينَ وَلَٰكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ
آيَاتِنَا وَلَٰكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ما موسی را کتاب دادیم یعنی توریة پس انکه هلاک کردیم قرون ماضیه را چنین کتابی که ایشان را
حجتها و برهانها و بینائیها کرد دل ایشان باشد و هدایت و رحمتی مر کسی را که بوی ایمان آرد تا باشد که از آن پند گیرند و
کیرند انکه رسول را خطاب کرد بر سبیل تنبیه و تعجب و گفت تو بجانب غربی از کوه طور حاضر نبودی تا اینجا معاینه کردی
و مشاهده می دیدی که آنچه رفت و لیکن ما انشا کردیم بعد از انکه با فرستیم بعد از انکه وحی کردیم بوی ...

گروهی را و دراز شد بر ایشان عمر منقطع شدن وحی یعنی غایب آن و علم مندرس گشت اگر نفرستادیم و قصص پیغمبران
را وحی کردیم و قصه موسی بتو باز گفتیم وما کنت ثاویا فی اهل مدین کی شعیب و مومنان آن وقت آیات ما بر ایشان
میخواندندی بر سبیل تعلم و از ایشان استفاده میکردی ولیکن ما فرستادیم ترا و از جهت وحی اعلام کردیم ترا
ایشان را خبر دهی وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَٰكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ
نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا
لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و تو ای محمد بجانب طور نبودی چون ندا
کردیم موسی را در شب مناجات کای موسی کتاب بستان بقوت ولیکن ما ترا تعلیم کردیم و از آن خبر دادیم وهب بن منبه
گفت چندانک بود کی موسی در مناجات گفت بار خدایا امت محمد این معنا کی گفت ندا ایشان را در دنیا و اگر خواهی بندا
کنم ایشان را تا جواب دهند و آواز ایشان بشنوی گفت خواهم پس ندا کرد و گفت یا امت محمد ایشان از اصلاب پدران و ارحام
مادران آواز دادند کی لبیک اللهم لبیک و این قول آنان کی روز بید گویند و این در کتب بنیت عمر بن جریر گفت ابو هریره ندا
کرد حق تعالی گفت ای امت محمد من شما را اجابت کردم پیش از آنکه دعا کردی و بدادم پیش از آنکه بخواستی و بیامرزیدم پیش از
آنکه استغفار کنی هر کس که با پیش من آید از شما و گواهی دهد که جز از من خدای نیست و محمد رسول منست او را به بهشت برم
ولیکن رحمت ما بتو آموختیم آن اخبار و علوم را تا رحمتی باشد از خدای تو برای آن تا بترسانی گروهی را که نیامد
ایشان هیچ پیغمبری از پیش تو در زمان فترت میان تو و میان عیسی و آن پانصد و پنجاه سال بود یعنی اهل مکه را تا باشد
ایشان متذکر شوند و اندیشه کنند و متذکر شوند و اگر نه آنستی که اگر مصیبتی و عقوبتی بایشان رسد بانچه پیش نهادی
ایشان تقدیم از گناه و سبب آن پس آنگه ایشان گویند و حجت جوی کنند که چرا نه بار خدایا بما رسولی نفرستادی تا ما متابعت
آیات تو کنیم و از جمله مومنان باشیم اگر نه بهر این بودی ما ترا نفرستادی بایشان بر پیغمبری ولیکن ترا فرستادیم تا ایشان را
حجت نماند و عذر منقطع شود فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا
أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ
مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ
بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ پس آنگه که آمد بایشان حق یعنی محمد با معجزات گفتند ایشان

چرا محمد را ندادند مانند موسی از معجزات از عصا و ید بیضا ای نه ایشان کافر شدند بانچه موسی را دادند پیش
از این یعنی توریت و آیات و گفتند که ایشان دو ساحرند و دو جادو و اگر پیشتر باهم نهاده اند و با یکدیگر شده اند
یعنی موسی و هرون کلبی گفت این معنا آنگه گفت که جماعتی از قریش بیامدند بمدینه و احبار جهودان را بپرسیدند
از حدیث محمد ایشان گفتند نعت و صفت وی در کتاب ما هست ایشان بیامدند و اهل مکه را خبر دادند اهل
مکه گفتند که ایشان دو جادو اند یعنی محمد و موسی و ما بهر دو کافریم از توریت و قرآن محمد و موسی قل فاتوا بگوی ای محمد
بیارید شما اگر کفار مکه اید کتابی که از نزدیک خدا که آن کتاب با هدایت تر باشد از توریت و قرآن تا من از آن متابعت
کنم اگر شما راست میگویید فان لم یستجیبوا لک پس اگر ترا اجابت نکنند و این التماس نه است بجای نیارند بدانکه
ایشان متابعت هوای خود میکنند و ایشان گمراه تر از آن کس که متابعت هوا کند بی هدایتی و بیانی از خدای
و خدا هدایت نکند و ایشان را حکم نکند یا راه ننماید بر بهشت قومی که ایشان را که ایشان ظالمان و ستمکاران باشند
وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ
وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ
مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا
عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ بدرستی که ما پیوسته ایم برای ایشان گفتار را
و بیان کرده ایم وعد و وعید و امثال قرآن تا ایشان متعظ شوند و پند گیرند آنها که ما ایشان را
کتاب داده ایم پیش از پیغمبر ایشان باو ایمان می آورند یعنی مومنان اهل کتاب و چون بر ایشان خوانند از قرآن
ایشان گویند که ما ایمان آوردیم باو بدرستی که او حق است از خدای ما و ما پیش از این مسلمان و گردن نهنده بودیم گفته اند
که ایشان چهل تن بودند یکی برای آن ایشان بر پیغمبران گذشته و بکتاب ایشان و دیگر برای ایمان ایشان که با جعفر بن
ابی طالب از حبش بیامدند و هشت تن از شام بیامدند هر اهل انجیل اولئک یؤتون اجرهم مرتین ایشان را بدهند مزد
ایشان دو باره یکی برای ایمان ایشان بر پیغمبران گذشته و بکتاب ایشان و دیگر برای ایمان ایشان بمحمد و قرآن
بما صبروا بسبب صبر که ایشان کردند بر رنجی که از جهودان بدیشان رسید و باز میدارند و دفع میکنند به نیکویی
بدی را بتوبه معصیت را و بسخن نیکو لغو کافران را و از آنچه ما ایشان را روزی کرده ایم نفقه میکنند و چون بشنوند

ایمان حبش م

سخن ناموزجام و سفاهت را از آن اعراض کنند و روی بگردانند و با ایشان خصومت نکنند و گویند عمل ما ما را
و کردار شما شما را سلام بر شما باد ما جاهلان را نمیجوئیم و نحن با ایشان نمیخوانیم إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ
وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ وَقَالُوا إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ
أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّن لَّهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِّزْقًا مِّن لَّدُنَّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا
يَعْلَمُونَ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَن مِّن بَعْدِهِمْ
إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ حق تعالی در این آیه بیان نمود که هدایتی که لطف باشد و اسبابی که مقرب بود
با ایمان و طاعت باشد و چون تعدد رسل و علم و حکمت و اظهار علت و نصب ادله و رساندن پیغمبر و رسول تعلق بدرد
و بر بعضی این چیزها قادر نباشد و بعضی آنست که اگر چه معتقد و او بود ندانند دیگران آن کدام است که مکلف
و لطف باشد و مقرب و لطف گفت تو این نوع هدایت نمیتوانی کرد از اگر تو خواهی بلکه این نوع هدایت بخدای تعلق دارد
انچه بتو تعلق دارد دعوت است و انک لتهدی الی صراط مستقیم و مخالفان باین آیه تمسک کرده اند که ابو طالب کافر بودی
و گفته اند که آیه در شان وی نیست و در ظاهر آیه ایشان را تمسکی نیست که مسلم دارند که آیه در شان ابو طالب
آمده است در آیه بیش از این نیست که تو این نوع هدایت نتوانی کرد این نوع هدایت بمن تعلق دارد و نگفته است که من
هدایت ندادم او را و اگر تسلیم کنند که من احببت ابو طالب است دلیل میکند بر ایمان او زیرا که در این لفظ اثبات
محبت رسول است ابو طالب را و محبت و موالات کافر روا نیست چنانکه گفت لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیا
پس باید که وی مومن باشد تا مخالفت خدا لازم نیاید رسول را و رسول صلعم گفت اوثق عری الایمان الحب فی الله والبغض
فی الله است و دیگر از ارکان ایمان دوستی است با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا و از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام روایت کرده اند که او گفت الحمد لله الذی لم یجعل للفاجر علی یدا ایکلا یرزقنی فی قلبی مودة فان مودة الفجار
لا النار سبیلی خدایا اگر هیچ کافر را بر من دست نعمت نکرد که تا او را در دل من دوستی نباشد که دوستی کافران مردم
را بدوزخ برد پس کدام عاقل مسلمان عاقل روا دارد که پیغمبر ص دوست دارد کافر را و اخباری که آمده است بر ایمان و
از طریق خاصه و عامه بیش از آن است که بتوان شمرد از امام محمد باقر ع از پدران او علیهم السلم روایت است که جبرئیل ع رسول
را ع گفت ان الله عزوجل حرم صلبا احملك و ثديا ارضعك وحجرا كفلك على النار گفت خدای حرام کرد بر آتش پشتی را که ترا

برداشت و شکمی که ترا با خود گرفت و پستانی که ترا شیر داد و کناری که ترا بر پرورد و گفتا الکرد ان پشت که او را حمل کرد عبد الله بود
و آن شکم که او را بر داشت آمنه خاتون بود و آن پستان که او را شیر داد حلیمه بود و کناری که او را بر پرورد گفتا الکرد ابو طالب
بود و فاطمه بنت اسد اصبغ بن نباته از حضرت امیر المومنین علی علیه السلم روایت کرده که گفت والله ما عبد ابی ولا جدی عبد المطلب
ولا هاشم ولا عبد مناف صنما قط گفت خدای که جد من هاشم و عبد مناف هرگز بت نپرستیدند گفتند چه می پرستیدند گفت خدا را
بودیم و
پرستیدندی و در نماز روی بکعبه کردندی متمسک بودند بدین ابراهیم و هم از وی روایت کرده اند که روزی در رحبه نشسته بود
کسی وی را گفت یا امیر المومنین انت بالمکان الذی انزلک الله و ابوک یعذب بالنار امیر المومنین ع وی را گفت فض الله فاک خاموش که
خدای دهنت بشکند والذی بعث محمدا بالحق نبیا لو شفع ابی فی کل مذنب علی وجه الارض لشفعه الله فیهم بدان خدای که محمد را بحق
بخلق فرستاد که اگر پدرم شفاعت کند در جمله گناه کاران روی زمین خدای تعالی شفاعت وی قبول کند ایعذب بالنار
وابنه قسیم النار ایا پدر من در عذاب آتش باشد و پسر او قسمت کننده جنت و نار باشد و از حضرت امام علی بن موسی الرضا ع روایت
است که پدرانش که نقش انگشتری ابو طالب ع این بود رضیت بالله ربا وبابن اخی محمد نبیا وبابنی علی له وصیا و از حضرت امام جعفر
صادق ع روایت است که او گفت اول جماعتی که کردند در اسلام کردند آن بود که ابو طالب ع بگذشت رسول ص را دید که نماز میکرد
و علی بر دست راست او ایستاده و جعفر را ابو طالب گفت صل جناح ابن عمک و با مد و بر دست چپ رسول ص بایستاد
و با ایشان نماز کرد ابو طالب ع این بیتها گفت ان علیا و جعفرا ثقتی عند ملم الزمان والکرب والله لا اخذل النبی ولا یخذله من
بنی ذو حسب لا تخذلوا وانصرا ابن عمکما اخی لامی من بینهم وابی و اشعار او دلیلست بر ایمان او چنانکه گفت الم تعلموا انا وجدنا محمدا
نبیا کموسی خط فی اول الکتب وان علیه فی العباد محبة ولا خیر ممن خصه الله بالحب و در قصیده دیگر گفته است فلو کان من
زدا کنا نر فی العز واهل الندی واهل الضلال قل لمن بالملیک رسوله فانهم فی صالح الاعمال وانصروا النبی محمدا من الله علیه غیره
مد الوفا ابغض بالنا شهدا امنت بالواحد رب احمد من ضل فی الدین فانی مهتد و چون وفات ابو طالب ع
نزدیک آمد وصیت کرد پسران خود را و اقربای خود را بنصرت و یاری محمد ص و گفت اوصی بنصر النبی الخیر مشهده علیا
ابنی و شیخ القوم عباسا وحمزة الاسد الحامی حقیقته وجعفرا ان یذودوا دونه الناسا کونوا فدی لکم نفسی وما ملکت فی
نصر احمد دون الناس اتراسا اما سبب مخالفان ازو اقتدا کرد او ایمان پنهان داشت و اظهار نکرد برای آن تا رسول ص
را حمایت تواند کرد بعلت تخوف و بعلت هم ملتی چه اگر چنین بودی نتوانستی نصرت او کردن از غلبه کفار

وکفته اند ایشان چون او را وفات رسید جبرئیل آمد و گفت خدای تعالی میفرماید که از مکه بیرون رو که ترا در مکه ناصری نیست
پس از عم ابو طالب پس معلوم شد از این جمله ایمان او و مراد بهدی درین آیت ایمان نیست اما طریق ایمان داشتن و امثال آن
ایمان و تکلم و تسبیح خدای تعالی میگوید رسول را که تو هدایت نتوانی کرد بر بن عم کسی اگر تو دوست داری لیکن خدای هدایت
کند کسی را که خواهد و او عالمتر و داناتر است بانان که راه یابند وقالوا ان نتبع الهدی معک نتخطف من ارضنا کفته اند در حارث
بن عثمان بن نوفل آمد که رسول را گفت که اگر ما متابعت دین اسلام کنیم با تو با ما غلبه کنند و ما را از زمین ما که مکه است بیرون
کنند و بر ما غارت و تاراج کنند که جهانی دشمن تو اند حق تعالی جواب گفت اولم نمکن لهم حرما امنا ایشان را متمکن کردانیدیم در حرمی ایمن
که ایشان درین حرم ایمن بودند و در کرد آن عرب یکدیگر را میکشتند و غارت میکردند و کس متعرض ایشان نمیشد چون
ما ایشان را نگاه داشتیم در وقتی که کافر و بت پرست بودند چگونه نگاه نداریم در وقتی که مومن و موحد باشند یجبی
الیه یا بن حرم میاورند و جمع میکردند میوهای هر چیزی روزی از نزدیک ما ولیکن بیشترین ایشان نمیدانند
کران روزی از خدایست و اگر بدانستندی نترسیدندی وکم اهلکنا بسیار هلاک کردیم از شهری که اهل مکه را
از سر انعام فتلک مساکنهم و جایهای ایشان مسکون نگشت و کسی در و ساکن نگردید پس از هلاک ایشان الا اندکی بمدتی
مسافران بانجا رفته اند که مقام کرده اند که برفته و ما وارثان ایشان بودیم یعنی ایشان هلاک شدند و از ایشان
هیچ وارث نماند وما کان ربک مهلک القری حتی یبعث فی امها رسولا یتلوا علیهم آیاتنا وما کنا مهلکی
القری الا واهلها ظالمون وما اوتیتم من شیء فمتاع الحیوة الدنیا وزینتها وما عند الله خیر وابقی
افلا تعقلون آنکه بر طریق اعتذار گفت که خدای تو ای محمد جمیع شهرها هلاک نکرد تا آنکه رسول فرستاد در معظم تر آن
شهرها یعنی مکه که اصل زمین است تا حجت بر ایشان لازم آید آنکه عذاب فرستد و هلاک گرداند و این ایزد دلیل بر تنزیه
خدای از آنکه ظالمان را هلاک میکند تا حجت بر ایشان لازم میکرداند بفرستادن رسولان یتلوا علیهم میخوانند بر ایشان
رسولان آیات ما را و ما هیچ شهری هلاک نکردیم و نکنیم الا که اهل آن شهر ظالمان باشند آنکه وعظ گفت و زجر کرد از اختیار کردن
دنیا و گفت هر چه شما را داده اند از متاع دنیا و زینت و آرایش دنیاست که باقی نمانند ما بجزین دهیک خدایست بهتر
است و باقی او عقل نمیدارید که فانی بر باقی اختیار میکنید افمن وعدناه وعدا حسنا فهو لاقیه کمن متعناه متاع
الحیوة الدنیا ثم هو یوم القیمة من المحضرین ویوم ینادیهم فیقول این شرکاءی الذین کنتم تزعمون

قال الذین حق علیهم القول ربنا هؤلاء الذین اغوینا اغویناهم کما غوینا تبرأنا الیک ما کانوا ایانا یعبدون
ای آنکس که او را وعده نیکو دهیم از ثواب و بهشت چو ایمان رسد و او را ببیند او همچون کسی باشد که ما او را برخورداری
دهیم متاع دنیا از او پس روز قیامت از جمله حاضران باشد برای جزا و حساب مجاهد گفتند این در رسول خدا آمد
و ابو جهل کعب الاحبار گفت در حمزه و علی آمد و ابو جهل سدی گفت در عمار آمد و ولید بن مغیره و یوم ینادیهم روزی که
ایشان را ندا کنند و گویند کجا اند آنان از جن آنان که شما دعوی میکردید و میگفتید که ایشان انباز خدایند
آنان که عذاب بر ایشان واجب گشت کفار و ظلمه گویند بار خدایا ایشان را که ما گمراه کردیم از آنجا گمراه کردیم که ما گمراه بودیم این
سخن رؤسای ضلالت گویند تبرأنا الیک ما امروز از ایشان تبرا کردیم با درگاه تو آمدیم ایشان ما را نمی پرستیدند
هوای نفس خود را می پرستیدند بر حسب شهوت ما را طاعت میداشتند ما ایشان را اجبار نکردیم ایشان
باختیار خود کردند وقیل ادعوا شرکاءکم فدعوهم فلم یستجیبوا لهم وراوا العذاب لو انهم کانوا
یهتدون ویوم ینادیهم فیقول ماذا اجبتم المرسلین فعمیت علیهم الانباء یومئذ فهم لا یتساءلون
روز قیامت کافران را و مشرکان را گویند بخوانید انبازان خود را ایشان بخوانند ایشان را هیچ جواب نشنوند و باشند ایشان را
و بر بینند عذاب را معاینه و در وقت آن را اشکار اگر ایشان نیافتندی و راه یافتندی بوجهی از وجوه حیله تا عذاب را از خود
دفع کنند کردندی ولیکن نتوانستند و حیله نیابند اگر ایشان را نه اقتراح و تفحیح کفر را ایمان رسولان و اجابت کردن رسولان را
سوال کنند سوال تقریع و توبیخ یوم ینادیهم و روزی که ندا کنند ایشان را و گویند چه جواب دادی ایشان را پیغمبران خبرها بر ایشان
پوشیده شود یعنی راه حجت بر بینند و عذر نتوانند آورد در آن روز برای آنکه عذری و حجتی نباشد ایشان را و
حجت خدای بود بر ایشان پس ایشان از یکدیگر نپرسند و سوال نکنند برای آنکه همه ایشان متساوی بوند در آنکه
جواب ندارند و عذر نباشد که بیارند فاما من تاب وامن وعمل صالحا فعسی ان یکون من المفلحین
وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله وتعالی عما یشرکون وربک یعلم ما
تکن صدورهم وما یعلنون وهو الله لا اله الا هو له الحمد فی الاولی والاخرة وله الحکم والیه ترجعون
اما آنکس که توبه کرد و ایمان آورد و عمل صالح کرد شاید بیند دیک خدای وی از جمله مفلحان و رستگاران
باشد آنکه گفت و ربک یخلق و خدای تو میافریند آنچه میخواهد و اختیار میکند ایشان را اختیاری نی آنکه

عالم بمصالح خلقان خداست و ایشان نمی‌دانند که مصلحت در چه چیز است و خیرت بنده در چه چیز حق تعالی در این آیة
خلق عموم یاد کرد و خلق از غیر خود نفی کرد چه خلق جز او نیست چنانکه گفت و اذ تخلق من الطین و اختیار از خلقان نفی
کرد و خواص خلق را اختیار داد تا هر که از ایشان را باید پیشوا و مقدم کرداند قوله تعالی ما کان لهم الخیرة خواص بخلاف
کرد اینجا که گفت خلق بنیست و بدیکران هم باشد لا خالق الا الله و اینجا که اختیار از خلق نفی کرد خواص خلق را باختیار
سبحان الله و تعالی عما یشرکون و منزه است از آنکه بوی شرک آرند و خدای تعالی می‌داند آنچه سینه‌های ایشان
از آن پوشیده شد و اظهار آن اشکال است که یعنی سر و علانیه نزد ایشان یکیست و اوست آن خدای که بحز او خدای نیست
و سپاس و ثنا او راست در این سرا و در آن سرا از انواع نعمت که با بندگان کرد و حکم او راست هم در دنیا و هم در
آخرت و مرجع و بازگشت جمله خلقان با اوست قل ارایتم ان جعل الله علیکم الیل سرمدا الی یوم القیمة
من اله غیر الله یاتیکم بضیاء افلا تسمعون قل ارایتم ان جعل الله علیکم النهار سرمدا الی
یوم القیمة من اله غیر الله یاتیکم بلیل تسکنون فیه افلا تبصرون ومن رحمته جعل لکم الیل
والنهار لتسکنوا فیه ولتبتغوا من فضله ولعلکم تشکرون و رسول صلی الله علیه و سلم را میفرماید که بگو ای کافران بل
ای می‌بینید و می‌شناسید که خدای بر شما شب همیشه و دایم گرداند تا روز قیامت هیچ خدای هست که غیر
از خدای عز و جل که روز روشن آرد بشما تا در آن روشنایی تصرف کنید در معاش و طلب روزی خود یعنی هیچکس
نباشد که برای ایشان روز روشن آورد ای نمی‌شنوید این ادله را بیان او و تفکر و اندیشه نمی‌کنید آنکه هم برین طریق
دلیلی دیگر فرمود و گفت بگو ایشان را که می‌بینید شما که خدای تعالی روز بر شما دایم و سرمد و همیشه گرداند هیچکس
از خدای نیست که بشما شبی آرد که در او بیاسایید و آرام گیرید هیچ نمی‌بینید و نمی‌شناسید که این همه نعمتها
از و بر شما از رحمت و کرم و فضل اوست نه از استحقاق سابقه که شما را بوده است آنگه گفت از جمله نعمت و رحمت
وی بر شما آنست که برای شما شب و روز آفرید تا در شب آرام گیرید و با سایش مشغول شوید و بعد روز
طلب فضل و نعمت او کنید و تا باشد که شما شکر نعمت وی کنید در دنیا شب آفرید و روز برای آنکه در دنیا
سرای محنت و رنجست تا چون تکلیف و مشقت در روز برسد در شب آرام بگیرید و راحت یابید و در آخرت شب
نباشد برای آنکه آن سرای رنج نباشد تا با سایش شب محتاج باشند ویوم ینادیهم فیقول این شرکائی

الذین کنتم تزعمون ونزعنا من کل امة شهیدا فقلنا هاتوا برهانکم فعلموا ان الحق لله وضل عنهم ما کانوا یفترون
و روزی که ندا کند ایشان را خدای جل جلاله و گوید کجایند انبازان من آنها که شما دعوی کردید که انباز منند حق سبحانه
و تعالی این آیه را مکرر کرد تا اعلام کند که شرک جمع کننده زین چیزهاست مرخشم خدا را چنانکه توحید جمع کننده زین چیزهاست
مرضای خدا را آنگه گفت و نزعنا و ما بیرون آوردیم از هر گروهی گواهی و از هر امتی پیغمبری که برای ایشان گواهی دهند
که کرده باشند و گفته‌اند که ایشان گواهان عدل آخرتند که هیچ زمانی از ایشان خالی نباشد فقلنا پس گفتیم ما امتان را
که بیارید حجت و برهان خود در آنچه بودید و بر آنچه رفتید پس آنگه که ایشان را هیچ بهانه نباشد و برهان یقین بدانند
راستی رسول و بیرا و گم شود از ایشان آنچه افترا کرده باشند و دروغ نام خدای بر آن نهاده انبازان ان قارون کان
من قوم موسی فبغی علیهم واتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة اذ قال له قومه لا تفرح
ان الله لا یحب الفرحین وابتغ فیما اتاک الله الدار الاخرة ولا تنس نصیبک من الدنیا واحسن کما احسن الله
الیک ولا تبغ الفساد فی الارض ان الله لا یحب المفسدین حق تعالی قصه قارون خبر می‌کند می‌گوید که قارون از قوم موسی
بود بر قوم موسی بغی و ستم کرد مفسران گفتند که قارون پسر عم موسی بود برای آنکه او قارون بن یصهر بن قاهث بن
یعقوب بود و موسی پسر عمران بن قاهث بود قتاده گفت و را منور خواندندی از نیکویی صورت او و توریة نیکو خواندی
اما منافق بود بکثرت مال و فرزندان و با ایشان ظلم کردی و تکبر نمودی و گفته‌اند که وی پسر خاله موسی بود و ما او را بیرون
از گنجها چندان که کلیدان گنجها خداوندان قوت گران بار کردی و چندان ایشان در ماندندی از گرانی بار و گفته‌اند
که مراد به مفاتح خزاین است و عبد بیخ نادیه باشد قتاده گفت از ده تا چهل ابن عباس گفت از سه تا ده خیثمه گفت
در انجیل است که کلیدهای گنج قارون بر شصت اشتر نهادندی هر کجا که رفتی با خود بردی اذ قال له قومه چون گفتند او را
قوم او که ای قارون شاد مباش بدین گنجها و تکبر مکن که خدا متکبران را دوست نمیدارد و بطر و غرور باشد بنعمت و شکر
نا کردن وی و ابتغ و بجوی در آنچه خدای ترا داده است از مال و نعمت سرای آخرت و ثواب آن و بهره خود را از دنیا
فراموش مکن از زن و فرزند و جوانی و نشاط و توانگری که بدین آلات طلب آخرت کنی و احسن و نیکویی کن با خلقان
چنانکه خدای با تو نیکویی کرد و طلب فساد مکن در دنیا که خدای تعالی مفسدان را دوست ندارد قال انما اوتیته علی
علم عندی اولم یعلم ان الله قد اهلک من قبله من القرون من هو اشد منه قوة واکثر جمعا ولا یسئل عن ذنوبهم

فخرج علی قومه فی زینته قال الذین یریدون الحیوة الدنیا یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لذو حظ عظیم قارون گفت این مال که مرا داده اند بر علمی داده اند که مراهست و این علم را خدای داده و این علم را
تفضیل ما گفتند که این علم کیمیا بود سعید بن جبیر گفت موسی ع علم کیمیا دانست ثلثی از آن یوشع بن نون را بیاموخت
و ثلثی کالب بن یوحنا و ثلثی قارون را هر یکی در صنعت ناتمام بودند قارون از ایشان بفریفت و آن دو ثلث از ایشان
بیاموخت و خواهرش و برا بیاموخت و گفته اند که مرا بدین علم تجارت و وجوه مکاسب و گفته اند علی علم عندی یعنی
این مال که مرا دادند باستحقاق دادند که بدانستند که از دیگران فاضل بودم و او عالمترین بنی اسرائیل بود بتوریه قارون
ندانست که در علم او بیشتر و در توریة نخوانده که خدای تعالی هلاک کرد پیش از وی قومی را که از وی قوت بیشتر بودند و بمال بیشتر
و این جمیل بعد بیرو و عبد است ولا یسال و نپرسند گناهکاران از گناه ایشان بلکه بحساب ایشان ایمه و رنج بودند
مجاهد گفت برای آن نپرسند که ایشان را بشناسند فخرج پس بیرون آمد قارون بر قوم خود در زینت که او را
بود ابن زید گفت چون او بر نشستی هفتاد هزار سوار با وی بودند با ساروهای معصفری و ارغوانی با سفید کنیزکان
با جامهای خوب بجمال بر استران اشهب نشسته قال الذین چون اهل الدنیا دیدند گفتند کاشکی ما را زدی که دنیا
خواستندی ای کاشکی ما را نیز بودی مثل آنچه قارون را دادند که او خداوند بهره تمامست از مال دنیا وقال الذین
اوتوا العلم ویلکم ثواب الله خیر لمن آمن وعمل صالحا ولا یلقیها الا الصابرون فخسفنا به وبداره
الارض فما کان له من فئة ینصرونه من دون الله وما کان من المنتصرین آنان که ایشان را علم دادند بجواب ایشان که طالب
دنیا بودند گفتند وای بر شما ثواب خدا بهتر و نیکوتر کسی را که ایمان آورد و عمل صالح که از آنچه قارون جمع کرده است و نلقیها
نکنند و جز این نبودند این کلمه وصیت که علما گفتند مگر صابران فخسفنا بر ما بزمین فرو بردیم قارون را و سرای
او را و سبب آن بود که چون موسی ع دریا را قطع کرد و فرعون و قومش را هلاک کرد موسی ریاست و ولایت مذبح
و قربان بهارون داد هر کرا قربانی بودی بهرون دادی تا هرون بر مذبح نهادی آتشی بیامدی و آن قربان بسوختی
قارون را حسد آمد گفت ای موسی نبوت تراست و ریاست برادرت را مرا ازین نصیبی نیست موسی گفت این
درست من نیست بل فعل خدایست و از و صد که خواهد قارون گفت من ترا باور ندارم تا آیتی نمایی موسی ع
گفت تا بنی اسرائیل را جمع کرد و گفت هر یک عصای خود در عبادتخانه بنهید همچنان کردند و قارون

قارون

و هارون نیز عصای خود آنجا بنهادند موسی ع گفت امشب بگذارید و فردا بنگرید که مرتبت و فضیلت کرا
باشد همچنان کردند روز دیگر نگاه کردند عصای هر یکی بر حالت خود بود و عصای هرون برگ بیاورده بود
و بار آن عصا از درخت بادام بود جمله گفتند ما را فضل هرون معلوم بود بجز نشد قارون گفت این هم از آن
سحرهاست که تو میکنی انگه برخاست و از موسی جدا شد موسی و اتباع او را میرنجانید و موسی تحمل
او میکرد برای قرابتی که میان ایشان بود هر روز موسی را دشمن تر بود و هر روز نطاقی تر سرای ساخته
و درون سرای از زر کرده و دیوارها از زر کرد و مهتر بنی اسرائیل پیش وی میرفتند و او هر روز ایشان را مداد
و شبانگاه طعام میداد چون طعام بخوردندی با یکدیگر حدیث کردندی و مضاحک کردندی
چون خدای زکوة واجب کرد موسی ع قارون را گفت خدای زکوة واجب کرده است از مال زکوة می باید
داد گفت این که تو میگویی حیلهای عظیمست نتوانم دادن خدای وحی کرد که ای موسی قارون تعلل
نماید وی بر املاک و ذم بسیار ندهد اگر میخواهی با وی مسامحه بکن موسی ع گفت من چیزی کمتر از تو
بستانم کمتر میکرد و میگفت تا آنکه گفت از هزار دینار یک دینار بده و از هزار درم یک درم و از هزار
گوسفند یک گوسفند گفت تا اندیشه کنم اندیشه کرد بسیار برآمد گفت نتوانم که بسیار است انگه کس فرستاد و بنی اسرائیل را
جمع کرد و گفت موسی بهر وقت هر روز بلائی و تکلیفی نو آورد بسیار امده اند و از مال میخواهد تا مال او در دین کنند
چه رای شما گفتند تو مهتری و بهتری و بهتر رای گفت که فلان زن را پارسا را بیاریم و او را مالی بدهیم تا او
بر موسی دعوی زنا کند و او را متهم کند بنی اسرائیل چون این بشنیدند از پیش وی بیرون آمدند تا وی را بکشند یا بازار وی
شکسته شود و از وی بیزار شوند انگه کس فرستاد و آن زن فاجره را بیاوردند و گفت ترا هزار دینار بدهم اگر کاری بکنی وی
قبول کرد انگه قارون برخاست و بمجمع بنی اسرائیل آمد و در آنجا موسی ع مردم را وعظ میگفت صحرایی بود جمعی عظیم
از بنی اسرائیل آنجا حاضر بودند موسی ع در وعظ گفت هر که دزدی کند دستش بباید برید و هر که قذف کند
بیگناهی را حدش بباید زدن و هر که زنا کند و زن نداشته باشد صد تازیانه بباید زدن و هر که زنا کند
و زن داشته باشد سنگسار باید کردن قارون گفت اگر تو باشی گفت اگر چه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل
دعوی میکنند که تو فلان زن فاجره را زنا کرده ای موسی گفت اگر وی گوید بر قول وی اعتماد کنیم کس فرستادی او را

حاضر کردند موسی ع روی بوی آورد و گفت ای فلان زن چرا دعوی میکنند بر من و من ترا سوگند میدهم
بآن خدای که دریا بشکافت برای بنی اسرائیل و ما برهانید و ایشانرا غرق کرد باید که خبر راست دهی بر جای
بگوی آن زن اندیشه کرد که اگر راست بگویم و از گناهان گذشته یاد کنم همانا که خدا بر من رحمت کند گفت لا والله
تو از این که میگویند مبرائی و ایشان دروغ میگویند و قارون مرا چیزی داده است تا بر تو این دروغ بگویم
و ترا بحجود متهم کنم موسی ع روی بر زمین نهاد و گفت اللهم ان کنت رسولک فاغضب لی بار خدایا اگر
من پیغمبر توام برای من خشم گیر جبریل ع آمد گفت خدای میگوید زمین را بفرمان تو کردم زمین را بفرمای
آنچه خواهی در خواه کند موسی ع گفت بدانید که خدای تعالی مرا بقارون فرستاده است چنانکه بفرعون فرستاد
طغیان کرد خدای تعالی وی را هلاک کرد و قارون باغی شد هر که هوای وی دارد با وی باشد و هر که با من است از وی
دور شود همه بگریختند با وی جز دو کس نماند موسی ع گفت خذیهم ای زمین بگیر ایشانرا تا بزانو فرو شدند
دیگر گفت یا ارض خذیهم تا بمیان بزمین فرو شدند دیگر باره همین گفت تا بگردن شدند در میان تضرع
میکردند و فریاد بر آوردند و سوگند میدادند که بحق رحم و خویشی و موسی ع سخت خشمناک بود اجابت نکرد
و گفت یا ارض خذیهم همه بزمین فرو شدند در خبر است که هفتاد بار از موسی ع فریاد خواستند زنهارشان نداد خطاب
تعالی وحی فرستاد بموسی ع که ای موسی از تو هفتاد بار زنهار خواستند زنهارشان ندادی بجلال و عزت من که اگر یک بار
از من زنهار خواستندی بدادمی چون قارون بزمین فرو شد تا بقیامت هر روز زمین فرو رود بنی اسرائیل گفتند
موسی دعا کرد تا قارون هلاک شود و مال و ملک او وی را باشد موسی ع چون بشنید گفت بار خدایا مال و ملک او را
هم بزمین فرو بر قوله تعالی فخسفنا به وبداره الارض بزمین فرو بردیم قارون و سرای وی را و او را هیچ گروهی و لشکری نبود
که یاری وی کنند بدو نه خدای را و از جمله آن نبود که انتقام تواند کشید از من یا از موسی ع واصبح الذین تمنوا مکانه
بالامس یقولون ویکان الله یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر لولا ان من الله علینا لخسف بنا ویکانه لا یفلح
الکافرون تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین و آنها
که تمنای حالت قارون کرده بودند جاه و مال او بآرزو میخواستند چون اینحالت بدیدند و هلاک قارون مشاهده
کردند گفتند که وای بر ما اکنون بدانستیم که خطا کردیم که منزلت قارون خواستیم حال قارون بآن میماند که خدای تعالی

یکی که مال میدهد آن دلیل نمیکند بر کرامت وی نزدیک خدا و کسی را که نمیدهد دلیل نمیکند بر حقارت وی نزد خدای
روزی وسیع میکند از آنکه میخواهد و تنگ میکند برای آنکه میخواهد لولا ان من الله اگر نه آنستی که خدای منت نهادی ما را
بزمین فرو بردی چنانکه قارون را بزمین فرو برد ویکانه وجه میماند این حال را که هیچ فلاح و ظفری نخواهد بود کافران را از ثواب خدا
و نجات از عقاب وی تلک الدار الاخرة سرای باز پسین که سرای ثوابست برای آنان کردیم و ساختیم که در زمین فساد نکنند و تجبر
و استکبار و علو نکنند و نجویند چنانکه قارون جست از امیر المؤمنین علی ع روایت کرده که هر که خواهد تا دوال نعلین وی
بهتر از دوال نعلین صاحبش بود از آنجا این درخواست و فضل چون این بخواند گفت چو از دوها باطل و بیت شد و عاقبت حمیده
و سرانجام پسندیده پرهیزکاران خواهد بود که از معاصی حذر کنند و بطاعت خدا قیام نمایند من جاء بالحسنة فله
خیر منها ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الذین عملوا السیئات الا ما کانوا یعملون ان الذی فرض علیک القرآن لرادک
الی معاد قل ربی اعلم من جاء بالهدی ومن هو فی ضلال مبین هر که حسنه آورد نیکوئی کند وی را باشد بهتر از آن یعنی ثواب و نعیم بهشت و چگونه
بهتر از آن نباشد که از رنج و مشقت و منقطع شود در بهشت با تعظیم و تبجیل آید و هر که سیئه کند کاری بد آرد جزای او بمقدار
آن کند که او کرده باشد و چنانکه گفته شده است که مقدار ثواب و عقاب بمقدار استحقاق جز خدای نداند ان الذی فرض علیک القرآن ابن
عباس گفت این آیه در مکه نازل نشد بجحفه فرود آمده است میان مکه و مدینه و آنجا آن بود که رسول ص چون از مکه بیرون آمد
و بغار در رفت چون از غار بیرون آمد نه براه راست نه بر بیراه روی بمدینه آورد چون بجحفه رسید راه بشناخت و غم
اندوه مکه بروی مستولی شد که مولود او و مسکن پدران او بود جبریل ع آمد و گفت ای محمد خدای تعالی میفرماید و میگوید
ترا بمکه اندوه باشد من ترا بمکه یوم الفتح و ظفر و کرامت با مراد خویش باز آورد بعد ازین گفت این خدای که بر تو فرض کرد قرآن
یعنی امتثال اوامر و نواهی آن و آن خدای که فرستاد بتو قرآن افضل فضل و ابراز ترا با جای خود برد و بشهر خود ترساند
یعنی مکه ابو صالح گفت که مراد بمعاد بهشت است قل ربی اعلم بگوی ای محمد که خدای من عالمتر است و او بهتر داند که
راه او بر هدایت باشد و راه راست و من آنکه او در ضلالت و گمراهی هویدا و روشن باشد وما کنت ترجوا ان یلقی
الیک الکتاب الا رحمة من ربک فلا تکونن ظهیرا للکافرین ولا یصدنک عن آیات الله بعد اذ انزلت الیک وادع الی
ربک ولا تکونن من المشرکین ولا تدع مع الله الها آخر لا اله الا هو کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون
و تو ای محمد هرگز امید نداشتی و در خاطر تو نبود که این کتاب قرآن بتو القا کنند و بتو وحی فرستند و ترا پیغمبر کنند لیکن برای

حق بود از خدای تو که سوی کتاب فرستاد تا تو قصص و امم سالفه بر اهل مکه میخوانی و تو آن ندیده و از کسی
نا شنیده و در کتابها نا خوانده پس نگر تا یار کافران نباشی و یاور ایشان نگردی و نیز آنست که پیغمبر خدای را در خاطر
وی گردیده است تا ایشان از آن نهی کرده است و چه گر نهی درست باشد از فعلی که منهی آن هرگز نکرده باشد و گفته اند
اگرچه خطاب به رسول است مراد امت وی اند و نباید تا این کافران ترا بگردانند و مانع شوند از آیات خدا
بعد از آنکه نازل شد و بر تو فرود آمد و تو خلق را دعوت کن و با خدای خوان و از جمله مشرکان نباشی و با خدا
جهان خدای جهان خدای دیگر مخوان که جز او خدای نیست هر چه هست همه هلاک خواهد شد و نیست خواهد
گردید مگر ذات وی جل جلاله و اما جعفر صادق ع گفت الا دینه و ما ارید به وجهه مگر آن طاعتی که برای او کرده
باشند شهر بن حوشب روایت کرد که روز قیامت که احوال خلایق عرضه کنند خدای گوید بخیر است و علی
من جدا کنند آنکه بغیر ما بود تا بخواهد باشد در دوزخ افکنند ابن کیسان گفت الا ملکه له الحکم حکم او راست و محکمی
احکم نباشد اگر حکم عقلیت بتقریر اوست در عقول و اگر شرعیت با نزال وحی است بر رسول فرستادن للناس
القیاس و مرجع خلقان و معاد ایشان با اوست جزای هر کسی با بخور کرده باشد بوی رساند سورة العنکبوت
مجاهد گفت جمله مکیست قتاده گفت عشر اول مدنیست و باقی مکیست و شصت و نه آیت است و از حضرت رسول ص
که هر که سوره عنکبوت بخواند خدای تعالی وی را بعدد هر مؤمنی و منافقی که بودند و باشند تا بقیامت ده حسنه
بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون
و لقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین ام حسب الذین یعملون السیئات
ان یسبقونا ساء ما یحکمون من کان یرجوا لقاء الله فان اجل الله لآت و هو السمیع العلیم و من
جاهد فانما یجاهد لنفسه ان الله لغنی عن العالمین قتاده گفت آیت در حق گروهی آمد که از مکه بیرون آمدند
تا هجرت کنند مشرکان عقب ایشان آمدند و ایشان باز گشتند و بمکه شدند چون این آیت بشنیدند بیرون آمدند
و با مشرکان نبرد او بجنگ کردند گروهی را بکشتند و گروهی بجستند و بدین سبب آیت آمد و گفتند که در حق عمار یاسر آمد
چون وی را عذاب کردند بمکه و وی بر آن صبر کرد آن مومن خدای میداند ای مردم می پندارید که ایشان را
رها کنند و بگذارند بدانکه ایشان گویند که ما ایمان آوردیم و ایشان را امتحان نکنند و بیازمایند بتکالیف

یار ایشان بوده باید

شاقه

شاقه از مفارقت اوطان و مجاهدت اعداء دین و اولیاء شیطان بلکه ایشان را امتحان کنند بصبر و به مکان تا مومن از منافق
و موحد از ملحد ممتاز گردد روایت کرده اند که عباس بن مرتضی علی ع آمد و گفت بیا تا مردم بر تو بیعت کنند مرتضی علی
گفت چگونه می بینی مردم را بیعت کنند یا نه گفت کنند امیر المومنین ع گفت کجا شد قول خدای الم احسب الناس ان یترکوا الآیه تحقیقت
ما بیازمودیم کسانی را که پیش از این بوده اند از امتان گذشته بفرایض و شدائد و بلیات تا در حدیث آمده است که
از شما کسی بوده است که ارّه بر سر وی نهادند و بدو پاره می کردند بدان محنت و وی از دین بنگردانید و کسی بود که شانه آهنین
پوست از اندامش میکندند تا از دین برگردد بر نگشت چون امتحان برای آن کنند تا چیزی که ندانند بدانند بر سبیل مناسبت
و مجاز گفت تا بداند خدای ایشان اگر صادقند و راست گوی و اگر دروغ زنانند و حقیقتا این بر خدا روا نباشد و گفته اند
که روا باشد که این برای آن کرد تا معلوم شود نزد ایشان که آنکه خواهند کرد او را کرده و موجود شده بداند برای آنکه
خدای تعالی معدوم را موجود نداند و تا موجود نشود وی را موجود نداند و تا جزا بر آن دهد که کرده اند بر آنکه خواسته اند
ام می پندارند آنان که سیئات و معاصی میکنند که بر ما سبقت گیرند و از عذاب ما فوت کنند بد حکمیست که میکنند و
غلط کاری است که می پندارند آنکه گفت هر کسی که بر جای مرگ او امید میدارد و ثواب خدا را امیدوار است از عذاب بترسد باید که عمل صالح کند
تا بثواب خدای رسد و از معاصی اجتناب کند تا بعذاب وی مبتلا نگردد که اجل خدای یعنی رسیدن وعده او برسید و ثواب و
عذاب او بخواهد بود هر آینه برسد و او شنوای دانا و شنوا هر کس و آنکه ... هر کس که مجاهده کند
با نفس و شیطان و اعدای دین این جهاد برای خود کرده باشد نفع آن باوی راجع باشد و غنی و بی نیاز باشد که خدای جل شانه
از طاعت بندگان مستغنی و بی نیاز است و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لنکفرن عنهم سیئاتهم و لنجزینهم احسن
الذی کانوا یعملون و وصینا الانسان بوالدیه حسنا و ان جاهداک لتشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما
الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لندخلنهم فی الصالحین و آنان که ایمان آوردند
و عمل صالح کردند سیئات و معاصی ایشان را باطل گردانیدیم تا چنان باشد که گوئی که ایشان هیچ بدی نکرده باشند
این ما بفضل و کرم خود کنیم که خط عفو در جریده اعمال ایشان کشیم و جزا و پاداش دهیم ایشان را به نیکوئی ترین عملی
ایشان کرده باشند تا درین فضل و عطاء ما اشکال نکرده اند گفت و وصیت کردیم آدمی را در حق مادر و پدر بنیکوئی
و وصیت از خدای امر کریم باشد یا نهی اگر با تو مجاهده کنند و جهد نمایند بدان تا من شرک آوری و با من انباز گیری چیزی که

کر بان علم حاصل نباشد و این آیت از برای آنکه آن خود نباشد یعنی ابنا من ایشان یعنی مادر و پدر را طاعت مدار
خطایانا
و روزهای صبر بر مطالب بهم و گفته اند که در سعید وقاص آمد که چون او اسلام آورد مادرش ام جمیله بنت ابی سفیان امیه
او را گفت ای سعید صابی شدی بخدای که هیچ در سایه نکنم از آفتاب یعنی در هیچ سایه ننشینم و طعام و شراب نخورم
تا آنکه محمد را کافر شوی سعد بیامد و رسول را خبر کرد رسول گفت برو و باوی بهر چیز بساز و رضای او نگهدار
مکر در یک چیز که رضای خدا باید نگاه داشت و رضای مادر و پدر رها باید کرد و آنکه بر سبیل تهدید گفت الی مرجعکم
باز گشت شما با منست شما را خبر دهم با آنچه کرده باشید یعنی جزا دهم شما را بکرده شما و آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند
ما ایشان را در میان صالحان در آریم در دنیا از صالحان باشند و در آخرت در بهشت با صالحان باشند از انبیا
و اولیا و شهدا ومن الناس من یقول آمنا بالله فاذا اوذی فی الله جعل فتنة الناس کعذاب الله ولئن جاء
نصر من ربک لیقولن انا کنا معکم اولیس الله باعلم بما فی صدور العالمین ولیعلمن الله الذین آمنوا و
لیعلمن المنافقین حق تعالی در این آیت وصف منافقان میکند که ایشان باندک رنجی که بایشان رسد در دین از دین بر کردند
میکویند که از جمله مردمان کسی هست که میکوید که ما ایمان آوردیم بخدا و این بزبان میکوید نه بدل برای آنکه چون او را
در راه خدا و دین او رنجانی رسد و رنج مردمان را چون عذاب خدای کند و چنانکه عذاب خدای از کفر و معصیت باز دارد
مومنان را عذاب مردم یعنی عذاب کافران ویرا عذاب مردم چون عذاب خدای میداند عید اندکی ان در جنب عذاب خدای هیچ نباشد
از ایمان باز کردند بالجمله
و اگر ترا آید نصرت و ظفری کویند که ما با شما بودیم در کارزار و ما را هم چیزی نصیب باشد از غنیمت که شما راست اگر خدای
کفت انجا عنکم کردار ایشان آنست و گفتار ایشان این میداند که خدای عالمست و ما تا را امتحان کند تا مومن و منافق پیدا بوشیده
نیست از ابن عباس روایت کرده اند که این آیت در شان کروهی آمد که مومنان ایشان را با خود بهجرت میبردند چون رنج و محنت
بدیدند نومید شدند ایشان تا آن بودند که حق تعالی در ایشان آمد الذین توفیهم الملائکة ظالمی انفسهم وقال الذین کفروا
للذین آمنوا اتبعوا سبیلنا ولنحمل خطایاکم وما هم بحاملین من خطایاهم من شیء انهم لکاذبون ولیحملن
اثقالهم واثقالا مع اثقالهم ولیسألن یوم القیمة عما کانوا یفترون حکایت میکند حق تعالی از اعتقاد کافران که با مومنان
کفتند آنان که کافر شدند مر آنان را که مومن شدند که بیایید و راه ما کیرید و متابعت راه ما کنید تا ما کناهان شما
بر داریم و عقوبت شما بکشیم حق تعالی تکذیب ایشان کرد و گفت ایشان دروغ میکویند از کناهان ایشان هیچ بر ندارند و بارهای

کناه

کناه ایشان بر نگیرند و ایشان کناهان خود خود کشند و بار کناه کران بار کناه خویش یعنی عقوبت کناه خویش
و مثل عقوبت کناه کسانی که ایشان را اضلال کرده باشند و بیراه کرده باشند لقوله ص من سن سنة سیئة
فله وزرها ووزر من عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من اجورهم شیء حسن بصری از مخبر رسول روایت
کرد که گفت ایما داع دعا الی الهدی فاتبع علیه و عمل به فله مثل اجور الذین اتبعوه لا ینقص ذلک من اجورهم شیئا هر
داعی که دعوت براه راست کند و او را بران متابعت کنند او را باشد مانند مزد آنان که این عمل کرده باشند
بی آنکه از مزد ایشان چیزی بکاهد و هر داعی که دعوت کند با ضلالت و او را بران متابعت کنند و بران عمل کنند
برو بود مانند کناه ایشان و از ایشان هیچ نکاهد و بپرسند از ایشان انجه افترا کردند و دروغ که بر خدای
و رسول او بستند ولقد ارسلنا نوحا الی قومه فلبث فیهم الف سنة الا خمسین عاما فاخذهم الطوفان
وهم ظالمون فانجیناه واصحاب السفینة وجعلناها آیة للعالمین وابرهیم اذ قال لقومه اعبدوا الله
واتقوه ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون انما تعبدون من دون الله لا یملکون لکم رزقا فابتغوا عند الله الرزق
واعبدوه واشکروا له الیه ترجعون عبد الله عباس گفت خدای تعالی نوح را بفرستاد و او چهل ساله بود و هزار کم پنجاه سال
پیش از طوفان دعوت کرد و از پس طوفان چندان بماند که مردمان تناکح و تناسل بسیار شدند و شیخ ابو جعفر بابویه
در کتاب النبوة آورده است که نوح را دو هزار و پانصد سال عمر بود و چون وقت وفاتش بود ملک الموت بیامد گفت یا
شیخ الانبیاء وجدت الدنیا وبناها کیف یافتی گفت چون خانه که دو در داشته باشد بیکی در آمدم و بیکی بیرون
شدم میفرماید که ما نوح را بقوم او فرستادیم برسالت و او در میان ایشان نهصد و پنجاه سال مقام کرد و پیغام
گذارد چون قبول نکردند ایشان را طوفان بکرفت و همه هلاک شدند و حال آن بود که ایشان ظالم و کافران
بودند و ما برهانیدیم نوح و اصحاب او که با وی بودند در کشتی و آن را علامتی و آیتی کردانیدیم برای عالمیان تا بعد از آن
اعتبار کیرند و بنزدیک طوفان آخر الزمان در کشتی نجات اهل بیت رسول نشینند و ابرهیم را بفرستادیم در
وقتی که ابرهیم ع بمقامی رسید که قوم خود را وعظ توانست گفت و بایمان دعوت توانست کرد قوم خود را گفت
ای قوم خدا را می پرستید و از خدای بترسید که این شما را بهتر است اگر شما چیزی میدانید و نیک از بد تمیز
می توانید کرد بدرستیکه شما بدون وی بتان را می پرستید و دروغ فراهم بافتید با آنکه بتان را خدا میخوانید و

شرکا و شفعا میکویید اتانرا اکر می پرستید بیرون خدا ایشان نمالک روزی شما نیستند بیرون خدای
شما را روزی نتوانند داد روزی از خدای جویید و ویرا پرستید و بر نعمتهای خدا شکر گویید که رجوع
بازگشت شما با وی خواهد بود وان تكذبوا فقد كذب امم من قبلكم وما على الرسول الا البلاغ المبين
أولم يروا كيف يبدئ الله الخلق ثم يعيده ان ذلك على الله يسير قل سيروا في الأرض فانظروا كيف
بدأ الخلق ثم الله ينشئ النشأة الآخرة ان الله على كل شيء قدير يعذب من يشاء ويرحم من يشاء ينشئ
واليه تقلبون و اکر ای کافران شما بدروغ نهید ایمرا بمن شما مرا ضرری نتوانید رسانیدن مکذب که
پیش از شما امتان گذشته پیغمبران خود را تکذیب کرده اند و بدروغ داشته و پیغمبر جز رسانیدن رسالت
نباشد ای محمد بگو نبینند ایشان که خدای تعالی چگونه ابتدا کرد خلقانرا پس اعاده کند و باز آفریند ایشانرا چنانکه
بار اول بیافرید و این بر خدا آسانست اکر کفت بگو ای محمد این مشرکانرا که کافرانرا بروید در میان زمین
و اندیشه کنید تا بدانید که ابتدا چه مردمان بوده اند و چه قوت و شوکت داشتند من ایشانرا
بیافریدم و انکه هلاک کردم تا بدانید انکس که ابتدا او را متعذر نباشد اعاده نیز متعذر نخواهد
بود پس خدای باز آفریند او آفرینش دیگر بار و او بر همه چیز قادر و توانا است عذاب کند انرا که خواهد
از مستحقان عذاب و اکر خواهد رحمت کند و ببخشد و از سر کناه وی در گذرد چه او را هست که
عقوبت کند و او را هست که عفو کند چه عقاب او حقست محض و استیفا نیز بدو رسد و در استیفا
مضرتی تعلق دارد و در اسقاطش اسقاط حق غیری نیست باید که اسقاطش نیکو باشد چون توام که اسقاط
کردن پسندیده است و محمود وما انتم بمعجزين في الأرض ولا في السماء وما لكم من دون
الله من ولي ولا نصير والذين كفروا بآيات الله ولقائه أولئك يئسوا من رحمتي وأولئك
لهم عذاب أليم و شما خدایرا عاجز نتوانید کردن نه در زمین و نه در آسمان یعنی اکر در زمین شما را عذاب
فرستد از وی نتوانید گریخت و اکر در آسمان باشید هم از قبضه قدرت او نتوانید جست و شاید که معنی این
بود که بر امر وی در آسمان و زمین سبقت نتوانید کرفت یعنی از بلائی که از آسمان فرستد و مصیبتی و عذابی که از
زمین بر آید فرار کردن معنی آنست که نه شما خدایرا در زمین عاجز توانید کرد و نه آنان که در آسمان اند ویرا

عاجز نتوانند کرد و چون بلای وی برسد شما را بیرون خدای هیچ یاری و ناصری نباشد و آنانکه کافر شدند بخدا
و بآیات وی و بجزای وی مکلفانرا چون رسند با جزت ایشانند که از رحمت من که خدایم نا امید شدند و ایشانرا
کر ایشانرا عذابی بود دردناک سزد باید که از رحمت خدای تعالی امید نبرد و از عذاب خدای ایمن نباشد و دایما میان
خوف و رجا باشد تا از اهل ایمان باشد که لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون فما كان جواب قومه الا ان قالوا
اقتلوه او حرقوه فأنجاه الله من النار ان في ذلك لآيات لقوم يؤمنون وقال انما اتخذتم من دون الله أوثانا مودة
بينكم في الحياة الدنيا ثم يوم القيامة يكفر بعضكم ببعض ويلعن بعضكم بعضا ومأواكم النار وما لكم من ناصرين
نبود قوم او را جواب الا آنکه گفتند ابرهیم را بکشید یا باتش بسوزانید ایشان گفتند بکردند و اسباب آن ساختند
خدای او را نکاه داشت و از آتش برهانید و آتش را بر وی سرد و سلامت کردانید تا آتش وی هیچ نسوخت مکر
بندی که بر وی نهاده بودند بدرستی که درین آیاتی و دلالتهاست قومی را که ایمان آرند و بخدای بگروند و گفت ابرهیم
ایشانرا اکر بدرستی که شما بعد از خدای بتانی گرفته اید که بعبادت ایشان با یکدیگر دوستی میکنید و ایشانرا سبب دوستی
یکدیگر ساخته اید داری این دوستی شما را در دنیا باشد و روز قیامت از یکدیگر تبرا کنید و یکدیگر کافر شوید
و یکدیگر را لعنت کنید و جای شما و مسکن شما آتش باشد و شما را ناصری و یاری نباشد فآمن له لوط وقال
اني مهاجر الى ربي انه هو العزيز الحكيم ووهبنا له اسحق ويعقوب وجعلنا في ذريته النبوة
والكتاب وآتيناه اجره في الدنيا وانه في الآخرة لمن الصالحين و ایمان آورد و تصدیق کرد ابرهیم را لوط
خواهر زاده ابرهیم ع و اولین کسی که وی را تصدیق کرد او بود چون بدید که آتش ویرا سلامت کشت ابرهیم گفت من هجرت خواهم
کرد با جایی که خدا مرا فرموده است و هجرت از سواد کوفه بود تا حران از زمین شام و از حران بفلسطین و لوط
با وی بود و زن او ساره و او در آن وقت هفتاد و پنج ساله بود بدرستی که او خدای غالبست که او را غلبه نکند حکیم
انچه کند و فرماید بر وجه حکمت و صواب باشد و ما بدادیم ابرهیم را اسحق فرزند وی و از اسحق یعقوب فرزند فرزند وی
و نهادیم در فرزندان وی پیغمبری و کتاب چه جمله پیغمبران بنی اسرائیل از اسحق بودند و بدادیم او را مزد در دنیا یعنی ثنا
نیکو و فرزندان صالح انچه خدای فرموده است مکلفانرا از تعظیم انبیا و ثنا که خدای تعالی مکلفانرا در دنیا ثواب
اعمال ایشان دهد برای آنکه حق تعالی گفت که خالص باشد از شوائب نفع و سوای تکلیف این بود و دیگر آنکه ثواب

عظیم باشد کرا [illegible] نفعی دیکر نباشد و اکر در دنیا این نفع دهند و مکلفان از اجر ملحا شوند و تکلیف نباشد
و مراد بکتاب توریة است و انجیل و زبور و قران و بعضی کفته اند که او در آخرت از جمله صالحان باشد وَلُوطًا إِذْ قَالَ
لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً
وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ
اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ و لوط را فرستادیم بر پیغمبری چون کفت
قوم خود را که شما کاری میکنید زشت و ناشایست که کسی بر شما سبقت نکرفته است و از جمله عالمیان کسی پیش
از شما هیچکس این کار نکرده است انکه تفسیر این فاحشه کرد و کفت ای شما بر مردان می آیید و با ایشان خلوت میسازید
چنانکه با زنان سازند که آن منکر بوده و راه می زنید و مالهای مردم می برید و از انجمن جو کار منکر میکنید ام
هانی بنت ابی طالب کفت رسول را پرسیدم که آن منکر چه بود که ایشان میکردند کفت بر راهها می نشستند
و سنک بر مردم می انداختند و با ایشان تمسخر میکردند یا بر دیکر کوز داریدی یا در حضور یکدیکر با غلامان لواطه
کردندی مکحول کفت ده خصلت در قوم لوط بود و در این امت هست کند رخاییدن و انکشت شکستن و ازار پای
و سر انکشتان خضاب بستن و صفیر زدن و کمان کروهه انداختن و سنک انداختن و لواطه کردن و با یکدیکر ضراطه کردن
و صفیر زدن نبود جواب قوم او مکر اینکه کفتند عذاب خدای را بیار اکر تو از جمله راستکویانی لوط کفت بار خدایا مرا
نصرت ده بر این جماعت مفسدان وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُو أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ
إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ
كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ و چون امدند رسولان ما یعنی جبرئیل و میکائیل با ابرهیم بر بشارة و مرده با سحق و یعقوب کفتند
این رسولان که ما اهل این شهر را هلاک خواهیم کرد برای انکه ایشان ظالمان و ستمکارانند چون رسولان این سخن
کفتند ابرهیم کفت لوط در میان ایشانست که شما هلاک خواهید کرد کفتند که ما عالم تریم بانکه در اینجا کیست ما
او را و اهل او را از هلاک نجات دهیم مکر زن او را که او از جمله ماندکان است در عذاب وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا
سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ
إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

١٤١

آن رسولان چون ابرهیم را بفرزند بشارت دادند و از هلاک کردن قوم خبر کردند و از پیش او بیامدند و بشهر
قوم لوط رسیدند و بنزدیک لوط امدند چون ایشان را بدید سخت بترسید بسبب ایشان و دلتنک شد و اندوهکین کشت برای
انکه ایشان بصورت مردان بودند و خبث فعل قوم را میشناخت و کفتند که سبب دلتنکی لوط آن بود که ایشان کفتند که
ما بهلاک ایشان امده ایم و او در میان ایشان بود و عشیرت او و خویشان او ایشان بودند و کفتند که مترس و اندوهکین مباش که ما ترا
و اهل ترا برهانیم مکر زنت را که او از جمله انانست که در عذاب بمانند ما بر اهل این شهر عذابی فرو داریم بان فسق که ایشان میکنند
و آن عذاب سنک بود که از اسمان بر ایشان بباریدیم و ما بکذاشتیم از آن شهر علامتی و عبرتی روشن و دلالتی واضح از آثار
منازل ایشان و اسیاه که از نصیب ایشان بر امده قومی را که ایشان در یابند و عقل را استعمال کنند وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ
شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ
جَاثِمِينَ وَعَادًا وَثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ
و بمدین فرستادیم برادر ایشان را کفت ای قوم خدای را بپرستید و کاری کنید که بان امید روز بازپسین باشد یا بترسید
از روز بازپسین و در زمین فساد مکنید ایشان شعیب را بدروغ داشتند و کفتار وی قبول نکردند تا زلزله و رجفت
ایشان را بکرفت و صبح کردند ایشان در شهر و مقام خویش در زانو افتاده و مرده و هلاک کردیم عاد را که قوم
هود بودند و ثمود را که قوم صالح بودند و شما را ظاهر شد انجه وصف کرده شد از هلاک ایشان جهت مساکن و منازل
ایشان چون نکاه کنید در ان و زینت داد ایشان را اعمال ایشان و اعمال بد تا از راه افتادند و عقل و بصیرت مجاهد کفت مستبصر
بودند در کفر و ضلالت وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا
سَابِقِينَ فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا
بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و همچنین هلاک کردیم قارون و فرعون
و هامان را که موسی با بینات بر ایشان آمد بر پیغمبری با آیات و معجزات ایشان تکبر کردند در زمین چون ما ایشان را بعذاب کرفتیم
بر ما سبق نبردند و از عذاب نجستند هر یکی را بکناه ایشان کرفتیم و بکرفتیم هلاک کردیم بادی که از حاصب کفتند و آن بادی باشد
که سنک ریزه اورد خدای تعالی بر ایشان سنک بباریدند ایشان قوم لوط بودند بقول عبد الله عباس و از ایشان بعضی آن بودند
که ایشان را صیحه بکرفت یعنی آوازی هایل از جبرئیل بعد ایشان قوم ثمود بودند قوم صالح و از ایشان کسی بود که ما ایشان را غرقه

کردیم و آن فرعون بود و اتباعش و قوم نوح آنکه گفت خدای تعالی ما بر ایشان ظلم نکردیم برای آنکه ایشان مستحق آن
بودند ولیکن ایشان بر خود ظلم کردند بکفر و فسق و نافرمانی مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ
كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا
يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ
خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ مثل آنان که بجز خدای دوستان و معبودان
گرفتند از اصنام و اوثان چون مثل عنکبوت است که او خانه‌ای گیرد و ضعیف‌ترین خانها خانهٔ عنکبوت است اگر
بدانند یعنی اعتقادی که ایشان کرده اند و مذهبی که ایشان گرفته اند در ضعف با خانهٔ عنکبوت ماند که بادی در هم
دریده شود یعنی مخصوص دلیل و منصب و معتقد ایشان خراب گردد امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش از امیر المؤمنین
علی ع روایت کرده است که خانه را از نسج عنکبوت پاکیزه دارید که آن درویشی بار آورد آنگه گفت خدای میداند
آنچه شما او را می پرستید بدون خدای از هر چه هست از جمله معبودان شما و او خدایست غالب و قاهر و محکم
کار و نیکو کردار آنگه گفت ما این مثلها که میزنیم و این داستانها که میگوییم برای آنست که متعظ شوند
و در اندیشه باشند و ندانند و در نیابند این مثلها و حکمتها الا آنکه عالمان و دانایان باشند جابر انصاری
گفت چون رسول ص این آیت بخواند گفت العالم من عقل عن الله فعمل بطاعته واجتنب سخطه عالم آنکس باشد که او از
خدای بداند امر و نهی وی و عمل بطاعت او کند و از خشم او اجتناب کند بیافرید خدای تعالی آسمان و زمین بحق
و حکمت نه باطل و عبث تا مسکن بندگان و عبرت معتبران باشد در آنکه آیتی و دلالتی هست بر وحدانیت خدا
و کمال قدرت مؤمنان را اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ
وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ
وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَٰهُنَا وَإِلَٰهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ بخوان ای محمد آنچه وحی کرده شد
بتو از کتاب قرآن و نماز بپای دار که نماز نهی کند و باز دارد از معاصی و ناشایست مراد بصلوات قرائتست بقوله
تجهر بصلاتك اى بقراءتك و پیغمبر ص گفت اقرأ القرآن ما نهاك فاذا لم ينهك فلست تقرأه قرآن میخوان مادام که
ترا نهی میکند و چون نهی نکند تو او قرآن نخوانده باشی و بکر مفسران گفتند که نماز است حمل بر ظاهر

قوله رسول ص من لم تنه صلوته عن الفحشاء والمنكر لم يزده من الله الا بعدا هر که نماز او را از ناشایست و منکر باز ندارد
از خدا نیفزاید او را الا از خدا دوری انس بن مالک گفت که رسول را گفتند فلان کس نماز بهیچ کار بجماعت میکند و
لیکن هیچ معصیت نیست که از آن کار باز ایستد گفت نماز او را منع کند انس گفت بس روزی بر نیامد که توبه کرد از معاصی ولذکر
الله اکبر یعنی یاد کردن خدای مر شما را بهتر از یاد کردن ما خدا را چه ذکر او مر شما را از سر تفضل باشد و ذکر ما او را از سر قصد
و تذلل و دیگر آنکه ذکر او ما را بنعمت و بجز قطع باشد برحمت و مغفرت و ذکر ما او را بر سبیل دعا و تضرع قطع نباشد و ذاکر
ذکر او ما را از سر استغناست و ذکر ما او را از سر احتیاج ذو النون گفت برای آنکه ذکر او ما را مقدم است بر ذکر ما او را
تا او ما را یاد نکرد ما او را یاد نکردیم ذکر ما او را ابی سابق است و ذکر ما او را بعد مر لطف و توفیق و مفسران گفته اند
ذکر خدای بزرگوار از آنست نعم جزیها معاذ جبل گفت یا رسول الله ایشان از بعض رفتند و ما از پس ماندیم گفت یا معاذ
کجا اند سابقان که بر ذکر خدای حریص بودند آنکه گفت هر که خواهد که در مرغزارهای بهشت چرا کند باید که ذکر
خدا بسیار کند ابو الدرداء گفت خبر دهم شما را بهترین عملهای شما و دوست‌ترین بنزد ملک خدای و تمام‌تر در درجات
از جهاد کردن و زر و سیم بصدقه دادن گفتند آن کدامست گفت ذکر خدای تعالی ولذکر الله اکبر معاذ گفت رسول را
پرسیدم از عملها کدام فاضل‌تر است گفت آنکه مرگ بتو رسد و زبان تو بذکر خدا باشد در روایتست از رسول که
هیچ مجلسی نباشد که اهل آن مجلس ذکر خدای کنند الا آنکه فرشتگان گرد ایشان در آیند و برحمت ایشان باز پوشند و
ذکر ایشان کنند در ملاء اعلی و خدای میداند آنچه شما میکنید از خیر و طاعت بیان ثواب میدهد و جزا ... و جدال مکنید با اهل
کتاب الا بروجهی که نیکوتر باشد این منسوخ است بآیت قتال و دیگران گفتند منسوخ نیست حکمش بر جای خویش است و لیکن
دعوت باید کردن و ایشان را با حجت باید خواندن چون قبول نکنند آنگه قتال کردن و مجادله بر وجه احسن باید کرد
تا ایشان بایمان نزدیک شوند و اصل جدال قتل خصم است یعنی باز گردانیدن خصم از مذهب بطریق محاجه گفت معنی آنست
که اگر ایشان سخن زشت گویند تو سخن نیکو گوی الا آنکه ستمکار گردند و گفت مگر آنکه ظلم کند از ایشان با ایشان باید کردن قتال
با ایشان در بحث گفتن و شنیدن تو در ایشان نباید و لطف و رفق با ایشان نافع نبود آنگه گفت بگوئید در مجادله که ما ایمان
داریم بخدا و بکتابی که او فرستاد و بکتاب شما که انجیلست خدای ما و شما یکیست و ما ورا گردن نهنده‌ایم ابو سلمه روایت کرد
که جهودان توریت میخواندند بعبرانی و تفسیر بتازی میکردند برای مسلمانان رسول ص گفت اهل کتاب را که میگویند تصدیق

در بعض روایات ... ابن ابی
ایها السابقون ...
گفتم یا رسول الله

مکنید و تکذیب مکنید که شما ندانید که ایشان راست میگویند یا دروغ ایشان را این گویند که امنا بالذی انزل الینا وانزل الیکم

وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَٰؤُلَاءِ مَن يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ وَمَا كُنتَ تَتْلُو مِن قَبْلِهِ مِن كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ

و همچنین فرستادیم بتو کتابی را یعنی قران چنانکه پیغمبران پیشین فرستادیم کتابها چون توریة و انجیل و زبور پس انها که ایشان را کتاب دادیم باین کتاب قران ایمان آرند چون عبد الله سلام و اصحاب وی و من هولاء و از ایشان یعنی اهل مکه کسی هست که باو ایمان می آرد و کفته اند که مراد کروه اهل کتاب اند آنان که پیش از تو بودند و نعت و صفت ترا خواندند و بدیدند اهل عصر او خواستند انکه کفت جحود و انکار نکنند دلایات ما را مکر کافران و تو ای محمد پیش از قران کتابی نمیخواندی و بدست خود هیچ کتابی نمی نوشتی اکر چنین بودی مبطلان در تو و در نبوت تو بشک افتادندی کفتندی که ما در کتاب خوانده ایم که پیغمبر اخر الزمان خواننده و نویسنده نباشد اکنون نه خواننده و نویسنده است این پیغمبر نیست و دیکر انکه اکر تو خواننده و نویسنده بودی ممکن بودی که ایشان را شک آمدی که این کتاب از نسخه دیگری نوشته و آموخته و بدست چپ او مردی کتاب خوان کتاب نویس بوده است و چون تو مردی امی بهمه نایل شود انکه از اضطراب کرده و کفته نه که این قران ایاتیست و هویدا در سینهٔ آنان که ایشان را علم داده اند و ایشان پیغمبر و ائمه و علمای که از و یاد کرفته اند و معلم ان بوده اند راسخ و ثابت کشته اند و این و چیزها از خصایص قرانست یکی انکه معجز است دوم انکه محفوظ است یاد میکردند و از بر میخواندند و این و چیز هیچ کتابی را انکتابهای خدا نبوده است و ایات ما جحود نکنند مکر ظالمان نفس خود

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِندَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

جهودان و ترسایان کفتند چرا بر محمد ایتی نفرستادند چنانکه بر پیغمبران دیگر فرستادند مانند ناقه صالح و عصی موسی کفت بکو ای محمد که جواب ایشان که ایات و معجزات بدست من نیست و نزدیک من نیست نزدیک خدا است بفرمان وی یابند شد و من ترسانندهام شما را بیان کرده ام اعجاز قران فرموده اند بر من نیست اختیار کردن ایات

ایشان را کفایت نکرد و بس نبود ایشان را انکه بر تو کتاب قران فرستادیم که بر ایشان میخوانند و این معجزه ایست و پیش کر ستغنی میکند از ایات دیکر بدرستی که در ان نعمتی عظیم است و رحمتی بپایان و موعظتی و پندی قومی را که ایمان آرند ابن جریج کفت سبب نزول این ایه ان بود که جمعی از مسلمانان بنزدیک جهودان رفتند و از ایشان درخواستند تا چیزی بنوشتند انکه از ایشان شنیدند نزدیک رسول علیه السلام آوردند تا بنکرد رسول علیه السلام ان را بینداخت و فرمود که بس حماقت قومی بس که چیزی بکیرند و بنویسند خدای تعالی این ایه فرستاد او لم یکفهم انا انزلنا الیک کفت بکو ای محمد بس است کواه میان من و میان شما خدای در انکه من رسول خدایم و قران کتاب او است او میداند انچه در اسمان و زمین است مطلعست کار من و کار شما میداند که من رسالت رسانیدم و شما انکار کردید و انان که ایمان آوردند بباطل یعنی بتان پرستیدند و بخدای کافر شدند ایشان زیانکاران که کفر را با ایمان بخریدند

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ

تعجیل میکنند بعذاب و از تو عذاب عاجل میخواهند بر سبیل استهزا و انکار کفته اند که نضر بن حارث آمد که او کفت اللهم امطر علینا اکر نه آنست که ایشان را وقتی نام برده که ان وقت عذاب بر ایشان فرود آید و ان روز بدر است ابن عباس کفت معنی آنست که اکر نه آنست که من وعده دادم ترا که در عهد تو ایشان را عذاب استیصال نکنم و عذاب کافران عهد تو با قیامت افکنم هر آینه با ایشان آمدی عذاب خدای ناکاه و ایشان ندانستندی و از ان بیخبر بودندی تعجیل میکنند ترا بعذاب و بحقیقت که دوزخ هلاک کافران و محیط و کرد بر آمده است با ایشان روزی بود محیط با ایشان عذاب دوزخ که با ایشان رسد و ایشان را بپوشد از بالای ایشان و از زیر قدم ایشان و ما کوییم ایشان را که بچشید و بکشید جزای انچه در دنیا میکردید ان معاصی انکه کفت ای بندکان من که ایمان آورده اید مومنین من فراخست هجرت کنید از بهر رسول روایت که هر که او دین خود بکریزاند از زمینی و اکر همه یک بدست باشد او را بهشت واجب شود و رفیق من باشد در بهشت و رفیق ابرهیم از امام جعفر صادق علیه السلام روایت که کفت چون در زمینی باشی که اعمال در خدا عاصی شوند ان زمین را بکذار و از مرتبه متر اوبیاد که هر نفسی تلخی مرک بچشد اکر در زمین خود باشد و اکر در زمین غربت پس انکه که مرک بچشیده باشد مرجع

ومرجع شما بامن خواهد بود والذین آمنوا وعملوا الصالحات لنبوئنهم من الجنة غرفا تجری من تحتها الانهار
خالدین فیها نعم اجر العاملین الذین صبروا وعلی ربهم یتوکلون وکاین من دابة لا تحمل رزقها الله
یرزقها وایاکم وهو السمیع العلیم ولئن سالتهم من خلق السموات والارض وسخر الشمس والقمر لیقولن
الله فانی یؤفکون وانان که ایمان آوردند وعمل صالح کردند ما ایشانرا جای دهیم ومقام سازیم در بهشت
غرفهای بلند ودرجاهای رفیع که میرود در زیر غرفهای ایشان جویهای آب وانان در انجا باشند خالد وجاوید
آن وجه نیکو مزد نیکو عاملانرا بطاعت خدای آن مومنان وعاملان که صبر کردند بر مفارقت اوطان ودیار
خویش وقبیله وخان ومان وتوکل کردند در کارها بر خدای خود ونباشد از نفقه وفاقه برایشان از آن سبب که بدانند
او رزق بکار جهانست وروزی رساننده خلقانست چنانکه گفت ای بسا جانور وحیوان که خدایراهست که روزی
روزی خود بر نتواند گرفت ونگاه نتواند داشت که خدای ویرا روزی میرساند وشما را او وست خدای شنونده
گفتار شما ودانندهٔ کردار شما گفته اند سبب نزول آیت آن بود که بهجرت فرمودند از مکه عبد بنی بعضی گفتند که ما در انجا
وملکی نیست آنجا نان کجا آوریم ووجه معاش از کجا سازیم خدای این فرستاد وعبدالله عمر گفت از آن بعضی انصار رسول
از خرما که در زیر درختان افتاده بود بر میگرفت ومیخوردند مرا گفت بخور یا ابن عمر گفتم مرا نمی باید گفت من چهار روز است کهیچ
نخورده ام مر گفتم انا لله والمستعان رسول ص گفت ای عبدالله اگر من از خدای بخواهم مرا ماننده ملک کسری وقیصر دهد وبیش از آن
ولیکن اختیار من آنست که روزی سیر وروزی گرسنه باشم ولیکن حال تو چگونه باشد آنگه که نوعی از روزگار در آید که اهل آن
[illegible] باشند روزی یکساله بنهند ویقین ایشان ضعیف باشد خدای تعالی این آیت فرستاد وکاین من دابة
سفیان گفت هیچ جانوری ذخیره ننهد مگر آدمی ومور وموش ولئن سالتهم واگر بپرسی تو از ایشان که آسمان وزمین
که آفرید وایشانرا مسخر کرد گویند خدای کرد پس ایشانرا چگونه بر میگردانند واز راه حق بر بند الله یبسط الرزق
لمن یشاء من عباده ویقدر له ان الله بکل شیء علیم ولئن سالتهم من نزل من السماء ماء
فاحیا به الارض من بعد موتها لیقولن الله قل الحمد لله بل اکثرهم لا یعقلون وما
هذه الحیوة الدنیا الا لهو ولعب وان الدار الاخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون خدای تبارک
وتعالی روزی فراخ میگرداند از آنکه میخواهد از بندگان خویش وتنگ میکند بر آنکه میخواهد بر حسب مصلحت

او بهمه چیزی عالمست وبعواقب مصالح بندگان داناست واگر تو بپرسی ازین کافران ومشرکان اهل مکه که از آسمان که فرستاد
ومیفرستد آبی که بدان زمین را زنده میگرداند پس از آنکه مرده بود وخشک گشته ایشان جواب دهند واقرار کنند
که خدای میفرستد بگوی ای محمد که سپاس وستایش مر خدایرا که ترا توفیق داد از توحید او ونفی انداد او واکثر (اضراب)
کرد وگفت بلکه بیشتر ایشان نمیدانند که میگویند وانچه درو سازد لا از بطلان شرک وصحت توحید آنکه گفت بر
سبیل وعظ وما هذه الحیوة الدنیا ونیست این زندگانی دنیا مگر لهو ولعب وآن بود که جوانان کنند از سر نشاط برای (تفضلی)
شهوت ولعب بازی کودکان بود واین هیچ دوام ندارد وایشانرا بقائی نباشد وسرای بازپسین سرای زندگانی است که با او
مرگ نباشد اگر دانستندی جز آنکه عبادت کنند اختیار حی قادر میکنند بر حیوة باقی فاذا رکبوا فی الفلک دعوا
الله مخلصین له الدین فلما نجیهم الی البر اذا هم یشرکون لیکفروا بما آتیناهم ولیتمتعوا فسوف
یعلمون اولم یروا انا جعلنا حرما امنا ویتخطف الناس من حولهم افبالباطل یؤمنون وبنعمة الله
یکفرون این کافران بانکه چنین اند از شرک وعناد چون در کشتی نشینند ودریا مضطرب شود وبادهای مخالف
جستن گیرد وایشان بترسند که هلاک شوند واز جان ومال نومید گردند خدایرا بخوانند باخلاص وطاعت ویرا
خالص کنند وشرک از پیش برگیرند باز چون خدای تعالی ایشانرا نجات دهد ورستگار شوند چون بنگری باز شرک
ولیکفروا وبرای آنکه کافر شوند بنعمتهای که ما ایشانرا داده ایم ونا برخوردار شوند بانچه ایشانرا داده
اند وشاید که لام امر باشد بر سبیل تهدید ووعید یعنی کو کافر شوید بانچه ایشانرا داده اند واز آن تمتع وبرخورداری
برده اند که زود بود که بدانند وقتی که جزا با ایشان رسانند اگر بر سبیل منت وتذکیر نعمت گفت نمی بینند ایشان و
نمی بینند اهل مکه که ما مکه را حرم کردیم ایمن که هر که در وی حرم باشند ایمن باشند چنانکه ایشان ایمن بودند از قتل وغارت
وعرب آنکه گرد بر گرد مکه بودند یکدیگر را میکشتند ومال وفرزند وزن یکدیگر را بغارت میبردند
که خدای با ایشان کند ایشان بخدای کافر میشوند وبنعمت او وبباطل که بت است وبت پرستی ایمان میآورند ومن
اظلم ممن افتری علی الله کذبا او کذب بالحق لما جاءه الیس فی جهنم مثوی للکافرین والذین جاهدوا
فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین وکیست ظالم وستمکارتر از آنکس که او بر خدای دروغ نهد
باضافت قبایح باو وحوالت امور بقبیح باو چنانکه از ایشان حکایت کرد واذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا

چرا میکنند

خوار انکه بکند انکه جنهی آمده‌ای و دوزخ جای کافران نیست یعنی درست نکشته است که دوزخ جای کافران است
تا ایشان این دلیری کردن و آنانکه مجاهده کردند بانجه مجاهده نکردن بان واجبست از شیطان و نفس اماره
و اعدای دین در راه خدا والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا هم ایشان را راهی که بثواب ما رسند و توفیقشان دهیم
تا طاعاتی که موجب رضا و خشنودی ماست روز بروز زیاده کردانند فضیل گفته تا آنکه در طلب علم جهد کنند ما ایشان را
توفیق دهیم تا بر علم خود عمل کنند دیگری گفته مجاهده است که برانچه دانند کار کنند تا ایشان را هدایت کنیم
بانچه ندانند آورده‌اند که روزی عمر عبد العزیز کلمه چند میگفت جمعی علما حاضر بودند یکی گفت این علم تو از
کجا امد گفت یا هذا این قصوری در علم از قصور ماست در عمل چه هر که عمل کند بانچه داند از علم عمل
وی را بکمال رساند حسین بن الفضل گفته در کلام تقدیم و تاخیر هست تقدیر آنست والذین هدیناهم
سبلنا آنانکه ما ایشان را توفیق هدایت دهیم ایشان در طاعت ما مجاهده کنند و خدای تعالی با نیکو
کاران است در دنیا بنصرت و معونت و در عقبی بثواب و مغفرت سورة الروم مکیه شصت آیت است از سعید
روایت کرده که هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را ده حسنه دهد بعدد هر فرشته‌ای که خدای را در میان
آسمان تسبیح میکند و هر طاعت که کردند و نه روز و شب کند بوقف قول الله ابو بصیر از صادق روایت کرده
که او گفت هر که در شب بیست و سیم رمضان المبارک سوره عنکبوت و روم بخواند بخدای که او از اهل بهشت
باشد البته بسم الله الرحمن الرحیم الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم
سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل ومن بعد ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله
ینصر من یشاء وهو العزیز الرحیم وعد الله لا یخلف الله وعده ولکن اکثر الناس لا یعلمون
یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة هم غافلون مفسران گفته‌اند که در فارس زنی
بود که پسران وی همه شجاع و دلیر کسری ایشان را بخواند و گفت من میخواهم که لشکر بروم فرستم
و بر ایشان یکی را امیر کنم تو با من بگوی تا کدام لایق امیری باشد گفت فلان پسر من از
کرگ با حذرتر باشد و از باه محتال‌تر و انکه فرخانست تیغ و سنان در کار بهادر و بنده‌تر
است و اما پسر دیگر شهربراز حلیم‌تر کسری گفت من این حلیم را اختیار کردم وی را امیر کرد و لشکر را بوی داد

وبجا

بعد

و بجانب روم فرستاد لشکر رفتند و قتال کردند و ظفر یافتند و قتل بسیار کردند و شهرها خراب کردند و ابکار زاد
باذرعات و بصری کردند و آن نزدیکترین زمین است از شهرهای شام بزمین عرب و عجم چون خبر غلبه فارس
بروم برسول صلعم رسید دلتنگ شد برای آنکه روم اهل کتاب بودند و پارسیان گبر و ایشان را کتاب نبود مشرکان
شاد شدند و این ابتغا گرفتند و گفتند که پارسیان اهل کتاب نیست و ما هم کتاب نیست ایشان بر رومیان که اهل کتاب اند غلبه
کردند ما نیز بر شما غلبه کنیم خدای این آیات فرستاد ابو بکر کافران گفت شما این شاد شوید که بنا بیکبر رومیان بر پارسیان
غلبه کنند گفتند این از آنجا میگوئی گفت رسول الله صلعم میگوید ابی بن خلف جمحی برخواست گفت کذبت یا ابا فضیل ابو بکر گفت
دروغ تو گوئی یا عدو الله گفت اگر راست میگوئی وقتی معین کن تا گرو بندیم اگر بدان وقت که گفتی چنان باشد
میگوید من گرو بدهم و اگر نباشد تو گرو بدهی گرو بستند بر سر سال بده اشتر ابو بکر بیامد و رسول را خبر کرد صلعم
فرمود که خطا کردی بضع سنین از سه تا ده باشد برو و در گرو بیفزا و در اجل بیفزا سال و گرو بصد شتر
بست و در وقتی که ابا بکر از مکه بخواست رفت ابی خلف گفت رها نکنم تا کفیل ضامن ندهی پسرش عبد الله را ضامن کرد
چون ابی خلف خواست تا بجنگ احد رود عبد الله ابو بکر گفت رها نکنم تا ضامنی ندهی او ضامنی داد با احد رفت
امد مجروح و از آن جراحت بمرد ابو سعید خدری گفت روز بدر چون مسلمانان ظفر یافتند بر کافران و مشرکان همان
روز خبر آمد که رومیان ظفر یافتند بر پارسیان مسلمانان شاد شدند بر فتح ابو بکر گرو ببرد و مال پیش
آورد رسول صلعم فرمود که این را بصدقه ده و این پیش از تحریم گرو بود و سبب غلبه روم بر پارسیان آن بود که شهربراز
چون بر روم غالب شد ولایت ایشان خراب کرد روزی در مجلس شراب برادر خود فرخان گفت من در خواب دیدم که بر تخت
کسری نشسته‌ام این سخن بگوش کسری رسید نامه نوشت بشهربراز که برادرت را فرخان بگیر و گردن بزن و سرش پیش من
فرست جواب نامه نوشت و گفت ایها الملک فرخان مردی شجاعست و ما در زمین روم دشمن داریم از وی چون
باشد تعجیل مفرمای که این هر وقت که خواهی توانی کردن کسری جواب این نامه سر گرفت و نوشت بشهربراز دفعی گفت با بر جای او رسول
فرستاد بلشکر که من شهربراز را معزول کردم و فرخان را والی کردم و ملاطفه برسول داد و گفت چون بر فرخان راست
کرد این ملاطفه بوی ده او برفت و پیغام داد شهربراز از تخت بزیر آمد و گفت سمعا و طاعة و فرخان بجای وی
چون بروی مستقیم شد رسول ملاطفه کسری بوی داد در آنجا نوشته بود که برادر را بکش و سرش پیش من فرست

تا ویران کرفتند و تیغ حاضر کردند و خواست تا برادر را کردن بزند برادر کفت تعجیل مکن تا من ترا چیزی معلوم
کنم انکه کس فرستاد و سه نامه کسری نوشته بود بیاورد و عرضه کرد و کفت من بهر نامه در کشتن تو تن زدم
تو بیک نامه میخواهی کشتن فرخان فی الحال از تخت فرود آمد و ملک با برادر داد و شهریزار رسول فرستاد بقیصر
روم که مرا با تو سری هست چنین باید که بجای معین کس من و تو آنجا آییم هر یکی با پنجاه مرد برفتند در آنجا
کرد و علم نموده بودند پس خیمه زدند و هر دو تنها رفتند و میان ایشان ترجمانی نشستند و با هر یکی از ایشان کاردی بود شهریار
کفت بدانکه دشمن تو که این شهرها ویران کرد منم و برادر من که کسری مارا حسد کرد و مرا فرمود تا برادر را بکشم زمان بعد
مرا معزول کرد و برادرم را والی کرد و ویرا فرمود تا مرا بکشند اکنون خلع طاعت او کردیم و بطاعت تو در آمدیم مرا
لشکری ده تا با وی جنگ کنم انکه اشارت کرد و کفت سر در میان دو کس باشد چون سه کس شدند آشکارا شود
ترجمان را باید کشتن ویرا بکشتند و قیصر لشکر بایشان داد با مدد و کارزار کردند شهرها میستدند خرب
کنند بر کسری کرا نزدیک شد و ایشان ملک فارس بکرفتند خبر برسول آمد و در حدیبیه رسول و مسلمانان شاد
فذلک قوله الم غلبت الروم فی ادنی الارض معنی خدای میکوید امر بر روم فیان غلبه کردند در نزدیکترین زمین یعنی
زمین شام که نزدیک بود بزمین فارس چنانکه اول یاد کردند کویند مجاهد کفت زمین جزیره است و هم من بعد
غلبهم و این رومیان پس از انکه غلبه کردند بر ایشان نزدیک بود که بر پارسیان غلبه کنند در مدت هفت سال ابو عمرو
شیبانی روایت کرد از رسول که پارس را یک دو نظر باشد یعنی یک سو رفتند باد رسی بر روم انکه دیکر بود
بر ایشان از روم ذات القرون الدهر که قرنی برود قرنی بیاید تا اخر دور کار یعنی مومنان شاد شوند بنصرت
که خدای دهد رومیان را بر پارسیان و ان یاری که خدا کند اکر خواهد بی مصلحت و او عزیز است غالب با قهر و غلبه
رحیم است و بخشاینده و علی داد خدا مومنان را نصرت کردن رومیان بر پارسیان وعده داد خدای وعده خویش را
خلاف نکند و لیکن بیشترین مردمان نمی دانند که خدای وعده خویش خلاف نکند انکه مذمت کرد مومنان را که
ایشان بکار دنیا دانا و بینا اند ظاهر و زینت دنیا امید دارند و از باطن دنیا و سر انجام او و کار اخرت غافل و نادانند
یعنی باسباب معیشت از تجارت و زراعت و غیر آن عالمند حسن بصری کفت علم ایشان بجائی رسیده است در ظاهر دنیا
که اکر یکی از ایشان درمی بر سر ناخن بکرداند بکوید چند است و نقصان اندکی بعد از خود چنانکه فرموده اند بجای آورد
اولم

اولم یتفکروا فی انفسهم ما خلق الله السموات والارض الا بالحق واجل مسمی وان کثیرا من الناس بلقاء ربهم
لکافرون اولم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم کانوا اشد منهم قوة واثاروا
الارض وعمروها اکثر مما عمروها وجاءتهم رسلهم بالبینات فما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون
در آول چون باز نمود که جهال علمی که دارند بنا بجاو نکند و باخرت نرسد همتاو بیند در این آیت استفهام کرد و کفت
ایشان تفکر نمیکنند در نفس خویش که نزدیکترین جمله مخلوقاتست بایشان تا بدانند عجز خدای تعالی در نفوس ایشان
و در بعث و اعاده است صنعت و عجایب قدرت تا خدای را بشناسند و بکویند خدای آسمان و زمین را و انچه در میان
و زمین است جز بحق نیافرید و بتقدیر اجلی نام برده که چون بان اجل برسد معدوم کردد و ان وقت قیامت ساعتست
کفت و ان کثیرا بدرستی که بسیار از مردمان بلقاء خدا و ثواب و عقاب کافرند از ان تصدیق نمیکنند و ایمان نمی آرند
انکه فرمود ای محمد نمیروند در زمین تا بنکرند و ببینند تا چکونه بود عاقبت و سرانجام کسانی که پیش از ایشان بودند
بقوت بیشتر و سخت تر از ایشان بودند چون قوم عاد و ثمود در زمینها شورانیدند عمارت کردند عمارتی بیشتر از ایشان
کردند بمعجزات که بایشان امدند و ایشانرا دعوت کردند و ایشانرا معجزه نمودند ایشان ایمان نیاوردند تا خدای ایشانرا
هلاک کرد با ایشان ستم نکرد ولیکن ایشان بر نفس خود ظلم کردند که ایمان نیاوردند تا مستوجب سخط و خشم
و عذاب کشتند ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوأی ان کذبوا بآیات الله وکانوا بها یستهزؤن الله
یبدأ الخلق ثم یعیده ثم الیه ترجعون ویوم تقوم الساعة یبلس المجرمون ولم یکن لهم من شرکائهم
شفعاء وکانوا بشرکائهم کافرین پس عاقبت و سرانجام انانکه بدی کردند در رسولان و علم و کار زشت کردند
خدای تکذیب کردند و بآن استهزا و افسوس داشتند سرانجام ان بود ایشانرا که در دنیا هلاک شدند و در آخرت
سخت ترین عذابی مبتلا کشتند کفته اند سوأی اسمیست از نامهای دوزخ چنانکه طوبی و شاید که معنی چنین بود که
انانکه بدی کردند بدی کردند انکه بدی ایشان بیان کرد و کفت آن بود که ایشان آیات خدایرا بدروغ داشتند
استهزا کردند عاقبت ایشان هلاک بود در دنیا انکه بر منکر نعمت کفت که خداست که ابتدا خلق آفرید پس
اعاده فرماید و باز آفریند چون بمیرانید باشد انکه همه بنزدیک وی رجوع کنند و بدرکاه وی روند و در ان
روز قیامت برخیزد و حشر و نشر پدید آید مجرمان انکه کافر شدند از کردار خود نا امید و پشیمان شوند و

خود یعنی معبودان ایشان از هیچ شفیعی و خواهشگری نباشد و بخدای ایشان آنوقت کافر شوند و کفته اند که
شریکان ایشان با ایشان کافر شوند و از ایشان تبرا کنند و کویند که ما از عبادت شما بیزاریم و این
عبادت برضا و امر ما نبوده و این محمول باشد بمعبودان احیا عیسی بن مریم و غیر او وَيَوْمَ تَقُومُ
السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ وَ
الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ روزی که قیامت برخیزد
مسلمانان از کافران بیزاری کیرند و جدا شوند چنانکه در دنیا بر باطل مجتمع بودند در آخر متفرق
متهم باشند اما آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند در مرغزاری از مرغزارهای بهشت شادان و خوشدل
باشند و حبر شادی بود رسول صلعم کفته است انها الامتلاء حبرة الا امتلات دار حبرة و کفته اند معنی یحبرون
یکرمون بالسماع است خوش لذت دهند از اوزاعی سوال کردند ازین معنی کفت هو السماع فی الجنة و انکه کفت هیچ
خلق نیاز نیست خدای تعالی خوشتر آواز تر از اسرافیل نیست و چون او سماع در آید بزبان اهل هفت آسمان تسبیح برود
روایت است که رسول صلعم صفت بهشت میکرد مردی برپای خواست و کفت یا رسول صلعم من مردیم که آواز خوش
دوست دارم در بهشت آواز خوش باشد کفت آری والذی نفسی بیده خدای را در بهشت درختیست
بازد رخت وحی کند که سماع بشنوان بندکانی که در دنیا خود را از سماع و ملاهی و فجار و باطل
دور داشتند درخت با آواز در آید بتسبیح و تهلیل آوازی که خلایق مانند آن نشنیده باشند در
امده است از صغیره از ابو نعیم که او کفت در بهشت درختانست که چون اهل بهشت را سماع باید
خدای تعالی از زیر عرش بادی بفرستد که آن درختان اید و برکهای آن بجنبانند از انجا آوازی برآید که اکر
اهل دنیا بشنوند از طرب بمیرند انکه ذکر جزا و مآل کافران کرد و کفت اما کسانی که کافر شدند و آیات ما تکذیب
کردند و بر سیعا ناخوب ثواب و عقاب ایمان نیاوردند ایشان در عذاب خدای حاضر کرده باشند و از انجا
غایب نشوند فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا
وَحِينَ تُظْهِرُونَ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَٰلِكَ
تُخْرَجُونَ میفرماید نماز انکه در شب آید و انکه در نیم روز نافع بن الازرق عبد الله عباس را کفت

یعنی ایشانرا سماع

کرخ

کرخ نماز در قران هیچ جای هست کفت بلی قوله تعالی فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون تا روایتست که هر که
بامداد و شبانکاه این آیة بخواند تا لا فهو عبادت باشد که در ین روز و بشب از و غایت شده باشد یعنی از نوافل و دعوات
و تسبیحات و هر که در عقب هر نماز فریضه بخواند بعدد قطرات باران و برک درختان و خاک روی زمین و برادر حسنات
و الشر حال الله روایت که دران رسول صلعم که هر که میخواهد که در روز قیامت ببر کیل تمام تر بد هند باید که این آیه بخواند تا انجا که وکذلک
تخرجون و آخر سوره والصافات سبحان ربک تا آخر سوره ضحاک روایت کرد که هر که این آیات بخواند ثواب آنکس یابد که
کرد و بشب نماز کرده باشد از فرزندان اسمعیل فسبحان الله ای فصلوا لله نماز کنید خدای را در شبانکاه ابد کفته اند یا بن
نماز دیکر خواسته و نماز شام و حین تصبحون و هنکام انکه در بامداد آیید یعنی نماز بامداد او را ستایش و ثنا در آسمانها
و زمین و عشیا و در شبانکاه و باین نماز خفتن خواست و حین تظهرون و چون در نیم روز آیید یعنی نماز پیشین یخرج
الحی من المیت زنده از مرده بیرون آرد و مرده از زنده کرداند و زمین را پس از مردن و همچنین که زمین مرده را بنبات
کرداند شما را نیز زنده کرداند و از خاک بر دارد وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ وَمِنْ
آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ
از آیات و دلایل و معجزات او آنست که بیافرید شما را از خاک یعنی آدم را با خود اصل شما را از خاک آفرید از انجا که نطفه
از غذا تولد کند و غذا از نبات و از خاک باشد ثم اذا انتم پس آنکه آفریده شدی آدمی شدی و منتشر در زمین پس پدر
بیامد که آدم و فرزندانش بیافرید و ایشان در روی زمین پراکنده شدند و هر جای برای خود وطن ساختند و از آیات
و دلایل او آنست که بیافریدم برای شما از نفس شما یعنی زنانی که با ایشان آرام کیرید و میان شما مودت و رحمت پدید
کرد تا بر یکدیکر شفقت میبرید و کفته اند از نفس شما یعنی از شما و هم جنس شما روایتست که کسی نزدیک رسول صلعم آمد
و کفت یا رسول الله مرا انکاری عجیب و از جای تعجبست که مردی و زنی که هرکز یکدیکر را نادیده چون بهم رسانند نا ایشان
عنا کنجی رود دیکر و زنا یکدیکر صحبت کنند یکدیکر را چنان دوست دارند که از ان عظیم تر ممکن نباشد رسول صلعم کفت
ان از قبل خدا است و این آیه بر خواند ان فی ذلک لآیات یعنی درین آیه و دلالتها هست کسانی را که اندیشه کنند و از
آیات و دلالات او آفریدن زمین و آسمانست و اختلاف لغتها و زبانها شما از تازی و هندی و رومی و اختلاف الوان

بینات

از سیاه و سفید و سرخ و زرد هر یک برنگی و هم از یک پدر و مادر از آدم و حوا بدرستی و حقیقت که در این نشانها هست علما را
وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ
الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَ
مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ و از آیات و دلالات او آنست که شما را شبی بود که تا درو بخسبید و بیارامید و روز نیز بید تا
از پی روزی بروید و طلب معاش کنید بحقیقت در این آیات و دلالات هست کسانی را که بشنوند و از آیات و دلالات او آنست
که بشما می نماید برق را برای خوف و طمع یعنی تا خایف باشید از صاعقه و بباران او و طمع بندید و از آسمان آب باران بی امیدوارید
میکرداند بان آب زمین را پس آنکه مرده باشد بدرستی که در این علامتهاست کسانی را که دریابند و خرد را کار فرمایند
از آیات و عجایب او آنست که آسمان و زمین بامر او قایمست و بقدرت او بر پایست پس آنگه که بخواند شما را یکخواندنی
و گوید یا اهل القبور اخرجوا ای اهل گورستانها از گورها بیرون آیید ناگاه شما اجابت کنید و بیرون آیید از گورها
برای حساب و جزا و هر که و هر چه در آسمانها و زمین است و همه او را مطیع و فرمان بردارند
وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ
كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي
مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ اوست خدائی که با بتدا بیافرید خلق را چنانکه از و هیچ نبود و باز هم او را اعادت کند
پس آنگه که مرده شده کرداند و اعاده کردن و زنده کردن بر او آسانتر باشد از ابتدا زیرا که یکبار کرده باشد
دوم بار کردن آن کار آسانتر باشد بعضی گفته اند اهون علیه من حیث الصورة برای آنکه در بدایت نطفه آفرید
انگه علقه کرد انگه مضغه انگه عظام انگه جنین در دو اخر بید و اعاده بیکبار بود بصیحه اسرافیل و نفخ او در صور و
توسع باشد ابو صالح این معنی از عبد الله عباس روایت کرده است وله المثل الاعلی و او راست مثل اعلی و صفات
برتر که این صفت کنند در آسمان و زمین و آن آنست که او قادریست که هیچ چیز او را عاجز نکرداند و او را هیچ چیز در آسمان و زمین
گفت و صفت اوست بوحدانیت و او گفتار لا اله الا الله است و اوست غالبی که کس او را غالب نکند حکیمی که افعال او همه بر
حکمت

حکمت واقع آید مثلی زد و داستانی بیان کرد برای شما هم از نفس شما تا بیان مثل شما را معلوم شود که خدای تبارک و تعالی را
شریک نیست و آن مثل اینست که میگوید هل لکم هیچ هست شما را از آنچه مالک شده دستهای شما از بندگان و پرستاران
از شریکان که با شما شریک باشند در آنچه ما شما را روزی کرده ایم و شما و بندگان شما در آن یکسان باشید از آن بندگان
بترسید که ایشان باشند در خواسته و آن تصرف کنند چنانکه از امثال خود که احرار باشند ترسید یعنی چون شما نخواهید
و نمی پسندید که آن بخشی که شما را روزی کرده ایم از بندگان شما با شما شریک باشند چگونه روا میدارید که آنچه من آفریده ام با
که با من شریک باشند از بندگان و آفریدگان من انگه گفت ما همچنان تفصیل کنیم و هویدا کنیم و بیان کنیم آیات و دلالات برای قومی که
خرد خویش را کار فرمایند نه آنکه ظلم کردند و متابعت هوای نفس خود کردند بی دانستی و علمی بحجت نادانی و جهل و علم اگر هوای
پیروی کنند مانند که علم وی منع کند و بی او حاصل را هیچ چیز مانع نشود انگه گفت فمن یهدی کیست که راه نماید آنرا که خدای او را
گمراه کرده باشد یعنی که تو میخواهی هدایت آنکه خدای او را خذلان کند یا گمراه نماید بهشت آنکه خدای او را حرمان آن راه بهشت گمراه
کرده باشد که ایشان را یاری دهد و ایشان را هیچ یاری و ناصری نباشد فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي
فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ
وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ
روی خود راست کردن برای دین و روی خود را راست بدین او دار راست و واجب التفات مکن و ملازم و متابع دین خدای باش
و مسلمان که خدای ترا او برای آن کار آفریده است و لیقت آن حضرت رسول صلعم که کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه
و ینصرانه و یمجسانه کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء هل تحسون فیها من جدعاء مولودی و فرزندی که زاید بر فطرة زاید مادر و پدر او را جهود
و گبر و ترسا کردانند چنانچه بهیمه از مادر درست وجود آید که کوش وی بریده نباشد خداوند کوش وی ببرد و اسود بن سریع
گفت یا رسول الله جهاد غزا کردیم و بچه از ما که کودکان مشرکان کشتند گفت والذی نفسی بیده ما من مولود الا یولد علی الفطرة
فابواه ... یبین عنه لسانه فابواه یهود انرا و ترسا انرا و دیگر ستکه رسول صلعم فرموده است که پیامبر فرمود شما را از
بداند خدای گفت مرا که من آنچه بر بندگان زاده ام حلال ایشان را من بندگان خود مسلمان آفریده ام و شیطان می آید
از دین می فریبد و بر ایشان حرام میکند آنچه من بر ایشان حلال کرده ام و میفرماید ایشان را تا بمن شرک آرند خلق خدای را تبدیل
و تغییر نیست صورة نفی است و معنی نهی یعنی خلق خدای را از آنچه بر آن آفریده است بگردانید بعضی کردن و کوش چهارپایان

بریدن و از نظر اسلام با جهودی و ترسایی بودن این دین راستست و راه مستقیم لیکن بیشترین مردمان نمی‌دانند
ملازم فطرت اسلام باشید در حالی که راجع باشید و باز گردیده باوی و بترسید از خدای و اجتناب کنید از معاصی
و برپای دارید و اوقات و ارکان و شرایط آن بجای آرید و از جمله مشرکان مباشید که باو شرک آرند از آنکسانی که
دین خود مفارقت کردند و اسلام را بعد شریعت را بگذاشتند و گروهان مختلف و پراکنده گشتند هر گروهی
طائفه طریقه اختیار کردند و هر طائفه را بانچه نزدیک ایشانست اختیار کردند شادان و خرمند حضرت رسول علیه السلام گفت
که این جماعت هم اهل البدع والضلال من هذه الامة ان لکل صاحب ذنب توبة الا اصحاب البدع والاهواء لیس لهم توبة
انا منهم بریء وهم منی براء گفت ایشان اهل بدعت و ضلالت‌اند ازین امت هر گناه کاری را توبه است جز ایشان را که صاحب
بدعت‌اند و تابع هوای خود من از ایشان بیزارم و ایشان از من بیزارند وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ
إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا
فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا
وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي
ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و چون بادمی رسد سختی و بیماری و درویشی بخدای گریزند و خدای را باخلاص خوانند
پس آنکه چون بچشاند ایشان را رحمتی و راحتی و آسایشی از عافیت و نعمت و تندرستی چون گرانبار شوند و نعمت یابند گروهی
از ایشان بخدای شرک آرند تا کافر شوند کو کافر شوید با نعمت دادیم ایشان را پس تمتع گیرید که زود بود بدانید عاقبت
خود و جزای کردار خود ام انزلنا علیهم یا ما فرو فرستادیم بر ایشان حجتی و بینتی از کتاب ناطق یا رسولی که او سخن بگوید با ایشان
بصحت آنچه باو شرک می‌آورند آنگه گفت ما چون آدمیان را رحمتی و آسایشی چشانیم ایشان بان خوش شوند
و چون بدی و محنتی و نکبتی بایشان رسد بسبب آنچه کرده باشند و معاصی که کرده باشند ایشان از رحمت من نا امید شوند
اولم یروا ای ایشان نمی‌بینند و نمی‌دانند که خدای تعالی روزی تنگ کند و فراخ گرداند او آنرا که خواهد بحسب مصلحت ان فی ذلک
بدرستی که درین آیاتی و دلائل هست گروهی را که ایمان آرند فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ
لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ
وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ از ابو سعید خدری روایت کرده اند که چون

این

این آیت آمد که فآت ذا القربی حقه رسول الله صلعم فدک را بفاطمه داد و بوی تسلیم کرد خطاب رسول را خاص
و جمله امت را عام میگوید که بخداوند قرابات و خویشی ده حق وی را یعنی خویشان با ایشان ده با ایشان نصره و نیکوئی کن
و صله رحم بجای آور و هر چه با تو رجوع کنند دست ایشان بگیر و حق درویش و راه گذری به از انجا ایشان مستحق آنند
از زکوة و صدقات و نفقات و وجوه بر و احسان آن بهترست و نیکوتر کسانی را که وجه خدای یعنی رضای خدا
خواهند و ثواب خدای جویند و ایشانند مفلحان و ظفر یافتگان باشند و آنچه بدهند از ربا تا بیفزاید و افزون
شود در مال مردمان آن نیفزاید نزدیک خدای گفته‌اند که مراد باین آیت ربا حلالست چنانکه هدیه بکسی بدهند
تا عوض بیش از آن بدهد و گفته اند که ربا است که خدای آنرا حرام کرده است اگر کسی مالی بدهد و بیش از آن بستانند
در آن هیچ خیری و برکتی نیست در دنیا و آخرت مستحق عذاب باشد آنچه بدهید بوجه زکوة و بآن رضای خدای
و ثواب جویید آن تعالی در دنیا زیاده کردد و در برکت بیفزاید سعید جبیر و مجاهد و طاوس گفتند این ربا
باشد که عطای بکسی بدهد بطمع آنکه زیاده از آن باز ستاند از وی و حلال است خداوند را بعد از آن نزد
منزه و این معنی رسول صلعم نکردی و او را نشاید کردن لقوله ولا تمنن تستکثر سدی گفت آیت در بنی ثقیف آمد
که ایشان ربا دادندی خدای تعالی گفت آنچه نزدیک خدای زیاده نباشد قوله فاولئک هم المضعفون یعنی هم
اصحاب الضعف آنکه زکوة دهند خداوندان ضعف و افزونی باشند اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ
هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ
أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ اوست آن خدای که شما را بیافرید آوردی روزی
و روزی رسانید و بمیرانید و زنده گردانید در آخرت هیچکس هست از شریکان شما از آنکه با خدای
شریک کرده اید که ازین چیزی بکند که خدای تعالی بان قادر باشد بر بعضی ازین چیزها حق سبحانه و تعالی منزه است و متعالی
از خدائی که این جمله از افعال الوهیت از آنچه با وی شریک کنند آنگه گفت ظهر الفساد آشکارا شد در بیابان و در دریا
بسبب آنچه میکنند از معاصی و کفر فساد بیابان قحط و امراض بود که باران و نبات نباشد و فساد دریا آنکه کم
منافع از وی کمتر بود قتاده گفت این پیش از بعثت رسول بود چون خدای تعالی رسول را بفرستاد اهل بیابان
برکت و خیر و صحت شدند و اهل دریا صاف و بهرها که بر کنار دریا باشد هر نعمت و خیر افتادند عبد الله عباس

گفت و عکرمه و مجاهد که فساد اشکارا شد در زمین بقتل قابیل برادر هابیل را و در دریا بغصب آن پادشاه بود
که کشتیها بغصب می‌ستد و نام او جلندی بود و این تبیان زد در قوله وکان وراءهم ملک یاخذ کل سفینة غصبا
تا بچشانیم ایشان را بعضی از انچه کرده باشند یعنی وبال و عقوبت کردار ایشان در دنیا تا باشد که ایشان
رجوع کنند و از معاصی و ناشایست باز ایستند قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة الذین
من قبل کان اکثرهم مشرکین فاقم وجهک للدین القیم من قبل ان یاتی یوم لا مرد له
من الله یومئذ یصدعون من کفر فعلیه کفره ومن عمل صالحا فلانفسهم یمهدون لیجزی
الذین امنوا وعملوا الصالحات من فضله انه لا یحب الکافرین بگوی ای محمد این کافران را که بروید در زمین
و بنگرید تا چگونه شد عاقبت و سرانجام آنانکه پیش از شما بودند از کافران که بیشترین ایشان مشرک بودند هلاک
و عقاب ایشان بسبب کفر و کفر بود پس راست گردان روی خود را برای دین راست که دین مسلمانیست پیش از آنکه روزی
که از اعیج مردی و باز گردانیدنی نباشد از خدای تعالی و از هیچ جهت کس آن را دفع نتواند کرد زیرا که اجر از قبل خدای بود
دفع آن ممکن نباشد و آن روز قیامتست و آن روز متفرق و پراکنده شوند گروهی به بهشت و گروهی به دوزخ
من کفر هر که کافر شد کفرش بر وی است و وبال و مضرت آن راجع باوست و هر که او کار نیکو کند با خود کند و برای
نفس خود جای مهد کند و شاید که معنی این بود که شفقت برای نفس خود می‌برند و بر نفس خود مهربانی میکنند
از انجا که عرب گوید [illegible] تا مامت مادری که از سر شفقت فراش بگسترانند و بخوابانند که لیجزی الذین امنوا
تا جزا دهد خدای تعالی کسانی را که ایمان اورده‌اند و عمل صالح کردند از انجه تفضل کند بر ایشان و تمام گرداند
از فضل خویش زیاده بر ثواب ایشان بدرستیکه او دوست ندارد کافران را ومن آیاته ان یرسل الریاح
مبشرات ولیذیقکم من رحمته ولتجری الفلک بامره ولتبتغوا من فضله ولعلکم تشکرون
ولقد ارسلنا من قبلک رسلا الی قومهم فجاءوهم بالبینات فانتقمنا من الذین اجرموا وکان
حقا علینا نصر المؤمنین و از دلایل و آیات و علامات او آنست که بفرستد بادها را مژده دهنده بباران
تا مژده دهد شما را و بچشاند از رحمت خود یعنی از باران و تا روان شود کشتیها بواسطه باد بامر و فرمان وی و تا بجویید
و طلب کار باشید بعضی از فضل وی روزی بتجارت از راه دریا و تا باشد که شکر نعمت او کنید انگه گفت ای محمد ما پیش

از تو پیغمبران را فرستادیم هر یکی را بقوم او بایشان امدند و حجتهای روشن آوردند آن قوم بایشان ایمان نیاوردند
و کافر شدند ما انتقام از آن کافران و مجرمان بستدیم و مومنان را نصرت و یاری کردیم بر ما حقست و واجب یاری کردن
مومنان را ابو الدرداء گفت از رسول صلعم شنیدم که گفت هیچ مرد نباشد که از عرض برادر مسلمان دفع کند الا که بر خدا واجب
شود که آتش دوزخ از آن دفع کند روز قیامت انگاه این آیه برخواند وکان حقا علینا نصر المؤمنین الله الذی یرسل
الریاح فتثیر سحابا فیبسطه فی السماء کیف یشاء ویجعله کسفا فتری الودق یخرج من خلاله فاذا
اصاب به من یشاء من عباده اذا هم یستبشرون وان کانوا من قبل ان ینزل علیهم من قبله لمبلسین
فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها ان ذلک لمحیی الموتی وهو علی کل شیء قدیر
اوست آن خدای که میفرستد بادها را از جایهای خود شمال و جنوب و صبا و دبور پس از آن بادها ابر را برانگیزند پس بگسترانند
ابر را در آسمان چنانکه خواهد و گرداند ابر را پاره پاره چنانکه گاه گاه که در هر جای از ابر پاره پاره بینی باران بزرگ قطره را
که بیرون می‌آید از میان او چون باران را برساند بکسی از آنکس که خواهد از بندگان او و باغها و بوستانهای
ایشان هم چون بنگری ایشان را خرم و شادان بینی و بدرستی که پیش از آنکه بر ایشان فرستند نومید بودند بنگر باثر
رحمت خدا که آن بارانست تا چگونه نعمتها و ریاحین بواسطه آن ظاهر کردانید و از میان خاک بیرون آورد و مرده را
زنده گردانید پس از مردن او بدرستیکه آن خدای که زمین مرده را زنده کند و صد هزار انواع ریاحین و شکوفها
برویاند مردگان را زنده گرداند و از خاک بیرون آرد و او بر همه چیزها قادر و تواناست ولئن ارسلنا ریحا فراوه
مصفرا لظلوا من بعده یکفرون فانک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین
وما انت بهادی العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا من یؤمن بایاتنا فهم مسلمون الله الذی خلقکم
من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد قوة ضعفا وشیبة یخلق ما یشاء وهو العلیم القدیر پس اگر بفرستیم
ما بادی را و آن نبات و زرع که از این باران روینده باشیم زرد و خشک گردانیم بینند آنکه از زرد و خشک کافر
شوند پس از آن و از نعمت شکر نکنند و انکار کافر [illegible] ای محمد ایشان مانند مردگانند تو مرده را
نتوانی شنوانید و کر را آواز بگوش نتوانی رسانید خاصه چون برگردند و پشت بر تو کنند و تو کور را راه نتوانی
نمودن از ضلالت [illegible] ایشان ان تسمع نتوانی شنوانید الا کسی را که بایات ما ایمان [illegible] حدیث تو بشنود [illegible]

شود و ایمان که چنین باشند ایشان مسلمانان باشند و این همه بر سبیل تمثیل است آنکه گفت الله الذی خلقکم خدای
آنست که بیافرید شما را از ضعف یعنی بنشه شما بر ضعف ... محمول کرد تا شما را از نطفه ضعیف آفرید آنکه
از پس ضعف قوت داد و جوانی آنکه بعد از قوت ضعف و پیری کرد آنچه می آفریند همچون ... و او است آنکه خدای
که عالم است و قادر و دانا و توانا بر کمال ویوم تقوم الساعة یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعة کذلک کانوا
یؤفکون وقال الذین اوتوا العلم والایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث فهذا یوم البعث
ولکنکم کنتم لا تعلمون فیومئذ لا ینفع الذین ظلموا معذرتهم ولا هم یستعتبون وآن روز قیامت که
بر خیزد کافران سوگند خورند که ایشان در دنیا مقام نکردند مگر یک ساعت و این بر سبیل ... گویند بر طریق
حقیقت مقاتل گفت یعنی ما در گور مقام نکردیم مگر یک ساعت چه ایشان گمان بردند که یک ساعت در گور بوده اند برای آنکه
ایشان مرده باشند از ... ایشان خبر ندارند و این گمان و اعتقاد خود همی دارند ... در دنیا همچنین دروغ گفتندی امروز خبر از
میگویند وقال الذین ... و گفتند آنکه ایشان را علم و ایمان داده اند که شما درنگ کردید در کتاب خدای که لوح محفوظ
است در حکم و علم وی تا بعث ... نکند انان اگر ظالم و کافر ... عذر خواستن ایشان
و ایشان را ... خوشنود کردانند ولقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل ولئن جئتهم بآیة لیقولن
الذین کفروا ان انتم الا مبطلون کذلک یطبع الله علی قلوب الذین لا یعلمون فاصبر ان وعد الله حق
ولا یستخفنک الذین لا یوقنون ما برای مردمان درین کتاب که قرآنست انواع مثلها زدیم و داستانها نهادیم تا کار دین
ایشان آسان کردد و راه روشن شود و اگر تو ای محمد ... آیتی و دلیلی که ... باشد ... کافران گویند که شما که مسلمانان شده اید
الا بر باطل ... چنین که ایشان را خذلان کرد ... تا چنانند که گوئی بر دل ایشان مهری نهاده اند خدای تعالی
کند ... ایشان که ... ایشان حاصل ... پس تو ای محمد صبر کن بر ... و بلای کافران و عدا
باش ... خدای حقست ... یاد کرد ... کار آخرت را
و ثواب و عقاب را سورة لقمن مکیة ... و چهار آیتست از ابی بن کعب روایتست ... هر که سورة لقمن خواند
در قیامت رفیق لقمان باشد و ... امر بمعروف و نهی منکر کند خدای تعالی او را ده حسنه بنویسد بسم الله
الرحمن الرحیم الم تلک آیات الکتاب الحکیم هدی ورحمة للمحسنین الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة

وهم بالآخرة هم یوقنون اولئک علی هدی من ربهم واولئک هم المفلحون ومن الناس من
یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم ویتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین
منم خدای ... این آیات کتاب محکم یعنی قرآن هدایتست و رحمت و بیانی و لطفی کسانی را که نیکوکار باشند آنکسانی
که نماز بپای دارند و زکوة بدهند و بثواب آخرت یقین داشته باشند ایشان بر راه راستند از خدای خویش و ایشان
رستگارانند و ظفر یابندگان ... ازین مردمان کسی هست که او سخن باطل میخرد ... شنیدن اما ... مشغول
میکرداند برای ... مردمان ... گمراه کند ... نضر بن حارث آمد که او
... تجارت ... کتابهای قصص و اخبار پارسیان ... ایشان ... آمدی ...
... میگفتی ... رستم و اسفندیار ... عرب را
خوش آمدی برای آنکه غریب بود ... مشغول ... سماع قرآن ... مجاهد گفت ... کنیزکان
کنیزکان مطرب ... کنیزکان ... روایت کرد ... گفت
تعلیم مغنیات ... کنیزکان ... و بهای ایشان حرام باشد ... آنکه گفت ... آواز
بغنا بر دارد ... دو شیطان بیایند ... و ... تا خاموش شود ... ضحاک
گفت آنچه ... مشغول کند از یاد خدای
کند آن لهو باشد ابو امامه روایت کرد ... خدای تعالی مرا ... رحمت عالمیان ... و مرا
... و ... خمر ... هر که ...
از ... در قیامت و هر که ... آلات
... محمد بن ... اخبار ... در قیامت ... خدای
... ایشان را ... در ... وعید
... ایشان را ... لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ... آیات خدای را ... آنکه
که چنین کنند عذاب ... کنند واذا تتلی علیه آیاتنا ولی مستکبرا کأن لم یسمعها کأن فی اذنیه
وقرا فبشره بعذاب الیم ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم جنات النعیم خالدین فیها وعد الله

وهو العزيز الحكيم خلق السموات بغير عمد ترونها والقى في الارض رواسي ان تميد بكم وبث فيها
من كل دابة وانزلنا من السماء ماء فانبتنا فيها من كل زوج كريم هذا خلق الله فاروني
ماذا خلق الذين من دونه بل الظالمون في ضلال مبين چون بروی خوانند آیات ما برگرداند روی
بکبر وانند از سر تکبر و نخوت پنداری که نشنید آنرا پنداری که هر دو گوش وی از شنیدن آن کری و کرانی
هست چون حدیث لغو شنود و سماع گوش نیکو شود و چون آیات ما بروی خوانند خویشتن را کر سازد
تا پنداری که در دو گوشش کرانی هست چنانکه شاعر گفت صم اذا سمعوا خيرا ذكرت به وان ذكرت بسوء عندهم اذنوا
کرانی و کری بر صفت باشند ایشان را بشارت ده بعذاب دردناک آنکه ذکر مومنان کرد و گفت آنان که ایمان اورند
و عمل صالح کنند ایشان را بهشتهای با نعمت باشد که در آنجا مخلد باشند و جاوید وعده کرد خدای تعالی مومنانرا
وعده کردنی بحق و اوست آن خدای که عزیز و حکیمست خلق السموات بیافرید آسمانها را و برداشت بی ستونی که
شما آنرا بینید و بیفکند و بینداخت در زمین کوههای بلند استوار و ثابت تا زمین شما را نجنباند و مضطرب نگرداند
و فرستادیم از آسمان آبی چون برو باریدیم باران باران از زمین نوع کیاهی نیکو و بسیار فرح بخش و هذا خلق الله این
آفریده خداست و خدای آفریدگار است بمن نمائید تا چه چیز آفریدند آنانکه شما دعوی خدائی ایشان میکنید
و ایشانرا بدون خدای پرستید تا استحقاق پرستش ایشان معلوم شود آنگه از این اضراب کرد و گفت نه ایشانرا
استحقاق پرستیدن نیست ایشان ظالمانند و کافران در ضلالت و گمراهی ظاهر هستند ولقد آتينا لقمان الحكمة
ان اشكر لله ومن يشكر فانما يشكر لنفسه ومن كفر فان الله غني حميد واذ قال لقمان
لابنه وهو يعظه يا بني لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم ووصينا الانسان بوالديه حملته
امه وهنا على وهن وفصاله في عامين ان اشكر لي ولوالديك الي المصير لقمن را حکمت دادیم یعنی علم
و عقل و فهم و اصابت در صواب رای و او لقمن حکیم بن باعور بن ناحور بود وهب گفت پسر خواهر ایوب بود مقاتل
گفت پسر خاله ایوب بود و علما اتفاق کرده اند بر حکمتش عکرمه گفت که وی پیغمبر بود عبد الله گفت که از پیغمبر شنیدم
که گفت حقا القول حق میگویم لقمن پیغمبر نبود ولیکن بنده بود خدایرا احب الله واحبه خدایرا دوست داشت و در نیمه
روز خفته بود ندائی بشنید که ویرا گفتند یا لقمن خواهی تا ترا خلیفه کند در زمین تا میان مردمان حکم کنی بحق

جواب داد که اگر خدای مرا مجبر گرداند من اختیار عافیت کنم نه اختیار بلا و اگر فرماید و اجابت کنم بسمع و طاعت
چه من دانم که مرا معاونت کند و عصمت دهد ندا کردند ویرا یا لقمن چرا گفتی برای آنکه حکم را حوادث افتد باشد که شبهات
افتد اگر مدد توفیق و معونت او در یابد بنجات یابد از آن و اگر خطا کند در راه بهشت خطا کرده باشد و من آن
دوستر دارم که در دنیا ذلیل باشم و در آخرت شریف از آنکه در دنیا شریف باشم و در آخرت ذلیل و با آنکه هر که
دنیا بر آخرت اختیار کند بدنیا نرسد و آخرت از او فایت شود فرشتگان را عجب آمد از حسن منطق وی و حکمت او آنگه چون بخفت
برخاست خدای او را حکمت داده بود و خلافت و آخرت از و فایت نشود چه آن بر داود عرضه کردند قبول کرد و بمحنت
افتاد و از کلمات لقمن اینست که ليس مال كالصحة ولا نعيم كطيب النفس هیچ مال چون تندرستی نیست و هیچ نعمت چون خوشی دل
روایتست که لقمان را دیدند که مردم بر وی جمع شده بودند و او حکمت میگفت مردم می پرسیدند بچه گفت بصدق
الحديث واداء الامانة وترك ما لا يعنيني بصدق سخن و اداء امانت و ترک کردن آنچه بکار نیاید خالد ربعی گفت لقمان غلامی حبشی بود
روزی خواجه ویرا گفت گوسفندی بکش و از و دو عضو که بهترست بیار برفت و گوسفند بکشت و دل و زبان بیاورد دیگر
بار گفت همچنین بکن و دو چیز که بدترست بیار برفت و گوسفند بکشت و دل و زبان بیاورد خواجه گفت این چگونه
است گفت چون دل و زبان پاک باشد از وی هیچ چیز نیکوتر نباشد و چون پلید باشد هیچ چیز از این پلیدتر نباشد
عکرمه گفت روزی خواجه گروهی در حالتی که آب بحر باز خورد چون هشیار شد بدانست که بد کرده است لقمانرا
بخواند که این واجب چه حیلت است گفت باش تا بیایند و خطا بر کنند بیامدند لقمن گفت که او گفته است که آب بحر خورد
شما ایشانرا بگوئید تا جویها بسته کنند تا وی آب بحر را باز خورد گفتند ما این نتوانیم گفت او نیز نتواند چون دروی
آیند عبد الله بن دینار گفت که لقمان از سفری باز آمد غلامی را دید در راه از پدر خود پرسید گفت پدرم کجاست
شدم از زن خود پرسید گفت نماند است گفت تجدد فراشی نو شد فراش من از برادر پرسید گفت بمرد گفت انقطع ظهری
من شکسته شد گفتنه ما لقمن الحكمة دادیم و گفتیم که شکر کن خدایرا و هر که شکر کند برای خود کرده باشد مجرد در دنیا
نعمت او زیاده شود و در آخرت ثواب شاکران یابد و هر که کافر شود و بالش بوی راجع باشد از آنکه خدای تعالی بی نیاز
و ستوده است یعنی مستحق شکر است اگر شکر وی بجای آرند و اگر نیارند آنگه گفت ای محمد یاد کن چون لقمان پسر خود را گفت
در اعتقاد که ویرا پند میداد و اول پند و وعظ وی این بود ای پسرک من بخدای شرک میار که شرک آوردن بخدای ظلمی

از رود خانها
م

عظیم باشد و ظلم بود که عذاب بزرگ باشد مفسران گفتند نام پسرش انعم بود و ما آدمی را وصیت کردیم به نیکی در حق
مادر و پدرش که مادر او را حمل کرد و بار او برد است ضعیفا بر ضعیف و سستی بر عقب سستی چنانکه هر روز که بر وی
میگذرد سستی و ضعف روز بروز میشود و گفته اند بضعف نطفه خواست و گفته اند که بضعف فرزند خواست
نطفه آنگه علقه آنگه مضغه تا آخر آیه و شیر باز کرد او را در دو سال دلیل بر آنکه رضاع شرعی در مدت
باشد ابن عباس ایشان را وصیت کردیم که شکر کن مرا و مادر و پدر را و بازگشت شما و همه خلقان با من
وان جاهداك على ان تشرك بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما وصاحبهما في الدنيا معروفا واتبع
سبيل من اناب الي ثم الي مرجعكم فانبئكم بما كنتم تعملون يا بني انها ان تك مثقال حبة
من خردل فتكن في صخرة او في السموات او في الارض يات بها الله ان الله لطيف خبير
و اگر مادر و پدر تو جهد کنند و کوشش کنند تا تو بمن کافر شوی و شریک آری چیزی که ترا بآن علم نبود ایشانرا
طاعت مدار و با ایشان در دنیا مصاحبت بنیکوئی کن و راه آنکس را متابعت کن که با من رجوع کند پس
که از دنیا مفارقت کنید رجوع شما با من خواهد بود من شما را خبر دهم و بیاگاهانم با هر چه کرده باشید گفتند
که آیه در سعد ابی وقاص آمد و مادرش سوگند کرده بود که طعام نخورد تا آنکه سعد از مسلمانی برنگردد و آنگه
سر حکایت وصیت لقمان رفت پسرش را و خبر داد که لقمان پسر خود را گفت ای پسر من اگر حسنه و سیئه باشد
وزن دانه اسپند و آنگه در میان سنگی باشد یا در آسمان یا در زمین بوقت جزا و حساب خدای تعالی آن را بیارد
و بر آن حساب کند و جزا دهد مقاتل گفت لقمان در فتنی این سخن پسر را گفت که او پدر را گفت که اگر در نهانی گناه
کنم خورد خدای آن را بداند [illegible] و روایت کنند امام جعفر صادق ع گفت بر شما باد که حذر کنید از محقرات
و گفت ایاکم والمحقرات من الذنوب فان لها من الله طالبا لا یقولن احدکم اذنب فاستغفر فان الله یقول انها
ان تک یعنی حذر کنید از گناهان خورد که از آن نزدیک خدای جوینده هست نباید که یکی از شما گوید که گناه
کنم و استغفار کنم که خدای میگوید انها ان تک مثقال حبة ابن عباس گفت که مراد بصخره آن سنگیست که در زیر
هفتم زمین است که اعمال فجار برو نویسند و آن سنگی سبز است که خضره آسمان از وست بعد از آن گفت که خدای هفتم
تعالی لطیف و دانا و لطف کننده است یا بنی اقم الصلوة وامر بالمعروف وانه عن المنکر واصبر علی ما

اصابک ان ذلک من عزم الامور ولا تصعر خدک للناس ولا تمش فی الارض مرحا ان الله
لا یحب کل مختال فخور واقصد فی مشیک واغضض من صوتک ان انکر الاصوات
لصوت الحمیر ای پسر من نماز را بر پای دار در اوقات خود با ارکان و شرایط و مردمانرا بنیکوئی
فرمای و از بدی و ناشایست باز دار و بر آنچه بتو میرسد از رنج و محنت و دشمنان صبر کن چه این کارها واجب
کرده است ابن عباس گفت من عزم الامور از هشیاری و احتیاط کارها است و تکبر مکن و مگردان روی
روی خود از ایشان متکبر وار وقتی که با تو سخن گویند و در زمین بنشاط و تکبر مرو که دوست ندارد
خدای هر متکبر نازنده را و فخر کننده ابن عمر گفت در جاهلیت مردی بیرون آمد و نصرانی و متجبر میرفت حق تعالی زمین را
فرمود تا او را فرو برد و تا روز قیامت بزمین فرو میشود واقصد فی مشیک در رفتار خود میانه نگاه دار
و شتاب مکن و میانه رو ابن ابی ملیکه روایت کند عبد الله عمر گفت که رسول ص گفت که شتاب کردن در راه رفتن
بها و جمال مرد برد و گفته اند که بعضی از آواز خود بکاه و از بلند مگردان چه منکرترین بانگی بانگ خر است
زفیر باشد و آخرش شهیق سفیان گفت آواز هر چیزی تسبیح باشد مگر بانگ خر کوان بیفایده باشد
سعد روایت کرد از رسول ص که خدای تعالی آواز دشمن دارد آواز خروس و آواز موید کر الم تروا ان الله
سخر لکم ما فی السموات وما فی الارض واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة ومن الناس من یجادل فی الله
بغیر علم ولا هدی ولا کتاب منیر واذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما وجدنا علیه اباءنا اولو کان
الشیطان یدعوهم الی عذاب السعیر ای نگوید و نمی بینید که خدای تعالی مسخر کردانید برای شما با نجوم در آسمانها
و انجه در زمین است در آسمان از ماه و آفتاب و ستارگان و ابر و باد و باران و در زمین از جمادات و حیوانات
و نبات و غیر آن و تمام کردانید بر شما نعمت آشکارا و نعمت پنهان و نعمت ظاهر و نعمت باطن نعمت ظاهر آنست که
بشناسند و بدانند و نعمت باطن ندانند و مکویند ابن عباس گفت ظاهر و نعمت باطن هر نعمتی که خدای داند مقاتل
گفت نعمت ظاهر این خلقت مستوی است و نعمت باطن معرفت در دل ابن عباس گفت رسول را از این پرسیدم
گفت نعمت ظاهر اسلام است و حسن خلق و روزی و نعمت باطن آنکه بپوشد بر گناه تو فرو کذاشت آنکه گفت ای پسر عباس
خدای تعالی گفت مومن را سه چیز دادم یکی آنکه پس از انقطاع عملش دعای مومنان با وصول کنم تا کفاره گناه او باشد

در نعمت و حسن الجمال
م
در روزی و اسلام و نعمت
و نعمت باطن آنچه خدا بازپوشد از گناه بنی آدم ضحاک
گفت نعمت ظاهر حسن صورت است
م

و در نزد مردان ثلث مال العدا دهم تا بجزات صبر کند و کفارهٔ گناهان او باشد سیم پرده بر وی بپوشم و
گناهان او بر بپوشم حارث بن اسد گفت نعمت ظاهر نعمت دنیاست و نعمت باطن نعمت عقبی اصل اشارت گفته
اند نعمت ظاهر تخفیف شرایعست و نعمت باطن تضعیف صنایع نعمت ظاهر تصویر ظاهر است و نعمت باطن تنویر
سرایر است نعمت ظاهر تفهیم قوله تعالی انعمت علیهم و نعمت باطن تعلیم است ویعلمکم ما لم تکونوا تعلمون و نعمت ظاهر
دعوتست والله یدعو الی دار السلام و نعمت باطن هدایتست ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم نعمت ظاهر ذکر
او در زبانست و نعمت باطن ذکر او در دل و جان نعمت ظاهر تلاوت قرآنست و نعمت باطن علمست از نعمت ظاهر
الوان عطایاست و نعمت باطن غفران خطایا و از مردمان کس هست که جدال میکند و خصومت در کار خدای
بی علم ولا هدی و کتابی روشن و چون گویند او را و امثال او را که متابعت کنید او را که خدا آنچه فرستاد
از قرآن گویند که ما پیروی آن کنیم که دیدیم پدران خود را با اقتدا بکوی ایشان را که هر پیروی پدران خود خواهید کرد اگر
چه ایشان را دیو راه دوزخ و عذاب آتش سوزان دعوت کند وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ
اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ وَمَن كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم
بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَى عَذَابٍ غَلِيظٍ وَلَئِن سَأَلْتَهُم
مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و هر که روی بخدای آورد و (کردن)
بفرمان وی باشد و نیکوکار و مخلص بود بطاعت خاص و خالص برای وی بدرستی که او دست در آن کلمهٔ محکم و دستاویز (استوار)
زده باشد که هرگز شکسته نشود و منقطع نگردد و سرانجام همه کارها با خداست اگر کسی کافر شود ای محمد تا اندوهگین نگردد (ای)
عهدیم که کافر شود نباید که کفر او ترا اندوهگین کند که مرجع و بازگشت ایشان با ماست ما ایشانرا جزا دهیم بانچه کرده اند (پیش)
ایشان حساب ایشان با ماست جزای ایشان بدهیم و خدای عالمست بانچه در سینهای ایشانست نمتعهم قلیلا برخوردار
دهیم ایشانرا زمانی اندک و آن مدت عمر دنیاست و آنگه مضطر گردانیم ایشانرا بعذاب دوزخ ولئن سألتهم و اگر بپرسی (از ایشان)
که زمین و آسمان که آفرید گویند خدای چون ایشان مقر شوند بگوی که شکر و سپاس مر خدایرا که اقرار کردند و حجت
بر ایشان لازم شد بل اکثرهم بیشتر ایشان نمیدانند که حجت بر ایشان لازم است یا خود بیشتر ایشان نمیدانند که
آسمان و زمین را خدا آفریده است از آنکه نظر نمیکنند لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ
عَزِيزٌ حَكِيمٌ مَّا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ
وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ذَٰلِكَ
بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ خدایراست آنچه در آسمان
و زمین است از ملک و ملک و در دست قدرت اوست هر چه هست اندر عالم و او خدا بی نیاز است و پسندیده مفسران (گفتند)
سبب نزول این آیت آن بود که چون جهودان رسول را از روح پرسیدند خدای تعالی این آیه فرستاد ویسئلونک عن الروح (قل)
الروح من امر ربی چون رسول به مدینه آمد احبار جهودان پیش رسول آمدند و گفتند ای محمد تو میگوئی وما (اوتیتم)
من العلم الا قلیلا و ما را یا مردمان را میخواهی گفت همه را گفتند کتاب ما هست که ما را توریة داده اند و در آن علم همه هست رسول
گفت آن اندک است و علم بسیار است باضافت علم خدای اندکست گفتند تو میگوئی ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا (هم که)
او را حکمت داده اند او را خیر بسیار داده اند و این قدر علم اندک نباشد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر هر چه در (زمین)
درخت قلمها باشد و دریائی که محیط عالمست دوات و هفت دیگر پس از و مدد دهد او را ابدا تا منقطع نگردد (وکلمات)
خدای می نویسند قلمها شکسته گردد و مداد دریاها نیست گردد و کلمات خدا آخر نگردد و نوشته نشود و این کلمات عبارتست (از)
معلومات و مقدورات خدا و چون معلومات و مقدورات او نامتناهی باشد کلمات که از آن عبارت باشد نامتناهی با (شد)
ابدا نامتناهی باشد و خدای عزیز و حکیمست عزیزست و جز بر بندهٔ حکمت اندر و امید ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس واحدة (گرد)
بر قومی که گفتند خدای تعالی این خلایق را چگونه زنده گرداند بعد از آنکه مرده باشند که اوست خدائی که قلیل و کثیر نسبت با قدرت (وی)
مساوی است فعل از فعلی دیگر او را مشغول نکرد اند و کاری از کاری دیگر وی را منع نکند و گفت خلقت آفریدن شما و بعث باز آفرید (ن)
دیگر پس از آن شما از گور الا چون آفریدن و برانگیختن یک نفس از آنکه دیو او را هیچ کاری از فریدن منع نکند و بر وی هیچ دشوار (نیابید)
چه او شنوا و بیناست همه مسموعات شنود و همه مبصرات بیند و هیچ یکی از دیگری وی را منع نکند همچنین جمله خلایق (را)
باز زنده تواند کرد که یکی از دیگری وی را مشغول نکرد و او زنده کند همه را که خدای تعالی شب را در روز و روز را (در شب)
و شب را در روز پنهان میکند و اگر از میان شب روز را بیرون میآرد و همچنین روز را از میان شب چون بر ... (قادرت)
مر قوی اند که خلایق را از میان خاک زنده آورد و از شب روز و از روز شب بیرون آرد و ماه و آفتاب را مسخر کرده اند

کردایند هرکجا نا ایشان همی روند در ظلمات خویش تا بوقت معین آفتاب صفت بکمال وماه صفت نبی بود کفتند تا
آنکه قیامت باشد وخدای تعالی آکاه ودانا است هرچه میکنید ذلک اینکه صفت کردم از آثار صنعت وبدایع حکمت خود
برای آن کرد تا بدانند که اوست خدای بحق والحق شما می پرستید از بتان او از معبودان همه باطلند واوست
از خدای که بلند وبزرکوار است الم تر ان الفلك تجری فی البحر بنعمت الله لیریکم من آیاته ان فی
ذلك لآیات لکل صبار شکور واذا غشیهم موج کالظلل دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجاهم
الی البر فمنهم مقتصد وما یجحد بآیاتنا الا کل ختار کفور ای محمد نه بینی که کشتی ها در دریا
میرود بامر وفرمان وتسخیر وی بنعمت واحسان وی تا بشما نماید بعضی از آیات بکمال قدرت وعجایب صنعت
بدرستی که درآن آیات وعلامات هست هر صبر کننده را بر بلا وشکر کننده را بر نعمت وکفته اند مومن را
چرا ایمان مشتمل بر این دو خصلت که صبر وشکر است کقوله الایمان نصفان نصف صبر ونصف شکر انکه
ذکر کسانی کرد که در دریا نشینند چون بلا با ایشان رسد صبر نکنند وچون نعمتی که با ایشان رسد شکر نکنند وکفران
آرند وکفت چون با ایشان رسد در دریا موجی وبپوشد ایشان را موجها چون کوهها کفت چون ابرها کسایبان
انکنند ایشان در این حال با خدای کردند باخلاص وبر او خوانند وبر او عبادت خالص کنند پس انکه که خدای ایشانرا
نجات دهد وبرهاند ایشان بیابان رسند بعضی از ایشان هم برآن اخلاص که نموده اند بمانند وبر تحقیق آیات ما انکار کنند
وانکار آن کنند وآیات ما را انکار نکند الا غدار کفنده کافری یا ایها الناس اتقوا ربکم واخشوا یوما لا
یجزی والد عن ولده ولا مولود هو جاز عن والده شیئا ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوة
الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث ویعلم ما فی
الارحام وما تدری نفس ماذا تکسب غدا وما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر
ای مردمان از خدای خود بترسید واز معاصی اجتناب کنید واز روزی حذر کنید که در آن روز هیچ پدر
فرزند را جزا نتواند داد وعذاب از او دفع نتواند کرد وهیچ پسر ونه هیچ فرزند چیزی نتواند [illegible] وعده است
که خدای تعالی داده وعده خدا حق است در وی هیچ شک وخلاف نیست ونباشد نباید که حیوة دنیا وزندکانی این
جهان شما را مغرور وفریفته کند ونباید که شیطان فریبنده شما را بخدای بفریبد وکوید که او خدای کریم است

وجحود

لقمن

بر معصیت دلیر شوید وبا معصیت خدای مغفرت وآمرزش خدای طمع کنید مفسران کفتند مردی بخدمت رسول صلعم آمد
ونام او حارث بن عمرو از اهل بادیه بود رسول را پرسید که قیامت کی خواهد بودن وخبرده مارا که امسال چند نوبت
باران خواهد آمدن [illegible] برای حمل یاران وزن من حامله است بکوی تا چه خواهد زاییدن
وبکوی تا حال من فردا چه کونه خواهد بودن وبکوی تا من در کدام زمین خواهم مردن خدای تعالی این آیت فرستاد
وفرمود که بدرستی که نزدیک خدایست علم قیامت که کی خواهد بودن واو بدین علم مخصوص است واکر باران
کی خواهد آمدن واکر در رحم زنان فرزند نرینه است یا ماده وهیچکس نداند که فردا چه کسب خواهد کرد وخدا
داند وهیچ نفس نداند که کجا خواهد مرد خدا داند که دانا وآکاه است عمرو بن سعید کفت رسول را کفتم
رسول الله هیچ علمی هست که ترا نداده اند کفت مرا علم بسیار داده است وبسیار علم هست که مرا نداده اند آنکه این
آیت بر خواند وفرمود این پنج چیز خدای تعالی نداد سورة السجدة مکیة وهی ثلثون آیة ابی بن کعب از رسول
روایت کرد که هر که او سوره سجده بخواند چندان ثواب بیابد که او که شب قدر در عبادت بروز آورده باشد
جابر بن عبد الله کفت که رسول صلعم هیچ شب نخفتی تا این سوره وسوره الملك بر نخواندی وکفتی این دو سوره بر سوره های
دیکر بهفتاد حسنه زیادت است هر که این دو سوره بخواند هفتاد حسنه اش بنویسند وهفتاد سیئه محو کنند وهفتاد
درجه بلند کردانند بسم الله الرحمن الرحیم الم تنزیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین ام یقولون
افتریه بل هو الحق من ربك لتنذر قوما ما اتاهم من نذیر من قبلك لعلهم یهتدون الله الذی
خلق السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام ثم استوی علی العرش ما لکم من دونه من ولی ولا
شفیع افلا تتذکرون این سوره اول الم حروف مقطعات است تنزیل کتابیست فرو فرستاده آیه آیه وسوره سوره
بر حسب مصلحت در اوقات مختلف از جلال [illegible] درو شکی ودر وی هیچ شبهه نیست از قبل خدای عالمیانست واو نزدیک
اوست نه که این کافران میکویند که محمد این را از خود بافته است واز خود میکوید دروغ میکویند بلکه این کتاب
حقست وراست از قبل خدای تو فرستاده است تا بترسانی وبیم کنی کروهی را که پیش از تو هیچ پیغمبری بیم
کننده بایشان نیامده ونفرستادیم با ایشان تا باشد که ایشان هدایت شوند وراه راست یابند آنکه
کفت خدای آنست که بیافرید آسمانها وزمینها وآنچه در میان آسمانها وزمین است در مقدار [illegible]

آفلا

کران شمر روز باشد چه پیش از خلق آسمان و زمین ماه و آفتاب نبود تا شب و روز باشد انگه مستوی شد
بر عرش یعنی شما را جز او نیست دوستی و هیچ یاری و شفاعت خواهی ای پس شما اندیشه نمیکنید تا حال شما کو نیز
خواهد بود يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا
تَعُدُّونَ ذَٰلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ
خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ من سلالة
جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ تدبیر میکند کار وحی را و میفرستد
از آسمان بر زمین بر دست جبرئیل پس باز میگردد و باز نزدیک وی میشود انچه میشود انجا او راست قبول
کردن امر وی و رد کردن وی در روزی که اندر روزهای دنیا که مقدار و مسافت راه آن روز هزار سال
راه باشد پانصد سال راه فرود آمدن و پانصد سال راه بالا رفتن یعنی اگر یکی از بنی آدم خواهد این مسافت
قطع کند هزار سال قطع تواند کرد و گفته‌اند که خدای هم تدبیر میکند کارهای دنیا را از آسمان بر زمین
در مدت بقاء دنیا انگه مرجع کار وی بود پس از انقضاء و انقطاع ایام دنیا در روزی که مقدار او هزار سال
بود که آن روز قیامت است و روا بود که این خبر بود از شدت و اهوال قیامت بر طریق مبالغه که عرب
ایام شده را بطول وصف کنند و ایام سرور را بقصر او ست که داناست آشکار و پنهان است و عزیز و بخشاینده
است آن خدای که نیکو کرداند هر چیزی را آفریند او همه را محکم و متقن آفرید و هر یکی را صورتی دیگر داد
بحسب مصلحت و ابتدا خلق آدم کرد از گل انگه نسل فرزندان او بیافرید از سلالة آب حقیر و خوار انگه راست کرد
او را و در دمید در وی جان او را انگه التفات کرد و گفت وجعل لکم السمع و بیافرید شما را شنوای و بینای
گوش شنونده و چشم بیننده و دل داننده با این همه نعمت اندک شکر میکنید وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا
فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي
وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا
أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ این منکر بعث و نشور گفتند بر سبیل انکار
هی ما اگر نیست شویم و پوسیده کردیم در زمین ما را دیگر باره خلق نو خواهند آفرید و اعاده خواهند نمود
چون

لعص

ایشان بثواب لقای خدا و عقاب کافر شدند و بازگشت را با آخرت منکر شدند بگوی ایشان را ای محمد که جان شما بر دارد ملک الموت که
او بر شما موکل کرده اند بر قبض روح شما در خبرست که رسول گفت شب معراج مرا با آسمان بردند همه فرشتگان در روی
من خندیدند با طلاقت و خرمی مگر فرشته ای دیدم با سهم و هیبت لوحی در دست گرفته و مینگریست سلام دادم جواب داد
روی من نخندید گفتم یا جبرئیل این فرشته کیست گفت این ملک الموت است تا خدای او را آفریده او نخندیده است من نزدیک
وی شدم و گفتم که تو یک ساعت همه جهان چگونه می بری گفت این جهان در پیش من چنین است که خانه در پیش کسی
دست بهر جا که خواهد میرسد و نیز مرا اعوانی باشند از فرشتگان عذاب و رحمت انجا که خواهم ایشان را فرستم گفتم این لوح
چیست گفت درین لوح نام آنانست که اجال ایشان درین سال خواهد بود من مینگرم هر که را وقت سر آمده باشد جان
بردارم شهر بن حوشب گفت که ملک الموت در نزدیک سلیمان علیه السلام شد از همنشینان او در یکی چند بار نگاه کرد چون
برفت آن مرد گفت یا رسول الله این مرد که بود گفت ملک الموت گفت در روی من تیز نگریست و میترسم که مرا اجل نزدیک
باشد باد را بفرمای تا مرا بزمین هند برد سلیمان بفرمود باد را روز دیگر ملک الموت پیش سلیمان آمد
گفت یا ملک الموت دیروز در فلان مرد از همنشینان من تیز نگاه میکردی چه بود گفت تعجب میکردم که خدای فرموده بود که جان
او در زمین هند بردارم و من او را اینجا میدیدم گفت جانش برداشتم تمام که چون رسید بهند در این قدر از زمان
و هو قول الراوی او اندر قبض روح عبد بارض جعل الله فيها حاجة چون خدای خواهد تا جان بنده بر زمینی بردارد او را در آن
زمین حاجتی پدید کند و لو تری و اگر ببینی ای محمد چون گناهکاران نزدیک خدای سرها در پیش افکنده باشند از
شرم گناهان که کرده باشند میگویند بار خدایا دیدیم و شنیدیم ما را بدنیا بر تا عمل صالح کنیم که ما را علم یقین حاصل
شد که این حال ایشان بر پیه کاری عظیم و واقعه سخت دیده باشی وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَٰكِنْ حَقَّ
الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا
عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ اگر خواهیم هر نفسی را هدایت توانیم دادن بر سبیل قهر و قسر تا ملجا بود در ایمان ولیکن
مصلحت در تکلیف خلاف این اقتضا میکند چه مکلف باید که باختیار خود ایمان آورد تا مستحق مدح و ثواب شود و لیکن
سابق شده است و واجب که دوزخ را پر کردانم از ادمیان و پریان و تقدم این قول برای آن بود که دوزخ در دها کرد تا
از جمله فراموش کاران شوید یعنی با شما معامله فراموشان کنیم و این کنایت بود از طول عذاب چنانکه یکی از ما کوید فلان

در زندان فراموشان است چون اعدا مخلد در زندان آنکه باشند و در تو او بچشید عذاب جاودانی را بانکه کردید
در دنیا از معاصی کعب الاحبار گفت که در قیامت چون از صعید ظلوما سیاه است بدارند و حساب بازکنند اهل دوزخ را
به دوزخ بسپارند و فرشتگان نخیزند و شفاعت کنند مقبول باشد و گروهی را شفاعت ایشان از دوزخ بیابند
و گروهی را شفاعت شهیدان و گروهی را شفاعت مومنان آنگه رحمت بیاید و گوید بار خدایا امر شفاعت علی
می رسد گوید بلی شفاعت کن گوید رحمت که گوید در حق جنید و پرستاری که مرا یاد کرده باشد در مقامی
یا از من بترسد یا بمن امید داشته باشد یا در همه عمر یکبار خوانده باشد بخوف یا برجا او را از دوزخ برآر
او را از دوزخ برآورد تا در دوزخ نماند مگر کسی که خدای تعالی ابد و مبالات نکند آنکه رها باید تا در دوزخ ابد
پس آنکه هیچ راحت و دو نشود و هیچ عمر از و بیرون نیابد فرشتگان در آن وقت گویند فذوقوا بما نسیتم لقاء
انما یؤمن بآیاتنا الذین حقیقت ایمان ایشان دارند که چون ایشان را تذکیر کنند و ذکر من یاد دهند بر روی در افتند بآیات ما
اذا ذکروا بها خروا سجدا و سبحوا بحمد ربهم وهم لا یستکبرون تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون
ربهم خوفا وطمعا ومما رزقناهم ینفقون فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون
افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون اما الذین آمنوا وعملوا الصالحات فلهم جنات المأوی
نزلا بما کانوا یعملون و از حقیقت مومنان آنست که پهلوهای ایشان بر بستر نیاید انس گفت
انس بن مالک را پرسیدند که این جماعت که بودند و عبادت ایشان چه بود گفت جماعتی از اصحاب رسول از میان نماز شام
و خفتن خدای تعالی برای ایشان دو کوشک بنا کند در بهشت عرض یک از آن و آن نماز کرده و کنند نماز تا بیاید باشد او را
ساعت غفلت گویند و هر دعا که میان شام و خفتن کنند مستجاب شود هشام بن سالم از حضرت امام جعفر صادق ع
روایت کرده که هر که میان شام و خفتن دو رکعت نماز کند در رکعت اول الحمد بخواند و آیه و ذا النون اذ ذهب مغاضبا
تا و کذلک ننجی المومنین و در دوم الحمد و عنده مفاتح الغیب تا آخر آیه آنگه دست به قنوت بردارد و بگوید اللهم
انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفعل بی کذا وکذا و بگوید اللهم انت
ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد وآل محمد ان تفعل بی کذا وکذا و هیچ حاجت نخواهد الا
که روا شود انشاء الله تعالی جبل از رسول ص روایت کند که آیه در حق آنان آمد که نماز شب کنند و گفت یا رسول الله من در

سفر

لعص

سفر بودم گفتم یا رسول الله مرا علمی بیاموز که به بهشت مرا نزدیک گرداند و از دوزخ دور کند گفت ای معاذ در بعضی سفرها
از چیزی عظیم پرسیدی و این سهل است خدا را پرستی و با او شرک میاری و نماز برپای داری و زکوة بدهی و ماه رمضان
روزه داری و حج خانه خدا کنی آنگه گفت ترا راه نمایم بر ابواب خیر روزه سپر است و صدقه خشم خدا بنشاند و نماز شب
در میانه شب آنگه این آیه برخواند تتجافی جنوبهم آنگه گفت خبر دهم بقوام این جمله گفت بلی زبان خود بدست گرفت
و گفت کف علیک لسانک زبان خود نگاه دار گفتم یا رسول الله ما را بگفتار زبان مواخذه کنند گفت یا معاذ ثکلتک
امک وهل یکب الناس فی النار علی وجوههم الا حصاید السنتهم مردم را در دوزخ نیفکند الا آفت زبان ایشان اسماء
بنت عمیس گفت از رسول ص شنیدم که گفت چون روز قیامت شود و خلایق را در موقف عرض بدارند منادی ندا
کند و گوید لیقم الذین کانت تتجافی جنوبهم عن المضاجع باید که برخیزند که در دنیا برخیزند و جماعتی اندک برخیزند ایشان را
به بهشت برند آنگه در حساب خلایق گیرند یدعون ربهم خدای خود را خوانند بخوف و طمع که از عقابش بترسند و
بر جنتش امید دارند و از آنچه ما ایشان را روزی کرده ایم نفقه کنند آنگه خدای تعالی برای ترغیب مومنان را
گفت کس نداند که چه نهاده اند و چه ساخته اند برای ایشان و پوشیده کرد از چیزی که چشم بدان روشن گردد عبد الله
مسعود گفت که در توریة نوشته است لقد اعد الله للذین تتجافی جنوبهم عن المضاجع ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا
خطر علی قلب بشر ولا یعلمه ملک مقرب جایی ساخته اند برای آنها که پهلو از بستر بردارند برای خدا که هیچ چشم ندیده است
و هیچ گوش چنان نشنیده است و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته است و هیچ فرشته از آن اندر وایی در قرآن هست فلا
تعلم نفس ما اخفی لهم آنگه بیان کرد که این جزاء مکافات بود بر آنچه کرده اند در دنیا از طاعت یعنی بواجب فی
آنکه مومن بود همچنان بود که آنکس که فاسق باشد تا در زمان بود لا یستوون هرگز یکسان نباشند گفته اند که این آیه
در امیر المومنین علی علیه السلام آمد و ولید بن عقبة بن ابی معیط که برادر عثمان بود از مادر میان ایشان چیزی رفت
ولید گفت علی را که تو کودکی و انا ابسط منک لسانا و احد سنانا و املأ منک حشوا فی الکتیبة من از تو زبان فصیح
تر و دندان تیز تر و در میان لشکر از تو پایدار ترم امیر المومنین گفت اسکت فانک فاسق خاموش باش که تو
فاسقی خدای تعالی این آیه فرستاد لا یستوون و لا یستویان نگفت اگر چه اینجا دو ایشان بودند و آمد تا عام باشد در جمله
مکلفان هیچ فاسق با هیچ مومن برابر نیست و نظم کلام اقتضای آن میکند که فاسق جدا بمعنی کافر است برای آنکه

فاسق امام مؤمن بود

جمع میان ایمان و فسق درست باشد و میان کفر و ایمان درست نباشد چه یک شخص هم مؤمن باشد و هم کافر نتواند
بود و این ولید آنست که از دست عثمان بر کوفه والی بود شبی از شبها خمر خورد و بامداد بمسجد آمد و در محراب رفت
نماز بامداد چهار رکعت گذارد آنگه با قوم نگاه کرد هم در مستی و گفت ازیدکم فانی نشیط بر چهار رکعت بیفزایم اگر می
مردم بدانستند که مست است نامه ای بنوشتند بعثمان تا او را باز خواند جماعتی از صالحان کوفه برفتند و گواهی
دادند برو که او خمر خورده و مست در نماز آمد و نماز بامداد چهار رکعت کرد عثمان با علی مشورت کرد گفت او را حد باید
هشتاد تازیانه عثمان وی را بزد و این حال در کوفه شایع شد و این حال و قصه را باشعار آوردند یکی از اهل کوفه گفت
تکلم فی الصلوة وزاد فیها علانیة وجاهر بالنفاق وفاح الخمر من سنن المصلی ونادی والجمیع الی افتراق و این ولید چون مهاجر
و انصار بر امیر المؤمنین بیعت کردند او با مروان حکم و سعید بن العاص بیعت نکرد امیر المؤمنین عم ایشان را بخواند و گفت چرا
بیعت نکنید ولید گفت برای آنکه تو مارا بکینه آورده پدر مرا و پدر سعید را روز بدر بکشتی و مروان را چون عثمان تبعید آورد تو ورا
عتاب کردی و ما از این شرطها بیعت کنیم که مارا اندر آنچه خواهیم بر دیگران تقدیم نکنی آنگه چون از تو ترسیم بشام رویم بمعاویه
بیعت نکنیم کشندگان عثمان را امیر المؤمنین عم جواب او گفتا آنچه گفتید که تو مارا بکینه آوردی من بیاوردم خدا
و رسول او و دین حق شما را بکینه آورد و آنچه گفتی که مارا تقدیم باشد جز آنچه شرع فرماید و راه دهد نباشد و اما
شما از من قوام کرد شما را این کردانم و اما کشندگان عثمان را آنچه شرع راه دهد با ایشان کنم چون دعوی دم مطالبه کنند
و بر کوه همی صعب درست شود گفت اگر بیعت نکنیم چه کنی گفت شما را محبوس کنم تا بیعت کنید و اگر طغیان کنید شما را
عقوبت کنم تا در بیعت با مسلمانان یکسان شوید چون این بشنیدند بیعت کردند آنگه حق تعالی جزای هر دو فریق
بود بگفت و فرمود اما آنکه ایمان آوردند و عمل صالح کنند ایشان را بهشتهای ماوی باشد و این جنة الماوی نوعی
بهشتهاست که ارواح آنجا ماوی کیرند و آن از جانب عرش است نزل ایشان باشد و نزل آن باشد که پیش
آینده نهند مجزای آنچه ایشان کردند در دنیا از طاعت و فرمان برداری وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ
النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ
وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ
رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ و آنانکه فاسق شدند و از فرمان خدای بیرون آمدند جای

ایشان آتش دوزخ است هرگاه که خواهند که بیرون آیند از آنجا ایشان را اعاده کنند و بار دیگر برند و گویند ایشان را
بچشید عذاب آتش که شما بآن تکذیب میکردید بجهود روغ میداشتید آنکه گفت ولنذیقنهم و هر آینه
بچشانیم از عذاب نزدیکتر و کمتر بجز از عذاب بزرگتر و مهتر ابی بن کعب و ضحاک گفتند عذاب ادنی رنج
و مصائب دنیاست عبد الله مسعود گفت قتل روز بدر است مقاتل گفت قحط است که در مکه بود
مدت هفت سال تا مردم مردار میخوردند و عذاب اکبر عذاب دوزخ است باتفاق امام محمد باقر عم
فرمود عذاب اکبر از ایشان آنست دجال فتنه انگیز گفت و من اظلم و کیست ظالم و ستمکارتر از آنکس که او را وعظ گویند
و پند دهند بآیات خدای و بعد از آن از وی اعراض کند و روی بگرداند و گناه کند و کفر آرد از آن گناهکاران انتقام کشیم و کینه باز خواهیم وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ
لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا
بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ
أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ ما موسی را
توریة دادیم پس ای محمد در شک مباش در لقای او یعنی او یعنی در ملاقات موسی گفت در شک مکن آنکه او توریة از خدای تلقی کرده بقبول
و رضا و گفتند اندک ضمیر راجع است بموسی یعنی شک مکن در آنکه تو موسی را خواهی دید در شب معراج در جز اینست
رسول عم گفت صورتی بعمران را دیدم در آسمان آنکه اخوان جعد موی گوئیا از دین و شریعت بامر و فرمان ما آنکه که صبر کردند
و ایشان بآیات ما یقین بودند و شک نمی کردند آنکه رسول عم چون دید گفت ای محمد خدای تو فصل کند و حکم کند
و حکم کند میان ایشان در روز قیامت در آنچه ایشان خلاف میکردند ای راه ننمود ایشان را و متعظ نکردانید
بسیاری از آنانکه ما ایشان را هلاک کردیم از امتهای گذشته و شهرها و مسکنهای ایشان می روند و آثار و علامات
ایشان می بینند که چون بودند و چه بودند و ما هلاک ایشان اند از آنجا عبرت کردن آیات خدای و
عبرت ای نمی شنوند آیات خدای و اخبار ایشان را تا متعظ و منزجر شوند أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ
إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا
الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ

مود که پسر خوانده پسر نباشد بر حقیقت ذلکم قولکم بافواهکم این گفتاریست که شما بزبان میگویید وانرا حقیقتی نیست پسر کسی
که پسر دیگری شود حق تعالی حق میگوید و خلقانرا براه راست مینماید ایشانرا نسبت بپدران کنید که ایشانرا زاده
باشند که آن نزدیک خدای تعالی عدل و راستی نزدیکتر است پس اگر پدران ایشانرا ندانید ایشان برادران شما اند دین
و ازادکردگان شمااند و بر شما حرجی و بزهی نیست در انچه خطا کنید چون بظاهر حال کسی را به پدر باز خوانند او
حقیقت پدر او نباشد و وارث او نباشد و شما ندانید بر شما در ان حرجی و بزهی نیست در انچه خطا کنید و لیکن
بزه در ان باشد که دلهای شما بدان قصد کند و خدای تعالی امرزنده و مهربانست النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ
مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ
إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُم مَّعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا رسول اولیتر است بمومنان از ایشان
بنفس ایشان یعنی حکم او در ایشان رواتر است بر ایشان از آنکه حکم ایشان بر خود مقاتل گفت طاعت داشتن رسول اولیتر
از طاعت یکدیگر ابن زید گفت فرمان رسول بر امت رواتر است از فرمان خداوند بر بنده گفته اند برای
آن فرمان رسول اولیتر است از فرمان خود که رسول ایشانرا بنجات خواند و هوای ایشان ایشانرا بهلاک
و دوزخ خواند عطا گفت قراءة عبد الله عباس چنین است النبی اولی بالمومنین وهو ابوهم اورده اند که عمر
بغلامی بگذشت مصحفی دید که در آنجا میخواند النبی اولی بالمومنین وهو ابوهم عمر گفت از مصحف محو کن گفت آنرا که گفت
حک کن او گفت این مصحف ابی است گفت چرا چنین نوشتی گفت که مرا شغل بازار دادی و سست کردی همت من
بود در طلب علم قرآن و انواجه امهاتهم و زنان رسول مادران شمااند بعضی مفسران گفتند سبب نزول آیة آن بود که جماعتی
از منافقان گفتند ما با اهل محمد تزوج بنسائنا ولا نتزوج بنسائه او زنان ما را بزنی کند و ما زنان او را بزنی نکنیم و الله اگر
او را وفات رسد ما زنان او را بزنی کنیم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت زنان رسول مادران شمااند یعنی نکاح ایشان
بر شما حرامست و دلیل این تاویل آنست که عایشه گفتند یا ام المؤمنین عایشه گفت لست بام النساء انا ام الرجال من مادر
شمایم من مادر مردانم و دلیل بر انکه امومت حقیقی نیست آنکه مادر را در شرع حجاب نفرموده اند از فرزند و بالاتفاق
نشاید که بیگانگان زنان رسول را ببینند و خداوندان رحم برخی بر برخی اولیترند در کتاب خدای بعضی مفسران
گفتند در میراث قتاده گفت مسلمانان بهجرت میراث میگرفتند و بمواخاة چون خدای تعالی این فرستاد این حکم منسوخ
شد

شد و این دلیلست که با وجود مادر و پدر هیچکس را از برادران و خواهران میراث نرسد از آنکه ایشان نزدیکترند
و این روایت کرده اند در حدیث ابی بن کعب الحقوا الفرائض باهلها فما ابقت فلاولی عصبة ذکر و خبر واحدست برای و ظاهر و این محکم
دست برندارند خویشان اولیترند بعضی از ایشان ببعضی از مومنان بمواخاة وانها جارت بالهجرة وسوا خام
الا ان تفعلوا مگر که کنید با خویشان و دوستان خود نیکویی از وصیت و غیر آن کان ذلک بود این در کتاب یعنی
لوح محفوظ و گفتند که مراد بکتاب بقرة است و باین استدلال کرده اند بر امامت امیر المؤمنین علی
و وجه استدلال چنین گفته اند که خدای گفت النبی اولی بالمومنین رسول بمومنان اولیترست از آنکه
ایشان بخود و اولوا الارحام یعنی خویشان او بعضی ببعضی اولیترند آنگه خویشان او را وصف کرد بدو چیز
بایمان و بهجرت پس چون اندر نگریدیم این دو اولیتر موقوف آمد بدو چیز یکی قرابت و دیگر ایمان و یکی
هجرت و امامت امامت دعوی دو کس کردند علی و عباس و ابو بکر اما ابو بکر اگرچه مومن بود و مهاجر قرابت نداشت
و عباس اگرچه ایمان و قرابت داشت مهاجر نبود طلیق بود پس نماند مگر امیر المؤمنین علی علیه السلم وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ
مِيثَاقَهُمْ وَمِنكَ وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا لِّيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ
عَن صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ
فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ
وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا یاد کن ای محمد چون فرا گرفتیم ما از پیغمبران عهد
و پیمان برسانیدن رسالت و گذاردن وحی و آنکه بعضی بعضی را بشارت دهند و یکدیگر را تصدیق کنند و خاصه از تو
و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و این پنج پیغمبر را برای آن تخصیص کرد که ایشان اولو العزم و کتب بودند و ما پیغمبری امامان بودند این
برای آنکه بپرسیم تا صادقان را از صدق ایشان بپرسیم و از پیغمبران بپرسیم که پیغام رسانیدند و با خبر رسانیدند قصد شما
چه بود خدا با ایشان رسانیدند یا غیر او امام جعفر صادق فرمود که چون راستگویی را بپرسند که بر کدام وجه راست
گفتی تا وی اجزا دهند حال دروغ گوی خود چگونه باشد و اعد للکافرین و آماده کرده است برای کافران عذابی دردناک
آنگه خطاب کرد مومنانرا و گفت ای مومنان یاد کنید نعمت خدای بر شما چون بشما آمد لشکر کفار و ما بر ایشان بادی فرستادیم
و لشکری که شما ایشانرا ندیدید یعنی فرشتگان و این در جنگ احزاب بود چون مدینه را حصار دادند و رسول صلعم فرمود

تا خندق بکندند گرد مدینه باشارهٔ سلمان و قصه این چنان بود که چون جماعتی جهودان که از احزاب مجتمع شدند
و رؤسای ایشان سلام بن مشکم بود و حیی بن اخطب و کنانة بن الربیع با جماعتی بنی النضیر و بنی وائل بیامدند بمکه و قریش را
دعوت کردند با حرب رسول صلعم و گفتند بیائید تا دست یکی داریم و محمد و قوم او را مستاصل کنیم قریش گفتند یا معشر الیهود
شما اهل کتابید بگوئید تا دین ما بهترست یا دین او گفتند دین شما بهترست ایشان را خوش آمد خدای تعالی این فرستاد الم
تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت ویقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین امنوا سبیلا
انگه بیامدند بقبیلهٔ غطفان و ایشان را بحرب رسول دعوت کردند اجابت کردند قریش از مکه بیرون آمدند قاید ایشان
ابو سفیان بود و غطفان را قاید عیینة بن حصین بود و حارث بن عوف با قبیلهٔ مره و مسعر رحیله با قوم خود بیرون آمدند
چون رسول صلعم بشنید که ایشان جمع شده اند و عزم قتال او کرده از مدینه بیرون آمد با سه هزار مرد و در پیش سلع فرود
آمدند و سلع با پس پشت او بود و میان او و میان دشمن خندق بود و اهل خود را و اهل مدینه را با حصارها فرستاد که
انجا بود نزدیک حیی بن اخطب بحصن کعب بن اسد قرظی رفت میان کعب و رسول صلعم عهدی بود حیی گفت ای کعب من بکنار تو عزی بر ابی
غزا بیاورده ام گفت تو مردی شومی و میان من و محمد عهد است و من عهد نشکنم حیی بسیار کعب را بگفت تا بدنی گرد
و بنو غطفان از جانب احد فرود آمدند گفت تو در حصن از نخل و خراسته میکنانی تا ما را طعامی نباید داد کعب سخط آمد
در بگشاد با خر کرد بسیاری سخن بگفت انگه گفت ای کعب تو نمی پنداری که محمد و لشکر او با ایشان مقاومت کنند قریش با اهل مکه
و غطفان و بنی مره و بنی مراه و ما که جهودانیم همه دست شده ایم و عهد کرده ایم برو دمار از ایشان برآریم چگونه با ما در تو تیم
مدارا این نوع سخنان گفت تا دل او بگردانید و عهد رسول بشکست و او عهد کرد که اگر دست محمد را باشد من با تو در قلعه
تا انجا بود سر عاقبت بنزد ایشان رسد چون رسول صلعم خبر ایشان شنید کس فرستاد تا احوال معلوم کنند و باز آید اگر
همچنان باشد ما شکار انکر دانند تا مومنان دل شکسته نگردند و اگر بر خلاف آن باشد آشکارا کنند چون آن شخص باز
آمد از نقض عهد جهودان خبر داد رسول صلعم تکبیر کرد و صحابه پنداشتند که کار سهل است خوشدل شدند
چون خبر متواتر شد بنقض عهد مشرکان و نقض عهد جهودان مسلمانان بترسیدند و خوف ایشان سخت شد تا صعب بشیر
گفت عجب است که محمد ما را وعده ملک کسری میدهد و قیصر و امروز ما چنانیم که قضای حاجت نمی توانیم رفت و ذلک
قوله تعالی ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا و جمعی بر این حالت بیست و سه روز بماندند که میان ایشان کارزار نبود جز و بسنگ

وبنو

انداختن و چون کار سخت شد رسول صلعم سعد معاذ را و سعد عباده را گفت من اندیشه میکنم که این شهر را یک
حربه ثلث میوه مدینه را غطفان را بدین قبایل از ما باز کردند شما را در این چه رای است ایشان گفتند یا رسول الله در
جاهلیت هرگز این قوم را طمع نبود که ما ایشان را از میوه خرما نصیبی دهیم مگر بر بها یا مهمانی امروز که حق تعالی ما را
باسلام بزرگ گردانید و تو در دست داری ایشان مال خود با ایشان دهیم والله لا نعطیهم الا السیف بخدای که ایشان
بجز تیغ ندهیم رسول صلعم این حدیث از جهت امتحان فرموده تا ایشان را چگونه یابد چون این بشنید شاد گشت و بر آن گذشت
ایشان دل قوی داشتند روزی دیگر عمرو بن عبدود بر نشست با جماعتی سواران قریش چون عکرمة بن ابی جهل و هبیرة بن ابی
وهب و نوفل و غیر ایشان سلاحها پوشیده بیامدند و گرد لشکرگاه برآمدند بنی کنانه و بنی عامر را گفتند ساز کار دار
کنید که امروز خبر بدید آید که سوار کیست و آمدند تا بکنار خندق بدیدند گفتند ان هذا لمکیدة ما کانت العرب تعرفها
این کید جز که عرب دیگر نشناسد از انگه تنگنای طلب کردند و اسب را برجهانیدند و مسلمانان چون این بدیدند خوف
ایشان سخت شد عطا فتشان عنان بود این حالت که خدای تعالی وصف کرد و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر
الایة حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام با جماعتی راه بر ایشان بگرفت عمرو از میان اسب بیرون زد و مبارز خواست که
مبارزت او اختیار کرد او بود میان عبد از اسب با جولان میداد و میگفت ولقد بححت من النداء بجمعکم هل من
مبارز و وقفت اذ جبن المشجع موقف القرن المناجز امیر المؤمنین علی علیه السلام پیش او رفت بجواب او گفت لا تعجلن فقد اتاک
مجیب صوتک غیر عاجز ذو نیة وبصیرة والصدق منجی کل فائز عمرو او را گفت تو کیستی گفت من علی بن ابی طالبم گفت پدر که
من با پدر تو مرا صداقتی بود علی ابن ابی طالب گفت من میخواهم که تو پدر ستمن کشته شوی و لیکن شنیدم ای عمرو که گفتی که مرا
هیچکس با خصلتی آرد و خصلت نخواهد الا که اجابت کنم و من ترا با یک خصلت میخواهم گفت آن کدام است گفت انکه
بخدای ایمان آری و بر پیغمبر گفت مرا بدین حاجت نیست گفت دیگر چه خصلت خواهی گفت پیاده شو تا کارزار کنیم
گفت ای علی مرا دریغ آید که تو کشته شوی گفت تو چرا کشته نشوی که تو کشتن مرا گفت انا اسد الله سبحانه و خدای عمرو خشم گرفت
و از اسب بزیر آمد و اسب را پی کرد و یکدو نوبت با یکدیگر گردیدند او در آمد و علی را ضربتی زد علی درقه در کشید
مغفر ببرید و تیغ بسر حضرت آمد امیر المؤمنین با کنار آمد عمرو گمان برد که او را کشت مبارز دیگر خواست امیر المؤمنین علیه السلام جراحت
بر بست و بر پیش او آمد گفت تو کیستی گفت همان که اول بودم گفت من گمان بردم که تو کشتی بمن این چنین ضربت بجهد علی گفت یا عمرو

نخواهم که بر دست من کشته شوی که

نوبت مغفت کفت بپاره عمرو باسناد علی علیه السلام حمله برو برد عمرو سپر در زیر سپر کشید حضرت امیر علیه السلام ضربتی بزد بر بود و بر ران او زد

ران او بیفکند عمرو از پای در آمد امیر المؤمنین علیه السلام بجست و بر سینه وی نشست و سرش از تن جدا کرد و بر دست کرفت و این

بیتها میخواند اردیت عمرو اذ طغی بمهند صافی الحدید مجرب نصاب فصددت حین ترکته متجدلا کالجذع بین دکادک

و در این صفت عن ابوابی لوانی کنت المقطر بزنی اثوابی محمد بن عمر الواقدی کفت باسناد از زهری که چون عمرو بن عبدود

اسب از خندق بجهانید در رسول صحابه را کفت من لهذا الملعون کیست که بجنک او رود علی برخاست رسول کفت

دوم بار کفت من له هم او برخاست سیم بار کفت هم او برخاست و المسلمون کانما علی رؤوسهم الطیر و بنداختی هر یکی مرغی

تا نفس نتوانستند جنبیدن پس رسول علی را پیش خواند و عمامه از سر خویش بکرفت و عمامه خود بر سر او نهاد و تیغ خود بدو داد

کفت امض لشانک انکه کفت اللهم اعنه [illegible] جابر انصاری کفت با علی برفتم تا بنکرم حال ایشان

چکونه باشد علی چون بوی رسید کفت ای عمرو ترا [illegible] سه خصلت میخواهم کفت آن چیست کفت انکه اسلام آری کفت

تا خبری دیکر بکو کفت انکه پیاده شوی تا کارزار کنیم کفت دیکر چه کفت انکه تو بروی و ما را با ایشان بکذاری کفت تا زنان

قریش کویند که او از علی بترسید نکنم اما عهد کرده ام [illegible] باشد که با من [illegible] کفت [illegible] از اسب فرود آمد و اسب

کرد و با هم در آویختند از میان ایشان غباری و کردی پدید آمد و در آن میان ناپدید کشتند از علی شنیدم که

الله اکبر من بدانستم که علی عمرو را کشته است انکه [illegible] نوفل بن عبد الله در خندق افتاد مسلمانان دست

بروی بکشادند علی فرمود دور شوید بخندق فرو رفت و [illegible] چون بر کشت عمر کفت

درع نوفل باز نکردی که در همه عرب یکی چنان درع ندارد کفت نخواستم که کشف عورت [illegible] ابو عباس کفت [illegible] ضربتی

علی علیه السلام ضربتی زد و عمرو را بکشت که اسلام بدان عزیز شد و ابن ملجم ضربتی زد و حضرت علی را بکشت که [illegible] در — در اسلام

بود و سبب هزیمت مشرکان علی بود که عمرو و نوفل را بکشت رسول کفت الآن نغزوهم ولا یغزوننا اکنون ما بغزای

ایشان رویم و ایشان بغزای ما نیایند حسان ثابت در کشتن عمرو چند بیتی کفت امسی الفتی عمرو بن عبدود [illegible]

بجنود [illegible] فلقد وجدت سیوفنا مشهورة ولقد وجدت جیادها لم تقصر [illegible]

عامر [illegible] جواب کفت این [illegible] باز [illegible] هاشمی [illegible] بیتها

[illegible] ولکن سیف الهاشمیین [illegible] تقتلوا عمرو بن عبدود ولا ابنه ولکنه الکفو

الهزبر

فلما بغيرنا ولیس لکم تحز

الهزبر الغضنفر علی الذی فی الفحولة الثانی فلا اکثر الدعوی علینا فنفخر فلیس لکم فخر [illegible] که چون خبر کشتن عمرو بخواهر او رسید

کفت کیست که بروی این دلیری کرد کفتند علی بن ابی طالب کفت مرک تن بر دست کفوی کریم بود تا زنده بود شجاعان را

کشت و کشتن او بر دست کریمی قریشی بود [illegible] من مقطع [illegible]

بیتها بکفت لو کان قاتل عمرو غیر قاتله ابکیته ما اقام الروح فی جسدی لکن قاتله من لا یعاب به وکان یدعی قدیما

بیضة البلد راویان اخبار کفتند بعد از آنکه حضرت امیر عمرو را بکشت رسول [illegible] اصحاب [illegible] روزی

ابن مسعود پیش رسول آمد و کفت یا رسول الله من بتو ایمان دارم [illegible] کاری فرمای

که من اهل آن باشم کفت اکر میتوانی [illegible] قوم را [illegible] که کارزار [illegible] نعیم بن مسعود بیامد

و بنزدیک بنی قریظه رفت و او با ایشان دوستی بود در جاهلیت ایشان را کفت یا بنی قریظه شما دوستی و نصیحت من شناخته

اید [illegible] ابو سفیان نصیحت [illegible] کفتند [illegible] قریش و غطفان بحرب محمد آمده

اند و شما [illegible] ایشان [illegible] اینجا [illegible] زنان و فرزندان

و املاک شما اینجاست اکر فرصتی و غنیمتی باشد ایشان بربایند و بروند و اکر کسری و هزیمتی باشد بروند و شما را با محمد

کذارند و شما [illegible] طاقت حرب محمد و علی ندارید [illegible] ازیشان [illegible] بهیچ حال با ایشان

یکی مکنید در قتال [illegible] کفتی و نصیحت کردی [illegible] ابو سفیان و جمله قریش و کفت شما دوستی

من نیک شناسید [illegible] با محمد [illegible] امروز سخنی شنیده ام [illegible] اکر [illegible] میکنید

ایشان عهد کرده اند [illegible] محمد پیغام فرستاده اند ما [illegible]

و هر یاران عهدیم [illegible] قریش و غطفان را

بستانیم و پیش تو فرستیم [illegible] محمد [illegible]

ایشان [illegible] و هوشیار باشید [illegible] چون این بکفت

جماعتی قریش و بزرکان غطفان [illegible] فرستادند که ما اینجا چند [illegible] کاری آمده ایم [illegible]

مرد قتال [illegible] جواب دادند که فردا روز شنبه است ما [illegible] روز شنبه کاری کردیم [illegible]

و دیکر انکه ما کارزار نکنیم تا از شما [illegible] شما چند کس پیش ما فرستید تا ما را [illegible] باشد تا

و ما را در دست محمد بگذارید که ما را با محمد طاقت نیست و نباشد قریش و غطفان چون این بشنیدند گفتند
نعیم مسعود راست گفت مسعود جواب دادند که ما بر شما اعتماد نکنیم ایشان نیز گفتند ما با شما دست یکی نکنیم
خلاف در میان ایشان افتاد و خدای تعالی اندر آن شبها سرما و سختی فرستاد چنانکه خیمهای ایشان بدرید و طنابها
بگسیخت قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذکروا نعمة الله ای مومنان یاد کنید نعمت خدای بر شما چون بشما آمد
لشکرها یعنی احزاب و جماعات از قریش و کنانه و غطفان و بنی قریظه و بنی النضیر پس بفرستادیم بر ایشان
بادی و لشکری که شما ایشان را ندیدید مفسران گفتند باد صبا بود که قوله علیه السلام نصرت بالصبا واهلکت عاد
بالدبور مرا باد صبا نصرت کرد و عاد را باد دبور هلاک کرد و صبا آن بود که چون روی بقبله آری
برابر روی تو جهد و دبور آن بود که از پس پشت تو آید چون روی بقبله باشی و آن لشکر فرشتگان بودند
اهل سیر گفتند که فرشتگان فرو نیامدند و لیکن کارزار نکردند چون خدای تعالی باد سرد بفرستاد خیمهای ایشان
بدرید و دیگهای ایشان بیفکند و اسبان ایشان برمیدند و ترس و بیم در دل ایشان افکندند و فرشتگان
از جوانب لشکرگاه آواز تکبیر بر آوردند ترس بر ایشان مستولی شد که سید هر قبیله قوم خود را گفتند که از پیش من فرا
تر مروید و هر لشکرگاه را رسید ابو سفیان چون آن باد و سختی بدید گفت ای معشر قریش ما در این زمین برای مقام آمده ایم
اسبان و چهارپایان ما سقط شدند بنی قریظه و بنی النضیر عهد ما را خلاف کردند من بخواهم رفتن و آن
بهم و شتر بر خواست و بر شتر خود نشست و شتر را انگیخت خواست تا براند با الو نگشاده چون شتر برفت
دانست که شتر عقال دارد بگشاد و روان شد و بنی غطفان چون بدیدند که قریش برفتند ایشان نیز برفتند
خدای تعالی ایشان را ترس و هزیمت کردانید و بود خدای تعالی و باشد بآنچه شما میکنید بینا و دانا اذ جاوکم یعنی
یاد کنید نعمت خدای را چون آمدند بشما از بالا وادی و ایشان مالک بن عوف النضری و عیینة بن حصین
فزاری بودند با هزار مرد از غطفان و طلحة بن خویلد الاسدی بود با ایشان با بنی اسد و حیی بن اخطب با
جهودان بنی قریظه و من اسفل منکم و از زیر وادی ابو سفیان بود با قریش واذ زاغت الابصار و چون کز شد
چشمها و برسید بنا کلوی دلها و این کنایت است از شدت خوف و گفتند معنی آنست که عرب بدل را گویند انتفخ
بادور ملتی افتاد چون بدرسد القلب بالحنجره آید که دل در میان سل است و تظنون بالله و بخدای گمانها

میبوند ان خلاف وعده و مانند این و مراد باین منافقانند چه مسلمانان واثق بودند بوعده خدای و بنصرة وظفر
از جهار او هنالك ابتلي المؤمنون وزلزلوا زلزالا شديدا وإذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم
مرض ما وعدنا الله ورسوله إلا غرورا وإذ قالت طائفة منهم يا أهل يثرب لا مقام لكم فارجعوا
ويستأذن فريق منهم النبي يقولون إن بيوتنا عورة وما هي بعورة إن يريدون إلا فرارا ولو دخلت عليهم
من أقطارها ثم سئلوا الفتنة لآتوها وما تلبثوا بها إلا يسيرا ولقد كانوا عاهدوا الله من قبل لا يولون
الادبار وكان عهد الله مسئولا اینجا آنگاه ابتلا کردند و امتحان مومنان را و بجنبانیدند ایشان را جنبانیدنی سخت و اذ
یقول المنافقون و چون گفتند منافقان و آنان که در دلهای ایشان شکی و نفاق بود چون معتب بن قشیر و اصحاب
او گفتند که ما را محمد وعده میدهد گنجهای کسری و قیصر اکنون چنین عاجز و درمانده ایم ما را خدا و رسولش جز
غرور و فریب وعده نداده اند و چون گفتند طایفه و گروهی از منافقان ای اهل مدینه شما را هیچ جای و مقام ایستادن
نیست از اینجا باز گردید و بخانهای خود روید ابن عباس گفت این سخن جهودان گفتند منافقان را که شما را چه است
ایستادن برای محمد و خویشتن را علف شمشیر ابو سفیان و قریش گردانیدن باز گردید و محمد را با ایشان بگذارید
جمعی از ایشان آمدند و از رسول دستوری خواستند و ایشان بنو حارثه بودند میگفتند خانهای ما نا استوار است
دیواری و دری و بندی ندارد خدای تعالی تکذیب ایشان کرد و گفت خانهای شما نا استوار نیست یعنی استوار است ایشان
مکر که بخواهند و اگر در آیند بر ایشان از جوانب و کنارهای مدینه و غارت و تاراج کنند آنگاه از ایشان خواهند فتنه را یعنی
شرک را لاتوها هر آینه بر آن گرد شوند و مشرک شوند و بر آن شرک و کفر نیز مقام نکنند الا اندکی و بعضی مفسران گفتند آن
درنگ نکنند الا اندکی یعنی هلاک شوند بزودی و سرعت حسن گفت پس از کفر بمدینه مقام نکنند مگر اندکی که آنگاه هلاک
شوند و بدرستی که پیش از این با خدای عهد کرده بودند که ما پشت بر آن نکنند خدای تعالی با یاد ایشان داد آن عهد را و گفت عهد
باشید خواهد که بگزارند و از آن سوال کنند قل لن ينفعكم الفرار إن فررتم من الموت أو القتل
وإذا لا تمتعون إلا قليلا قل من ذا الذي يعصمكم من الله إن أراد بكم سوءا أو أراد بكم رحمة ولا يجدون لهم من
دون الله وليا ولا نصيرا قد يعلم الله المعوقين منكم والقائلين لإخوانهم هلم إلينا ولا يأتون البأس
إلا قليلا أشحة عليكم فإذا جاء الخوف رأيتهم ينظرون إليك تدور أعينهم كالذي يغشى عليه من الموت فاذا

فاذا ذهب الخوف سلقوكم بالسنة حداد اشحة على الخير اولئك لم يؤمنوا فاحبط الله اعمالهم وكان ذلك على الله
يسيرا يحسبون الاحزاب لم يذهبوا وان يات الاحزاب يودوا لو انهم بادون في الاعراب يسألون عن انبائكم ولو كانوا فيكم ما قاتلوا الا

قليلا اى محمد اى منافقان سستى اعتقاد هركز شما را سود نكند و كريختن از مرك و كشته شدن و انكه كر بكريزيد باشيد تا بكوى
بر خوردارى نيابيد الا زمانى اندك آورده اند كه در شهرى وبائى در افتاد عبد الملك بر خواست و از شهر بيرون
رفت وبرا كفتند چرا فتح نزد خداى ميكويد لن ينفعكم الفرار كفت من بطلب اين اندك ميروم و مراد بقليل اينست
وقت اجالست و دنيا بهم قليلست انكه كفت بكوى اى محمد كيست كه شما را نكه دارد از خداى اكر شما بدى خواهد
از هلاك و عذاب يا رحمتى خواهد در سانيد و شما نخواهيد يافت بيرون خداى ولى و يارى كه بر وى اعتماد كنيد
كه خداى ميداند از شما انانرا كه مردم را از كارزار باز ميدارند و ايشانرا ميترسانند و انانرا ميدانند كه
ايشان برادران و ابنا جنس خود را ميكويند از منافقان كه شتابيد و بنزديك ما آئيد و ايشان بكارزار
نيايند مكر اندكى از اوقات مقاتل كفت اين قول يهود انست منافقان ابن زيد كفت اين در شان مردى آمد
از اصحاب پيش رسول بيامد برادر خود را ديد كه نان ميخورد و بريان و نبيذ در پيش نهاده وبرا كفت تو اينجا
مشغولى و پيغمبر در ميان نيزه و شمشير است كفت اى ابله بيا تو و بنشين و بنشاط مشغول شو كه محمد هركز باز نيايد
و اين لشكر خلاص نيابد او كفت دروغ ميكوئى بيامد تا رسول را خبر كند جبرئيل آمده بود و اين آيه آورده بود بخيلان بر شما بنصرت كردن و يارى كردن و بمال در راه خداى صرف كردن پس چون خوف آمد و ترس كارزار تو
ايشانرا كه تو مينكرند و چشمهاى ايشان ميكردد از ترس و بدهشت چون بكرديدن چشم كسى كه بيهوش باشد از
مرك و سكرات او پس چون كارزار و ترس او بشود با شما زبان آورى و درازى زبان كنند و بزبان تيز با شما سخن كويند
در وقت قسمت غنيمت كويند ما با شما بوديم و در كارزار نصيب ما تمام بدهيد بخيلان باشند بر مال و غنيمت اولئك
لم يؤمنوا ايشان ايمان نياورده اند پس خداى تعالى عمل ايشانرا باطل كرد و نه قبول كند و اين بر خدا آسانست كه
اين منافقان و عناكنند و ارزو خواهند و دوست دارند كه اكر ديار دير باشند با اعراب و از حال شما مى پرسيدند
تا چگونه است و كجا رسيده است و اكر در ميان شما بودندى كارزار نكردندى مكر اندكى لقد كان لكم في رسول الله
اسوة حسنة لمن كان يرجوا الله واليوم الآخر وذكر الله كثيرا ولما راى المؤمنون الاحزاب قالوا

هذا ما وعدنا الله ورسوله وما زادهم الا ايمانا وتسليما من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا
الله عليه فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا ليجزي الله الصادقين بصدقهم
ويعذب المنافقين ان شاء او يتوب عليهم ان الله كان غفورا رحيما بدرستى كه شما را در محمد كه رسول خداست
اسوتى و اقتدائى هست نيكو صورت او خدايست و معنى امر يعنى برسول اقتدا كنيد و در وى نكريد در ثبات و ترك كريختن و مقام
مقام كردن تا دندان مبارك وى بشكستند و جراحتى بر بالاى ابرو وى كردند و نكريخت و عم وى حمزه را بكشتند و عبيده حارث را و ادامع
جزع نكرد پس دين با بجاى اقتداست شما را و انرا كه بخداى و بروز بازپسين يعنى قيامت و ذكر خداى بسيار كنيد و انكه كه مومنان
ان لشكرها بديدند كفتند كه اين انست كه خداى و رسول ما را او وعده داده اند و خداى و پيغمبر راست كفتند و بعضى كفتند كه اين
وعده آنست كه خداى كفته ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما يأتكم مثل الذين خلوا من قبلكم و نيفزود ايشانرا الا ايمان كه تصديق
است بوعده و تسليم كرده و مسلمانى بدادن انكه تخصيص كرد بعض مومنانرا باعانه كه در ايشان بود و كفت من المومنين از
مردانى هستند كه راست كفتند در ان عهدى كه با خداى كرده بودند و وفا كردند و انكه ايشانرا بد و كروه كرد كفت بعضى از
ايشان انانند كه نذر و وعده خود تمام كردند و بر جهاد صبر كردند تا انكه شهيد شدند چه ايشان عهد با خدا
كرده بودند مقاتل كفت نحبه اجلست يعنى خود بسر برده بودند با اجل قتل رسيد و منهم من ينتظر و از ايشان كسى هست كه منتظر
شهادة است و ايشان هيچ تبديل نكردند و عهد خداى خلاف نكردند و عامه مسلمانان و جمهور اصحاب بر آن اند كه اين در
امير المؤمنين على آمد و عبيدة بن حارث و حمزة بن عبد المطلب و جعفر بن ابى طالب و عبيده حارث است كه او را
بدر شهيد كردند و حمزه عبد المطلب است كه در جنك احد شهادة يافت و جعفر ابن ابى طالب است كه در جنك موته
شهيد كشتند چون رسول ص وبرا نامزد اين جنك كرد و صيت كرد بتقوى و احتياط و حراست لشكر و صبر كردن در كارزار
بر فت تا بموته رسيد دشمن پيدا آمد انجا در كارزار كرفت چون چند تن را از بزركان لشكر بكشتند او رايت بدست كرفت
و بدست خود كارزار ميكرد جبرئيل آمد و رسول را خبر داد و بيك روايت جعفر اين پيش روى او بر داشت تا او ميكويد
تا چند مبارز را بيفكند انكه ملعونى بيامد و دست راست وى را بيفكند او رايت بدست چپ كرفت و كفت لا باس لما
قطع مع شمالى و نوى دين ملعون ديكر در آمد و ضربتى زد و دست چپش بيفكند او علم از خود بر داشت و دست
بر داشت و كفت السلام عليك يا رسول الله سلام مودع لاسلام زاير و اين بيتها ميكفت انما السلام على النبى و قال

ان ابن عمك قد يرى مقتولا باسنة الكفار تحت الحاجز تنقى عليه آل الرياح مهيلا فقطعت يداه وفضلت له الرمز ونالت
الوصول وصولا انگه گرد وى در آمدند و بر او شبيه كردند و نيزها بروى زدند و بر نيزه از زمينش بر داشتند و در هوا
بردند و خداى تعالى دو پر از زمرد كرد بجاى دستهاى وى بال داد تا در هوا مى پريد و بر اسمان شد و در بهشت با فرشتگان
مى پرد و از اينجا وى را جعفر طيار ميگويند و رسول عليه السلام دلتنگ شد بكشتن جعفر و بيامد بسراى جعفر آمد و در نزد اسما بنت عميس
زن جعفر گفت كجيست رسول خدا اسما در نگاه كرد گفت اى اسما كودكان را پيش من آور كودكان را بياورد و پيش رسول عليه السلام آورد
رسول عليه السلام يكى را بر ران داشت و يكى را بر ران ديگر بنشاند و سر ايشان مى سود و ميگريست اسما گفت يا رسول الله اين
چيست كه با فرزندان من ميكنى چنانكه با يتيمان كنند رسول گفت اى اسما خداى ترا مزد دهد بكشتن جعفر اما بشارت
باد ترا كه خداى تعالى وى را دو بال داد تا بر مى پريد اكنون با فرشتگان در بهشت مى پرد اسما نعره بزد و بر داشت و در مرثيه او بگفت
يا جعفر الطيار خلى مصرع للخيل يوم مطاعن و سباح فقد كنت لى جبلا الوذ بظله و منهم من ينتظر امير المومنين است
كه گوش بشهادت ميداشت و منتظر بود هر گاه كه در لشكر مى شد ميگفت ما ينتظر اشقاها ان يخضبها من فوقها بدم
بدين حاسن اين امت چه منتظر مى باشد و چه منع ميكند او را كه بيايد و اين محاسن را بخون سر من خضاب كند تا آنگه كه بدست
بدترين خلق عبد الرحمن ملجم شهادت يافت و دانى چنين گويد كه چون حارث را ببدر بكشتند و حمزه را باحد و جعفر را بموته رسول
گفت اللهم انك تعلم تحتسب من الحارث يوم بدر و حمزة يوم احد و جعفر يوم موتة اللهم هذا على بن ابى طالب فلا تذرنى فردا
وانت خير الوارثين ليجزى الله الصادقين تا خداى جزاى دهد راستگويان را براستگوئى ايشان و عذاب كند منافقان را
ورد الله
اگر خواهد يا توبه ايشان را قبول كند و الكفر و نفاق باز ايستند كه خداى تعالى هميشه آمرزنده و مهربان بوده است و صفت

الذين كفروا بغيظهم لم ينالوا خيرا وكفى الله المؤمنين القتال وكان الله قويا عزيزا وانزل الذين ظاهروهم من
اهل الكتاب من صياصيهم وقذف فى قلوبهم الرعب فريقا تقتلون وتأسرون فريقا واورثكم ارضهم
وديارهم واموالهم وارضا لم تطؤها وكان الله على كل شىء قديرا و رد كرد و باز گردانيد خداى تعالى
كافران را با خشم و كينه كه ايشان را بود يعنى كافران مكر را كه مراد و مقصود بخير نرسيدند و مراد خود نيافتند و خداى
كفايت كرد مومنان را از قتال و كارزار با كه فرستاد و قراءة عبد الله عباس و عبد الله مسعود است وكفى الله المؤمنين
القتال بعلى بن ابى طالب و خداى تعالى عزيز و قوى بوده است و باشد وانزل الذين و فرود آورد آنان را كه كافران را يارى كردند

وهم پشت ايشان بودند و ايشان از اهل كتاب بودند از جهودان بنى قريظه و بنى النضير از قلعها و حصارهاى
ايشان و انداخت در دلهاى ايشان ترس و خوف گروهى را از ايشان ميكشيد و گروهى اسير ميكنيد و اين چنان
بود كه رسول عليه السلام از جنگ احزاب باز گشت و صحابه همه بمدينه آمدند و سلاحها بنهادند وقت نماز پيشين رسول عليه السلام
در حجره زينب بنت جحش نشسته بود جبرئيل بيامد و در رسيد عمامه از ديبا در سر بسته گفت يا رسول الله
سلاح بنهادى خداى ميفرمايد كه همين ساعت بر بنى قريظه روى و من پيش اينجا خواهم رفت تا ايشان را خيمه
بر كنم و در دلهاى حصن ايشان بگشايم و ايشان از خوف مضطرب شوند رسول فرمود تا منادى ندا كرد كه هر كه او
سميع و مطيع است خداى ميفرمايد كه نماز ديگر نكند الا بر بنى قريظه رسول عليه السلام رايت با امير المومنين على داد
و او را بر مقدمه لشكر فرستاد و رسول بر اثر برفت تا بزير حصن و ايشان رسول را دشنام ميگفتند بر گرديد
و بيامد و گفت يا رسول الله بزير حصن مرو كه صلاح نيست گفت يا على مگر چيزى شنيدى گفت آرى گفت خوش
نيامد گفت بلى گفت چون مرا ببينند هيچ نگويند انگه بزير حصن آمد و گفت يا اخوان القردة والخنازير
انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرين ايشان گفتند يا ابا القاسم ما كنت جهولا ولا سبابا تو هرگز
جاهل و دشنام دهنده نبوده اى و رسول عليه السلام در راه صحابه را بپرسيد كه هيچكس بر شما بگذشت گفتند بلى دحيه
كلبى بر شترى گذشت بدين هيئت گفت آن جبرئيل است عليه السلام تا حصن ايشان را متزلزل كند و خوف در دل ايشان
اندازد پس رسول عليه السلام بيامد و بر جاهى از جاهاى ايشان فرود آمد و مردم مى رسيدند و فوج فوج مى آمدند بعضى
پس از نماز خفتن رسيدند نماز ديگر ناكرده چون رسول فرموده كه نماز نكنند مگر به بنى قريظه نماز را
قضا كردند و خداى تعالى ايشان را معذور داشت و رسول عليه السلام بيست و پنج روز ايشان را در بندان داد
چون كار بر ايشان سخت شد حيى بن اخطب ايشان را گفت بينديد اى قوم كرد چه محنت افتاده ام از سه كار
يكى اختيار كنيد يكى انكه بدين او و ايمان آوريد و او را تصديق كنيد چون شما را ظاهر شد كه او پيغمبر خداست
گفتند ما اين نكنيم و از دين خود بر نگرديم گفت ديگر آنكه زنان و فرزندان خود بدست خود بكشيد
آنگه بيرون رويم و قتال كنيم اگر دست ما را بود زن و فرزند ما را عوض بود و اگر ايشان را بود ما را دل
مشغول نباشد گفتند ما اين بى گناهان را چرا بكشيم و گر ما را چه اين بكنيد سيم آنكه امشب شنبه است

مهرو اصحاب او ازو ایمن باشند برای آنکه دانند که ما شب شنبه رها کنیم بیرون شویم و بر ایشان زنیم باشد که کاری بکنیم کفتند که
این بکنیم که شب شنبه بود پناه کنیم و حرمت او ببردایم کفت پس اصحاب احتیاط کنید تا فردا ایشان را بزنیم روزی دیکر کسی فرستادند
که ابو لبابه را که دانا بو عمرو است بر ما فرست رسول او را فرستاد چون در حصن رفت زنان و کودکان پیش وی آمدند
و بسیاری بگریستند دل او بر ایشان بسوخت او را کفتند روا باشد که ما بر حکم محمد فرود آییم و بدست اشارت کرد بحلق
که اکر شما فرود آیید شما را بکشند ابو لبابه کفت چون این خیانت کردم پشیمان شدم با پیش رسول نرفتم بمسجد آمدم و
خویشتن را در ستون بستم و کفتم خود را نکشایم تا آنکه که رسول م بکشاید چون بر پیش رسول نرفت رسول م از حال
او بپرسید قصه او با وی کفتند کفت اکر پیش من آمدی من از برای او استغفار کردمی اکنون وی را نکشایم تا خدای توبه وی را قبول
کند پس از آن خدای توبه وی بپذیرفت جبریل ع آمد و رسول را خبر داد و او در حجره ام سلمه بود سحرگاهی ام سلمه کفت رسول الله
بخندید من کفتم دندانت خندان باد بچه سبب خندیدی کفت خدای توبه ابو لبابه قبول کرد کفتم یا رسول الله دستوری باشد تا
بروم و وی را بشارت دهم و این پیش از آن حجاب بود کفت روا باشد من برفتم تا بدر مسجد که بر در حجره من بود و آواز
دادم یا ابا لبابه ابشر فان الله تاب علیک جماعتی در مسجد بودند خواستند که وی را بکشایند کفت نخواهم تا
رسول الله مرا بکشاید رسول م چون بنماز صبح آمد او را بکشاد چون روز شد بنی قریظه بر حکم رسول م فرود آمدند
اوس بیامد و کفت یا رسول الله ایشان موالی و خلفای ما اند توقع آنست که با ایشان همان کنی که با موالی و خلفای خزرج کردی
رسول م فرمود که راضی هستید بحکم مردی از شما که سید شماست تا در شما حکم کند و آن سعد است کفتند راضی
باشیم و سعد درین وقت در مسجد رسول م جراحت زده بود و زنی رفیده نام او را مداوا میکرد اوس بیامدند و او را
برنشاندند و همراه با وی میکفتند که رسول م ترا حاکم کرده است بر بنی قریظه و ایشان موالی تو اند با ایشان احسان
کن چون بسیار کفتند سعد کفت وقت آن نیست که برای ملامت ملامت کنندکان بکذارم چون بنزدیک بنی
چون بنزدیک رسول م آمدند او را فرود آوردند و کفتند رسول الله ترا حاکم کرده است در موالی تو بنی قریظه
سعد کفت عهد خدای بر شماست که از حکم من در نیایید و آنچه برسول خدای همچنین است هم کفتند آری
رسول م کفت تو از قبل من حاکمی بر ایشان حکم آنست که تو کنی کفت چون چنین است و من حاکم حکم من آنست
که مردان ایشان را بکشید و کودکان و زنان را ببرید و مال ایشان قسمت کنید رسول م کفت لقد حکمت

مجروح بود از تیری که بر اکحل او زده بودند در غزای احزاب

فیهم بحکم الله من فوق سبعة ارقعة در ایشان آن حکم کردی که خدای کرد از بالای هفت آسمان آنکه بفرمود تا ایشان را بزیر آوردند
و در سرای زنی از بنی النجار باز داشتند و آنجا که بازار مدینه بود بفرمود تا خندق بکندند و ایشان را بیاوردند و بعضی گردن
زدند علی علیه السلام و زبیر را نصب کرد تا ایشان را گردن میزدند و در خندق می افکندند حیی اخطب حله پوشیده داشت
بر خویشتن تا کس از او نکند و پیش رسول الله ایستاد و کفت کتاب و قدر و ملحمة کتبت علی بنی اسرائیل آنکه پیش رفت تا کردنش بزدند
عروة بن الزبیر از عایشه روایت کرد که در میان زنان ایشان جز یک زن را نکشتند و او پیش من بود بازی میکرد و میخندید که
آواز داد که کجاست فلانه او کفت اینجاست کفت بیرون آی و او هم برخاست کفتم که چیست ایشان کفت مرا میخوانند و کجا میبرند ترا
کفت بکشتن کفتم چه کرده کفت من مردی از شما بکشتم با سنک آسیا که از بام بینداختم و نام او خلاد بود او را بیرون بردند و
بقصاص خلاد بکشتند چون از قصاص بپرداختند مالهای ایشان قسمت کردند سوار را دو سهم دادند و پیاده را یک سهم
بیرون کردند و بر مستحقان قسمت کردند و زنان و فرزندان ایشان را بدست سعد بن زید بنجد فرستادند تا بفروختند
و با سب و سلاح دادند و با پیش رسول آوردند چون کار بنی قریظه تمام شد سعد بن معاذ را وفات رسید رسول م با صحابه
بروی نماز کردند و فتح بنی قریظه در آخر ذو القعده سنه خمس من الهجرة و بعبارت دیکر زمین ایشان و سرایها و مالهای ایشان و زمینی که
شما پای بر آن ننهاده بودید تا از زمین خیبر است و کفته اند مکه است یا زمین فارس یا روم که کشاده شد مسلمانان را و خدای تعالی همیشه
توانا بوده است قوله یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا وزینتها فتعالین امتعکن و
اسرحکن سراحا جمیلا وان کنتن تردن الله ورسوله والدار الاخرة فان الله اعد للمحسنات منکن
اجرا عظیما یا نساء النبی من یات منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین وکان ذلک
علی الله یسیرا ومن یقنت منکن لله ورسوله وتعمل صالحا نؤتها اجرها مرتین واعتدنا لها رزقا کریما
مفسران کفتند سبب نزول آیه آن بود که زنان رسول م هر یکی از وی چیزی خواستند ام سلمه پرده خواست و میمونه حله خواست و زینب
بنت جحش برد یمانی خواست و حفصه جامه مصری خواست و جویریه چادری و سوده قطیفه خیبری و رسول را از این هیچ کدام نبود
وی را ناخوش آمد سوکند خورد که با زنان هیچ یک تا یکماه مقاربت نکند و از زنان هجران کرد و از صحابه نیز و در وقت زنان
بحکم رسول بود سه زن از قریش و یکی از قبایل خدای این آیت فرستاد و کفت ای پیغمبر بزرکوار بکوی زنان خود را که اکر شما زینت
دنیا میخواهید بیایید تا من شما را متعه دهم یعنی چیزی بدهم و رها کنم رها کردن نیکو رسول م بیامد و این آیت بر ایشان

باز کرد

واگر گفت شتاب مکنید تا اگر با پدران خود مشورت کنید ایشان گفتند یا رسول الله ما را درین باب کس مشاورت
نباید کرد خدای ما را مخیر کردانیده است میان زینت ومتاع دنیا واختیار کردن خدای ورسول واخرت را اختیار کردیم
رسول صلعم شاد شد وحق تعالی این آیت فرستاد لا یحل لک النساء من بعد وچون ایشان ترا اختیار کردند تو نیز بر ایشان اختیار
کن واگر میخواهید خدا ورسول او وسرای اخرت را اختیار کنید بدرستی که خدا نهاده است وساخته برای زنان نیکوکار محسن
کار از شما مزد بزرگوار یا نساء گفت رسول الله پیر از آن که سوگند خورده بود بر بیست ونه روز آنگه بر ایشان
گفت ای زنان رسول یا ای زنان پیغمبر بزرگوار هر که از شما فاحشه کند هویدا وروشن عذاب او افزون کرده شود دو چندانکه
عذاب دیگران باشد دو برابر عذاب کنند ودر معنی ضعف گفته اند ضعف چیزی هم چندان او باشد وبعضی گفته اند
که ضعفه دو چند او باشد وکان ذلک وهست این بر خدای آسان آنگه گفت هر که از شما که زنان رسولید خدا را
ورسول را طاعت کنند وعمل کنید عمل صالح مزد وی را دو بار بدهیم وبرای او بسازیم مزد کریم وثواب عظیم وعذاب ایشان برای
آن در زیادتست که نعمت خدای بر ایشان بیشترست برای آنکه پیغمبر در خانهای ایشان بود ومحل وحی ومنزل رسالت
بود ونزول زیادتی معصیت تابع زیادتی نعمت هر که فضل او وی زیاده باشد عقاب وی زیاده باشد
يا نساء النبي لستن كاحد من النساء ان اتقيتن فلا تخضعن بالقول فيطمع الذي في قلبه مرض وقلن قولا معروفا
وقرن في بيوتكن ولا تبرجن تبرج الجاهلية الاولى واقمن الصلوة واتين الزكوة واطعن الله ورسوله
انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا ای زنان پیغمبر بزرگوار چون زنان دیگر نیستید
در فضل وسابقه که شما را اگر تقوی وپرهیزکاری میخواهید خضوع ونرمی مکنید در سخن گفتن یعنی سخن نرم مگویید
با مردان که ایشان در تهمت اندازید درخواست که چون این آیه آمد بعضی از زنان صحابه کسی را که در سرای
او او را دانستی ومردی بودی که جواب دهد انگشت در دهان کردی وآواز منکر کردی آنکه فرمود ایشان را
وقرن في بيوتكن وقرار گیرید در خانهای خود وملازم باشید و از خانهای خود بیرون مروید اعمش روایت
کرد که هر گاه که عایشه این آیت بخواندی چندان بگریستی که مقنعه اش تر شدی سوده زن رسول را گفتند که تو حج
وعمره نکنی چنانکه دیگران میکنند گفت یکبار کردم وواجب بود کردم پس از این حج وعمره من آنست که از خانه بیرون
نیایم چنانکه خدای فرموده وعمره من آنست که پای از این حجره که رسول صلعم از آن نهاده است بیرون ننهم تا بمیرم

وهمچنین کرد بیرون نیامد تا جنازه اش بیرون بردند آنگه گفت ولا تبرجن را ستر چون مردم مرویید وروی خود را
ظاهر مکنید ودر جاهلیت خود را نگاه دارید ابو العالیه گفت میان عیسی ومحمد ونکارد در از بود کرد در آن روزگار
جاهلیت زنان دختر داشتندی وبر اندامهای ایشان میپوشیدند عکرمه از عبد الله وعبد الله روایت کرد که جاهلیت میان ادریس
ونوح بود وآن هزار سال بود ودو بطن از فرزندان آدم یکی ساکن سهل بود ودیگری ساکن جبل مردان کوهستان
نیکو روی بودند وزنان ایشان زشت ومردان دشت زشت روی بودند وزنان ایشان خوش روی ابلیس بصورت
غلامی شد ودر میان ایشان جامه بای بر بط ساخت وزدن گرفت آواز وی شنیدند که هر که شنیده بود بمردم خبر رفت
کوهستان بیامدند بنظاره ایشان وعیدی ساختند وزنان ایشان آراسته بودند مردم کوهستان ایشان را بدیدند
ما یل شدند وفواحش ناشایست آشکارا شد قوله ولا تبرجن تبرج الجاهلية الاولى آنگه امر کرد زنان رسول را بنماز
وگفت نماز بپای دارید وزکوة مال بدهید وخدا ورسوله را فرمان بری بدرستی که خدای میخواهد که دور کند از شما که اهل بیت رسول
پلیدی وشما را پاک کرداند در بر این دو قول است یکی آنکه در حق زنان اهل بیت رسول است وظاهر قرآن ما نعست ازین زیرا
که گفت ویطهرکم تطهیرا واین خطاب با مردان باشد ودیگر آنکه مراد اهل بیت رسول است علی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلم وگفتند
اندکه آیت در شان ایشان آمد واز ام سلمه روایت کرده اند که این آیه در خانه او فرود آمد وآنچنان بود که رسول صلعم در حجره
من بود وفاطمه در آمد ودیک طعام آورد در آنجا حریره بود رسول صلعم فرمود علی را وحسن وحسین را بخوان ایشان را بخواند
ویاد رسول صلعم آن طعام بخوردند ورسول صلعم بر سر گلیمی خیبری نشسته بود آن گلیم را برگرفت وبر ایشان افکند وگفت
اللهم هؤلاء اهل بیتی ... اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا در حال جبرئیل آمد واین آیه آورد ومن گفتم
یا رسول الله من با شما ام گفت تو بخیری ولیکن ایشان اهل بیت منند مجمع بن حارث گفت نزدیک عایشه شدم وگفتم یا ام
چرا در جمل از خانه بیرون شدی وفرمان خدای بنبردی قوله وقرن في بيوتكن گفت آن قدری بود از خدای که برفت گفتم
که چگونه از علی گفت ازو کسی محبوبتر بر رسول الله صلعم ازو وستر کسی را ندانستم من رسول خدای را دیدم که جامه بر وی ایشان در
آورد وگفت اللهم هؤلاء اهل بیتی وخاصتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا جبرئیل نازل شد وآیه تطهیر آورد من گفتم یا رسول
الله من از اهل بیت تو هستم گفت دور باش که تو با خیری ولیکن اهل بیت من ایشانند ابن عباس روایت کرد که از رسول صلعم شنیدم
که او گفت خدای تعالی خلق را دو قسمت کرد ومرا در بهترین قسم کرد قوله واصحاب اليمين ما اصحاب اليمين من بهترین اصحاب اليمين ام

انکار انه و قسم را سرشت کرد و مرا بهترین آن قسم کردانند و اصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة الخ لیس من بهترین سابقانم
الکرامین الثلاث بقبایل کرد و مرا در بهترین قبیله کرد قوله و جعلناکم شعوبا و قبایل و من بهترین قبیله گرامی ترین اولاد آدم
و لا فخر انکه آن قبایل بیوت کرد و مرا بهترین خانها کرد واذکرن ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله و الحکمة ان الله کان لطیفا خبیرا
ان المسلمین والمسلمات والمؤمنین والمؤمنات والقانتین والقانتات والصادقین والصادقات و
الصابرین والصابرات والخاشعین والخاشعات والمتصدقین والمتصدقات والصائمین
والصائمات والحافظین فروجهم والحافظات والذاکرین الله کثیرا والذاکرات اعد الله لهم
مغفرة واجرا عظیما و یاد کنید ای زنان پیغمبر آنچه در خانهای شما میخوانند از آیات قرآن است و حکمت که شریعت
اسلامست و احکام قرآن بدرستی که خدای لطف کننده و نیکو کار آگاهست و دانا بهمه چیزها مفسران گفتند که سبب نزول
این آیه آن بود که زنان رسول بیامدند و گفتند یا رسول الله حق تعالی مردان را در قرآن یاد کرد و ما که زنانیم ذکری نکرد میکویند در
ما چیزی نیست و طاعت ما قبول نیست ام سلمه گفت این سخن که من گفتم خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول این آیه بر منبر
برخواند و من از شکاف حجره میشنیدم حق تعالی گفت در این آیه بدرستیکه مردان مسلمان و زنان مسلمات و مسلمان
آنست که مطیع و منقاد و در وی عنادی نیست و مردان مومن و زنان مومنه آنست که تصدیق کردند خدا را و رسول را
و آنچه واجب باشد و تصدیق کردند و مردان فرمان برنده و زنان نماز کننده و زنان فرمان بردار و مردان راستگوی و زنان
راستگوی و صادق آنست که در گفتار نکو کردار و نیت صادق باشد و مرد شکیبا و زن شکیبا و صبر کننده بر محنت و بلا
آنست که متواضع بود بدل و زبان و مردان تصدق دهنده و زنان تصدق دهنده و مردان روزه دار و زنان روزه دار
و مردانکه فرج خود نگاه دارند از حرام و مردانیکه ذکر خدای بسیار کنند و زنانیکه خدا را بسیار یاد کنند بساخت
خدای برای ایشان آمرزشی و ثواب بزرگوار روایتست از رسول که هر که در شب بیدار شود و بجنبد و اهل خود را بیدار کند
و دو رکعت نماز کنند ایشان را از جمله خلق بنویسند از جمله آنانکه ذکر خدای بسیار کنند از مردان و زنان ابن عباس گفت
روزی میکائیل بنزد رسول آمد و گفت یا رسول الله بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم عدد ما علم و زنة ما علم و ملاء ما علم هر که این کلمات بگوید او را شش خصلت بنویسند اول نام
او در میان آنان بنویسند که خدا را بسیار ذکر کنند و آن فاضلترین ذاکران باشد و در آن روز برای او در بهشت

درختان

درختان بنشانند و گناه از وی فرو ریزد چون برگ از درخت و خدای تعالی باو نظر کند و هر که اقرار دهد بخدای
و پیغمبر و ولایت امیر المومنین و فرزندان او و دلش موافق زبان باشد داخل باشد در قوله المومنین والمومنات و هر که
خدای باو نظر کند او را عذاب نکند عطا بن ابی رباح گفت هر که کار خود بخدای تفویض کند داخل باشد در قوله المسلمین
والمسلمات و هر که طاعت خدای ادا کند در فریضه و طاعت رسول در سنت داخل باشد در قوله والقانتین والقانتات و هر که
زبان از دروغ نگاه دارد داخل باشد در قوله والصادقین والصادقات و هر که صبر کند بر طاعت و صبر کند از معصیت داخل
باشد در قوله والصابرین والصابرات و هر که نماز کند و از راست و چپ ننگرد داخل در قوله والخاشعین والخاشعات و هر کس
که هر هفته یکبار صدقه بدهد داخل باشد در قوله والمتصدقین والمتصدقات و هر کس که ماهی ایام البیض را روزه گیرد داخل
باشد در قوله والصائمین والصائمات و هر کس که فرج خود نگاه دارد از حرام داخل باشد در قوله والحافظین والحافظات و
هر کس که پنج نماز بادا و شرایط خود بجای آرد داخل باشد در قوله والذاکرات و وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا
قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم ومن یعص الله ورسوله فقد ضل ضلالا
مبینا واذ تقول للذی انعم الله علیه وانعمت علیه امسک علیک زوجک واتق الله وتخفی فی نفسک
ما الله مبدیه وتخشی الناس والله احق ان تخشاه فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها لکی لا یکون علی المؤمنین
حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن وطرا وکان امر الله مفعولا مفسران گفتند این آیه در زینب بنت جحش آمد
و برادرش عبد الله و این زینب دختر امیمه بود و امیمه دختر عبد المطلب عم رسول الله صلعم رسول کس فرستاد بخواستگاری
برای زید بن حارثه که آزاد کرده رسول بود و فرزند خوانده وی زینب پنداشت که رسول او را برای خود میخواهد اجابت
کرد چون بدانست که برای زید میخواهد ابا کرد و گفت من دختر عم رسولم که دادم که بزن مولا و آزاد کرده باشم و او نیز
بجاه برادرش هم همچنین گفت خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت نباشد هیچ مردی مومن و زنی مومنه را که چون خدا و رسول حکم کنند
در کاری در ایشان اختیاری باشد در کار خدا و رسول هر که در خدا و رسول عاصی شود بدرستی که او گمراه باشد گمراهی پیدا
در وقت زینب چون این آیه بشنید گفت راضی شدم و کار در دست تو کنم اکنون فرمان تست رسول او را بزید داد
و مهر رسول بداد ده دینار و شصت درم و مقنع و ازاری و چادری و پنجاه مد از طعام و سی صاع خرما و از
نقل است چون گفت تو آنکس را که حق تعالی بر وی نعمت کرده با نکر بتوفیق دادن تا او را آزاد کردی و تو نیز نعمت کردی باو تخصیص

داد بخود و پرسش خواندی مخالفان گویند سبب نزول آیت آن بود که رسول صلعم در سرای زید بن حارثه رفت زینب را دید
خویشتن را بر آراسته محبت وی در دلش افتاد گفت سبحان الله مقلب القلوب والابصار چون زید باز آمد زینب
این حکایت با وی بگفت زید بدانست که در دل رسول صلعم افتاده است خدای تعالی کراهیت آن زن در دل زید انداخت
زید بیامد و گفت یا رسول الله مرا این زن نمی باید میخواهم که طلاقش دهم گفت چرا مگر تهمتی هست گفت نه جز خیر نیست
اما مرا با وی خوش نیست رسول صلعم گفت برو و زن خویش نگاه دار و در دلش خلاف این بود میخواست تا زید طلاقش (دهد)
تا او را بزنی کند زید او را طلاق داد چون عدت وی بسر آمد رسول صلعم بزید گفت ترا می باید رفتن و زینب را برای من
خواستن که مرا بر کسی دیگر اعتماد نیست گفت تا معلوم زینب را ازین حدیث خبر کند او در چشمش بجلال آن آمد که بود (در)
وی نگاه نتوانستم کردن از حرمت رسول صلعم پشت بروی کردم و گفتم ای زینب ترا بشارت باد که رسول خدای ترا میخواهد
او گفت فرمان او راست رسول صلعم او را بخواست و این همه روا باشد مگر آنکه نشاید که عاشق شود و از آنکه متنفر باشد
و خدای پیغمبر را از شهوات نگاه دارد تا موسوی نباشد تبقص غرض او از اجابت دعوت ایشان و نیز نشاید که در روی (بیگانه)
چندان نگاه کند که شهوت او در حرکت آید و عشق بروی مستولی شود اما آنچه در اخبار اصحاب ماست آنست که رسول (صلعم)
روزی در سرای زینب در آمد زینب آنکس بود که در میان حجره نشسته طیب میسود چون چشمش بروی افتاد گفت سبحان
الله و تبارک الله احسن الخالقین چون زید در آمد زینب او را ازین خبر داد زید گفت شاید که در دل رسول (صلعم)
افتاده باشد میخواهی که ترا رها کنم گفت ترسم که رها کنی و وی نخواهد که بزن کند و از زید پیش رسول صلعم آمد و گفت (میخواهم)
زینب را رها کنم گفت چرا هیچ تهمتی افتاده است گفت لا والله من از وی جز خیر و نیکوئی ندیدم لیکن او بر من بزرگی (میکند)
برای شرف که دارد رسول صلعم برا گفت امسک علیک زوجک زن خود را نگاه دار و از خدای بترس و وی را طلاق (مده)
و نیت مکن او را بر نجانید نخود و نکبر بر تو و تخفی فی نفسک خطاب با رسولست صلعم میگوید در نفس خویش (پنهان)
میکنی آنچه خدای آنرا آشکارا کردانند و آن آن بود که در نفس رسول صلعم بود و در خاطرش که اگر زید او را
طلاق دهد وی را بنکاح کند و از ملامت مردمان میترسید که گویند رسول وی را فرمود که زن خود را (طلاق)
بده چون طلاق داد وی را بخواست خدای تعالی آنچه در ضمیر وی بود خبر داد و گفت از ملامت مردمان میترسی
و خدای اولیتر است از آنکه از وی بترسی مراد باین خشیت خشیت تقوی نیست بلکه خشیت حیاست یعنی از

مردمان

مردمان شرم میداری از اظهار آن و اولیتر آنست که از خدا شرم داری در اظهار آن پس آنکه زید حاجت خود تمام
کرد و بگذارد و تفصیل او را از خویش گشت او طلاقش داد و زینب عدت بداشت [illegible] زینب بتو دادیم چون عدت (زینب)
تمام گشت رسول صلعم زید را گفت بر کسی دیگر اعتماد نیست ترا بباید رفت و برای من زینب را خواستاری
نمودن زید گفت رفتم زینب خمیر میکرد چون وی را بدیدم بزرگ شد در چشم من آنچه گفتم نتوانستم کردن و نگاه کردن (بوی)
پشت بروی کردم و گفتم ای زینب بشارت باد ترا که رسول صلعم ترا میخواهد زینب خوشنود گشت گفت من هیچ نکنم
تا با خدای مشورت نکنم برخاست و بجای نماز خود رفت خدای تعالی آیت فرستاد که زوجناکها رسول صلعم وی را
تزویج کرد و مهلت ساخت که برای هیچ زنی از زنان خود چنان نساخته بود و آنکه خدای تعالی بیان کرد حکم را تا بر زنان (بود)
تا بر مومنان حرجی نباشد در حق زنان پسرخواندگان ایشان چون پسرخواندگان زنان خود را رها کنند
اگرچه دخول کرده باشند یعنی پسرخواندگان ایشان روا بود نکاح کردن ایشان زنان در جاهلیت چنان بود که (زن)
کسی را که وی را پسر خوانده بود که فرزند بود ندی نخواستندی خدای تعالی خواست تا آن حکم اهل جاهلیت مرتفع کرد
و فرمان خدای تعالی در نکاح زنان پسرخواندگان نافذ کرد ما کان علی النبی من حرج فیما فرض الله له سنة
الله فی الذین خلوا من قبل وکان امر الله قدرا مقدورا الذین یبلغون رسالات الله ویخشونه ولا یخشون
احدا الا الله وکفی بالله حسیبا ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین
وکان الله بکل شیء علیما بر پیغمبر بزرگوار هیچ حرجی نیست در آنچه تقدیر کرده بود و فرض کرد یعنی بیان کرد حق تعالی
انحلال کردن نکاح زینب که زن پسر خوانده وی بود سنة الله فی الذین خلوا طریق خدای و نهاد او در حق پیغمبرانی
که پیش از تو بودند آنچه مباح کرد و حلال کرد تا بند برای ایشان زنان پسرخواندگان ایشان و عنوان در نکاح کردن
زیاده بر آنچه دیگران کنند چنانکه داود را صد زن بود و سلیمان را سیصد زن و هفتصد سریه و بر ایشان هیچ حرجی
نبود و بر تو ای پیغمبر که محمدی هیچ حرج نباشد در خبر است که عایشه و زینب با یکدیگر مفاخرت کردند عایشه گفت من
آنم که نقص من از آسمان فرو آمد زینب گفت من آنم که نکاح من از آسمان فرود آمد [illegible] و گفت من از شما
کرامی ترم و سفیر شما امین [illegible] شما دادند و سفیر رسول و خدای مرا برسول داد فی قوله زوجناکها و تو
فرمان خدا منزل بر پیغمبر از تقدیر مقدر و قضای مبرم بود خدای را تقدیر مقداری که در وی هیچ تفاوتی

از جهت حکمه

باشد ان پیغمبرانی که پیغام خدای رسانیدند و میرسانند و از خدای میترسند و جز از خدای از کسی نمیترسند و بس است خدای
حساب کننده و نگاه دارنده خلقان آنکه که رسول صلعم زینب را زن کرد منافقان زبان طعن دراز کردند و گفتند محمد
نهی میکند ما را آنکه زن پسر خود را بزنی کنیم و او زن زید را نکاح کرد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت محمد که رسول خداست
پدر هیچکس نیست از مردان شما نه زید و نه غیر زید بحقیقت تا نکاح زن او بر وی حرام باشد بعد از مفارقت از وی و او
قاسم بود و طیب و مطهر و ابرهیم از صلب وی دید حسن و حسین از صلب فاطمه علیهم السلام و رسول حسن و حسین را پسر خود
برالطلاق فی قوله ان هذان ریحانتای من الدنیا ابنی هذان بنا ریحان من اند و حضرت امیر المومنین ع روزی در صفین محمد حنفیه
را گفت انت ابنی حقا تو پسر منی گفتند یا امیر المومنین حسن و حسین چرا تو را پسر نیستند گفت هما ابنا رسول الله انا ابوهم
پسران رسول خدایند و این برای آن گفت که رسول صلعم گفته است ان کل بنی بنت ینسبون الی ابیهم الا اولاد فاطمه فانا ابوهم
هر نسبی که دختر را باشد او را نسبت با پدر نکنند الا فرزندان فاطمه که من پدر ایشانم و در این هیچ شک نیست کسانی اگر گویند
حسن و حسین فرزندان رسول نیستند برای آنکه خدای گفت محمد پدر هیچکس نیست از مردان شما و حسن و حسین علیهما السلام مردان ایشان نیستند
رسول اند و فرزندان کما فی قوله تعالی ندع ابناءنا و ابناءکم و لکن رسول خداست و آخر پیغمبران و باز پسین ایشان محمد بن حسن
روایت کرد از پدر که رسول صلعم فرمود که انا محمد و انا احمد و انا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی و انا العاقب الذی لیس بعدی نبی
گفت من محمدم و احمدم و من آن حاشرم که خدای تعالی بر پی و اثر من خلقان را حشر کند و من عاقبم که از پس من دیگر پیغمبری نباشد و کان
الله بود خدای و باشد بهمه چیز عالم و دانا یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و
اصیلا هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور و کان بالمؤمنین
رحیما تحیتهم یوم یلقونه سلام و اعد لهم اجرا کریما یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا
و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا و بشر المؤمنین بان لهم من الله فضلا
کبیرا و لا تطع الکافرین و المنافقین و دع اذاهم و توکل علی الله و کفی بالله وکیلا ای مومنان ذکر
خدای را بسیار یاد کنید ابن عباس گفت خدای تعالی هیچ چیز فریضه نکرد الا که از آن حدی معین کرد و سقوط آن بعذر
باز بست الا ذکر او را که از او حدی ننهاد و گفت در همه احوال یاد کنید در شب و روز و نگاه و بیگاه و در سفر و حضر و بیماری
و تندرستی و پنهان و آشکارا ابو سعید خدری گفت از رسول صلعم شنیدم که گفت ذکر کنید که ان بسیار باشند که چندانکه

قوله تعالی ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل شیء علیما

قل تعالوا

ذکر

او کنند که مردمان گویند که دیوانه است و ذکر بدو وجه باشد بدل و زبان اما بدل چنان باید که یک لحظه فراموشت
نبود و اما ذکر بزبان هم شرط است تا علامت محبت ظاهر کرده که من احب شیئا اکثر ذکره و تسبیح کنید بامداد
و شبانگاه مفسران گفته اند که نماز بامداد و شام و خفتن خواسته است مجاهد گفته مراد این کلمات است که سبحان الله
والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هو الذی او ست آن خدای که صلوات می دهد بر شما
و فرشتگان صلوات میدهند صلوات خدای رحمت اوست بنی اسرائیل موسی را گفتند ایصلی ربنا خدای ما صلاة
باشد از خدای که صلوات می دهد بر شما وحی آمد که ای موسی بگوی که صلوات من رحمت من باشد و رحمت من واسع است
بهمه چیزی برسد و صلوات از فرشتگان استغفار و آمرزش خواستن است لیخرجکم تا بیرون آرد شما را از تاریکی کفر
و معصیت بنور ایمان و معرفت و او بمومنان بخشاینده و مهربان است سلام بر ایشان روزی که بخدای رسند یعنی با
جوار رحمت او و سلام بود از خدای و فرشتگان بر ایشان براء بن عازب گفت مراد آنست که چون ملک الموت را ببینند
سلام کنند ابن مسعود گفت چون ملک الموت بقبض روح بنده مومن رسد السلام علیک ربک یقرئک السلام و ساخت
برای ایشان مزدی با کرامت و بزرگوار آنکه خطاب کرد رسول صلعم را و گفت ای پیغمبر بزرگوار ما ترا فرستادیم تا گواه باشی بر
خلقان و بر ایشان گواهی و مژده دهنده بر بهشت و بیم کننده باشی کافران را بدوزخ و باز خواننده باشی مردمان را باطاعت
خدای بامر و فرمان او و چراغ باشی روشن که بتو راه یابند در ظلمت و تاریکی ضلالت و جهالت و نامدی باشد بمعجز
نبوت تو دید عالم عالم بینش را چنانکه چراغ مدد است مر نور چشمها را آنکه که رسول ایشان را فرمود که بشارت ده مومنان را
ایشان را از خدای فضل بزرگوار است و ثواب بیشمار و فرمان مبر کافران و منافقان را و دست از رنج ایشان بدار و توکل
و اعتماد بر خدای کن که او کافی و بسنده و کیل و کارگذار است بنده را یا ایها الذین آمنوا اذا نکحتم المؤمنات ثم
طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فما لکم علیهن من عدة تعتدونها فمتعوهن و سرحوهن سراحا جمیلا
یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن و ما ملکت یمینک مما افاء الله علیک و بنات
عمک و بنات عماتک و بنات خالک و بنات خالاتک اللاتی هاجرن معک و امرأة مؤمنة ان وهبت نفسها
للنبی ان اراد النبی ان یستنکحها خالصة لک من دون المؤمنین قد علمنا ما فرضنا علیهم فی ازواجهم و ما ملکت
ایمانهم لکیلا یکون علیک حرج و کان الله غفورا رحیما ای مومنان چون نکاح کنید با زنان مومنه پس آنگه طلاق دهید

پیش از آنکه با ایشان خلوت کنید و نزدیکی نمایید بر ایشان هیچ عده نباشد در حال شوهر توانند کرد و این دلیلست بر آنکه
عده حقیست واجب بر مرد از بر زنان و اگر با ایشان عقد کرده باشید و ذکر مهر نکرده باشید ایشانرا متعه
و متعه بتقدیر مرد باشد چنانکه گفت علی الموسع قدره وعلی المقتر قدره و رها کنید ایشانرا رها کردنی نیکو چنانکه ضرری
بایشان نرسد مفسران گفتند سراحا جمیلا آن باشد که بیرون از مهر ایشان چیزی بدهید بر سبیل استحباب و در این
دلیلست بر آنکه طلاق پیش از نکاح درست نیست برای آنکه گفت نکحتم و ثم طلقتم و ثم مهلت و تراخی باشد چنانکه
روایت کرده که پیش علی بن الحسین زین العابدین ع نشسته بودیم مردی آمد و گفت یا ابن رسول الله من گفتم که فلان دختر
طالق است اگر من آنرا زن کنم بعد از آن نکاح بکردم آیا طلاق واقع باشد گفت نه برای آنکه خدای ابتدا بطلاق نکرد
ابتدا بنکاح کرد آنگه بطلاق فقوله اذا نکحتم المؤمنات ثم طلقتموهن و جابر بن عبد الله انصاری از رسول ص روایت
کرد که او گفت لا طلاق قبل النکاح طلاق نباشد پیش از نکاح و دیگر آنکه طلاق ابطال نکاحست تا نکاح نباشد
ابطال نباشد ای پیغمبر ما حلال کردیم بر تو زنانت را آنانکه ایشانرا اگر مهر بدادی از زنان آزاد و آنرا که
بدست تو ما ملک آن شد چون ماریه و جویریه و صفیه از آنچه خدای بغنیمت بتو رسانید و دختران عم تو آن
عبد المطلب و دختران خال و خاله تو از زنان بنی زهره آنانکه با تو هجرت کردند ام هانی گفت رسول ص مرا خطبه کرد
و من اجابت کردم عقد نابسته این آیت آمد رسول ص گفت تو مرا حلال نباشی برای آنکه تو با من هجرت نکردی و
امرأة مؤمنة و حلال کردیم زنی مؤمنه را اگر خود را بر رسول هبه کند بی مهر و نکاح بلفظ هبه خاص بر رسول ص
بشرط آنکه رسول ص طلب نکاح وی کند و وی را قبول کند خالصة لک خالص ترا است این نکاح و ترا حلالست
حلال نیست جز رسول ص را هیچ زن بود که خود را هبه کرده بود بر رسول قتاده گفت میمونه بنت حارث بود امام زین
العابدین ع گفت ام شریک بنت جابر الاسدیه بود قد علمنا ما فرضنا ما دانیم آنچه فرض کردیم بر ایشان یعنی
بر مردان در حق زنان ایشان که چهار شاید و اجر لازم باشد ایشانرا از نفقه و کسوه و غیر آن و ما ملکت ایمانهم
و در آنچه ملک شد دستهای ایشانرا از پرستاران و این برای آن کردیم تا بر تو حرج نباشد در نکاح ایشان
و خدای آمرزنده و مهربانست ترجی من تشاء منهن وتؤوی الیک من تشاء ومن ابتغیت ممن عزلت
فلا جناح علیک ذلک ادنی ان تقر اعینهن ولا یحزن ویرضین بما آتیتهن کلهن والله یعلم

ما فی قلوبکم وکان الله علیما حلیما لا یحل لک النساء من بعد ولا ان تبدل بهن
من ازواج ولو اعجبک حسنهن الا ما ملکت یمینک وکان الله علی کل شیء رقیبا
بعضی از مفسران گفتند که سبب نزول این آیت آن بود که بعضی زنان رسول ص بر یکدیگر رشک بردند و هر یکی از رسول
از روی دیگر چیزی خواستند و رسول ص از ایشان هجرت کرد تا یکماه تا این آیت تخییر آمد و خدای تعالی رسول را فرمود که ایشانرا
مخیر کرد میان دنیا و آخرت هر که از ایشان اختیار دنیا کند دستار و بیابد و هر که اختیار خدا و رسول کند او را
نگاه دارد چون قانع شده است بآنکه مادر مؤمنان باشند و از پس تو دیگر شوهر نکنند و حکم ترا باشد و قسمت تو در ایشان
شود تا آنکه بخواهی تاخیر کنی و باز پس داری و آنکه خواهی با خود ماوی دهی و بخود نزدیک کنی و اگر خواهی تفضیل نهی
بعضی را بر بعضی و ایشانرا با تو اختیاری نباشد رسول ص با آنکه خدای او را مخیر کرده بود در میان ایشان سوی نگاه
داشت در هیچ چیزی حکم نکرد که رسول خواست که رسول ص ایشانرا طلاق دهد او حق خود را از نفقه و کسوه ترک کرد و نوبت
خود بعایشه داد و آن سوده بود و بعضی گفتند که چون این آیت آمد رسول ص پنج زن را ارجا کرد و آن سوده بود و جویریه
و صفیه و میمونه و ام حبیبه و چهار را ماوی کرد و آن عایشه بود و حفصه و ام سلمه و زینب و میان ایشان در قسمت مساوات
مساوات کرد تاخیر کنی و باز پس داری آنکه خواهی از این زنان و ماوی و جای دهی با خود آنکه خواهی و من ابتغیت و اگر ترا
که خواهی آنانکه عزل کرده باشی باز آری بر تو حرج و بزه نیست ذلک ادنی این که با اختیار تو تفویض کرده اند نزدیک
تر است بآنکه روشن شود چشمهای ایشان برای آنکه میان در ارجا و ایوا و عزل و ابتغا تسویه کنی و دلهای ایشان
بآن خوش باشد و آنچه و اندوه گین نباشند و بآنچه بایشان دهی راضی باشند و خدای میداند آنچه در دلهای
شماست از وعد است کسی اگر راضی نباشد بآنکه خدای تعالی این آیت رسول ص تفویض کرد و خدای تعالی همیشه دانا
و بردبار بوده است و بعضی گفتند که لا یحل لک النساء من بعد بعضی مفسران گفتند این که چون
این تخییر آمد زنان رسول را بدانکه اگر خواهند دنیا اختیار کنند و رسول ایشانرا طلاق دهد و اگر اختیار خدا و
رسول کنند رسول ایشانرا طلاق ندهد ایشان اختیار خدا و رسول کردند خدای تعالی این فرستاد که چون ایشان
با تو بساختند و ترا اختیار کردند تو نیز کسی دیگر بر ایشان اختیار مکن ترا حلال نیست پس از این زنان و نیز که
ایشانرا رها کنی و بدل ایشان زنان دیگر خواهی اگر چه حسن و جمال ایشان ترا بعجب آید و بشگفت آید مگر آنکه ملک تو شود

ایشانرا

دست او را و ملک یمین تو باشد که ترا حلال باشد ضحاک گفت که معنی آنست که روا نیست ترا بدین زنان که داری
بدل کنی بعضی ایشان از طلاق و هیچ زنان دیگر کنی پس طلاق ایشان حرام کرد برای حرمت آنکه مادر مومنان اند
و اختیار خدا و رسول کردند برای رسول ایشان را اما نکاح زنان دیگر بر او حلال بود عطا گفت که عایشه گفت که
رسول خدای از دنیا نشد تا زنان بر وی حرام نکردند و گفته اند که حکم این منسوخ است و تلاوت گفته اند
جاهلیت عادت بودی که بدل کردندی یکی زن خود پیش وی فرستادی تا وی زن خود پیش او فرستادی خدای تعالی
با ایشان از این نهی کرد یک روز عیینة بن حصین در حجره رسول شد بی دستوری و عایشه پیش رسول بود رسول
گفت چرا دستوری نخواستی گفت یا رسول الله من عمر کرده ام هیچ قبیله از مضر دستوری نخواستم آنگه گفت این سرخ
کیست که در پهلوی تو نشسته است گفت عایشه عیینه گفت افلا انزل لک عن احسن الخلق خواهی که من از تو او بنکو
ترین خلق فرا ایم رسول گفت خدای تعالی این بر من حرام کرده است چون بیرون شد عایشه گفت این کیست رسول گفت
هذا احمق مطاع و انه سید قومه که تو می بینی او احمق است که در فرمان او ده هزار از قوم خویش است با این حماقت که بینی
و کان الله و بود خدای بر همه چیز حافظ و نگاه بان یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم
الی طعام غیر ناظرین اناه ولکن اذا دعیتم فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا ولا مستانسین لحدیث
ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحیی منکم والله لا یستحیی من الحق واذا سالتموهن متاعا فاسالوهن
من وراء حجاب ذلکم اطهر لقلوبکم وقلوبهن وما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنکحوا
ازواجه من بعده ابدا ان ذلکم کان عند الله عظیما ای مومنان و گروندگان در سرای و خانهای
رسول مروید الا آنوقتی که شما را دستوری دهند به آنکه منتظر باشید وقت طعام رسول را و در خانه او چون
شوید منتظران نباشید که طعام در رسد مفسران گفتند آیه در شان ولیمه زینب آمد در خانه ام سلمه که جماعتی
اینجا پیش رسول آمدند طعام بخوردند و مقام کردند دیرگاه و رسول از حضور ایشان رنجور بود چه اگر شرم داشت
که ایشان را گوید که بیرون روید خدای تعالی این آیه فرستاد لکن اذا دعیتم و چون شما را دعوت کنند در روید
طعام بخورید برخیزید و پراکنده شوید هر کسی بکار خویش و هیچ حدیث انس مکنید برای سخن گفتن و در خانه
رسول منشینید که آن سخن را پیغامبر بخواند و او شرم میدارد از آنکه شما را گوید که بیرون شوید و خدای تعالی از حق شرم ندارد

یعنی او را مانع نباشد از گفتن حق چنانچه شما را حیا مانع باشد یکی از بزرگان گفت ادب گران جانان این بس که خدای
تعالی گران جانی ایشان احتمال نکرد فاذا طعمتم فانتشروا آنگه گفت چون از زنان متاعی و قماشی خواهید از پس پرده خواهید
گفت سبب نزول آیه آن بود که روزی جماعتی پیش عایشه پیش رسول حاضر بودند رسول فرمود تا طعام پیش آوردند
میان ایشان آمد و شد میکرد و طعام می آورد و می نهاد دست مردی بدست عایشه آمد رسول را خوش نیامد
خدای تعالی آیه حجاب فرستاد ذلکم اطهر لقلوبکم یعنی سخن گفتن با زنان از پس پرده پاکتر است دلهای شما را و دلهای ایشان را
دورتر از تهمت و نیست شما را و نباشد که رسول الله را برنجانید و نه آنکه زنان او را پس از وی زن کنید که ایشان بر شما ابدا حرام اند
چه این کار نزدیک خدای کاری بزرگ است و گناهی عظیم مقاتل گفت که طلحة بن عبید الله گفت ما را نهی میکنند از آنکه با دختران
عم خود سخن گوییم مگر در پس پرده والله که اگر محمد بمیرد من عایشه را زن کنم خدای این آیه فرستاد ان تبدوا شیئا او تخفوه
فان الله کان بکل شیء علیما لا جناح علیهن فی ابائهن ولا ابنائهن ولا اخوانهن ولا ابناء اخوانهن
ولا ابناء اخواتهن ولا نسائهن ولا ما ملکت ایمانهن واتقین الله ان الله کان علی کل شیء شهیدا ان
الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما حق تعالی بر سبیل تهدید و وعید
گفت اگر شما چیزی را آشکارا کنید یا پنهان دارید خدای همه چیز را داناست بر وی پوشیده نماند و چون آیه حجاب آمد
پدران و پسران و برادران گفتند یا رسول الله ما نیز هم از پس پرده با مادران و خواهران خود سخن گوییم خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت هیچ حرجی و بزه نیست بر زنان که در پیش پدران روند و پسران و برادرزادگان و خواهرزادگان
خود روند و با ایشان سخن گویند و نه بر زنان ایشان و در آنچه دست ایشان مالک گشته از پرستاران ایشان
مفسران گفتند که ذکر عم و خال نکرد برای آنکه ایشان به منزله مادر و پدر باشند و بعضی گفته اند که مکروه است پیش ایشان رفتن
برای آنکه ایشان صفت کنند پسران خود را و نه اهل برای آنکه گفت که زنان بیگانه صفت کنند برای شوهران و پسران خود
و همچنین کنیزکان آنگه وعظ کرد زنان او را و گفت از خدای بترسید که خدای تعالی بر همه چیز گواهست بدرستی که خدای و فرشتگانش
صلوات میدهند بر پیغمبر صلوات از خدای ثنا باشد و رحمت و از فرشتگان استغفار باشد و ترحم ای مومنان و گروندگان
شما نیز صلوات فرستید بر پیغمبر و گردن نهید و فرمان برید امر وی را گردن نهادنی و سلام کنید بر وی سلام کردنی چون این آیه
آمد گفتند یا رسول الله بر تو سلام چگونه می باید کرد بگو تا بر تو سلام کنیم گفت بگویید اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم

واله ابرهيم انك حميد مجيد انكه كفت خداى بر من موكل كرده است دو فرشته تا هر كه نام من برد و بنده مومن بشنود بر من
صلوات فرستد دو فرشته كويند غفر الله لك خداى ترا بيامرزد خداى و فرشتكان كويند امين و اكر بر من صلوات نفرستد
دو فرشته كويند لا غفر الله لك خداى ترا نيامرزد خداى و فرشتكان كويند امين إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا
بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ
ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا آنانكه مى رنجانند خداى و رسول خداى را و رنجانيدن حق
خداى صورة نسبت بند پس مراد آن باشد كه فعلى كنند كه اكر او غيرى باشد ازان بيازارى شود يا انكه دوستان خداى را
و رنجانيدن دوستان خداى رنجانيدن خداى باشد ازانجا كه دوست بجهد دوست بجوش شود ابن عباس كفته اين جهودانند كه
كفتند يد الله مغلولة و ان الله فقير و نحن اغنياء و ترسايانند كه كفتند ان الله ثالث ثلاثة و مشركان كه كفتند الملئكة بنات الله
و عكرمه كفت صورت كرانند ازانجا كه ميخواهند تا همچون صورتى كه خداى آفريد صورتى كنند در خبر آمده است كه رسول
كفت خداى تعالى كفته است كه كيست ظالمتر ازانكس كه ميخواهد تا مثل خلق من خلقى آفريند كو بروند و پروانه را آفرين يا مورچه را
و رسول كفت لعن الله المصورين انانكه خداى و رسول را مى رنجانند خداى ايشانرا لعنت كرد در دنيا و آخرت و بساخت
براى ايشان عذابى خوار كننده و برمىدارند بخود اثمى و بزه ماننده بهتانى و بزه هويدا و روشن كه رنجانيدند
مقاتل كفت ايزد در حق امير المومنين على عم آمد كه جماعتى وى را مى رنجانيدند از على بن ابى طالب عم روايتست كه روزى رسول
يك تار موى خود بكرفت و كفت يا على من اذى شعرة منك فقد اذانى و من اذانى فقد اذى الله و من اذى الله فعليه لعنة الله
هر كه تار موى ترا برنجاند مرا رنجانيده باشد و هر كه مرا برنجاند خداى را رنجانيده باشد و هر كه خداى را برنجاند خداى
لعنت كند و از رحمت خود دور كند ضحاك و سدى كفتند جمعى از متهتكان بشب بيرون مى آمدند و چون زنان
بقضاى حاجت شدندى عقب ايشان رفتندى و انكشت بر ايشان زدندى اكر كسى با ايشان درى مى خود حاصل كردى
و اكر ايشان زجر كردندى بكريختندى زنان اين حال با شوهران كفتند شوهران ايشان رسول را خبر كردند خداى اين آيه
فرستاد يا ايها النبى قل لازواجك بكوى اى رسول زنان خود را و زنان مومنان كه فرو كذارند بر خود چادرها و رو
و كتفهاى خود تا بان بپوشند و خود را از كنيزان ممتاز كنند و چنانچه در جاهليت عادت ايشان بود بيرون نروند

كه آن نزديكتر است بانكه ايشانرا بشناسند و بدانند كه زنان آزادند با ايشان آن معامله نكنند كه بر پرستاران كردندى
و زنان آزاد در ان عهد اختيار نا كردندى اين رشك و بود خداى و باشد آمرزنده و مهربان لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ
وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا مَلْعُونِينَ
أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا يَسْأَلُكَ
النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ
لَهُمْ سَعِيرًا خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا اكر منافقان باز نه ايستند از عداوت و دشمنى رسول
و مومنان و انكسان كه در دلهاى ايشان مرض و ريبى است از فاسقان از رنجانيدن زنان مومنان و كسانى كه خبرهاى
دروغ در مدينه مى افكنند از منافقان و اين چنان بود كه چون جماعتى بغزوات و سفر شدى ايشان خبر در افكندندى كه ايشان را
بكرفتند و بكشتند و منهزم كرديدند و مانند اين خبرها كه سبب حزن و ضعف دل اهل اسلام بودى خداى تعالى كفت اكر اين منافقان
از مثل اين سخنان باز نه ايستند ما ترا اى محمد بر ايشان مسلط كردانيم تا بكشى ايشان را و بجز ايشانرا از مدينه بيرون كنند پس انكه
مجاورت تو نكنند در مدينه مكر زمانى اندك كه پس ازان هلاك و مستاصل شوند انكه وصف كرد ايشانرا و بيان كرد حكم
ايشان ملعونين و اينكه كانند و لعنت خدا مانده كه هر كجا كه ايشانرا بيابند بكيرند و بكشند كشتنى
كفت منافقان خواستند تا نفاق خود اشكارا كنند چون اين آيه آمد اشكارا نتوانستند كرد سنة الله نهاد و طريقه
كرد بانكه هر كجا كه منافقان را بيابند بكشند چنانكه سنت و طريقه او بوده در حق انان كه كذشتند از پيغمبران با منافقان
ايشان و هركز نيابى سنت خدا را تغييرى و تبديلى مى پرسند ترا كافران از قيامت و وقت او بر سبيل انكار و جهودان بر سبيل
امتحان بكوى كه علم آن بنزديك خداست و تو چه دانى تواند بود كه قيامت نزديك باشد خداى تعالى لعنت كرد كافران را و بساخت و بنهاد
ايشان دوزخ را كفته كه پيغمبر با ايشان ... قيامت جاويد و مخلد باشند در ان و هيچ دوست نيابند و هيچ يارى
كه نصرت ايشان كند يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا
أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا روزى كه بكردانند در آتش
دوزخ ... عضوى از اعضاى ايشانرا ... ايشان ميكويند اى كاشكى ما طاعت خداى و رسول

طاعت خدا و رسول نداشتیم خداوندا ایشان ما فرمان بزرگان خود بردیم و مطیع ایشان بودیم ایشان ما را گمراه کردند
ایشان را عذاب دو چندان ده که دیگران را که ایشان هم گمراه بودند و هم گمراه کنند و لعنت کن ایشان را و از رحمت خود دور
لعنت کردنی بسیار محمد بن ابی السری گفت در خواب دیدم که با مردی مناظره میکردم مرا گفتم کثیرا و دوی میگفت کبیرا تا اندک
بودیم رسول را بدیدم از جای بجستم و سلام کردم و گفتم یا رسول الله استغفر لی او هیچ نگفت من گفتم یا رسول الله هذا ان
جابر بن عبد الله روایت کرده اند که ما سألت شیئا قط فقلت لا مرکه از تو کسی چیزی خواست که تو گفتی نه رسول الله بخندید
و گفت اللهم اغفر له گفتم یا رسول الله مرا با این مرد خلافست او میگوید کبیرا و من میگویم کثیرا چه گویی گفت کثیرا الکثیر
ای مومنان و کونوا کالذین مباشید همچون کسانی که موسی را برنجانیدند و موسی آنا خدا مبرا کرد او را از آنچه درحق او گفتند
و او نزدیک خدای با جاه و منزلت بود تا ایذاء موسی بچه وجه کردند گفتند سبب آن بود که موسی هرگز در پیش کسی برهنه
از حیا و شرم قوم گفتند همانا بوی او عیبی است که نمیخواهد تا کسی اندام وی ببیند روزی بر کناره غسل میکرد و جامه بر
سنگی نهاد و چون خواست که جامه برگیرد سنگ از پیش وی بتاخت آمد و موسی بر پی سنگ میرفت تا بر مجالس بنی
بگذشت می بردید تا ورا افعی نیست انگه سنگ بایستاد تا او جامه برگرفت و در پوشید و چندان عصا بر سنگ زد
اثرها بدید آمد این قول و مانند این هیچ معتقد نیست بر آنکه شاید که خدای عورت پیغمبر خود را در میان خلق ظاهر
تا او را از علتی که کمتر باشد تبرئت از نفرت کشف عورت مبرا کند تا ویل درست آنست که سعید جبیر از عبد الله عباس از امیر
المومنین علی ع روایت کرد که گفت چون او را برسیدند که این بد اجه بود که موسی را کردند و خدا تبرئه او کرد گفت اما الذا
بود که بیک روز موسی و هرون با یکدیگر برفتند چون ببعضی کوهها رسیدند حق تعالی قبض روح هرون کرد موسی
و بنی اسرائیل را خبر داد او را گفتند که هرون را ببرد از نزدیک ما و بکشت اکنون باز آمد و میگوید که مرد تو بر وحسد
که ما او را از تو دوست تر میداشتیم خدای تعالی تو تیز ساختیم که بر با مکر فرشتگان را بفرستاد تا هرون را بر گرفتند
و بمحافل بنی اسرائیل آوردند و او میگفت ما قتلنی اخی و اما مات حتف انفی برادر من مرا نکشت مرا اجلت خود برد آنگه
فرشتگان و برا بر گرفتند و جای دفن کردند که کس بر آن مطلع نبود یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا
سدیدا یصلح لکم اعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم و من یطع الله و رسوله فقد فاز فوزا عظیما انا عرضنا
الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان

ظلوما جهولا لیعذب الله المنافقین والمنافقات والمشرکین والمشرکات و یتوب الله علی
المومنین والمومنات و کان الله غفورا رحیما ای مومنان از خدای بترسید و گفتار بصواب گویید لا اله
الا الله عقال گفت سخن حق گویید در حق رسول و زینب بنت جحش تا خدای کار شما بصلاح آرد و گناهان شما
بیامرزد و هر که خدای او و رسول را فرمان برد برما و مطلوب خود ظفر یابد ظفری بزرگ و بزرگوار و چون طاعت
و طاعت رسول خود را بظفر عظیم معلق کرد باید در عقب فرمود که ما عرضه کردیم امانت را بر آسمانها و زمینها
یعنی طاعت و فرمان برداری ایشان با این عظمت و بزرگی که ایشان راست مطیع و منقاد امر ما گشتند در ایجاد و
تکوین چنانچه خواستیم هر یکی را بر شکلی دیگر و صفتی دیگر در وجود آوردیم هیچکدام از این اجرام امتناع نکردند
نمودند و از آن بترسیدند آدمی که او عاقلست و صالح مر تکلیف را ابا کرد و امتناع نمود از طاعت و انقیاد ما
او ظالمست بی جاهل و دانسته غافل مر او را با امانت طاعت برای آنکه لازمست اداء انقیاد ما و حمل آن از تو بترسید
اداء امانت نه برا که چون اداء امانت کند حامل آن نباشد فابین ان یحملنها ابا کردند از آنکه اداء امانت نکنند یعنی ادا
و اباء کردن بترسیدند و آدمی برداشت او را و آنکه او را وصف کرد بظلم برای ترک امانت و بنادانی برای
غافل شد از آنچه سعادت او در آنست با دادن که میتوانست که اداء امانت کند تا بسعادت برسد و تاویل امانت
بطاعت مشتملست از اکثر مفسران گفته اند در مامورات و منهیات از نماز و روزه و غسل جنابت و زید اسلم گفت
روزه و غسل امانتیست که خدای تعالی در گردن مکلفان گذارده است اگر وفا کنند و آن جز خدای نداند ابو
الدرداء روایت کرد از رسول که او گفت پنج چیز است که هر کس بجا آرد با ایمان بهشت برد و دریکی آنکه پنج نماز
بجای آرد برکوع و سجود و ارکان و شرایطش بر وقت خود و زکوة مال بدهد بخوشدلی آنکه گفت عبدی این جز
نکند و ماه رمضان روزه دارد و حج خانه کند چون استطاعت دارد و اداء امانت کند گفتند یا ابا الدرداء
این امانت چیست گفت غسل جنابت و بعضی گفته اند که امانت امانت مردمانست باید هیچ مومنی در معاملتی
بقلیل و کثیر خیانت نکند سدی گفت این امانتها با بلست و این امانت قابیلست که آدم ع حج میرفت و هابیل
دوست میداشت آسمانرا گفت این امانت را می پذیری گفت نه زمین را گفت می پذیری گفت نه کوهها را
می پذیری گفتند نه قابیل گفت این من بسپار تا بازآیی بسیار دیدم صحیح و سلیم او را بقابیل سپرد چون باز آمد

ها بل که گشته بود و بعضی از مفسران گفته‌اند که حمل یعنی خیانت است یعنی قول این باشد که ایشان را کرد ندیم
گناه او ادمی آن گناه بر داشت چنانچه گفت و لیحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم و عرض امانت را بر آسمان و زمین
با آنکه ایشان عاقل نیستند دو وجه گفته‌اند یکی آنکه مراد اهل آسمان و زمین است دوم آنکه این بر وجه تمثیل
است یعنی اگر آسمان و زمین با آنکه ایشان عاقل نیستند با رفعت آسمان و بسط زمین و کوه با صلابت عقل
بودی و امانت بر ایشان عرض کردندی بترسیدندی از آن و قبول نکردندی آدمی از انجا که ظلوم و جهول است
امانت بر داشت و آنکه وفا نکرد گفته‌اند که انسان و جه صورت عموم دارد و خاص است یکی از آن ام که کان ظلوما
جهولا خدای تعالی این همه بر این کرد تا عذاب کند با استحقاق تا آنکه در امانت خیانت کنند از مشرکان و
منافقان که مشرکان آشکارا کنند و منافقان پنهان کنند که تا بپذیرد توبه مومنان از مردان و زنان
بحفظ امانت و ادای آن و آنچه و خدای آمرزنده و مهربانست بیامرزد آنکه از خیانت کردن در امانت
توبه کردند و بخشاید آنانرا که امانت بجای آوردند سوره سبا مکی است پنجاه و چهار آیتست ابی بن کعب
از رسول علیه السلام که هر که او سوره سبا بخواند هیچ پیغمبری نماند الا که او را رفیق و یار باشد بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض و له الحمد فی الآخرة و هو الحکیم
الخبیر یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و هو الرحیم
الغفور شکر و سپاس و ستایش مر خدای را که او راست آنچه در آسمانها و در زمین است بملک و ملک و خلق و تصرف
دران او راست یعنی مانع و منازعی او را و است شکر و سپاس خاص بنعمت آخرت و اوست محکم کار در کارهای دین و دنیا
داننده و آگاه با خبر بوده است و باشد و با خبر از زمین میرود از آب و باران و گنجهای مردگان و با خبر از زمین بیرون آید
از گیاه و جواهر و حیوانات و با خبر از آسمان فرود می آید از باران و فرشتگان و با خبر بر آسمان میرود از اعمال بندگان
و از فرشتگان و او با کمال فضلش بخشاینده است بر بندگان و آمرزنده است و مهربان و قال الذین کفروا
لا تاتینا الساعة قل بلى و ربی لتاتینکم عالم الغیب لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات و لا فی الارض و لا
اصغر من ذلک و لا اکبر الا فی کتاب مبین لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک لهم
مغفرة و رزق کریم و الذین سعو فی آیاتنا معاجزین اولئک لهم عذاب من رجز الیم کافران

که منکر بعث بودند گفتند بطریق استهزا و افسوس که قیامت بما نخواهد آمدن بگوی ای محمد بجواب ایشان که آری بحق خدای
من که هر آینه خواهد آمد بشما آن خدای که داننده غیبست دور نشود و غایب نگردد از وی و از علم او مثقال ذره در آسمان
و نه اندر زمین نه خردتر از آن و نه بزرگتر از آن الا که همه در کتابیست روشن یعنی در لوح محفوظ خدای تعالی
کاینات پیدا و روشن کرده است تا فرشتگان بر و مطلع شوند و ایشان را از آن لطف باشد این برای چه کرد و قیامت
چرا باید تا جزا دهد آنانرا که ایمان آوردند و عمل صالح کردند ثواب ایشان که آمرزش است برای ایشان و ایشانند که ایشانرا
از خدای تعالی آمرزش و روزی بزرگوار یعنی بهشت و آنانکه سعی کردند در ابطال آیات ما با خود تقدیر کردند که ما را عاجز کنند
یا از ما غایب کردن توانند و گریز از ما توانند که ایشانراست عذاب از عذاب دردناک و یری الذین اوتوا العلم الذی
انزل الیک من ربک هو الحق و یهدی الی صراط العزیز الحمید و قال الذین کفروا هل ندلکم علی رجل ینبئکم
اذا مزقتم کل ممزق انکم لفی خلق جدید افتری علی الله کذبا ام به جنة بل الذین لا یؤمنون
بالآخرة فی العذاب و الضلال البعید افلم یروا الی ما بین ایدیهم و ما خلفهم من السماء و
الارض ان نشأ نخسف بهم الارض او نسقط علیهم کسفا من السماء ان فی ذلک لآیة لکل عبد
منیب و می بینند و می دانند آنان که ایشان را علم داده اند یعنی صحابه رسول یا مومنان اهل کتاب چون عبد الله سلام و اصحابش
انچه بتو فرستاده شد از خدای تو یعنی قرآن آن حقست و راه می نماید این قرآن براه خدای عزیز است و ستوده و آن
راه طریق اسلامست و گفتند آنان که کافر شدند بر سبیل استهزاء که می شما را راه نمائیم بر مردی که شما را خبر دهد
که چون بمیرید و در خاک پوسیده و پاره پاره شوید و بغایت در پراگنده گردید شما را آفرینند و در
خلق نو باشید و با این مرد رسول را خواستند افترای دروغ گفته بر خدای یا خود با او جنون هست و آن
دیوانگی دیر ایشان می دارد خدای تعالی گفت نه از این معنی هیچ دوری خواستند یا خود با او نیست ایشان که
با آخرة ایمان آورده اند در عذاب و ضلالت دور اند چون عذاب لوازم ضلالتست گوئی که هر دو قرین یکدیگرند آنکه
کرد ایشان را دلیلی که راه نماید در صحت بعث و نشور و گفت آیا نمی بینند و نمی نگرند آنچه در پیش ایشان
و در پس ایشانست از آسمان و زمین و محیط با ایشان و هر دو مقدور قدرت ویست لیکن که قادر باشد بر آن
قادر باشد بر بعث و نشور و گفته‌اند که مورد آیه مورد تهدید و وعیدست یعنی زمین و آسمان محیط ایشانند

اگر خواهند تا از اکناف و اقطار آن بیرون روند نتوانند اگر ما خواهیم ایشان را بزمین فرو بریم و اگر خواهیم پاره از آسمان
بر ایشان اندازیم بدرستی که درین نظر و تفکر آیتی و علامتی است هر بنده باز گردنده را ولقد آتینا داود منا فضلا یا
جبال أوبی معه والطیر وألنا له الحدید أن اعمل سابغات وقدر فی السرد واعملوا صالحا إنی بما تعملون
بصیر ولسلیمان الریح غدوها شهر ورواحها شهر وأسلنا له عین القطر ومن الجن من یعمل بین یدیه بإذن ربه
ومن یزغ منهم عن أمرنا نذقه من عذاب السعیر یعملون له ما یشاء من محاریب وتماثیل وجفان کالجواب
وقدور راسیات اعملوا آل داود شکرا وقلیل من عبادی الشکور ما داود را دادیم از نزدیک خود فضلی
کتاب زبور و آواز خوش و جواب دادن کوهها او را و گفتیم کوهها را اگر با وی تسبیح کنید آواز خود با آواز وی یکی کردانید
چنانکه او میگوید شما نیز بگوئید و مرغان را نیز گفتیم و امر کردیم با جز کوهها را گفتیم و گفته‌اند که معنی اوبی آنست که
با وی بروید و گفته‌اند که معنی نیز آنست که ما کوهها را همچنانکه مسخر کردیم گفتیم که ما مامور را او بند اکنند طاعت داود و روا
باشد که خدای تسبیح در کوهها آفریده باشد همچنانکه سخن در درخت برای معجزه داود و ما برای داود آهن را نرم
کردانیدیم بی آتش و سندان و سبب آن بود که داود در سیاحت سیر خود هرکس را که دیدی که نشناختی او را از وی پرسیدی
که این مرد که والی شماست چگونه مردیست گفتندی که نیکو سیرت مردیست و عادل پادشاهیست او خدای را شکر کردی روزی
فرشته بر صورت مردی پیش او آمد داود بر عادت خویش از وی پرسید که والی شما چگونه مردیست گفت نیکو مردیست اگر
در وی یک خصلت نبودی گفت آن چیست گفت آنکه از بیت المال میخورد بایستی که از کسب دست خود بخوردی داود گفت بار
خدایا طریقی بدید کن که من از کسب دست خود خورم حق تعالی آهن بر دست وی نرم کرد و او را صنعت زره گری بیاموخت او زره
ساختی و بچهار هزار درم بفروختی چیزی نفقه کردی و چیزی بصدقه دادی و این یکی از معجزات وی بود از علم چون آهن بر دست وی
نرم کردیم او را گفتیم زرهها تمام بالا و فراخ کن و باندازه کن در زره پوستین و میان گوش بر دراز و دراز و نه کوتاه کوتاه
گفته‌اند که معنی آنست که میخهای زره باریک کن تا بجنبد در مجری و سطبر مکن تا حلقه نشکند و گفته‌اند که سرد حلقه زره باشد
یعنی این حلقه‌ها بیک شکل کن تا ملایم باشد و زره او داود بفرمود که زره از هم ببافتی و پیش از وی پیش ازین برای آنکه در دست او نرم بودی بهم تکندی و در
فکندی آنکه داود و قوم وی را گفت کار نیکو کنید و بدی مکنید که من با هر چه شما میکنید عالم و باد را مسخر سلیمان کردیم
باد در بامداد یکماه راه بودی در شبانگاه رفتن یکماه راه بودی و حسن بصری گفت در بعضی کتب خواندم که سلیمان را جیدر جلد
بر سنگی

سبا

بر سنگی نوشته دیدند که بعضی از اصحاب سلیمان بودند که بامداد بکدا اصطخر بیامدیم و قیلوله اینجا کردیم و شبانگاه فخنا الله
بشام باشیم روایت کرده که سلیمان نیز بامداد از زمین عراق بیامدی و قیلوله کردی و نماز بکوبلخ کردی باد او را تا شکر
گاه او را رکوعی و مرغان نیز هوا سایه بر ایشان افکندی انگاه از بلخ بترکستان و از آنجا بچین و نفت و بزمین فارس آمدی
و چند روز آنجا بودی و از آنجا بامداد برکرفتی و بلشکرگاه آمدی و غار شام بمدینه تدمر که شهر او بود اما ابن زید گفت
سلیمان را مرکبی ساخته بود از چوب و آن را هزار رکن بود و هر رکنی هزار خانه که لشکر او از جن و انس آنجا بودندی در
زیر هر رکنی هزار دیو بود که آن مرکب برگرفتندی و از زمین برداشتندی انگه بادی نرم بیامدی و یکماه راه بردی تا بوقت
قیلوله آنگه فرود آوردی و نماز دیگر برگرفتی یکماه راه ببردی انجا که سلیمان فرمودی که مردم کلاه بنه خبر داشتندی سلیمان
آمده بود با لشکر و روان کردیم برای وی چشمه مس را چنانکه سه شبانروز از معدن خود بر میآید سه شبانروز بر زمین
بود و انجا امروز نیز بماند و رسته ایست اصل همه از آنجاست که در عهد سلیمان بیرون آمد و من الجن و از جنیان بعضی
بودند که در پیش او کار کردندی بفرمان خدای و هر که از فرمان ما بگشتی در کار او از ین جنیان او را از عذاب آتش سوزان
بچشانیدیم در دنیا و گفته‌اند که مغیان گفته‌اند که بچشانیم او را عذاب دوزخ در آخرت اما آنکه گفته‌اند در دنیا گفته‌اند که از جنیان
بودند که حق تعالی دو فرشته را موکل کرده بود بر آن جنیان تا از بازار آتش در دست گرفته هر کسی که از فرمان سلیمان پای بیرون
نهادی انشان او را بتازیانه یکی بزدی و همه را بسوختی این جنیان برای او میکردند آنچه او میخواست از محرابها گفت مسجدها و شکوهها و تماثیل
و صورتهای آبگینه گفته‌اند بود و جانب تخت سلیمان دو شیر ساخته بودند و بر بالای سرش دو کرکس ساخته بودند چون
پای بر سر برنهادی این دو شیر دستها بگسترانیدندی تا او پای بر آنجا نهادی و بر سریر نشستی و چون بنشستی آن دو کرکس پرها دیم کستردندی
تا او را سایه کردی و از آفتاب بنخت سلیمی نیز دانستی که چگونه بر تخت باید نشست چون بخت النصر بعد از سلیمان بر بنی اسرائیل غالب
شد خواست تا بر جای سلیمان نشیند ندانست که چگونه کند پای بر نهاد شیر دست برآورد و بر ساق او زد ساق او مجروح کرد
بعد از آن کس را زهره نبود که آن سریر را جا کرد برانجا بنشستی بتوانست که بر آن کرسی نشود اصحاب سیر گفته‌اند از جمله جنیان
برای او بنا کردند بیت المقدس بود و جفان بود که بر آل ابراهیم بر کرکردند تا ایشان بکثرت عدد جای رسیدند که عدد ایشان
خدای داند چون نوبت بداود رسید ایشان بر کثرت خود منتهی شدند تکبر و عصیان گرفتند و ظلم و معصیت آغاز کردند
خدای نعم و حکم بداود داد و وعده که وعده کرده با ابراهیم در فرزندان او که عدد ایشان بجای رسانم که کس نداند مگر

من با بجا آوردن تسلیم کردن فرزند خود را بذبح چون بان وعده وفا کردم و آن نعمت تمام کردم آن نعمت را کفران کردند بدل
و در من طعنه شدند اکنون بدان ای داود که قسم خورده ام که ایشان را بیکی از این سه چیز ابتلا کنم عدد ایشان کم کنم
اما قحط بر ایشان مسلط کنم سه سال یا ایشان را بدشمن گذارم سه ماه و یا طاعون بر ایشان مسلط کنم سه روز
داود ع قوم را خبر داد ایشان تنگدل شدند و گفتند یا رسول الله تو اختیار کن از این سه بلا داود هم گفت
اختیار با شماست گفتند ما طاقت قحط نداریم و با دشمن مقاومت نتوانیم کرد مرگ بر ما آسانتر باشد ساز
بجز کرفتن غسل کردند و کفنها پوشیدند و بصحرا رفتند و زنان و کودکان را ببردند و در خدای بنالیدند
و خروج ایشان بصعید بیت المقدس بود پیش از آنکه آنرا بنا کردند و داود بصحرا بیرون آمد خدای تعالی بر ایشان
ایشان طاعون فرستاد و بیک روز چندان بمردند که بدو ماه دفن نتوانستند کرد چون روز دیگر بود داود
بیت المقدس آمد و روی بر خاک نهاد و صالحان بنی اسرائیل زاری کردند و از خدای درخواستند طاعون از ایشان
برداشت آنگه جبرئیل ع آمد و گفت ای داود خدای تعالی میفرماید که بگو این بندگان مرا تا در شکر بیفزایند و در این
موضع که دعای شما اجابت کردم مسجدی بنا کنید تا شما و فرزندان شما در اینجا عبادت کنید چون خواستند که بنا
مسجد کنند مردی صالح آمد از بنی اسرائیل تا ایشان را امتحان کند گفت مرا اینجا حقیست شما را حلال نباشد که ملک من
رضای من مسجد کنید ایشان گفتند این زمین از بسیار کسانست ایشان رها کردند تو نیز رها کن گفت من بحل نکنم
اگر خواهید از من بخرید و اگر نه غصب کرده باشید داود را خبر کردند گفت رضای او حاصل باید کرد ایشان او را
بها کردند گفت باین بها ندهم چندانکه بها افزودند او گفت ندهم پس گفت خواهم بصد گوسفند بخواستند و صد گاو و صد
رضا نداد گفت دعای و سایه ... و گفتند که دیواری گرد اینجا برآریم و پر از سیم کنیم و بدهیم گفت اکنون راضی شدم ایشان
دل برین نهادند گفت نخواهم و چیزی طمع نکنم و این زمین بخدای دادم و غرض من امتحان شما بود تا در بنای کار چه
کردن ایشان آغاز مسجد کردند داود با صالحان بنی اسرائیل سنگ بر پشت میگرفتند و می آوردند تا دیوار مسجد بقد
مردی شد خدای تعالی وحی فرستاد که نصیب تو از این مسجد همین قدر است که بلند شد دعا کن که ترا پسری باشد سلیمان
نام سلیم القلب باشد و بر دست او همه خزینه شود و تمامی مسجد بر دست او باشد و داود وصیت در عقب
بماند داود هم در آغاز کرد و صالحان بنی اسرائیل بدو بپیوستند او صد و بیست هفت سال بود چون صد سال

وچهل

وچهل شد او را وفات رسید و سلیمان بر جای او بنشست وحق تعالی وحی کرد باو و گفت تمامی این مسجد باید قیام کرد او جن
و انس و شیاطین را جمع کرد و عمل از میان ایشان قسمت کرد و هر یکی را کاری او بود باو گذاشت شیاطین را فرستاد هر کجا سنگ
سفید و بیجون بود از رخام حاصل کردند و او را بعد از ده چشمه بنا نهادند بعد از اسباط بنی اسرائیل چون شهری تمام
آغاز بنای مسجد کردند سلیمان جنیان را فرستاد تا زر و سیم و انواع جواهر از در و یاقوت و زبرجد و انواع طیب از مشک
و کافور و عنبر چندان جمع کردند که در عدد نیاید آنگه صناع را بخواندند تا آن جواهر بسفتند و مرصع و مدور کردند بر ایشان
دشوار بود از صلابت سلیمان جنیان را گفت این را هیچ تدبیر دانید که آسان کردد گفتند این معنی هیچکس بهتر از صخره نداند
و او محبوس است بجزیره تا او را حاضر کنند سلیمان پاره ای مس گرفت و نگین خود بر وی نهاد و برای جنیان مهر از آهن نهاد که
شیاطین بر مس حکم نافرمان برداری که مهر سلیمان دیدی فی الحال مسخر گشتی چون مهر بر ... کردن نهاد برخاست و با رسول
آمد بر سید که این عفریت در راه چه کرد گفت هیچ نگفت جز آنکه گاه گاهی بخندید بر مردمان افسوس داشتی صخره گفت آری
من بر ایشان بخندیدم ولیکن عجیب دیدم که از آن بخندیدم گفت آن چه بود گفت در راه بمردی رسیدم که موزه میدوخت و زن را میاموخت و میفرمود
گفت موزه چنان خواهم که چهار سال بپاید و از عقل او خنده آمد که او بر خود یک روز اعتماد نداشت و امید چهار سال کرد و بر گرفته
و بمرد و زنی را دیدم که مردم را از غیب خبر میداد از احوال ایشان و اینجا که او نشسته بود گنجی بود و نمیدانست برای ... بر دور
میگفت مرا از عجب آن بخندیدم و از آنجا بشهری رسیدم که بازارها ... دیگر او صبر بخندیدم و از آن تا ...
... بخندیدم و از آن کار هیچ بر ... دیگر جماعتی در تضرع و زاری از خدای رحمت میخواستند ملول شدند
برخاستند جماعتی دیگر بجای ایشان بنشستند و رحمت ایشان را فرود آمد از حکم قضا و قدر را تعجب آمد بخندیدم سلیمان
صخره هیچ چیز داری که این جواهر بی زحمت کوفتن و تراشیدن و سوراخ کردن تا سان کرد گفت یا رسول الله سنگی سفید که آنرا
خوانند تا کدام معدن باشد هیچ مرغی بجز عقاب نداند بفرما تا صندوقی از سنگ بتراشند و بچگان
در وی کنند و بر سر او سنگ بر بندند چون دیگر راه نیابد برود و آن سنگ را بیارد همچنین کردند عقاب برفت بعد
شبانروز باز آمد و آن سنگ بیاورد و بر آن صندوق زد آن صندوق بشکست و بچگان را خود رفت و نوبت دیگر
سلیمان جنیان را با عقاب فرستاد تا از آنجا آن سنگ بیاوردند و آن الماس است و هر چه مردم بکار میدارند از
کردن نگینها و سفتن جواهر همه از آنست که سلیمان مسجد بیت المقدس را برخام سفید و زرد و سرخ بنا کرد و ستونها

رخام الوان با قوت و عنبر چند در وی نشاند و دیوارها و سقفهای او مرصع کرد بجواهر و مروارید کرد و روی زمین چنان
خانه بود چون شب در آمدی از نور آن جواهرها چنان روشن بودی که بچراغ احتیاج نبودی و انور زکریا و قیام شد
او را عبده گرفتند و گفتند که از عجایبهای آن آن بود که اگر مردی پارسا در رفتی خیال روی خود در وی سفید دیدی و اگر
فاسق در رو شدی خیال روی خود سیاه دیدی و در گوشهٔ مسجد عصای آبنوس نهاده بود که اگر از اولاد پیغمبران خود را
در وی مالیدندی هیچ زخم نرسیدی بایشان و اگر کسی دعوی کردی که از ایشانم و نبودی دستش بسوختی و سلیمان ده هزار
مرد از عباد بنی اسرائیل در آنجا نشانید تا عبادت میکردند پنج هزار بروز و پنج هزار بشب و آن مسجد بر این هیئات بود
تا زمان بخت النصر که او بیامد و مسجد را خراب کرد و جواهری که در وی بود برگرفت و بعراق برد که دار الملک او انجا بود
پس عمارت مسجد بیت المقدس است و تماثیل فرشتگان و صالحان تا ایشان بینا بعد از صلاح نزدیک باشند و
بعبادت حریص و جفان و کاسهای بزرگ چون حوضهای بزرگ جنیان برای سلیمان کاسها ساخته بودند از سنگ هر یکی
چون حوض که ده کاسه هزار کس بنشستندی و دیگها که از جای نقل نتوانستندی کرد ثابت و استوار بودند بر جای و از آنجا
که کوهها ادوات خوانند که از جای نجنبند و این خدمتی بود که خطاب کرد ایشان را و گفت ای آل داود کاری کنید و عبادت
خدای بجا آرید برای شکر و مرا شکر گزارید که اندکیست از بندگان من که شکر کنند و گفتند که داود ساعات شب و روز با اهل خود
قسمت کرده در عبادت هیچ وقت از اوقات نگذشتی که از ایشان الا که جمعی از ایشان در آن وقت بعبادت مشغول بودندی فلما
قضينا عليه الموت ما دلهم على موته الا دابة الارض تأكل منسأته فلما خر تبينت
الجن ان لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا في العذاب المهين لقد كان لسبإ في مسكنهم جنتان عن يمين
وشمال كلوا من رزق ربكم واشكروا له بلدة طيبة ورب غفور فاعرضوا فارسلنا عليهم
سيل العرم وبدلناهم بجنتيهم جنتين ذواتي اكل خمط واثل وشيء من سدر قليل ذلك
جزيناهم بما كفروا وهل نجازي الا الكفور چون حکم کردیم بر سلیمان بمردن مفسران گفتند سلیمان را
عادت بود که یکماه و دو ماه در بیت المقدس رفتی برای عبادت و کس را نجوید راه ندادی و طعام و شراب که او را
بایستی برگرفتی و هر وقتی که در بیت المقدس رفتی درختی دیدی نو رسته پرسیدی از درخت که تو چه نام داری
خدای وی را بسخن آوردی گفتی فلان گفتی چه را شایی گفتی فلان کار را تا بر بویند و برای آن کار در خزینه کردندی تا آن

سال

سال که فرمان خواست یافت در مسجد درختی دید رسته نو پرسید گفت خروب گفت تو را چرا خروب خوانند
گفت برای آنکه در پیش من خرابی بیت المقدس است سلیمان اندیشه کرد که خبر مرگ خود میدهد چه تا من زنده باشم
کسی نتواند که بیت المقدس را خراب کند بفرمود تا او را برکندند و در بوستانی نشاندند ابن زید گفت سلیمان ملک
الموت را گفته بود که پیش از آنکه اجل مرا نزدیک شود مرا خبر ده پس چند روز چون وقت مرگ او آمد باو گفت که از عمر تو
یک ساعت بیش نمانده است سلیمان شیاطین را بفرمود که برای من کوشکی از آبگینه بسازید تا در وی شوم و مردم را ببینم
از برای کوشکی بساختند سلیمان در آنجا رفت و نماز کرد و بر عصا تکیه زد ملک الموت جان او بر داشت و او بر عصا
تکیه زده بود خدای تعالی خواست تا خلق را معلوم کند که جنیان غیب ندانند و دیگر گفتند که سلیمان را کوشکی بود
از بلور سلیمان آنجا شدی مردم او را دیدندی و او مردم را دیدی او در آن کوشک ایستاده بود بر عصا تکیه زده
ملک الموت آمد گفت اجابت کن دعوت خدای را او گفت یا ملک الموت مهلتی ده مرا تا احوال خود مطالعه کنم و دستوری گفت
نیست گفتند جان برپای ایستاده جان از وی بر داشت و او جنیان را هر یکی بکاری فرو داشته بود و کار میکردند و در
سلیمان مینگریدند و ندانستند که او مرده است تا بعد از یک سال چنانکه فرمود ما دلهم علی موته ترا راه نمود بر مردن
سلیمان مگر درخت سبا مر که عصا بسفت و انکوا سلیمان بشکست سلیمان بر روی در آمد مردم بدانستند که
که سلیمان مرده است پس آنکه سلیمان بیفتاد جنیان بدانستند که اگر ایشان غیب دانستندی در عذاب نماندندی
و رنج و تکلیف نماندندی و عمر سلیمان پنجاه و سه سال بود و مدت ملکش چهل سال بود و بسیزده سالگی پادشاه
شد و سال چهارم از ملکش ابتدا کرد بر بنا بیت المقدس لقد کان لسبإ بود که برای سبا قبیله ای بود در
مسکنها و جایهای ایشان علامتی و نشانی بود و آن دو بوستان بود یکی بر دست راست و یکی بر دست چپ و
و گفته که ایران بود که در زمین ایشان هیچ موذیات نبودی از مار و کژدم و پشه و کیک و اگر کسی در زمین ایشان
رفتی و در جامه او چیزی بودی از موذیات بمردی و اگر سبدی بر سر گرفتی و در زیر درختان بگذشتی آن سبد
پر شدی از میوه ایشان را گفت یعنی پیغمبران ایشان که بخورید از روزی خدایتان و شکر نعمت او کنید شهر شما
خوش است و خدای شما خدای آمرزنده و مهربان است ایشان اعراض کردند و کفران آوردند و گفتند ما خدای را
بر خود نعمتی نمیشناسیم و اگر این نعمت او کرده است بگوئید تا باز گیرد خدای تعالی گفت ما فرستادیم بر ایشان سیل العرم

وسیل آبی باشد عظیم که دفع آن نتوان کرد و عرم نام بندیست که بلقیس ساخته بود میان دو کوه بسنگ و قیر
و از او دو سد کرده بود یکی از بالا و یکی در زیر آن برکه عظیم بکرد و از او در آن ده راه کرد بعدد جویهای ایشان
و سیلاب در پس آن سد جمع شدی آنگه در بالا بگشادندی و از برکه آب قسمت کردندی و آن همچنان بود تا بلقیس درگذشت
ایشان طاغی شدند و از حد درگذشتند خدای تعالی موشان بزرگ را بر ایشان مسلط کرد تا آن بند را سوراخ
کردند و آن سیل در شهر ایشان افتاد و بوستانها و زمینها و سرایهای ایشان خراب کرد و ایشان بعضی هلاک شدند
و بعضی در عالم پراکنده شدند پراکندگی که ایشان را مثل زدندی و بدل کردیم ما بدو بوستان ایشان که بر یکی
دو بوستان بود خداوند باری تلخ و خمط بار درخت اراک باشد و گفته اند درختیست که باری تلخ دارد
و اثل درخت غوره گز است و شیء من سدر و در آن بوستانها اندکی بود از درخت سدر ایشان را آن جزا دادیم بکفری
که آوردند و ناسپاسی که کردند و هیچ جزا ندهیم مگر مردم کافر نعمت را وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا
فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ
أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ
شَكُورٍ وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و کردیم ما میان دهها و شهرهای
ایشان و میان دهها که برکت کردیم بر ایشان ما در درخت و آن دهها شام است و دهها ظاهر که از یکدیگر پیدا
دیگر را توان دیدن چنان بود که زنی بیامدی و زنبیل بر سر نهادی و دوک در دست گرفتی تا شبانگاه بمقصد
زنبیل او پر از میوه شده بودی از یمن تا بشام همچنین آبادان بودی و تقدیر کردیم در آن رفتن منزلها آبادانی
و گفتیم ایشان را بروید در این دههای آبادان در شبها و روزها ایمن و بیم دشمن و صورت امراست
از این حال طاغی و باغی شدند بر نعمت و عافیت صبر نکردند محنت و رنج طلبیدند و گفتند ای خدای ما دور
کردان در میان سفرهای ما و منزلهای ما و بیابانها دور کردان تا ما دواب برگیریم چنانکه دیگر مسافران
بر نفس خود ستم کردند بکفر و معصیت ما ایشان را حدیثی گردانیدیم که مردمان از آن باز گویند یعنی ایشان را مثلی و عبرتی
در عقوبت و نکال و پراکنده کردیم ایشان را پراکنده کردنی عجب شعبی گفت که از ایشان طایفه غسان بشام افتادند و انمار
بعد بیثرب و خزاعه بتهامه و ازد بعمان کردیم که بایشان کرده شد و قصه ایشان آیت و علامتی هست هر صبر کننده شکر کننده

کوینده

گوینده را و بدرستی که راست گردانید ابلیس گمان خود را در حق ایشان و گفتار خود پس ایشان پیروی ابلیس کردند مگر گروهی
از مومنان که ایشان نکردند وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ
وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا
فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ و نبود مر ابلیس را بر ایشان هیچ سلطنتی و قوتی
که ایشان را اجبار تواند کرد بر ضلالت و کفر ولیکن ما او را تخلیه کردیم و با مردمان او را بخود بگذاشتیم و او را وسوسه تمکین کردیم
برای غرضی صحیح و آن آنست تا آنکس که با خبر باشد و ایمان آورد ممتاز شود از آنکس که در کار آخرت بشک باشد و علم ما تعلق گیرد
با ایمان با جزا که ایشان واقع شود و خدای تو بر همه چیزی نگاه بانست و بهر چیزی داناست بگوی ای محمد کافران را
کسانی را که دعوی کردید که ایشان بدرون خدای خدایانند مالک نیستند مثقال ذره از خیر و شر و نفع و ضر نه در آسمانها
و نه در زمین و ایشان را با خدای در آفریدن آسمان و زمین هیچ شرکتی و انبازی نیست و نیز خدای را از ایشان یاوری وَلَا
تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ
الْكَبِيرُ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ مشرکان بتان را
معبود از خود را گفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله ایشان شفیعان ما باشند نزد خدای تعالی گفت شفاعت سود نکند نزد
خدای مگر برای آنکس که دستوری دهند در شفاعت کنند که از فرشتگان و پیغمبران بانکه ایشان را دستوری دهند در شفاعت
کردن بعضی گفتند ترس ایشان از غشیه باشد نزدیک آنکه سخن خدای بشنوند عبدالله مسعود گفت چون خدای
کند از کلام او صلصله آوازی شنوند چون آواز سلسله که بر سنگ سخت بکشند ایشان از آن هول بیفتند و بیهوش
چون بدانند که وحی است ترس از دل ایشان برود و اند با یکدیگر گویند ماذا قال ربکم خدای شما چه گفت گویند حق
گفت بر معنی او را دستوری داد در شفاعت و بر معنی دوم گفتند در خبر است که رسول گفت
چون خدای تعالی بر وحی سخن گوید اهل آسمان آوازی و سلسله ای شنوند بترسند و بیهوش شوند چون جبریل بیند
بدانند که آواز چه بود ترس از دل ایشان ساکن شود جبریل را گویند ماذا قال ربکم جبریل گوید الحق اهل آسمان یکجا
آواز دهند که الحق جبریل بر زمین آید و وحی بگذارد و بعضی دیگر گفتند که ترس ایشان از قیامت است کلبی گفت میان
و رسول فترت دراز بود مدت ششصد سال که خدای پیغمبری نفرستاد و وحی از آسمان بر زمین نیامد چون خدای تعالی پانصد

بفرستاد اهل آسمان آواز وحی شنیدند که آن برون که فرمان است از ترس بیفتادند و بیهوش شدند چون جبرئیل به ایشان
بگذشت سر برداشتند خوف ایشان زایل شد با یکدیگر میگفتند ماذا قال ربکم جواب میدادند یکدیگر را الحق و این تشنیع است
مشرکان را با آنکه فرشتگان با قرب و منزلت و صلابت ایشان از خوف خدای چنین ضعیف و ذلیل میگردند و ایشان از شفاعت
بدستوری نباشد چون بدستوری دهند از وحی و کلام خدای چنین ترسند معبودان ایشان کجا دانند دادن
جز و نفع و ضرر نباشد چگونه شفاعت کنند و گفته اند که مراد مشرکانند که عند نزول امر فرشتگان با ایشان رسند بترسند
که خدای ترس از دل ایشان باز برد تا انچه می بینند ببینند فرشتگان گویند ماذا قال ربکم چه گفت خدای
شما گویند الحق ایشان اقرار دهند و هیچ اقرار سود نکند برای آنکه آن وقت الجا باشد و اوست خدای بزرگ
و بزرگوار آنکه گفت بگوی ای محمد مشرکان را بر سبیل تنبیه کیست که روزی میدهد شما را از آسمان و زمین از آسمان باران
و از زمین نبات اگر ایشان جواب ندهند تو جواب ده و بگوی که خداست روزی دهنده چه ایشان در دین خلاف نتوانند
کردن آنکه بر سبیل محاجه و طریق مناظره گفت احوال ما و شما از دو بیرون نیست یا ما و یا شما بر که راه ایم یا ما و شما بر راه راستیم
یا هر دو بر باطل از طریق نظر و در اینجا شک نبود در خدای او نزد رسول که این چنان بود که یکی از ما با دیگر خصومت کند او ما اکرا
با نکرا و بر حقست در دعوی صادق آنکه گوید از ما دروغ میگوید چه هر دو قول راست نتواند بودن و غرض آن بود که
دروغ تو میگوئی و این چنین بود که ابوالاسود دولی گفت یقول الارذلون بنو قشیر طوال الدهر لا تنسی علیا احب محمدا حبا شدیدا
و عباس و حمزه والوصیا بنو عم النبی واقرب اهل الناس کلهم الینا بنو قشیر او را ملامت میکردند بر دوستی اهل بیت گفتند
خود شک کرده گفت اتشکون اهدیت پس خدای شک کرده باشد که گفت وانا او ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین و در
همه کتب ابو قیر و وامده بود ایشان مجره بودند و ابو اسود عدو بود بدین سبب بروی ازو اندا ختند و از وی میگو
او گفت خرم عند داد میدکر سنک می اندازید او گفتند ما را عیب اک بل الله رماک ملک اندازیم خدای اندازد گفت دروغ
بر خدای میهنید که اگر خدای انداختی خطا نشدی که سنک خطا خطا نشود و بعضی بیکر گفتند او بعضی را وانست و کلام
و تفصیل و تقدیر این که ما بر راه راستیم و شما بر ضلالت و چنانکه چو گفته است انطلبوا الفوارس او رعاها عدا تیم طهیة
والحشابا ابن او بعضی او وست قل لا تسئلون عما اجرمنا ولا نسئل عما تعملون قل يجمع بيننا ربنا ثم يفتح بيننا بالحق
وهو الفتاح العليم قل اروني الذين الحقتم به شركاء كلا بل هو الله العزيز الحكيم وما ارسلناك الا كافة

للناس بشيرا ونذيرا ولكن اكثر الناس لا يعلمون ويقولون متى هذا الوعد ان كنتم صادقين
قل لكم ميعاد يوم لا تستاخرون عنه ساعة ولا تستقدمون بگوی ای محمد که از شما نپرسند و سوال نکنند از آنچه
ما کردیم و از نعمایتو نپرسند از عمل شما اگر دیده باشد که هر کسی را از آن پرسند که کند و جزا بر آن دهند بگوی که خدای جمع کند
میان ما و شما روز قیامت آنکه حکم کند حکم بحق و او داور و داناست و حاکم عادلست آنکه گفت بگوی ای محمد بمن نمائید آنها را
که الحاق کرده اید بخدا در خدائی و شریک خدای کنید ایشان را اما هیچ کرده اند و هیچ او نرسیده اند که بآن مستحق عبادت شدند
آنکه ردع و زجر کرد و گفت بل الیست که نه چنین است بلکه او خدای هست غالب الحکیم اما اشیا محکم کار در درست گفتار
آنکه ای محمد مکرین را جلال بو هر بشیر و نذیر و هندو گفته الا بان دارند هر دو ما را ابو عظ و زجر از معاصی و کفر
دهنده بهشت نعمه زجر کنند از دوزخ ابن عباس از رسول روایت کرده و گفت مرا پنج چیز داد و ابن فخر گویم آورد که
آنکه بر سپید و سیاه فرستاده اند و هم زمین را طهور و مسجد من کردند تا از خاک تیمم کنند هر کجا که خواهم نماز کنم
و غنیمت مرا حلال کردند و پیش از من کسی را حلال نبود و مرا بترس یاری کردند تا ترس من یکماهه راه میرود از پیش من
مرا شفاعت دادند و من آن را ذخیره کردم از برای گناهکاران امتم و شفاعت من برسد بهر که شرک نیاورده باشد ولیکن
بیشتر مردمان نمیدانستند آنکه انبیا از نبی نکنند و میگویند بعضی کافران که منکران بعث و نشور بودند این وعده قیامت کی
خواهد بود اگر چنانست که شما میگوئید بگوی ای محمد که شما راست میعاد روزی که یک ساعت از آن تاخیر نکنید و باز
و از آن پیش نیفتید وقال الذين كفروا لن نؤمن بهذا القرآن ولا بالذي بين يديه ولو ترى اذ الظالمون
موقوفون عند ربهم يرجع بعضهم الى بعض القول يقول الذين استضعفوا للذين استكبروا لولا
انتم لكنا مؤمنين قال الذين استكبروا للذين استضعفوا انحن صددناكم عن الهدى بعد
اذ جاءكم بل كنتم مجرمين وقال الذين استضعفوا للذين استكبروا بل مكر الليل والنهار
اذ تامروننا ان نكفر بالله ونجعل له اندادا واسروا الندامة لما راوا العذاب وجعلنا
الاغلال في اعناق الذين كفروا هل يجزون الا ما كانوا يعملون گفتند آنانکه کافر شدند ما ایمان
نیاوریم باین قرآن و نه بدان کتابها که از پیش او فرستادند از توریت و انجیل و زبور و صحف و این مشرکان عرب بودند
که بهیچ پیغمبر ایمان نداشتند آنکه از حال ایشان حکایت کرد و گفت ای محمد اگر تو ببینی آنکه کافران و ظالمان را بدار

نزدیک حکم خدای یعنی قیامت بعضی از ایشان باز کردانند کفتار را با بعضی یعنی با یکدیکر خصومت کنند وسوال وجواب
کویند مستضعفان یعنی اتباع کویند مستکبران را که اکر نبودی سطوت شما بودی ما مومن بودیم شما ما را اغوا کردید واز راه
بکردانید بعد مستکبران وکردنکشان ازو رؤسا کویند مستضعفان یعنی اتباع را ای ما شما را از راه بکردانیدیم
پس از آنکه هدی بشما آمد یعنی ما شما را جبر نکردیم بلکه شما خود کناهکار بودید وکافران بودید مستضعفان
دهند وکویند نه ازما بود بلکه از مکر وکید شما بود که بما میکردید در شب وروز چون میفرمودید
که کافر شویم بخدای وهمتا واشراک کنیم مستضعفان ومستکبران پشیمانی را ظاهر کردانند چون عذاب
معاینه ببینند که پشیمانی سود ندارد وکفته‌اند که پنهان پشیمانی را وغلها کنیم در کردن کافران از
اتباع ومتبوعان ولایشان را هیچ جزا ندهند الا بانچه کرده باشند یعنی جز جزا بدان ندهند وما ارسلنا
في قرية من نذير الا قال مترفوها انا بما ارسلتم به كافرون وقالوا نحن اكثر اموالا واولادا وما
نحن بمعذبين قل ان ربي يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر ولكن اكثر الناس لا يعلمون وما اموالكم
ولا اولادكم بالتي تقربكم عندنا زلفى الا من آمن وعمل صالحا فاولئك لهم جزاء الضعف بما عملوا
وهم في الغرفات آمنون ما هیچ دهی وشهری بیم کننده را نفرستادیم که منعمان آنجایکاه کفتند که ما کافریم
بانچه شما را بدان فرستادند از کتاب وشریعت ومعجزه وادله وکفتند که ما بیشتریم بمال وفرزند مالهای ما وفرزندان
ما بیشتر است از مال وفرزندان پیغمبر وما را عذاب نکنند چه بخدایی که ما را از آن دهد که در دنیا
نعمت داد اکر کفتار شما حق بودی در آخرت عذاب نکند بکوی ای محمد که خدای من روزی بکستراند و
فراخ کرداند او را که خواهد وتنک کند وباندازه دهد بر حسب مصلحتی که خود داند ولیکن بیشتر مردمان
نمیدانند آنکه کفت وما اموالکم یعنی نیست مالهای شما وفرزندان شما آنکه شما را ایمان نزدیک کردانند وقربت
دهد نزدیک ما بخدای جز عمل صالح نزدیک نکرداند لکن آنها که ایمان آورند وعمل صالح کردند ایشانرا
جزا را دشت با حیز که دهند وچندان بدهند ودر غرفهای بهشت ایمن باشند والذين يسعون
في آياتنا معاجزين اولئك في العذاب محضرون قل ان ربي يبسط الرزق لمن يشاء من عباده
ويقدر له وما انفقتم من شيء فهو يخلفه وهو خير الرازقين ويوم يحشرهم جميعا ثم يقول

للملائكة اهؤلاء اياكم كانوا يعبدون قالوا سبحانك انت ولينا من دونهم بل كانوا يعبدون الجن اكثرهم
بهم مؤمنون فاليوم لا يملك بعضكم لبعض نفعا ولا ضرا ونقول للذين ظلموا ذوقوا عذاب النار التي كنتم بها تكذبون
وآنانکه سعی کنند در ابطال آیات ما با خود تقدیر کرده اند که ما را عاجز توانند کرد وکفته اند که از قبضه قدرت ما
بیرون توانند رفت وازما فایت شوند ایشان را در عذاب ایشان را حاضر کردانیم یعنی در دوزخ بکوی ای محمد که خدای من روزی
فراخ کرداند برای آنکه که خواهد از بندکان خویش وتنک کرداند برای آنکه خواهد وتکرار برای آن است که اول خطاب ورد بر
مومنان است واو انکه توانکر کرداند کافران را برای کرامت ایشان نیست وتوانکر کرداند مومنانرا شاید که برای زیادت سعادت
ایشان بود برای آنکه ممکن کرد در راه خدا صرف کنند وما انفقتم وهر چه شما نفقه کنید از هر چیزی که باشد خدای شما را
بر دهد بدل در دنیا یا در آخرت از رسول علیه روایت که خدای تعالی کفته است انفق انفق علیک ای بنده من نفقه کن تا بر
من تا بر تو نفقه کنم ورسول علیه هیچ روز آفتاب بر نیاید الا که بپهلوی وی دو فرشته باشند که میکویند اللهم عجل لمنفق
ولممسک تلفا بار خدایا تعجیل کن هر نفقه کننده را عوض وممسک بخیل را تلف مال وابتلی بما انفقوا ایک که را از روی
کرم شب فرشته این که ندا میکند لدوا للموت وابنوا للخراب برایید برای مرک وابنوا للخراب بنا کنید از برای خراب شدن ودیکر
میکنید که هب للمنفق خلفا نفقه کننده را عوض ده ودیکر میکوید اللهم اعط ممسکا تلفا بخیل نکاه دارنده را ودیکر میکوید
کاشکی مردم نیافریدی ودیکر میکوید چون آفریدی کاشکی بدانستندی که چرا ایشان را بیافریدی جابر انصاری روایت کرد
که ما انفق المؤمن من نفقة فعلى الله خلفها ضامنا الا ما كان في نفقة في بنيان او معصية هیچ نفقه ای که مؤمن کند
خدای ضامن که دیکر عوض دهد الا آنچه در معصیت نفقه کنند که آنرا عوض ندهد ابو امامه کفت که نباید شما با این اسراف
کنید که من از رسول شنیدم والا که شما ... والسرف بالمال والنفقة وعليكم بالاقتصاد فما
افتقر قوم قط اقتصدوا از اسراف در پرهیزید در مال نفقه کردن ودر شما باد که میانه نکاه دارید که هیچ کس درویش
نشد هر که اقتصاد کرد ومیانه نکاه داشت وبهترین روزی آن است که آن یاد کن ای محمد آن روز که ما حشر کنیم
این کافران را انکاه کوییم فرشتکان را ایشان شما را می پرستیدند واین بر سبیل تقریع است کافران را فرشتکان کویند خداوندا منزه
تو ویار ما از ایشان بیزاریم تو خداوند مایی بدون ایشان بلکه ایشان ابلیس
می پرستیدند وبیشتر ایشان بدو ایمان آورده بودند انکاه ایشان را کویند امروز نه بعضی از شما برای بعضی مالک باشد نفع و

و نه ضرر یا هیچکس را تو اینان بنا کر غیری را زیان کند یا سود دهد و نقول للذین ظلموا و گوییم ما ظالمان و کافران را بچشید عذاب آتش
دوزخ که آن را بدروغ میداشتید چون شما ایشان را خبر میدادند وإذا تتلى عليهم آياتنا بينات قالوا ما هذا إلا
رجل يريد أن يصدكم عما كان يعبد آباؤكم وقالوا ما هذا إلا إفك مفترى وقال الذين
كفروا للحق لما جاءهم إن هذا إلا سحر مبين وما آتيناهم من كتب يدرسونها وما أرسلنا
إليهم قبلك من نذير وكذب الذين من قبلهم وما بلغوا معشار ما آتيناهم فكذبوا رسلي فكيف
كان نكير چون آیات ما بر کافران خوانند آیاتی واضح و روشن از آیات قرآن گویند نیست این مرد الا مردی که او میخواهد تا شما
بگرداند از آنچه پدران شما او را می پرستیدند و نیست این چیز که او میخواند یعنی قرآن الا دروغی فرا بافته و گفتند کافران مر این حق
واضح را یعنی قرآن روشن را چون بایشان خواندند که نیست این مگر جادوی روشن و ندادیم ما ایشان را هیچ کتابی که از آن خوانند
و نفرستادیم
و درس کنند کرده را چه اندر آن باشد و دلیل و حجت شرک نفرموده ایم و بدروغ داشتند چند قوم پیش از تو پیغمبری بیم کننده
با ایشان تا ایشان را بیم کند بعقاب آنکه شرک بیارند یعنی شرک نفرموده ایم و بدروغ داشتند کافران که پیش از ایشان بودند پیغمبران
خود را چنانکه ایشان خود را بدروغ میداشتند و ایشان نرسیدند آن ده یک که ایشان را دادیم از عمرها و قوت و تمکین پس ایشان
هم بهمت که ما ایشان کردیم پیغمبران مرا بدروغ داشتند من ایشان را عذاب کردم پس انکار من و عذاب من ایشان را چگونه بود
یعنی چنان بود که میشناسند چرا حذر نمیکنند این جماعت از مثل آن عذاب که بجود نمیترسند از آن قل إنما أعظكم
بواحدة أن تقوموا لله مثنى وفرادى ثم تتفكروا ما بصاحبكم من جنة إن هو إلا نذير لكم بين يدي عذاب
شديد قل ما سألتكم من أجر فهو لكم إن أجري إلا على الله وهو على كل شيء شهيد قل إن ربي يقذف بالحق علام
الغيوب قل جاء الحق وما يبدئ الباطل وما يعيد قل إن ضللت فإنما أضل على نفسي وإن اهتديت
فبما يوحي إلي ربي إنه سميع قريب بگوای محمد من شما را او عظ میکنم و پند میدهم بیک خصلت و صفت تا شما را
بیک چیز و آن آنست که برخیزید برای خدا و طلب رضای وی دو دو و یک یک و چون از این مجلس
برخیزید اندیشه کنید بعد که یار و گفتار من تا بدانید که این کس که صاحب شما است هیچ جنون و دیوانگی نیست و نیست
کار او الا بیم کننده و پیغمبری ترساننده شما را از پیش عذابی سخت که آن عذاب دوزخ است انگه گفت بگو که من از شما هیچ
چیز را اجر نمیخواهم مزد من جز بر خلایق عام و بر همه چیز گواه است بگوای محمد که خدای من حق را بر من ما ... یعنی میفرستد

و هیچ چیز و هیچ کار بر من پوشیده نماند از آنکه خدای مرا بر جمیع اعلام میکند و او داننده غیبها است بگو که حق آمد و باطل هیچ
نکند نه ابتدا و نه باز انتها و این حق قرآنست یا اسلام امام محمد باقر ع گفت مراد تیغ است برای جهاد و قتال و ما دید باطل
هر معبود باطلست که بعبود خدای پرستند عبد الله مسعود گفت که رسول صلعم در مکه رفت و پیرامن کعبه سیصد و شصت بت
نهاده بودند او قضیب سنگ بدست داشت و در بیان میزد و میگفت وقل جاء الحق وزهق الباطل إن الباطل كان
زهوقا انگه گفت بگوی ای کافران که اگر من گمراهم بزعم شما و بالجمله اگر گمراه بوم ضرر آن بر من است نه بر شما و اگر من هدی و راه راست یافتم
یافته ام که خدای بمن وحی کرد و مرا هدایت کرد بلطف خود و خدای شنوا و نزدیک بر بندگان خود از هیچ چیز غایب نشود
و از علم او غایب نگردد ولو ترى إذ فزعوا فلا فوت وأخذوا من مكان قريب وقالوا آمنا به وأنى لهم التناوش من مكان بعيد
وحيل بينهم وبين ما يشتهون كما فعل بأشياعهم من قبل إنهم كانوا في شك مريب اگر ببینی تو ای محمد
این کافران را آنگه که ایشان بترسند در وقت بعث و هیچ فوت نشده و در گذشتنی نباشد ایشان را و گرفته شوند از عذاب خدای
و بگیرند ایشان را از جای نزدیک یعنی گور و گفته اند این فزع وقت مرگ باشد و گفتند ایشان در جای که
نزدیک باشد و گفته اند خسف باشد بیدا و انجا بیت المقدس بادیه حذیفه بن یمان گفت از رسول صلعم شنیدم در وقتی
که حدیث فتنه آخر الزمان میکرد گفت سفیانی خروج کند از وادی خشک بدمشق آید لشکری بمشرق فرستد لشکر
و انجا بیشتر از سه هزار مرد بکشند و صد زن را بیشتر بگیرند و سیصد تن معروف از بنی عباس بکشند انگه
بکوفه آیند و نواحی کوفه خراب کنند آنگه روی بشام آرند در بین باشند که روی هدی از کوفه بدر آید و بر عقب ایشان
برود و بهر روز ده راه ایشان را دریابد و قتلی عظیم کند و غنیمتی که داشتند بستاند دیگر کافران از دست ایشان بیرون
کند لشکر دیگر بمدینه آیند و سه شبانروز غارت کنند و از آنجا بمکه آیند چون به بیدا رسند خدای تعالی جبرئیل را
گوید برو و ایشان را هلاک کن بیاید و پای بر زمین زند و ایشان را یکبار بزمین فرو برد و ذلک قوله ولو ترى إذ
فزعوا فلا فوت الا دو تن از ایشان یکی بمهدی بشیر باشد و یکی نذیر بر بشارت دهد مردمان را بهلاک ایشان و دیگر
ترساند قوم ایشان را بهلاک ایشان و آنجه دو مرد از جهینه باشند و از آنجا مثل شد و عند جهينة الخبر اليقين و در اخبار
آمده که این علامت خروج مهدی علیه السلام است یعنی چنانکه گذشت و ایشان در آنوقت بر معنا اول که از گور بر خیزند
یاد در وقتی که عذاب ببینند بر معنی دوم گویند ایمان آوردیم بمحمد و بقیامت و انجه وی خبر داد و لهم التناوش از کجا باشد

وچگونه باشد ایشان را از کردن محال باشد و ممکن نباشد ایمان آوردن ایشان در وقتی که از گور برخیزند و عذاب ببینند
بر چیزی که ممکن نباشد که در محل قبول آید و سودمند باشد و هر که کفر و ابا ایشان کافر بودند بمحمد صلعم و روز قیامت و می
انداختند بگمان باطل ناپیدا [illegible] بدی بردند و در حق وی سخنها میگفتند که دیوانه است [illegible] و در احوال او نیز
باحوال او میگفتند که ساحر است یکی میگفت که شاعر است دیگری میگفت دیوانه است و مراد بغیب اینجا ظن است وحیل
بینهم و درمیان ایشان و آنچه آرزو میکردند و اشتهای ایشان از قبول توبه و زوال عذاب و رسانیدن بثواب چنانکه با اشیاع
و اشباه ایشان کردند که از مقصود و مراد خود دستان دور کرده اند بدرستی که ایشان در کار محمد یا در قیامت در شکی
عظیم و تهمتی عظیم بودند سورة الملائكة مکیست چهل و شش آیتست ابی بن کعب روایت کند که هر که این سوره بخواند
در بهشت را در بهشت بگشایند که از هر دری که خواهی در آی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد
لله فاطر السموات والارض جاعل الملائكة رسلا اولی اجنحة مثنی وثلاث ورباع یزید
فی الخلق ما یشاء ان الله علی کل شیء قدیر شکر و سپاس و ستایش خدای را که آفریننده آسمانها و زمینست
و شکافنده و پدید آورنده است از کتم عدم بصحرای وجود آنچه [illegible] کرد فرشتگان را رسولان و پیغام گزاران خود میگرداند
تا وحی و پیغام او به پیغمبران میرسانند فرشتگانی که خداوند بالها اند دو دو و سه سه و چهار چهار بعضی از ایشان را
بال اندر بود و بعضی را سه و بعضی را چهار یزید فی الخلق ما یشاء میافزاید در آفرینش بالهای فرشتگان انچه
میخواهد و بعضی از آن درازی قامت و نیکوئی صورت و موی و آواز خوش و خدای بر همه چیز قادر و توانا است ابن شهاب
روایت کرد از رسول صلعم که گفت جبرئیل را گفتم مرا میباید که ترا بدان صفت و صورة ببینم که خدای آفریده است گفت
طاقت نداری اگر [illegible] از هوش بشدم چون بهوش آمدم تعجب کردم از بزرگی خلقت وی گفت
تو اگر اسرافیل ببینی [illegible] عرش بر دوش [illegible] باشد که از عظمت حق چون گنجشکی
حقیر گردد و در خبر دیگر است که رسول صلعم گفت که خدای را فرشته ایست که او را هزار سر است و هر سری هزار روی است
و در هر روی هزار دهن است و در هر دهنی هزار زبانست و هر زبانی خدای را میخواند بهزار لغت روزی [illegible]
گذشت که ما خدا را بنده [illegible] باشد که تسبیح او بیشتر از تسبیح من باشد حق تعالی گفت مرا بنده ایست که تسبیح و تهلیل او بیش از تو
است گفت بار خدایا او چه میگوید گفت سبحان الله کلما سبح الله شیء و کما یحب الله ان یسبح و کما هو اهله و کما ینبغی

هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله والحمد لله کلما حمد الله شیء و کما

لکرم وجهه وعز جلاله ولا اله الا الله کلما هلل الله شیء و کما یحب الله ان یهلل و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله والله اکبر کلما کبر الله
شیء و کما یحب الله ان یکبر و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله ابن شهاب گفت ابن زیاده از آواز خوش است [illegible] القاری
آوازی خوش داشت و قرآن خواندی گفت شبی رسول [illegible] گفت شنیدم [illegible] یا رسول الله گفت جزاک الله خیرا
ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها وما یمسک فلا مرسل له من بعده وهو العزیز الحکیم یا
ایها الناس اذکروا نعمة الله علیکم هل من خالق غیر الله یرزقکم من السماء والارض لا اله الا
هو فانی تؤفکون وان یکذبوک فقد کذبت رسل من قبلک والی الله ترجع الامور هرچه خدای تعالی
بگشاید از انواع رحمت و اصناف نعمت هیچکس نتواند که او را نگاه دارد و هر چه او نگاه دارد کس نتواند رها کند پس رحمت و نعمت
از وی طلب کن که اعتماد نیست [illegible] ای مردمان یاد کنید نعمت خدای که بر شما کرده است
و بنگرید تا هیچ آفریدگاری هست که شما را روزی دهد غیر خدای تعالی از آسمان بر بار آن که میفرستد و از زمین بنبات
که میرویاند لا اله الا هو هیچ خدای نیست مگر او [illegible] پس شما چگونه از عبادت وی رو میگردانید انکه
رسول خود را [illegible] داد و گفت ای محمد اگر ترا بدروغ میدارند [illegible] پیش از تو رسولان و پیغمبران
دیگر را بدروغ داشتند [illegible] مرجع و بازگشت جمله خلایق و جمله کارها با خداست و او حکم کند بر ایشان
یا ایها الناس ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور ان الشیطان لکم عدو
فاتخذوه عدوا انما یدعوا حزبه لیکونوا من اصحاب السعیر الذین کفروا لهم عذاب شدید
والذین امنوا وعملوا الصالحات لهم مغفرة واجر عظیم افمن زین له سوء عمله فراه حسنا
فان الله یضل من یشاء ویهدی من یشاء فلا تذهب نفسک علیهم حسرات ان الله علیم بما
یصنعون ای مردمان وعده که خدای داده است [illegible] و ثواب و عقاب [illegible] شما را
دنیا [illegible] شیطان [illegible] دشمن شما است [illegible] دشمن گیرید و
خود دانید [illegible] ایشان [illegible] کافر شدند ایشان را در دنیا
[illegible] باشد و آنان که ایمان آوردند و عمل صالح کنند ایشان را [illegible] باشد از ثواب و نعمت [illegible]
خود [illegible] نکند

کبیر

مانند آنکس باشد که نیک را نیک بیند و بد را بد داند پس گویا گفت نه ایشان هر دو برابر نباشند آنکه خدا
گفت فان الله یضل من یشاء پس خدای گمراه کند آنرا که خواهد چون لطف دادن وی ازو نباشد بانکه را خویش
گذارد تا در ضلالت سرگشته میرود تا قبیح را حسن بیند و نیکو را زشت چنانکه گفته شد و هدایت کند آنرا که خواهد بلطف
چون لطف دادن وی ازوی باشد تا او نیکو را نیکو بیند و زشت را زشت و چون حال چنین باشد نباید که
نفس تو از حسرت واندوه بر ضلالت ایشان برود و جان دو سرکار ایشان صرف شود ایشان را با ایشان گذار
که خدای عالمست با کار ایشان میکند جزای ایشان بر وفق استحقاق با ایشان رساند اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ
الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ
النُّشُورُ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ
الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ
هُوَ يَبُورُ وخدای بر حقیقت آنست که بادها را فرستاد تا ابر را برانگیزد انگیزد از لفظ غیبت و با حکایت
آمد از خود بر طریقه التفات تا معلوم شود که آن کرده و گر و انگیختن بادها بقدرت واختیار است یعنی ما
که باد را برانگیزیم و او ابر زمین مرده بی نبات میرانیم پس آنگاه زمین مرده را بواسطه باران زنده گردانیم
اگر کسی را در مرده کردن و زنده کردن مردگان شکی و شبهه ای هست گو در ین حال نظر کن که زنده کردانیدن مردگان
و زنده شدن ایشان همچنین است چنانکه از امکان نیست باید که این را نیز منکر نباشید آنکه گفت هر که
او عزت خواهد و عزت جوید باید که از خدای خواهد که عزت همه او راست کافران بعبادت بتان طلب عز کر
چنانکه گفت ایبتغون عندهم العزة بابن امر ایشان رد کرد و گفت عزت همه مر خدای راست کسی که خواهد که
عزیز شود بطاعت وی عزیز تواند شد نه بطاعت غیری الیه یصعد الکلم الطیب سخن پاک و پاکیزه بوی
رسد یعنی بجایی که انجا حکم خدای را باشد و آن آسمانست مفسران گفتند کلمه طیب گفتار لا اله الا الله است
روایتست از حضرت رسول صلعم که سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر است چون بندگان این کلمات
گویند فرشته بیاید و این کلمات باسمان برد و پیش خدای تحیت کند و چون عمل صالح بان یار نباشد از آن
قبول نکنند و بیشتر مفسران گفتند که معنی آنست که عمل صالح کلمه طیب را رفع کند و بر آسمان برد فتادکه

کلمه طیب ذکر خداست و عمل صالح اداء فرایض است هر که او بزبان ذکر خدای کند و فریضها مهمل گذارد آن ذکر از
قبول نکند و دلیل این تاویل قول رسولست لا یقبل الله قولا الا بعمل ولا یقبل الله قولا و عملا الا بنیة خدای تعالی
هیچ قول بی عمل و هیچ عمل بی نیت قبول نکند و بعضی از معانی گفته اند که عمل صالح یعنی اخلاص او را دفع القدر کردا
چه اخلاص سبب قبول طاعت باشد و با اخلاص پذیرند و بریا نپذیرند و بعضی دیگر گفته اند که خدای عمل صالح را
رفع کند بانکه بر پذیرد و ثواب دهد و آنانکه بدیها میسگالند یا رسول را در جای حبس کنند یا بکشند یا
از شهر بیرون کنند ابن عباس گفت اصحاب ریا اند که عمل بریا کنند ایشانرا عذابی سخت باشد و مکر ایشان باطل
و فاسد وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ
مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ
فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا
وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ خدای تعالی باز مید شمار از رحمات انکه از آدم
انگه شما را جفت کرد یعنی ماده و نر و مردی و هیچ زنی بار حمل برنداره و وضع حمل نکند مگر بعلم او و هیچ عمر داده ای
عمر نکند و از عمر او هیچ کم نشود الا که در آن کتابست یعنی در لوح محفوظ سعید جبیر گفت بنویسند که عمر او چندست آنگه
هر روزی که بگذرد در زیر آن بنویسند که روزی گذشت و ماهی گذشت و سالی گذشت و گفته اند که معنی اینست
عمر میفزایند و کم نکردانند الا که در کتاب ثابت شده در لوح محفوظ نیز باشد اگر فلان طاعت دارد تا فلان وقت بماند
و اگر عاصی شود از آن کم بگردانند و بان وقت نرسد و از آنجاست که رسول صلعم فرمود ان الصدقه و صلة الرحم تعمران الدیار
و یزیدان فی الاعمار صدقه و صله رحم سرایها را آبادان کنند و عمرها را بیفزایند ان ذلک بعد یعنی که بر خدا آسانست آنگه
مثلی زد مومن را و کافر را بدو دریا یکی شیرین و یکی شور گفت و ما یستوی البحران دو دریا با یکدیگر راست نباشند که یکی
شیرین باشد و آنکه تشنه را بلوغ فرو شود و دیگری تلخ و از هر یکی از ین دو دریا گوشت تازه میخورند یعنی گوشت ماهی
و بیرون می آورند از و پیرایه یعنی لولو و مرجان که او را می پوشید و زینت خود میسازید و تری الفلک و می بینی تو
کشتیها را در دریا که راه می شکافند و میروند تا طلب کنید و بجویید فضل خدای را یعنی روزی تا باشد که شکر نعمت
خدای کنید مومن را و کافر را بدو دریا تشبیه کرد مومن را بدریای شیرین و کافر را بدریای تلخ و شور آنگه در یکی شیرین را

برکار و تفصیل نهار باکه در دریای شور منافع است و در کار او هیچ نقصی نیست یولج اللیل فی النهار ویولج النهار
فی اللیل وسخر الشمس والقمر کل یجری لاجل مسمی ذلکم الله ربکم له الملک والذین تدعون
من دونه ما یملکون من قطمیر ان تدعوهم لا یسمعوا دعاءکم ولو سمعوا ما استجابوا
لکم ویوم القیمة یکفرون بشرککم ولا ینبئک مثل خبیر شب در روز میبرد و روز در شب می آرد
از روز میکاهد و در شب می افزاید و از شب میکاهد و در روز می افزاید و آفتاب و ماه را مسخر کرده هر یکی از ایشان
میرود در فلک خویش برای اجلی و وقتی که نام زد کرده آن خدای که قادر است برین چیزها اوست که خدای شماست
ملک و پادشاهی او راست و آنان که شما ایشان را می پرستید مالک نیستند قطمیر را و آن پوستی باشد تنک بر استخوان
خرما ان تدعوهم اگر بخوانید شما ایشان را جواب ندهند و آن شما را نشنوند و اگر بشنوند نیز اجابت نکنند برای آنکه
ایشان دعوی نمیکنند از خدای و روز قیامت کافر شوند بشرک شما و عبادت شما ولا ینبئک و نه خبر کند کسی مثل آنکس که
آگاهی و دانش دارد و منم که دانایم بحقیقت کارها پس این چیزها که شما را امید بهیچ حسنه راست یا ایها الناس
انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید ان یشأ یذهبکم ویأت بخلق جدید وما ذلک
علی الله بعزیز ولا تزر وازرة وزر اخری وان تدع مثقلة الی حملها لا یحمل منه شیء ولو کان
ذا قربی انما تنذر الذین یخشون ربهم بالغیب واقاموا الصلوة ومن تزکی فانما یتزکی لنفسه
والی الله المصیر ای مردمان شما همه محتاجانید بخدای و خداست که او توانگر مطلق است و بی نیاز ستوده که نعمت میکند
بر جمله خلایق انواع نعم و ستوده است مستحق حمد و ثنا ان یشأ اگر خواهد شما را ببرد و از روی زمین نیست کرداند
و بعوض خلقی تازه بیاورید و این بروی آسانست که قادر است بر کمال دشوار نباشد نزد او چیزی آنکه وصف عدل خود کرد
و گفت هیچ نفسی گناه کار گناه دیگر برابر برندارد و گناه غیری بر و ننهند و بگناه دیگری پیش نگیرند و اگر نفسی گناه کار
بار گناه غیر را بخواند تا گناه او بردارد او را اجابت نکنند و هیچ چیز از رنج عذاب او بر ندارند و اگر چه آنکس که
خواند نزدیک تر چیزی مردمان باشد بوی از مادر و پدر و برادر و خواهر و فضیل عیاض گفته که روز قیامت مادر و فرزند را
در عرصات قیامت آرند در هر دو کوان باشند بار گناه مادر فرزند را گوید حق و لابد در تربیت رضای من بجا آر
بیک گناه از بر گناهان من بردار گوید ای مادر دور باش که من بخود در مانده ام امانند در حقیقت ای محمد تو آنکسانی را

ز رسالت که ایشان از خدای نترسند در حالی که عذاب او ندیده اند و از ایشان غایب باشند یعنی بیم کردن در ایشان اثر کند
مرد در غیر ایشان و از صفت ایشان آن باشد که نماز بپای دارند و پاکیزه شوند بطاعت و ترک کردن معاصی و هر که
پاکیزه شود و پارسا باشد برای خود باشد و باز گشت او و همگنان با خدا است جزا و پاداش نیکوئی بیابند وما
یستوی الاعمی والبصیر ولا الظلمات ولا النور ولا الظل ولا الحرور وما یستوی الاحیاء ولا
الاموات ان الله یسمع من یشاء وما انت بمسمع من فی القبور ان انت الا نذیر انا ارسلناک
بالحق بشیرا ونذیرا وان من امة الا خلا فیها نذیر وان یکذبوک فقد کذب الذین من
قبلهم جاءتهم رسلهم بالبینات وبالزبر وبالکتاب المنیر ثم اخذت الذین کفروا فکیف کان
نکیر حق تعالی بر سبیل ضرب المثل گفت یکسان نباشد نابینا یعنی مشرک با مؤمن و نه تاریکی با روشنائی یعنی کفر با ایمان و نه
سایه با گرما یعنی بهشت با دوزخ و نه مردگان با زندگان یعنی کافران با مؤمنان یا جاهلان با عالمان بدرستی که خدای
شنواند آنرا که خواهد و تو که محمدی نتوانی که شنوانی آنرا که در گورها باشند یعنی این کافران همچو مردگانند شنوانیدن
مر مردگان را مقدور قدرت تو نیست خدای اگر خواهد بشنواند ایشان را با آنکه چون وحی و سمعشان تطلوابید یعنی اگر خواهد
ایشان را بجبر و قهر بر ایمان دارد اما تکلیف از بن منافیست که تکلیف اختیاریست نه اجباری تو جز بیم کننده نیستی و بر
تو جز بیم کردن و رسانیدن چیزی دیگر نیست ما ترا فرستادیم فرستادنی بحق یا با کتابی حق که معجزه تو است تا بشارت
دهنده و بیم کننده باشی فرستادیم و هیچ امت و هیچ گروهی نبودند الا که در میان ایشان پیغمبری بیم کننده گذشت و اگر
این کافران ترا بدروغ میدارند کافران که پیش از ایشان بودند بدروغ داشتند پیغمبران خود را که بایشان آمدند با حجتهای
روشن و دلالتکننده بر صحت نبوة ایشان از معجزات و با صحیفها چون صحف ابراهیم و غیر آن از پیغمبران و با کتاب روشن
چون توریة و انجیل چون ایشان تکذیب کردند و ایمان نیاوردند ایشان را بگرفتم بعذاب انکار بر سبیل تعجب یعنی چگونه بود
انکار من بر کافران و عذاب من بر ایشان الم تر ان الله انزل من السماء ماء فاخرجنا به ثمرات مختلفا
الوانها ومن الجبال جدد بیض وحمر مختلف الوانها وغرابیب سود ومن الناس والدواب
والانعام مختلف الوانه کذلک انما یخشی الله من عباده العلماء ان الله عزیز غفور ان الذین
یتلون کتاب الله واقاموا الصلوة وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة یرجون تجارة لن تبور

لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ای محمد ندیدی که خدای تعالی از آسمان
آبی فرستاد انگه از غیبت التفات کرد و گفت ما بدان آب میوه‌های گوناگون و رنگارنگ بیرون آوردیم جنس
مختلف از انگور و انجیر و انار و غیر اینها و برنگ مختلف بعضی سفید و بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی
سیاه و بطعم مختلف بعضی شیرین و بعضی ترش و از کوهها بعضی آنست که خداوند طریقها و راههاست
مختلف رنگ از راههای سفید و راههای سرخ و راههای سیاه بغایت و آن خطها که در کوه نگاه کنند بعضی
سرخ و بعضی سفید و بعضی سیاه نماید و اگرچه مختلف الوانها بر ظاهر حمل کنند و گویند که سرخی که الوان
مختلف است برای آنکه بانواع باشد اگرچه هر یکی را بنام دیگر خوانند روا باشد و من الناس و از آدمیان
و جنبندگان بر عموم یا اسبان بر خصوص و از چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند بعضی آنکه مختلفست رنگهای
او چون اختلاف میوه‌ها و کوهها انگه گفت انما یخشی الله بحقیقت از خدای عالمیان عالمان و دانایان ترسند
نادان و جاهل از خدای نترسد چون الله برفع خوانند خشیت بمعنی علم باشد یعنی خدای عالمان را شناسد که از خدای
بیشتر ترسند و از امام جعفر صادق ع روایتست که او گفت عالم آنکس است که کردارش تصدیق گفتار کند بدرستی
که خدای عزیز است و انتقام دشمنان و آمرزنده است گناه مومنان را ان الذین بدرستی که آنانکه میخوانند
کتاب خدای را و بپای دارند و نفقه کنند از آنچه ما ایشان را روزی کرده‌ایم در پنهان و آشکارا امید بازرگانی
دارند که بر ایشان کاسد نگردد تا تمام بایشان رساند مزدهای ایشان و بیفزاید بر قدر استحقاق ایشان
از فضل و کرم خویش اما آنکه صفت ایشان اینست بدرستی که خداوند آمرزنده گناههای ایشان بخشنده مزدی
رسول ع گفت چرا چنین کاره مرگیم فرمود قدم مالک فان قلب کل امرء مع ماله مال خویش را از پیش
بفرست که دل هر مردی با مال بود مرد خواهد تا آنجا برود که مال وی بود وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ
الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا
مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ
الْفَضْلُ الْكَبِيرُ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ
فِيهَا حَرِيرٌ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ الَّذِي أَحَلَّنَا

دار

دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ انچه بتو وحی کردیم ای محمد از
کتاب قرآن حقست و راست و صادق است انچه از پیش وی بوده است از کتابهای پیغمبران خدای تعالی بر بندگان خود آگاه
بیناست پس آنگه وحی کردیم قرآن را بتو و آن کتاب قرآن را بمیراث دادیم بآنان که برگزیدیم از بندگان خود گفت مراد از
کرامت ایشانرا بلفظ اورثنا فرمود و نفرمود و آتینا الکتاب چنانکه در حق قوم موسی گفت مجاهد گفت معنی آنست که از
امت پیش بازگرفتیم و بشما دادیم تا این جماعت که کتاب بایشان دادند کدام قوم باشند اکثر مفسران گفتند مراد جمله امت اند
و از ائمه معصومین ع روایتست که مراد فرزندان علی اند تا آنکه امامت بدانان که امام نبوده‌اند در خبر است که جماعتی از اهل عراق
پیش امام زین العابدین ع آمدند و گفتند ما را خبر ده از این آیه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا این جمله امت اند یا نه فرمود که
اگر چنین بودی جمله امت اهل بهشت بودندی آیه در حق ما است که اهل البیتیم و سه بار باز گفت یکی گفت پس ظالم
از شما کیست گفت حسنات و سیئات او راست بود و او بهشت رود گفتند مقتصد که باشد گفت آنکه در خانه نشیند و خدایرا
پرستد تا امرش بوی رسد و سابق آنست که بتیغ بیرون آید و براه خدای دعوت کند و از صادق ع روایتست که در اولاد علی
ع آمد سابق ائمه اند و مقتصد آنانکه فروتر شده و ظالم آنانکه گناهکار باشند و امام رضا ع در مجلس مامون در مرو از این آیه
پرسیدند گفت علما است بالخاص گفت خاص است در عترت آنکه گفت میدانید که وارث ظاهرا متعلق است به برگزیدگان
چنانکه درین آیه وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ نبوت و کتاب
از جمله ایشان در مهتدیان باشد نه در فاسقان فمنهم ظالم لنفسه از ایشان آنکه هست که ظالم النفس خویش است و که هست که
اقتصاد میکند و نگاه میدارد و از ایشان آنکه هست که پیش گیرنده است بخیرات چرا ظالم را مقدم داشت و سابق را موخر
گفتند تا ذکر او بهشت نزدیکتر باشد و دیگر آنکه بر زبان چون ذکر چیزی کنند انچه کمتر و فروتر بود مقدم دارند چنانکه
شب از روز مقدم داشت یولج اللیل فی النهار و دختر را بر پسر یهب لمن یشاء اناثا ویهب لمن یشاء الذکور و مرگ را بر زندگانی
الذی خلق الموت والحیوة دیگر آنکه از امام جعفر صادق ع روایتست که او گفت ظالم را برای آن تقدیم کرد تا از رحمت نا امید
نگردد و سابق را تاخیر کرد که میان خوف و رجا اند انکه ذکر سابقان کرد تا از عذاب ایمن نباشد و دیگر آنکه ظالم را برای
آن تقدیم کرد تا از رحمت نا امید نباشد و سابق را برای این تاخیر کرد تا بعمل خود عجب نکند این ترتیب بر مرتبه مردم نهاد آدمی ظالم
اول
باشد بمعصیت آنگه مقتصد شود بتوبه آنگه سابق گردد بمجاهده و از رسول ع روایتست که سابق آنانند که بهشت شوند و مقتصد

ایشانند که ایشان را بدارند تا آنگه که لجام بر دهن ایشان کنند آنگه خدای برحمت دریابد ایشان را و ایشان آنانند
که گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و گفته‌اند که ظالمان اصحاب المشئمه اند و مقتصدان اصحاب المیمنه و سابقان مقربان
ابن عباس گفت سابق مومن مخلص است و مقتصد مرائی و ظالم کافر نعمت و هر سه در بهشت باشند اسامة بن زید
گفت رسول صلعم این آیت بر خواند گفت هر سه اهل بهشت باشند سابقنا سابق و مقتصدنا ناج و ظالمنا
مغفور و اصحاب ما گفته‌اند که این خاص است باهل البیت و استدلال کرده‌اند بدین آیت در باب امامت بچندین وجه یکی آنکه
خدای گفته است ثم اورثنا و میراث بانسب باشد و یا بسبب و حضرت امیر المومنین ع را هم سبب بود و هم نسب از نسب
بر پدر و از سبب پیوندش بدختر چون کتاب بعد اصلش بر رسول داد بدین او و میراث جز بخویشان نرسد این
حدیث که نحن معاشر الانبیاء لا نورث مخالف ظاهر قرآنست که میفرماید و ورث سلیمان داود و یرثنی و یرث من آل | نورث کلا
یعقوب بخبر واحد ترک ظاهر قرآن نتوان کرد و خدای گفت من بخورد جهان بکس نرسد با ایشان دادم ثم اورثنا الکتاب
و از آنجا رسول صلعم هر چه دهیم موزون کتاب را و وارث قول او لا انی مخلف فیکم ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی
اهل بیتی اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و دیگر آنکه ما برگزیدیم از آنکه خدای تعالی برگزیند مصطفی باشد و این
لفظ لایق نباشد مگر به پیغمبر او امامان آنکه او برگزیند جز معصوم نباشد برای آنکه او عالمست بظاهر و باطن خلقان
چنانکه یکی از ما چون اختیار کسی کند که ظاهرش بصلاح باشد اختیار کند و گر او لختی از آنکه ظاهر و باطن بصلاح بودی
اختیار انکردی دیگر آنکه خدای تعالی ایشان را بهشت بشارت داد و بشارت دادن نامعصوم بر بهشت اغرا باشد بقبیح
این از خدای روا نباشد اگر گویند ظالم صفت است و ظلم بحال ایشان لایق نباشد جواب آنست که این ظلم است که پیغمبر
اجرا کرد آدم ع گفت ربنا ظلمنا انفسنا و موسی ع گفت سبحانک انی کنت من الظالمین و این ظلم العرفی است که بمعنی نقصان باشد
چنانکه در صفت بوستان آنرا گفت و لم تظلم منه شیئا ذلک این سبق کردن یا این بمیراث دادن فضل بزرگوار است
جنات عدن بوستانها و بهشتها اقامت و مقیم شدن با ایشان بوستانهاست که در آنجا روند و ایشان را محلی | کرد ویند و
کرد آنند در بهشت بدست بجهای از زر و مروارید و لباس ایشان در آنجا حریر باشد ایشان در بهشت
گویند سپاس و ستایش مر خدا را که غم و اندوه از ما ببرد یعنی غم دوزخ و غم آنکه ندانستند که اهل بهشت یا اهل
دوزخ اند بدرستی که خدای ما آمرزنده گناهانست و سپاس طاعت مطیعان عبد الله عمر گفت از رسول | دارنده

بوسیدم

بوسیدم گفت لیس علی اهل لا اله الا الله وحشة فی قبورهم و لا فی محشرهم و کانی انظر باهل لا اله الا الله یخرجون من قبورهم و ینفضون
التراب عن وجوههم و یقولون الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن آن خدایی که فرود آورد ما را بسرای اقامت یعنی بهشت از فضل
و کرم خود بما نرسد در آنجا رنجی و نرسد ما را در آنجا ماندگی ضحاک مزاحم گفت چون اهل بهشت در بهشت شوند ولدان و غلمان
باستقبال آیند فرشتگان آیند با انگشتریها برای اهل بهشت که خدای فرستاده باشد آن انگشتریها در انگشت خود کنند
بر یکی نوشته باشد ادخلوها بسلام آمنین بر دیگر نوشته باشد سلام علیکم بما صبرتم بر سیم انی جزیتهم الیوم بما
صبروا بر چهارم اولئک فی الذین انعم الله علیهم آنگه ایشان از بهشت بحور خود فرود آرند چون قرار گیرند گویند الحمد لله
الذی اذهب عنا الحزن والذین کفروا لهم نار جهنم لا یقضی علیهم فیموتوا و لا یخفف عنهم من عذابها
کذلک نجزی کل کفور وهم یصطرخون فیها ربنا اخرجنا نعمل صالحا غیر الذی کنا نعمل اولم
نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر وجاءکم النذیر فذوقوا فما للظالمین من نصیر ان الله عالم
غیب السموات والارض انه علیم بذات الصدور و آنانکه کافر شدند ایشان راست آتش دوزخ بر ایشان
حکم کرده نشود بمرگ در دوزخ تا بر ایشان جز نباید تا بمیرند و باز رهند و سبک نکردند ازیشان عذاب آن همچنین
جزا و پاداش دهیم هر کافر نعمتی را و ایشان فریاد کنند و گویند و بانگ کنند در دوزخ که ای خدای ما ما را از این دوزخ بیرون
کن و بدنیا فرست تا بکنیم خلاف آنچه کرده ایم خدای ایشان را گوید نه شما را زندگانی دادیم بمقدار که اندیشه توانید کردن
بتوانید دانستن آنکس که اندیشه و تفکر کند در این مقدار عمر خلاف کرده اند قتاده گفت هجده سال است حسن بصری گفت
چهل سالست عبد الله عمر گفت شصت سالست از رسول صلعم روایت کرده که او گفت روز قیامت ندا کنند این ابناء الستین
آنانکه عمر ایشان شصت سال بود آنگه گفت ایشان آنند که خدای ایشان را گفت اولم نعمرکم روایت از حضرت رسول
که او گفت من عمره الله ستین سنة فقد اعذر الیه فی العمر که هر که خدای او را شصت سال عمر دهد با او عذر انگیخته باشد
در باب عمر جاءکم النذیر و بشما آمد بیم کننده یعنی پیغمبر و گفته اند قرآن عکرمه گفت پیری آنگه گفت فذوقوا بچشید عذاب را
که ظالمان را امروز هیچ یاری و یاوری نخواهد بودن ان الله عالم غیب السموات خدای است که داننده غیب آسمان و زمین است
آنچه پوشیده آسمان و زمین است و بر ما غایب باشد و او داناست باسرار دلها و ضمایر سینها هو الذی جعلکم خلائف
فی الارض فمن کفر فعلیه کفره ولا یزید الکافرین کفرهم عند ربهم الا مقتا ولا یزید الکافرین

كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَتٍ مِنْهُ بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا

اوست آن خدای که شما را خلیفگان زمین کرد و قایم مقام پیشینیان کردانید و اهل هر عصر را خلیفه عصر گذشته کرد پس هر که کافر شود بر وی باشد جزای کفر وی و کافران را نیفزاید کفر ایشان نزدیک خدای الا دشمنی سخت و نیفزاید ایشان را مگر زیانکاری بگوی ای محمد هیچ می بینید شریکان خود را آنان که شما ایشان را می خوانید یعنی می پرستید بدون خدای بنمایید تا چه چیز آفریدند از زمین یعنی جزو یا ایشان را در آفریدن آسمانها شرکتی و نصیبی هست یا ما ایشان را کتابی داده‌ایم ناطق که ایشان شریکان مااند تا ایشان بر حجتها باشند از خدای در پرستیدن بتان اگر گفت نه ای محمد این هیچ نیست ولیکن ایشان که ظالمانند وعده نمی دهند برخی از ایشان برخی را مگر غرور و فریب یعنی روسا و بزرگان اتباع و پیروان را میگویند هولاء شفعاؤنا عند الله این بتان شفیعان مااند نزدیک خدای

إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا

خدای نگاه میدارد آسمانها و زمین را از آنکه زایل شوند و از جای خود برون روند و اگر زایل شوند هیچکس ایشان را نگاه نتواند داشت بعد از وی بدرستی که او خدایست حلیم تعجیل نکند بعقوبت بندگان آمرزنده است گناه مومنان را و سوگند خوردند بخدای غایت سوگند خوردن که اگر بایشان آید پیغمبری ایشان راه یافته‌تر باشند از هر یکی از این گروهان یعنی جهودان و ترسایان گفتند سبب نزول این آیت آن بود که پیش از بعثت رسول کفار قریش می شنیدند که جهودان پیغمبران خود را تکذیب میکردند گفتند لعنت بر جهودان باد و بر ترسایان که پیغمبران را تکذیب کردند بخدای که اگر پیغمبری بما آید او را تصدیق کنیم و از ایشان راه یافته‌تر باشیم چون

بایشان آمد پیغمبری و آن محمد بود نیفزود الا نفورا ایشان را دوری و رمیدن از حق برای استکبار کردن گردن کشی کردن در زمین و مکر و کار بد سگالیدن در حق رسول و مکر بد ایشان آن کلبی گفت اجتماع ایشان بود بر کفر و منع کردن اتباع خود را از ایمان و مکر بد در نیابد و فرو نرسد مگر باهل او و این آن بود که ایشان چه مکر خواستند تا رسول را بکشند خدای مکر ایشان با ایشان کرد تا ایشان روز بدر همه بر دست رسول کشته شدند کعب الاحبار گفت در توریت است من حفر حفرة وقع فیها هر که چاهی کند در وی افتد پارسیان گویند بد مکن که در بد افتی روایت کرده اند از رسول که گفت مکر مکنید و مکر را یاری مدهید که خدای میگوید ولا یحیق المکر السیئ الا باهله و ستم مکنید و ستمکار را یاری مدهید که خدای میگوید انما بغیکم علی انفسکم و عهد مشکنید و عهد شکننده را یاری مدهید که خدای میفرماید فمن نکث فانما ینکث علی نفسه فهل ینظرون پس هیچ منتظر نیستند ایشان مکر و فساد در طریقه پیشینیان را از عذاب فرو آمدن تا بایشان رسد چنانکه بایشان رسید و نیابی ای محمد مر سنت خدای را تبدیلی بدلی و نه تحویلی یعنی عادت خدای در این باب تبدیل و تحویل نپذیرد کفار یاد داشت تبدیل بدل کردن چیزی باشد بچیزی دیگر و تحویل نقل کردن چیزی از جای بجای باشد

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا

پس میگوید که ای محمد نرفتند در زمین این کافران بنگرند و ببینند که سرانجام آنکه ایشان که پیش از ایشان بودند چگونه بود و ایشان به قوت بیشتر و سخت‌تر بودند چون عذاب بدیشان رسید دفع نتوانستند کرد و خدا را هیچ چیز عاجز نکرد نه در آسمان و نه در زمین اوست خدای دانای توانا آنگه وصف رحمت و کرم خود کرد و گفت ولو یؤاخذ الله اگر خدای مواخذه کردی مردمان را و بگرفتی بآنچه کرده اند بر پشت زمین هیچ جانوری رها نکردی و لیکن بلطف خود تاخیر کند عذاب را از ایشان تا بوقتی نام برده ابن ابی کثیر گفت مردی امر معروف کرد بر کسی مردی دیگر بکشتش گفت او را رها کن که ظالم جز ظالم را زیان نکند دیگری بشنید و گفت دروغ میگوئی بخدایی که جان من بدست اوست که مرغ در آشیان خود بگرسنگی بمیرد از ظلم بنی آدم ابو حمزه ثمالی گفت معنی این آنست که خدای تعالی بشوم گناه آدمیان باران بگیرد تا همه جانوران بمیرند فاذا جاء اجلهم پس اگر اجلشان در آید خدای تعالی بر بندگان خویش بیناست که بکیست

دیگر

گر سخن عهد است و گر نیست گر سخن نیست مستغفار از اعدا کند بر صاحب سخن

تمت